



۲۹۲۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

مؤسسه ۱۳۰۲

شماره دفتر ۱۲۹۲۳

شماره ۲۷۸۲

اسم کتاب تاریخ دولت عثمانی

مؤلف نامر

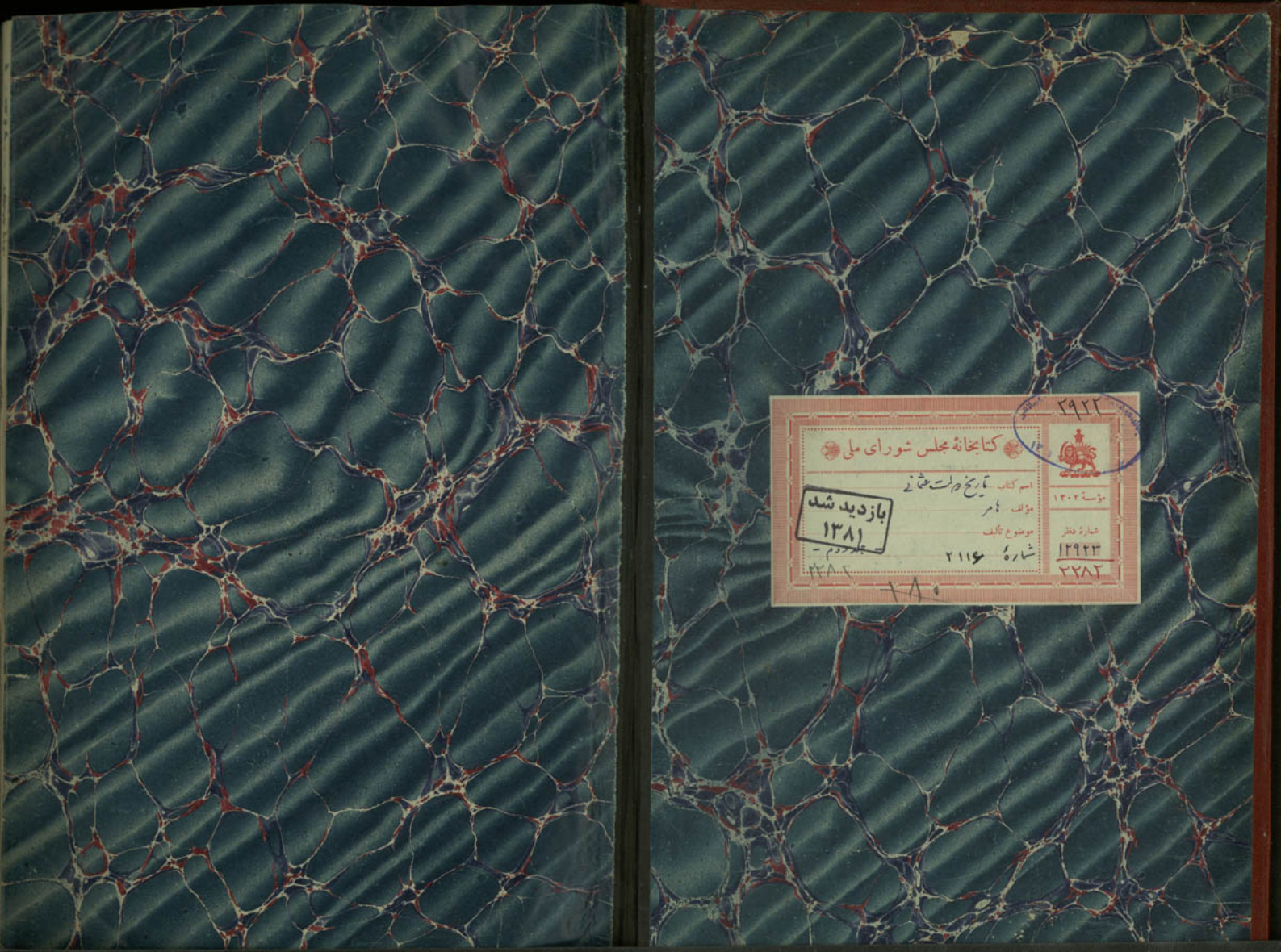
موضوع تاریخ

شماره ۲۱۱۶

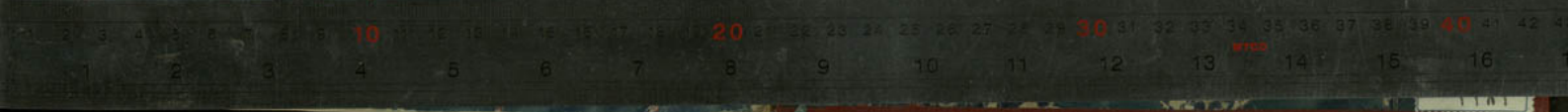
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۸۵

۲۸۰





کتابخانه مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ دولت شاهزاده
مؤلف: امر
موضوع تکلیف
شماره دفتر ۱۲۹۲۳
شماره ۲۱۱۶
۲۷۸۲
بازدید شد
۱۳۸۱
۳۸۵



بازرسی شد
۶۳-۳۷

۱۳۴۰-۱۳۳۹

مكتبة
٧٧-٧٨

تاریخ

جلد دوم دولت
عثمانی از تألیفات سیودکله
المان که مسیودیشتر فاضل فرانسوی
از زبان المان بفرانسس ترجمه کرده بود بر
حساب قدر قدر آنحضرت قدس تعالیون
شایسته میروا خاندان میرزا زکی خان
مترجم اول از فرانسس به فارسی
ترجمه نمود

یا هو

هو الله تعالی شاه الغریز
جلد دوم تاریخ سلاطین عظیم عثمانی
بر حسب فرمان قضا جریان آنحضرت قدس تعالیون
شایسته میروا قایل ایران عظیم سلاطین دوران سلطان
ابن سلطان استخاقان بن استخاقان ابن استخاقان سلطان الصابغ
والنصر والنظر سلطان ناصر الدین شاه قاجار که تا ابد اعلام دوست
افراشته و تا ازل سجاوق سلطنتش او خنده را چاکرستان
ملک پاسبان و ترتیب یافته دولت با برایت
قوی بنیان ز که تبری علی آبادی از فرانسس
فارسی ترجمه نمود و چهارم شهر
صفحه المظفر شماره

جلد دوم تاریخ دولت عثمانی

باب پتم و نهم

فرسنان با مورد دولت و تدبیر عیش خنده سوران شاهزاده با آمدن
شهرای فریاد و زاری و پلایا و استان و روسیه و فرانسه محاصره کولس
و مر اجبت از ملک استیری پوشش کورون طالب صلح شدن
فریاد از باب عالم و قوح مصاحبه اول فیاجین اطرش و دولت عثمانی
هواند فاعل است نه العزیز

در باب گذشته اشارت شد بریک پونیک بلقان و صدر عظم او چگونگی
بذل انعامات و شراعات و انبار تعریف و تحفه بسیار خفت ترک محاصره
وین را از نظر لشکران به انماض و پرده پوشی گذرانده و حکام و لایا است و دولت
خارج جهان و انمود کرده که میل خاطر ترک محاصره وین کرده بعد از غلبه برداشتن
و وقوع قتل عدیه و تخریب ملک المان که شتر جهت نمود و تاریخ می گردانج مجارستان از برز اولیا
و مناسب است که چون پانامان سلطنت است که تا چون فتح و در جهان اندر است انظار دولت
فرانسه

خودشان ظهور بدینند اولین اتمام بلقان بعد از ورود به اسلامبول بر این شد
که بواسطه انعقاد مجالس عیش و برپا نمودن محافل عشرت و عرصه کردن استیلا
و تجمعات و انماط سلطنت آتش خیرت لشکر را که در پوشش وین با وجود اخذ خانیم
سر دو خواستش بود بطغیان و یحان پاورد و چون مخارج پوشش گذشته
صد و اندازده خارج شد. مبالغه زیاد مصرف این کار رسیده بود مردم خیال میکردند
که از دولت و کنت سلطان کاسته و قدرت و ثروت او کسر و نقصی وارد آمد
لذا بجهت رفع دغدغه دلها وطمینان قلوب خواست در این جشن شمت
و شوکتی بخرج دهد که آثار و نظیر آنرا که مذکور شد و از برای بهمان
این کار هیچ جشنی بهتر و ناست از جشن خنده سوران شاهزاده با نبود در این کار علاوه
بر قه ای معموله دعوت که به بزرگان دولت و حکام مملکت نوشته شده مرسله
هم بر بس جمهوری و تدبیر فرستاده با سبب اینکه دولت عثمانی دوست
و همسایه چنانچه او را نیز به این جشن برکن دعوت نمود و فاصله تاریخ کاغذی
باروز حاضر شدن به دعوت پیش از شت نموده بود منظور سلطان از این دعوت به حفظ
ظاهر دوستی و اظهار صراحتی و انسانیت بود و یا آنکه شأن خود را از این
میدانست که دو شرف یعنی رئیس جمهوری و تدبیر با فرستاده و نایب او
در دعوتگاه این پادشاه بزرگ حضور بهم رساند شش ماه بود که پوش فرستاده
سلطان خبر فتح پوشش اطرش و بخشیدن تاج مجارستان را بدولت جمهوری آورد
بود که بک فرستاده و دیگر که لباس باهوت زری در برداشت رسیده و در این
از نجیبی و تدبیر او را داخل مجلس رساندند (مجلس ساجانست در آنجا)

بازی را ختم کردند روز چهارم معلماهای سلیمان و خیرالدین فاضل با فاضل کرا
بجنور سلطان مشرف شده پس از ادای تهنیت و اظهار بندگی و ارادت ختم
در پیش روی صدر عظمیٰ شستند از برای آنگاه بجای آیدار و علوبات لذتیه و
شرتهای خوش چاشنی حاضر کردند و حوام الناس مشغول نمائیدند با حقده بازی
و چشم بند و غیره بودند روز پنجم صرف نمائیدند بازی های دیگر
سواران مملوک شد که با ایال پیک از مصر آمده بودند و جهارت آنها در کجا
متعلق بپوری و اسب اندازی مایه تعجب و حیرت ناظرین شد سلطان
ناشب در آنگاه توقف کرد و شب را مشغول آتش بازی شد در بین آتش بازی
وقتیکه از چوب ساخته بودند آتش زدند فردای آن روز را چارووم
که در صنعت سواری و چربانند از سه معروف بود و قلعه دیگر بجای قلعه هاس
نوشته ساخته بود و هر یک را بصد نفر و جنگی که سر تا پانفرق آمده بودند
آنگاه یکدیگر حمله کرده کاسه غالب و دهی مغلوب میدند تا آخری از آن قلعه با
مخروشده جمعی از پسران لطیف بگریه و خیران مایه نظر که در آن قلعه بود و مصیب
و کسب فایزین شده آتش را با زوب اسلحه آتش بازی و سوزاندن دو قلعه صید
شهر را روشن کردند روز ششم سینه بچرخان به اتفاق بیچی چرکیت آقاسه و
شهر الماسه سواره ششهای پیش خنده نوران را که در آنها انواع کلسا
و افسام حیوانات ساخته و بجا گذاشته شده بودند به شتمت و کولبد تمام
آوردند روز هفتم و نهم موزیها بچرخان و دریلان با زبان ماموشند که نمائیدند
از هنرهای خود مشغول و مظلوظه بارند روز دهم مدرس با لاله مرلوم بوسینه آنگاه

از یک سو کا بود با فاضل سیای منزول همان کردند بقیه از اشخاص پاک
بلای میل و کیلی طاشس سنگ مخرومی که از مصر آورده است
و سایر تهنیتهای میدان اسب دوای صیور نمودند روز دیگر را مسخره با و مظلوظه
و چشم بند مشغول بازی بودند و انعام زیاد در حق آنها بدیل شد و بالنی
سکه های طلا و نقره که برقیان آنها حجاب مانند بابر سر آنها پاشیده بود را بیع
نمودند روز چهارم همه آقا بان درباری و لشکری بپوشیدند قدیم قندش هزاره
نقشه را که مصلطه و محمد و سلیم باشند میدان اسب دوای آوردند و زرا از میدان
به استقبال شاهزاده باز رفتند در کاب آنها تا مجلس دیوان سلطان آمدند روز
دیگر مجلس ضیافت سلطان بر پاش روز شانزدهم مجلس با شسته علماء
منعقد کردند سلطان چاشنی را بدعوت مفتی و وزیران و ضمیمه را
به احضار معلم شاهزاده با فرستادند در مجلس با شسته علماء حاضر باشند سلیمان
سوره اول قرآن را که سوره فاتحه باشد عنوان نموده مایه با شسته و علمورا
در آیات آن سوره فرار داد هر کس از جمله جواب خوب برآمد مورد مدح
و تحسین گردید و هر کس از جمله بر نیاید گرفتار سخت سکوت و خاموشی
گردید از آنجا سلیمان غلظه مدرس بود که از کثرت خجالت و شدت
خفت سکه کرد و چون از مجلس بجای دیگر رفتش کرد جان بجان آفرین سلیم
نمود روز هفتم و هشتم و نهم و تشریفات ختم نوران به اتمام آمد و شاهزاده با
در اطاق دیوان ابراهیم پاشا ختم کردند پس از آن وزیران و بچرخان و آقا
و علماء مشرف دست بوس سلطان مشرف شده مبارکباد و تهنیت گفتند

سلطان بعد از مغلغ فرموده عرض نمود تا من در آن شب را شعله های آتش بازی نماید
 و در آن روز بود که روز بعد از آن شب طبعش غمگین و سران بر سر او بود
 صحرائی آبیای شیرین بپوشید کرد و در آن اسبها ختم شد
 سلیمان که از عظمت و اعتقاد این جشن زیاده مغرور و متعجب بود از مغرب خاص
 خودش صدر اعظم پرسید که جشن عروسه تو بهتر بود یا این جشن ابراهیم فرزند
 کرد که هرگز مانند جشن عروسه من کسی ندیده است و پس از این نیز عالم کی نظیر آن نخواهد
 سلیمان از این جواب متعجب شد پرسید سحر و جادو این او عار میکند ابراهیم عرض کرد من
 در جشن عروسه خودم همانی مانند آنحضرت شما و آسم که با شما که معطر و در پیش فرمود
 تا سلیمان بگوید سلیمان خوشوقت شد فرمود هزار نفرین بر تو باد که هر ابر خودم
 شناساندی

سه ماه بعد از انقضای جشن غمگینان عمارت ثانی شاه
 فرودین آمد مور در بار اسلامبول شد سفرای آساکه نیکو لانا نام
 صاحب نشان شوالیه و حاجب موروشه ابالت خرووات حکم آن
 سن و شین و گون بود و یکدیگر شرف کوهت و لامبرک
 اسم و شت پست و چهار نفر تابع همراه آنها بود که یک از آنها بنو انام مترجم زبان
 لاتین بود بنام فخر جایش تا نیمه سخن به استقبال فرستاد آنها را بهار و آله که همانا
 سفر اسم و شت برده بطور حسن نزل دادند لیکن حرب ام سلطان مایح و ملازم
 آنها از بهر شتم حضور آمده ساعت شت روز پس از ورود آنها که بخت و بخت کوه
 مطابق ۱۵۳۳ هجری باشد صدر اعظم با غمگینان عمارت بیست و نهم روز آنجا
 دربار

در بار فرودین آمد احترام امپوزمان وطن خود نشان از قدری ملاحظه و رعایت میکردند که بسط
 سخت کرد بودند که در حضور صدر اعظم خدمت سلطان مطالب مقرر را از زبان المان
 و کربان نمایند ابراهیم کلین کرد و بر سر که مطالب آنها زبان لاقین ترجمه نمود زیرا که مترجم
 ابطال زبان دیگر نمی شنید اچلیا زبان خرووات را با ابطالی تویج دادند لکن مترجمی که از زبان
 میداشت حاضر کرده و نیکو آلا بر آن زبان کسان وطن او بود از ابراهیم مترجمی که از
 سفر اجازة شرفیاد حضور سلطان را حاصل نمیداد ابراهیم از بس در خصوص حالات و عادات
 و مشغل و رفتار و محل اقامت و صلح و جنگ و خبر که تعلق بر امپراطور المان و فرودین آمد
 از اچلیا استیالات کرد ایشانرا خند نمودند لکن در میان این محاللات پادشاه
 و مکارستان بفرودین آمد لقب دیگر داده امپراطور را پادشاه اسپانیا لقب کنان
 و گفت مصاحبه که فیما بین شارل و پاپ واقع شده است صلح است و دومی
 داشته باشد زیرا که شارل مکارستان شکر و در خراب و پاپ را به سب می مجبور کرد
 پاپ و پادشاه فرانس مکرر بود و مکرر نامه او را بولها از سلطان مستدعی امداد شده و سلوک
 و رفتار پادشاه اسپانیا در حق پادشاه از علم مروت و انانیت دور بود و ابراهیم
 پس از آنکه از این منتهی گفتگو بائی داد با سفر کرد می شد بر اینکه از حضور و عمارت
 آنها بر او اطلاع داده اند اچلیا که امور بودند مطالب عمارت خودشانرا جزو تصویر
 سلطان در پیش و بکران آنها را بنامه سکوت اختیار نمودند لیکن مختصر باید آشتی زبان
 از مایه ماموریت خودشان نوشته بصد اعظم دادند و از توشیح اسکندر لایحه بصد اعظم از
 تحصیل عمارت آنها مطلع شود از رفتن حضور سلطان مانع شده مانند نمون بود
 ایشانرا بپای بل مقصود رحمت داده در بار دولت خودشان روانه دار و لکن با صد

در مقام کله می محصل برینا مد لیکن در ملاقات ثانوی که ابراهیم توشیش خاطر آنها را
 رخص نمود و انبار آتش که مقصود از ناموسیت آنها موافق نامه صبح طلبی که توی پوز
 داشتند از برای بیلان آورده بود و با سخنها و حرفهای آن سفیر منافات داشت
 فریاد آنها را فرستاده است که به هم پادشاهی مجارستان از دربار سلطان خوش
 صلح و دوستی نمایند ابراهیم شرح بیوطی با سخنها می دهد به آئین در تخییر سلطان ملکیت
 مجارستان را بیان نموده غیبت فریاد آنها را انبار داشت و در باره هم پوز و
 توشیش با گفت زیرا که جرت نموده برخلاف مضامین نامه که آورده بود مطالبه
 قلاع و بلاد چند را می نمود که از آنجا که او را با سخنها بیست حسرت داشت
 اگر چه او بسیار با سلطان بر او فرمود همه از روی همراهی و خیر خواهی بود با بر این سلطان
 بنفس نفس از برای جستجوی فریاد حرکت کرده چون او را در افغان یافت بطرف شهر
 وین که لایق با بی تخیی کفر امپراطور است روانه کرده چون فریاد آنها را در آنجا یافت
 فرار برقرار خستبار نمود سلطان بخصب در آمد دست با ای آفتاب چو را از عطف نام
 ناخت و باز نمود نامه آنکه امپراطور حقیقی در آنجا است و بعضی خرابیها بجهت با کاری خود
 خودش بیواری شتر و او را در چون نظورش تخییر شروین بود تو بهای بزرگ خانه بود
 همراه او و بناورده بود لهند ابعث رسیدن زمستان و سرد شدن هوا ترک محاصر کرده
 بجای نشت خود مر حجت نموده تاج شای مجارستان را بر سر نوکر خود را پولیا که استوار
 پادشاه آن ملک فرمود و فریاد آنها که از جانب پادشاه اسپانیا ماکم و بن پیاست
 حق در سلطنت ملک مجارستان ندارد بعد از آن از گفتن بچگونه و شتابم بگو و بار
 شانی استرا کرده گفت که او را باطلایان رفت که از برای بیکار پادشاه و از پادشاه

فرانس بجز و ستم اخذ نیار و در هم نهد و او خود را امپراطوری پندار بجهت اینکه آبی در سوا
 لیکن لقب حسیبه امپراطوری در ششست ز در تاج آن مخصوص مصاحبه نمیشد بود
 آن امپراطور شد کرد صورتیکه فریاد آنها را دعای ملک مجارستان چشم پوشید و آنچه
 از این ملک منصرف است و آله آنرا بدوش زل از ملک المان خارج شده است
 برود و بگذارد تا شاه مجارستان بر آسوده که مشغول ملک آن باشد امپراطور که فریاد
 جوای در مقابل سخنها می ابراهیم گفت بالاخره از برای تمام کار مقبل شده که بملکهای
 گرفتار تسلیم نمایند ابراهیم گفت آقا می من تاج نیست و قلمه نفی برج را بدین قلم
 از خنجر به آستان آن داده گفت تمام عین از مال و دولت دنیا مال است سفا
 ساین که هم پوز و آفتاب با شت صد هزاره در کابین دادند که از آنها حمایت نمایند
 من میباید کرده کتف هیچ پیشکش و عارف گران میباید اندر از خیر خواهی آقا می خود
 باز بار و نادرده دارم خود هم کوشید که تمام عالم مسخر او شود تا چه رسد به ایله او را
 دارم مملکت را که تخییر کرده است از دست به او امپراطور آناس که که تعالیف و تصدقات
 آنها را بنظر ملاحظه کرده حضرت شرفا به حضور سلطان در از برای آنها حاصل
 نماید ابراهیم هسته عای آنها را قبول کرده هشت روز بعد از آن که هفتم نو امیر
 ۱۵۴۳ در مطبق ۱۳۶ هجری بود با رسوم و آداب سدا و له بجنور سلطان دعوت
 شده در وقت گذشتن از نیاط اول سرای دوز تخییر قیل دیدند با فضل با بان به استاز
 بودند در حیاط و دویم در تخییر شبر و دو در تخییر ملک بسته بودند مله از دین امپراطوری
 غریب و لغز زدن را که آشته قراولان خاصه و خدمه در برابر آنها می طلای و فریاد
 بر این تکیه حرکت در پیش لار دوان صف کشیده بودند صدر عظمی در آنرا شسته از طرفت

جلد دومیم در وقایع سلطنت سلطان سلیمان خان اول تاریخ

زیاده بر سه هزار اسیر از اسبها آوردند

سلیمان در زمانیکه از بوسه به اسلامبول می آمد خبر استخلاص اقلان را شنید زمستان را
 در پای تخت خود مانده مشغول رسیدن بجاری و خلد شد و بعضی از حکام ولایات را
 تغییر و تبدل نمود بطریق که در این مقام پادشاه را اعلان او قتل آورده بودند و مدینه فاطمین
 بسبب است رسیدن محل حکمران او بمصر که صد عظم و کله داشته شد از اینها که نشسته کرد قاری
 ابراهیم در خصوص خبر این سفر او را خبر داد و ابابیش از سلطان بود در آن اوقات سفیری از او
 بهستان بباب علاء الدین از جانب بایب علاء الدین اموری را بر او فرموده است و کله بود
 است که در آن زمان شیخ شریفی بود پادشاه آنجا بود فرستاده فرستاده بایب
 و پیوسته که هر دو در طلب تاج و تخت بایب استمان با یکدیگر کرب بودند هر کدام یک عالم
 طلای کران بهای صدر عظم فکش کرده در سال گذشته سلیمان احمد نام شخصی را از
 خرداری پوستانهای خردولایت روسیه فرستاده بود در این اوقات فرستاده که در
 روسیه آمده بود بایب از جانب واسیلی پادشاه روسیه آورد و آنها را داشت که در فرودگاه
 از جانب پادشاه مرفور خبارت بلغراد مامور شده بودند تا حال تری از آنها پندارند است
 اگر در استرووا آنها اجمال شود ممالک عثمانی را بضر این آتش خراب و ویران خواهند
 پس از آن دیگر اسباب مراد در میان سلیمان و واسیلی بسیار نماند لیکن بیست سال بعد که
 شران چهارم کجای واسیلی نشسته بود یک از صاحبان خود را که اداسی نام داشت بمانند
 دوستانه از مسکو خدمت سلطان روانه داشت

پورشین نجم سلیمان مخصوصاً بطرف مملکت المان و مقابلت زل نجم شده
 زیرا که فرودماند را پادشاهی بایب استمان و بقیه هم قبول کرده او را در مملکت المان بایب
 پادشاه

دولت باب پت و هشتم عثمانی

پادشاه اسپانیایه است و در وقت خود فرودماند در آنجا حکم و این خطاب
 میکرد که بزرگوار سلیمان و ابراهیم فرودماند را قبل رفعت عظمت و خمت دولت عثمانی
 نمیدانست بلا حمله این معاد بلاغ جنگ را بش زل نجم کرده او را نیزه امپراطور بقیه
 مذاشته زیرا که سلیمان در ضمنی غلبه کسی در لقب شامش با او شرکت داشته باشد ابراهیم
 بهینه کیفیت بچاک در آسمانها بیش از یک خداوند خداوند بزرگت در زمین هم برآید بکرت
 شامش با پادشاه سبب جنگ با شامش نجم کرده او را پادشاه اسپانیایه اندکین
 بود که بایب او فرودماند در المان متوقف بود در حدت مملکت بایب استمان
 سلطان و شهب و زانوید را در آنجا بقیه نصیب کرده بود و شوش به است سلیمان
 نیزه است با کسی مقابل شود که بایب زل نجم مضمون بود که در جستجوی مرکز المان تا ختن
 زیرا که از فرار تقریر ابراهیم بجهت جستجوی فرودماند سلطان نادر و از وین تا ختن کرد و فرود
 در آنجا نیز توقف کرده اطراف لایبنرگ و پراگ فرار نمود شامش نجم که تاریخ پادشاه
 و شهر روم بود در عصر خود شمش بخت عظمت بایب پادشاه آن را و با ترجیح و تقدم
 در این وقت در سرایت بقیه قوتای المانرا بجهت دفع حملات وضع خطرات حاکم عثمانی
 بر می گنجت دولت فرانسه و عثمانی پرستان بجلالت قدر این پادشاه جسدر
 از غلبه می خالات او شوش مانده شده بود بکفایت منظر او تخر عالم و تصرف تمام روی
 زمین است سلیمان که خود را شامش و پادشاه بزرگ و فرمانده پی ترکیه روی زمین است
 بلا حمله همس بار او افتخار را نیک از برای شامش نجم حاصل شده بود او را لایق مقابلت
 خود شمرده رزم او را در عزم خود خرم کرده بود

سلیمان در پست و پنجم آوریل ۱۵۳۲ مطابق ۹۳۹ هجری با دولت بزرگ

نگر و سید محمد توب بک حرکت در آمد از حلیه کراوات نرود هزار نفر از لشکر روم بی دست
 هزار از آن طولی و دوازده هزار یکی حرکت و دو هزار بوار با نظام شصت هزار نفر تین جی بود
 سلطان بطور سخت مواظب نظم لشکر بود سیاست کنا کار و اجرو مرز و خنکها را در موضع
 اردت نیندا و درین حرکت فرستاده های اطرش و فرانس و بونی و سپهر پیش
 بخدمت آمدند مترجم کوبه و بیخوف لقبی است که در آن اوقات بکلمان سزوی میبردند
 درینجا فرستاده های فرو نماند شرف دست بوس سلطان شرف شده ناموسیت آنها
 بر این بود که خواستش آمده ای در دست سارک و لیکر ادا که فاجین پادشاه اطرش با لوب
 واقع شده بود نماند در اینجادر ایلی فرانس را به ادا بیکه در امان از زانویا پیرانه
 شده بود بیخوفند خواستش فرمای اطرش قبول شده به نین مقصود و مرحت نمود لیکن در جواب
 عرضش فرانس فراموشی محبت امیر فرموده شد در اسبک لبر سپهرت با اتفاق
 پیروز بونی است بوسی صدر عظیم شرف شده حرب و استراحت کجی یعنی زانویا
 که پیروز بونی بود بطور سخت لرضه حسن نمودند و نغز از نوکران او که در مقام دفاع بر آمدند بقتل
 رسیده باقی دیگر خود را خبر داری نموده خود بونی را که همچو آنست بدست نین را پادشاه
 استخلاص حاصل نمود مگر در وقتی که رهنی شده بیخوفت ساله خود را بر هم کرده و در آن
 سپارد این طفل را که غنچه کرده به ابله بول بدند بکر که زوی پدر را نماند چون از غمرا و مکه شدند
 برادر خان تا تارستان صاحب گرای با پانزده هزار سوار بجا که سلطان ملحق شده
 و در اسبک حسنه و یک کلان بوشنقی با صد هزار لشکر داخل اردوی سلطانان
 کردید در زمان جور این قوتنای بی پیمان فلاحی که در معبر آنها واقع بود بدست مفاوت
 بناورده بستیم شدند اسمی آن فلاح از اینقرار است

بکلمان

سیکوشن ایشریک با بیکه کرا لیموز برز آنکزه کا پولاث
 کراکت سوا ساغدا کا پوزناک و نوشن پلکت ریم
 همه و کن گرتند وار اکر و از سیشی سوتبانی قهقهه کون بود
 سایرین بیکه تخیج در نیامد دفاع بهادرتی استجا از برای فرامده آن که تنکولاش و شیشیز بود
 و در بار اسلا بول بشارت رفته بود افشاری های ماسل کرد
 در نیم ماه او صدر عظیم در بر بقاء کون اردو نرودت روز بعد از او سلطان
 در وقتیکه ایران مانند سبیل از بوار دوار در کردید با بجا نو چنانز ایشلیک و است
 نایبای مرقع قلعه را خراب کردند و لقب بار بزرگوار های حصار رسانده بورشها بردند
 فرامده شد در را پورتنی که از برای پادشاه اطرش فرستاده است و او از و پورشش
 تاریخ چهار پورشش آن بار و زمانه سلیمان و موسیبن دیکر مطابق است از سیزده مهان
 بزرگوار با لقب برده شد بیکه قهقهه بخت تو اکر که تقریباً چهارده فرخ بود از
 دوار با کتوده شد در و لفظ سنگهای مرقع با سبده با سخته که از دوار های قلعه غنچه تر بود
 و بیخوفت بصورت اذیت میکردند عبودیه با چاکت و تنی کرده خود را بیکه از آن سنگها
 آتش در سبده انداختند لیکن تر که از و با خبر شده آتش را خاموش کردند تا نرودت
 بعد از رسیدن سلیمان مقابل کون در وقتیکه شرف و شیشیز را پورتن خود را از برای
 نوشته بود حکمی از جانب ابراهیم رسیده که شهر را تسلیم نموده مالیات سالانه بدید
 حوز را بستند و هزار نفوزی جماری خریداری نموده بدید کا پناهنای نیکی حرکت نماید
 متار لیه در جواب بخت لطفه و شهر مال و نیت و نخی دادن مالیات استبار اندارد و شخص
 نیز مالک مالک دو هزار فلوزن است که بتواند که سازمی کند ابراهیم سه مرتبه حکم خود شش

گزار کرد و در سر بارمان جواب اول را شنید بیاضی که عتکم پویش او شده بود و پویش
 ایراییم منادی از هر طرف بصد او آمدند که از برای فتح کنند و باز یادنی موجب مردم
 و بیول زرکار خواب بود بقول پشادی نورخ هر کسی جان خود را بر سر زبان خود گرفته بخت
 با من سر دشمن را می آورم با سر خودم را با و میدهم یکی چو یکان و عزیزان جمله بخت بدوست
 برده بخت بدیق بر سر دیوار بازند تا کنین در پناه دو است بنیای جسم شده نظر
 آخرن ساعت زنگ که خود بود نماز است چه استحال او از ناله سوزنا که از اول در ناک
 مردان پرورزان و اطفال گشته آن او از جان که از جان موثر بود که از آن که
 عقب فرستند و بدیق خود را در جاکه آفتک در طرفین بن غیر حالت را امیخته و کرا
 نسبت داده از آن گفته سوار بر در آستان شده بود نمونکه شمشیر خود را بیطرف
 آتیا حواله میکرد و صیو میا خیال کرده نرسن با رتن را دیده بود نمونکه به استیلاص آنها آمد بود
 سه ساعت بعد از آن چهار نفر ترک در بر ایستاد و دیوار خضر شده به شورش و شمشیر
 گفتند خداوند کار عظمی نصیرات تو را بخشیده است و صدراعظم تو امان داده و بیول
 خود دعوت کرده است شورش و شمشیر که در پویشش آرزو شده بود زیاده بر این پویش
 قلعه داری که از مقصد نفر سراز شد که در ابتدای محاصره و قلعه ساغلو بود و در نصف
 آتیا با نمانده بار و طو پم به نام سیده بود اغلب بهادران شهر دگر خوه دفاع
 نه آشته فرمانده قلعه کتیف عثمانیان را قبول کرد مشروط بر اینکه نامه از برای او آورده و
 بر حکم کروگان و قلعه نمانه فوراً یک از آنرا مان نامه را از بغل خود بیرون آورده بود و او
 دیگر خود را بر سم کروگان نینموند شورش و شمشیر هم برای سبک پر یک آتیا صد سید
 اعظم رفت بر ابراهیم از برای او تواضع نموده دست به او داده بعد از آن او در آستانه
 داد

از او حواله پرسی کرده گفت در ایامیکه بر اسلامبول آمده بود یک سی در مزاج داشت
 رفع شده است باز بعد حواله از زخمهای او پرسید که خطر دارند یا چنگلند و نیز گفت
 چرا نمیدانند و بکیران او نیز از اول قلعه را بست بنموند مگر نظر است که آتیا او بجهت استیلاص
 او بیامزش و شورش و شمشیر سوال آخر را جواب بخت حلیقه عرض کرد ناخوشی که در آنجا
 و آتیم رفع شده است و در زخمی که بر داشته ام خطرناک نیست و غیرت و ناموس ما
 اجازه نداده که در مقابل عثمان آتیا خود اهلما بخت و ذلت نماید و بدون بقاوت
 سخت با عدم مساعدت بخت استسجم میش آید ابراهیم گفت تو با بدبختی خداوند کار عظم
 مشرف بشوی زیرا که میخواهد شورش را بتو اذکار نماید شورش و شمشیر که در مضرت است
 در یافته بود که ابراهیم از شمشیر و غنق بسیار خوشی آید اهلما شکر و اتقان نموده گفت که چون
 بود بطله ضعف که از نابت زخمها پیدا کرده است قابل شرفی به خدمت سلطان نیست و در
 سلطان با گفته های تاکم نظر او میباشد فرقی نخواهد داشت ابراهیم از این سخن خوش
 شده چسب خواستش را قبول کرده و از ده یک چوبک در خنده و بوار قلعه فرادله کرده و دیگر از
 از دخول قلعه مانع شوند یک چوبک آتیا خواستش نمود که تماشای قلعه برودش و شورش
 که مر و مخطاط کشیدی بود در جواب گفت که چون در قلعه از راه اسپانیول المان
 حضور در آن ملاقات شما عالی از نظر خود بود که شسته از اینها من قول او نام که شورش را با تمام
 ز قلعه ابراهیم اهلما رضامندی نموده جمعی نفور که شورش و شمشیر از برای ابراهیم و صا
 منضجها به دیگر رسم میآورد و بود و خلقی از جانب سلطان بر او پویش نیکه سته از آنرا
 باطل و علم و موزیکان فته در خنده های دیوار را گرفتند غورا بر ابراهیم و ناموس سلیمان
 افتخار کفاده آشته که که از جانب ابراهیم مرده ضحیح شتر را برده بود با قصد فلورن

طلا و یک تختان با در هزار آفتاب نام ستمی در حق او منقول شد و در حق خود صدر عظیم غنیمت
 افتخار برای مرغی خوار محبت شد و زنجیر او را در پیکر او بیکینا و بیکینا از برای اوی
 تنبلی و تبریک بکسر سلطان شرف شد و در روزی از ماه او که شرف ایدان بود
 رسید سلطان فرستاده ای فرود نیاورد که دوباره از برای آنچه خواستهای باقی آمده بود
 بی نعل مخصوص و مخص فرموده در حق آنها انعامات منبذ داشت و مکتوبی بر فرود نیاورد نوشته
 بجنک بصره دعوت نموده از تخریب ممالک تنبد و تخریبش فرمود مکتوب سلیمان که
 با طلا و لاجورد نوشته شد و بود در کسب زری که داشته ایم سفر کرده

وین فخر بود که سلیمان دو باره در برابر او برای او حاضر شود زیرا که قاسم پنا در حق
 اوقات اجتماعت آیین می اطراش با او پین را داشته جایگذا کرده هر چه بود فرمود اوقات
 برود هر چه ماند بود آتش قدر آتشا زده همه را بویخت در آن مین بر طواف عضا بچشم نام
 کطفان برای انرا که از کون بطرف چپ چیده میان اسن قیوی رفت و بسبب این
 یک بجهت نزد یک شدن فصل سرا و یک بجهت بجهت بود که سلیمان در محاصره کون حاکم بود و متفاد
 این شد که دیوارهای بی حکام را اگر از وی غیرت و جلالت مخطو و حرمت نمایند در عقب
 لشکری تو بچانه ای سبک صحرا بخواه استاده او متفاد نماید جنبا آمدن تو
 اسپانول و اهل با بدو اطراش بسبب تبدیل خیال سلیمان شد بلکه ملاحظات مکرره فوق
 سلطان را بر تن مگت اسن قیوی و او را از سلیمان که تو بچانه سکنین بخود نیارود بود
 و حضرت که خیال محاصره وین را داشت و مخصود او این بود که با شال نیم در صحر جنک
 سلطانی نموده زور خود را با شما صحرایی که در عالم لایق نبر خود میدهند بیازماید کاغذ که همراه
 سفر ای اطراش از برای فرود نیاورد فرستاده بر صدق بطلب شاه صافی است که چون
 ۱۵۸۲

لشکای تامل و فرود نیاورد وین متوقف شد پیش نخستند و سلیمان ملاحظه کرد که اگر نخواهد
 بر سر آستان برود باید از قلعه شتاده عبور نماید بحالات بزرگ و مفاصده این پیش که فتح
 بلاد و تخریب ممالک بود مخص و مخص نموده تخریب و اولات مخص نمود بیا بنوا سطلت تا در آن
 از میان اسن قیوی گذشت و آنچه لازمه خراپ بود عمل آورد

در همان اوقات قاسم با پانزده الی شانزده هزار آیین می مجده داخل اطراش
 شده از رودخانه اسن عبور نمود مردان و اهل کشته تیران و در خزان جوان را بسبب
 بستن اسیری بر وجه جمع خرا و مصیبات را آتش زد در اسن قان یکدست شد آیین
 چنان از رودخانه گذشت که کلنگ و دیو تیران و اسنادل کیمین عبور نموده
 بطرف اولفرین و لزان آسین کی من فتنه این مکان آخری بد بیکطرف از
 آخت و نماز و خراپ مخطو ماند و آن چنان بود که شخص بود که کفکهای چند را بر کرده در میان
 نچه ای فانه که ساکن بود فراول رفت که آشت چون انرا که بگرداند از اوقات
 در بر اول یک از روسای آنها گشته شد سایرین که با نصد نفر بودند و گشت کرده مر حبت نمود
 خبر مر حبت سلیمان آنها را از شهر اسن قیوی حرکت داد اگر چه هزار و از برای مدو بیان
 وارد شده بودند همین جبار در زمان مر حبت قضیه و بجز را آتش زدند و در جلگه با دو روز
 هزار نفر بطرف و دقان بردند از جمله بریاده عقب فرستاده با لشکر که از برای دفع
 از شهر بیرون آمده بودند تا مفاومت نیارود که بختند شهریان با نصد اسب از آنها
 گرفته چهار صد نفر از اسرار استخف نمودند قاسم یکت از سواحل رودخانه و انوب حرکت
 کرده کوه وین و والد رفت بخمال بیکدی در حال وین از این سلسله عمل بیرون آمده
 اسن قیوی برود و بیشتر سلیمان سخن نموده کین دهنه نند با راقون اهراطوری در دست

گرفت بالا تن فرزند سرخ گرفته بود اتراک به بیانشین رسیدند و متولین در
 باغ فرمانه قشون آکس فوسرک در حال لیا بود منک و شرف است و در بدین
 از نبرد در آن اسپرطوری قرار گرفته بود این سر کرده و بیق اتراک بالان آغابا که
 باشک و شمن که پشت به زلف بودند سکه بود آنها را از بیانشین بیرون کرده تعاقب نمود
 تا بزرگش خانه بالان آمد اکت تمام در آنجا آمدند هر که همراه خود وارد محل است تواند
 از زبان سکه و شمن باز نمود و چون با یلند حکم کرد چه چیز نظر از آن بیخبران نقل رسانید
 و در کینب تارک پرتو فانی قشون خود را در دو سو تون همت نمود از آنها برگزیده
 شیرین را می از زبان دشمن باز نمود و چون در میان محل همیشه انداخته از سر راه
 خود را بر این تپه ای رسیده سلامت بیرون رفت لکن بیستون دیگر که در دست فرمان
 بود سر کرده قشون آکس فوسرک حمله برد و آنها را بزرگش تو بجان بالان و حویب در برابر
 قاسم کشیده از آب در افتاد و عثمان بجای او سر کرده که لشکر را بجهت گرفته قشون در
 صحرا شد و در آنجا قشونهای گونش دلدن و قشون و مکرک و مکرک و مکرک و مکرک و مکرک
 برانند فوسرک شد مخلوب و متفرق کرد و بجز مکرک مکرک و مکرک و مکرک و مکرک و مکرک
 المانت که صاحبان ولایت و حکومت میباشند و بعد از آن نیست با آن گفت که لشکر
 مشغول بجنگ و جدال بودند بلکه پیشه فصاحت و سلاخی پیش گرفته بودند زیرا که این چیا و سکا
 آنها را از شدت گرسنگی و خستگی حرکت یافته اند و در هر یک نیز بیگانه اسلحه دارند
 که بتوانند بضم در او نیز بعضی که از آن مملکت جانی بدر برده بودند در ناله و بیگانه
 داشت شده بعد از سر بریدن بعضی را از بالای کمر و دهان آنها آهسته اند و آن محل حسرت
 اتراک میدیدند بعضی که از آنها که همان با دن و تروس که ایشان توانسته بودند
 معنی

جمع شوند و چارشکر امان و مجارستان شده کقول پاک سلین بر سر عثمان حمله بردند
 نیز او را از آب بنید اکت و با کازاکارشن نام کرده اکت مولا کوب راق او را همت
 برداشت و کلا خود قاسم را کلا و جامه در آن کار کرده از پرگش سفید این داشت
 گونش بالان بیگش اسپرطوری که با اکت در بغل عقاب بگوش باشد
 از شانه زده هر طرفه زمین می که همراه قاسم باخت ولایات اسپرطوری
 همان جماعت قلیار که فرزنی از تحصیل و میرا به بدر بر سلامت فرستد و در این تپه ای
 به اردوی سلیمان پیوستند لکن ولایت نرور را لشکر سلیمان خراب و ویران نمودند
 سلیمان از او بهای فریب بزرگ و کدیش بزرگ و با زشت بزرگ عبور نمود و بزرگش
 رفت اما این سه شهر مذکور بیاه کلب آمده در مقام دفاع برآمد اتراک هر سه شهر را
 آتش زده و بوزار بنید در حال کینش در وقت کوتوالی بود و قشونهای غافل و کلب
 به اردوی اتراک بر دو موافق روزنامه سلیمان گفته مورخین اسپرطوری صدت
 زیاده کفار وارد آورد منظور مؤلف از آنها اتراکند خان تاتارستان به ویران
 همت خود به محل رودخانه نرور ویران نمود و کار سلطانی بهلاست از کوهها گذشته
 در برابر گونش که شهر فیس بزرگ بود و روز مذکور مورخ در قریب آن شهر سلوک
 که با جنا و رزستانی آن نمونه نامهای بهشت بوده در عمارت و حضور آن آنخاص آه
 متول مسکن داشته اند از قرار که معلوم میشود سلیمان اقدامی بکردن شهر نمود لکن بعد از آن
 شده از سر آن خیال در گذشت زیرا که در بای فله در حال دروازه کشته مشغول تر که را که
 و از آنچه گفته میگردد هنوز باقی است و موافق اخبار افواجی اتراک تا آن حال شایع
 از آنجا مرجمت نموده از اینها گذشته مورخین عثمانی در تخریب شهر گونش مانده

فامه گون از روی عقین و اطمینان حرف میزنند و این گفته با روزنامه پورش سلطان لغت
 و از نه زیرا که در آنجا هیچ چیز از کفرین بلکه آشتن شهرگراقتی گفته که نیکه بلکه مخصوصا ذکر کند
 که سلیمان از بابین شهرگراقتی اسب در آب رانده از رودخانه موجود بود که نیرنگت
 اورا نموده آدم و بنی خنوخ و کف کرده اند اگر نه الواض از آن شهر اسخر کرده بودند اما
 یکروز در آنجا کوفت شد که یک بر روی رودخانه نماند آخته شود پادشاه با آن عظمت و عظالت
 و جود نفیس شریف خود از قرن می طرات نمود و پیش از آن اسب جوهره شران کا سنیما
 که در طرف شمال بیسته از اقلین چنان فایز آمده آنها را عقب دو اندامه بود با قشود که در
 شهرگراقتی بود و سخن شد بدیناله لشکر عثمانیان حمله برد و بیکه سکه کرب ارشد
 نقد بود و غلبه کرده سرکافراز پست با هم بریده با خود برود فرمای از و جلاله سلطان در وقت
 سیکو اردو زنده و او قوس بسیار نصیب آنها کرد و با از اسباب مل رودخانه دست و رفته
 خاتم لشکر در ایوبی و دوار شهر مشرفی است که بر یک رود نده پورش در آن شهر بر زنده و سر
 آنها بود هر طره جلا و نه های سیوهیونند که در صحرای بی بی نیز بد و هزار ترک غالب آمده بودند
 شد سلیمان از برای تمام بی چهار روز در آنجا توقف نمود در زوا و آقا بان چوب بست که
 سرکاری میکرد و در تمام بی جلیک بسنموده و سلطان از خیمه نوشت که در آن رودخانه را
 بودند ملاحظه کار آنها را بسنمود چون بی بر تمام رسیده از تمام کد اسباب هفتاد
 عبور کردید بالاخره صدر عظیم با پان یان همد روز را بر سر بی فتره مو طلب فطم عارت
 بودند سلیمان از خدمت ابراهیم اظهار رضایت نمود بیک اسب با راقعی و منی و بی
 به او انعام داد و روز دیگر ناوقت ظهر تمام لشکر از بی که نشسته و بعد از آن بی را آتش زدند
 آنوقت از ساحل دست و حرکت کرده از تنگه و بیکو ناهم بر نموده از ولایت استیلا
 بر آن

چون فتنه در آنجا نیز جاریه گشت لایات زیاد شده و بنده بسیاری مبعوضت یافت
 عوفیجان شهرهای خلق فزین و گو فزین را آتش زده حول و جوش سبلی و محوش را
 غارت کرده بیکاطافه را کوه گشته و نسل سن لیتو نامند و دره الا و انت شد بنده
 از آن از مسله جبل و بیکه نشسته بطرف هونان بزرگ که در ولایت کاسرینتی واقع
 رفتند لیکن در آنجا رشادتهای کاپیمن و بیث و الیزتر آنها را عقب دو اندامه
 و اسل سدن کوه را قلعه سلسینا آمده برادر عثمان و فرودار بکشت فوراً قلعه را گرفتند
 آنرا مقبول و خود قلعه را آتش زدند و در زنده کوه با ترقی صدر عظیم از سلطان جدا شده سلطان
 با بیلی چوبیان و جماعت سپاهی بطرف حرکت کرده از راه کاپو و نکت سزا فو نکت بر
 پورش کافت و ابراهیم با قشون پس فراول از طرف رست حرکت کرده با کمال کرده
 بکشت کوشن و گو و کوش و خما و ولجکا وطن خانواده سزا پولیا روانه گردیده اند
 استاد لوز که در اردوی ابراهیم محبوس بود در گو کوشن مرض کرده و ابراهیم مصوب او
 کتو به از برای فرودانده فرستاد در خصوص صحبت سلیمان ابراهیم لافهای بیمنی زد و نوشت
 که در جیحوی شال هر جا بقصد او را نیافته و ناغدا بر این عیارت ختم کرده و حالت لایا
 پاستا بی بی شال مثل حالت زنهای او پاستا زربالک او را در اعوش و لایا چیلک
 پیا نمود شهر فو نکت که در ای چیلک لایا پاستا زربالک بود پورش مسخر کرده آتش در آن زدند
 قلعه های فو کاسر و نا شین از در اطاعت داده امید های قلعه را بخدمت سلطان فرستادند
 سلیمان اقله بار ابراهیم رضی متعلقه به آنها در از ارضیات ابراهیم در این پورش خرا
 او را بسیرغال او محبت و نمود سی هزار سیر مجاریس و پشتری و ارضی و بی نه
 لشکر سلیمان حرکت میکرد و بیکه از فو شونف که نشسته سخن شد که در کس را ابراهیم نیز زربالک

آن ولایات تعلق سلطان گشته با آنجا از رعایای دولت محبوب میبود در مقابل مغزاد
ارو و بای سلیمان و ابراهیم سیکه که بر منی شد صدر عظیم اتفاق با شاه و سیکه سلطان استقبال
نمودند و ای آرزوی او منقذ شده و انگره بدیده شده و ایمان و ارکان دولت بخت
دست پور شرف شده و زرا و و قرداران و منشی دولتی و دیگر سبب اناطه خلعت نقی
پوشیدند و ختامه با از برای حکام ولایات و رئیس دولت و مذکب گشته اند

مترجم دولت پورس بکت از مغزاد محمد اما مورخ فارت و مذکب گشته
حال مستحکم کرده و در خفا رسمی کرده بود مذکب گفتن عبارات زشت درباره ابراهیم خان
برده پوشی بخت و حجت سلیمان کرده باشد از جمله عبارات مرقوم در خفا
بود که خداوند کار عظیم با جمله کوه اسن که بای تخت قدیم آن فراری بخت بود
و اسکیس از برای انحصار جان خود از استخرا سخته رعایای بی ایمان خود را که علی گشته اند
راه دور رخ بود مذکب که گشته بود پس از آنکه از کافران بکفر ختبا شد با دست بزرگ
از راهی که آمده بود مر حجت نمود و در سنگم عبور قلعه با را که در راه واقع بودند مانند
خان ترغوبی و پوزیرکا و غیره رفیق و مخرف نمود و روز بعد از آن صدر عظیم با بید و تار و
موزیعان نظامی از بل رودخانه سا و گذشته علم عسکر برانجه دست سلطان برده بود
در قبلی چو کوی دیوای منقذ شده صاحب گوی برادر اسلام گرای را که در این
پورش ضمه مات عمده کرده بلا و اوقه در سواصل شده و رودخانه موزرا خراب و در آن
کرد و بپوشد خانی نامارستان قرم ممکن فرمود و بهر آرد او سعادت گرای که در
سند خانی بود بجهت آنچه بقدر باطل که با بصد هزار آچه مدخل است بطریق السکوت
شد

بعد از مر حجت سلیمان از پورش اطرش میز با خلق کی از جانب دولت استمان
بر سر سفارت بیاب عالی آمده خواش امتداد خدمت سار که راه است که سی و سال قبل
با سلطان با بید شد منقذ شده و هفت سال پیش از این امضای آن داده شده
بود و بعلاوه هندی بود که ملک استمان از طرف سرحد بغداد آورده و این پشته
سلیمان خواشهای سید ششم و نیک پادشاه استمان را پذیرفته استمان نامارستان قرم
صاحب گرای غرض کرده که با مشارالیه بطور دوستی و همراز راه بود سلطان در عهد نو مبر
بعد از هفت ماه غیبت جهنت و این تمام وارد پای تخت کرده بدست پنج شنب علم شد
شهر و عملا خارج را از اسکو تاری گرفته تا یوب و قالاته چرخان نماید در این
بازار با دو کلبن بزستان تا صبح باز بود بدست پنج شنبه روز سه مردم از برای
فوتحات پورش المان مشغول عیش و شادمانی و همنامی و خوش گذرانی بودند و همین حکام
این پورش را در تواریخ خود حجت المان بضریت پادشاه سپاسنامه

و قسبه سلیمان در سواصل رودخانه کوسر و مشغول غرایه بلا بود و در روز یکدهم
بکت بضریت های شکر ابراطوری افتاد امیرال مشهوران که اندکس دور سلطان نام
دشت کوسر و دن را که روز نام کله بران کرده نقله ساحلیه را که با ارتفاع کله ازال
بود و سخنموا از طرف حکلی رانده از چاره توپ بقلعه بسته بودند لیکن از سه طرف دیگر که است
بقلعه اعانه دشت صد و پنجاه عراد توپ دیوارهای قلعه را بتزلزل در آورده و در راه
دو زیار کلب بودند از سی و پنج کشتی بزرگ جهنت و فرود کشتی کویک که کار میماند
از طرف خشک بصد نفر سالدات ابطال گشته شده و زیاد بر هزار نفر از جهنت
از حسن اتفاقات سربازهای خانب پاپ از سنی که کلب میماند و خل قلعه کرده بقیون سلطان

فقد ازین داده شد که با عیال و اهل و اموال خود هرگز که میسر آید بروند و جویز آنها دو نفر
 اسپانیول و تحت فرمان فراتو اماند و زرا و قلع که داشته شد پس از آن عیال بیگ
 بطرف پانزاس حرکت کردند که بدون جنگ تسلیم گردید و از آنجا به سمت لیانت روانه
 از و قلع که در جانب راست واقع بود مدتی که قلعه متور بود تسلیم شد لیکن قلعه دیگر که در
 پیش گرفتند بعد از آنکه اجماع کرد و عیال پس گرفتن قلعه را و هند که در آن وقت متور بود
 چهار هزار تنگی اسپانیول برض آنها فرستاد و ایشان مجبور شده بطرف لیانت رفتند
 و قلعه متور و قلعه داران ترک که سید نصر نیکی چاک بود بدست شد و از توپهای بزرگ
 که در قلع بود نشان دولت عثمان بر روی آنها حک کرده بود و نامی آنها را در توپها بود و نظر از
 زوایا لشکر خود بخشید باقی را آن امیرال معروف از برای زینت کلب یک از مال در آن
 در ایالت در بندر شران به اسم حضرت مریم باخته بود و پس از آنکه او را پس از آنکه
 غارت کرد و بواصله نزد یک شدن فصل سرها مر اجبت نمود

قیه یورش اطرش و قواعت و وزیر در ولایت متور و عیال ابدال دولت ایران
 حالت سلیمان از نسبت لغو و نماند مگر در بعضی اهل بود لهذا چون از جانب دولت
 اطرش خورش ان نامه جهت سفیر نامه کرد و در فرایند پذیرفته و داده شد در اوایل سال ۱۵۳۳
 مطابق سنه ۹۰۰ هجری پونس بک که از جانب دولت عثمان به عارت و مذکب رفت بود
 و سفیر دولت اطرش که در روم در آن وقت و برادر بزرگ فرمانده قلعه کون بود و در
 اسلامبول شد و چهل نفر از سنجایی و مذکب که تاری مورخ از آن جمله بود پونس بک را
 استقبال کردند و سفیر دولت اطرش فقط دو روز در آنجا که همراه داشت و در شهر که در روز
 میدان و در و با صد عظیم ملاقات کرده و در چهارم بخت سلطان شرف شد و چهارم
 نمود

نمود سلیمان متور که که عیال و اموال که منصف شود تا از یکدیگر فرودمانه از برای عیال و اموال خود
 کلبه های شهرگران را بخدمت سلطان بفرستد و آنوقت تا که بمصاحبه رسید شد سلطان
 فرودمانه و تا سال را مانده برادران خود شانه شانه با تا سال نیز تا که از برای مدت پنج هفت
 سال منصفه خواهد نمود و مضافه نخواهد داشت که در بعضی فرودمانه از واکه از دن شهر و کلبه های
 مجارستان نماند که بی در خصص مطالب مذکوره نوشته بصحابت کفر جا پیش از برای
 فرستاده شد شرف و هم جزینا را نیز فرستاد و منباسبین را به همراهی جا و پیش روانه
 نمود و این اولین فرستاده دولت عثمانی بود که از دروازه وین داخل گردید و پیش از آنکه
 اشترام و احترام از او پذیرا نموده شود تا به روزی که از راهبوت زلفیت متوقف از برای
 فرار داده بود و نوشته بیست نفر از بزرگان مجارستان از طرف است و جمعی از اعیان و اشراف
 پوهنه از طرف حب استاده بودند و روز بعد از آن شرط نامه که زبان مجار بود و پنجم
 نوشته شده از برای اطلاع اهل آن دولت انتشار داده شد اهل مجارستان از مطالب کلبه های
 شهرگران زیاد و مشت کرده فرودمانه عیال که کلبه های بی صیاحه های بدست فرستاده
 شود زیرا که ابر هم قسم خورده بود که منظر از این عیال با آوردن روم طاعت و تقیاد است تسلیم
 کردن شهر و قلع چند روز بعد جا و مشن با جواب مرسله سلیمان مر اجبت نمود و آنوقت کفر
 از جانب شاه اطرش که از طرف مرسله ملکه بود مجارستان نیز از بیخ و غیره کفر
 بلایوسن دپلین یوسو شیخ نام داشت که حال تعالیه شهرگران بوده و نامه نیز از برای سلیمان
 داشت که یک فرودمانه نوشته و یک دیگر از سال پنجم داده در واکه از دن مجارستان
 برادر خود ش که فرودمانه باشد در پیش سلیمان تو منظر کرده بود و از طرف دیگر فرودمانه
 میشد و در فرار خود و اهل پس دادن شهر کوشش وین باشد و آنوقت حرب خراب

عیوبها معلوم و او را از حشی و خوشنویز بشد و نیز کیفیت حکومت ممالک سویله سلطان در وقت
 او است هر کس که او را در حشی خوا بود و نیز بزرگ آنست با کلبه امور در تصرف است و در او آن است
 و خوشنویز ممالک میرزا خانی باشد هر چه را او میداد و او شده بود و هر چه را در کلبه بود که هرگز
 قبول نمی شد وقتی هم که خداوندگار عظیم بخواهد چیزی که از اهل انشا نکند باید از اهل انشا
 تصدیق او باشد انشا الله است و آن سلطان مجرب است چرا که خداوندگار عظیم او را از جنگ و صلح و
 و اقدار و کلا در تحت تصرف است و منظور او از لغتن این سخن این بود که سفرای اطراف سلیمان
 و اقدار او را به نهایت کوشش و طلبی از مطالب با مویست خوردار او را بدو پیشه و پنهان نماید
 آنوقت که گوئی پیش گفت شاه فرود نماند خدمت سلطان نماند خدمت پرورش و حضور
 عظمی مانند حضور برادر خودش سلام سرین ابراهیم فوز بخش در آمد گفت فرود نماند با سبب آنست
 که در صد و کسب دوستی سلطان بزرگ نشایمان بر می آید زیرا که بدون دوستی او عیوب و
 بدخستیهها و صدمه های بزرگ نشوید از آنکه اهل مملکت نماند که گوئی پیش گفت
 که شاه فرود نماند آنها سراسر است که ما در وقت و در زمان دوستی و مهربانی برادر او را کمال نیاید
 رعایت او و نشینان صلح و دوستانه او تمام مملکت میراستان بفرود نماند و اگر نشود ابراهیم
 بدون سبب که او را در مقابل این سخن بود که خداوندگار است نامه های فرود نماند را در حیطه مملکت
 او را در ابراهیم برای احترام از عیوبی برخواست گفت ابراطور که از پادشاهان بزرگ است
 و در آن احترام او را در واجبات باشد آنوقت که ما را بوسیله بر پادشاه چنانچه
 پس از آن به حال احترام میبوی خود که است آنوقت که عیوبی بر پادشاه فرود نماند برادر خود
 ابراطور است که از آنجاست صلح است و برادر او را از سلطان اطلاع داده بود و این سبب ابراطور است
 که

اینکه از ابراطور است که از آنجاست صلح است و برادر او را از سلطان اطلاع داده بود و این سبب ابراطور است که

سلطان زمانند برادر خود را حیطه نمود و بدون سبب که حاج بفرست و آن سفیر خود را
 مصالحه جدا گانه میل دارد که مصالحه فرود نماند که شرکت است موافق شرطی که ذکر شد و او را
 آنکه اگر تمام مملکت میراستان برادر او را و الله نشود ابراطور نیز خبری که گوئی را که از
 سلطان رد بیناید تا نماند آنکه خبره آر بیل ایضا جان سابق آنجا بس داده شود و سالیان
 جزیره گوئی آن وقت خواهد داشت که با اموال و اعمال و افعال خود مهربانند و آن
 تا آنکه آنکه باب دولت و مذکبت و دولت فرستد و سایر پادشاهان عیوبی میبوی اندوز
 مصالحه شرکت و تقسیم است ابراهیم گفت اگر ابراطور از روی صدق طلب صلح
 سلطان مصلحتی نداشته است و نخواهد کرد و آنوقت که ابراطور رها کرد گفت آقای من بزرگ و مورد
 بیکر از روی خود و خداوندگار همیشه بر برای من سپرد است زیرا که سلطان میدانند که در میان ما هیچ معابر
 و تقاضای نیست از برای من تا آنکه خود را با من فرمایش میدید و بیکه از روی من میدید یا از برای
 رعایت خود مخرج نماید جمیع عمارات من بفرمان او ساخته شود و همین نالار که در آن وقت
 بفرمایش او ساخته شده است در خصوص جزیره گوئی آنرا که کردی این یکت مکه است که ما
 مانند آن هر دو مکهان و دیگر است چندان و قید آن نیستیم و ما خوش میداریم که آنجا را از روی
 نمود و بر عزم نه اینکه بطور صلح با او و الله انشا بکرامی ما با اندام آنجا قرار میبوی آیم پس از
 بیوزانیم تا نماند که ما بستان را بر آن بخشیده او را بپوشان آن مکت کرد است
 و از او پس نخواهد گرفت جزیره ازین بسجایستی روس رعایت شده است در باب
 هر چه و اطلاق مری ملک سابق میراستان چنانچه خواهم که از این ملک است دیگر در آن
 توقف کرده بود در دست من کجای فرستد و پادشاه من با کمال خواهی خود را فرستد و نیز از آن
 پادشاهان بزرگ است که با مصلحتین بطور رفت و مهربان در تقاضای مطالب مصلحتی است

صدر عظمی راجع به گرتی نمود چو که از جانب سلطان وکالت کارهای آن ملک را داشت
 و این ملک کنفرانس شش ساعت طول کشید و در مجلس بزرگ پس از آن سخنان بزرگوار و بدیهه گویی را
 و نکات کار را بصدر عظمی اعلام کرد و خود شش ساعت بطور رسمی و کارها بطور صدق در کارها و نکات
 سخت که سلیمان سنجوست بوعده که بشماره اولیاً داده بود و فاما بود و لیکن با شکست خلاص
 شد ملک بی انذار که گریست در آنچه از است ادها بکند از قول و در خصوص تاریخ و سخت
 مجارستان با و بخت سیدان ذیافت قید پس از آن شروع کرد به بخش دادن و بختن در بار
 مجار که ملت خیانت کار حکومت پذیرند و با کفایت و انزال گرفتن خبره کورون را بطور
 ترجیح میدادند بر سبک بطور صلح و شرط با آنها داده شود و از برای این که شخصت فرد گشتی چنین
 که در آنجا بمحل که با مقیم باشند حاضر شده بودند پس بختن از بعضی در در اسلامبول شوال من
 و فرود آمدن در کاتی پول است داشت و ده فرزند دیگر مشغول تعاقب در بارین ملک کوی بود
 که در آن وقت نام داشت و کرد او علی باشی شرف و بدگشتی در جزیره رود است مدلوله که در این
 بطول در بیل حرکت کند و نیز اول بعضی از ابالات باقی می ماند و جزیره مذکور در سلطان
 بیل رود کردن نیست بنویسند روزی و اگر بنویسند روزی در کردن نیست موفق
 فرار و ادو مصاحبه نامه هر چه از آن است بپایول که در کورون ساکن بودند بیست بول
 خود و دست نمایند و گرتی مشرم است که فرایان یونان را محافظت نماید و بگفت خیا
 که شال بخانه همدولتها می صیور در این مصاحبه شرکت و سهم نماید و در این اوقات آنها
 در این کار حاصل کرده باشد و آنکه و کاتی از آن دولتها در اجرای این عمل بسته باشد و حال
 آنکه امر و ز صبح ایلچی و ندیک مخصوصاً آنها در است که دولت و ندیک همسپوختی بر
 نیست که در این مصاحبه عمومی شود زیرا که دولت جمهوری و ندیک با باب حال در حال
 این

در این وقت که در آنجا
 بود و در آنجا
 بود و در آنجا
 بود و در آنجا

و بهترین مقام دوستی پیاست که در آن وقت در باب گفت منظور امپراطور شال بن بود
 فرایان یونانی را معقوباً راند و نیز یونان کان گنشد که امپراطور را عساکر و در آن وقت
 اما در آنجا یکبار شال بخانه است بجز دولتها می صیور در این مصاحبه شرکت نماید
 است و در آن بر صیور با بود و تکلیف خود را در عالم امپراطوری و صیوری بودن خود شال بن
 میداشت که برادرش را و سهم در مصاحبه نماید
 روز و شب عید تخمین برای اطراش از برای مجلس کنفرانس در صد سال
 حاضرند گرتی با ترجم دولت بوش باک و مصطفی جلال زاده مورخ و کتاب سردار و دولتی
 آنجا پس بدین جهت از آن شروع بطلب نمودند بعضی صحبت از مملکت فرانسه و اسپانیا
 پس در آن مملکت اسپانیا ندر فرزند حاصل خیزت و بخوبی فرانسه زراعت نموده کوی
 در جواب گفت که عده سبب این کارها با آب و سر و ن کردن بود و اعراب از خاک
 علف دیگر که بر غوز دولت اسپانیا است که در این شمشیر از یاد نماند و این سیدان
 ابراهیم گفت این مبنی خیال از جهت خونت که در درون جهور عالی است بافت میشود
 شروع بطلب کنفرانس نموده در انداختن از ده وقت مجرب ترین حیوانات کثیر
 نیز در مملکت بجهت و تدبیر کار انسان میشود اوقات بود و طبعه کثیرت با او بیدار
 رام میگردد و کثیرت را نیز بخوبی در دست است که با آن خوب شیر را می سازد و شیر را با آن
 زهره و قدرت نیست که از برای بطلان ضرر نماید و نشانه نیز که شیر است و شیر با آن
 و در بران چاشنی و خوب آنها صداقت و عدالت است که بطلان آنها می تواند
 برادر است و او در زمین که ابراهیم تمام آنی خودم خداوند کار عظیم را بچوب راستی و عدالت
 راه میبرد امپراطور شال هم که شمشیری بود بجا است او هم حال بسته و فرایان بخانه

او بتو اندر زمین خستار و نطق با آقا می خودشان راه بروند پس از آن شرح میوهی از سر
 چهار و اقدار تقرب خویش فعل کرده که آنرا تجدید نماید در آنوقت که سلطان سلیمان
 بیعت نشست بلا حفظ قانون که در میان بسیاری با یی خوب تناول است فرستاده به جارس
 فرستاده فوت پدر و جلوس خود را اطلاع داد و خیال کرده که مبار با ملاحظه قانون بسیار
 نمود و سفیری از برای رساندن تهنیت و کفین تفرست نزد او خود اهدا فرستاد و مجاری جلال
 رسم نهایت فرستاده سلطان را کفین زنجیر نمودند سلیمان جاودش و کربانها مبارک است نمود
 او را نیز کفین جسد نمودند و خیال کرده که آن جاودش را از اعیان و اشراف است
 نوع حرکات بسیار کمال شتم غضب سلطان کرده و خدیجهی بعد از آن پادشاه در آن
 در جنگ امیر اسپهبد ترشال کرده با در آن پادشاه کاغذی به بن صحنون از برای ملاحظه
 که پسین در دست ترشال پادشاه اسپهبد ترشال کفین شده است امین آن بود که ترشال
 نمود و او را شخص خواهد کرد و خلاف از رو چشم است من با او برخلاف مرمت و مردار
 رفتار نموده با اسپهبد سلولک نماید و من بولد ترشال بزرگ استی متوکل میوم جو افروزی و بزرگ
 خود را با و سپهر استاده پادشاه از این کاغذ بسیار ترشال شده غضب او در حق ترشال
 آمد و به این خیال افتاد که بهترین طری در صد و انجم التماس و در شاه فرست بر آید بودن
 خواهر امیر طرین پادشاه به جارس استان و در رفتار بهی مبارک با فرستاده های سلطان
 طبع خود سلطان کرده عزم پوشش جارسان کرده پادشاه مملکت شخصی عزم نرم کرده خوا
 شمشیر بدست دریدان جنگ زور بازی خود را بیازماید شمشیر هر کس را معین کرده من قدر
 وقت را از دست مبار بر بر باز در در بوم و من بر مبار باه فی آینه غلبه کردم و پادشاه در آن
 حضورند است در زبانه میخواست سوار شده بر ادا و با تاز من خیر استجرا با او است
 و غیر

و بعد از آنکه نگر مبارسان شهر افغان را مقصد شدیم بعد از آن شرح مفصله در فتح افغان
 و قتل اسرای جنگ که برخلاف میل سلطان حکم او واقع شد بود بیان نمود و در جوار است
 اغراق آمیز که در خصوص پوشش وین نمودند از برای کفین در آنوقت ترشال در ابطال بود از آن
 از اقدام جنگ و بر و استان را از تفسیر دادن مذمت قدیم آنها تندید و تحریف بس نمود
 پس از آن به امان آمد بهیج کاری اقدام نمود و لاق ترشال کفین امیر اسپهبد ترست که در کاری اقدام
 نمود به انجام نرسد با حریف بگوید و از توفیق نماند و خوش یکجمله از کتیش ما و در بیان آن قصد
 از عهده بر بناید شهر افغان را محاصره کرده تا است فتح کند او بیامیست در میان براد خود
 فرو نماید و شاه را پول با اصلاح بکنند تا است از عهده بر آید مگر از برای کفین تمام نمود
 مذمتی شیل بهیج از یک طرف پاپ را و از طرف دیگر بر و استان را در مجمع حاضر نموده حضرت
 بیک اجتماع مذمتی مجبور شدیم حال آنچه را که ترشال از عهده انجام آن میامیست بر آمده
 من سلطان بر می آیم اگر لونی پادشاه مبارسان در بیان بسته خود مرده بود از برای فرو نماند
 داشت که در مملکت جارس استان ادعای بعضی حقوق از برای خود نماید لیکن حال این مملکت بک
 طلق از آنکه ترشال دو مرتبه اسباب الضرب شمشیر فتح کرده سخن نموده اند آنوقت رو به ترشال
 گفت با مملکت جارس استان پوشش برده قدر برادر بود از خود پوشش و نمودیم رعای و دیگر با آنها
 و آید که در مذمت و ماد و تولات بقدر که خودتیم توقف نمودیم که را بنا کنیم در مقابل اهل رعای
 نماید بالا خود بعد از ادعای بعضی شکوه های متفرقه و طلب خجسته کفینش سید و کاغذ ترشال
 گفت این که غذا از جانب لیت پادشاه عقل مجرب نوشته اند است ترشال که القاب خود را
 با کمال کبر تقداد نموده سهل است القاب را هم هیچ با او مناسبت ندارد بخودی بند و بجز خود
 جارت ترشال خودش را پادشاه بخت المقدس نوشته است فرستاده خداوندگار است

و صاحب پست المقدس پادشاه کرمیل گرفتن مالک آقای مراد با با و بطور بی نظمی
میخواهد رفتار کرده باشد من اطلاع دارم که پادشاهان بزرگ عبیدی در لباس که از کلاه زیارت
بیت المقدس میروند و شازل همان بکنده بکنده یکبار در لباس نکور زیارت آنجا فرستند
ادعای پادشاهی آنجا بنا برین غرض میکنند که غیر عبید را بعد از این پادشاه ندانند که کور بگویند
بقدر که میگویند که شوش که در به مصلح نشا و اهل قدم مصلح آن لقب را بنا بر این بگفت
علاوه بر اینکه لقب پادشاهی پست المقدس انحصار کرده است بر او خودش فرزند پادشاهان
که خداوند کار عظیم است در کجند و یک سطر فراداده است اوصی دارد که بر او خودش است
بار و لکن بر این پادشاهی مرا تزل بدید و با فرود نماند هم نشان نام و حال که آقای حسن سنجاق
بیکمائی چند دارد که خطبه قیوم و دو لغتند تر از فرزند پادشاهانند توفت رو به تر و هم گرفت
خوشی تو بر او نونو لاسنجا یک قره آید مر و مکتش خط را تر از فرزند پادشاهانند
تک نجاه بر او حرکت میداده و بر این سپاهی و رعایای دیگر کسب دارد که فرزند پادشاهانند
و مثل این سنجاق سلطان سنجاقی دیگر را بداد و او را بطور شازل از آن حساب بن کار با
خیالت کتبا را و با جبار و سزاوار تر فرزند پادشاه فرستاد است که در آنجا آخرین خوشی
که در زمان پورشس میرسان نوشته بود الفاتی بنجود نسبت بطور انحصار در فرزند نام خود را
ملکت فرستاده رقم کرده بود و سلطان نیز محض احترام او در جوابی که نوشت الفاب زیاد از پادشاه
خود فرزند او جواب نامه او را مثل کافه یک برادر عزیز بنویسند و رقم است و نیز نام خود را
بارت روسس که اکام پادشاه فرستاد نامه حکم سلطان ماحصل نموده اطاعت نماید که شازل
با مصلحت کند توفت امیر بطور خواهدش در لاله ماطوری میکنند که پادشاهان فرستاده و شوش
او را بر امیر بطوری بنامند تا کمان یکبار پست و اندر باره شازل بصدقت راه برود که
خان

خانها و بد رفتارهای و اتمه در شهر مر که بای تخت او است بخاطر با و رویکی
از سکنهای نواح پاپ را که غارت کرده بودند من بصره فرستاد نصیحت هزار و دو کاغذ بدو ام
اکثر با قوت که در آنکشت من است و قی که پادشاه فرستاد اسیر شازل شد در دست او بود و چند
بعد از آن عاونه من آن را بعت آورد و شما خیال یک یک با وجود این حالها پادشاه فرستاد
مکن است که شازل را دوست دارد با با و اصد اقت بوز و در آن گرفت که من کافه الفاتی
شازل را نمیبست و انم با قی خود من نشان بدیم اسباب ختم و غیر او بود که شازل طلب
صلح است بدو شوش سفیر مخصوص فرستاد و خواهش کند که مقرب ما را که خلب از برای شما قرار
میدیم و در ایندت کم میکنیم تا خیر الدین برکت روسس سفین و سواحل صوبان را شازل
و مضطرب نازد

عصر آنروز را بر ابراهیم خدمت سلطان نگاه کردی فرستند و سلیمان مدت
سه ساعت در آنجا توفت مؤذمه سلیمان از این کار شوش بود که با د ابراهیم و کوری شازل
مسکو کرده بنده شست روز بعد از آن گوی سفرای اطراف را طلبیده از زیارت بجای شازل
شازل که مایه توفت سلطان شده بود است بسیار به آنها نمودن صدها باب طلب صفا که
شازل چنان و انمود کرده بود که سلطان طلب صلح است و خواهش صفا نموده است
میخواست برادر خود را با سلطان هم نشان و انمود نماید توفت آنها در وقت که میرسان
به زرافونیا و ورته واکد ارشد است و گوی شمشیر در دست آن آید با مکتب زرافونیا
خواهد نمود بعد از آن شرح بیوی از قدرت و قوت سلطان و تسلط و اقف را را و آرد
سفرایان کرد که گفت در هیچ زمانی دولت عبیدیه مانند حال بی تفاق و بر تفاق نموده اند بعد
حق نشستن شازل پاپ اجانه و اول پادشاه انلیس من خود را اطلاق بدو دولت و مدتی

و فراموش شد که شازده برادرزاده خود را پادشاه لشکران نماید و پادشاه فرانس را خبر داد
 شترین را تصرف شود در آنجا شغال خود را ببرد و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 میل مصالحت نماید شازده را بفرستد تا آنکه در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 سیم را بر این سفرهای اطیش را قبول شد آن مصالحت که دولت اطیش مدتها می ماند و در آنجا
 بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 در سال بیست سال بعد از برای مدت مدیده که خود فرود نیاید میل دارد در حالت صلح و دوستی
 با مذو شاه فرود نیاید و اگر پادشاه در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 زانوقت قاری در میان بگردد که پادشاه را تصدیق و مصالحت نماید و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 و تا رسیدن سفر از آنجا و تا در حمله از آنجا امین باشد و اگر صلوات و دوستی از آنجا
 او شده بود آنوقت حاضر می شود که با او بکشد با همه عالم در آنجا
 روز بعد را جا ووشش باقی سفر را بطوریکه تا به اتفاق خود از برای شرف شدن
 بجزو سلطان بدر بار بر آورد اول غذای با بر این سفر کرد و در بین خوردن غذا طرز و طوری
 که سفر چایست در صد و عرض مطالب خود را بنمایانم و سخت و سبقت بعرض سلطان بر آنجا
 که پادشاه فرود نیاید ملک خود را ملک طلق سلطان دانسته مال سلطان را از خود میداند و او طلاع
 داشت که سلطان میل از مجاریستان از تصرف شوم باشد و الا هرگز به ملک شوم نمی کرد
 حال که دانسته است تو که پادشاهی به آنجا میل در می بیند و می کند با دولت و سلامتی و اجال
 مالک آن ملک با شمی زیر آنکه او در شکی نیست در آنکه تو که پادشاهی او را در آنجا بماند
 و بگردد و معانست غانی سفر اعمال شکر از از بر این سفر او را در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه

اقدامات دوستانه و برادرانه میجو است بسیار با در آنوقت با ایلیها اجازه دادند
 که بیست و دوین و این والیده سلطان شرف شوند چون بجزو خسته که کور نمیشد و طغی در آنجا
 سلطان بیان کرد و ترجمه مضمون بیان او را از برای ابراهیم ترجمه کرده ابراهیم خلاصه او را بجا
 منت میاز زینت داده بعضی سلطان رسانید که کور نمیشد و در آنجا بماند و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 خود است از سلطان مستعدی شد که انون به پادشاه ابراهیم پادشاه فرود نیاید در باب علا و بل که
 فرود نیاید باشد و نیز استعدا که کور نمیشد و ملاک را که خود پادشاهی مری ملاک سابق مجاریستان
 با و و الیها ناید پس از آن تر و تم نطق کرده بعضی رسانید که شاه فرود نیاید پادشاهی حضرت سلطان
 بیست تمام از تو مند است که بکشد با دوامی در میان منعقد شود و پادشاه در جواب گفت که اگر پادشاه
 مرتب اتحاد می کردی است حکم بد و کیفیت قبول از جانب او در دربار سلطانی حضور داشته
 باشد سلیمان در جواب آنتا بیانی فرموده بجزو محله مجله نامل سیکر و تا پونس یک مترجم دولت
 فرستد های سلطان از برای سفر بیان نماید و آن فرستادها از آنجا بیرون بود که به ایلیها گفت
 پادشاه صلی را که در آن سفر و کور شمس از آنجا استعدا کار دانه و متوانسته حاصل نماید
 سید و دست قبول نماید و این صلح را در حق شما از برای مدت بیست سال با بیست و پنج سال
 قبول میکند بلکه از برای دو قرن و سرفرن که بطوریکه بیست و پنج سال با بیست و پنج سال
 مصالحت را بر هر زده عهدشکی نیست و سلطان پادشاه فرود نیاید تا ندید پادشاه فرود نیاید
 و شکر سلطان تعلق بسیار داشته مال پسر او نیز تعلق بسیار دارد و نیز پادشاه املاک را که
 مری در مجاریستان از بابت جهره منتصرف بود تصرف او سید به کور نمیشد از آنجا
 بلکه مری دست سلطان را جسته انظار شکر و امتنان بود و او نیز تمام با سلطان را
 با ایلیها خود زیارت نمود و پس از آن ابراهیم در حضور سلطان بفرستاد که هر نوع سازشی که

فرونیاد شاه زاپولیا با یکدیگر بنامید علیحضرت سلطان صدیق و امضا نمودند و غلام
 من گریزی در این خصوص خبر نام خواهد شد و آنحضرت سلطان بادستان بخیر
 شاه فرونیاد دوست و بادشمان او دشمن خواهد بود اگر امپراطورشان نیز طاعت صلح است
 باید فرمای مخصوص از برای این کار بایست کاروانه دارد
 پس از آن صدر عظمی از کونینبوش رسید که در خصوص عیارات کاغذ نشان
 چه عذری خواهد آورد سفر اسمعی کرد که شاه بدو اندر فریاد دادی که از غضب کردن لغت
 بیت المقدس و فرونیاد را هم نشان سلطان قرار دادن منطقی آمد بنامید و گفتند امپراطور
 نشان از نوشتن آقبیارت اید او را خیال مجری نیت سلطان نبود و حاضر است بر اسمعیلی
 کویا این سلطان و فرونیاد تصدق نمود امضا نماید ابراهیم زرد و مرتبه از آنها سوال کرد که
 مطلب بگردار از بعضی رسانند پس از آن امپراطور مرض شده از حضور سلطان بیرون فرستند
 اکتد وزیر با سلطان از طول مدت مکالمه به ساعت آمدند و یافتند بود امپراطور خسته و کسل
 نماید فرو ای از زعفران بجنور ابراهیم دعوت شد که گریزی نیز در مجلس حضور داشت از
 به آنها گفت که شما حالا بس دوست هستید زیرا که با هم گریزان و نمک چشید ایم ما دو نفر
 بنما خود ابراهیم و ادکیشاه فرونیاد برسانید از جانب آقای من و دیگری از جانب گریزی
 مطرف قدرت سلطان ستم و خواهم بود و این موافق قانونی است که در میان ما رسم است و نیز
 از برای امپراطورشان خواهیم داد امپراطور همش کرد که اصل صاحب نامه با سو او آنها نموده
 ابراهیم گفت رسم این نسبت و هر طبعی از برای خود رسم و قانونی دارد و گریزی زبانی بنا خواهد
 کرد که امیک از دول عبوی را در این صلح با شما شریک کرده ایم و میل داریم که شاه فرونیاد
 هم با امپراطور دوستی سلوک نماید و وقت گویند بوس بعضی گفت که با در خصوص مال حضرت
 ملک

ملکه نری با گریزی بیان آورد ابراهیم رو به شرف قدم کرده بزبان پهلوان به او گفت بفرمود
 که داده شده است و فاجده شد وقت امپراطور مرض شده و از جانب ابراهیم از برای پادشاه
 او شاه فرونیاد حال نیت بسیار کردید با وجود این فریب سه هفته طول کشید تا نیت
 کاغذها را سفر رساند تا شاه فرونیاد امپراطورشان رسانند و روز بعد از آن سفر از
 اسلامبول بیرون رفت روانه دبا ر خود کرد و بدینا این استقامت کاغذ در بایکت بلبره
 پرسی و پسری با اصل در باره همگی و برادری فرونیاد پادشاه اطرشین ابراهیم وزیر
 اول عثمانی غضب ممالک مجارستان را از برای سلیمان نرسیت دادند از برای اولین
 صلحی را که دولت اطرشین این نیت وقت دولت از دولت عثمانی خبر باری نمود

باب بیست و هشتم

یورش ایران فتح نیریز بغداد وصف شهر بغداد سیاست اسکندر بیگ
تزلزل ابراهیم صدر عظیم و تمام کار او عهد دوستی با دولت قزلباش استرآباد کورن
کشگری شیرالدین برب روس و شارل نجیب بیگ مملکت تونس

بعد از یورش بی افکار المان و پس از مصاحبه با دولت اطرش سلیمان نظر خود را بر جهت
مشرق منحرف نموده خیال فتوحات و کوشش فی را بطرف ممالک ایران منصرف گشت
تا سنج است که دولت عثمانی شروع جنگ و تسخیر المان و ایران نمود جنگ صلح اویان
دو دولت بطور نوبه مدت دو سست سال طول کشید بعد صلح با یکی از این دولت مستزما
جنگ با دیگری بود و شش ماهی در میان این دولتها بود و صلح وضع مملکت و سایر
واقع بود بود و صلح تصب مذبی قوت و استحکام مضی حاصل کرده بود المانها و ایرانیان با صلح
علائق اصلی و سانی با یکدیگر اتحاد در انداخته و این دولت که ساکنین ایران بودند همیشه
با تواریان که اجداد اترک عثمانی محسوب میشوند جنگ و خصومت داشته اند و اترک حالیه
المانها را کافر و ایرانیان را روضه پسنده جنگ کردن با آنها را حکم قرآن و فتوای قضایان
تصفی مذبی خود میدانند قزلباشی بزرگی را که سلیم اول در مقدمه جنگ ایران در ممالک خود
از ایرانیان کرده بود سلیمان بچروی در جواب تبرک و تمیث نامه بطماس رسیده
بود اسرای ایرانی را که در گالی پوتی مجوس بود بدمه را بقیل رسانید و این بکت و بکت
انگیز و حسنه بود بر اینکه از برای جنگ ایرانیان فقط وقت و فرصت بوده است
بماند

بماند یکشنبه و این بهانه را که طالب بود مذیو بطرف خیانت حکم سردار است از طرفین بد
آما از صلح شریف یک کمره علم از عیال سلطان باغی شده داخل توکران و چو خواهران شاه
شد اوله آنکه لوکران مملکت آذربایجان و از جانب شاه در آن مملکت نیابت سلطنت
داشت تا فرغتی کرده از شاه برید و سلطان پست و این اوله از شکستهای بود که در اول
دولت باین زمان فی در جزو صحابه شیطان علی از خاک عثمانی گریخته بپناه امپریل اوله
چند ماهی قبل از غزمت یورش گون اوله در اسلامبول بفرست دست بوس سلطان شریف
شد بوضع صلح یکی سرافراز کرده و بیلان شش ماه بقری سال از او محبت شد بفرست
که عیال را نیز با ارضی متعلقه آن تصرف نماید و بجهت بیلان قران و امانت و دولت
و شام و دیگر بکشمش اوله در تصرف و تخیر عیال مدعا نماید و له باع کر و ایالات کلوز
بجلس اسما صوره مؤد شریف بکت حبه استخار صلح بیلان بر سر اوله فتن کرد و عثمانی
مستغرق شده مر محبت نمودن این خبر در یورش گون در زمانیکه سلیمان وارد شهر سنج بود
میده او رسید ذوالفقار خان که از جانب حکومت بغداد و لقب خلیفه استخار
و است در خیانت و بیوفائی پیروی اوله را نموده در خدمت سلطان سلیمان اظهار اراد
و اطاعت کرده مقابل دروب بغداد را بخدمت سلطان فرستاد و اب رید است که
بماند و صلح بماند و مقابل شاه معاهده است نموده در حکومت بغداد استقرار و استقلال پیدا نماید
لیکن در همان روز در باجمعی از نوکرهای صدیق شاه بطماس او را بقیل رسانید مجددا
غداد را از برای شاه تصرف شد محروس و طمع سلیمان را و امید داشت بر اینکه عیال را با
تصرف شود و بغداد را که حاکم آن در خدمت سلطان اظهار اطاعت نموده بود بخر
ساز و عمر بیت جنگ دولت ایران که مدتها بود در خاطر سلطان تصمیم یافته بود و بماند

بعضی مصلحتی دولتی بروداده نیکه اکنون در کمال شدت واضح و آشکارا که در بصر
 عظیم بطور عسکری در احوال غرضی روانه تهنیت بطلب شده قرار شد که سلطان شخصه در احوال
 برچی لغزیم فتح دارالسلام بنده در حرکت است که غنای نوز بقوتیه نرسیده در بنا را در
 بود که اوله یک سر شریف یک را با خبر شکست لشکرا و باره فرستاد حکومت موروثی
 بطلبش شمس الدین و الدار شده و سرکلرستان از اول بجهت قتلای غنی اتراق نمود در اینست
 با تمام و فرماندهان قلاح سرحدیه ایران با یک لشکر و مراد و رانده آنتا را رو بکوه نموده
 تا شهر و قلعه باقی را که متصرف بود بدون نزاع بجا گذران دولت عثمانی واکله از خود
 از آنجا بود و قلاح عادل جواز ابریش و اطلاق در ساحل شمالی بحیره وان و احوال
 بهار که عا که عثمانی بحرکت در آمد فرماندهان غنای بحیرت قلاح مذکوره را متصرف عثمانی
 بدادند اگر از شهر وان که در ساحل شرقی این بحیره واقع است از آنجا بحیره بطرف شمال حرکت
 نمایند پس از گذشتن از تنگه موموم سبده های اول بار جیش میرسد که در یک صحای حال خیز
 واقع است و در آن صحرا در تنهای جو بقبری زیاد است که بهار ارضی آنها را فرود گرفته اند و
 اگر در منزلت بحیرت مغرب حرکت نمایند بجا دل جواز میرسد که بعضی از دیوارهای قلعه از آن
 بحیره فرود برده است بکنترل که از عا و بجواز بگذرند به اخطا طبرستانه و این شهر با بی شکت قدیم
 امرای ترکه است که خود را با پادشاهان ارمنیه میان بدند با این شهر اغلب اوقات بوا
 جنگها و زلزله های بی در پی در خوف و زلزله میزند سلطان جلال الدین خوارزمشاهی
 ملقب به بلک برنی آبکار از ارباب و عا است نموده از تصرف سلا حقه در آورده پس از آن
 چکنیزی و تاتاری توری بوی سخر نموده چندی متصرف بود در آن وان که عا عثمانی
 بر عسکری ابراهیم پاشا صدر عظیم لغزیم یورش ایران حرکت کرده بودند منظور ابراهیم پاشا

آن بود که اول از بی تهنیت لب او برود و از طلب براد و یار که موصل جدا و وصل شود
 لیکن و قدر او که منصب کبابی لشکر یعنی نایب سرکلر او است و از این میان آنرا
 کبابی مذکور که اکنون چلبی نام است و بواسطه کمال عا و سلطان در حق او بجهت دولت با
 که است بوزارت جلیله بالیه رسیده بود این مرد را از خبر آنها بیخبل معتمد حرکت میکرد و تنها
 شخصی بود که بخل و احتیاط چیک از وزیران برضا و نیرسیده حتی با ابراهیم پاشای صدر عظیم نزد
 بود و لاف برای زندگش نهرا غلام است که از آنجا که صد نفر تما کلاه طلا و زر بر سر داشتند
 و ابراهیم پاشا چا رسد نفر از غلامان خود را از این جمع کلاه بر سرشان مکنده است و وزیرای کبریا
 از شصت است و نفر غلام و درای آن نوع کلاه بودند از بدای حرکت لشکر کبابی از غنای
 خودش هزاره دولت نفر که به سبب و است خوب بود ندان داد لیکن موافق قرار داد
 و تقیم قدر او مجبور بود که سی نفر و مسلح در جز وقتون تسلیم نماید در این نوبت ابراهیم پاشای
 صدر عظیم و سرکلر بطور دستمانه از او خواست که در کلاه و بری لغزیم اول صد و نفر در کلاه
 سخا است که عا خواست سرکلر را در نما بداند از زبان او دانسان سینه چلبی باسی لغزیم که
 به صد و نفر ندان داد و بخواه نمود و بعضی فرطیج سرکلر شده بکسند و قدر در اول رفت و بجا
 تمام اوقات و احوال قدر او نیز بخواهی صدر عظیم را در حق خود تسلط نموده و صد و نفر
 او بر آمد این عداوت و کینه بواسطه اوقات و نقاش عا نویسنده محکمه شام که مر بکند قده جو
 بود روز بروز عظیمتر و شد بدتر شد و بمنظور مقصود نقاش علی از این فتنه جوئی آن بود که شتا
 از بر افاق و قدر او بخواه بصب او با بل بود لهذا بواسطه اسباب صنی و با بحریک
 ابراهیم پاشا در وقتی که کرده از طلب کوچ کرده بطرف ایران سخا است حرکت نماید
 میان شتا با احوال غنای قشون بودند بهمهمه و نحو عا بکند فراد بر آوردند در آن بر سر خزان

رخسار نیکان صدر عظیم با انصاف و دینداری نغز را که در حواله شتر با و بارهای خزینه و پندار
منوده بگرفتند روز یکران بجهت انصاف و شکر که ایشان بجز یک نفر و در آنجا
دست بزدی بخزین قشون نیند و این یک نعمت بی بی بود که قشون و اهل اردو را
از شتر کت صدر عظیم بوده است

از مافوق سکنه پهلوی سلامتی و آسودگی از برای خود نمیدید که در فادان و نغز است
صدر عظیم با این اولیخان نکل را سبب خیال نمود فرار و ده جلال ظاهر صدر عظیم را
داشتند که از کفن بغداد فرج عزیمت نمود. عازم قندهار بود که پای تخت دولت ایران است
زیرا شاه موافق اخبار رسیده جدید از برای تخت خود در دست و پس از فتح تریز بعد از آن
زحمت جنگ و صد محاصره بدست خواهد آمد و قدر این بود که بعضی در جنگ و در آن
مخدول و شکوای مگر محروم و معدوم نماید اخبار غمناک در آن است بطرف تریز
آمد و از هر ات در حواله بره جن عبور نموده شش هفت در آنجا از آن کرد تا شکرکین
جمع نموده روز پس از حرکت از آنجا میان در سورق رود زنده در آنجا و گلای فریاد
فلاح آنیک و وان بار داده مقاله تیره و خانه کوره را تسلیم نموده آنها را طاعت
کردند و این خیانت واهی بود که از کلام فلاح سرحد ایران در حق دولت و ملت
زیرا که صاحبان مرسومه تیمور تا آن زمان در مقابل فلاح و آن محض شده اند و نه از آن
در تحریک فلاح و بدان جرات تمام داشته اند که در آنجا از آنجا که در آنجا
عزیمت لب تو آمدند با محض و با آن حکمران مملکت شام بکرامت و کونالی فلاح و آن
روز دیگر هر یک بر سیاط فلاح را در محوی بکف فلاح و آن را آورده آنها را طاعت نمودند
فلاح تهرتم و بدکار و روزنی و او نیک و با نیر و ایتام و چینه فلاح و کرم
سند

شدند در روز اولی که صد و چهل و یکت هجری (۱۵۷۸) ابراهیم باشا شرفیات تمام وارد شهر
تبریز گردید و چمن سعد آباد را از برای بیایق قشون معین نمود و فلاح در حوالی مرقد عالی بنای خان
خان (سنتب نازان) که در جنوب شهر واقع است ساخته بر آن قلعه در آنجا نشاند
اهالی شهر تو از آن مرکب و لفظی بنام کلبه قاضی و جمعی از فرزندان را از برای مخطوط و حسرت شهر
معین نمود اما کار عثمانی تو از آن مرکب بی نظای شده و در صد و قتل غارت مردم برسد
بطوری شهر را مضمون نگاه داشت که صدی از اهل تبریز سوگردنی تهر می کرده و حال که موافق
علمای خون و مال و ارض که اهل ایران باشند بخاک عثمانی حلال شده بود بلکه تصرف در آنها را
از اجابت شده بود و صد و هجده و هجده که قشون ابراهیم وارد آمد در آنکه قریب بطایخ بود و اولی
و قدر از او را داشته بر یکده هزار نفره ایشان سبده ما موزن که فرور نیاید که شاه و آن شکرکین
تا آنکه اغلب با آنرا قبل آورده در آنجا این صدر در همان هفت و کلانی شروان و شاه کلان
منقرخان وارد شده از جانب پستیمی خودشان تصرف و با یکدیگر زنده آنها را طاعت نگاه
ابر ابراهیم حکمت از برای بجا زاید اولمه و الکر کرده حکمرانی عراق را با بنیدر او علی مراد یک بعضی
منو پس از آن را پورت که رای اتفاق آفاده را خدمت سلطان فرستاد تا فلاح نامه با
دولابات روانه دارد

در روزیکه ابراهیم پاشا از تبریز بیرون میرفت سلطان سلیمان از اسکولهای
آمده روانه مملکت ایران کرد و کونی کربتی را با آنکه هزار نفره فرستاد و هر است
بهمه یک از سنجاق بکها و الکر کرده و آسیبای سنیر را بر سر خود مصلحتی حکمران صادر و آن
سپه و از شهرهای نیش کو تا آمد و آن شهر عبور نموده وارد ونیش در این شهر کعبه با فلاح
وان و فلاح و برابر پورت صدر عظیم حکمران خدمت سلطان رسیده سلطان شکرکین

بجا آورده بزارت قبر مولانا جلال الدین رومی رفت و استماع نماز و قرآن و شکار
 شوی نموده ذکر و هجده و هفتاد و در ارتزاق از هم زیارت تبریز شایسته
 قاریونی رفت از استناب از چشم نزول نمود و آنجا با بیول عسکر صدر عظمی و گذارنده بهر
 محمد امیر آخو بزرگ برای گرانها از برای عسکر فرستاد چون سموع شد که لشکرهای شاه بگریه
 عسکر نزدیک شده اند بعد از انقضا و شورا تصمیم شد که روانه تبریز شویم و در روز بعد از آن سلطان
 وارد پایتخت شد که در سالن شهر موک سلطان استقبال اظهار بگریه و احوال نمود باریا
 گفته فردای از تو راجع که سلطان بی باک عسکر در او جان بهم پیوستند روز دیگر دیوان بزرگی
 بر پا نمود عسکر و چلچکلیها و فرودار بکنده چلی و کس افندی جلال را در صطفی علی و بی بی
 یک خلعت تخفان بخلع شد مورد التفات گردید بهر یک از نفرات قرادان سلطانی و
 بنای چرخان و سواره عظمی هزار اسپه که بیت دو کا باشد داده شد (صد و بیست و سه کوفت)
 ملک مظفر خیران که ان بشف دست پوس سلطان مشرف شده اظهار بندگی نمود و پسر
 شاه بفرمانی کل قیون ساغلو تبریز که مرکب بودند از ایلو کچی که همای بای نرد و کماخ و او دین
 و قره احصار فرار کرده بعد از آن سلطان از تبریز حرکت کرده از طرف حسن و سوس بهر
 و سلطانید را در آنجا خبر رسید که شاه فرار فرار اختیار کرده محمد ذوالقدر از نواری شاه
 شده بچاکری سلطان پیوسته است بغیر از آن شاه رخ یک پنج نفر دیگر در یک دیوان
 بزرگ بشف دست پوس سلطان مشرف شده و در صفا و تخفان و منبیل آنها حرکت
 رسیدن فصل سراقون را در راه همان و جور از میان کوهستان زبا و صعب محل کرده بود
 از اهلای نیه و حیوانات با کشتن غلب شده از آنها که از شدت و کثرت بارندگی که در
 شده بودند سبب تبطلن مصوبت حرکت تو چنانچه از راه آورده بودند نیز اظهار نمودی کرد

سلطان اسباب جبارت ابراهیم پاشا شده از کلبای و فرودار که نظامات اردو بعد از او
 بود بنای بلوکی و عیب جوی را که داشت آنجا کلبی رساله کلبان صاحب منصب از معز و ان
 بزرگ و مرمومات و راضی و دیوان نموده از همان سمت بغداد که حرکت کردند که نای الویه
 راهها سخت تر و صعب تر شد از غلب چهار بابان تلف کرد و صد عواید تو چنانچه بحال
 بودن حرکت دادن آنها سوزاند و تو چنانچه از تبریز تا کلبان سخته نفس سیدی یک
 نشان می را که در بین راه مرده و محبت کرده بود که در بغداد و در حوالی قرا اما عظمی و شش تا نیکبار
 برده لایه در قلعه شاهی بجای کشیده و با وجود موانع بسیار شرفتی ای بنهار راه بغداد از طی
 مینمود و محمد یک نفوس آن بغداد بود سید سید و با هم اظهار خدمت و اطاعت کرده بود لیکن
 چون حکم آنها نیک شد همه لشکر خود را جمع کرده بغداد را ترک داشت و از بی کانه خود رفت لهذا
 صدر عظمی از اردو پیش افتاد به جهت تصرف شهر که مانع و دفعی داشت روانه گردید پس فرود
 حکم کرده در دوازده باریستند تا غزالی از قلعه غارت سپایان محفوظ و این بانه بعد از آن
 کلبه های بغداد را همراه میدان قدر خود شرفست سلطان فرستاد سلطان با صد و دو کا به تبریز
 انعام داده سبانی سوزنیک را که سید هزار تبریز نال دیوانه و شست برده و گذارنده
 سید هزار تبریزش هزاره کا میوه (مترجم) که به صد و بیست و سه نفر کعبه شش عثمانی است پس
 سید هزار تبریز هزاره با صد و شش نفر است که تقریباً معادل چاه تومان پول رایج ایران
 باشد) فردای از روز عسکر بشف دست پوس سلطان مشرف گردید بیست هزاره و کا
 در وجه او انعام شد بیست هزاره و کا و دیگر بر سر و چشم فرود که همه ساله از مالیات
 دارد (مترجم) که دو کا در تخفان را قسم است که را راجع میگویند و فرود شش نفر هم
 دان که در شش فرودش داده شده بود از محبوب میانه و آن کرده فرودش واج دارد و

آتش گرفته بخت باقی حضور و عمارت و مدارس و دین خیر و غیره که هر چه بود کلاً از میان
 فتح بلاکونان در یک دریا کجای آن غرق و مریض گردیده و مدوم و نابود شده بغداد و قدیم خراب و
 خلافت عباسیان در زلزله های آن ناپدید و مدفون گردیدند و در آنجا بود که کوفی بک
 و امرای فراقی و قویونلو آمد و همگی در بیست و نمانا از زیر پاش منوالان بغداد را در دایمی نون غرق کرده
 ساکنین آنجا را بشتن بقیه بروی هم ریختند تا جمیع وضع سلسله صفویه آنجا را از نظر سراسر
 آن قویونلو بیرون آورد و سلطان سلیمان عثمانی بر سارای آغاب خود پادشاه و در ایلام و در آنجا
 افزود

ایام نرسنان را سلیمان در اردوی خود با اتفاق صدر عظیم مشغول نظام
 عمل حکومت فتوحات جدید شد به همین حساب و تعداد اهل و اولاد آن و تقسیم نمودن آن
 که عمارت از تبار روز عمارت باشد پر است و کفر بر ابرار است و اهدا در بغداد و رضوان
 نجف شریف و کربلای معلی که در آن حضرت قضی علی و پیش از آن حسین شریف شریف
 تمام ولایت بجزیره که عمارت از اراضی ولایات و اهدا فخرین و جلد و فرات شریف و کربلا
 و اخبار اهل اسلام از اراضی مقدس محسوب میوند و در زلزله نظر احترام ندی و اولاد است
 آنجا انهای شهدای معارف لم لم و همگی هم و کربلا و قاصد سینه ها میزند و جان می نهد از آنکه چهار
 از انبیا علی است که حضرت آدم و نوح و عزرا و ادریس پسند در آنجا ک مدفون شده و
 مصافقین از آنکه اهل بیت و اولاد حضرت خانم انبیا پسند با غایب حضرت صاحب
 امام و از دهم در آنجا غایب شده است و این ولایت پسند باشند سلیمان با جد و جمل
 در پی جستجوی قبر او بنفله امام عظیم که اولین امام مذاهب اولیه اهل سنت و جماعت پسند
 افتد زیرا که هر اوست با خراب و ویران ساخته سهل است از زمین و فوٹ کردن حد او نیز
 آنجا

نمودند از کمال سعادت و بخشش شخصی فاوی از خدام قدیم مقبره امام عظیم با یک از یاد و نشان
 سلطانی آستانه به او اظهار داشت که قبل از آنکه زود زمین خراب مقبره و تفریق حصصی
 امام عظیم اقدام نمایند شبی امام را در خواب دید که به او امر نمود و بجم او را شرافت
 و پی احترام میباید رضیسان محفوظ بدارد و بعد از آنش امام را از قبر و آنجا که فریاد می آید
 جا و غسل میطلب از برای عسکر نقل نمود و شالیه را بر عرض سلطان رسانید و سلطان فرمود
 خود را بخونرا محو بستی قیامه بدن مبارک امام عظیم نمود و بارین معلم نور که از آنکه بدو نشان
 داد و حکم داد تا خفرا بنید بعد از زمانه که علمه با بایل و کتک مشغول شدن بود بدیک نانی سینه
 که بوی مشک از آنجا بیام رسید طاقتون در همان عت اصدرا عظیم از این علامت که دلالت
 بر صدق قولان و هم می نمود اطلاع داد و عسکر عسکر محمل منور برفه بدست خود سگ از بلا
 قبر و پشت و درین امام عظیم را معین نمود سلیمان خود بدامکان رفته و اهل محبت همه
 گردن بر او گذاشتند امام عظیم عرض کرد بدست رو فاضل بنوشته و خاکستر شده باشد صحیح
 آمده است تا کسی که استام سلطان بزرگ و صدر عظیم او معلوم و کوفت کرد بدوان
 در حالت قیون و بهیجان آوردن غیرت آن تا خبر غری کرد و چنانکه همین حالت در صحرا
 اسلامبول بعد از آنکه شاف قبر انویب بیکر سلطان محمد فاتح است داد

از بغداد سلیمان فخر نامه نوشته بنویسند و او نشان بدین فرستاد و بعد از
 خبری فرستاده و در فرستاده از کشته شدن قتل کردی کتابت نمود و حاصل نشان را
 که در بغداد و کده را نده است ابراهیم عداوت و کینه خود را در حق کجند علی روز بروز با
 و بیشتر از پیشتر احساس می نمود و اگر چه کجند علی از شغل و عمل منور نشد و لو که کینه او
 دولت و اوان و کتک در بیان خاطر صدر عظیم از او گوش بوده همیشه خود را در حق

و خطر را محظوم بنمود و آسایش و آسودگی خود را در قتل و سیاست او سید با آنکه حکم قتل او را بقا
 سلطان بیکه ترو و صداد نمود در یکا از روزهای دیوان که هنوز وزیرای دویم و سوم بجهت سلطان
 نرفته بودند و صدر عظیم در خدمت سلطان بود فرمان قتل بیکه چلی از اندرون در آمد حکم شد بود
 که او را بطور سوزانی در بازار بغداد اصفیایه بزند شش اهنفت هزار نفر فلان و بیکه آن او را چو
 غلامان سلطان مقرر کرده اموال او را خالصه و خانه دیوانی نموده تصرف کرده اند قتل نامی بیکه
 حسین چلی بزرگ بیکه چلی بیست سصد و حسب الامر او را بزند منظور بیکه چلی از نگاه
 داشتن انبیه بیکه آن و مالیکت انما بخریب و بکبر و تکبر بود بیکه منجواست آنها را تربیت نمود
 از میان آنها جوانان قابل برای خدمت دولتی بیرون آورد تا در ادارات قلمرو صدارت
 مشهوره هر واقف شود بیکه هفت هزار نفر از غلامان او بر تیره بیکه وزارت و صدارت نایل شده
 ممتازترین آنها بیکه سوزگولی است که آخرین صدر عظیم دولت سلیمان و فاتح شهر سیرت
 میباشد او قادر بر کله سلیمان در بغداد دارد و زده قشون را در اولایت قرار داده
 حکم کرده تا بکسته بای سواره عظیم و سپاهیان و سلج و اران و بجنین طوایف غنای و علوفه چنان بطور
 سفر و در اردو با در سار برده قراول بس کرده و حضرت و در عمارت سلطانی و اول و سینه و
 چون از بغداد حرکت کرد حکومت آنجا را بیکه سلیمان با شاکلم سابق و بایرلو و کذا کرده
 تفکیکی با هزار نفر علوفه می در زوا کذا است بعد از آنکه کرده از راه ارستان و در خط طریقت تریز
 کرده در اوقات حرکت لشکر که مدت سه ماه طول کشیده بود امر تازه واقع شده تا آنکه اجابت
 شاه بکشک ایران از محاصره وان و بلخ شدن شاهزاده سام میرزا ابا عثمانی رسیدن
 سفرای فرانس و ایران در اولیای شایع کرد بد فرساده فرانس غیر مستقیم بود که از جانب فرانس
 اول جنبه اهل ارادت و خلوص بجهت بخت سلطان سلیمان شرف شده بود فرساده
 اول

بلافاصله قبل از یورش این بجهت سلطان رسید غیر ثانی که کاپیتان نشون میانمند و قسبیکه
 عازم محاصره شهر و حصار گون بود بجهت سلطان رسیده و ای سعادت منو بجهت مستقیم
 نام در این اوقات بیکه ادا می تنبلیت فتح بغداد و تبریز از جانب فرانسوی اولی و ثانیا
 بجهت سلطان آمد و سلطان با سفیر فرانسوی بجهت تبریز فرانسوی است بیکه فرساده پادشاه ایران
 بر خورده نمود و خان شارلید دوم مرتبه هشت صلح کرده و بخش مسموح شد

در تبریز خیالات زحمت و صدقات بی در پی را در اجابت مدیده و جانشین
 بود بدادن موجب و بدل انعامات از خاطر محمود نموده بیکه انفرات تکلی جویان و سپاه
 بیست دو کاداد شد و صاحب هر کله را کله سالار سپه بد چل و شبت و دولت سپه
 مرحمت شد سلطان در عمارات پادشاهی منزل کرد و تنها صدر عظیم با او در زیر یک سقف نشین
 سایر وزراء در اردو در زیر چادر منزل بکشته و سلطان با سرک صدر عظیم در مسجد سلطان
 نماز جماعت حاضر شده در آنوقت بیکه جویان در در مسجد صف کشیده و بیکه عثمانی برادر
 ایستاده بودند سلطان و بجهت تبریز توقف نموده اوقات خود را صرف نظم و انضباط
 و سیاست اشرا و نوشتن و فرستادن فتح نامه نمود در آنجا مقرر شد که بعد از آن
 روم را بای و ناطولی هر دو درجای سس شوری و وزیران شرکت ننهند و است و در آن مجلس
 حاضر نشوند مگر بیکه ریس روم امی تنها بود در موارد مخصوصه لازم بود بیکه بیکه ناطولی در
 احتضار نمایند با خود او شخصاً اگر مطلب لازمی بکشته باشد آمده بعرض رسانند و بیکه سلیمان
 در آن شورای در مقابل درگاه مجلس متوقف بکشد شفقت بیکه کرد در انجمن اید با ایرانیان
 دارد بیکه فرانسویان او بیست نموده سر بریند در زمان تعیین حکام ولایات حکومت معظم
 ترین ممالک ایران را از عراق با شت برادر شاه و کذا کردند سلطان و صدر عظیم هر دو

ایران را بدولت و یک نوشته اطلاع دادند بعد از آنکه از آن روز قوت تبریز را
 شمرده ضایعی را که شمرای معروف ایران در برج سلطان سلیمان گفت بود جمع کرده در پنج
 واقع محمد سلطان سلیمان که مسئول نخستین بود ثبت نمودش با بعد از حرکت تبریز سلطان با شمرای
 وارد پایتخت خود کردید دست فرمایان محم طول کشید

پس از ورود اسلام اولین استامبرایم پاشا صرف ایام دادن محم کرد
 عهدنامه تجاری با دولت فرانسه کردید که توسط لافورت ایچی مخصوص آن دولت با یکام
 و در انعقاد سازا دی تجارت و مازون بودن مسافرت در سفارت و انتقال آنها قولنامه و
 و حکومت ملی و در مفاصت مختصرتن بجهت فرانسه که توسط قاضی بیاب عالی آنها بود و بعد
 حضور کونفر مترجم از جانب سفارت فرانسه اقدام بر افتاد و از برای تکمیل کونفر از فرانسه
 سفر من شده فرانزاید و بصرف و غیره را بر از قول فرانس با کونفر تبعه دیگران دولت مطایبه
 و بیادشاه فرانسه آنها زمانه هر یک از تبعه دولت فرانسه شمار باشد در مملکت عثمانی
 و صحبت نماید و اموال اولیاد از مردن تصرفت قول قول فرانسه با دادشود تا بطریق صحبت علی
 اسرای طرفین با یکاستر و گذشته بعد از این نیز اسیران و قاتران جنگ را بنا به بطور عامی و
 تصرف و تصاحب نمود

انقا و عهد تجاریت فاجین دولت عثمانی و فرانسه ازین عمل و این است
 بیونترایر ایهم پاشای صدر اعظم مقرب را تمام گرفته شد دست چهارده سال بود این
 صدر اعظم در سلطنت دولت عثمانی با قاضی خود دست شرکت داشت و سلیمان از ایهم
 و این نظر همه کارهای دولت را بعد از این غلام بونانی و الذا کرده بود و سوچقت احتمال نمیشد
 و خیانت در باره او روانیدشت و با اولیاد روسی و برادری قاضی بود و برخلاف ایهم

که در مقابل حاکمانی بی پایان و انقائهای شایان آن بسنعت بزرگ برخاست
 کا فر نعتی خیال کز بدبخت از شدت سخت و کثرت عنت ولی با بیانی دولت از تصب
 ندکی و فتنهای غلامی و پروکی را از خاطر محو یعنی فراموش کرده بود که شمرخانی با لافرت که فرود
 پادشاه محک اطیش لاف برادری بلکه برابری سیزده ازین سلطان نماز کزنی غلام ابرایهم ابلی
 اسلامیل بعد از آنکه چنان می پنداشتند که ابرایهم علم سحر سلطان را مسح و مسح خود ساخته است
 هم دیگرش که در طلب در میان طبقات عسکر کفرات کشید و اسلحه اسباب از برای تصبیع و بدی
 اسکنه طبعی و قدر از فرجام آورده شده بود و همه و کله و سپه اشده و دیگر این شخص مقبره که بلا حد و
 ابرایهم معزول کرد و هیچ وجه رساست رسانیدند و خبر غایب عالم را معنی در برسد چون
 فاتح تبریز و بعد از او میداشت و سلطان هم در هم حال مطیع خیالات او بود و غرور و نخوت و دید
 بصیرت او را بقلی پوشش اندک کارش بجا رسیده که بعد از مرجهت از پوشش ایران در حاکم
 (اور زرد ز نور که از برای قتون میفرستاد اسم خود را سرعک سلطان می نوشت بر
 که الحاکم از جانب سرعک سلطان بجهت قشون صادر شد قبل از این نام در خیال بود که این لقب
 سنجو بند بود لیکن سکنه طبعی او از این صیرت مانع گردید احتمال دارد که چون در ایران حکام
 محاللات لرستان لقب سلطانی دارند ابرایهم خود را بطریق اولی شایسته این لقب
 میدانست با بجهت بعد از قتل سکنه طبعی ابرایهم پاشا بقوا مناسب و استه خود را سرعک سلطان
 گوید این مقام را بجهت صعود بر مدارج بلند پادشاهی اولین مقام و درجه می پنداشت لیکن خیال
 خام و آرزوی بد فرجام اولین سبب مغزایی کلی سرعک صدر اعظم که مقرب مخصوص بلکوت
 مانوس سلطان بود کردید سلیمان اندیشه کرد که با ابرایهم نیز مانند احمد پاشای صدر اعظم
 که بکومت مصر فرستاده می شد بخیال خیانت فاده بود اسلحه لقب تازه که سنجو بند است است

زمت دولت بود از آنوقت که شسته سلطان سلیمان بعد از قتل کبیر علی بن کبیر قزاقان و
 وخت کبیر و جانیالات و اهل کبیر و زرا که در کار روز که اسکندریه گشتند سلیمان اور
 در خواب دید که با جمالی نورانی ظاهر شد سلطان را با رلاست نمود گفت فریب گفته ای فری
 خاین کا ذنب جمله که را خورده دستهای خود را بچون این بگشاید آلوده نمودی آنوقت خود را بر روی
 انداخته بخواست سلطان را خفته با آنوقت سلیمان فریاد آن از آن خواب بیدار گشت
 شد این خواب در وجود سلطان بسیار شور اتفاق افتاد و چون این سلیمان بعد از آن وقت
 از نزد خود جدا نمیکرد در وقتیکه بر است قزاقان و بزرگان دین برفت ابراهیم را به اتفاق خود
 و وزیران از برای تاجراعت ابراهیم را در بیوی خود و استیمنه و بچین و حکارت و خلوت خود
 ابراهیم را با خود شکرک و سهم فرار داده بود اما بعد از انقضای مدت یکسال که بود بعد از قتل
 پیمان ابراهیم پسرش و واقعات که در دنیا است و افزون بر تقرب سابقین سلیمان
 سلطان کردید اما که بجهت استخفافی فی اوبانه ابراهیم در حق قرآن مجید و تو این شرح مظهر
 بعضی خیانتها می نمودند و بعضی سلطان که شایه سلیمان خود است بر وزیران و همیشه در گمان آن گوشید
 در صورت و حال که نشود و در این روز جمعه ۲۳ شهریور ۱۰۳۳ هجری
 ایام ماه رمضان بود ابراهیم بعد از تموله شب را از برای خردن نظر خشنود و در آن
 سلطان مبرای سلطانی رفت روزی که او را خفته در ریافته از برای چنان معلوم شد
 ابراهیم بدون دفاع گشتند زیرا که یک قرن پس از وقوع این واقعه در روز خانه سلیمان
 آنرا خون او را که در منزل او ریخته شده بود نشان میدادند نفس او را و قالا که در کینه در او شرف
 کرد و در روی قزاقان او را عیال با نکر و ندانندت مدبری رفت او را بواسطه دشمنی که در آن
 روئیده بود می شناسند این شد غمت کار و انجام حال یونانی سیکرید از غلای و بند ابراهیم
 کاب

کاخچه بوزارت مقدر سلطه و سرداری کل عساکر منصور دولت رسیده بود در اوایل تعلق
 و چالیوس و پس از آن بواسطه خدمات بزرگ که در امور دولتی و میدان های جنگ از او
 کرد و در وجود آقای خود سلطان کمال عمل نمود و تقدیری او را فقیه خود نمود که در
 و از همه بابت مطیع سل و خوشامی او بود به نیت نام شد که صدر اعظم تقرب محبت سلطان
 که فاتح تبریز و بعد از آن بوده اندام اهل دین بی خست طریس از نرس او در زنده و ترزل بود
 و در او اخبار نام خود را بر سلطان ابراهیم بنامید بیچک انصهار اعظمهای دولت عثمانی
 که عدو آنها خضر نبی بود است نظر خود بر سیدیه این عیار و حساب داشته و غزل آن یک
 از آنها با نماند افادین ابراهیم سیاس تکان و لرزش خیالات و هو اسما شد
 حالا لازم است که ما نظر خود را بر دو واقعه الفاقیه طغف و منطف غانیم
 که در این دو سال آخر وقوع یافت و اگر قبل از این مذکور شد استیم باب پرتیبی و غنای
 و تابع بریش ابراهیم سکرید زیرا که این اتفاقات در مالک اروپا و افریقا وقوع پذیرد
 بی پس گرفتن قلعه کرون از دست عساکر عثمانی و بجزیرا شد و دیگری فتح تونس است
 اول در دست خیرالدین و پس از آن بواسطه شرف نجم امیر طور و پادشاه اسپانول
 در همان زمان که فرستادگان فرود نیامده پادشاه طریس در اسلامبول سکونی
 سکرید و بی از کتایف آنها که کذا که در آن سلطان سکرید مکه امیر طریس را مصایقه این
 شرفه کرون نداشتند و دولت عثمانی مملکت حجاز را تماماً با برادر او فرود نیامده
 پادشاه طریس و الذا زمانه سلطان دینان گفت که سحاق یک قدم ستمند را بچینی
 او غنی بکرت را با شکری کاف و هفتاد هجده جنگی بود که کرون فرمود امیر طریس را بکلم
 در آنوقت نصف مد کشیدهای ثمان را در دست فرانس داشت سفین جنگی سلطان را بکشت

پانصد نفر از یکی برین با کوششی در این جنگ مغزوق و صد و هشتاد و یک تن کجی کارگری سزوی
از طرف ختک یگنای می سرور در انداختند قیوم اسپانول که در طعمه سالو بودند پس از خوردن
اینها و خرا و سکهای شربیه چهای کشیدند و پوزش نقد میکردند و بعد از یونان رالعلت یا
خوراک از شهر برون کرده بودند از برای قبل غذا بطرف اردوی عثمانیان فرستادند از آنجا
گرفته بپست گند و سیخهای انگی گنده در کوشش کباب نموده اوقت تون اسپانول
که از طعمه شده این حالت را کرده و او بعد بر دست خیریت و شادت و جلالت کلبی را
سلب کردید لند با سردار اترک محمد و سر طرده طعمه و شهر را تسلیم نمود و قبل از آنکه از آنجا
حاکم غیره سلیس که نایب سالک پنجم بود از طرف دریا آمد تو پهای بزرگ را با او بطرف عثمان
حمل نموده بر برد در زمان یورش ایران بکوه محفوظ و سرست در یای بی
(اق) دیکر و منعم و قریع بعضی حوادث مانند عادت نصرت اسپانولها سزوی
سلطان سلیمان با در حقیقت ابراهیم قیاس جمع قویهای بحری دولت را بعد از خیرالدین پاشا
که فرمانان او را برترب ز روس می اند و کلد را نمود از حالتی گذشته خیرالدین پاشا بیرون
صحیح در دست نیت لیکن با در اینجا آنچه را که در دستار الیه از حالتها و کارهای خود بجهت سلیمان
نموده و چا ووش سنان تحریر کرده است و حاجی خلیفه منوچ خلاصه آنرا در تاریخ حکمای بحری
دولت عثمانی ضبط نموده است بیان بیجا نمی آید که بصیرتی از حالت این مرد شهید جنگی
آمده باشد

وقتی که سلطان محمد ثانی می تپلن را مخر نمود یعقوب سپاهی رومی و امیر عیسی
در آن جزیره بسکن خنجر کرده و او را جاسوس بود اسحق و ارواح و خضر و الیس خضر در
بخیرالدین معروف شد و اسحق در می تپلن اسبی شمول کرد بدین برادر دیر او کب در
بازید

مجلسی است که در این وقت
در آنجا که در این وقت

میکردند در عهد با زید ثانی و سلیم اول پشته در با زنی را پیش گرفته که کفن بخان سزوی نماند
اموال و سهر سالین آنها مشغول کرده اند اما این بیت خیال با با جزیره زود اتفاق افتاد
گشته اند ارواح بجزیره سهر شد و بتوسط سلطان زاده قورقو که در اوقت حاکم قرمانی بود
استقامت یافت بعد از آن ارواح و خصمه که در دربار بی جیور و خوش نخت بودند و آنکه
سلطان محمد جوان تونس و ازط لفظی شخص بودند بدست کشی تجاری فرانس را که بهوست
دشت گرفته و بتوسط محبی الدین رئیس برادر زاده کمال امین مشهور به اسلا بیل خنشا
مکیش سلطان نموده از باب عار و عقیده که کار بر این مذهب با داده شد در اوقت
برادر زاده کشی آمده بود به دست جرجیل و بوجا رفتند بخیرالدین جوق خود را در جزیره
برادرش ارواح بطرف الزری رفت و خود خیرالدین تونس مر حبت نمود در آنجا دو
القاء دولت را با برادر خود اسحق که از می تپلن آمده بود و باقیه ملاقات نمود و این خبر را
در زمانی واقع شد که سلطان سلیم چهارم علیه و جل مکتب میکرد لند اگر او غنی را از برای
المنار نمیکند و خدمت بکنور سلطان سلیم فرستادند حالت ارواح در الزری
بسیار بد و متعل شده بود قبل عرب با سفین اسپانول متفق شده رو بیع آنها شده بود
با انصره اعراب فرار بر قرار خنشا کرده و وارده جزیره شد از آنها سجا مانده بتصرف
در آمد سفین اسپانول بقرات تونس از برای خود فرستاد پس از آن برادر او در صفت
شهرهای تون و تلمن آن برآمدند این دو شهر در ملک دو برادر ازط لفظی شخص بود هر دو
شهر را لند داشته و از لرده بخیرالدین در الزری مانده ارواح با اسحق به تلمن آن فرستاد
اسپانولها بدفع آنها ناخته قلع را می سر کرده بپوشش مفتوح ساختند اسحق
تا بسین اوفیغ صوبان گشته شد بعد از آن اسپانولها تلمن آن را دست سخت باه کاسه

اباد و عثمان

اروج باشکی که در قلعه است از قلعه بیرون آمد بهجا صحن حمل برد و در جنگ کشته شد
 و اقدیس خیرالدین تنها ولی برادر با ندیکین مملکت آرتزی را تحت تصرف خود در آورده و در آنجا
 آخرین حکمران آرتزی را کشته مملکت را به اسم سلطان عثمانی ضبط کرد و خود حکومت بر آنجا
 حاج حسین را بخدمت سلطان سلیمان اول فرستاد تا مرثیه جاری و نذیری او را در حق
 سلطان عرضه نماید و سلطان در حق او اظهار محبت فرموده او را بر منصب صاحب سیبی حکمران
 آرتزی سرفراز فرمود در این بین سعید و عبدالله اخون کرمان که از قفقز و تلمش آن وزیر
 به قفقز فرستاده شد بیکدیگر میفرستادند و آمده بود مذاکره برای تخلص و لایب سوز و محبت نمودند
 خیرالدین سعید را از آنجا جدا کرد و حکومت تلمش را به اسم سلطان عثمانی برقرار نمود و شرط
 بر اینکه هر ساله مبلغ هزار دو کما بر معراج تسلیم خیرالدین نماید خیرالدین لابد مانده آرتزی
 (خیرالدین) ترک کرد و در برابر لشکرهای توفیق قابل عرب زیاده و او را به تلمش انداخته بودند
 بطرف سیبیل را نذارت و ولعای خود را بوال آن خبر داده اند جهت پس از تجدیدی لبر
 نمود اول بر سعیدان تلمشانی لشکر کشید زیرا که دولت غلبت او اسم سلطان سلیمان را در حیطه
 انداخته و لایب متفرقه از سزنا و ده بود پس از آن با او مصاحبه کرد مشروط بر آنکه هر ساله
 از بابت لایب شش ساله بدهد و بعد از آن هر ساله مبلغ بیست هزار دو کما به اسم معراج
 تسلیم نماید چون بعد از صاحب ختیا می مملکت خرابی را بل کرده اصلاح حال خود را در این
 و اقدیس در مقابل شهر را بمو با چهارده سال بود در آنجا ساکن شده تصرف کرده بود
 تصرف در آورده تا در حکم از خرابی استعلاک حاصل نماید در آنجمله و اقدیس با ضلع آنرا
 اسپانیا نذیر بدست او افتاد و قلعه ای را تسخیر فرماید کرد و با زمین مسادی نمود و بوی
 که آن خبر به را از خشکی جدا کرده بود پر کرده جنگی متصرف نمود و فرودگشتی بزرگ دولت
 است

که با امداد عیوبها ناخن کرده بودند و قوی رسیده که از قلعه فرار آردی پیدان بود خیرالدین
 کارهای اسپانیا قبول کرده آنها را به جزیره مقصد فرستاد و بعد از آن می آرد
 کشتی را اودن حسین نام بمونارت سوال فرستاد اسپانیا قبول نمود و خود شخصیه نموده کشتی را
 گرفته سه روز در آنجا را بمو رسانید و بپورت قوغات مذکور را بعرض اولیای پست سلطان
 در آنوقت خیرالدین بر سر رس برقی قوی از برای خود شخصیه را بپورت شال فرستاد
 و در آنجا با نام پست ملاحظه و شاه فرموده حکم بایستگاری آن ملاحظه و در آنجا
 و بپورت اول فرستاد و در آن وقت در آن جنگستان در آن صاحب خبر بر سر
 با او سرامی داشت بمن کسب خیرالدین که در آنوقت کاپتان عثمانی بود در زمان بیخوب
 از پرتغوز و انبساط با مجرای او شش صحنه خیرالدین ملاحظه داد که چون سلطان سلیمان با پادشاه
 و است صلح و دوستی دارد باید بپورت مملکت او دست اندازی و ولعای بری شود و آنوقت خیرالدین
 از برای استخلاص اعراب مغربه در راه اسپانیا مال جور و ظلم به نسیب اسپانیا
 بودند با سی و شش فرودگشتی حرکت کرد و بنزد یکی البوا رسید با اوران و بی خود را کشت
 ده هزار نفر از آن بختیار را بفرستد در کشتیها جا داد و این عمل نفعت مرستی را برسد کرد و بیک
 مغربه ولایت آمد و از آنکه اندکس باشد بوال اهل بزرگترند و در کشتیهای جزایر از حقیقت
 نظر اسرای عیوبی کا قیام بنگارهای کشتیهای سردار اسپانیا قبول قوت و نذیر نام نموده بودند
 با هفت فرودگشتی خیرالدین جنگ کرده کشته شد کشتیهای او به سرجه و هر که در آنجا بود
 خیرالدین در آنده خطا کتبتی از آنها به سر زحمت نیم جان برده از برای یک پست نواز
 مضبان معروف آنها را از آدمی بد به خیرالدین پست هزار دو کما خواسته بود و بعضی
 مذکور در خود را بخش کرده بودند زیرا که چون دادن و بجا ندهد فرار از آن سببی است

حاصل نماید خیرالدین از قصد و نیت باطنی آنها اطلاع یافته آنها را که محکوم است
 این کار بود بدقیق رسانید سایرین را بلا حاشی حالت و نظر از در زمانهای نامی که صالح میشد
 و قوت خود را بشکند و درین صحنه باها بود ملاحظه و استفسار نماید بعد از آن خیرالدین مشغول در کار
 به اسبابول شد زیرا که سلطان سلیمان بعد از آنکه در سفر با امیرالجهنم تال کورون را منصرف
 خیرالدین را اجتناب نمود تا او در خصمه تال و جنگهای درانی گفتگوش و شورت نماید خیرالدین
 سلطان حسن سلطان تونس را در کتبی خود شانه خادم هلابول شد سلطان حسن مذکور را چون
 بود چون بسند حکمرانی تونس میس کرد اقدام کرد در خود در اعلام بر آورد و بدیده بقیه تال
 کیفر کند خانه بهر لرزه رحمت بر دره در این وقت همراه خیرالدین روانه اسبابول کرد خیرالدین
 در مقابل شهر مسین شد کتبی امیر کرد و عمل کتبی آنها را عقیده خود کتبه را در پیش روی شهر تال
 در و تال امیرالجهنم تال که از فتح کورون برشته بطرف بریدند از قصد بود خیرالدین دست بیج
 بتاقب او مامون نمود مامون بخت فروزا کتبه ای شمس سید و در فروزا را آنها را بر
 خیرالدین به احمد پادشاه پشای عثمانی مضمون شده به اسبابول فرستاد از برای و نیز از آنچه
 روز دیگر باشت نفرار که چنانچه می نمایند خود شمس شریف دست بوس سلطان شرف شد
 سخنانهای شمس شریف که در بند و در حق هر یک از آنها موجب و مرمی بر فرار فرموده
 صدر عظمی که در زمان رادعلب آفاق کرده بود از سلطان سندی شد که خیرالدین
 نرزا و لغیر ستم حکم منصب و دستور العمل که رای خود از او بگیرد و کاپتن دریا بود خواست
 نماید که در اجرای حکم سلطان جلوی و چاکلی او در شمس و در بالای اسب کمر از روی کتبی در آن
 در نیت ابتدا در آنک مدتی به اتفاق کاپیتان خود در کعب رسانید و در یک دیوان بسیار
 باشرفه که صدقه صدقه بود حکم بکلی سلی که جز از راه الزامی به او داده شد و بکلی سلی
 بحر الان

خیرالدین بر بچه کلبکیا مقدم واقع شده بالاخر شست و دست صدر عظمی را بوسید و درشت
 در روز که در خدمت صدر عظمی بود چوب بافتی بزرگ دیده خورهای لذیذ بخورد پس آن
 مرض شد بطرف اسبابول روانه کرد و بدو قونین باریت قبر مولانا جلال الدین روی و در بوس
 زیارت فرار رسید پنداری شرف شد

تمام سرستان را در جیغ خانه موافق دستور العمل و موافقت خیرالدین مسئول
 ساختن شستها بود خیرالدین از جزا بر برده فروزا همراه خود آورده بود فتح فروزا را آنها
 در این زمانهای دو طلب بودند باقی تعلق بخود شست و دست در هر حال تمام قوت بجز کرد که در
 خیرالدین واقع شده بود در یک از شستها و در جیغ خانه کتبی بودند در فصل بسیار
 که سلیمان بطرف ایران در حرکت بود خیرالدین پشای ابو جل ایلانینا و چپ اول در درها
 در بوغاز مسین شهر مسین کتبی را علی العظمه گرفت بولمان که از شهرهای کورون و بولمان
 در آنجا نقل شده بود در فرار کردند شمس فروزا کتبی از آنها بتصرف آراک در آمد خیرالدین
 شب در بوغاز توقف نموده در آنجا کتبیال تخمیر برده ها انداخته در افرا در روز بزرگه کوسید و
 سجد و بوشش گرفت شخصه نفر اسیر دست آورده قدر آتش برود با عده سمیت را از نوین
 مرعی بهشت بر لایان عارت و آنها بوجمل قابل در انداخته آتش آهین را در سینه بولمان
 بکار برد چیرید مایه کشید خیرالدین طرف شهر فندی شد خیال بپودن زمانه و خیر
 جوان نبود علی استنها حسن و وجاست فوق العاده تر بولمان کتبی را کما زو صیه کولون تا بود او را
 کتبی شهر بولمان آوردن آن شهر آفاق بد آنک کتبی ندان محبوب به چنان خواهر است
 حسن بود زبان دارا کون بود دست به شست و نفر از شمس ضمیمه ایلانینان بولمان
 و لایان و ایلانین و در لغزب حسن و در لری و لرغنه و در لری و لرغنه و غزله سر آمد

بودند که بکسک می آمدند از برای حرم سلطان محمد شاهی استوارسانی بایستد بود با جمعی غیر الدین
 با جمعی از خود بطوری علی الصلوات و در شهرت که آن درین برهمنه فرصت کرد که در میان بی
 خود را بیست بی انداخته اتفاق یک از بزرگان با از شهر برفت و بعد از آنکه از آنجا بیرون
 که آن درین عثمانی آن بزرگوار را بفرست کار در زبان بروشت گو با بزرگوار و بخت بد
 زیاده بر آنچه با بجزارت کرده علاوه بر آنچه بدین بد بود از آنکه از اسیر کردن آن بزرگوار
 مایوس شدند پیش ختم خود را بصورتهای حضرت مریم که در سفرهای اجداد گو تا ناگهیبند
 فرود نیاید پس از آنکه در نهایت آن صورت را بر پیشه همه را کند و در بندوباره پارینو و نقل و قمار
 فوندی چهار ساعت طول کشید یک برده که حالت آن شب هوانا که در آن نقشند
 و در کسبای فوندی نصب است و قایم و شب آن شب را تا با عطفان فوندی
 قتل و نداشت سوشل اطالیای از برای این بود که قصد صلای غیر الدین بر دست نیاید
 و غرض حقیقی او از این بود غیر ملک و تسبیح و سلطان از برای اینها که در آن کار شست
 یکی که یک با شصت هزار دو کا و جلفند و شستاد و فوندی کشی غیر الدین پاشا و او بود در
 سال بود که مولای حسن سلطان پست و چهار طایفه بی شخص سینه که از فوندی بود و در
 سال مینکه این خانواده درین شهر و دولت اطراف آن حکومت بر اینند چون نوبت
 حسن پیدا یه بی سخت سلطنت را چون چهل و چهار برادر اندوده و او بود و در عرض آنکه او
 خود را صرف تربیت کرد و با دی که تا نماید صرف فتن و غم و او بود و در آن
 کردن اهل حرم خود بود که در آنجا برسد پس آن امر در زبان نظر بودند با بکجا خواست
 از آنجا بخت را انداخته بر او ششید را در امراء غیر الدین به سلامبول فوندی و کجای و بخت
 این و بخت فوندی حکمی ترکی در برابرش تو نس نمودار شده غیر الدین به سیاری و در نظر اول
 ۶۲

مردمان مولای حسن از دروازه دریا با جمعی از در آن شهرت جمله نیر و و نو چون و آنرا
 و غیر الدین زنده با او فقه داشت و نامی از ششیده برده شده و علوم که رسیده در اسلامبول از
 مرجهت نموده است اما شکر که بواسطه آنکه شستن و سایر اعمال غیر مولانا از او تقوی بود و بعضی
 سلسله اول که سید و چای سال در این بدستگوست کرده بودند و از سلسله عثمانیان که از او
 سلطان خود نشانرا که از تونس فرار کرده از او عراب سوشل فوندی و خبر او اند که با حمایت سوشل
 اعراب سوشل طرف شهر آمد تا ج و سخت موروثی را تصاحب نماید مولای حسن کتابت اعراض
 و در میان ایام شهر و باره شهر در آنکه غیر الدین تو پهای جهان آنوب که در کمال دینی و جلال
 که برده فوندی اعراب را بصره انداخت و سلطان پشت و تا جواد و باره برادر کردن او
 فقه حکم حق الوداد فوندی که میل از تونس واقع شده است بدون دفاع و تصادف فوندی
 تصرف غیر الدین تو نس و توابع آنرا از راه بر خیزد با طول کشید بر اول
 پنجم سده حیات و بیست مولای حسن را در فوندی مصمم شد بر اینکه عری و لیرانه و بی مرد
 مملکت تو نس را سلطان اصلاح او استراده و خود و خود در صد و غیر الدین بزرگ سوشل
 از سلطنت و شوشن من لای عسوی در کجا رحمت و جبرست سرگردان و جهان نامه بودند
 بر آید اند و از روز از سال که اسلامبول مفتوح شده بود ۲۹ میند از ندر با نسیان
 او از موزیکان رزمی و سلاطین کجاش را که بکمال معرفت گشتی در امدت سوشل
 او با فاضل فوندی گشتی بود که امیرالامه لجمده دوشم با مفوض بود و عاکری بری او بر
 از کسبای الدین و اسپانبل و اطالیای سرداری آنها لجمده که دل کاسته حواله بودند
 کل و حقیقه نفس خود اسپانبل بود در شانزدهم ماه شون ۳۳۵ عسوی سلطان ۳۳۵ عسوی
 عاکری بری در میان حق الوداد فوندی که کشت فوندی در امدت اول شون اسپانبل که گشتی

تا آنکه در آن ناسخند زینار کند نه قبحه بار فرود انداختند سی هزار نفر از مرد و زن قتل آوردند و در
 نفرای بسیاری بر بد سادات اسپانیا بجزیت و درنگی حالت جنون و دیوانگی و بی ادبانه
 مزاج کردند که کتب غیبی را در وجود پاره پاره و مجسمه های فحشی را در بره بر نه نمودند و الواضع
 و حشابه در نهایی آزادی نماید هزار اسرای عیوی به اهل تونس دادند و در نیم امپراطور شاه شجاع
 المان و اهل شهره حکم کردند و دست از قتل غارت بردارند و پیشتر المان که از شب فاجعه
 نمانده بود مدافعان و اولاد که اشبا غور را بیاید بر بیدان خالیک بر عهد حربه کرده میزبانان
 در اول آوشت را حمله از شهر برین بردند و اهل رودی علی الواد بود که حرکت کرد و در پاره
 نقش گشته با که در بیان راه و پسر افغان بود و مثل شده بود که بعضی از زنمان دیده شد که از دست
 بیست نهایی آنها کتفیکم آنها افغان بود که با اعراب سواران برابر برای فریدون زمانه فدا می نمودند
 میدانند چون علی را می سواران می آید و در طول شبده سبب جنون حرکت اردو شده تا فرغانه و اولاد
 حاضر و در کربانم بار عمل نمود هر چه باقی ماند با یک آنرا کشته چشم رنگ آنها پیشند صبح بود
 المانها و اطلالیان با که از محرومی غارت تونس شکر بود و در مجال دادند که عصبه و بر سر با شکر
 تاریخ شده شدت غارت می سید که تا محبوب شده اهل الواد و آورنده اهل جنت
 ناطقی در بی نظمی کرده و در آن رخ غارت شکر نام در روز هشتم و او حمله در غارت شاه شجاع
 حسن بن سبط و کای می طرفین همکار و در همین موالسن قسم جزو ندانند و در خاطر رعایت هر دو
 قتل تلف می برند از تفصیل همه در سینه رفتی و غارت که از سلطنت تونس بر طاعت
 واضح و آشکار میشود و همچنین از امیران بود که جمیع اسرای عیوی در محاکمات تونس
 باشند و عیویها در اولایت با سوده که آمدند نموده در ارتکاب و آب نمایی کمی می آید
 نشود لیکن اعراب و کالاش و کین نا که با نزل اهل غارت عیوی شده بود در اقلی تاریخی

عق

خارج شده موالسن مکرر شده که شرای بون و بیاض خربت و انقضیه که در تصرف خواله
 بودند از اوسس گرفته به امپراطور میدادند معلق الواد علق خود امپراطور شجاع باشند و سلا
 و وارده هزار دو کا جته تمام حقیقون رسا غلور تونس سخیل که از آن امپراطوری نام بود
 بر سال شش اسب عربی و دوازده گره بر شمشیر از برای امپراطور فرستاد و همه ساله در حشبه
 سنتان خراج و دیارهای مذکور با یک تیم بود اگر قرار داد مذکور تعلق واقع شود و دست اول
 پنجاه هزار دو کا و در دهه تا صد هزار دو کا بر سر هر یک که از آن امپراطور تیم بود و از آن
 باز تکلفی واقع نمود غزل اسطفت و اخذ مملکت تینه شود و همه ساله از زبان اسپانیا
 قر است نمود پس از آن محمود معنی و ششده موالسن در ششده خرد از خلاف بیرون گشتند
 و پنجاه قران تیم و نمود امپراطور شاه شجاع خود را پس بر روی شکر صلیب که بر برج عاید اوش
 کرده بود میزدند و بدان علامت مقرر شده بود امپراطور نیز از نفر اسپانیا
 جتبه سا خلع الواد که شسته سر کردی آنها را بعد از نونا شاد و مانا لیس ارجح نمود
 و امیرال دوسریا نیز با ده فروید کشتی بزرگ مامور توقف آنگاه کردیدر مانا که این
 اتفاق می افتاد سلیمان با ابراهیم دشمنان پادشاهی سیرت توقف شده بود و سارک
 و حقه هم ما او از سواحل بر برستان نظرت مملکت می خود روانه کرد فتح تونس را برای
 تنها در جبهه اقمی زشت گیتی را جعل کرد و دادن مملکت تونس را اورت حقیقیان و آنها در
 عیوی سر شاه شجاع را یک نوری احاطه کرده است که در ششانی روی سلاطین دیگر را بخت
 و در یک ساخته است و این پوشش لاین اولین امپراطور دول عیوی است که خبر از آن
 اسم عیوی که می نظرد بزند است چنانکه سر و مویشون موزخ الفی این حرکت شاه را
 تمیز نموده اگر کارهای سایر شاهان عیوی که با شاه در جبهه واقع بودند تو بهین و غیره می آید و

این پیش نال بواسطه تاریخ صفت در روزگار بطور باد که باقی ماند زیرا که نال
 فاشن معروف باشن و شریفین را با خود میونس برده بود تا آفتاب او قیام با همه
 عالمهای جنگ ملاحظه نمود در برده های بزرگ نفل نماید الا آن ازان برده با در شهر املاط
 در باو دیش و در عمارت پارس اشیرن که از دست عثمانیان بدست آورده است
 میباشند

بسیار است

باب ملیت ونهم
 جنگ دولت و مذکب مامصره کومر فو و تاریخ آن خبره سنگت کاسه
 تسخیر ابراهیم پاشا مامور شدن عمارت بزرگی و بگری در بوفت بولایت
 بغداد و عمارت ابراهیم پاشا و در ایام هندوستان حکومت مصر
 فوت ابا زبا پاشا صدر اعظم منصوب شدن لطفی پاشا بجای او
 خدیو سلطان زاده که فرستاده عثمانی است و مذکب فلاح کت
 پس گرفتن قلعه کاشیتل نواد و از دشمن مصالحه با دولت
 و مذکب

بعد از پیش ایران که ششم کت گنی سلیمان شخصه بود بیک سال
 جنگ مام دولت و مذکب و اول بغداد در لفت مذت زمانه که از مر حجت بزر
 به اهل سیول و حرکت تسخیر و التونا طلال شید معلوم بود از افسوس بغداد تونس و لذو
 فوت کمال پاشا می مضمی که با از مرغان عرب دخی او مسکوبه که علوم هم برای او
 در قیامتون کردید بعد از آن مرضب اول شریعت بعدی چلی داده است بشا
 بویطه حاشیه که از برای مشورتین معتبرترین تفسیر برای قران مجید نوشته بود و خوب
 کرده بود (منظور تفسیر قاضی برضا وی است)
 با کشته شدن ابراهیم پاشای صدر اعظم که اصلا از اسرار و غلبان
 ملت و مذکب و دوست شخصی گری تکی بسره دو شمار دولت جمهوری بود و در
 او زبیر در توان سلو اتی فیل آورد و بود مذکبش ند قوی و توانای صالته جمهوری و مذ
 در دولت عثمانی از میان برداشته شد و مدت سی و پنج سال بود که این مصالحه دوام

و در این کتاب

و ثبات پیدا کرده بود و با پادشاه عظیم حاله غلامی بود الباقی نیز او شخص عظیم بود
 و او ای بود که بیل داشت و بواسطه صلح و دوستی را با دولت و ندیک به هم نزد حفظ و صراحت
 لیکن خیر العین پادشاهی با مرید سروس چون در جنگهای دریایا اذغنا هم جلب منفعت
 زیاد تر شد بدین حالات خوش صدر عظیم را بر هم نرزد و سبب است سبب بهم خوردن مصداق
 دولت و ندیک را فراموشی و در دولت عثمانی را بیورشهای بحری و جنگهای دریایی بود
 چند سال بود که بواسطه اتفاقات چندین بطن با چنان می آمد که عدالت و دوستی میان دولت
 عثمانی و دولت جمهوری ظاهر بود و آنرا خوانده شد از آنکه در زمان محاصره کورسون حاکم جزیره
 کاندی بسته سفین کبی اندر زبان مشهور گشته دولت عثمانی و میزنی جوان اسکندریه
 معروف بود و حمل کرد گشتی امیرال را برفت و دو کشتی را غرق نموده سایر را متفرق گشت
 بر صده نفر بلی چربک و هزار نفر غلام ملوک که در آن کشتیها بودند همه را بگشت جان مندی
 با بنده هشت زخم گامی برداشته خون از جراحات او جاری بود خود را بدین انداخته تا
 خود را سجا فی برساند و ندیکها او را گرفتند و مشغول محالیه زخمهای او کردند و چون جراحات او
 جمل بود عثمانی او را بضمبط کرده بود و در موده روانه سو اهل افغان گردیدند و سبب
 بهم خوردن مصاحبه و اطمینان پس از آن دو کشتی عثمانی که به نادر و ندیک از برای حمل کورسون
 گشته کمان دولت جمهوری آنها را نخواستند و صبط کردند دولت و ندیک بفرستند
 خواستن ترضیه این کار به هلاکت فرستاد چون ابراهیم صدر عظیم نیز نرزد و ترضیه او
 قبول شد پس از بوش ابران در زمانه به خبر دولت فرانسه که قورین نام بود
 ساکوس که آتش سوزان بود و کشتیهای مصاحبه و معاشرت در حال شدت در آن زمان
 سزیم مخصوص خود بولس باک را مودند و ندیک و مودند و چنانچه اولی ای دولت ترضیه
 دادند

و دوستی را سبب و دست تر از ایام گذشته ملاحظه نمایند و دولت فرانسه یعنی فرانسوا ای اول
 پادشاه آن مملکت در مخالفت شامیرل نجم نوبت نایب و اطلاع بدید که کونمای بحریه دولت عثمانی
 آمده حمایت رسانند شروع کردند جنگ اسپانیا و پیشینه دولت جمهوری که سبب است
 فرانسوا ای اول و شامیرل نجم بطلان بوده سلطان سلیمان نیز مصاحبه را مصلحت نامید و چنانچه
 بفرستاد سلطان بیاد دولت خود در آن نزاع و جدال شرکت و سهم نمود و دولت و ندیک علی
 که چون سلطان خوشگی توانا زود در دست آورد در این جهت هم کورسی و کورستان مشغول
 و کورنت را خواهد شد و در درباری او در بایک مصلحتی حالت شکوه نمود و مود سفیری
 از جانب دولت جمهوری بخدمت سلطان رفت و نسبت مصلحت بوش ابران را می آورد
 از جانب دولت عثمانی و ندیک را در شام از جهت اضافه و جدالک حبس کرده بودند و بد
 از بابت ارتقن مکتوبات و مرسلات غیر و ندیک و بدملوکهای دیگر که در حق رعایای دولت
 واقع شده بود و اطمینان ترضیه نماید با پادشاهی صدر عظیم که نمایان حفظ و بطلان دولت جمهوری
 و ندیک بود و عده او که در وضع شکایت ای اندولت را نایب اولی ای ملت در ملاحظه است
 مطهر و آسوده باشند از عده ای صدر عظیم دولت جمهوری بطوری ظمان بهم رسانند که ای
 بزرگ را که دولت عثمانی مشغول بدین بود چنان کرد که از برای استرداد مملکت بولس باک
 دولت نایب باشد

در آنوقت سلطان سلیمان در ماه ۳۳۵۵ هجری مطابق ۹۲۴ هجری با اتفاق
 میر خود محمد سلیم باشکرای آراسه سمیت والونما در حرکت آمد و صابن جنگ در تحت فرمان
 روس قبل از حرکت سلطان لنگه را بر کشیده از لنگه در بری آورده بودند تا الیسر را کورین
 نوسن را مسخر کرد بولایت آرزو (انجرا) رفت و از آنجا بپت و صفت کار آرزو

نزاع و فوج عدالینه انداخته که با یکدیگر از برای نزاری ولایت بومی در حرکت بودید و
نداشتند از ترس سلطان بر ایالات اثر داشت و بر قدرت اندازی نامند از بومی چهار
باستان یکی از خیر و غرامی کور قوت مند

کوسر خور خیزه بزرگیت که در مدینه طبع آمدن با تیک واقع شد و بعد
سبل دوره آن میبود که شکل لال از مغرب شرق کشیده شده است این جزیره در قریب
مخلفه داشته است از آنجمله کوسر سید را دیده است که در حدود حالیه بکوره قوت مند
جزیره مذکوره در قصه های ارباب افواج و تاریخ بولنگیها و پهلوانهای نونانیا
رومیان معروفست این جزیره از کسبهای قدیمه جمهوری وندیک است سبل
علی حقه قطن طنبه مسخر کرده ملکیت نیز نرس را فجا بین خود تقسیم نمودند جزیره کور قوت
وندیک و کذا ارشد در ابتدای قرن سیزدهم عوی و در ایام ریاست زبانه جزیره
برسم تپول برنجیای وندیک و کذا ارشد در خط و حرست آن موطنست داشته است
بعد از خدای اهل آنجا تحت حمایت دولت ناپل درآمد پس نمان باز دولت
آنجا را تصرف کردید و آنوقت نیزین جمهوری امتیازات جدید از برای آن قرار

داد

کمان بعد از زو فیض عهد و ظهور یافت دولت وندیک از عاقبت دولت
صفیر خانی سلیمان که بشکر در آو کونار و زود بود فرمان داد که با بون
باستان یکی از بقیه باستان با جمعی خود بر جزیره کور قوت مند در دست و پنجه
و چتر لشکر پنج عراده توپ را کشتیها با صل جزیره درآمد و شهر قوت مند را
تفصیل رسیده است فوراً بیاد غارت دادند چهار روز پس از آن است

دیگر در تحت فرمان ایاز پاشا و مصطفی پاشای وزیر چکر یکی روم امی و یکی چرکیت آقای در جزیره
نیشکی درآمدت رسیده روزی یکصد نفر رحمت باندا من و آتش در
نومی که از روز دیگر را با قند بکشد و بهر کله رسیدند و چون آنوقت از قند توپها را باستانها
کشید که چه بار بالکده با و در زمینای قوی سلبتند در اول بنام شیر می صرن در قند که حالتی بود
بماقت یکیل از شهر که توپ بزرگ که در آن کوله آن با قند بود که کله داشتند در مدت پنج روز
نوزده توپ آن توپ انداختند پنج تیر از آنها پاشا خود را مذبحی کوله با از بالای شهر رفته
دیرا افتادند و در ویم با در باسن تیرا که در خشکی و اقسنت سر برده های سلطانی را نام ایاز
صدر عظم و چارهای خیر الدین پاشای بیبرال در مقابل جزیره کور قوت مند با کردند از میان
که با بیجا رفت داده بودند و توپ بطرف قند انداختند لیکن کوله های آنها را
شکر کشتند بر یا افتادند طوفانهای شدید و بارانهای سیل خیز می صرن را از اعمال صبر
باز داشته لیکن ایاز پاشای صدر عظم در همانوقت با همان حالت خود اری نموده
ببینان سسکات قند و سبیل شش ساله خود را کنی خندق شهر را ندید و نظر وقت
سجکات را ملاحظه نموده را بورت آنها را از بابست نیمی و سسکام چون بعد از سلطان
رسانید صلاح در آن دیدند که بی از اهل کور قوت مند را چند روز قبل با کشتی را سوار بود
گرفته امیر کرده بودند و قند فرستاده با شهر را تسلیم شدن تکلیف نامند این شخص را
ماور شهر نموده در آن بودن جان و مال اهل را شرط تسلیم شدن قرار دادند و غیر المانع
که آنها را تسلیم شدن شهر بومی خلاف عمل کرده بودند چه سیاست رسیده و ساکنین
که به سیری برده بودند غیر منحصراً آرد شده باکن خود رحمت نمودند و تمام و ارجان
ولایت آورنده پیغام را بدون جواب رحمت دادند توپهای بزرگ قند را از آنست

نام صاحب منصب توغچا بیگ سپهر و همسر از توغچای می حاکم بنیاد مسجد کوشی اوردند
 خرق کردند و چهار نفر از دیوان مارچ یکضرب کوه لقب آوردند چون این نوع تیراندازی
 در حالت توغچا زان زمان دیده و شنیده شده بود سلطان می صره را موقوف و متروک داشته
 مافیه مومنین ترک و منو که سلاخی وجود یافته مسلم ترجیح بظرف هر چنین قضا دادند لهذا
 در هفتم ماه سنه ۹۳۷ هجری مطابق ۱۵۳۳ هجری حکم کرده شد و در وقت شست روز خبر را
 از ترک بخانه نود و یکشنبه در آفتاب ایران در این مورد گفت که بجا بیست سلطان از برای
 خاطر خود بوضن توغچا و تصرف جزیره پال مومنین موقوف باشد

شرح عقد بیست از آن سلطان وارد اهل امبول کرد بیک در این وقت سلطان توغچا
 بجای لغزش و دعای کوه کار او در بعضی از نقاط مرصده قو حاکم شده بود ندانند که قی قتل از سر
 بهوش مجاریستان خسرو یک مکران بوستین و مراد یک حاکم و در بوفان بعضی از قلاع
 ولایت دالماتی را تصرف کرده بودند و در حال سلوا دو قلعه ساخته بودند که راه آه شده
 اهل قلعه کلیس را با خارج مطلق ساخته مجبور بستند ندانند و قلعه مر لوره در کوه کجی بود
 که پلا داشت و آن ولایت در زمان ملک و استیلائی تا با عیال و طفل خود در آن قلعه پناه
 تا از شر اعدا محفوظ باشند با محله سیرک و بلیتن با پنجاه لشکر از برای اتمام صلح قلمه سیرک از آن
 لیکن سخت خیزه مقبول کرده و از لشکر او چند نفری رحمت فرمایند جانی از اهل مملکت بر روی
 لشکر سالک کلیس چون سر بریز را بر بالای بنه از ترک ملاحظه نمودند فوراً تسلیم شدند بعد از آن
 سه قلعه دیگر را نیز تصرف و اوردند و کجی او غلبی حاکم سمنه را از برای هم چنین حاکم
 و برخلاف عهد نامه در مملکت مجاریستان متغول ساخت و تا ز بلا و فحیح قلاع کرد و در
 پادشاه اطیش از برای منع قتل و غارت و دفع سخت و از آن ترک لشکری که کرب بود از
 ۱۵۳۲

بزار پادشاه و هشت هزار سوار سرداری کاشباز نامو این کار نمود و بکلی اوغلی از ارض
 لشکر فرود نیاند که در کوه ترا اطلاع بد کرد و فراجا با برافروستاده خسرو حاکم بوینی چند صلح
 سوزیک و برادر خویش حاکم الا بصحرار و مراد حاکم کلیس را در و کوه از نیز خود طلبیده
 کاشباز بهشت عراده توپ بزرگ و جبل یک عراده توپ کوچک بطرف و آنچه
 پیش رفت در بالای شهر انیک توغچا نمود تا شتر انضرب کوه توپ مورد خراب
 وزین نمایان از جمله اجزای این خیال توغچا را بدید زیرا که ملک با پیش نشان شید بزرگ
 قوتی او را اتصال متوشن گشته از اطراف و جوان بر آتیا نخن بگردند سواران
 سرحدیه ولایت سیروی و ملاحان رودخانه و انوب و طوالیف و الاک و غیره که در سخت
 فرمان محمد یک بودند در آن نواحی متفرق شده سپهان و کاهان توغچا را میسر بود و آذوقه
 قوت را نوسا بر ملا و مات که بر او روی مجاری با رفیق مخطوبه سیرک و از لشکر مجاریستان احد
 قدرت بیرون رفتن از راه و راه است کاشباز اید و اید بود که در از و در تحصیل آذوقه
 نمای چون از این اید هم امیدی حاصل بود و خیال رحمت محمدی کاشباز چون در و کاه از روی این
 کده توغچای سکنین نمایه خیالی بل شده بمیرمیان آب در افا و نما از روی صفا توغچای بزرگ را
 کرده با توغچای کوچک و عراده های کشت و وصف ساخته یک سینه مخفی و او را از دست
 در میان آن حرکت میکردند تا از صد مر از آن محفوظ باشند در و کوه از کجی او غلبی و فحیح
 کلیس مراد یک بر جزو مذکور که با ما کوزهای سینه سیروی متغول و آما و عدال بودند
 ۵ ما را کوزخ سالذاتهای سرحدیه سیروی را گویند که مجاریستان با اید از شدت طوفان
 برف نموده استند پنجهای خود را بنامند از قله کوه بلند و مرتفع و نحو نموده بصحرار آمدند و در آن
 مستعد زرم سواره ترک به استیادند در روز اول و ساتم نوران هر دو لشکر با هم

و با یکدیگر آهسته سر کرده سواران مبارک توپ را بکشتند که امش در دعوی کون و جنگ و نینت
معروف شده قاسم پاشا را بطولین قهین جان کجا معذور و ما بود که بود در این جوار خود
از حسرت و نصیبی سرشتیقتل سینه با قهانه لشکرش را در میان صحافیان کوربان و شرف
کو توپی توقف موزه ما بندد و راجح زاده برود راه از برای ستم آنها بنویسد یکی از کاتبان
و آنچه میرفت که بیست سه میل راه از میان مغلکی که خد قبا می بسیار کند بهای بیاد است
عبور نماید و یکی دیگر از طرف چپ کوربان و لاکوهها یک عقیده سنت از برای است غنی شوند
میرفت و قلعه مذکور تعلق یکی از کاتبان می شد که است شب را جدا گشت یکدیگر در برابر
دادند که از راه و آنچه شکر حرکت بدین کین کا قی نملوله امش لا بدینوس متور بود شب را
توقف نموده دست جمعی خود را برداشت و طرف قلعه که است برداشت بعد از رفتن ایشان
برافق سنجوش سیون لشکرهای جمعی خود را برود است قبول از طلوع صبح از طرفی میرفتند
لونی پاکیزه بجای کاشیا نیز که سردار سل بود اردو را که است خوار کرد کون کون کون
چون از خواب بیدار شد و از فرار کردن سر کرده های می برود مردی آنها مطلع کرد به دل برکن
مصمم شد که تا جان دارد بکوشد و در میان موسی نبوش آمدند بر سب خود سوار شده بجای
صفوف لشکر پادشاه و با نظهای شاد است برود تمام بر آنچه خیرست قیون بر آمدگی از آنها
جاست کرده گفت ای لدر و ن این بزی از برای تو خوب است اگر کاسخت شود تو باشی ای لدا
در بروی و ما با و بی خودمان در ملکیا میانیم لدر و ن از اسب بر زمین بسته اولی شمشیر خود
آن ساله است جهور را سیاست نموده توقف رو بر زمین کرده گفت ای برادران من نیز
شما پادشاه جنگ خواهم کرد و فرار داد اسپه ساله موجوده شمشیر و نیزه و خنجران را که
بکوشید به از روی خود خارج شده سواران ترک را آنها محصوره بر سر آنها کشند تا آنکه

لشکر که بر نی تو اسطر برق کاه خود و ایمنی که سر زده بود غلب انظار را لغت خود کرد و سبب جمع
از سواران بر او یقین کردند و نیزه و از جنگ کردند که به دستهای کله طریشی در دم
پاره پاره شدند سر کرده آنها کون ز نیزه با سلفه و کله از صاحب مضبان که در کراسی آنها
فایده ندارد اسپه نه نیکو لا کون کون تورن تنها زخمها می بسیار از معرکه برداشت از آن
لشکر تو بجز خصای میون کی جا آوردند سر کرده آنها شلیک نام مردی کرده در ابتدای جنگ در
کرده بود لدر و ن که از سر و سینه و زخم کاری بر داشته بود با دست صدیق تیر و آل طریش میروند
که در استخوانی بود پس رفتند و در او یک حکم کلس که شادت مردان در امر محترم بدست از او
تعمیر شدن را نمود و او نیز تکلیف نمود که با اسلحه را به اسلامبول فرستاد و چون لدر و ن از زخمها
که داشت بسیار صدمه خورد و اسید به روی بود که یک تک خنجران او سرش را بریده تمام اردو
با آنچه در قوفخانه و لوازمات و کبر تصرفت لشکر عثمانی در لندة از جمله توپهای بود که در جنگ
از سایرین بسیار بدین نیزه بر کبر بود مدت چهار سال که در جنگ دولت عثمانی به اهم توپها
که میرفت از آن توپ را قوجیان توپی بنام مدیح سرهای یونان بکیز و لدر و ن
و ما نیز از ابات مملکت فتح بر اسلامبول فرستادند از اسرای این جنگ تغیل و کیز
بعد از چندی در عوض مراد قاک در یک جنگ که بجای گرفتار مبارک شده بود مخصوصند از کله فرار
این جنگ بگری و کاشیا نیز در و ن گرفته شدند اولی محبس گور شد و بعد از آن
مخص کرده و دو سبی از قلعه که محبوس بود فرار کرده به محبک حکم پوششی در خنجره ترک
و زنجیری را عقیده خود و دعوت نمود تا او را نیزه اطاعت عثمانیان در آورد و زنجی در آن معینی
نیزه بان عین و اهل آورد
در میان کاین و قانج در جستان و قوح می یافت و میان از کوه خود

بطرف اسلامیت جنگ دولت و ملک در دیار و صحرائه الاتصال دکان بود
 ارتشی پل لغزین سید و قله های حکم مصره بسنود در وقت حرکت از کورنوف قاسم
 و سنجاق یک موزه مامور شده تا قلاع مالوزیا و ناپولی دی رومانی را محصور و متوجه
 این دو قله را و ملکهای ارض مصره با زمینهای و والدارن کورن و مودون را بدست
 خانی از دست نداده بودند و نیز قاپودان پاشا خیرالدین حکم شده با صد فرزند خانی بزرگ
 و کولیک جزایر مختلفه بدست و ملک را در ارتشی پل مسخر و مفتوح نماید و علی بن علی بزرگ
 هم سختمات دست و نه تن ساطو و سربازان و اهل ترس و بیم بدون مقاومت تسلیم
 از آنکه جزیره باطلوش بود که سن شان کتاب الو قاسم را در آنجا خواب میدادند
 پوشا معرجهست و نیز از آن جزایر جزیره اترین بود که هم از قدیم با شهر این لاف کبر
 میز و خیرالدین برب ریشش هزار نفر از سکنه آنجا را به اسیری و بردن کرده جزایر پارس
 و آنتی پاروس و تین و ماکرونش اندکی مقاومت کردند لیکن غایبه بحال است
 چنانچه ساگر و دو که صاحب جزیره پاروس بود از برای دفع لشکرهای بزرگ بجزایر داده
 خیز روزی بطور سخت به ستاده که کرده حوزداری نمود لیکن آنها را با روطا و بزودی غایب
 شده لایک کرده بکده با لیکن شهر سلیم صیرین شود از جمله اسرا که از این جزیره بردند یکی ششم
 ساگر و بود جزیره تین که در اول تسلیم شده بود بعد از چندی شوریده و با حمایت اهل جزیره
 خدیو اترک را بررون کردند و تا و هجران دیگر دست حکومت و ملک باقی بودند
 و این آخرین جزیره است که دولت جمهوری در دریای ارتشی پل متصرف بود

از جمله جزایر ارتشی پل فقط صاحب جزیره ماکرونش با بارت روس جدی
 بسته سالی چهار اردو که بریم خراج متقبل شده بود بدید با وجود اینکه خراج سال آن
 پن

میش داده بود اما از صد مرفهات اترک محفوظ ماند بقدرت و خیر اردو که از طرف
 نفیسه دیگر بنجا برده اترکین کرین بود که قبول دادن باج و جمع کردن خراج شده بود
 حاکم میترابن خبره بود که بعد از تسخیر دولت و ملک جزایر ارتشی پل را در آنجا حکومت
 و آن چنان بود که چون مجاهدان بیوس شهر خطه طینه را متصرف شدند ماکرون و ناپولی
 دولت جمهوری و جزیره اترک را در ارتشی پل را مسخر نمود و حکومت آنها را به اطروها نری
 بدو والدار کرده دوک و لارشی پل لقب داد و ماکرون و تین جزیره بود از مال و ملک
 که خیرالدین مسخر نموده تا راج کرد محاصره رومانی مدت یکسال و نیم طول کشید تا
 طبعی و مصنوعی این قله را از محیط کبریاختی و از طرف دیگر به بندر کاسم وصل
 و خابن زمین بجزیره جهانی که در زمینست و از جل آنجا بنویسند طبع ساطو فتح
 در آورد و خواست آنجا را مسخر نماید لیکن سخته نصرت است او بدو نصرت آنجا که کر
 سیرا و با زمینهای سیرا تسخیر کورن و مودون و پلشت بخش بری کرده از
 فتح آن قله برینا مقدر چنان بود که قاسم پاشا حکمران مورخ این خیال را از خیر
 اجداد سلیمان نموده و شهر ناپولی دی رومانی را مفتوح نماید در چهاردهم ماه
 سبتمبر سنه ۱۵۳۷ عیوی مطابق ۹۳ هجری قاسم یک شروح محاصره ناپولی
 نمود در آنجا اشقی و حیوانات آنها را که در صحرا بود بند براند و در دست پنجاه قاسم
 سواران خود این عمل را در غنچه سکتوبت سجده نمود و به اطراف شهر آهنگ کرده آرد
 و با محتاج اهل شهر را میبرد و چون توجیه مسکین با خود داشت نمی توانست
 در امر محاصره شورش نماید در ماه قوری چند عمارت توب شای آورد و بطرف قله
 لیکن و ملکها جواب او را با صد و پنجاه توب دادند در سبتمبر ماه آوریل دولت

از سرایان ما خواجه جده بر پشتن باب ارقم بیرون آمده بود بدو صد نفر نزل نمود
 و با آنها در او پنجند ازال کم که نه از الجبیک کشیدند در آنجا فاسم برزواران
 که هستند ای بیرون آمده پنجاه نفر از جوانان رشید و مذکب را بحسب مضبهای
 بقیل رسانید فاسم مدت ده روز موظبت موده یک با نری و در بالای کوه پالمیه
 که مشرف بود بقصر با خت و ضرب زینا را بطرف شهر سبسته مشغول بر انداختی
 شد لیکن چندان اثری از آن تیر با چال نشد در هشتم ماه تیر آن توپهای بزرگ و چهار
 بنای تیر انداز را که استند در هجم ماه منور بس در رخانی اردوی حوزر القاصد وکیل
 و نیم از شهر انداخته بود حرکت داده پیش رفت و فاصله هزار قدم از کلبه سانا و تیر انداز
 توخت نمود و طبعیه خا جبر از تیر تصرف در آورده در آنجا سناکرت و شهر را بدو کلبه
 توپ نمود در هشتم ماه او یکی از توپهای بزرگ تله کیری را که بر انداختند در شهر توپ
 با کله دهی سکه از آن توپ انداخته شد هر یک از کله دهی آن توپ از فاصله
 دشت علاوه بر این سه توپ بزرگ هم از کوه پالمیه تیر اندازی میکردند و توپهای
 سناکرتی بینهز با له شهر را موده بکند آهنگ سراج با اندازه عیبت قدم تا تخمین
 شهر برده شد اغلب اوقات محصورین در وقت شب از زور با نهنما خندق آمده
 در میان خندق و ما ریج بکشدند با به اسیری میبردند فاسم از توپ اندازهای چهار
 و حملهای اول شهر قتل آمده دست از محاصره برداشت و شهر از کوشش رفت در آن
 قیون و مذکب کوه پالمیه را متصرف شدند چون فاسم یک اردوی تنسیری بجهت
 دشتین اول شهر در آنجا که استند بود در نام رستان و مبار خلبهای کوهک فاجعین
 علی الاتصال در کوه بود

بهر

محاصره تا پونگی که روزنامه آن ما را تا او اخر سنه هزار و پانصد و سی و هشت مسیح بدست
 بنود که یک لاجنه از سه پوسش بزرگت که در آن سال سلطان سلیمان در بر وجه با جرای استا
 موده و آخر آن سال پوسش اعدان باشد بعد از شخص خود گرفت و غیر الدین را چنانچه در آن
 ما و غیر جزایر ارشاهی مل که تعلق بدولت و مذکب دشت نمود و در درای هر سلیمان
 حاکم مصر را بجنک دولت پوزغال تعیین فرمود و قبل از اقدام بر پورتهای مذکور یعنی
 در ناصب و زرا و حکام ولایات با داجد از اعلام ابراهیم امار پاشا منصب صدر
 سرافراز دود فاسم پاشا و نیز در وجه بجهت شمس زکات نامه که دشت منزل بود
 او مصطفی پاشا چاکر که در امالی وزارت سیر نال کرده با این دو منصب بچاکری عساکر
 فتح پونگی و کوز فو مورش چون قالیوان پاشا خیر الدین صد فرزند گشتی منجه جزایر ارشاهی
 رفت لطف پاشا بقیه سفاین را با خود به اسبابول حجت داده بکله خیر الدین بعد از خروج
 با آنها تمام وارد پای تخت کرده در یک دیوان بزرگی مورد الطاف پشایات سلطان
 شده و لطفی پاشا چند روزی مخصوص با مذکورین عثمانی سبب مخصوص شدن را در
 فردی مورخ عقیده میکند که چند روزی از منصب وزارت معزول شده با منصب
 کردید پس برای این که دشت که مصطفی پاشا وزیر بود و وفات کرد لطفی پاشا بجای او
 بچاکری قدیم روم امالی وزیر شد و حکومت روم امالی را بچاکری پاشا برادر مصطفی پاشا
 فاسم آتیه بجزیره قبرش دادند حکومت آن طولی از پشم پاشا بچاکریکی دیار کرد و اکتفا نمود
 و با یکی حاکم آما سیه بچاکریکی دیار کرد و همین پاشا که آن زمان منصب سناکرتی
 دشت حکومت آما سیه رسید سناکرتی جدید پوزگلکا در استکلاونی بپسیر
 او علی ارسلان پاشا داده شد از حالت نشا الیه در حکومت افغان و او اصل طفت

الطی پاشا چاکری روم امالی

آنجا مامور شد سلطان کرده بود در جزیره خروان لشکر بود و نیز رایش از میان آنجا
 صلب المالک فرار کرده به ترابلقانی رفت بی شکت ملک بغداد که شهر کوزا او است
 با وجود آنکه مملکت او پیش توپخانه بسیار عیال عداوت بنیفا و بعضی نزدیک سلطان سلیمان
 همتر ازین والی با پادشاهی نفیس جسته که آتش نیز از او با جدیها و صلیبهای نفی و کله بیکی تورا
 در جدای آن سلطان کلا برده شده بود به تمام شمشیرهای جوهرش از تیغرف سلطان در آمدند
 و کلا و احیان بغداد را بکس انتخاب و جوت شد و در جیب سندیهایشان آتش بر آورد
 فرار سلطان از بغداد فرموده با عطای اهل علم و فو کلا در دستهای جویان شده و اوق
 اداب و رسوم متداوله کرای ولایت بغداد سراسر فرار فرموده لکن در زمان کتبی طراز
 مرقوم شد که اجرائی آن حال از آن حال بود و آن این بود که در هر دو سال یکبار به والای بغداد
 شده به اسلامبول می رفتند کتبی که از آنجا به بیرون می رفتند و در اصل و در خانه و انوش
 شده بود اطمینان خراب کرده بود و مقرر شد از انوش شود و نظارتی را که جاپین در آنجا
 ورود خانه های دیگر و بر طرف و قسمت میاید بعد از آن غنق لغز آمده غنق آن که آن شده
 سفیر شریفی که پادشاه بهستان را از کوزا او با جویانی تا سب تو شای خیر
 و قضا را این بر شرف از نیز با و لغز ستاد مدنی و شرف نیز مامور شد که به آن رخصت بر شرف
 حکما از زمان زاپول مطالبه نماید زیرا که عقیقه آنها این بود که ولایت را به فرار خود را بر لول
 رسانده باشد چون سلطان از رودخانه پر و طعب و بود و طعب شریفی را که از بغداد جدا کرده بودند
 داده اورا سنجاق ملک آن کران بکنی فرموده جاپران ولایات مالک محمود در آن
 در بل ایچکی غنق ورود و موکب سلطانی باشند، چنانچه با اطراف مامور و روانه شده
 سلیمان با شاکم بعد از مسزول و محمد با شاکم یکی قدیم ذوالقدر یکی او مضمون که دید
 آنجا

در اینجائی رستم با شاکم با مرکز که ملک حکومت مامور بود در سید و مبرخیر الدین با شاکم
 پرش در کاسا و در کوزا و در کوزا مکتب سلطان در جوالا با شاکم یکی مشغول نگار بود و سلطان عثمانی
 فتح و فروری و خلیفگیه اسلامبول شد و با امیرال بزرگان زن داده است که در او در بیرون
 پوسی پادشاه شرف شود رسان آن سلطان در شهر کوزا وقت فرموده شرف عبدالرحمن
 اتفاقاً غنق مملکت در ابا هم شرف شده بهای بغداد را که حال ملکهای نصیر بود و در حضور سلطان
 دادند و حضور نصیر الدین پاشای امیرال بزرگها و بخت آنجا فرود بود امیرال مر لور سلطان
 جوزا در آن وقت اتفاق فرموده بود که بعضی خلیفگی سلطان رسانده مورد الطاف پاشا
 کردید چنانکه شایسته بود و با جوت سلطان در مملکت بغداد در وقت اتفاق قادی بیهتم
 یونری ۱۵۳۹ مسیحی مطابق ۱۰۳۰ هجری

در اینجائی رستم با شاکم با مرکز که ملک حکومت مامور بود در سید و مبرخیر الدین با شاکم
 پرش در کاسا و در کوزا و در کوزا مکتب سلطان در جوالا با شاکم یکی مشغول نگار بود و سلطان عثمانی
 فتح و فروری و خلیفگیه اسلامبول شد و با امیرال بزرگان زن داده است که در او در بیرون
 پوسی پادشاه شرف شود رسان آن سلطان در شهر کوزا وقت فرموده شرف عبدالرحمن
 اتفاقاً غنق مملکت در ابا هم شرف شده بهای بغداد را که حال ملکهای نصیر بود و در حضور سلطان
 دادند و حضور نصیر الدین پاشای امیرال بزرگها و بخت آنجا فرود بود امیرال مر لور سلطان
 جوزا در آن وقت اتفاق فرموده بود که بعضی خلیفگی سلطان رسانده مورد الطاف پاشا
 کردید چنانکه شایسته بود و با جوت سلطان در مملکت بغداد در وقت اتفاق قادی بیهتم
 یونری ۱۵۳۹ مسیحی مطابق ۱۰۳۰ هجری

خیر الدین پاشا از کوزا اسلامبول غنق و چهل فرزند گشتی بیرون رفتند و در کوزا
 گشتی که در جیب مملکتی مقرر شده بود و در ابا هم سلطان از وجود غنق خودشان ساخته و اما
 نامند و فرودمان تمام رسید بود و بی در کوزا غنق تمام بود و در گشتی از غنق تمام کرد
 آنها اشتغال شد خیر الدین این بود که تمام غنق بکوزا و کوزا از اسلامبول بیرون رفتند
 و در آنجا که شهرت دادند که آید و وزیر امیرال اسپانول در بالای جزیره خدی غنق رسید
 بیست فرزند گشتی ای مصر است که بیست صالح نیز حاصل ماسعای غنق شده می بود و
 چهل فرزند گشتی که در تحت فرمان ارد بر آنها تاخته همه را سیر کرده که مابعد نصیر الدین از شرف
 مذکور مصمم شد، چهل فرزند گشتی که موجود بود حرکت نماید بغداد هر از غنق یکی چهل فرزند
 در با یکبار روانه کرد و با اول طرفت جزیره سب طوس رفت که از وقت جزیره خلیج مامون نکل
 نزد غیر بود دست شش ششبار روز غنق بزرگ را در بالای ماسختی واقع بود و در کوزا

نموده در روز ششم شمشیر کشید پیش فاد و با سربازان خود پیش سخت برده قلم را بر قهر خود
 مستقیمه قتل جولانی از محصورین بعل آورده زاید بر سه هزار و شصت نفر از آن بختیاران
 در شمشیر کشید و از آنجا باقی مانده شهبازی و زر که نود و نود بود بدو بخیرالدین ملحق شد و بدین
 دیگر که بهر ای صلاح بر سر روانه شده بود از آنجا نیز بسید و خیرالدین با شصت و پنجاه فروغ
 در سخت فرمان خود موجود و بیادیده غایب خیرالدین را بگریز و نوس شدن جزیره در حمله های آنجا
 عثمانی مقاومت کرده بود لیکن این نوبت در تکلیف اول تسلیم شد و بر تبرک رسد سالی هزاره
 مالیات از برای آنجا قرار داده و هفت کشتی را مملو از غنایم نمود روانه ملامبول کرد از برای خیرالدین
 نیز که در سال قبل شمشیر کشیده بود سالی چهارده که مالیات معین نمود و از برای جزیره های آنده
 و اسکری نوس هر یک سالی هزار و دویست و شصت نفر بود یکصد از بیرون قهر از بندگانی که سالی
 طوایف یعنی آن در سال جزیره خندید از کشتیها بر آن بختیها می آید و کانی مقاومت
 نموده سالم مانده لیکن کنگه و شهر و کمرگن خود را خالی گذاشته فرار کرده بود مازان هر چه
 داد و قدر آن دو شهر خندید صرف شده است و قدره و در آن شهر خندان از قدر جزیره
 اسکان با قاطع محله بر مذریب بر سر شهر آنگاه را مسخر نمود و چند روزی در میان کویا و خند
 در استقامت شمشیر کشید و از آنجا سربازان بگری بود بدینکه است و قوتن بری را در کار با تقسیم نمود از
 استقامت پانی در بازان را مامور شد که بیو بان نمود در این پیشرو در پیش خیرالدین بر سر
 بیست و پنج جزیره دولت و مذکب محله برده بود و وارد جزیره از آنجا نایع شده مسئول خارج
 سیزده جزیره و بلخا خراب و ویران شده

خیرالدین پاشا چون شنید که صفین دولت است که با پد و دولت است پانچ و
 و مذکب بسته میجو اهد بر سر پروردار در محل خلیج امیراسی واقع است تا نماند با
 دیز

و بیست و دو کشتی لغیم اما در آنجا میجا روانه کرد و به یوبان حرم مدد صفین خیرالدین
 برتری داشته زیرا که شاد و بیگ کشتی از دولت و مذکب وی پیش کشتی از مال پست و کشتی
 از دولت است بیو بان در آنجا موجود بود بدین که خیرالدین داخل خلیج از آنجا بیو بان در آنجا
 پروردار لنگر انداختند خیرالدین پاشا در میان معرفت را که مراد و نور خود و لنگر و بیو صالح
 بر سر بود بدینکه سنگ مسلمان فرار داد و انقضی روانه است تا مانع حركات بیو بان شود چون اظرف
 بیو بان اقدام به حمله کرد خیرالدین از خلیج در آمده صفین خود را تبریب صف حاکم بر است
 و مدت سه روز با کشتیهای خود در روی دریا مسئول حرکت کرده سه مرتبه شمشیر کشید و بیو
 کابو امیرال و مذکب محله سختی بدو بود لیکن چون دید و دریا با دست است صفین دولت متحد با نظر
 جزیره سائتا نور افشند و نیزه ایشان ملق کردید و خیرالدین با دست است خود با طرف پروردار
 دور یک سده در آنجا حمله کردی دولت بود بخواب است از مذکب خیرالدین استرازا نماید لیکن روز دوازدهم
 شورای شکر و سالی خلیج و مذکب و پست خندید خود را از اقدام مذکب بود برضال و در میان
 داده همه بالاتفاق اما در مذکب شده اند از آنجا و طرف صف آرائی نمود و مستعد حمله گردید و در آنجا
 فرماندهی جانب راست را معیند و نور خود و جانب چپ را صلاح بر سر الدار نمود و خود
 و از رفت و در میان و دریا در مقابل بلاد و تهور خیرالدین بیو بان را مسئول و مصحح کرد
 و کشتی و مذکب و بصر کلا از آنجا بهوا بر بند و کشتی بهای نیولها اسیر و اوقات مذکب کلا از آنجا
 پست و بی در آنجا و یکبار کلا خندان شده و جمع حمله آنها بقتل رسیده در اول متحد رسیدن
 شب رهنمیت و سه مرتبه از هم جدا شده از آنها می سائتا نور افشاد خارج کردید و خیرالدین دو نفر از
 کاپیتانهای صفین اسیر شده را به فتح مرهم برای سرچو در با توفی بجنوب سلطان فرستاد و بر
 فرمان سلطان شهر خراغان کرد مذکور و از وجهه خصم با دشمنی مبلغ صد هزار آگستر بر بفرستی

پاشا افروخته

لنگر کشی سلیمان پاشا در با هم از برای مخابره و مصلحت با عربستان و هند و ستان پنج
 خطبه شد چون افق قوتات دولت عثمانی روز بروز رسد و نهایتا پدید آید و از برای دولت سبب تنگ
 عربستان و هند و ستان بود و اتفاقا خود ما را خلیفه بنام نموده و ملت و قبا یح که شته تا نیمه و از سال ۱۰۰۰
 و بلافاصله پیش از پویش همگن سلیمان خود را هتیم نمود که عربستان و بجزایان هر دو را در بوقت فتح
 و مضمون نماید چنانچه در بوقت خواست پویش لیدان و هند و ستان هر دو معادله تمام نماید
 ملاح کشید سلیمان پسر افغان داد و بود تا با یکدسته کشتیهای جنگ از بندر کوشس بدون خبر در آنجا
 عربستان گرفتار و با عرابی را پیشگرد نام نامی سلطان را در حدود شهر سبامش و قشرباز
 در زمانیکه ابراهیم پاشای صدر اعظم مملکت مصر اعظم نمود سلیمان پاشا شخصی را که پیش از آن در دیوبند
 و لیر و صاحب خیالات و سعید از برای حکومت آنجا انتخاب نمود سلیمان پاشا مانند ابراهیم پاشا
 صدر اعظم حال شغرت و سعادت و شکر را بسیار خوش میداشت و هر قدر از جوانان نجیب را که میسر میشد
 و کار و دایه و ملا و شمشیر و اولان غنچه او بود و مدفن آنها مملکت مصر را با دست قوی بیطرف داده
 بود اگر قتل میر جانی همزوی و پسر او امیر سماج را از احوال او موصوفه کنند و باین تاریخ از راستی
 و عدل و انصاف و نایب خیر و تعریف و بجهت خود اندو اول شخصی است که ممالک مصر را به پای
 خست آورد و فرزند او که اداره نایب خیر و بعد حکومت باشد لیکن بعد از جنگ این فرزند با جرم خود را
 اداره به راستی هر یک آقا سی تصرف شد سلیمان پاشا دست ده سال در مصر و اعلی و اعلی است و
 حکومت نمود و در قیام سلیمان بجزم خیر و شکر لوزن حرکت میکرد سلیمان پاشا حکم نمیداد در بندر کوشس
 فرو نگشتی ترک و لوچک با خست نمود از این که هر وقت نیاید بود و بجزم دیگر کرد تا ممالک مصر را
 که هتیمه نژاد و کاغذ برده بسته بیکر مامور ایران مقرر شود و خسرو پاشا را همای آن حکومت مصر فرستاد
 ممالک

شماره در مدت یکسال چهار صد هزاره و کار ممالک مصر افروخته و در وقت هزاره و کار به پادشاه
 خرسه چون سلطان از این زیادتی اطلاع یافت فرغانه و آتات و میرا از خیر سپردن آورد و جلایکند
 در صد کوشش بر آنکه آن مبلغ بطرف اجماع و صلوات شد به شد خسرو پاشا متعز نشد بر آنکه چون سلیمان پاشا
 حکومت مصر را سربلین شست و فرو نگشتی شد و بود و از برای او هتیمه شرح فوق العاده اتفاق افتاد و
 آبادی هر دو فرغانه و فیصل تا به زبانی قزاق و کزک است و بجز این معادله سلطان فرغانه
 خسرو پاشا را که میجو است خود را خیر و دولت تمام داد و معادله خادم سلیمان پاشا را که حکومت
 منصوب فرمود و چهار صد هزاره و کار و کار علاوه بر ممالک مصر آورد و بود و هتیمه تصرف
 و الا شش که در اسبابول و هتیمه نماید

چنانچه زیاده باعث دوباره منصوب شدن سلیمان پاشا حکومت مصر کرد
 آمدن سفیر هند و ستان بود که سلطان در ستان سالی که از پویش ایران کشته بود در آورده و از کوشس
 خود بار داد و نیز رسیدن شاهزاده هند و ستان بران بکت پسر سلطان بکند حکمران و بی بود که
 از اقل و دست اندازی همایون شاه پسر پادشاه مغول پدید آمدن بکت پناه بدربار سلطان آورد
 پذیرائی شایسته از او بعمل آمد روزی سید اسپهبد خیر و جرح پویش سفر کرد و بدین احتمال دارد
 در تعیین مبلغ خط رفقه باشند زیرا که سید اسپهبد از سفر و شش کی میشود هم او شاهزاده قزاق
 فرستاده بهادر شاه پادشاه بجزایات نیز بدربار سلطانی حضور میدادند و نگوار بجزم و ولع همون شاهزاده
 خود را بکلی معطل و اقل کرده فرستاده خود را به پای ای که آنها در با جمعی همین نیز بجزم خست
 دفع و کشتنای نماند خود که اهل پور قفال بود بدو با از بنا در اورا که بندر بود و سید هتیمه تصرف نمود
 استعدای مدونده بود و بجزم با با فرستاده میاد شام آورد و بود موافق بجزم خودی مورخ
 یکس که در جوار بود که شصت کرد و از شرح است (منازلت در کشتی به بندر لوزی هرگز را

صد هزار دوک حساب کرده است پس قیام کند با قیام حب اوش میان دوک بیون با هم کل می پیون
 سلیمان پاشا حاکم صمد و رشک با سفین بجی با امداد و شاه کجرات حرکت نمود و روانه شود لیکن قبل آن
 سلیمان پاشا بقوتهای بحری خود حرکت آید خیر قل با شاه کجرات که بدست ابله پور قتل شده بود
 در رسید سلیمان پاشا خزان اوراک در که موجود و مرکب بود از مصدق و قتل و قریه به ابله بول با طلا
 بعضی حضور سلطانی رسیده شد

در آن وقت که خیر الدین پاشا عازم تخریب اراک می شد خاندان مصیر که در کوشش
 و آه شده بود در آنکه در بر بای احمد و آه نای حرکت و جوار که امشده سلیمان پاشا در آن زمان
 و شش سال عمر و شش اکثرت سال و شش جاقی ضحمت خسته و سکن شده بود هر وقت
 میخواست از زمین بر خیزد و جاقی را فرزند او را ندانید با وجود این در کوشش و جاقی که است
 و شاد است و غیرت او قیصری قائل کرده بود و در خاندان خود ملک بود و در آنجا و فرزند که است
 و لو ملک است هزار نفر سوار بر سر کرده بود که از آنجا تا هفت هزار نفر سکی هر یک شش و پنجاه گنجه
 از اسرای و مدیکت بل با روزن ماسو بودند این اسرار از زمان بر خیزدن مصاحکار شنبلی
 دولت جمهوری را در ندر اسکندریه نگذاشته بودند بدست او دند گشتمای سلیمان پاشا چون
 از نیک گذشتند بعد آن در آمدند و شهر را تصرف شد بهرام یک را به اسم خاقان یک در آن
 یکدانشنده پرتو روز بعد از آن کیمتیه در مثل کجرات از نئی بد آمده قله های کوک و کت
 بجای و کوشش با فشد بعد از آن بحاصره بندر پور پرتو خسته مدت هم صدمت روز طول کشید
 ابله پور قتل و دیار کوشش بعضی زبان آنها در وضع دشمنی و در آن خنک که در جمعی از زمین است
 که در جزو توپهای محاصره نه عیار از توپهای سکن با ریزک موجود بود و وزن کله هر یک از آنها
 یک خط بود عمل این توپها از جنس آهن اسلامبول و در وزن آنها از میان رگها و در طبعی سنگین
 کله

اعوان آنجا حاضران را در آنجا بجا آوردند و در آنجا کشته شدند



کردن محیط هندوستان و آوردن بخا صر و بندر دیو در مملکت کجرات و بل کجرات قدرت است
 قوت دولت است با وجود آن آوده مشک سلیمان پاشا نرسد و محمود پاشا صدید کجرات چون
 طرف در پورتالیان بود آوده نرسد و هر چند سلیمان پاشا او را دعوت نمود که گشتی در آمد با او
 ملاقات نماید چون محطاط تر از حکمران رسید و عدان بود از ملاقات سلیمان و دعوت او امتناع نمود
 اراک محاصره را ترک کرده مر حبت نمودند و امیر اسکلان رسید بقول عثمانیان همانا نوده گشتی آید
 و حکم سلیمان او را استون کنی امیرال ملین او بر کرده صلوات من مصطفی بک پسر پهلوی محمد پاشا
 قاسم کجرات داد و شد سلیمان پاشا بعد از ده ماه با سفین خود وارد صمد کرد و بدین است
 مشرف شده از راه قاهره مصدق اسلامبول رفت و در آنجا مورد الطاف و عنایت سلطان اراک
 در دیوان دولت در جزو وزیر مقام گرفت

فرح و شادمانی که از قوتات لعلان و در حسابان و مدیکت حاصل شده بود و پور طوطی
 سحر و تنهایی را زنده و کله وونی شد و آن سحر و دانش و طبع و مکن صدر عظیم بود و دانش
 از سحر که از طرف جنبه نه و مجلس با روزن بر آورده جمیع محبوبین آنرا زلف کرد و از آنجا
 بد شدیدی که میوز و طوطی مقلد بندر کا سراسر کرد و شعله و کمال شده و غلبه شده در وقت
 طبعون بر زنده صدر عظیم را ملک کرد و از پاشای صدر عظیم اصلا ازل البانیا بود و در او یک
 کتیا خلک و با دانش دروا لونا توفیق داشته و در دومی و غیر خودی دولت و مدیکت انداخت
 پاشا صدر عظیم سابق سامی و با بود و در در کتاری و عدالت معروف و مشهور شده بود که زبان
 از صد و انداز می شرت و با شرت با زبان ابل بود کوی قی و دغا تا و جمل که مولد هر پهلوی
 آنها بود و دره شده بعد از من اولی صدمت فرزند با و کار نامه بود لطف پاشا منصب صدر عظیم
 اولی لاریه را در ره و نیز از اهل البانیا بود لیکن مراد قتل نمیشد بود و این صفت در بیان اهل

این ملت بسیار نادر و کمیاب است چون با همشیره سلطان که زن او بود زبانه چینی در پی رفت
 طینو و زباده برد و سال در سنه صدرت ممکن شد پس ب سو سو سوک و بد فراری از شهر
 خاشخ شد او را از سلیمان برون کرده روانه می توان نمود در ایام سرودی و گوشت خنجر چینی
 کتاب از آنجا بنا می شود پس ب سیرت است از حالات سلاطین عثمانی که وقایع دولت ما و وارثان
 بعد از آن خورشید مرقوم شد است

درا و اهل فصل خلیف سلطان بر سب یافت و در جهت از پورسا گذشت
 اهل شهر براه به استقبال سلطان رفتند سلطان از آن پذیرائی خوش نیاورد و سخن کرد
 بعد از این کبریا نظر اولی دولت مالک تیل و مالک تیل نور بنیت در خیر پور بود
 به استقبال سلطان رفت بعد از آنکه کوفته در پورسا توقف نمود روانه دارد این کرد بد و حکم داد
 تا آنجا را بقانون قدس ساری و نکت استقام بدین در آخر ما سیرت امیر به اسلامبول مر حبت کرده
 عیش غنچه سوران دو پس خود با زید و جمعا کبریا بر نمود این عیش سورانمیه دویم با بود
 طول کشید در روز اول شیران و بهران و بلقان را با ساری نوران درنده و زلفه با سیرت سلطان
 و تا شایبان در میدان سب دوانی رسانیدند روز دیگر سلطان در میان قاضی حاکمان و خرد
 قرار گرفت لطفی پاشای صدر عظیم با سلیمان پاشای پرنسی که در محیط هند وستان بود با آنها
 تصادف کرده بود و در وزیر دیگر که صوفی محمد پادشاه پاشا باشد با سیرت سلطان اناتولی و خراف
 یکشامای خوراندند ب شرف دست پور سلطان مشرف شد بعد از آنکه از آنجا
 ادای همان خدمت سفرای فرانس و ونکیک و شاه فرزند شاه تراپولین که یکبار
 دعوت شده بود بد بجهت شرف شد پس از آن صحنی تماشای سلطان داده شد از آنجا بود
 بکت اثرهای مختلف سر او در مذکور او امر او علمای و مشایخ صلاحی خضره و انماستاده

و در ایام و قوح بعین حشمت سلطان دختر خود را به ازدواج رستم پاشای وزیر در آورد
 مدت سه سال بیک جنگ با دولت و مذکب قاجم و بر بود و بعد از صیحه کور
 تا این زمان آخر کار ای که قوح بافت این بود که مذکبها یک قلعه در ایالت و الماسی بگرفته
 پاشا از آنها استرداد نمود

در این بین با بعضی اقدامات در ولایت و الماسی بر سر قلاع متعلقه تعیین
 عثمانی و مذکب اهل اعدک در انبورد با بد ذکری از آنها بود که سلیو که فرمانده زار بود بصد
 پاوه با صد و پنجاه سوار با موگر که نادرش راه فرستاد روز دیگر در وقت طلوع آفتاب اهل قلعه
 بر قلعه آتش بر زد و بر سر بلند و در قلعه بگرفته و قلعه ترک رگشته خانه با آتش زدند و در
 قلعه اضراب کرده سه هزار اسب مویشی همراه خود به او روانه بردند و بعین فرستادند
 او نیز از و سار و نادر را هم سحر کردند و در دعوی قلعه اضراب جوان ترکی از خلیفان
 مراد یک فاتح قلعه گلینس نقل سید حکم اجمان و در کلای جمهوری بر سر قلعه اضراب کرده تا
 برابر نمودند بعد از این محرمین ولایات و مذکب و همایستان توانند در آنها ساکن شده با
 و سکنه را متوش و مضطرب کردند بتلافی قلاع مذکور که ترک قلعه نادران را فتح کرده
 بقاصله نبرده بل از قلعه نادران در بالای کمر صحنی واقع و بنزل نظرگاه و فراوانه زار را در حفظ
 بود که هر وقت از آن مجوز کنند به آنجا و تاخت و زنا نمایند فراوان آن قلعه به اهالی ولایت
 اطلاع میدادند چنانچه فرستادند و چهل سوار کردی بلی از بجای و مذکب و قلعه مشول قاج بود
 سه هزار نفر ترک با کفر کاتان جدید اسلام که بصدقه صومعهها مرند میباشند بی قلعه
 و ساخلو قلعه را اطمینان دادند و آنها بدون اکیه شمشیری کشیدند و سحر کاه بر مذقعه را بنام
 از بی که خود بر چند لیکن اگر القاب این پیغمبر جان آنها را از مذکب اضراب نجات داد

در مذکبت زیر تیغ جلا و سرتان در پیش اسامی دولت جمهوری بزین غلطه اندک رسیده
بعد از آن حسنه و پاشا حکم پوشی و مراد بک سنجی یک کلین قلعه و وزیر ارکان کوشند
پس از آن ساغوبای بلانوزیز و سوتو بکس قلعه را خال کرده آتش در آنجا زدند و کجا بسا
بعد از گت کاشیای قوینهای بوجیم درخت فرمان کاپان دولت قلعه کوئی را گرفتند چون
نویسند که هاری ناید بعد از غارت کوی نمودند

یکی از وقایع که از غیر برت گرفتن کاشیای شوق و دیبا شد این شهر در سال
فیما بین رگوز و کاتار و وقت بعد از جنگ پرونا و شکست خوردن امیر الان دولت محمد
خیرالدین پاشا حاکم سرت الارضی بجهت انقواب در آمد کوه تازه در یوز و کوه انصاف
روئید بالا آمد و بیواصله سواحل آب دریا فرود افتد بجز پیش از وقوع این حادثه و دریا
به اتفاق امیر الان پاپ دولت و مذکبت بطرف غلج کاتار و خشت نماند که شل را سرت
خیرالدین پاشا و بیواصله سلطان و انقواب سخی که در دریا پدید آمدند شوهت آتیا انقواب
فرا عم امواج کشتیهای دریا بطرف الوان آمدند و او را بجز وقت و مرست سفای
خود نمود زیرا که انقواب سخی و فک شده باقی مانع غیر در سینه در در کشتی بیت بونماه اکتوبر
سفاین بلیچیان بجا صف بسته میشدند و مقر بجان بود که چون صف اول توپهای خود را
انداخته بکلیفرت چیده نصف دو بجهت آتیا آمدند شندیک نام لیکن از اتفاقا حریق
جبار گشتی اول کله توپهای خود را خالی نموده حرکت خود را به تمام رسانند شستهای صف دوم
داخل شدند انقواب سخی در کابله شد لیکن بخیر خوبی شستبه زیرا که سرازیر چون کار خراب
خود را خست انداخته بپوش سخت بطرف شهر برنده و از دایره توپهای سفاین اتصال کله بکلیفرت
شهر نماند گرفته شد و هر دو قلعه آن شتم شده هفتصد نفر اسیر و غنای هزار ریال غنایت این فتح شده بقیه
باز

نایب السلطنه ناپل و بسن زواج که در این پورش منصب کاپان نزلانی
در آمد چهار هزار نفر از قشون اسپانیول درخت فرمان فرانسس کوردر شرسا غلجه شد
برقعه در اول ماه ژانویه سرفر سنجی بک باش عراده توپ درخت فرمان کاپان
جدید سابق الذکر بر سر کاشیای برقعه اسپانیولها مجال بیج کار بر آتیا نهادند بکلیفرت
از شهر در آمد محمد سخت برنده و توپها را تصرف شده از آن را بطرف کوش
حقیق و انداخته با اسباب از پشت سر عثمانان برد آمدند و غنای آنها را بکشتن
مایه حرکت سفاین عثمانی شده یک سسته قشون بری نیز در همان وقت از آن غلجه
خسرو پاشا که بچهره کاروم اعلی شده بود بخت هزار رشک ماور فتح آتیا شد
و خیرالدین پاشا بصدونجا فرو نداشتی در حرکت آمد و سینه هم ماه ژولیه پست
سفاین شنگ که مرکب از میت و هفت فرو نداشتی و درخت فرمان جبهه سفاین
(اسنان هیود) بود نموده در کابله فرادای آن روز عمل گشتی از جایی که از شهر
بفاصله یک میل واقع بود مشغول آب برداشتن بودند اسپانیولها بر آتیا حمله برده
چهار صد نفر از ایشان بکشته چهار روز بعد را خیرالدین بجهت کشتیهای جنگی از کاتار
در کسب و فتنه خیرالدین سجالی شهر دگور رسیده بود حاکم اسباب شربت آلاش
و شخم مرغ و خربزه و خوراکیهای دیگر بر رسم تعارف از برای غایب بود ان پاشا شست
انها را سانسیت کرده بود از جمله توپهای که از کشتیها جبهه همایرون آورده بودند
سه اول از آنها را بده بر کفطار بود و عراده از آن توپها که قدان آتیا شست جرح داشت
بسی عراده توپ و ضرب زن و دیگر از طرف کلبهای سنج نماند ابتر بسته شد
توپ از طرف سالین شهر را بکله گرفته بودند دست توپ دیگر از طرف بالای کله

پیارینه در نهم ماه او حکم پوشش دادند از آنکه داخل شهر شدند لیکن سپاهیان
 آنها را بیرون دادند و هشت هزار نفر از آنها کشته شدند فردای آنروز فرارهای بسیار
 بنجرالدین خبر دادند که دلفعل از قریب می شود و قریحانه توپها نیز تمام شده
 صد مد فین فلک بالا از مقصد نفریبی نفر رسیده است لهذا خیرالدین در روز
 دهم ماه او فرمان محکم بدهد که قتل و جویا کشت از پوشش سابق بود بداد از آنکه
 از باره و بروج اقدام بصعود و عروج نموده و چل فلک شدند اسپانیولها جنگ کرد
 کن کانی خون خورادی آوردند خراشیدن کوفران ده خون اسپانیول
 با سیصد نفر از لشکر جمعی اوابقی مانده بودند بنا و غلبه با این برده بود چون حال را
 بدان منوال بدیدست یکم دید یکی بر یکان طبقات و کرا عا که عثمانی چون
 خون ده هزار نفر برادران خود که در آن پوشش بقتل رسیده بودند خود همتان سینه
 کردن بزنند لیکن خیرالدین بکین کرده همه را محافظت نمود خراشیدن کوفران
 صاحب مضمان اسپانیول را همراه خود مجموعا به اسلامبول برده اولمکه یک
 هزاری ایرانی را بر باست عکسار خلو آتجا مفت نمود و کور بعد از فتح شهر
 کاسیتیل فلک محکم سر بر افرو بدون آنها رفا و مست تسلیم کرد عثمانی کرده
 دو روز بعد از آن حاکم کاتاس و با بعضی شربت آلات و تبروات برسم
 هدیه از برای خیرالدین نفرستاد مشا البقول کرده گفت باید شهر کاتاس و
 تسلیم شود و در باز نهم ماه او بعضی از عا که را بطرف فلک مذکور مامور نمود
 حاکم فلک با ضرب کلکله های توپ و ضرب زن طوری از آنها بفرانی کرد
 که خیرالدین از اقدام خود نام شده ترک می صر و لغت و لشکر حاکم مرجهت داد
 ۱۰۱

فردای آنروز حاکم فلک با چند ریل در میان عامی از نفره جبهه خیرالدین نفرستاد
 و همان زمان که این وقایع و فرعی یافت گفت که می نیز خا بن و در وقتیک
 و عثمانی بیان آمد بود کس نمی که از برای این کار به اسلامبول فرستاد بود در اول ماه آوریل
 به وند یک مرجهت نموده آنها در دست کوشش یک مترجم دولت مشا البقول و در برابر
 همه با اولیو مرمانه و دوستی ملاقات نموده دولت جمهوری فرارگی از ارجان را که بطرف
 شرفی نام داشت و سابقا نیز در مرتبه مامور در سلیمان شده بود برسم سفارت روانه شد
 عثمانی نمودن مصالحه را بطوریکه شروه سال قبل از این سلیمان اتفاقا بود که بدینا غیره
 درین راه در وقت مساعلی میرو و بجای او توپها سنو کونتا سرینا که سری بود شتاب
 و کرا با عثمانیان باقیم و شمشیر برود مقابل شده بود مامورین خدمت کرده مشا البقول
 کاسیتیل وارد اسلامبول کردید سلطان با رسوم و تشریفات محموده او را بشرفی بی حضا
 داد لیکن از شدت تیرسخی حکم نفرمود و قهی که کونتا سرینا ادعای بیس و ادون قنای کرد
 که عثمانیان متصرف شده بودند فرار و جواب اولفته شد که دولت جمهوری بسیار بقلعه های
 مالوا نریا و ناچولی را نیز که هنوز مفتوح شده اند که از آن سلطان و الدارنا بعد با و
 که در ماندن و رفتن از اسلامبول نماند لیکن در ماه سبتمبر با بدین موضع خدمت سران
 و عروسی دختر سلطان در اسلامبول جشن شده امر مصالحه را انجام بدین غیره مذکور مرجهت نمود
 و کاتالان سبجای او و مجلس غیره فرستاد در اول سال بعدگی از ارجان و کلای جمهوری از
 انجام عمل مصالحه به اسلامبول آماز جانب دولت در امان کرده بود مذکور که تا سینه نیز بود
 و بصلف و اده قلاع مفتوحه را استرداد نماید و وضعیت عا را داده بودند که در صورت لزوم ماکوا
 و ناچولی را نیز بکند از آن عثمانی و الدارنا بدینا شروه فریاد شده و اسطه آنها عمل صلح

شده بود که او را نام و برادر که کاتب اسرار سفارت و یکی یک بود فخره سلیم کرد و بیاید
 ما انوار با و نا پوئی را بشا ردفراست بر فروداده بودند و شالیگر که در آن عثمانی قلم
 داده بود و لهذا ایشان سخت یهستادند ما انوار با و نا پوئی نیز دولت عثمانی والد
 شد و علاوه دولت و مذکبت متعین شد که سی هزار و دو کا از بابت خسارت جنگ سلیم مذکبت
 مصاحبه نامه در سال بعد توسط سفیرای محمد علی آمد و برادران که کاتبان اسرار سفارت بودند
 بواسطه خیانتی که از آنها بروز کرده بود و در یک نقل سینه هزار آسترش پل اطلاع ایالات
 مؤمن و دالماسی در تصرف حکام سلطانی به مذکبت به بطور ختم شد جنگ دولت و یکی یک
 به انجا سلطان سلیمان که در همان وقت در کجایه قوتی تهمی دوی نموده بودی را مغلوب
 نموده در دریای هندوستان به دولت پورتقال تصادف نمود و فی الواقع در کجایه کربلا
 در ممالک اروپا و آسیا هر دو مشغول جنگ بود و با دولت جمهوری و پاپ و پسران اهل
 متفق مقابل شده آنها را مغلوب نمود

باب ششم

رسیدن سفراء از جانب فریاد استمال ایر جنگ در مجارستان منت
 شدن سلیمان افغان را مرحمت هر چه بستن و سلمه سفیرای فرزند نایب بود
 نایل شدن مقصود و چار شدن اسرار نشانل تجارت کلبه در پورشان بخارا
 ترک کردن خیرالدین پاشا ماصره نین را پورشان سلیمان و فتح شریای و ایوب
 و سبیک کوش و کران و استنت هولس و انصان فویرک فوت سلطان
 شاه

محمد مفتوح شدن شهر با و قلعه ای و لیکر اذ و نینو گراد و و لیکر اذ و و لیکر اذ و و لیکر اذ
 در صماری لیکر اذ و سالا حکومت سلطان زاده با فوت خیرالدین پاشا توفیق سواد
 صدر عظمی شدن رستم پاشا و فتح مصاحبه با اسرار طورش ل و برادر او فرزند نایب

این باب که شامل است بوقایع اتفاقیه بعد از صلح باب عالی با دولت جمهوری و مذکبت
 و وقوع مصاحبه با اسرار طورش ل و برادر او فرزند نایب و حالکی است از جنگ های مجارستان
 که مدت هفت سال طول کشید سلیمان را در حالی درجه آرتسبره واقع در و بلال توانی طویر
 اگر چه در نصف آبی با هم سلطنت سلیمان و قایع و حوادث بسیار روی داد و لیکن مردمان
 دان و سرداران نامی مانند ابراهیم و خیرالدین برب رش و دیگر مدینه شد و وقوعات
 عمده مانند فتح بلغراد و سرخ و بعد اذ و مجارستان اتفاق افتادند پس از آنکه فرستاد
 این مملکت اخیر هر چه دولت عثمانی شد بقیه از آنکه تجارت از مجارستان علیا شد با صلح
 به دولت اسرار طورش ل و مذکبت و مملکت مجار با دههای مدیفا بین مذکبت و جالبیت بلزا
 واقع شده بود از این جهت نزاع جالبیت طفره بر حضور بیرون آمده مدت کجبه و چای سال
 او را بود اگر نتایج جنگ را اهمیت همه حاصل بود در کارهای صلح نیز نیافت و کاروانی و جنب ط
 هوش وزیر که در کار بود لیکن مقصود صلاح و همه سپاه و آوار طبل و غرض توفیق و ایوب جنگ
 در همه جا مشهور و مقصود ساخت آنها فریاد جالبیت کلبه مذکبت است و حقوق مل از نوای بی
 دول بود اندر عرصه بروز و ظهور در آید چون این سرشته است موطنین نفعاً و بود
 و از این اسرار اطلاع حاصل کرده بود در کارهای صلح با مملکت تجار کرده اند خطه
 حال را ای بیجا تمام آن خطه را اصلاح و آن خطه را صلح با هم

سده نامه که سلیمان از بغداد و تبریز و بارکبر توسط فرستادگان مخصوص
 از برای خبر دنیایند فرستاد. از فتوحات عساکر عثمانی حکایت و از قتل کبری
 شکایت کرده بود. جواب هر یک از آنها بدون تعویب داده شد. و بعد از مرگ
 سلیمان از پورشیران دنا شریک با سبزی بغارت مامور شد که از جانب
 خرد نیاند اداي تهنیت نموده از تقاضا مشروط عهد نامه شکایت کند زیرا
 همزه ملکه مجارستان کمری هنوز داده نشده و در سعادت امنیت و آسایش
 حاصل نگردیده بود. اما از پاشا صدر عظیم در جواب گفت که اگر بقصد کبریا
 اقدام کرده بودند همزه ملکه تا مال داده شده بود خرد نیاند مسبا به موجب
 حالت کا پیتنای خود باشد تا اقدام باخت و آزار نموده قلعه کلین را از دست
 و حمایت ایالت سروی در عهد پادشاه بزرگ عثمانی است و کوفت میرانی را
 با سربین که دو سال است اداي خسراج نگردانده باید مجبور نموده از عهد المابست
 بر آید اندکی بعد از آن عازم شکست کا سبیا بود و قریباً در میان مصعب
 تزلزل عده سپه اش از برای بیکصدائی در نیاید و مصاحبه بر هم نهد و شرف
 لاس کبری نامی سبیل سبیل سبیل و فین روالی کرده سال قبل از جانب
 ذاقولیا در محاصره وین مامور شد سلطان شده بود. حال را از جانب
 خرد نیاند بغارت اسلامبول مامور گردید چون خرد نیاند در راه قتل
 گریختی مشارالیه را نیز نیز خرد نیاند خسته بود به اصل رسیه پادشاه چو لند از
 سنجاب یافته و مثل خدمت پادشاه اطربیش شده کبی از دشمنان بزرگ
 پادشاه واقعی سابق خود گردید حال را که عهدا بر هم سعادت سعادت سلطان
 انچه

از معاهده مخفی که در گرس و سنس و استر دن فیا بین خرد نیاند و شایر پاشا
 ذاقولیا واقع شده بود سلطان را اطلاع داد سلطان بعد از شنیدن این خبر
 بعضی پاشای صدر عظیم کرده فرمود این دو پادشاه نایج شای را بدون قیمت
 و شایستگی بر سرهای خرد خودشان گذاشته بودند خیانت کاران بیشتر مصعب
 که بشرط قسم منع شده بود بر هم زند بدون اینکه از تقوی بندیشند یا از خدای
 ترسند یا بجهت لاس کبری که کبکاه بعد از ورود اسلامبول اذن شد فیا بی حال بود
 بجهت سلطان شرف شد سلیمان عراض او را در کمال بی حسری صفا نمود و پاشا
 عتاب و سرزنش را با او در خصوص محاصره افغان عمل آورد بعضی از بکاران در
 صلاح در آن وجهه که گوشه دماغ استیجی مذکور را برده آنوقت
 اذن مرجع به بند بعضی دیگر گفتند باید بزند ایش انداخته مجبور میشدند
 مشارالیه بیدل مال در دادن دایجان خود را حفظ و صراحت نمود که رحیم پاشا
 زنجیر طلائی را که بر او پیش کرده بود قبول نمود سال بعد را بار لاس کبری
 مامور اسلامبول شد تا هر چه در قوه دارد سعی نموده سلطان را راضی کند
 بر اینکه آن قسمت از مجارستان را که خرد نیاند در آن پادشاهی دشت با لکس
 واکدرا ناسینه حتی ما ذون شد بر آید از برای اجرای این کار مالیاتی بر قبیل عثمانی
 و سکامی کشوری و امثال آنها قبول کند که همه ساله در بار سلطانی فرستاده شود
 پانزده روز بعد از مردن خرد نیاند سفیر دیگر آندرس و نیکوس نام با عجب
 نام به اسلامبول فرستاده شد و او گفتند تا زویر پیر و خود را به اسلامبول رسانده
 از دادن رشوه و پیشکش هیچ وجه مضائقه نگن لطیف پاشای صدر عظیم در تمام پاشای ذر

و پیش بک مترجم را بهو خواستی فرستادند و ایدار نامه مبارستان را
 بداد و اگر نامه از آن طرف سلیمان بگفتند و پیش را مامور افغان نمود تا به بند
 پیری را که میگویند ملکه مبارستان اینرا بیل با نرود روز قبل از فوت
 شوهرش زانیده است اصل دارد بانه زیرا که میلای که خود را حاکم تر از سلیمان
 کرده بود استنار داد که بهر زانیدن مکه اصی نداد چون مامور سلیمان
 به افغان رسید مکه طفل خود را در آغوش گرفته مانند سینه که از سلطان
 بزرگ امیه حمایت در رعایت دارد و در حضور جاوش حاضر نمود و چون
 که همه مادران بود سینه چون مرمر خود را گنوده پستان پر شیر خود را در دهان طفل گذاشت
 و شیرش بداد آنوقت جاوش برانود آمد پای طفل را بوسید و دست برداشتن
 محمی بیوای باب عالی که استه قتم خود را که پر شاه ذاقولیا بدون در خستند
 و ملک مبارستان پادشاهی خواهد کرد در آنوقت لشکری فرستادند تا شکر
 افغان را محاصره کردند و تقریباً فی الفور ترک محاصره گفنه رفتند و پس از آن شکر
 پشت و سزاق و ویگداد و استنار هولو ایضا بنو شکر را
 متصرف شدند آنوقت اینرا ملکه مبارستان نوران صدیق خود را با سی هزار
 دو کالیات مبارستان و بعضی بیایای نسیه سیدت سلطان فرستاد و سید علی
 مدد و حمایت کردید آنوقت سلطان فرمود تا فرمان شای مبارستان را به اسم پسر پسر ذاقولیا
 و تبعه بدون و خراج گذاری او نوشته بفرستاد و کان مکه بدادند حسره پادشاه
 بچند بسکی روم ایلی و محمد پاشای وزیر سیم مامور شدند که با عجله تمام بطرف افغان
 بروند و سلیمان وعده داد که عن قریب بشخصه با همه لشکر با سه
 از خود

حکمت نموده عازم بپورش مبارستان و دفع لشکری ایلی پیش و امان بنمود
 بزمتمت یکماه فیما بین وزرا و لاشن کونکی میده اکر است و مفاولات
 گذشت ایلی فرستادند در خصوص محاصره افغان متغیر بود بر اینکه سلیمان
 زیاده بر سه ماه ایام نشاکه قرار نداده و لشکر اطیش بر سه ولایت موروثی
 ذاقولیا بفرستاده بود و با ابالات گسرتا قی و سایر ولایات متعلقه بسلیمان است
 اندازی کرده بود و درین محاوره مجدداً مطالب معروف سنه ماضیه نیز
 اشراقی بیکرد و با دواوری بسنوده لطفی پاشای صدر اعظم جواب داد گفتا تو دنیا
 خوب است لیکن کرده تو توبه است و زاری دیگر نبیند او را ملامت کردند
 از اینکه اصل اولستانی است و خدمت مدولت المان مینماید مشار به
 در جواب گفت این عمل اسباب نقص او نمیشود زیرا که ایلی خرافت اصلاً از آنجا
 اسپانیول بوده مشغول خدمات دولت فرانسه باشد بعد از آن لطفی سئوال نمود
 که مقصود از عهد دوستی که با پادشاه فرانسه بسته شده بود لاس کونکی خبر از آنجا
 که در مجلس دیوان حضور داشت نشان داد که گفت این مطلب را از امیرال برکت
 تحقیق نماید بزرگ رئیس خندید و گفت کمرین باید درین مجلس کالت ایلی فرانسه را کنیم
 پس از منتفی شدن مجلس دیوان بقاعده معموله در سفره حاضر شدند و وزیر اسفیر پیشتر
 در خصوص سفرها و سفارتها یکبار کرده بود تحسین کردند و از حاضر شدن شخص او در حضور
 پادشاه تنبیت با گفتند و تبریکها نمودند آنوقت لاشن کونکی فیصل با شکر خود را
 که در دربار نشاند و فرار سفرهای ایران کرده بود بیان نمود زیرا که ایشان مدعی بودند که
 پادشاهان ایران قدس را نماندند سلاطین عثمانی باشد و گفت کی از آنجا مامور شد پادشاه

پور قفال شده از اسباب برابر امپراطور شارل آمد بود تا ایشان را از قوای سلیمان
 در ایران با خبر نماید ماورست ایلی و کرا این بود که امپراطور شارل را بجهت دولت عثمان
 ترغیب نموده با او قرار بدید که سلطنت روی زمین را میان یکدیگر تقسیم نمایند تا شارل
 در ممالک اروپا پادشاه در آسیا بدون شریک و منازع پادشاهی و سلطنت نماید
 آنوقت لطفی بطور استنزا گفت در خصوص تعیین سرحدات چگونگی با هم گفت آمدید و
 ظریفتر از پیش در حضور سلیمان حاضر شده سلطان در کمال خشم با او خطاب کرد فرمود
 به آقای خودت کهنی که مملکت مجارستان مال من است از برای چه بگفت من اجل
 شده است چه کار در آنجا دارد آنوقت شروع به شتم دادن و تهدید کردن نمود
 بین ایلی را از حضور بیرون بردند و زرا تا ساعت در خدمت سلطان مشغول
 مشورت بودند بالاخره قرار بر جنگ شد و فوراً با جرایان با کشته شد و اطلاع
 دادند که سفیر طرش محوس دولتی میباشد بپس یک مترجم دولت ایلی را ملاقات
 کرده دلگیری داد و گفت تو بشن کن که آنرا می بشنخصل او آورده است و آنرا که
 باز بای که برسم به او آورده بود زیرا و مطبوع طسج سلطانی شده اگر چه سلیمان
 پاشای برخصی کتفیف کرد که گوشها و ماغ ایلی را بر نه لیکن سلطان کتفیف او را
 قبول کرده امضا فرمود و صدر عظیم به کاشن گزنی کتفیف کرد که ترک نوری
 دولت اطرش را گفته و اهل خدمت که اران سلطانی میبودند را به استقبال
 نموده معذرت بر آید که دشمن خانه و عیال او را با فدا از اینک بنوازد ترک نوکری
 اطرش را بنام لطفی پاشا گفت این معاذ بر سینه و باور کرد و فی نیستند زیرا که
 خانه و زن هر قدر که بخواهی فرا هم آوردن آنها ممکن است با بجهت ایلی در
 خانه

خانه صدر عظیم محسوس نمود و از آن دادند که هر وقت بخواهد در روزهای یکشنبه
 جنبه عبادت بکلی بر طبق روم برود و باغ نشاندند اول اوسا نبرسه ۱۵۴۰
 عسوی مطابق ۲۲ هجری سلیمان با خان سلطان زاده محمد سلیم و باست هزار
 یکی چریک به ادرن رفت و در چهارم آوریل با سنده با سدهس مرتبست نمود
 حضرت رفقه بعد از جهت سلطان مبلغ گنیزار پست پنج دو کال از خزانه بیعت
 بردند صد پست نفرو دو بیعت نفوزن از برای اینکار نیز پیشکش کرده و شانه
 هم در آن ادرن خبر رسیده که غازی خان حاکم رستمان در کین مکران کردستان طبل
 با عسکری فرود کوه خجالت سرکشی در بی اطمینی در اقله اندامه زاده و هزار و اصبه
 یکی چریک با مقصد نفرب پای شمشه فرود آمدی ماورای رستمان کردند اندک
 زمانی بعد از آن لطفی پاشای صدر عظیم را بجهت شکایت زنیش منصوب و معزول
 فرمود و بیست هزار آتش بر وجه خانه نشینی در سن ادرین کرد و منصب او
 به خاند سلیمان پاشا (رضی) داد و سه رستم پاشا وزیر جم و مهر پاشا وزیر سیم و ضرر پاشا
 وزیر چهارم شدند و یکی چریک اقامی احمد بجای ضرر و پاشا کله یکی روم ایلی کردید
 و اولیس پاشا کتفیف فدا داد تا ایل شده سلطان زاد و مصطفی حاکم ادران
 با افسد هزار آتش بر اضافه نمود بجهت کتفیف اما سیه رسیده
 در پست و پنجم ژون سلیمان با عسکری با عیون طرف مجارستان در حرکت
 آمد و صدر عظیم ماورای سیاهی صفر شده تا از طرف ایران اسباب اطمینان شود
 لیکن کتفیف ماورای حمله عادت سلطان زاد مصطفی بود که کرد در اسباب اطمینان
 دادند و وزیر که اورا بخجالت با عسکری در خدمت پرده نام نوشتند کرده بودند

اگر چه مخالفت و منافقت با یکدیگر صورت نگرفتند و از دوازده سال بعد ازین
 بروز ظهور نمودند آنوقت نیز از طبع جناب با وضوحت ای دلیل هر چه جزو کبر در میان
 نبود و در عرض دلزدگی خود را تسلطان زیاد در دست معلوم زمین نشد و بود و چنانچه
 بزود سلیمان صدر عظیم را در کاب خود بکنک مجاریستان بعلت پیری و سال زیاد
 صدر عظیم بود و در بلا حمله پست سلطان با قدر و پیشیار کاما شخص اول است
 در کنگره پورش و جنگ بود بلکه سبب حقیقی تبعید او درین پورش از صدر سلطان
 تقرب و ترجیح رستم پاشا وزیر آفرینی بود که هم در امان سلطان در هم از خلا بچه ای فریم
 (پاشا) بود و در سردی سلطان بی ترک شده بود و تقرب او در خدمت سلطان نسبتی
 بحالت سلیمان پاشای شتاب و سال خصمی نه داشت موقوف آنچه ذکر شد معلوم میشود
 که سلطان خنود از خشمی اقدار صدر عظیم سابق از ابراهیم سر عسکر سرورین زنده بود
 و در دست پنج سال که در بر اقدار آن تقرب سبب گذشته بود سلیمان و کورخوت
 اختیار کل را در قرض احدی نماید که کسی که هم لایق شخصیت داشته باشد و هم در خدمت
 متعلقه بقتول بری و محرم بزرگ شده باشد مانند ایاز پاشا و لطفی پاشا
 و خاد سلیمان پاشا که مانند ابراهیم و سلطان لطف به اندازد سلطان هرگز از اندازد
 شان و تکلیف خود برودن کند آهسته اند و قانع اتفاقه که بعد ازین ذکر خواهد
 شد همه کس معلوم خواهد کرد که اقدار صدر عظیم حائیه سیحی جدیدی توالت سبب توفیق
 چند سلطان بشود و حال آنکه این اقدار به سبب تقرب رستم پاشای وزیر آفرینی پیشه منزل
 بود و تقرب رستم پاشا که روز بروز از زبانه زبانشه و غلی حجات زرش که دختر سلطان بود
 نه است بلکه حبه بازیهای مادرش فراوانه خانه که از زندهای دیگر پیش سلطان غلزلتر بود

اسباب

اسباب ترقی رستم پاشا در فرا هم میآورد و اینکه مایه همه بخوابد از او پیر پاشای صدر عظیم
 سابق بود بحال تسلط را در وجود سلطان پیدا کرد و بعد از جهان زمان که او بر او بر داشت
 زمان هم بسیار کار بار داشت رستم داد و داشت در جهان نبود که میل خاطر خود در کارها
 بخوابد و خالت نماید بلکه بوقیل و از او هم حرکت نمود
 چون سلطان از اسباب حرکت کرد و در منزل اول بار نهایی میل آفرینان حرکت
 لشکر با کرد و در ایام این وقت در بعضی مناصب تغییرات داد و به شد حیوی زیاد
 مفتخر مغزول و ملا عبدالقادر بجای او منصوب کرد و در مودق را بورت ماموری که از
 برای تحقق حالت سرحد است که جستان و ملا حمله حکومت فریاد پاشا که درانی از زنده اند
 شکایت در آمد و بعد از فریاد پاشا در حکومت مغزول کرد و سپرد کما چنین او و غلبه
 وزیر را که مصطفی پاشا نام داشت بجای او در روانه داشته
 از خیلی بقیه قولی مکرر حبه تا ما پودان پاشا خنودین صادر شد که با اشتاد
 فرود یکیشی روانه الجزیره (الجزیره) شد و در بعضی مناصب بجای اسپانول که آن حد و
 رفته اند بر دوازده سال که سلطان از سکنه ایادی گذشته و از شهرهای صوفیا
 و شهر گونی عبور نمود و بطرف نیسافرتند در آنجا و درانی متعنه کرد و بیشتر فلور آنرا
 که عاقل پودا بود و بخنود سلطان بار داد و با نامه حسنه از آن جهت دادند
 و در حفظ نظم نفقات لشکر و جماعات عسکر مانند پورش ای سابق
 مجاریستان بحال ملا حمله و وقت هم آمده
 خنود پاشا بکلر یکی روم ای که وزیر چهارم شده بود در بلغراد بخنود مشرف
 شد و در سلاک در مقام گرفت ملاطقه که بواسطه نزاد بر احمد سخناق یک

نیکی پوی و حیدر نامی سرزادش مکران سابق بغداد که در امور دخیالات
سلطنتی شده بود از قلع خود سپردن آن که گرفتار کردید در آنجا کار گذار رفت
سلطان اورا خطبه نمود و روانه اسلامبول داشتند آدر قلع حضرت برج محمد سیدی
باش سپر سزنی در اسلامبول بطور رهین و نواز در عرض پذیر خود مانده بود
خفته شده در ملک غلام سید با مشغول انجام خدمات داخله سرداری گردید
در بغداد و خیر خزانگی فرزند امیر فرانسوی صبرض سلطان رسید مقرر نمود در زمانیکه
عازم اسلامبول بود سردار قونین برت را زن با سکه از ترکیه دلی گامی گشته
و چه گفته بود باکی از همرازان معروف خود گرفتار شده بقتل رسیده در عرض
این خبر دولت امیر اخبار رسرت انگیز و گیر رسیده که با سرورد خاطر سلطان گردید
و آنجا آن بود که سیدی پاشا او غلی اتفاق اوله حال سینه را در بوسنی کشکری نامی
جمع خود در حاضر نموده با افواج و لایتنن ترک زوزال مجارستانی دشمنان زوزال
مکدیجستان بر سر داند و قوف سردار دشمنان المان در داند که در ظاهر
در نزدیکی اوفان حمله برد پشتمت داند و در اورا در لدره بر خود گرفتار نه و بعد در تصرف
شده در امواج رده خانه در انوب جساد دشمنان را نه توت فرقات عمل عثمانی
از حوالی بغداد غلطانه و طرف دریا حمل سکر و نه کاسه فرمانده استغاب عثمانی شده
منت است که کشکری نامی المان که کشته در قلع بود در تصرف نمود و زنی فرار نمود و به
از گرفتار زوزانه و قوف خود را بخیر و خوش رساند و در آنجا از کثرت حرمت وفات
کرد در بوش به سخانه که سابقا بشهر اوفان برده شده بود و زوزوم زوزار که یکی از
شجاعان معروف و الماسی بود برادرش سابق بر این از جانب فرودینا بفرست در بار

عثمانی

عثمانی رفته بود از کثرت زخم طبعی کشیده که وفات کرد و لایتنن کشکری پسر پاشا
که همراهِ او حرکت میدادند در وقت جهت از اوفان در بغداد در حالیکه قریب بمردن
بود و خض کردند و دست و پنجه با او و همراستای روزی با یک نامی دیگر
سلطان را در حوالی اوفان متعاقب کردند و فرود ای آنروز سیمان کشکری نامی فرود ریل تل
راست و از لب حرکت داد و در آن اوفان در روز در کوشش صد نفر از سزای
کشکری المان که در وقت زوزان و قوف گرفتار شده بود و حاضر کرد و پنجه
روز سابق را که بقدر رسانیده در روز دست بر شتمت علی آقا می حاضر باشی به اوفان
رفته چهار زنجیر طلا با یکدب براق طلا از برادر پسر پاشا در انگلیز باقی قنبر اماره نامی
تو بسبب انقیاد دست بند نامی طلا جهت مکه از جانب سلطان بطور چه رسیده نمود و از
طرف مکه زوزانه با نیزه که در آن سفر در خدمت سلطان بود بعضی به ایامی عقب
از برای مکه با خود برد و بعد و نیزه را در دست که چون سلطان بجهت شریف متوجه بود و در آن
بشخصه از مکه دیدن نمایند از خواهرش وارد مکه که پسر خود را با سخای ولایت کرد
حرمت و نگاهداری اوفان و لبرانه که کشیده بود و نه به لدره حضرت آاز سلطان دیدن
نمایه از شنبین این نوزدهم حشمت در دست کشکری اندازده شده جهت رابا همکارم
و اصدفای خود بخدمت حضرت بود اما با در خبر بصدایه با زنی کشکری که زوزان کشکری
در وقت مردن مکه را بشاد رسیده و بعد رخصی شده برانگیخته پسر خود را بخدمت سلطان
قبضه در روز دست و پنجه با او و سبب شتمت زوزان بود که پنجه زوزان سال از عمرش
تر قلع بود و ایک نفر دایه در نفر زنی پسر پاشا شتمت را با می مخصوص مکه که در آنجا
مازی زنی کشکری بود و باره می سلطان برودند شاطی مکه نفر زنی در میان کالسه

طایفه کوری نشسته نش فرزندش روان در سپهری کالسه که با دو حرکت میگردند فاقوچی باشی
 و چاروش باشی بسحاق پیکان و چاروشان استعجاب رفتند شازده را در چاهری که سنگی
 چرکجان و خوادان خاصه احاطه کرد و بود و مثل نمودند و از آن جا در حضور سلطان برود
 قرار بر این بود که طایفه پیش طفل برادر آغوش گرفته بخت سلطان برود لیکن طفل که به در آمد
 از دایه خود خواست جدا باشد و آنوقت خود را طفل برادر داشته افاق نشان را بگذرد
 سلطان برود و نزدی باکی از نشان بار فاقوچی باشی و چاروش باشی بجهت نمود و پنج نفر
 مستان دان و دیگر در چادر دیوان ماندند و سلطان توسط وزیر ابایشان فغانه که میخواست به شهر
 اغان را تصرف نمود و در زمانیکه سلطان با چهارماد این گفتگو بود و در دوازده شهر بجهت حیدر
 شازده و دینچه او باز کرد و بود و لیکن چرکجان یک دو و دو خود را بشیرانه افتد در ازانی
 شهر را برگرداند و چاروشان عا که شنیدند که اگر ابراهیم شهر بخواند مال و جانان حضرت
 باشد باید هر چه استحقاق دارد بخواند کار کرد از آن سلطان فغانه و با یکی چرکجان بطور دوستی
 و مهربانی سلوک و رفتار گنسنه قبط از آنکه اقا بغرب نماید وانی شهر چکا سلطان را
 قتل نمود و اطاعت کردند

پس فتح نغز نش روان مکه را در ارد و موقوف و پشته تا بخت روز تقصی شد در این مدت
 با آنها در خصم فرستاد و نیکه به اسلامه لکن میگردند مکه از طرف ترکوش توسط امچی
 پدرش که سابقا به اهدامه رفتند و دو بواسطت رسته ایشا که برای ای قیسه از برای
 زنی سلطان مهربان فرستاد و بود و خواهرش استخلا عن نش روان خود را بمنزله در روز تصرف
 شهر اغان یکی چرک آقا سی و صد و تصرف قنده نیز که مکه در استخا ساکن بود و برآمد مکه در
 جواب گفت که قنده مقل سلیمان دارد لیکن خواهرش دلد و آزاری را که در قنده تصرف است

در این
 خلاصه

کنند از مکی و مثل قندیش و یکی چرک آقا سی تکلیف مکه را در قبول نمود و یکروز نزدش در میان
 در دزدانه قنده متوقف شد و یکی چرکجان بدین آنگه با احدی از آنرا نمایند در میان قنده تر و دینچه و نه
 لیکن در ای زمان را رسیده زندانان را در معرض کرده در اول باستان نیز است اسط بن
 سلسله چهارم که شرفا و شرفا زنده مکه رفقه اطلاع داد که با قنده در قنده نماید و از برای حیدر
 عرابه با نیکه حال مخلفات او میداشتند چرک آقا که در دزدانه است فغانه یکی چرک آقا سی
 فرود آمد ای حیدر فغانه را مکه بود و گرفت در روز جمعه و دوم باستان بر سلیمان برادر و اول
 شهر اغان شد و یکایا حضرت مریم را مصل سید نمود و در این دو نفر یکایا بود که در شهر
 اغان تیریل مسجد سلیمان شد و در دزدانه از آن نشان چرک آقا یکی با کینه مترجم فغانه را که اطل
 و در مورد فرشته شد و سلیمان در آن فرمان به بنمیر اجداد کشته شود و شرفا قسم خورده
 بود که اغان را از یاد بردنی که هر مکه صغیر است در تصرف خود نکند و چنانکه پس شد
 رسید و کسرش بخودش داد که از خواهر خود جز از فقر ما تو که از اسب از آن سرودی و در روز فقر
 یکی چرک آقا و جز از سید فقر بود و چند صد فقری از مکه مای کشتی بطور ساعلم امور تو تصرف
 اغان شد و فغانه ای کل عیبه سلیمان ایشا فاقوچی قند او را اطلی و اگند که دیدش را به
 اصلا از اجل مچارستان بود و در خدمت دولت عثمانی رفقه رفقه به شان و وزارت و پاشای
 سده دومی رسید و بود و خیرالدین افندی بقصا و ست سلیمان امر کرد که در دزدانی و برگزی رودی
 پانصد سینه کرد و دو کاباش مختار بود به مین نمودند در روز یکیشان چرک آقا فرمان لقب
 سخا قی یکی تر اسیل و دینی رو ایشا کاری مارتی تزی و طایفه پیش برادر ای پسر مکه بر دست آن
 مکه را از اردو و معرض نمودند بخیر فرمال و الا تین ترک را که امانا ترک و الا تین فغانه شازده
 بود و از صدق از ترک بود لیکن بسبب تخمیر که مارتی تزی در حق او دارد و آورد در روز جمعه است

باسلام برده در قلمه نیت برنج مضبوط نمود و در صبح از پنج باب در حین وفات نمود و در شب بر پاره
 خراست و در قفسه سران خود در برین وارد و از محض غرض خود سلطان قزاق را فرمود و گفت برائی هم
 اینجا در کاره سپران خود را بر کمان برادر بپوشید از خود و خود و فاش نمود و بجهت در پنج باب است
 مگر از قفسه سران در قفسه سلطان پاشا در خانه تاریخی منزل کرد و در کزلی در حیات شای خوار گرفت
 در حقیقت در حکومت هم را مشغول شد لیکن حکومت از چنان طویل نگذشت و در روز چهارم در حیات
 و شرفی که از دنیا طاعت نمود او آب سرد و مایه صید این را در حق از قبول نه آید نه در قفسه سلطان صید با
 راه ندادند و در کزستان میرویدان در قفسه سلطان مظهر طیش سبحان بکشتن داشت لیکن به مکه
 بطول دادند که سلطان شرف رفتن در قفسه سلطان بکشتن بر کمان غده چهارم تصدیفه حصا بان
 شهبه در اول جمعی وی در گذشته

فردای روز که قلمه شای از قاف تصدیفه کبی چرکمان در آمد و در قفسه سلطان پاشا فرود آمد پادشاه پش
 در داد در حیات ترک شد که یکی از آنها گوشت میگو و سگ و دیگری سیریش نموده درانی نیز بر سر تن بود و درانی
 پیر میگو بود که در دعوی از آن ماصاره درین در حیات پانچ تحت کوشش مای و لیرانه
 کرده بود و در جمعی در اعمال مصلحت معادلات و اول در حفظ حقوق مل مبادات معرفت خود از معرفت
 دشمن و کفایت کردانیه و بود خاصه ای از نامردیت مای در بدلت در رسید در تاریخ کمال است بر
 حاصل کرده است بجهت آن و در صبح بر صبح از آن نامه که کسبانی در حین خوارش فرود آمد در راه
 وارد شد نه در این خوارش در زمانی بود که فرود آمد خبر حرکت عساکر عثمانی را در از راه جبل استیغ نمود
 و جبارت نمود بجهت در از آن نامه جبارت نمود و در آن عهد تقریباً به بین صغیرن محمد (ارباب باب
 عالی بر در حین کسب بزرگت صاحب شدن در اجتهاد انظار حروج خود و ماضی در آن که کاخ بزار هم
 لیکن از مورق صغیرن از آن نامه اطمینانی از رسیدن با جباله از برای ایچی حاصل بود و در بابت

لا

سلوک و در قاری که شایسته سفر باشد با آنکه توانسته پس از ادوی عمارت به استواری محبت
 نماند بمانند نه آید و قبح کسبانی میجو بهت از اسامیل حرکت نماید که خند آتری
 فرود نیاید که لاس کزلی داد و به این نظر جراب داد نامه که فرود نیاید در وسط بکفک هم برستان
 نه نشسته بود رسید پادشاه مرحوم زوایا حق نه داشت مکتفی بود که با ضرب ششتر رخ کرد
 بودیم بدگری و در گذران نامه ماحفظ اوداره و حکومت بجا کرد و در گذر کرد و به هم چون سپران
 پادشاه مانده در کشتن کبی از کزلی در حق صیق است غم زد کرد و ایم که حکومت هم برستان را در پی
 اود و در گذران نامه یک جبهه بهرامی این خیاب با کسک مای و شش نال عازم نورش هم برستان
 میباشیم سفرای فرود نیاید ما مور بود نه بر آنکه با وزیر در طرح لغت در انداخته بر سر موی که مکن باشد
 بفضیله که مظهر اولیای حیات عثمانی در خصص مصالحه حیات و با چه شر و طویل قهر مصالحه را
 وارد نه و صرف آتینا این عهد که پادشاه ماسیخت نه در رسیده حقوق خود در تصدیفه هم برستان
 که بکجهت ما چه در درشت از زوایا با و میرسد بهرام وارد لیکن چون یک مبار که کسبانی از
 جنگ و عدال در راه به لند قبول لوح و مخرج مینا به که هم برستان را با او کی تصدیفه نماید لند
 سفر ما مور نه بر آنکه مای صد هزار طوران در برای تصدیفه تمام هم برستان از بابت مایات
 قبول نماند در کز قزاق کردن میطلب مکن باشد متعهد نشود بر آنکه قلمه با و شهر مای در کز لند وقت
 زوایا قزاقان اطیش تصدیفه شد از پس و در و علاوه و مای چاه بزار که با کز لند در آن
 دولت عثمانی کایس زوی در اندام قسبت از هم برستان که در اطمینان طین اطیش است
 با سودگی به اینه و حکومت شود

وقتی که سفر از سب پادشاه نه بجای کسب بکسب هم در وقتی تن سلطان که در راه و کی از
 کمان در از آن محتر شهبه درین بود اتفاق مای شش با شای از آنکه پادشاه فرود نیاید و منزل ایشان را در

اردوی رستم پاشا معین نمودند و در روز دوشنبه از آنجا برخاستند و در شنبه شب با همسر سلطان
 مشرف شد و تشریفات متداوله را در آنجا دیدند که در آن روزی سر راهی در سلطان فی زده
 شد و هم صرف غذا نمودند و سفر را در روز سه شنبه در عقب وزیر قاضی عسکران قرار
 گرفته و شب بی بی باشی بر درون زمین پشت ایچ پاشا خانه در راه در طرف سفالین غذا خوردند و آنرا
 سفارت که چویش کوشش نغز از بیای مل محققه المان بود نه همان سنجاقی یک باشد نه در طرف
 غذا در روز پنجشنبه سلطان در قفسه سفر از آن دعوت نمودند و ایچ پاشا و همسر سلطان مشرف شدند
 قریح علیا از آنکه که در کمال غنسی تدبیر کرد و بود نه یک دستک و ساعت مجلسی که صحنه
 بدیده در آنجا گردیده بود و بطور چه پیشکش حضور سلطان فی نمودند ساعت دو گرامه در ساعت
 روزهای ماه محرمات چهارم ساعتی در آن روز در روز و نظر سبب دولت تجار شده و آنرا حال
 شد و همسر سلطان در وقت ساعت از نغز نغز آنرا و هم که طریقه وصل کردن اوقات و آنرا متفرقه
 ساعت در آنجا بود و هرگز که در آن روز در آن وقت از آنجا میوزیک بلد کتاب که میان قرعه و خرد
 هر یک از آنجا در وقت ساعت را در آنجا و شخص ساعت ساز پیشکش نمود سلطان که در آنجا
 اطلاعات همه آنجا در ساعت را در کمال وقت ملاحظه نمود و خوشوقت گردید و قاضی که سفر را
 جعفر بود و سلطان در آنجا میان بر روی تخت قرار گرفته سپر و گوردگان ایتر با کار دادند
 بودند و در پهلوی تخت رستم پاشا و محمد پاشای وزیر ایستاد و بعد از آن بی بی باشی و چادوش پاشا
 با عصای نقره در برابر بودند و سفر را در آنجا پیش رفته دست سلطان را بر بوسیدند
 و خوشتر فرودمانند در بعضی رسانیدند سلطان با حقیر تا گفت اینها میگویند و چه میگویند
 وقتی که ایچ پاشا خوشتر حرف زده سلطان سخن آنرا قطع کرد و گفت که در آنجا پاشای مرانند
 چوینکه حرف سفر تمام شد سلطان از روی غلبه گفت (علاوه حرف و زنده اند که گویند که در آنجا باره

دوروز بعد از آن سفر از آن طوبی با رستم پاشا مشغول مذاکره گشتند و با همسر رستم پاشا گفت
 صلح نمودند و شرط کردند که تا شش ماهه از آنجا تصرف کرده است و در آنجا نماند و همه ساله
 مینوی برسم خرج از بیت آن قسمت از کثرت همراست آن که در تصرف دارد و کار گذاردن دولت
 عثمانی کار سازی دارد و سفر را در خصوص نقره و غیره قرضی دارد و در آنجا نماند و با همسر خود پیش کرده اند
 جنگ را در وقت داشته و سفر را در بعضی خانه که در آنجا ایچ پاشا و همسر خود بود که بر نغز نغز آنجا نماند
 رستم در جواب گفت که در مصالحه وقوع یا بی وقوع گفتگوی اطلاق هر جا ایچ پاشا رفت روزی که
 انعام نهفت سلطان در حق سفر رسیده اند و به یک اندازه در سخنان و بیخ ترپ حربه و نغز از آنجا
 که نغز از آنجا باشد و او در آنجا در آن ایچ پاشا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تشریفات ندارد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 ششیدی عارض شده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بیستم چون رستم پاشا از جای خود حرکت کرد سلطان دست خود را که بر روی دژ خود دارد برد
 بلند نمود که با ایچ پاشا سر را محروم و به آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 رستم پاشا ایچ پاشا را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 سلطان را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 با توپهای بزرگ و کوچک و حرا با ایچ پاشا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بسته بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 سرانجام و تقریب حکم در کمال نظم و بی حد ایچ پاشا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کار را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تمامت بر سر آمد و اینها رسید رستم پاشا زبان نماند و ایچ پاشا در آنجا در آنجا در آنجا

گفت قوتهای مملکتی یک پادشاه و فواید هر چه بود به فرمودی آنروز ز ستم پادشاهان پادشاهان
 از جانب سلطان روزی در میان کسبه های زرعی بفرزاد و صندوق آمد این همه که مملکت بجا رسد
 سلطان بضرر بشیر که گفته است با بد شهرهای گران و آنرا فرزند که فرزند ستم صرف
 شد بهت پند و اندامه بعد از آن مصالحه با قاده در میان بیعت نمود پس از آنکه از آنکه از آنکه
 از بابت گوشت و گوشت شراب مذکور شد چارهش باقی با اتفاق مترجم دولت ایچی ارادایان
 کشتی شایسته نمودند و ایشان همه در آن روز و خانه از آن بخریدند و در آن روز رسیده
 شش روز بعد از رفتن خرد که بجا رسانان باج شایه روزی در آنجا از پای تخت بر بی پان
 فکرت کمان نموده در آنجا از فراق باج و تخت و مملکت بخدمت قلعه که در عوض چیز عروسی داد
 داد و بشد بود و مشغول که به روز زر کرد به به سلیمان چهار روز بعد از آن حرکت کرد و راه قاده
 در ایامیکه هنوز سلیمان در آنجا بود ایچی فرزند پادشاه فرزند و داد شد و از جانب پادشاه
 فرزند در خدمت قتل ایچی سابق که در مملکت ایطالیان در خاک پسر پلوش را نقل آورد و همه ایطالیان
 شکایت بخش نمود با وجود این شکایتها که در حق بر سلیمان ایچی پلوش را که در بغداد نگاه
 داشته بودند در بعضی بوجهن رعایت حقوق ملل در صد و نانی بر نیامد و در بعضی همه در اول اسط
 ماه نو آفریند و در اول اسط ماه نو آفریند

در ۱۴۱۲

و چهار صد نفر سادات ماطلی بودند و جمع کثیری نیز از خانهای اسپانول مثل اسپانول
 تباشی جی شش بزرگی با عیش آنرا برودند در این مورد پسر پلوش را که در آنکه در آنکه
 حسینیک که از جانب خیرالدین در الجزیره نایب حکم بود با زحمت بسیار چهار صد اورنگ
 و صحران سوار عرب از برای دفع دشمنی و حرارت و هدایت حاضر نمود و در حضور منسبت
 که پسر پلوش بگریختن و تکلیف کرد و بعد خوب شافی خدا روزی که پسر پلوش کربای خود را
 در دست جماعت قید نمود و بصره یورش شهر الجزیره کرد و به ترتیب قتلها از آنجا فرود و جماعت
 اسپانول را در بند داری نایب ایطالیان ایل در مدینه فرار نمود و پسر پلوش با المانها در وسط مکت
 مکت و جماعت ایطالیان ذوالعلی سرداری کرد که آنرا از آنجا میآید و در آنجا در آنجا در آنجا
 تا شهر الجزیره بنیاد و برد و در آنجا میل مسافت نیست و به ایطالیان و هم دانند که در آنجا در آنجا
 بیست میل مسافت میشود و عا که پسر پلوش این فاصله را در مدت سه روز طی کرد و در آنجا
 سواره دشمنی که همافزار کفته بودند و پسر پلوش را به بود که اول سواره دشمنی را پس
 پشت انداختند و فرودش برود اسپانول با قدهای ایطالیان بصره فرار و المانها دانسته
 که در آنجا در آنجا ایطالیان نیامد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نمایند در شبست و چهارم ماه اکتوبر که بود در نهایت صافی و آرامی همه که توپهای بزرگ
 قلعه گیری را با کلوله و باروت در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و نقل نمایند یک آنکه با داشته بدی با خضامه باران بر توپخانه طوفان عظیمی بر پشته او آب
 بلا رودی کشتی را در بحر در بار کرد و سیراز آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و آنرا نویمان کل و دی فرود بفرستند چون آفتاب طلوع کرد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تیر روزی صفایان بحری و بیخچیک کبری می نمود و کمان و موط چمدان کرد و بکسب و می فرود

کشته شد
 کشته شد
 کشته شد

کشتی غرق شد بود در این دو آسمانی را که یکی از طرف خنجر در آنجا بود و بعد از آنکه از آنجا
 ششصد پانجاهان آورده از بر سر برودن عمل از قصبه در آمدند و در وقت آن ابطال اول از وقت بود
 حرکت داده عقب و در آنجا از آن بطور عید در نظر انداختند و در ابطال اول با او که در عقب آنجا
 نهاده بودند تا پای دو روز گذشت بینه از وقت نهایی بعد از طرف شروع به پیش رفتن
 کرد و وقت غرق شدن آنجا معلوم آوردند و هر چه از آنجا باقی ماند بود و نزدیک مسجد که در راه و عرب
 که از کوههای طرف مستند مسجد بود و ایشان را از تیر اندازان میکردند و کشتی را بر طرف مقصود
 حرکت کرد و آن بیخاک را از چنگ ترک و قدیمی سیرت خجالت داد و هزاره چهارصد نفر ساری
 ششصد را که در میان کار با جمع کرده بودند و بعد از آنکه ششصد آنجا و به طوفان عرب بعد از
 خجالت داد و عملهای کشتی را با کمال عقل رسانیدند و هر آنکه از کشتی نجات یافت که یک کوفته
 در سردار آنجا و با زحمت بسیار از خنجر ششصد و شصت نفر را نجات داد و باقی در برود مدت
 که در زمانی از اتصال با درانهای سیل نیز از نوادیساریه با او بود و از آنکه یک دو و پنجشنبه در آنجا
 خود بلند میشد بطوریکه ممکن نبود از خبری آید و هر که از غرق خجالت داد بود و در آنجا
 بقشون رسانند امیر بطور لایمانه حکم کرد تا آنجا سبهای سواران رو کشته در عرض خنجر
 تقسیم نمودند و مدت که روز خنجر کشتن خنجر کوشته سبهای سواران مختلف شدن آنجا
 توپ و غزوات توپخانه با سایر آلات جنگی که در امپراطور در مجبور بود که محاصره پس رفتن
 در جهت کردن به سپاه نیول نمودند و بطرف کنگر کا ما تا اوس که باقی ماند مسافرت در آنجا
 جمع بود و حرکت کردند و در کمال شدت هول از آن خطرناک بود و در آنجا آب هر آنکه کشت
 باران رو و عظیمی شده بود و که در آنجا آنها متبای اشکال را در پشت سر باز نادر چه جا گرفتار است
 کل بود و در هر وقت میخواهند بهتر جهت فایده نینزای خود در بعد از زادی در زمین و میان کل

در روز

فروردید و در آنجا یکدیگر و در پنج باب برقیستند و مسافت چهار فرسخ خزان در چهار روز طی
 نمودند تا با همدیگر در سی و یک ماه و در آنجا بر سی و یک ماه و در آنجا بر سی و یک ماه
 کبشتی با در آنجا بیست و دو روز و در آنجا که در آنجا بیست و دو روز و در آنجا که در آنجا
 کرد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 توقف پس بطور در سه روز و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 کشتی های اروشه بود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 فرق کرد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

فروردید

از برای اینکه پس از این که بدین شهر می رسیدند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 حالت خیرالدین پیروزیم بهتر وقت تفریف جنگهای بحری را مقرر کرده و در آنجا که در آنجا
 بزرگ در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 خزان در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 و با صراحت رایه رئیس یک مترجم با معانی مأمور و تدبیر کرد و تا آنجا که در آنجا که در آنجا
 محمودی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 خزان در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 باستان جنگی سلطان با امور خدمت و حمایت پادشاه خزان در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 سفیر مخصوص از در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 سلطان باشد و حمایت رستم پاشا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 صراحت پادشاه و عهد داد که بزودی امپراطور را کشتی های جنگی با امور خدمت از آنجا که در آنجا

نویسنده این کتاب
 زین العابدین
 نور محمد
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه شعبان
 در سال ۱۰۰۰

میل صدر عظمی بر این بود که سلطان کند باو عهد و ماوریت سفاین بکنی را بدید با لجه کاپیتان برکن
 چهار خیرالدین که با صد فرزند گارد و چهارده فرزند کشتی های کوچک حرکت کرده بود روزانه کردیم
 چون مقابل شهر رسیدن رسیده نه عمارت نامه بکمال اول پسر لجه فقه رسیده نمودند و دست به پهنه
 دقون دیگلو که از معارف بسیار بیدار بود دست خیرالدین پاشا افتاد و مسلمانش نمود و قهرش
 کرد تا ای جزیره های قونرد و اوستیا از نمودار شدن سفاین بکنی عثمانی و چارخرف فرغ غریبی
 شد لیکن کاپیتان بکنی بکنی بجهت آنکه فرستاد و همه در از جانب پسر لجه بماند داد و آموذ نمود
 ساکنین جزیره های قونرد و اوستیا غله و شراب از برای عمارت سفاین فرستاد تا زمانی کشتی
 از داخل رودخانه عبور کرد کمال اول کی آب شیرین بریده داشته لیکن ساکنین شهر در روز دوازدهم
 از ترک لرزه برآمد اما قاقا و بودنجیای شهر مسیح میشدند و عثمانان را که و نایب از آن و اطفال بود
 و در ایام و دره ای فرزند لجه که با لجه سفاین از سواد اول قونرد و آن همه در عهد پسر لجه
 مانده بسیار رسیده تا ای شهر پیرانی شایان بزرگی از خیرالدین نمودند و کاپیتان برکن بخت
 پادشاه فرزند رفت اما احکام آخرین آن پادشاه را که کشتی های دولت فرزند در افرتای
 سوری سلطانی عثمانی سازد تا اتفاق مصیبت محاصره سفاین فرزند فرزند فرزند فرزند فرزند فرزند
 بود پست فرزند لجه که در عهد فرزند کشتی بزرگ داشته و سفاین از ترک کتب بود و از کعبه و
 پنجاه فرزند کشتی های بزرگ که کوچک با لجه چون مقابل شهر رسیدن فرزند فقه کس فقا
 پسر تربت رئیس خیرالدین شد بر روز نهمش روید افتاد بود و در آن در مقام دفاع برآمد و پسر
 در امر محاصره مردانه کوشید اما فقه شهر تسلیم شد لیکن فرزند فقه در دفع و تخریب و حیرت کوه ای
 نمود و فقه در این تسلیم نمود و خضریب با روت فرزند تمام شد و از ترک های خرداری با روت
 که داشته خیرالدین پاشا از این کار بسیار خشنود و فرزند با روت از این کار است کرد و کشتی های

کتابخانه

بکنی سلطانی عادت و از در بر اینک و نایب قزاقات بزرگ برنده تحصیل تیغ با اعتبار و رسم
 و آواز و کثیر از قباچه شده اند تا اینکه جهت رود بر روی خود را در چهار کار با ایست و گرفتار همگ
 خشت کثیر مانده و دوک و کشتی با غنیمت و خیر سلطان خیرالدین می ساکن نمود و این پنا
 کا فدی از سرور ای پسران اول که فرزند فقه داشته بود دست کشتی خیرالدین رفت و
 چون در آن کرب و عهه داد و بود که خضریب انکار کرده و از و فقه و در آن نایب رسیده
 فرزند پش از روی خیرالدین صلاح خود را در ترک محاصره دید و کوچ کرد لیکن پیش از آنکه
 حرکت خانه شهر را اول غارت کرد و سپس از آن کشتی زدند
 انتشارش بملکت قره خانات سلطان را وقت حیات تصفحات نمود و عهس رسیده پاشا را
 که همگ آن در شرب بود زاید بر سلطان منصرف اعمال آن حد و در سامان کرده درین بملکت
 چنانچه سابقا که در گذشته سعادت کرد ای بکنی و این است و اتفاق سلطانی سیم اول در پیش
 ایران حاضر شده و از آن در پیش سلطانی سلیمان بنده و در کفرانی خود استقلالی داشته پس از آن
 بر بطنه خونی و حساب عینی اسلام کردی دست از عمارت کشید و بنده او رفت و در همان بنا
 وفات کرد سلطان سلیمان بکنی در وقت غنائی اسلام کردی بکنی زد و مضامند و حال آنکه
 مش را در خود در خان با کستقلال دانسته برادر خود از ترک کردی را لقب قانلی داد و بود
 قانلی در حیطه حاکم از ترک قره لقب و لیسیت با لجه سلطان صاحب گرای پسر بکنی گرای را
 که آن وقت حاکم غازون بود لیکن بملکت قره فرزند لقب خان داد و دست نقره بکنی
 بسیده نقره جبهی در خیرالدین بکنی هر یک با عینی وجه فقه در برای خان مش را در فرستاد و بسند
 که در بسلطان در دولت عثمانی در همین خزان قره فرزند و شرفیات مقرر رسم و معمول کردیم
 صاحب گرای دست عهد با اسلام گرای بطور لیسیت و جبرانی را در فقه در دولت کرد

و بعد از آن می دانی که خان آقا رفیع در از زمان بر داشت و باقی یک روز که در میان
چنگ محو شد تا پنج می شد آبر و علی یک برادر باقی یک و مردن خان قزم از دوزخ
جوان رشید و در طلب جمع کرد و عازم خوخوی برادر خود کرد و لیکن صاحب گری باجمل هزار
برادر بر علی بنفشه در میان ننگه بر علی یک آخته در بر بصل رسانید و خان با استغفال ملک قزم
کرد و چون صاحب گری در مخالف و منافعی در مقابل مانده صاحب فرود گشت به بعضی سخنان آشنایان
در غاب دستم پاشی گفت و خود را مورد عدوت آن روز در تیرب میاشت در آن وقت که گری
کو سپه بارگ گری در غیر از شخصی که دی بود در اسلامبول بطور زمین در کمان توقف و دست سب
گشته نشد این خان زاده در ایام خانای در مکر گری و سعادت گری در ایام این بود
که بعد از قتل مبارک گری باور و دولت گری با فاقین شهرم پستتر شد و پسر در سعادت گری پست
چون صاحب گری از توقف در اسلامبول چشم در قتلش جدا شد از پسر منعمه دولت شاهان تکلیف
نمود که در راه در وجهه خانی حاجی زخان نشین نماید دستم پاشی تکلیف در راه پذیرفته دولت گری را
در ظاهر خان حاجی زخان نماید لیکن در باطن خانی ملک قزم در بار داد که در در صاحب گری
حکم فرستاد که در سر پر او که رفته طور ایست باغی آهنگم در تنبسه کامل نماید و می که صاحب گری
بطرف ولایت چرا که رفته بود دولت گری با هم خانی حاجی زخان بر آتی که آن رسیده
پس از آن بزودی خود را خان قزم نامید و این یک تا لغا در مغرب ساخته و دولت گری را
با مبارک گری از تنبسه نجات داد و آن خان زاده با ارقام و بنی اعماق دست صاحب گری
ترقیب و تحریص نمود و آنکه خان زاده در دست اقدام و عیث رخورد بر بنده خیرت کار و
قتل بر سبب او در در حالی با خچه سرای در سالامین در تحت قند که حاجی گری در بیخ سلطه
گری با بنا کرد و بود در دفن ساخته

پس از آن

پس از آن جهت از یورش خان سلیمان چندین بار شکست خورد و بعضی تغییرات
در حکومت های و دیات بر او تسلیم پاشا حاکم آن که در یورش از چهارستان بود
بیجه آخری مشرف و علی ضعیف بنیه از حکومت سستمانند و باقی یک بجای او حاکم شد
و سلیمان پاشای که در بعد از آنکه طغش مسخر از آنکه شد و آن همی در دنیا که در نزد وی ملت نمود
یک با پاشای دیگر که حاکم در یار کرد و در ایام سلطه در آنجا می که مکر و در قزوین در سلطان
اطلاح و در او بود حسین پاشا پسر یکی قرانی بیعت شکایت همه در عظم منزل شد که آلا پاشای
ذو لیس در حاکم و یار کرد و پسر پاشای رضای از علی پسر یکی قرانی کرد و به بعضی سخن گفت
و در او در ایام و در آن زمانها بعد از آنکه بیجه و قاضی مشفق محول شد و در این شد که در پس پاشا
در حکومت بغداد منزل و در آن زمان پاشا بجای او منصوب کرد و در حکومت صادر و خان را
پس از آنکه در سلطه آن عهد را که در کوه و سال سلیمان پسرانش کرد و در حق
او برقرار کرد و در حکومت قریه در پاشا فرزند سلیمان سلیم عطا فرمود و در هر یک از این سلطان
زاده در در زمین چندین ساله شرف شد و اعلیای بلبل و علم و سایر قشریات حکومت
سرفراز شد و در هر که ام چند روزی در اسکندریه توقف نمود و از آنجا بجهل مکر از خود روزی که در
سلطان بخش اسکندریه خان سپردن رفت و دو جماعت از سپاه ترک بنام اخت و آن از
و دیات و شمشیر حرکت آمد جماعت اول در تحت فرمان پاشای سنی عازم ولایت
مرادی شد که چون رودخانه و آنکه بیعت با زندکی طغیان کرده و بعضی فرخنده را تنگ کرد و
سبب فریب ایشان کرد و کرد و در کربلا و در کربلا فریب از بار ما فرستند و در صد و فرود آمد
بالا تابانند و این بالاتر در نظر سلطان مانده و بلاط مقصد و در تبریز و در آنکه کشف کرد و بود
حکومت ترسیدلانی را از برای خود نصب و خطبه نامه بلند اسلکان فرمانی را برای ولایت

ترتیبی نوشته آید انان کرد و برود که شما مالیک ما بود و فلان و نه کانی سلطانی
میباشد اگر فریب شاه فرود نیاید رانخورد و احکام او را اطاعت نماید چنانچه هرگز بر او دل از
طریق آفتین می آید اما در مشهوره بازره آهن و شمشیر در شکست شمار بر او خوار شده داد
فرود نیاید مجدد آندرو سیکس رس را به اسلامول فرستاد و از کم و جو اندری سلطان سنی
و کله در گون مجارستان شود و در لوزان این لغات همه ساله بیع می نمود و از ای صده هزار
دو کار برسم مالیت مقبل شود و در و کالت نامه عذر ز سیدین ایچی محمد ص و بیله نه آشتن
ان نامه فرستاده شد بود و در زباشین مطالب آندرو سیکس لیکن کرد و در شاربند
مشرف شدن عذر سلطان را ندانند و حقوق حکومت مردونی تصرف شمشیر را بر وجه سید
خادم سلیمان پادشاه آندرو سیکس گفت که حالت فرود نیاید علاء الله و ذوالقدر
سجانی خواهد رسید که در سر حکومت و هدایت خود سر بر باد داد با جمله لود و احتفا
گشته شود در ستم پاشی و زیر آبی گفت ابر ای پادشاهی صدر اعظم سابق شهر وین را
یک گشتلس نمود و لیکن نیر آن پای تخت را با برد دست حکم خواهر گرفت آقا می تو
نه تنها رعایای خود را که االی اسپانول و المان و ایطالیا باشند هدایت ما و امیدارند
بلکه رعایای خودمان را نیز که مجار با و ترسیل از آنها و هند از آنها باشند مخالفت با تحریک
چنانچه که در اذن یافتی که بشرف بستیس پادشاه مشرف بشوی چنانچه مطالب االاتمی
بود که تو ما مور بعضی کردن آنتاشه آندرو سیکس چنانچه که لودر هموس فایده زور که
مضمون امان نامه این بود که باب عالی بر روی همه حاجت مند ان از دست گرفته آشتی
باز است چنانچه سیمولانده با آغا در آمد و حاجت خود را در اظهار داد لیکن بقنا پرورن رفتن
از آغا در دست از دست در حال کار با به تغییرات طاهر گذشت و آندرو سیکس بدون

ایک نواده

ایکده بنواند جرابی بقاعده حاصل نماید هر جهت بر قیمت و قیمت
در زمانیکه آندرو سیکس در اسلامول گذشتش ای مفایه بیسکه و قشون فرود نیاید شش
پست را با حاصره انداخت با بی پادشاه حکم از آن آندو سیکس ان را درونی را با مراد باک
سختی یک تو زنگا با باد و خور طلبیده آندو سیکس به هزار سوار و مراد هزار سوار مدد داد
با خشنده علاوه بر این هزار نفر کتلی چریک در تحت فرمان یوسف سلیمان باشی با همی
از سربازان سرحدی و جماعت عربان و غیره نیز حاضر بودند با جمله خالصی که فیما بین
المانها و ایطالیا شها برقرار بود و سبب شده بر اینکه چون ایطالیا شها و مجار با بر شش
سخت بقعه بردند و هنوز سینه از زخمه آبی که فیض توپها در دیوارهای قلعه حاصل
شده بود و ذوق قلعه شوند آلمانها در صدد مدد بر نیامدند لکن آفایه از عیادت آنتا حاصل
نشده و محمد اول در سکو بجهت نمودند و از سر کرد و ای امی مجاری کی گشته شد و بی زخم کاری
از کله برداشت چون ریاست حاکم را مود که در کب از شش و هزار مرد کتلی بودند در میان
چند نفر رؤسا قسم بود و دست نفر آلمان شت را جنگ نفر شده بود و مذاق و آقا می
فیما بین سرگردا و ملل مختلفه لشکر و قوج نه است اما کرباجانی رسید که اشتنا در نزد
محصار از مقابل شت هزار عسکر محمد رو کرد دان شد ترک همی صبر گفتند و با حکام
خفت از بی کار خود فرستند

در بهار سال هزاره پانصد و چهارم و سیمو سلطان بنو صده پنجا و چهار روزهای
فتح آیت سلیمان مجدد از طرف محکمت مجارستان سوگری در حرکت آمدند و این یورش
بر شتم بود که سلطان شخصه بر طلب لشکر کشی و کشد کشنی شده بود این بار نیز نمانده
باری که گشته فتهای نظم و نسق در میان آحا لشکر و افرا عسکر بر سر راه بود

و تارک آذوقه لشکر پیش از حرکت دیدار شد و بدقیب لاری که از اسلامبول بیرون
 بود بیکصد پست و چهار هزار ششصد کبک بود و چون تارک لاری حاضر کرد و از درای
 سیاه در میان سیصد و هشتاد و یک فرسخی در منزل رودخانه دوزوب نمودن فرغانه آن
 دستهای این سفین کیلی یک و دیگر کیستان آقاولی سیرتوان دقا پرچی باشی
 شامیلان قزاقان را با هم صد و هشتاد و یک نفر از اهل اسلامبول ترفند نمود
 و در آخر ماه فوریه یکصد کیلی روم ایلی احمد پاشا را امر نمود تا فرموده خود در پست دسیم
 آذربایجان با اجلا و بصورت تمام از اسلامبول حرکت نمود

در وقتیکه سلطان از دوزن بیرون بیرفت ایلی پاشا و اوله یک ایرونی شروع جنگ
 نمود و در دیات مجارستان بود گری و یکلا و در حاکمیت قزاقان نای دست
 از دوزی و تارک زنی در نماند اوله با قاق مراد و سنجاق یک پوزنگا و ستم سنجاق یک
 محاکس اول قندهار ان را که فیما بین کریم و پوزنگا واقع است گرفت و بعد از آن
 قندهای سوز و نیگا و کوس قنار و تصرف کرد و بدو قندهار بود که قتل کا و کوس
 حرامی در آن قندهار داشت گرفته شد و در وقت راه فرار کرد و دست خود ایتش که
 مرسوم به نام او در دامنه کوه مازیس واقع بود مسکن گرفت لیکن ایلی پاشا آن قندهار
 بیورش و غلبه قیام نمود و در دنگه در با پسرش سپهر کرد و روانه اسلامبول نمود و آذوقه
 هفت برج بدی قلعه در حبس ربنه با ملاط و اولاتین شریک و سپهر باشند لیکن
 لا و بسکوس با پسران خود دین آباء و اجدادی را لا نکار کرد و در مذهب اسلام پیوستار
 نمودند و از قندهار حبس نجات یافتند و آن دو نفر و دیگر در هر چند بنصب رمال
 قطع کردند تا بدین اسلام در آینه قبول کرده در مذهب خود و پدران خود قرار

مانند

مانند بعد از آن مراد با قاق خضر یک و مسیح یک و احمد یک قلعه و اکتوبر
 که در ساحل راست دوزوب واقع است محاصره کرد و در آن پنجاه پاشا
 یکصد کیلی روم ایلی که سردار لشکر پیش فراد بود و در سیصد و هشتاد و یک پاشا
 خود با نوبه از دوزن به قلیو توتلی رفت در آنجا بر سپهر پاشا یکصد کیلی آقاولی
 با عسکرهای جمعی خود سلطان سخن کرد و بدست روز که بهای آن حوالی
 مشغول نگار شد نه در آن وقت از اسلامبول خبر رسیده که خضر ایلی
 پاشا با یکصد پست پیش فرود گشتی بهر ایلی ایچی فرانس از قندهار حرکت
 کرد و روانه کرد و به دوزن مجارستان تا هم سنجاق یک محاکس در پست فرستاد
 که در سگزار لشکر دشمن را که میخواست علی لفظه بر آنجا حمله بر دست و از
 در صد فای خضر فز ایلی پاشا حاکم آغان بعضی سلطان رسیده جمعی
 پاشا زاده محمد پاشا حکومت آغان سردار فرار کرد و در جان وقت
 در یک دیوان بزرگ صاحب چند در سلسله قضات و مدرسین علی
 و بر فرار کرد و بدو قتی که سلطان از صد فای گشت مراد یک را پست
 فرستاد که محاصره و آذوقه شروع شد و است و لشکرهای دشمن
 که در حوالی سیکدش و نزدیکی قونق کبرشان جمع شده بودند
 گشت خورد و متفرق شدند و از برای اثبات صدق را در پست
 متقا و کوشش دینی که از گذشته های گذشت دشمن برید و بودند با فر
 گاکس که یکی از صاحب نصبان بود و زنده به دست آمد و بعد گشت
 سلطان فرستادند با لجه در اصل رودخانه دوزوب از خبر رسیده

که پیکر یکی روم ایلی عهد از آنه بنفشه هزاره یکصد و سی و هفت نیز کلان سکنی
قلعه دلاپوز را بپوشش و غلبه مستوفی و

در اردوی ایک فرمانده مارین قلعه دلاپوز که مایل طر از این قلعه را
تسبیله کرده بود و محمد سلطان مشرف شده بود و اتفاقات کردید و توی در
نزدیکی افغان و در هفت کردید و نیز فرمانده از برای قلعه دلاپوز ایک نفر
خاصی و ایک نفر امام از برای قضاوت و امامت شهر تعیین شده بود و آنکه گردید
به احمد پاشا حکم فرستاده شد تا سیکلونس را محاصره نماید و سیزده مراده و توب
باسی مراده و ضرب زن از در باز و در هفت بسیار از میان کل و دای و با اتفاق
بمقابل شهر کشیده و سه پون توپها از میان کل و دای بصورت حرکت میکردند
که با محمد از دست پیاده شده و خود را بمیلی از توپهاست و مشغول کشیدن کردید
سلطان روز غیرت او که محرک غیرت دیگران نه خوش آمد و در دست دو کما
در حق او در تمام مرتعت فرمود و سرداری لشکر محاصره نموده و احمد پاشا پیکر یکی
روم ایلی محمول شده و سنجاق پیکان بپوششی و توپها و حاکم مشغول
انجام اعمال قلعه گیر می بودند و در زمانیکه شروع به کندن ماریج نمودند از
جانب ساحلو قلعه فوئف کیرشان فرستاده رسیده و خبر پیکر کردن قلعه را
رسیده مراد یک و فاسم یک امور در تصرف قلعه گردیدند و نشان قلعه را مشرف
شده با لی یک در فرمانده هر آنجا که آهسته خودشان از برای محاصره سیکلونس
مرحمت نمودند و شش نفر تا آمار معلوم و وزیر که محمد و خضر باشند و چشده نفر
از سنجاق یک تا که زاده حاجی محمد و محمد طرد افغان و غیر این بد و محاسن در رسیده

از توپخانه بزرگ

از توپخانه بزرگ نمودند و بعد صد تیرانه آهسته آهسته بود و توپهای دیگر زیاد بود
و دست تیر خالی کرده بود و مذکور ایلی شهر به انان آمد و تسبیله شد و در مدت
محاصره هشت روز طول کشیده بود و لیکن فرمانده قلعه اعیان تسبیله شدن شهر کرده
در مقام دفاع باقی بود و تسبیله گهای خضر پاشا که در تسبیله شدن شهر در تسبیله
مورد اتفاقات سلطانی شده چهار هزار اسپر برده داخل توپها بود و فرود کردید
سه روز بعد از آن قلعه را نیز بصورت به بعضی از چهار کما که جوار خروان دولت سلطان
بودند و کما که از درون سلطانی و کما که از نمودند بعضی از سکنه شهر مدعی شده بر اینکه
قبیل از آن در آن کما که محاصره شهر در یک شب از کمپانی احمد ای آواز از درون
مسلمانان را از بالای برجی شنیده که مردم را به ادای نماز دعوت نمودند
و نیز گفتند در ایام محاصره در بر سیکه سابقا شاه سبزیس موند و از انسانی او
بعد از جنگ نیکو توپها بس کرده بودند و در آنوقت اسرای مسلمانان آنجا
مجموعس و بقیه بودند و در یک شب تبره تاریکی آن برج روشن نمودند و در آن
ایام شهر برج را خراب کردند و لیکن اسیران سنجاق با فتنه یکصد و پنجاه
نفر بود که در قلعه بودند به اسلام قبول فرستاده شده و قلعه را در جزو ملکیت
سنجاق یک حاکم مقرر داشته

سلطان از سیرا کوس بطرف رودخانه دلاپوز
پیش رفت و احمد پیکر یکی روم ایلی از طرف چپ حرکت کرد و بعنتم
تخریب قلعه صارا یا قنیر آن بطور مصالحه روانه کرده و ایلی قلعه صلح را
صلح و تسبیله تسبیله شده و احمد پاشا محمد از سیرا کوس سلطان ملحق کردید

قلعه نیانیا دار که در جانب چپ نونا واقع است با وجودیکه مزاج حرکت
 لشکر بود و عجلانته جمال خود و او کذا آهسته شده و در قلعه وارد و زنده و در روز
 بعد از آن سلیمان با بدیه تمام وارد افغان شده و در آنجا دیوان بزرگی منعقد کرد و
 اشخاصی را که در این پورش صدر خدماست شده اسباب بیخ قلع و غیره خندان
 حصینه کرده بود و در روز واقعات فرمود سی هزار سپهر بر مفری سالانه مراد یک
 سنجاق یک توپزکا افزود و شد و پسر او توی که در دوازده هزار سپهر مدخل
 داشت رحمت کرد و به پیش ازین یکی هر یک از اربابا که پیش ازین در جبهه از دیوار
 قلعه سیکلوس بالا رفته بودند دست بر زار تمام غایت شده چهل مرد از
 توپهای بزرگ قلعه کوب که در آن کله لانه از صده الی صیده توپ بود و با چهار صده
 مرد و توپهای کوچک در تحت فرمان والی سیلیستر اشیر مرد یک اردانی
 در میان کشتی با لزر و خانه و از نوب و بار با لدر فتنه سازید توپها را که از
 اسلامبول آورده بودند و در آن کله صده توپ کشتی با لدر آورده از رودخانه رود بر این
 حرکت کرده بود در اینجا مامور شده که دوباره به بالا رود و با لجه
 دور و زنده از آن شهر و معجمه شهر گردان کرده مستحقین شهر مرکب
 بودند از فتنون اسپانول و المان و ایتالیایه و سرگردای هر یک از آن طوایف
 از دست خودشان بودند لیکنانی و سالانگان که صاحب منصبان اسپانول
 بودند در شهر بالا و شهر پائین حکومت میکردند تریشین و پیشل اسم
 کامیانیهای المان بودند و سرکنان ایتالیایی که در علم قلعه داری مهارت داشتند
 و تعلق و قوری نام داشتند عدد مستحقین شهر به یک هزار و سیصد نفر

نیز که به نوزاد از نوزادان
 فرزند و عیال از نضت کوه سیستان
 در کله نوزادان کین بر این است

مردی

مردی بجای میرسیه محاصرین سینه و خندان و بیخ عرابه توپ از افغان
 در کله و هفت فرود کشتی حمل کرده و پارودند و تفرسیران سنجی پاشا او علی
 که محمد یک حاکم افغان و ارسلان یک و در پیش یک باشند مامور شده که از برای
 تحصیل شناسائی بطرف پشت نول و حصان بزرگ رفته از سر حد سجارد
 مانده و آن حوالی را آخت کرد و هر جهت گشته و سلطان سده نفر از بدیه
 و اسلام با ر که یکی اسپانول و یکی المان و یکی لزر اهل ابط یا بود
 شهر فرستاد و آفتون ساخلی را بر بسیم شدن ترغیب مانده علم در آن لشکر
 شهری گفتمند که عد و دو عهد سلطان در وجود او اثری نخواهد کرد فرستاد ای
 سلطان ما بر رحمت نمودند غیرت مستحقین شهر لزر رسیدن شش صده نفرند و
 بسره کردی که از صاحب منصبان اسپانول و رساندن پیام شاه فرودمانند که موجب
 و مر سوم عقب افتاد و آنها غریب فرستاد و خواهد شد قدری به بیجان آمد بود
 لیکن رقت قابل ترین و ما بر ترین توپ انداز آنها خندند از سلیمان و اطلاع
 و ادون فرار با آن شهری محاصرین را از نفاضعیفه و جانای بی اسلحام حصا شده
 غیرت و آتش ملات ایشان فریشت بیخ آب را بسته ای توپخانه
 از آن که که در خبر و واقع بودند فوراً هدف کله های توپهای قلعه کوب شدند
 فرار پورش قلعه را بر زمین شنبه مقرر داشته بود و لیکن کفر فاعل کیر و افق شکل با نکه
 در روی ریک مای زمین کشیده بود و حکم کرد که روز دوشنبه از برای بردن
 پورش مارک تر و مناسب تر است چون سرباز عوام قول فاعلی رحمت میداشتند
 سایرین نیز تمکین کرده روز دوشنبه پورش بر زمین کثیری مقتول و مجروح شدند

وقایع متفرح گشت و از جمعه و صبح کی شخص فال کبر و یکی هم از کاپیتان های سفین رود د انوب بود

خاج سلطان فیروز که شیران بر باد می کشید کلبه سیاهی بزرگ نصب کرده بود و یک تیر توپ مسلمانان برکنه و در کونده شد سلطان از شاه و آن حالت با او زبانه گفت شکر گردن مال من است عقرب آنچه بزبان سلطان جاری شده بود از قوه بفضل آمد لیکنانی و سلاطین کاکان بر اردوی سلطان فرستاد و انهار استیما نمودند مشروط بر اینکه قشون ساغوب با مال و حال سلامت و بی اکت مر جبت مانده استنمای آنها قبول شده ایمان آمده در دو ماه آرد مرقوم و ضمنی گردید لیکن شرط مرقوم را بطوریکه تعهد شده بود ملاحظه و مراجعت کردند علی آقا زخمیر طلافی را که لیکنانی در کردن داشت و از گردن دیگری بر آرد و بدو در خواست نمود که گرفت مشروط بر آنکه آن کرد که همان زخمیر قاضی خود باشد لیکن علی آقا اب های او در آنکه زین های طلا کوب داشته ضبط نمود و بعد از استیلا کت شاکر گشتی خواسته شد اب لازم مذاریه سلیمان قبل از آنکه سر بازن ساحلوی را مرض نماید حکم کرده آنگشته باز در حق نمود شهر را تمیز نمایند و آنها را عداکار با ی کثافت استیغاف انکیزه داشته است تا شاید مسلمان شوند و از غیبه دولت رانی بانه زمان آن بدستمان را از نزدیک در پیش چشم آنها رسد و بی صحت یکروزه هر زنی که میخواست لیکن گفته در بیان آب غرضش بیکروزه با وجود این صدمات معده و قلبی از آنها مسلمان شدند باقی دیگر پادشاه خود و نه هب سیسی را از ک نمودند در جهان روز که شهر تصرف

سلیمان نامه

سلیمان در آمد سلیمان فرمان داده که کلبه سیاهی بزرگ عیسوی را بر بنده ل بچند سینه نموده و محفت فلوز کلبه سیاهی تبر را چنه نگاهداری شهر گلان سین نموده پانصد نفر سربازان حیندس با پانصد نفر غریب و پانصد نفر سینه در پانصد نفر کونک و پانصد نفر کلبی کوچک و دو هزار نفر سربازان سرحدی سردی ها و کونکوز در تحت فسه مان آنها مقرر داشته اند تا ضعی شهر را تابع قاضی افان قرار دادند و سخنی را بی رایز در جزو پشایق ان پای تحت برقرار کردند

یک روز بعد از انجام قرار داد های مذکوره فرستاده پارت و استن از برای الطوی تعینت و عرض سخن و هدایا و از برای اسطانی شد لشکرهای سلطان از این شهر بطرف امانت هوان و ایضا نبود که فرستند سابق بر این ترفیفات تیج گذاری در سومین پشیمان بی ریستان در این شهر وقوع می یافت از بعد از چهار ماهی که در این پشیمان تیج از آن حرکت یکدیگر توپی بود که اسد الله توپخانهچی بخشی ایرانی گفته اند از آن رسیده و بچند روز ریخته بود هر دو و جب قد داشته پنجاه لیور وزن کلید آن بود و در پیچیده تیج به پای سکین مان که صد لیور کلید آنها وزن داشت تیج و کشته در وقت حرکت بقدر آنها اسباب صدها درخت نبوده از توپخانهچی می فرزند قومی که از تر بود روز دیگر سلطان در مقابل قلعه تاتا در قسطنطنیه که فیما بین گران و کوه قوسمان واقع است اردو زد و در آنجا از برای منصب با یکدیگر حسب مانده بودند مولف قی ترمیمی که در تاریخ سده اعلی شمشیر در زبان حوب مقرر بود از آن معین نمودند در سخنی سلیس ایجابی شیر مرد ایرانی که در صحرای گران نغمه می خواند

تاریخ عثمانی سلطان محمد اول

در اوقات وفات کرده بود با تپه چیک سنجاق یک نکهت منسوب گردید و شد
 آنکه نزال سپاهیان بجای لاقه و نزال سجدان بجای خردا و برقرار کردند و سندان
 آقا برادر رستم پاشای زبرد دوم که نزال غویای دست رست بود بجای محمد رست
 حسن آقا نزال غویای دست چپ بجای سندان آن نزال غویای دست رست
 منسوب گردید و لاجله آن تران چپ باشی بجای حسن آقا برقرار شد و محمد رست
 برادر کس چپ باشی بجای احمد آن منسوب شد قعه تانان و تقیغ اول نسیم
 عاکسطه لا گردید با وجود این دیورهای آن را خراب کرده با زمین هموار
 نمودند در آنجا برسیهان خنجر سید که بهر حال خنجر لادن پش که غیر زین کسستی
 خود نده بود شهر و کوشک را تفتیح ساخت حسن پش از آن جزیره را فریقا
 با چهار فرزند گار بدو چینی گردید و غم آورد که با تفاق سفین فرنگ ازین وقت
 دیگر بود و فروری آن روز چاهاران ایران خنجر نیند که پادشاه ایران
 با برادران خود در جنگ و جدال است و یکی از آنها فرار کرده بطرف آینه
 رفتند و این سلطان پسر صاحب گرای رد پرت فرستاد که رخ هرگز نکر
 تا در راه ما مر تا سخت و ناز و لایت دشمن کرده بود و مرار آن فرزند پادشاه فرسیخ
 کرده اند در کار و شریح به چهار شهر است هول و ایصان فوجت کت
 کردند بر دایم پش پشگر یکی آن اطالی نامر شده بود که تو بهای سکین را از اذنان
 بیارند تا رسیدن تو بهای دزدی ثانی که رستم پش و محمد پش و خسرو پش باشند اتفاق
 پشگر یکی مردم ایلی و یکی چریک را کسی شرح برودن تاریخ نمودند است روز
 بعد از آن دست خند ما دشمنانیکه در دور قعه حاضر شده بودند از برای بودن

در سال...

برش کانی نظر آمدند در پیش اول و دوم کاری از پیش رفت و جمعی از
 همین کشته در نزار شدند در پیش سیم که در چهارم سبتا نیز ستمه عمودی مطابق
 با ستمه بجای اتفاق آقا دشمن سحر گردید و آنکه کس فرزند شهر که نزار شد
 از برستان بود شرف است بر سلطان ذوق شده شرف گردید مکتب یکم فرور
 پادشاهان چهار در آن واقع بود و چنان رعایت جزای از آن بهر آنکه لجه یک بلور
 حکمران آخان که در این وقت سنجاق یک لپان است بود بکارت و فرماندهی آنجا
 معین شد و شصت هزار اسب (انچه) بسم تقوی روحی ادب قرار گردید هزار نفر یکی چریک
 با هزار نفر نیز با ولایتی از برای سفق قعه معین گردیدند در این وقت قعه نیان تکا
 و از کس سلطان در زمان حرکت تهر آنجا نماند بود پستیاری تا سم پش نکر
 از است هول و ایصان بعضی کس به حکام ستمه کماک محمد رست
 دوال واکوز و پادشاه فرنگه و محمودی و تک یکت قعه نماند و فرستاده
 در این وقت و در جهت از لطایف نماند که یکی مرکب از تانار قرم و در تحت
 فرمان این سلطان پسر صاحب گرای خان قرم بودند و دیگری مرکب از تانار و برادر
 دولت فرمان دولت گرای پسر با رک گرای بودند بدرضه ولایت
 دشمن در بنسند فیکو الا فی عینی آتشار در که مسویر نیوی شک و طلع
 چون زخم کاری برداشته بود تر است پش ن رانقب نهد لیکن فرانسوا
 کاپول ن بافتصد سرور بقاعه آتشار رفته در کز بجره بالاقوت به پش ن
 بر خود در روز کار سولان خور در آنجا ختم کرده کشته گردید سلطان در شهر است هول
 و ایصان بعضی کس بدین قبر پادشاهان عمارت فرقه احترام مرده مار پش از

از نذره ماریت که در زیر کت کین شهر در زیرای خوردن قسم که در
 برین سطن صادق و ثابت قدم باشند بجز موقوفه صنی دعوت
 کردند و به راقبتش آوردند الا چند نفری که با آنها قرار مان شهریان
 داده شده بود مثل سبکیه که با شرط کشیدن شهریان و در دنیا و در دن
 صد سه شخص به شخص همان چند نفر بوده است که در سطر کار بوده اند
 در زمان عدال توفیق سیدین
 بعزم حرکت از قیامت حرکت کرده و در بعد از آن در لبطان و انزلیت
 پهلوی رود از بگذرد و در سطر در یکم سپاه تبر در بلخاف لشکر مارا
 بقشاقا فرستادند و سیمان بر سلسله حرکت نمود عیش ما
 و جشن با سیکه از برای رود سطن داشتند و قوتها سیکه در این پیش
 کرده بود خلیف داشتند بهر سطر بجزه قوت سطن زاده محمد جمعی متبل
 بجز راه نام کرید خبر قوت این شهر که در سطن از همه عزیز بود در این راه
 بر سطن عرض شد سطن که در زیر بار این خم خسته و افروخته شده بود فغان
 دارد تا نش سطن زاده را از من بین یا که در در حکومت او بود
 با سید سبقت نقل کردند و در میدان واقعه در نزدیکی محله قدیم نیکی چریکان
 و قشاقا نمودند و از برای یار کار سگم کرده تا در بای قهر از مسجد می
 بنیان نایند سنان که بزرگترین معمار عهد سطن سلسلهات
 و مسجد سولین آتیه از راک بود مسجد می بنا کرده در وقت
 پنج سال بسیصد هزار دو کاخ خارج تمام رسید در سال دیگر سردارهای

سنان در میدان

سیمان در جیستان و اسکلاف و شرف و انت مغزل جنگ بوده
 شهر با نصد ما را مخرج و سخری خشنده حکم افان مامور بود و پستگاری
 که میراث مانع جبر سفین از رود و جانب بود تصرف در او در این شهر
 که در جبر بصفا و در قیامت سابق بر این شارل پادشاه چهار سینه پی
 سخت خود کرده همه حقیقت معده سس ملک قرار داده بود در این شهر
 عطیه بر پادشاه پادشاهان بزرگ در آنجا از برای تکل و اتفاق جسیع شده
 کوفت و مینویس بر آگاهی آنجا خلیف افزود و حتی که فرستاده سطن
 و سفین پاپ بر نزد رفتند بقدر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بود که اعلی سطن حیران مانده نتوانست خطبه خود را بیان نماید و فرستاده
 پاپ عرض کرد که بستانک اف بخت در زمین است چون عمل خطبه سطن
 پادشاهان بود کوس و مینویس امتیازت بسیار برابر آنجا قرار داده بود
 لیکن لوطی و ویها آن شهر از سطن انداخته بسیر و غافل طبع خود بداد
 بعد از جنگ محالست چون تیغ شای بدست دشمن افتاد و پستگاری بدین
 انظار عادت سیم از راک کرید سطن به ذایق لایا و الداس فرود پس از
 قوت ذایق لایا پای شاه اطیش فرود نماند تیغ شای جیستان را با همه
 حقیقت آن بجهت تصرف در آرد شهرها و پستگاری و است هوان و بیضا بجهت
 و فقط سید بوده که سطن تو عا کرده از فرجه بیاند سطر به مینود و قبل از
 شروع به جنگ در جراب حمله فرود نیاند و سفرای از مذکره این تو عا
 سطر به این شهر را فرار بخش می شد با همه حکمران جیستان هوانگری

بسی پیش از او محمد پست معقد شده که دستگیرانی را مستحق نماید بعد از او در خود او یک
 با نسیم یک و مراد یک برده خوانسته نصف یکچون کین ساخو افان و گران
 نیز خود برده و یگلاف اما صحه نموده مدت صحه در مدخل کشید
 مستحقین شهر پس از تعداد سخت اما خوانسته نسیم شده لیکن یکچون کین
 بشرط امان نامه حتم کرده بر آن بدبختی امان نداده و بعد سربازان ساخورا
 بیخ نیز بریز نموده حکمران بهرستان با هزار سخت فرامده رشید قعه را
 که پیران نام داشت ارگشتن نجات داده نگاهارینو

محمد پست بعد از این شیخ از زوجه نه دوزب مبر کرده بطرف قزوین
 رفت مستحقین قعه قبیل رسیدن شاد را به فرار کرده بودند محمد پست
 فرامده سر در آنجا گذاشته از جهت شوق حرکت کرده هر قعه قعه ها توین
 فرود آمد کاتبی نهی قعه پی خبرتی کرده بعد از آتش زدن قعه بطرف
 امان فرار کرده محمد پست موقتی کوری کرده در آنجا بگرفت و فرامده برگشت
 لیکن اندک زمانی پس از آن و با برسمت سنجاق یکی آنجا از رسیدن ما بر
 با مانع نجات و باز و از گوشت نام که در شجاعت و امان او
 بود بشود قلعه قزوین با باد و قاعه دیگر که در بر شیب بن حتم
 با نمانده بود در این نسبت به صرف از آنکه در آمدند و قعه سینه قزوین
 هنوز در صحه بود که حکم رسید تا قون ترک بر سنجاق بیگان بوسی
 و هنر و گویا که در تقابل قلعه اسکلاون بودند عتی شوند اما
 فراموشات آن حوالی که با قعه برده بودند و در زیاد تر از مستحقین قعه برده

فهرست

بهر یک پیلات که دولت از آنکه بود با سید نسیم از آنرا که در حق
 آنکار رعایت و مهری بی بهر خواهد آمد سربازان مستحق را چه بر به امان خوشتر
 نسیم شدن نموده و از آنکه در سکنات این کار همه آن بدبخت با را
 بغیر سینه سربازان ساخورا را می کردند

بعد از تسخیر واپکا اسکلاون اودنه و القوج جنگ را از اسکلاون
 به ریات حضرت و امان دهند و قلعه قفق قون را که در حوالی
 ایق قون واقع بود در بر بردند از آنجا آرنه پستجو س اوزلایت را از پیش
 قلع خود لرزه بر اندام افتاد لیکن از آنکه همه ولایت و امان شدن را
 که در پست که در واقع است که شش کردند چون بهر اسرا و قفس کافور
 آمدند بر نیکن لا کوفت از ما یعنی بشکر حضرت و به بیلد متانت
 باشکری این تیری و کمانتی بر خورنده و بیکرت رکه چند روز
 قرار داده در برابر همه کیشند در زمان سا که ولادان طرفین یکدیگر را
 بهر زت خوانسته نزد خود می میکردند چون اودنه و القوج قوتها خود را
 کافی دیدند صف قالی برار بسته میمان راستت هجش به اماند فرمائی
 در قون او بیلد متانت قون بهر از سخت بطرف قلعه قون قون کا به
 رفتند اول چون زخم کاری داشت در بالای هر بر زمین افتاد و هر
 چون از شدت بر اس بختق افتاد بود در زرش کتفه هر دن کشیدند
 بعد از این شیخ از آنکه خود را بطرف ف بیکتا و بانبا لو کا کشیدند در
 محارر سالا از آنکه را که از گران بگردن آمده غم ناخت و باز داشتند

فراشته و انبیا دی بر آنجا حمله برده است بدو از کاپتن های ترک عثمان
 و قباد و رمضان و ناصح در یک شب حمله به لارزه خانان انوشیروان چهارصد
 نفر کچیک و هزاره با نصد سوار کشته خوانند قتل مسا الا را متصرف شده
 در قریه آراک نزد دیوار کشته بالا رفته بودند مستظفین قسمه خبردار شدند
 مال شیوخش فرمانده قسمه حمله برده آنگاه راه پریش کرد و بفریب پ
 از جواله نصد بدو رسید هنوز از خشکی این زرد خورد در نیامده بودند که خلیل
 نشو انبیا دی چند صد نفری سرباز دیوار بر آنجا تاخت جنگ سختی
 درین روز واقع شد کشته شدن حسین او طاباشی مایر فتح حجاز نا
 شده آراک شکست خوردند چند نفر سوار کچیک کچیکان بر حمت بسیار متخص
 خود را به گلان رسانیدند زینکه بر پا نصد نفر ترک در میدان جنگ کشته شدند
 انبیا دی خند سخن کرده بود که اسیر زنده بگیرند و غنیمت جمع نمایند
 تا وقتی که از فرستاد غلبه بر دشمن اطمینان حاصل نمایند

سپاه از برای ریاست لولوه عمر با ایست

ضید و فرزند در ارفان دیو سوار چهر پش کد رشته بگوش را دید مرد کامل کانی
 با کین بگوش و قریه ایست حمله سنجاق حجازستان را بطور منظم و معجز کرد
 که صد و پنجاه سال بعد از زود باز در میان ملاقات و مصالحت هر چه در و فرار
 معین و متفر شده بود امضا میداشتند این با شاکه رئیس شنبه بزرگ
 لولوه مایه هور صاحب حکومت مانع ظلم و اجحاف حکومت بود بیاب
 عالی اطلاع داد که احمد سنجاق یک است هول و ایضا انوشیروان

سپاه از برای

کلیسیا با سر شهر را که سلطان بخشیده بود غارت کرده قلع با سر کس را
 ضبط کرده است سلطان ش را به راه را با مور فرمود که خود به شهر بزرگتر رسید که
 نماید اگر قلع مدکر حقیقه دار و سنجاق یک ش را به راه را معزول و در آنجا بکشد
 ضعیف اتمام احمد را بقت رسیدگی کرد و قبور پادشاهان حجازی را که
 سلطان حجاز را در آنجا مرده است بود شکافته تیغ با و ظهور زنا و کرده با دست
 ملامت شایه را که همه جواهرات نفیس بودند ضبط کرده از کچیک از حجه
 ش. ذابو ایلیا باقی مانده بود بقصر میویان شهر داد و گفت این است
 یکی از خدایان شما که فرجه مرده را در آنجا تاخته کشته در کلیسیای
 سنن میسین حضرت بکاشمیر مدفن سخت در این ملک سیمان کتونی
 بریس جمهور و نالیات دوش و زشته از ناخت و باز کین
 شهر با سر نویسی سگنا در در زمر نادان او و انا اظهار کثایت نمود
 اندک زمانه بعد از مرگ حجت سلطان از یورش

حجازستان و دولت سلطان زاده محمد حکومت صادر فانی که تعلق بش هرزه
 مرحوم دولت سلطان زاده سیم که در آنوقت پست ملک از پیشتر رفته
 در قریه حکومت میراند تفویض شد این تبدیل حکومت را بناید با س
 تبدلات حکومت که بنده در حکومت های دولت و قلع می باید مخلوط کشته
 نمود زیرا که اهمیت حکومت سلطان زاده با بسته دست مملکتی که حکومت
 میراند نیست بلکه هر کدام بیای تحت و به شخص سلطان اقریند در خدمت
 سلطان عزیز تر بوده زیرا در تمام احوال و نظریات انباشته در حیات

سطن در زمان حیات با تمام ضرورت زودتر خود را قبول نه بسطن پسند
 و پس از فوت سطن قبضه از دیوان خود را با سر تخت رسیده تاج تخت را
 تصاحب نماید این اقبال در سطن تا این زمان به ارشد دیگر در اولاد
 نخواست هر چه در اولاد حکومت من بین یا را با و دگر در فرموده بود
 بعد از فوت او ش هر چه سیم را که دگر در فرموده بود بر حکومت آنجا
 منصرف نمود و در آن بزرگ تر از که یکی مصطفی حاکم اسیه دیگری یازید که بعد
 بحکومت قرانی رسید از این آید ز خود فرود چون مصطفی بین یا
 مرض طاعون شیخ داشت سیم در نین آنجا بجهت فرود یک چندی در بیست
 وقت فرود از صف سر زمین و صفی بر او شکر ذکر دیده شکر خداوند را زودتر
 بجا آورد در وقت شخص صدر اعظم نیز تعیین در او شد و خول خادم سیمان پش
 از این رسته نازیر را سر لایه داد و در آن زمان نود سال از عمر او گذشته بود که
 و سایر جمیع مای خود پش می دوز کار را با بیجاک نید و منظر وزیر را در این
 سیم و اسباب همسر آن بود که اگر چه صدر اعظم را در نماند با در افاق قانون متوره
 منصب لادیک درجه بالا تر خواهد رفت با بجهت آن شخص اول دولت بر سیم پش
 دوز دوم داده شد و با همسرتی سیم پش نامی شین او با این منصب بزرگ
 مادران او سطن خرم که زودتر از سیمه در آن مجوبه و معتبره سطن بود شد
 و هر سیم پش از رویه خضوات بوده در زمان اقبال در سیم صدر اعظم وقتی
 که سیمان زودتر شین شاکش بر کشته بود از منصب سیم در آن سیم به بر او زودتر بزرگ
 نامی گردید لکن بعد از آن بحکومت دبا که باورشده از آن پش ن ذرات رسیده

۱۵۱

بالله خیره بر تبه فرسیده داده می سطن سرافرازه شکر ایدر سیم پش از اول آنجا
 و خون رزم آرزوی بسیار به بلط بود لکن از صفی و معارف دیگر به مجوبه بهره
 و نصیر نه شسته شورا را بر دشمن میداشت آنها نیز با پخان اچو آسین غلاف
 عدوت او را میگرددند با وجود این هیچ یک از آنها را نماند از اسیم صدر اعظم
 سابق که حاضر و مرقی او با بود در صق نیانخت و لطیف پش صدر اعظم که
 مرض و ابر عزم و نصیبت بود و شورش را از شش نیداشت عده الله بن علی
 پر صالح که باعث دست و دینت زبان ترک شده حکایت معروفه
 رسیده و در با اسیم حکایات بدی ترجمه کرده است سال عمر خود را در این
 آن کتاب نموده با بون نامه نمید چون به نظر لطیف پش رسانید با و گفت چگونه
 ز عمر شدی که وقت خود را در سر این کار تلف نمائی اگر رساله در شرح
 دو سه سینه فقه میوشتر بنی بهر از این کتاب بود در صفی مریخ که در اوقات
 ناظر اولاد هر دار سر لایه در منصب شین می که هر آن کتاب را بسین بنیاه دو کا
 خریدار سر خود هم آن شب به نظر سطن رسانید و سطن از کثرت میران آنجا
 کتاب را در روز نود و بدت خود حکم قضات بر سر را بعد از این که نشسته
 این اوقات بود بداد و آن بد بخت زیاده بر یک سال حلقی از آن قضات
 نبود و با سطن زاده محمد در یک سال وفات کردند سیمان و صاحبان
 ذوق حکمت در حرکت هر زاده و آنرا در فضل ادیب کریم شند و اول
 بعد از آن خیر الدین یزید روس امیرال معارف وفات کرد در ۱۵۲۶
 میور ۱۵۳۰ هجری چند او را در بیک طاش در صحرای شینوز در

چون در سینه که خوش ساخته بود مدون ساخته اند از قهر و غم و در آن مکان
 باقی است تمام اجتماع سفین عثمانی است در بروج دریای که همه بنی قیامت
 از در بر بالای خود صوبه کرده بودند برایت قبر آمده با به آن امر بلکه در میان
 آن بر آهت شغری است بپوش میرند از زیر آیدین شفت بر زده کافند و در
 بر زلف برده میراث نامه مشتمه نفرز آینه را بسطان پیش کش کرده است
 نفرز البصر عظیم بخشید و بعد در سر هزار دو کا صدر عظیم از در بنوان
 قرض گرفته بود روز سوم بعد عظیم موجب وصیت و کفالت خود کوبادیش
 از آن پیش کش و از این بخشش آن بود که شایسته با یکت از در زیر لوی پیش
 باقی بگذراند چون جنگ برستان بیان تویم سب چنان است
 که در مصالحه بگویم حقیقت سارکه که وقوع یافت و تا واسطه جنگ و حکومت طریقی
 چند زمانه موقوف گردید و گوی تا نیمه وین ازل معاهده بود که فاجه پس سیمان پهل پنجم
 دویم معاهده سلطان با فرودیا تدبیر و بعضی فضا صبر در در که بر چنین منفعت نشود اند
 با بطور کسبیتا و خط بیان که کند باید بنام مقام آینه نرود از پیش رتله بود در
 رتله سراسر هم جنگ پس جوس گران بر نیابت شایسته پیش گفتگوی
 تا که پادشاه افغان از برای مدت یک ماه بیان آورد و از آن سال
 فرودیا تدبیر بر طرفت که در برابر خویش مصالحه بجهت ترک جنگ در باقی در محیط
 هندوستان با سید بهر سرفت خستیا کامرود و تا با کار گذران دولت سلطان
 قرار در مصالحه به وزیر کشیش اذکر میا که قیامت و هم اجناس نام دولت در پنجم
 این کار مختار نمود و یکی از نجیبی ایلانی را که ژان ماسامی نام دولت

ایمان

با ستم نشد و کاتب اسرار را در دانه داشتند و با دتورشده بود که خدمت
 سلطان را دولت پادشاه خود را بنده خلاص پس در حضور پهلانها در در پیش
 در روز آخر ماه فوریه جاوردنه وارد گردید با ستم پادشاه صدر عظیم و حجر پش
 و در ایسم پش و بعد پش عاقبت نموده قرار دادند که پانزده روز بعد از آن
 بحضور سلطان مشرف شود از بد بخش در شبی که روز آن بیست
 بحضور برود بیک ناکاه وقت خود کاتب اسرار او را در در حاضری
 کرده در مقام تحقیق برآیدند از قرار تصدیق در مقدم شد که برگ طبع
 پس از آن مژ را بدید را بدید و آن سبکه بحضور سلطان از آن شرفیا پی
 بدینند با یک کتو پی از جانب رسم پادشاه صدر عظیم که از زنت آصفی
 زنی را افسوس کرده بود از آن مرچت دادند قهر از زنت آصفی
 از وینت به سبک زنگینت سوزت و مرچت او از زنت بهر
 عهد پش حکمران افغان تا که کرده موافق آن تا که مجلس محکات
 چند در نقاط متعدد قرار دادند که نظر گفتگو در رفع دعوی و سرعیا سر طریقی
 در آن مجلس بود و قمر که نشر آصفی وفق منکام مرچت از زنت بهر
 افغان خدمت حجر پش رسید پاشی مژ را بدید با وظیفه نمان داد که تا
 زنی که از جانب حجر ما خلاصی دیده نشود قرار تا که را بر رسم نخواهد زد
 فرودیا تدبیر از زنت آصفی علی اللوری و کتو نیکو لاسیکو را
 میسر او مود کرده مقرر کرد تا صبح در جریستان را در حضور تصرف شهر ما دولت
 در آن صباست بجات عاید قرار داده ساله هزاره و کابسم بهم از در زنت

دست برادر دوک از برای صدر اعظم و از برای سرستغفرد زرا هر کدام هر روز دو کا مقبول بود
 رتبه در ایام تا که چنانچه نزل با پست و طریش ایقو نازکی فلس و پستی
 افغان محمد پست تا انجام ماموریت سیکو مقبول و معنی کرده در همان وقت
 در پرتو شرف چنانچه نسیز دولت و یک نام با سید بهر فرستاد تا اتفاق ایچر
 فرودمانه از برای آن مانند طریش مصالحه منعقد نمایند سیکو از برای
 رسیدن با سید بهر بقدر شد حرکت کرد و دو کسبه را اند که موافق را
 پورت خویش ده آب در زیر او کشته شده کار مصالحه را نیز بهین عقد
 میونسرت انجام دهد لیکن بعضی از کتب بات دستاوه شازل که با نوشته
 و تکیه کرده بود در مصالحه را تا رسیدن از مصلحان بهر بدت از آنک
 افتاده مایه توه ظن آنها گردید و نیز ایچر شرف ایچر بهر سید در روش
 قوه دادن بهر ساله وجه نقد را نه پسندیده قبیح نمود لیکن ده هزار دو کا که از پست
 تقدیم حضرت سلطان که بهر ساله قرار داده بودند بهر سید لایه شدند
 که رضایانند زیرا که از آنک تسلیه نای متعلق به و الا فتن را که بهر سید
 ایشان بود چنانچه قلم دیگر لوعا میگردید بعد ده موقن لوقک ایچر
 در انجام کار مصالحه خلع رضال میکرد با اظهرد در اول ماه نوامبر تا که از
 برای مدت هژده ماه درین نه منعقد شد مشروط بر آنکه در ایام تا که هر روز
 الا ان رتبه طریش سنوای مخصوص مختار به باب عالی فرستاده هر مصالحه را
 انجام بدهند
 در سال دیگر دولت و یک
 از جانب شرف و بر لورش فرودمانه با ختیار تمام مامور در بار

البکار

درست بهر انجام عمر مصالحه گردید قیام از آنکه خودت را لیه برسد
 نوگس یقو پیش سفیر با پست بر سید امیر آمده ماموریت شرف را با اطلاع
 دارد با بجمه دولت و یک در راستان از مل قیو یقو حرکت کرد و در
 دستور انهمر مفسد که با و داده بودند سفارش شده بود که تا در قوه دارد
 منع مصلحتی را که عثمانیان در انعقاد مصالحه بجهت لوعا سر لوال بزرگان
 در میان جریب ان می آورند بدانند پول بنامید در آنک نه تنها املاک عثمان
 می در آنکه در اول مطیع عثمانیان شده بودند لوعا میگردید بلکه املاک در آن
 متعلقه بترکات را نیز که در ایام حاصره آن شهر برسم قبول دما لکانه در حق
 مواران برقرار کرده بودند مطالب نمیدادند و نیز در دستور انهمر متعز شده بود
 که دولت و یک سال هر روز دو کا بهر یک از زرا می شده است هر روز دو کا بعد
 اعظم و پانصد دو کا بهر نرس یک مترجم قیام میکنند که داده شود در آنک از آنک
 در حضور لوال و سردگات و الا فتن و پست و پست و پست و پست و پست و پست
 هر روز نمایند باید در جواب آنها گفت که این بزرگان و عثمانیان مجرور و خفیه
 رعایا فرودمانه بهر اند چون در مقام نافرمانی بر آمده ختیار ختیار
 از راه بطوریکه میسر خاطر او بود و دست چنانکه سلطان بزرگ سیات
 در آنک مطیع احکام و قوانین او میباشند ختیار کامل در دولت و یک
 در بین راه در منزل نانا با ظامی بهر چرخ فرستاده اما موقن بر حوزد
 که بجا رسون لوک سفیر با آن دولت بهر سید بهر رفت بهر در حضور
 قول و عهد شکنی از آنک دستا که بهر سیدان بخت دولت در کوشش ای املا موقن

در سبب و خصوصاً با نصد هزاره که بجزارت از سلطان به بخارا
 قرض دریافت نماید بجای نرسید لیکن اجازه صدم گفت که در آنکندریه مقدار
 معینی شتره جته که پدید آمدن بودت تخصیص نماید که سفیر در قتلک در خصوص اتفاق و
 مصالح پیش نرفت زیرا که سلیمان بیخیزد بشنود آنکه پورتقال با در محیط
 هندوستان از دستمه سفین رعی را لاقوه سر باج مکرم نماید زمانیکه
 ولت و یکتا وارد استکس می شد بهت نفر چا و شتر با چاوس بهشی ازاد
 استقبالی بجهت آوردند لیکن منزل او را در راه که لا سبک کنی سابقاً در آنجا
 بجزر شده بود قرار دادند در ایام منفه های اول در دایم بر به سبب بهر با سطل
 رسیدن مرثاندک و صرف از و بین بطور قرار در قتلک ات فرایح سلطان
 و ناخوشی شخص شتر شرح نمودن به گفتگو امر مصالحه ممکن شده بهجوقول فساد
 که بیستونف مرثاندک و صرف کا پتین قرولان خاصه بهر از پیش از آنکه
 اگر چه پیش در واقع و حرارت شتر و بین غنای جدیدت در شادت رانها هر
 ساخت لیکن در و سوار ارفان شرسند که و نجات با راد و با بیکه چون با وجه
 خود سزای کرده قطع علائق زوجیت را زوده بهر اطراش زل و مکه صری زان
 در دراجت همیت خود در آردند شرایه نیز بدین واسطه ترک وطن کرده
 باشت هزاره که در وجه نقد فرار به بندر آمد تا بصدیت آقای قدیم خود در جزو چاکران
 سطلانی مشغول میگردانند چون از نظر شخص اسطمان را بخشش آمد از آن و در تادار
 بتالیفات بخصر بردند لیکن پس از هجرت از حضور بر سر سفره و زراعت کردند و سطلان
 در زنده که به نایب و ریش به سوزن و سوزن در شل می نام افکار را که خود را در قریب سوزن است بسبب

بشهراد

است با راد که ممکن بود مایه خرابی کار فرستاده بهر اطراش را در ادرش فرستادند
 بشود و بخشش به کار سلیمان که مبتلا برض تب بود از رسد بهر بهر از فرشت
 ولت و یکتا نیز که بهان در در کار درشت از زوال سطلان حرکت کرده
 بهر زور برفت تاریخ چهارم ماه دس بهر ۱۰۴۳ عیسی مطابق ۹۲۳ هجری اولان
 شهر سفیر بزور با شرفیافت بزرگ بخصر سلطان شرف شده قهرامی طرد
 و نقره بطور بدیه از جانب بهر اطراش را و فرستاد از لیاط سطلان بکند نرسید
 زمانه باطله که از جانب آن دو پادشاه حاصل بود در برابر سطلان گذارشته
 خطبه در خصوص سفارت خود لفظ کرده مطالب ما برت خود را تحیر نسیم نمود
 سلیمان گفت اگر یک جولا به در خصوص مطالب جمله که در سال گذشته
 سطلان به شده است می آرد می کار با بهوت میکند ولت و یکتا
 عرض کرد در آن فقرات با و زرا گفت که خواهد که سطلان فرمود بسبب از جانب
 و بجهت و در آن ولت و یکتا از شکستن عهدت که در گفتن قسده هسانوان
 زنجت زمانه های نسیم یک اظهار شکایت نمود و در زرا ثابت کردند که این
 کار با خصم بر بر هم خوردن عهدت که ندارد و در خصوص حریفان و پنجای بیستانان
 که در معنی و ذکر سطلان تبری جست به پادشاه و صلی خود رجوع کرده بودند نسیم
 پاشای صدر اعظم گفت بر سطلت آیتنا با هر یک بر روی لاک زده اند در دست
 بهت ایچر در جواب گفت که لاک مهر آیتنا لان در دست بهر اطراش نرم تر و نازده
 از آن است که در دست شما باقی مانده است پس از آن که با عدده دولتی ده هزار
 دو کار از برای تصرف قیمت کویا که از بیستان در دست فرستاد باقی مانده بود تجویف

باید بیکه شاید دیگر از احوال عیب نبهرستان نمی نهند مطا به نمایند ما لکنه بیعت
 موار را که در صحرای شهر گوان قرار داده بودند متوقف بدارند
 کشتی مصالحت شش ماه طول کشید همه موانع در مطا خویش های
 ادبای عثمانی بیان آمد در لاسه های تاننا و انراک را مطا بر می نهند پس آن
 بداره که قرار گرفته فیما بین شهرهای گساکان و کوه مؤمنان که به طول سر راه
 می نرشد بود در وقت خیزش و فرود از تصرفات مطا فی بین شده است خویش
 بگردان از اینها گذشته همه با یک سنجی با گساکان را که با بقا بقا است مطا
 در آمد و چون می نهند بالآخر در یکم ژوئن ۱۵۲۲ شش مطا بن شش هجری در مطا
 در دو رستم پیش بنظر ختم شد که از باب مدافع اهدک سنجی بیست سال که از آنک
 سال بانه هزار و کامین کرده بودند چهار روز و کامین سال داده شود و از باب اهدک
 پیش فاشی است پس سال بانه هزار و کامین داده شود که همه بهتر باشد هزار و کامین
 اول قبل شد بیک سال هزار و کامین که از آن مطا نماید در نه بیکه بقا نماید
 در شش و چهار روز بمدت بر خیزش مطا فی یک سال که بخت نماید فیما بین مطا
 و فرود نماند موقع یافت و جزو آن سال که پاپ روم در هر مطا زل و پادشاه
 فرانس و دولت جهری و دیگر را نیز شریک نموده اند تا سه ماه محلت
 داده شده تا که نام باضی اهر مطا زل و فرود نماند بر سه دولت و یک
 با تا که نام برفت و مکتوبی با اتفاق آگ پنیویش با نماند شش هفته بعد
 از آن اهر مطا در آنکس بوجوئک سال که نام در رضا است و مکتوبی از آنکس
 که از بسکین سفارت دولت و یک بود با تا که نام به یکس مرتبه است

بدر ابرار

و با وزیران استحقاقی پس که نشسته خویش کرد که آگ پنیویش بر و بین
 مرتبه نوده مکتوبی از جانب فرود نماند بطور شرف و در هر مطا
 مقیم باشد رستم در جواب از جانب مطا گفت که ما ش را بر در
 بوجوئس رسن و کردگان از برای مکتوب شرط سال که نام بوجول فیما بین سیمان
 ایقن نداشت که اهر مطا در لاسه ها نماند که در خصوص سال که نام چند
 پیغمبر و با جواد همیشه خود قسم خورده بود این نیز قسم خورده باشند
 ما بر پادشاه و طریس مترجم با بعد از ابرار ایقن ان در در نیکه موانع تا نون
 از اینها همین قدر که گفتند ، قبول کنیم که موانع قول اهر مطا در نماند
 مختلف فریزم کا زیت و تقدیر که در میان ما شده اول است عسار
 در در در رسم آگیزه مکتوبی با اتفاق دوستی بر جهر مطا ان حضار
 شده بعد از سرد القات شدن شخص گردیدند و در روز بعد از آن بصد عظم
 و در مع گردند و صدر عظم ایشان گفت که ما با شماست که فرانس ما را در مع
 بکنید زیرا که آنها میگویند مدت سال که طرا نخواهد کشید و بر فرود نماند
 بگویند بکیش فرانس و آنها نماند با اگر کتبه با در مخالفت مطا بر او برسد
 بنظر او برسد تا او نیز هر چه در مخالفت با اهر مطا با و میولسند ایشان اطلاع
 به هر اگر ما دانک و صرف است اهر مطا بر فرود نماند بقیه او را بکشتن
 سیات نماند بلکه دو کوشش یعنی او را حکم بر بریدن نماند علاوه
 بر آن رفات نقدی که شرط شده بود همه ساله بوزر داده شود رستم نیز بیک
 روش مکاری از برای خود و یک نفوس تحت سزا تا هر که حقوق او

به خیر از دیوان و در میوه و از برای سلطان بفرستند پس از آن در
 شاکه نامه اسم سلطان را که باطله نوشته بودند باثبات نشان داد
 ژو سفی بصدر عظیم و آنچه کرده که اسم سلطان را نشانی بجز آب زرد روی
 کاغذ نغاشی کرده است در حال آنکه امپراطور و بکشش بسی خود را بدست خط
 خود نشان رقم کرده اند با بکجه بعد از سه سال کوشش و ما بریت را بچین
 بیستان با اتفاق یک سال که پنج ساله و در آن سال بی سررز و ده کاختم شد در این
 اول مصالحه بود که بازرگ اتفاق افتاد و بخت در امپراطور اول در آنجا از دستمان
 دولت عثمانی ملاحظه و نظیر گردید و نیز این اولین عهد نامه بود که دولت امپراطور
 بجز کرد بر کسیکه بر سر له و بفرستد عاید فرزند دولت عثمانی نامه تا در تاریخ عثمانی

بسم بیج و خراج آن ملک مکتور و ضعیف شود

باب سی و یکم

محمد نیکوگویی صدر عظیم و ابرو و مفتی دولت سیمان پشی صدر عظیم
 چند پاشا القاص میرزا جنگ با دولت ایران تسخیر فرساج
 در ولایت ترانسیندونی می صره پیغامه شش در وقتی در تی تزی
 عهدی با بقعه سیرت باختن از ترک بقعه و پس بر آن تفسیر شده
 شش و در واقع چند دیگر از جرجستان بدست از ترک فتح قندهار ترک
 و همسر از ترک بسبب جنگ ایران فتح سلطان زاده مصطفی
 امتداد می ربه ایران و فتح مصالحه با دولت ایران مصالحه
 با فرنیانند توسط سفرا عازت کردن ما قویج ولایت داروستان را
 گرفتن چهار بقعه های گرا و بیس کاه و لیسکارا تسخیر از ترک بقعه ذکات را
 تغییر دادن پرنس های ممالک بغداد و قوم شریان غلام مصطفی

در این باب مذکور در بیج مفتی است که در زمان وقوع تارک اول لادن
 ناممک مصالحه دولت ایران اتفاق افتاد است می پروریم و نیز از پرنس
 ترانسیندونی که در آن بین ما و قرق یافته است گفتند خواسیم کرد

بسیج دیکم

در این وقت نیز عیش با مسرور با سبک از غلبه بر اعدا و فتح قسطنطنیه با دست خیر شهر با
 میبیت حاصل بشود بواسطه انعام یکی از سلطان زاده ما بمبدل بجهت غم دانده
 عزاداری کردید در این زمان قیل در میان ارشمن اول دولت تغییر و تبذیر بسیار
 روداد با وجود این در وقت درک و حالت دولت انقلب و غرض شیعی
 نیامد زیرا که جمیع این تصرفات بلا واسطه از خیالات بنده صاحب خستگی که
 شخص سلطان باشد با شمشیر و با وجه انقلب و این جنگ نامی خارجه
 و مناقشات که در دست انکیز و انقلد حرم که پیوسته در کار بود وقت درک
 دولت بواسطه وضع نامی با توام و قانجهای با دوام روز بروز در ترقی و ترمزید
 بودست جدید در کس و سرباز خانه ما و مرعیض خانه ما بیکبار بنا و برپا شدند
 عمای معتبر و سرداران بزرگ و مردان کاروان و وزیری هر شب با تربیت
 شده روز در ظهور کردند بعد از استم با هی صدر خطم که در باب گذشته
 ذکر می لرزد و صاف از نمودیم و قضا و قضا معتبر بود کردند که بجهت یاد کردن از حکام
 پاید دولت شما از خیالات را بطرف خود متوجه و منحرف نمودند از آن دو شخص
 محمد مستوکوئی بود که بعد از آنکه قضا و قضا معتبر بودت فرستاد که منصب جدید در ترمز
 بنام صدر خطم نامید که بعد از ایام دولت سلطان در منصب بزرگ
 بر سر آمد مانند شخص دیگر و سواد الهامی مفتی قانچون کرد که اسم و خانم او در
 فتوی و احکام عیدیه ما به رضا سر و جلال کار بود این هر دو شخص مدت
 یک قرن سسی ساله در بلا بردن قوت و قدرت و عظمت
 دولت محکمین قادر توانائی بودند و دوام و ثبات منصبشان

این زمان

این وقت در دولت عثمانی بسباب هجرت و مایه هجرت است زیرا
 که قسطنطنیه کوئی با زده سال در بوسه مدت سسی سال در منصب نامی
 خود بر سر آمد مانند بچیک از توفیقین اروپائی که تاریخ دولت عثمانی را
 رشته اند هنوز بسبب برقرار ماندن قوت و قدرت دولت عثمانی با
 در عیال و بصره عظمت و بزرگی آن در مدت یک قرن سسی ساله دانند و نموده
 و آن عظمت و بزرگی در استلایام خستیمار این صدر خطم و اقتدار
 این مفتی ظاهر بود پیدا شده است و این کار بطور وضوح تا آنکه سلطنت
 سلطان سیم ثانی ملاحظه می شود معلوم میگرد که در هر چند چاشین تالیق
 یک پادشاه بزرگ چگونه دولت ما دستاره اولاد و اشغالات
 خود را در حال شغالی رشتند رشتنی نگاه داشت با حکم هر املا
 از ولایت بقو سنی و اولهش در قسطنطنیه مستوکون اتفاق افتاد
 بود چون این قسطنطنیه در قله کم سنجی واقع است بان جهت آن را
 مستوکون نامیده اند که معنی اشیا نه عقاب است سرجم گوید
 معنی اسم این قسطنطنیه بقسطنطنیه الموت رود و بار فرودین یکی است شاید
 در ابتدا بطور غنیمت بچه با از درج سلطان نشود تا که بعد از آن لب ن
 جهات و قانچون بپوشی نامید کردید چون خیرالذین پشی پیرال
 قوت شد منصب او را به جرح دادند و قایم حالات او در این تاریخ
 مذکور خواهد شد ابو سعید و العیادی بن شیخ حج که مراتب فقاهت
 و حکمت شریعت را چندی بدرستی و قضاوت طی کرده بودند

بشت سال میشد که منصب تاجشکری لشکر روم ایلی را داشت
تا آنکه سیما ن در راه اول شمشیر عالم شریعت دعوت نموده منصب
جسیر مفتی و شیخ الاسلام را بر او تفویض نمود اگر چه کتب در سده است
بسیار تالیف و تصنیف کرد لیکن چیزی که زیاد سبب شهرت او گردید
تفسیر تفسیر فیضی و دیگری کشف غمگینی باشد در آن کتب نیز و حتی
که بعد از این کتاب را بجز در سلسله نوردیهانی توری در راه که روزی
نیمه است بر او پانصد آیه مقرر نمود چون جلد ثانی را بجز در راه پانصد آیه دیگر
بجز در راه پانصد آیه مقرر نمود و این سه مورد به او سپردند بالا
در وقت سیما ن ضعیف اندام بودند در هر دو روز سوخته لوجه نزدیک
بیکل عمارتی از راه سوخته بودند و قبر هر دو در برابر سوخته لوجه
نزدیک بصلح عمارت لایزال خود سوخته بودند و قبر هر دو در برابر سوخته
لوجه در سجد آداب موجود است قبر اوسو در آن قبور اولاد
لا واقع است و قبر هر سوخته کوفتی در تحت قبر واقع است که زکاتانی
سنان سمار معروف پیشه

اوسو مفتی و قبادان سوخته کوفتی در ستم صدر عظیم صاحب معتبر
دولت بودند و این برت تن اشخاص کاش و صجان بنبر بودند که سنان
مانند سنان زک با اوسو دولت بنزای آن مارا بکار برده خسر و
پشت حاکم بوق سنانی را که یکی از ستم در راهی رسید بسیار تاج بر سر صدر
عظیم خادم سیما ن پشی بر بگریز موزول نمود زیرا که در مجلس دیوان بطور

تاریخ

نایاب با هم نزاع کرده بودند و بچندام از آن دوت بعد از معرزه ملی
زندگانی تو نوشتند که بنده خواجیه پیر که نو سالک داشت سه سال دیگر
در سال قاسم ابرجت و عزالت زندگانی نمود لیکن خسرو پش
که ضعیف انگشت ترازا بود و عزالت خود را بی کار دینی شان ملاحظه
نماید لهذا از شدت غیرت با غصه غذا نخورد تا آنکه سسکی بر او برب
این کار آن بود که در ایام معرزه ملی یک مرتبه خرم سواری کرد چون پشت
است و اطراف خود را ملاحظه نمود کسی از فرزان خاصه و غلام
بچه با بکلاه های طلا دوز و خفته نهایی زری در دو رخ و ندید اوس سواری
بکامین زندگانی از دلش برودن رفت آنوقت ای کشیده از راه سپاه
گردید و گفت در بسته ختم بهتر از این قسم سوار شدن است چون بکانه
در آمد بیان رخت خواب رفته بچوبید اچنانچه چند نوشته اند و در آنجا که پیش
پیش قبول نمود و گفت تا اینجا ستم در اسبم نماید تا مدت نصف
روز از خوردن مکول و نوشیدن شراب چشم تاب نماند و تا مدت نصف
شیرین را در دلخ کرده و این عمل در میان مسلمانان کاری است نشاید فی
زیرا که مسلمانان بقدر ابرات ربانی محال بکنند را در داشته خود کشیدن را
از آن مان بزرگ میمانند از آن عاقبت تو توانا تر لطفی پشی صدر عظیم بود
که پس از معرزه ملی عثمانی با بین عوالم نکرده متوال تالیف تاریخ دولت عثمانی
و این حکایات را نیز در کتاب مرقم داشت
در سال هزار و پانصد و چهارم و هفتصد و هشتاد و هفت سال ۹۵۴ هجری که

در سال هزار و پانصد و چهارم و هفتصد و هشتاد و هفت سال ۹۵۴ هجری که

سال وقوع شکر که شاه فخر و نایب و امیرالامراست در بود به نوبت آن در پیش
 فرستاد و علامه الدین سلطان بنده دستا بن برادر و بر اسما بول حضرت شد
 ستمی بود که سلطان در صد و سیست برآمد و رفع دست اندازی قبیله
 پرتقالها را از ملک آنها نماید بدین مای سفیرند و ستان ملک بود از چوایت
 نادره الوجود و طغیانی خون بر اولان مختلفه داد و بد و خطرات و دهنیات
 نفیسه و غلامها و خواجها مای سیما از جمله غلامها بمنزله بود که با کشت این
 تغذی نمود یکی از تماشای که منظر اول در خانه درانی کسب بول بسید بزرگ
 رتبه می آمد در دوش بر لاله ایران القاص برادرش و طلب بود که در
 دشت فخر و آراء کثیر خبر کرده خورد بر بار سلطان که پناه گاه پادشاهان
 و پادشاهان بود رسیده بود در آورده یک بار از شت هزاره ایران و حضور
 سلطان پذیرانی شد لیکن قیصر ارشتراف شهن بجز حضور در دستان سلطان را
 با تشریفات متداوله بر شتر اوردند تا شت نمود و کرده بان مختلف از حدادان
 و بختاران و نو بختان و سبایان و سیداران و غیره که پیشاپیش مرکب
 سلطان حرکت کرده از برادرش هزاره ایران بگذشتند بکنه ذبیت
 بصاحب منصب در پیش آنها بر سید شاه هزاره آقا صاحب را شخص سلطان
 کمان کرده از جوی خود بجهت لاله اسرم تراض بر بخت است و بعد عدم میشد
 کشت هزاره غلط فحیده اند چون ذبیت رسیدن بیکدیگر آقایی و چمنستان
 اوست خط شاه هزاره بیشتر دست گرفت و از شت به تجمعات ذبیتها پیشان
 یعنی که که شخص سلطان است لهذا پادشاه اسما از جوی بخواست بکنه چون در برای

بزرگان

شماره بگذشتند و بعد از این بن صدر عظیم به بدل ذبیتها می نفرستاد
 سدارت در رسید و اسما ش شو ش هزاره بقدری تفتش پیدا کرد که از
 رسیدن سلطان به آن همه ملاحظاتی و دستکی به چهره خبر دار نشد از جوی
 خود بر بختارت رزق بگردد و مجلس ودان نصیحت نموده بعد از آن
 به حضور سلطان برودند بکنه از حضور مرخص شده بنزل خود مراجعت کرد
 بدایه می نفی از جانب سلطان و حرم سلطان و دوز را از برای ش هزاره آوردند
 بدایه می سلطان شام بود یکسای موزر کسکات طلا و نقره بسته ای
 شاهای کشیری با آتش نفیسه از شسای مختلف و کند با از کسبها
 رسید راهوار و قطره از استران داشته ان بار بود در و صبح کثیر می از
 غلامان و کثیران سفید سیما و از جانب سلطان حرم معزز محترم
 سلطان که دلگشا هزاره سلطان سلیم بود به راهنهار اسما که پست
 خود و دختر بود با ستالای بر شسین و تخمه های دیگر دستا ده شدند چون
 اینهمه اکرام چون در شت هزاره قزل بشس بهر کدستی مای
 مستعب بصدور آمدند که چرا باید در شت هزاره شیبکه از جمله روانض
 شمسیه آتش تراض است هر حقیقت ضامن دولت و ملت و مذنب پیشه
 اینهمه چون دلگام و احترام مد خطه منظور بنظر چون این احوال بر سمع سلطان
 رسید بهین قدر فرمود که آنچه مقتضی شت و اسما دولت بود در خصوص
 مهان نوازی بعد از دویم اگر مهان خلیک خجاست در در جزا و سزا را در بخوانند
 کار تمام و اینکند لایم از عداوت خلیا از شبیهه در تردید دیده می شد که آتش خجاست

ایران را بدی که از خرم سلطان می فرید بهشت ملک در می آورد و ده سال قبل از این تاریخ یکی از زنده گشته که در دست سلطان کنگل قوت و مجرب را در دست با دفره بقا و نفع و ملک از دراج سلطان در آمد تا گوش از وقت رسید به پیش را سلطان خرم نهادند مومنین و نسیه خواسته در وقت خود بسته ماند و کیلا آن بنامند خاقان شد در ایلیا اسباب خرابی نیز قریب وقت در از سیم پیش می صدر خرم سابق را فرام آورد از جمله قصص است که در طرف از در وقت اهل ایران را قتل کرده و بزرگ که بعد از فتح شهرهای بزرگ و تعدادت که سلطان را از دست و قدرت دانی شهر با تخریب و محرم و وقت با کجک اشیکه مدت ده سال بود در از کجک شهر سواد شود زن و وقت از رسیدن اقامت میرزا به شت ملک در آمد و با مصالحه و مذاکره با دولت امان کرد و بخت خیر نیسان بر موق و حاضر را که در آنها با میرزا و بخت بود است آورد و نظر آن نگه این بود که در ایران میدان جنگ و سببی از بزرگ در از فتح رسیم پیش آمده سز و نهرهای مشکوکش که کشتی خود را بنامید هم بزرگ خود سیم را در از راه با نپ و پیشین سیان بزرگ و سیان در کنگل ایران شنیدند که کسی باشد مودنی و خواه که بکنج ایران تحقق شد لایه پیش حاکم بقی بستی بر شهر کار اسرار میرزا و حکومت از زنده ارام سین شده با اتفاق شاهزاده پیش از حرکت برگشت سلطان را در کنگل ایران گردیدند

در بهار سال دیگر سیان بزم زدم پادشاه ایران در حرکت آمد که عثمانی از راه سیدی غازی و تو سینه و سیم بر سر روانه گردیدند و در اردل شاهزاده سیم حاکم مین بین یا (ما فسنه) و در شهر ثانی سلطان با نیکه حاکم قرانی در شهر سیم سلطان مصطفی حکمران مردم

بگزارند

بعضی سلطان شرف شده سلطان سیم از سیاهامور را رو پا گردید تا در آن نه لغات غیبت سلطان را در کنگل مردم شهنشایست سلطنت باشد از آن سیه سلطان با زنده ارام و عا دلوز رفت از آنجا که در کجک یکی از زنده ارام دهری پیش بگزارند یکی فرامانی را از پیش روانه شت مامور صحرای وان فرود و در کجک سلطان بر عهد سلطان شاه سابق شروان که جرب فران حاضر شده بود و بکنج سلطان شرف گردید خلیف که شایسته تقدیم تقییر شروان بود شایسته تقییر خود را بزرگ و بی در آمد بعد از وقت خیمه پیش سلطان صغیر پادشاه طایب طبع در ملک او کرده پس از وقت با هم صحرای شروان را شفق ساخت و به بلور خود و اقامت میرزا در کنگل نمود علی سلطان پناه بیاب عالی بوده در کجک بود تا وقتی که اقامت میرزا فرار از کجک است وقت سلطان با سلطان را در از راه فراد کجک روانه شروان نمود تا ملک موردی خود در ضبط کرد و دست امان یافت در وقت سلطان با صحرای اقامت میرزا عوض آنیکه بطرف وان روانه شود بسمت تبریز حرکت کرد پس از تصرف شهر چون اقامت میرزا رسید در وقت که تبریز بود و لکدر شروان سلطان استعدا نمود که امانی شهر را قتل عام فرماید چسکم کند تا خارج بلد نموده بوقت دیگر کفر خیمه سلطان استعدای او را در اردو دو کشته روانه شروان گردید آن شهر را نیز تصرف و ضبط نموده پنج روز در آنجا توقف کرد و در کجک شرف داشته و فون خود را قتل نمیکند و وقت در از کجک طرف دان حرکت کرد و چهار قصه گیری از زنده ارام در رسیدند پس از وقت در صحرای دواب زدن چون امانی شهر را با اقامت میرزا سبب و سببی در بیان بود زنده ارام صحرای شهر را بدست عثمانیان دادند

حکومت را بنحیله بعد از وفات قاسم پسر کسری که پادشاه ساسانیان شد پس از آن
 سلطان کسری را که در جنگ با جمعی از فتنه فساد و راه و راه استرحمت و ارتقا شوند
 در میان اوقات لشکرهای شاه طایب ولایات عادل جلند
 و پیش از آنکه طایب را به ولایت و غارت داده و در آن رختند و دست از قتل عثمانی
 که بکوفتن قاسم بر خیزند بخوردند شکست کامل دادند و بعد از آن در کسری را سلطان از آیین
 مامور کرد تا در صدد بیخ نسبی که نماند و تا زمانه برای عهد پسر کسری عثمانی را بشی در برابر
 قتل و کشتن کوفتن کرد و پیش از آنکه رختند و در شب هنگام در حالی که کسری در میان
 یک سینه کسری قتل بر درون درازیم متفرق رختند و آن چنان بود که هر یک بسیاری
 حاضر کرده و کسری زنده بود هر یک برایت فخر و صفت شایسته حکم کرد و تا آب باران
 بطرف در سر ایرانان دوامیدند از روزی که در خطاب کسری با و بختن است ایران
 همان کردند که لشکر دشمن بر سر آنها مشیون آوردند است بعد از شمشیر کشیدند و
 رزق و دست خطاب در آن تاریکی شب در دست دراز دشمن تیر خنده جمع کسری
 از یکدیگر بر خیزد آوردند چون خبر این تیر بر سر سلطان رسید در از برای آن خدمت
 حکومت طلب بار کسری عثمان پست رحمت فرمود و بر اقامت میرزانش هرزده
 ایرانی که عفت کسری از خود و دشمن بر بودند در سلطان با عهد و عهد تمام است
 بیکدیگر که در او را مامور است و تا زمانه ولایت تم و کاشتن اصفهان فرساید
 روزی داده شد که از پادشاه تمام متوجه خود بود یعنی اعانت نندی نیز در حق او ملاحظه
 کردند لیکن قتل و قتل جمع از خود بعضی از روز و پادشاه اگر او پادشاه پادشاهان
 فرزان او قرار داده از پادشاه کار خود دست و نه سلطان تشریفات عید را در جلال

بهر اورد

بهر آورد و در وقت شام فرزند در بزم وقت شب به ایامی القاس میرزا از
 بابت غارت ولایات ایران از برای سلطان فرستادند و سلطان فرزند پادشاه
 حکمران قرمان که از روزگار کهنه و خرد و خرد شده بود در روزی صبح در حضور پادشاه
 گردید هرزده القاس میرزا از القاس استعد ولایات منوره ایران بدایای
 بسیار از برای سلطان فرستاد و از آنجمله بودند قرانهای خوب و شایسته
 های خوب و در آنهای شادمانی هر که همه در عهدهای کسان بهای بختند بودند
 پیشتر تا در سحر و کسری که کاس و جواهرات نسیه در آنجا بکار برده شده بودند
 با پاره های خود و خنجر و شمشیر و کاسه و موزون فرزند مامور شد و در عهدهای و اوقات
 پیشتر در وقت لطیفه هندستان و لقمه های شادمانی شامی و شامی و شامی
 ایرانی چهره و عایشه های خوب نی و وقت که اینها را در کسری در بین آن فتنه
 های اسکندر پستی بکسری چهره پستی از برین حضور سلطان رسید اوستی
 حاجی خان و بنی حکم خور را بقیه رسانیدند که در آن متفرق و مودم رفته بود و در
 باغی های البانی را که موسی بکسری که از آن آدم گرفته بودند شکست داده بودند
 از آنجا که فرود در آن ماه در آن سلطان سیمان از روزی طلب حرکت که در پنج روز
 بعد سلطان با زید را در نفس کسری حکم فرمود و خود از فرات عبور کرده
 در آنجا از روزی که در آنجا پادشاه میرزا کسری خود را حضور فرمود لیکن چون شاه ایران
 از سلطان به کسان شده بود از آنکه به حضور چهره از خود و اگر چه تب شدید بود و در
 حاضر شده بود از دست خطاب کسری خطاب در طرف چهره فرار نمود و هر آنجا
 برادرش شاه هرزده مهربان گفتن بر او افتاد پشیمانی که در بخت است طایب پادشاه

در جنگ ارضه در یکی از فتح کجکجه چیس ابد بر چیس که در دهه هجرت
 سلطان در زرتی ازم از زده اهد پش می در دویم را ما مور که حجتان
 نودت را در دست شش هفت پست قعه از آن ولایت متفرق سخت که
 از آنکه بودند قساح طوس طوس و نجاخ و میرانور و آنجه فاعله درین کینت
 و ایست قوت اهد پش بعد از فتحات مکرره در چوقاقی پست بوس
 سلطان شرف شده اوقات وضعی خمره در باره از بعد از کیند با نهر در بعد از
 آن سلطان با شکر غم بر جت نموده در در اول ماه ربیع بنورد از کیند به کیند
 در فتح نامه که از برای فریب نیانند با پش و طیش فرستاده شده بود
 خبر میداد که در این پش از مملکت ایران سر یک شهر متفرق و چهارده قعه خراب
 دست داشت قعه بلکه در ده قعه نامه می در کیند میان از برای دول و نیکان
 در ایست فرستاده شده بود حاضر قضا که فرود نیانده اهد ترجم بود که مملکت
 ملت آلمان بوده ترک دین پدای خود نموده در خردین بهم شده بود ما در سایر
 اقبالی در دوزخ و بین سکن بودند و ما در بیت باطنی اهد ترجم این بود که قعه در
 اسیه شاه طیش را در خصوص ولایت قوا شیلوانی بدان جهت که از برای
 نصب آن طرف آن شخص کیشی با اولی در دولت عثمانی ما مور متفادله گفت که بود
 منبع سر نورد و که که موافق عهد نامه مقرر شده بود دولت طیش بهمس له بکار
 گذران درات عثمانی که اسرار در دولت طیش بسم اهد میداد و سلطان
 عثمانی باسم تلخ جبر بیکر در مملکت کینت از برای اولین بار ماورین طیش
 تجریر که گذران سلطان در ده در خیزند و سر کیند استند در همان وقت فرستاده

در ایست قوت

دولت طیش از برای سیم بار به افان رفت و به کالم پش حاکم جدید
 آنجا تعارفات نقدی بداد و بعد از این شرط مصاط دست مدخله و مرعات نند
 و بچان ایرانی حاکم یکی از شهرهای معتبره استانبول چهار هزار سوار و پادشاه دولت
 واقعه نیا بین شهرهای ما عاب و با پایا نختن بر و کیند در اول پش کینت
 فرماندهان با پایا و وین پشیم شکرهای ما عاب را نیز بخود عین کرده
 بقا به از آنکه فرستنده هر حوالی وین پشیم بهم بخورده جنگ سخت کردند
 از برای چهار رولیس کینت شش نفر اسپر و سپهزده ششده علم از آنراک دست آوردند و بچان
 با نخت زیاد و زخم بسیار جانی بر برد و کینت و طیش در خصوص رفع
 این با حبه ماورین از آنکه در افان فرستاده اهد رکابیت که در نری خنشیند
 آنکه قله بر این در ده کینت نفر از طرفین در کالت میهن شده باسم کینت نیا
 رفع نوزده نهم شده و اصد در کارها واقع شود از جانب چهار ماسه نوزده نوزده
 در طرف عثمانی در ویش سبی نهم نهم کمان و عی کاتب و دران و کالت
 معین شده در یکی از نقاط آن در هر کینت کینت کار از آنکه کینت جبر کینت کینت
 اهد در تبغی شده که خور کینت با کهد بر حیدر دست در کینت از نوزده در ویش سبی نهم
 بسیار آنرا از این نهم شینج مخالفت نمود و مجلس بر هم خورده طرفین از نهم جدا
 شدند ماوریکه از جانب سلطان رشه بود و کینت بعضی بیانات و اظهارات خرف
 نیانند که از روی پشیم علی از راه نیشی شده بود و حدس سلطان را در باب
 قوا شیلوانی تصدیق نمود و به کینت خلات فریب نیانند یعنی در کینت در ده
 قوا شیلوانی که در چون بدان ایات رسید مکررات تهدید و ترسانه اهد

و در عده خاندانهای پادشاهان خود برینند در آنوقت در سال آنکس شش هزار و شصت و هفت نفر
 تخت فرمان محمد سنو کوی حاضر شده بودند لیکن کیش مژده مکرر با یکدیگر چندی
 از آنها را بعهده می دوش و نوبت فریب آید بر منظر و محل گذشت تا آنکه در ماه بعد
 از آن با تمام فرودینان با مشق کیشی را با کلمه کار دنیا لی تبدیل نمودند چنانکه از میان آنها
 دوش و کیش خدمات متداوله را از آنها رجوع نمودند و در روز بگفتند که
 یکی از آنها که آن صدیق سلطانم و بجزم برینکه خراج متور را در سر و عده اول ما می
 در خصوص تصرف شدن تشون باطنی می شرای لی با و سنو لیس را
 بجای برادار دینی آید این مرافعه را باید از لیس و هیش کرد زیرا که در سبب قریب شایه
 در ستاده او در که از زبانی از حضرت برز و بخجق یک باغشای میرفت گرفته بخوس نود
 رسال نیز بلفظ پادشاه ای راجعت نگرد که بخدمت بگور یکا کسی را در ستاده از
 خدمت نماید بجهت در مقام ما سبب بر هر پادشاهان بر هر کسی که در راه
 نوبت از زبونان و انوفت در حال ابط و انرفاق در روز و نیتس در زرقی قلی
 چرخ نموده بجا بر قلع بکس در آمد و مستظفان آنگار که در دیت لغو بودند بی غیر تر بر زیر
 نمودند و س خور ما بر قلع بکس کت از ترس برینکه بهلا و چهار جان بیه
 شده بودند از فرود قلع راهانی که آهسته پس از آن لشکر ترک بطرف می
 گرانان که تنق بر پیچیدن دایت حرکت کردند چون بد آنجا رسیدند هم فغان
 شهر بعضی از زبانی و فرزندانی خود را برسم کردگان نزد از آنک دستاده از خط چاکری
 امروز از وی از آنک را کردند و حال آنکه هیچک از دوت دشمن را بقل آنها نتواند
 در میان نبود در حال بر سبب خیانست مستظفان مکرر قلع ایلان با نیز

مهر

تصرف شمانان در آمد و همچنین س خورهای دوازده قلع دیگر پی خیرتی کرده
 فرار نمودند و قلع را راع کرکشی تصرف شدند شهر لی پایا که بر سبب بروج دود
 با سینه نهار استکام قلع آن افزوده شده بود و آن پلا از جانب دوش و
 کیش لغو ماندی آنجا بر بود چون بیکدیگر می دم لیبی قلع رسیدارانی شهر
 بر مع نرود فرامند قلع را بجهت بر سیم شدن نودند چون خوات لیکن کیش
 در صد وقتش بر آمدند و نیز حکم کرده از قلهای قلع را زبانه از زبانه با روت پر
 کردند و از بنا روت را نیز آتش زده فرار نمودند و در روز نوبسهای با دیت
 نیکی هر یک در کت فرمان لوله ایرانی با مور و قلع و تصرف لی با کرده اند
 اصدیشال ادنی دیت لغو شد با دیت لغو نیز از برای س خور قلع خالیبا
 همراه خود برود بعد از وقوع این وقایع کرکشی شهر تمس و امن را محصره نمودند
 اینان قو و ناکسی با قلع کا پناهنای رسید سپاه نیر و اطلالیان بستند
 تمام در تمام و قلع بر آمدند بعد از دو ماه محصره چون از فضل خریف خبی گذشته
 در ستان نزدیک شده بود بیکدیگر یک ترک محصره گفته حکم مر جبت در در
 قو و ناکسی از آنک را عقب نرود در بین راه بر قلع فرامده قلع نا
 و بیلاکت بر خور چون قلع س تاب سادست مذمت از پیش او گزینان شد
 و خود را قلع س سیدت را در چان بجهت از دین قلع س آتخن کرد که
 مجال بستن در دوازده قلع در میان قلع پسر کرده قلع را بعد از غارت
 و تاراج آتش زده از آنها را سبب جزئی از خاکستر چهر شایه کدشت
 در راه محصره بشوند کا پناهنای ترک و چهار بسته

در کنار رودخانه ماسوق من در پی دستبرد زدن زخمین بر یکدیگر بودند و دست
 نغز سوارانک عزم کردند که علفه بغضه ممالک محمد بود و بجز طاعت در آن روز
 چون مسوم شد که بجهت مستحقین قلعه خلی زیاد تر از عدد آنهاست از قهر آن
 نایب خورشید کردند که بغیر از قلعه شوق ن اطلاع بدید تا جمعی از زراک را
 بعد از آنها روانه درود قاضی خانی کرده سواران هم را از قصد بی ن اطلاع داد آنها
 بقا عده ترک علم های سفید بدت گرفته بطرف ازراک حرکت کردند و ازراک
 آن دشمنان قدر را دوستمان دفا در پنداشته چنان کار خود را نگاه
 نمیشدند وقتی گفت شدند که دست از دست زنده بود چار با ازراک را منسوب
 رفته برود خانه ماسوق من انداختند فقط فرامده آنها که زخم کاری برداشته
 بود با پنج نفر دیگر خود را برود قی رساند و در رفت فرانسوا نام از کاتبان ای
 حیر که بر عفت بزرگی اندام عقب بزرگ بود علفه بغیر از قلعه خالیبا
 بختن کرد که در شب را بستنی روز کرده بود بدف کلوا لغت کردید
 گفته شد با بجهت بوزیر محبت محمد پش می سنو کوی از برای استنسی شرس
 از لظ اول ازراک و قوش و کیش با فاق کاسنا لند و بعد از آنکه از رودخانه
 دونوب گذشته در برابر لی با بزم میمره فرود آمدند محمد پش می بچکر بی الله
 بطرافین غده توان فیذوانی که طایفه های ساکنون و ساکن
 و جسام باشند دستاره بی ن رایجی کری در ضمن کیش سلطان
 دعوت نموده بود لیکن قوش و کیش پیش رستی کرده این تدبیر را پانیه
 نموده بود و بقا عده که از نسیم در آن هدیت رسم بهت مردم را بخر بکت

محمد پش

کرد و بچنگ ازراک برکنجه بود و آن چنان بود که شخصی سر را رب شد بیشتر و نیز
 حوق آلودی بدت میگرفت و پیا دودش را ب زنده اطراف ولایت را
 گردش میکرد و آن پیا ده فریاد میکرد و میگفت که ای مردم اینک دشمن برودن ما
 محمد میکند با بد بر خانه مرد خود را آنگه جنگ ساخته بد بفرستد تا در از این بیخبات
 و بد بنا بر این همه ای مملکت از برای جنگ ازراک حرکت کرده مستعد قال
 و حال بودند با بجهت چون شهر لی نا را محرم کردند کیش مذکور اعدان دیگر نمود تا قشون
 در قح شد و قلع عی و جاده شنه دشمنان اعدان از این قهر بفرست که از رودخانه
 با بود و اگر بجنب باشد سالی حریت بود که نقد مردم در شته بریت خانه در حریت با بود
 خود به شد و اگر از هر جبهه که باشد در برابر بیخبات نایل نموده سالی صد و کافه
 با بود و صد هزار هم حریت با بود که از راه ش از در چهارم از خبر شری تا از طرف
 احوط محرمین شد لیکن نیا در شت از راه توب در راه می محرمین نبود با این احوال
 در روز هفتم با مذکور پیش بهر برده شد اسپانیا با قهر از آنکه حکم پورش داده شود
 محمد برنده کاسنا لند و با فاق قوش و کیش که چند روز بود پش پش (کار بنال)
 شده بود و صف اول محمد بکو دند فرامانی قشون های الی در ابطال و چهار هم
 چشمی بیکدیگر در غار جددت نموده محمد ای سخت کردند پس از آنکه هیچ کسری
 گشته در خدا رشتند شهر پورش گرفته شده با بد غارت و تاراج رفت
 از قوت شند هم صدمه قلع که در لیل پاش با هزار و پانصد نفر از با مانده عسکر سا خود را
 با بجا انداخته بود شنه در شت از راه با بود بر اوله پش بر روی صحیحین هم وارد
 که لی با و کنان را نسیم نیمه بشرط اسپیکه تا مدت است روز جنگ بود

باشد درمان نام با بوسند که خود و برایش بیدت مرجبت نایسه
 لکچر همچو بر غیر کردن این شرط نبود زیرا که اولی تعد از نه نون آذوقه
 بجز در کوشش آب یک که در آن یکروزه لیکن فرمانان لشکر ماسر
 اعطت الحکام پستجو بس بودند درین کیش حریص جبه طلب بر کله کار دینی
 اتفاق کرده بخوات در توافقیانی پرسش متعده بشه با نوبطه باطن بازرگ
 نایس نشن رکنه است تا شاید اجنب سلطان باین رتبه بلیس نایس شود با نوبطه
 حیدر پست در هر حدت خود در این خورده خطاب سیکرد و در در اسید در کرده بود
 بر نیکه با با اول استی داده سیر خط در در اسید در در این مورد نیز اوله پست
 با و عدای بزرگ در دوشه و طریقه است خود تعد را بدت رجبت بهم در دانی
 ادله و نهم درین طایفه چنان فیه که خاکش کردن تا که پست روز بجز یک
 کیشش را بدست پست به دردت مزوره فرمان اوقات از باب عالی
 در حق او حال شده برسد در پنجم ماه ربیع سده مطابق سده هجری
 در شبی که هوای آفتاب ماه نماند روز روشن بود اوله پست در نصف شب
 با هزار میصد در در آذوقه بسیار که حاصی او در وقت پستجو بس با و کار دینی
 کرده بود آفته هر دن که عازم رفتن کردید و در زمان حرکت کردن یک عدد
 لاسی طلبد با یک خورش نخیس ایرانی و چهار رس آب نایسی و یک قصبه
 کار در اوله پست ن از برای پستجو بس فرستاد و نیز یک سده توفی همراه اوله پست
 کرد تا در راه کار در حفا نشن سینه مرجبت نمایند در آن طرف رودخانه نون
 از جانب منصب نایس با یکسکای خود در کین گامی انتظار رسیدن اوله پست

داشته

دو شش تا پنج الفقه بر او مخته از پایش در آورده زیرا که دست مقرر بر خدایت
 میل آنجا واقع یافته بود و چون پستجو بس اوله پست را از نظر کین گاه اطلاع داده
 بودش را به در کمال حیا دست در حرکت میکرد و خوف سر دران خود را
 تنگ کرده اوله پست را به دستش بود بیکه سر دران پستجو بس از بند اوله
 مرتضی شده مرجبت نودند و شستن کین گاه که مدو ناره هم با نماند رسید
 بود از کین هر دن آمده بخنن کرده انگار که مکه شده و جنگ سخت در گرفت
 از دران هم در مبارزان رسید جبار با استا نضم کار بر در دست
 و نا شحی لاکت بقدر رسید اوله پست بعد از کوشش بسیار در درین
 نضم به شمار با سید در نجات یافته بطرف بلغراد رفت
 در وقت که پستجو بس بازرگ نایسی را کشته
 تربط اوله پست بخوات مکرر در مردوغیات سلطان شده بقصارت
 کشته در در معفو بداند کاستالند و شرح صلاحت و حیانات او را بر عرض
 فریاد نیاند پادشاه اطریس رسانید و نیز بروض داشت که اگر
 اقدار و ختمی را در طولی کیش البته حکمت توافقیانی از دست خود
 رفت فریاد نیاند نیز پست را به حکم داده بود تا بهر کس که تولد یا صلح
 دهند در صد دفع ختم پستجو بس بر کده در این پن ما چاهش ن ترک
 در خیزه نزد پستجو بس رفت و کله سیکردند و از خیمه زنا رسا پانول و
 و لیلای که بهر کاستالند بودند اتفاق شد را به شکار و دشمن کشته
 پستجو بس شده و کوز و ننگی بهت چهار نفر در جرم نای قنده اوقات

که در صبح روز پنجم دست بر آتش قیوم نویسنده استالند و
 با شجاعت چند که در دست داشت و بجز آنکه بر ارضای پسند برسد
 و نه در غایت نداشت رالی شد در آنوقت پسند یک نامی بر این بوده جبه
 رست در دست که به مصلحت ایران عبارت از خرقه باشد از بالای آن پیشید بود
 و در برابر نیز نشسته بود در بالای آن نیز یک عدد ساعت بایک کتاب
 ایک دفتر باطله نویسی یک لوزم اچتر که رشته بودند دفتر که پسند
 خم شده کاغذها نوشته ما ارضاء بلرد نویسنده مذکور کارد بر کشیده و
 ضربت یکی بر سینه یکی بر گردن پسند در آورده پسند نشسته یاد
 به حضرت مریم زنده قاتر با با زول و آنرا بر سر زنده تخت آنوقت بالوحی یسعی
 که در دم در دستار بود و اطاق در در فرست نمود پسند که در دست بود اصل
 اطاق شود به پیش بر بند در دست اطاق شده ضربتی بر سر او برد و در دست
 پس از آن کوفت با اسپانول با دیده با حبه ای خود بدان هر سهوان محمد کردند
 آن به سخت بزبان لاین گفت به اتفاق نیت دست ای بفرمان من پسند
 آن اسم عیسی و مریم را مفضل نموده روح از پیش مفارقت نمود لغزش از دست
 سزای دست دست شفت بخورد در همان جای که کشته شده بود به دست
 گفتی و ندانم که در این شد که عاقبت کار آن کنیش متکبر که بعد از آنکه از چهل
 عمر خیا تها که چندین بار بر وطن دودی نمهای خود کرده بود زیرا که در ابتدا به استیلا
 سلطان سیهان در ابتدا به سلطان خیاخت کرده با فرود نیاندنای سزای
 گذشت پس در راه رفتن کشته آن در پاش و وجه و خرابی در تمام کله برستان

الله اعلم

بر آمد از جمیع غنای نفعی که در وقت پسند بر سر استراحت کرده بودند اهدا نمود
 یافت و همه آنها بجز آنکه خود پسند با شایا و بی یک سال بعد از آن
 صا و شربت از آن اقله بخرید تا زمانه در حقیقت سبب شد نویسنده
 که قلم و کار در دراز خب بکار برورد در وطن خود پیله معون کرده با به از مینق
 او بخشد حقوقی نق در سن و سن من کشته شد و سر او را از بدن جدا کردند
 اسکا امعوزا را در ناز بقون پاره پاره کردند کانه بی یق بهمان زود بهما
 در حوالی و بن شغل نگار بود که در کمر کرده او را در برابر چشم فرود نیاند به بد بود
 صا کادا که کشت پسند او را پسند بر سر بریده از برای عادت قنبر و بین
 بر دو دست رست بود که بر کتب بریدن کوشش شده بود بر خط ما بین از بدن
 جدا شد
 جنگال بعد از پیشانی
 قوط با پنجه زلشک شرح بصره کردن شهر شرفان نو فرزند مان طرافت سپانول
 بهی رخصیه که در آن قنون بودند و ذکر کسی از آنها فایده ندارد و در وقت شب
 تا لطفه بر سر برده شهر در آمد و بنا بر قنبر عادت را که داشتن میباشد او غنی
 خضر یک کفر مانده شهر بود همین قدر توانست که خود را نیم لخت بر قنبر رسانید
 موردان بجای ستان که ایشان را هلاکت و کت بین مند با هر دو کفن شغل
 خراب کردن و در فرسوده بودند خضر یک ز قنبر هر دو آن آمده بر آنها حمله
 از طرف قنبر در وقت طهیت اسپانول رجاء و لالان که از دنبال
 هلاکت ما بشهر در آمده بودند در شریکانه تا متفرق شده قنبر از کوشش
 در آنوقت خضر یک بر سینه کوبتر خواصه قرارانی از کوشش خلام عی به شاره که در آن

بسیار می دیکم
 در وقت پسند
 در وقت پسند
 در وقت پسند

هدیه که در وقت
فرماندهای آنجا
فرستاده شد

حکومت میراند از حیات خود و می طره که است ده بی اطلاع در دست راید
لکه محمد رسیم پش حکام سمن در این نبرد محلی ستم به بیچارگان نام روانه کرده
و با وجود آن مجله در نظم و ترتیب قشون عی پش هیچگونه نقص و قصور مشاهده نشد چون
بغیر شورش و نرسیده شورش خود را بسته جماعت نقیم نوده در یک صف و در پشت
بوره را در جبهه من قرار داده خود با جازده لرا ده آب محاربه در وسط تمام گرفت لرا ده
هد و کت در کمال پشتمانی و متها بر نظر رانها حمله کردند و در کت و کت
در طرف متفرق گردیدند هر کله آنها میشل فقط بخت بسیار خود را بخت برادر
بر فتنه منق و قشون در سینه نرسیدند و نرسیدند که می در طرف بی باک و غیره و ایان
منق نا اذی با فتنه قیوم و کت که با چهار سوار در طرف می شورش گرفت
و از این اتفاقات بهیچ وجه اطلاع نداشتند در همین راه بر تمام یک بر خیزد و لورا
شکست داده بود تقریباً تمام آنها در دست عساکر سطله نابود و نانی شده اند
و الا فتنه خود را بر رودخانه طلیس انداخته پست نرسیدند در وقت چهار ششم
علم با چو در این بریده همه نوزخ و غلبه بر اسلحه بر نرسیدند که پش در زمانه
که در این حال بجای هر سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
رسیده بود عیاری عیاری عیاری عیاری عیاری عیاری عیاری عیاری عیاری
عی پش سر خار بر نرسیدند و در در و مخصوص قهر صحرای بخت و مبارک و کفایت
در کت و کت لرا در عی پش دست تله لرا در العیاف و تحریک بر گرفتن شهر و من
پوشیده و استنهای عمده رسیده که در سنج گرفتار و نغم بود در اتم ماه آوریل
عی پش می خارج حکام افان در برابر شهر و قلع و من و پش و پش و پش و پش و پش و پش

الله

لرا در نبرد چون کوله های نوپهای شهر به چادر عی پش که در بالای بند می نوبه
شده بود میر رسید لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
که بریات خستران تار که دنیا سینه شده باشد مدت دو شبانه
روز و بولر مای ستمه رادف کوله های توپ کردند یک قیمت ارز
قشون ساغوشه شهر بر لرا در آمده تبیم از راک شدند عی پش منصف مینظم
عداوت فوشنی همه آنها را لغت رست نید در وقتی که میشل و این فرمانده
شهر قرار شد تبیم کردن شهر را با کله های عی پش سیدار یکی چو لیجان
بدر و نزه بجوم آورده جمیع را لغت رست آورده لرا در عی پش در صدر تینه و
و سیمت این بی اعدا لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
و چو راقا بجای لرا در حکم و من و پش و پش و پش و پش و پش و پش و پش

در اتم ماه آوریل احمد پش در زمانه لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
کرده در مدت پست و چو در به بلغاری رسید و چو پش می سوار کت
پش و کت روم ایی پش که جمعی خود در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
پش در مقابل قشون لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
با دو هزار و پانصد نفر لشکر منو که در دست تادم آخرین در حفظ شهر و دفع دشمن
کوشش نماید با جمعه توپها طرف شهر بسته شدند رخنه ما دشمن در در در در در
شهر پیدا آمدند لیکن قبل از آنکه ممکن العی رنودن صحیرین بی اذن عساکر و پش
بر شهر بودند و در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در لرا در
در زمانه عی پش یک نفر از رانهای ای رسیده اسباب ل بود که زیاد و پش

دخت محمدران که بد حسن پیکر کبی انطالی وقتی که در اردو بادوست
 بجهت کم یاب بشود یک بارخانه بردست که شکر بر خدین بار بود
 بر اردو بد اند که چه مستغفان قلعه قلافتوب درین راه برده خن کرد
 صدصد وارو آورده بودند پیش قوط سلوان شوقی در بخت باری کرد
 تا بوند که زودتر در خیره بیاران محمدران خود برسد در گذار و خانه هاسا و پیش
 شست خورده لشکرش متفرق کردید و خود باز هم بسیار فرار کرده از حرکت
 نجات یافت در زرت محمدران کلید باران چونک بطرف برج آبی
 میگذرد وقتی که برج مذکور تمام خراب و دیران کردید حکم پورش عمومی تمام
 سپاه داده شد در پیش صوفی لشکر کوهی چارستان که جنگ کنان همه
 پیروز یافت نام چهار بار بر زرت خرابت چون هر دو با هم تقابل شدند کبابی
 شد راه و کلاک حدودت شمشیر خود را حواله فرقی حریف نوده گفت نام من
 قباد است باین سپه شمشیر را در آورده با تیغ خود و تهای قباد را راج کرده گفت
 اسم من بلین است هنگام پورش مدت پنج ساعت طول کشید و سه هزار نفر
 از سواران کشته شدند و از چهار کای حصه میرزده نفر بقتل رسیدند فرار آن روز
 از آنک بجهت همه بطرف برج آبی بردند احمد پشی دیز و چهر پش حسن پش
 پیکر بیکیان دم ایلی و ناطالی اتفاق با قسم پشی سبقی پیکر کرمانی ایلی
 بدست گرفته لشکر را بکشتار و کردار ترغیب بیکرند هر که بخیر است فرزند
 بخراب گزینش را بگویند تا آنکه برج آبی بجمه و پورش گرفته شد محمدران بدنه
 که در کویف حکم ترین بروج آناه زرت رفت و از طرف دیگر از وقت تمام شده

بیان اول

لشکران المان و سپاه نیرال هر روز درنده که اگر سردار فرانسیم کردن شهر را ندید
 ما خود با وجود بودن او شهر را قسم نوده از پد کاغذ و کیم رفت کو ذوق فلکی
 مرضی برسیم کردن شهر شد شرط بر اینکه خود لشکر باش از زاده بوده بدست
 مرجعت نایند شرط در رد قبول کردند چون از شهر پدانی که پیکر کبی روم این اتفاق
 قسم پش بطور احترام اورا پذیرانی نمودند و او را در پهلوی خود جای داده روزانه
 شدند لیکن بیکچکان پسران زبهاردی را که بسند خطاش نمی شد گفته میزدند
 تا زرت بر پیشیت خاسته کو ذوق فلکی می رسید که در طرد کوب سردار را بکشد
 احوال بود چون آن طغاک خوش منظر را از آب فرک شده کو ذوق فلکی
 طاقت نیاورده در به سبوقن و پیوند که در پشت سر او حرکت میکردند و گفت
 این است ذل از آنک شمشیر کشیده کشته شرم و قصاص خون خود را بنام خود را
 کبابی پیکر کبی را که بجهت رفع چغ بی بیکچکان گفته بود بکشت بعد از آنکه مدتی بنده
 پیروزان جنگ نود شمشیری بر سر بزمه ما بر پهلوی آورده زمین را بخشند پیوند
 نیز بجمع را بقتل رسانیدند و امید است که شاید خود را از این نجات دهد و خیش
 برد خانه در زرت و دیگر بوی آب در نیاند و سبوقن با بدنی پاره پاره بدست
 دشمنان در فواد کو ذوق فلکی را گرفته بجهت احمد پشی دیز بردند شایه
 زرت را از بد قوی از آنک مدت کرد زرت در جواب گفت که اینهم در می فانت
 رفاری است که با اوله پش بجا آورید در وقت داده مطلق کردید تا شهر را قسم کرد
 پدانی که پس از آن در سر راه کین کرده بقدریکه در وقت او شسته بد صد صد وارو آورده
 چون زبان کو ذوق فلکی از دست کردن و بد گفتن آرام بیکرفت احمد پش حکم کرد

تعلق زبان او را بر بدن سرکفایت کرده اسرار او بجز سلطان دست اند
 تعبیر روح و بهایش و اما حفظ حرمت آنچه بیده تا سیم پشی بنی بک تحول
 کرد پس از فتح قیسن و امیر شریعی با دست و قیسن من بس برتقده مای محکم
 بانا تا سیم کریدند و تا سیم پش بکومت آنچه منصرف کردید
 در وقت کرم کرمی نشتن صحرای قیسن و اما بودند علی پش پش
 قسمه حصه ثری را که در بلادی که بیده نخی فاکت است محصور کرده بجهت مغرب نافرمانه
 نفعه و و نکل می نام هر در شیده ناملاری بود چون علی پش تربط بکنیز کیش در استیلا
 و هر دن قسمه تکلیف نمودش را به دو نفر از سپاهان امر کرد که برادر که سپاهان زود بود بهای
 سخ در کرد، نزد پش دست و پنجم داد که چون حفظ حرمت فعه از برای او جلی باقی
 نیکند که شمشیر کایای و کوه بهر آن است که پش شمر تربت آن جوان رفیقه بود
 جنگ در بر بطنه پانزده چون و و نکل می دل در یک نمانده تمام شده بود که در ج اردون
 در و در دفع دشمن کوشش نماید لکن آنچه بسبب نفیس داشت از غنایات فاشه
 و طرف طعمه و نقره بس بر کسب آفتی همه را در وسط حیات فعه همه را بردی هم بیک تربت نودش
 در آنجا زود وقت بطرف مطهر دیده است ای نمی همه داشت همه را تربت پس از آن
 شیعری کسب بطرف دشمنی که از در درازنم کوشش بفرستد همه بود در آن بین زخم کولم بر داشته
 بزاد و در آن حالت شمر جنگ بود تا کثرت بجهت برین فکله سر آمد بریده نزد
 پش برزند چون علی پش حرمت غیرت و شدت را در وجود است خوشن برود نظر
 سید است حکم کرد تا سر او را با بدن در بندی مقابل قسمه مدفن ستمشده تحفظ می
 قدمه بکنی هدی و و نکل می را کرده قسمه را برین گذاشته خود فرزند خیمه نژادند

لکن در کتب

لکن نه فغان شید بچ حکم نوزاد که در آن غیر کوفت با استا برنده به پند
 سراز در تمام دور زار عکس و در راه و ترب و سرداری رسیدن پش پش او غنی
 است که که دستا نژادند تا قیسن که بچ بکتاب شد و پش از زین خراب با
 در آنجا خود را بر میان در بر سینه رسیدن که نماند علی پش دست و دست سید است
 در آنجا در درنده نسته از آن دلایه نسبت بجهت نژادند فاشه سلا لکن اگر
 فریب نبرد رسیدن پش در بخورد بود غیرت بر او ای خود را می نژادند سید است نایب
 و آن چنان بود که در رسیدن پش حکم کرد نژاد دست بسبب بزرگی را در روی آرد
 که نژادند در خنده که کی نژاد پش بزرگ از بزرگ است که سلطان در فتح نژاد
 بکار کرده بود و چه خوب شده اند و با کاه ای بسیر و با بری بی شمار آن دست را
 بی لای که کشیده نماند از این همه در کوشش و او همه شده قسمه را و کله کردند هر
 پش نیز در کمال بحدت خیمه حکم را تصرف شد بکجه علی در رسیدن در محرابی اول
 فولانت متغیر از لغت و نژاد نماند را سرداری کی از با ما و نژاد ای طربش شکست
 چشم در نکلش و و نژاد بچ کثیر از مردان بچ کثیر رسیدند با و و نژاد نژاد
 عطش را آن و با بر کسب کرده خرابه علی پش با بدیه تمام در در شهر افان که در کله کرد بود
 کرد چه در نژاد بر سیم پش پش حرکت میکردند سردار کتا با منافق نیش بود ن
 اسلحه و کله خود بردی کسب نسته، بویگان فاشه و کله نماند سیم پش در نژاد نژاد
 سرداری خود را بر قیسن مای بسبب نازل فرشته و با جزای، تا بر سر او بگردند بجهت برای
 الا آن در که بیک کینه آرد با جوب یک کوز، کسب که چس سردار کوزند لکن از برای پش
 در جهان نژاد نماند قیسنی که از آن سلا بر نماند با کلاویسی در افان بجهت نژاد

در اول باده پادشاه ایران بشه لیکن رستم پاشا صده عظیم از قزاقان فی ارض
 نشانی آن سراسر سیاهی را که در کوش خرقین است فی بود طرف چاه سلطان از آن
 بر بخت سلطان در دستاره رادرت داد که یکی چو یکانی بود اجزاه سلطان را در مصطفی شد
 یکبارگی که سلطان به شد است و واسطه و یکی زاده در کوش پاشا حاضر بهم برسد چون
 صدر عظیم است تا به آنکه هیچ بخت را که حق سلطان مصطفی بود و او که در آن
 پس در این وقت که بر آن خدایت بر آن است که صدر عظیم را کردن زده سلطان پر
 در ایامی قیام کا به ترحم که زشته سلطان جواز از بخت پادشاهی شد نه چون سلطان
 مصطفی نیز خدایت یکی چو یکانی را بخواهی می پذیرد و دسته عظیم که سلطان نیز نفس در این
 پادشاه حضور بهم برسد تا بعضی بخت شاد و بی نظیر در میان لشکر روزنامه سلطان بعد از
 اطلاع از رادرت صدر عظیم سواقت روایت شمس فرمود خداوند ما در نقطه که از یک که سلطان
 بدست نهد در حیات من اقدام بر این خدایت و بدی می نماید و در زخم زشته که یکبارگی
 در بر طبق است لشکر زشته در این زمان خود در حیات نیند و حکم در بر عهد و صدر عظیم مهار شد
 که در این زمان به بر حیات نماند زیرا که در رسیدن صدر عظیم سلطان خدایت لشکر کوش پادشاه
 ایران را در او چون خدایت که در سلطان بیسم پادشاه ایران رسید چو یکی در یک راه او نفر
 از آن که در بخت از آنکه در دم به بر شد و بر نه رضی نهد بخت سلطان فرزند و خوش صبح
 و دوستی نمود سلطان بخت اجزای بعضی خدایت که در رادرت ب این پادشاه و دشت دور
 واقع از او فتح بخت شاد و خود خدایتی از توبش بود و کمزرات نظر خود یکس بود بعد از
 اندک ایام صبح پادشاه ایران را به این که جبهه کرد و یکی از انانیت رادرت
 ملقب فرزند و عدله کوشی مصداق را در بار دوی ب داد

منی داد

مدتی بود صدر استانبول در خورشید بود که سلطان از آن
 حرکت کرده به سکو تری رفت در یکی شهر سلطان زاده با زید حکمران خزان فی منتظر ورود
 مرکب سلطان فی بود و در دست غیبت سلطان به نیابت سلطان در آنجا موقوفه بود
 در آنجا به سفیر رات استانبول چو در سلطان شرف گردید بعد از آنکه در آنجا در آنجا درستی
 در حضور شد و در آن ایام هیچ یک از دول اردو با زید و خوارید با رضای می بود
 مگر دولت استانبول که در سلطان شرف گردید بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا
 در حیات نه در آن ایام هیچ یک از دول اردو با زید و خوارید با رضای می بود
 استانبول که در خدایت او در غلبه دولت در بر سلطان فی حضور در کشته و مصطفی
 از آنجا خدایت از وقت که در آنجا بود و بدایت استانبول در آنجا در آنجا
 این ایل کلچر استانبول در دست او که در تجده چو هر چه هم در این سال به پادشاه
 در یک از یکبار رضی شده به و نیک مر حیات نو
 در صدر عدالت خرقین شاد زاده سلطان سیم در راه رسید و آن که شرف دست سلطان
 شرف شده و آن که در این پادشاه تمام ماب هم به شد و در آنجا در آنجا در آنجا
 زاده شد شاد زاده سلطان مصطفی در در کوش گردید در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 سلطان زنده روز و یک روز از بخت شاد زاده شرف گردید و در روز شرف شد و در آنجا
 خدایت که گردید پس از آن شاد زاده که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در ماب در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بخت از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 از سلطان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

صدر عظمی و همسر او زن کمان حکام بی رحمانی بر دست سلطان بردند کسی را در آنجا نیت
 آن در نزد بی زبان بر سر سلطان مصطفی ریخته صق در فرشته انداختی که گشتند آواز زنده داشت
 او بگوشش سلطان بسود و مهر بدر که از بس پرده حیرت ناشی فخر بر او بگردد و حرکت شود که
 مای زار آن بخت در دل تحت سلطان اثری کرد و در هر جا وقت که مصطفی را در میان
 سر پرده خط میگردید سر او بزرگ او را با یکی از اوقیان در پیش او برودن سر او را در گردن
 میزد چون جز این قتل در میان لشکر انتشار یافت بیکچه بجان که عادت داشتند از برای
 کارهای جزئی اصداد در آید در این وقت بشویدند و سلطان به سیاحت رستم پاشای
 صدر عظمی را نمودند زیرا که او را با یوسف و در خرم آرزوی این فتنه و غنا میدادند
 در راه کولک تخریب و توشش در دوران نشسته نماندند و بچشم پرده و در غرض فتنه پدید
 در آن وقت حاجب بزرگ (قاجاقچی) و مجلس دیوان حاضر شده خاتم طلا را که عادت صورت
 بود از صدر عظمی مطالب نموده پس گرفت در روزی رستم حیدر پش که گفت بنشین
 بچرخ دست برد و در روزی در منزل پش رستم حیدر پش در اوقات نیمه از مجلس دیوان
 برخاستند و بی روال شورش و بکارت عمده در مقام خود برقرار ماندند بعد از آنکه بیانی
 قاجاقچی باشی مجدداً حاضر شده خاتم صدارت را بر او پش و نیز بیانی قیدم بداد و خردار
 خزانه دولتی بچرخ سلطان داده مقتول رفت از دروازه در جانب دیوان ضبط نماید
 و کارهای فتنه را از حرم در راه منزل در عرض نمودند علی امین کلی ما مرشدند تا بر گشته
 شاهزاده ناز بگذارد بعد از آن فتنش در راه حرم کرده به بیخوس ساسان نقل نموده هر سهوی قبر
 سلطان مرلوانی مدفون گشتند بعد از فتنش عثمانی در دروازه قفقاز در راه در شکست رستم
 پشی صدر عظمی از برای خاطر ما در زن خویش که حرم خانه حرم سلطان بود مایه خوارم

کمالی

آوردن اسباب این فتنه را حق گردید سلطان غاصکی حرم که اصداد وقت بر سر
 در همین و بطه و مسا یا مساف کستان لقب داشت و بی شعلی و نام برضت حضرت
 اصداد داشتند که بخت خوش آن شیش بداند و نماندگان را در پاهای زبا و
 بان کلمه مقربه میدهند و از حال شیشه اول فرستادند سوسم ختن هورت کردن گفتند سنجکی
 در حال آنکه غاصکی با بخت میدهند که در قرقه قس سلطان مصطفی بر سبیت و در نزدی سیمان
 افزوده است لیکن وقایع آن عثمانی از این نورات پنج اصداد می نماندند بچرخ اصداد
 داشته باشند مرفین سوزن بکلیس و غیره داشته است و بخت این نهر خزان
 آنکه از روزی راه پورت بود ذبک سینه را پیش شرجا سر میطه داشته اند لیکن چون
 سینه مذکور را طلب بعد از این اذنه بر سید سید دارد کرده اصداد در آنجا کار داشت
 که چه راههای دیگر را بسبب از غایت است از خلاف نوسرین اصداد که سینه
 آنجا را از راه حرم را قطع کردست چه کیمه بقی ذبک در این راه پورت است که سینه است
 فخره از هر سیم خواص است که اصداد مصطفی را بداند و در آنجا راه در راه و خفا کرده جسم بی روح او را
 در بیخوس ساسان بر روی قبر پش در راه است

این متن تاریخی در بیخوس ساسان مصطفی مایه خرم و اصداد حرم امانی که در کوه کرد
 این شاهزاده و کلمه عدالت و محارمت و بیخوس ساسان که بر سبیت علی شورا داشت لقب
 همه امانی لشکر در امان و ذوق را میسید خود کرده بود خود نیز شورش و جمعیت بکند و
 سروری که بی از او بی بزرگ عثمانی و مصطفی که سینه کمانسی بسیار در پی است از سبیت
 کرده مای دوست و همین سروری حرم تصفحات مرغوبه دیگر است از آن همه شمشیر
 شعله که از برای آخرین کتب اجماع فارسی داشته است از آن همه که سینه است

اگر حکم بود بدین آنحضرت روزنه خواجه شمس از وقت از طرف از تیره ادرم حرکت
 داده از شعله حله خوات که در دهانه ملو پشت عبور نمود و بطرف قاسم قابانان ما می
 رفت و آنجا سرب و بارت بر آمد و در آنجا شک دادند و در منزل توپ چایونجا
 برای آرزو در فرزند در مو شمشیر تریب صوفی لشکر وضع خوب داده شد در این
 سفره پیشی صدر عظیم با علی بی بی خواهر که در آنجا نی بود در اسباب نیت بگرفت
 بلکه بگرفت میزونه لیکن تیکه چهره بی مسو کتلی پیکر بی روم این پیکر جمعی خود
 بر آنجا می کرد همه الظار مرتبه ناشی وضع رحمت لشکری را در کیده هر یک از طرفت
 ترفن در دست بلندی بر دو شسته دوم در بی از کله خود خود لویخته بود همینزای بند
 در پیکر توپلی قای بود در بر زود دست کشای آگهی در دست داشتند در سبلی خود را
 در کین نقش کرده بودند شش روز بعد از آن شاهزاده سلطان سلیم در حرکت خود را
 بشکر اناطلی که در دست فزون اهدش می پیکر بی بودند و شونهار قرانی و دود اقدر پیکر بی
 ترا که که برده چهره پش بودند بداد دود اقدر یان و سیر و کسان و نور پس تولدی شایسته بگرفت
 از تیره ادرم و دیار کرد و شوق با این ز پش در کله پش و چهره پش بر پیش قرانی فرستند
 شاهزاده سلطان سلیم هم که آناطلی و قرانی در جانب راست قرار گرفت و لشکر او
 اربعی در جانب چپ گردید این وضع در ترتیب بطرف قاسمین که فتنه ترجمه بود فرستند
 از آنجا سیمان لث و طهاب بعضی جنگ کرده نماند پیش سلطان سلیم اول که با
 شاه و همسر فرزند کرده بود و درین در راه خنامه بجا رست نام بود و الفاظ ریگ شاه طهاب را
 بجنگ و بدارت تحریک می نمود و مختصری از بدارت در این است که در خبر فرای سفید
 از برای جنگ اهر بخت در افضسین بگفته اضمحلال و اعدا در پیشان بشکر با حرکت

لله اعلم

در آمد است و موافق فرمان حضرت پسر قهر از ستمک سیف سنان
 اسلام رخصه میداریم اگر شاه از قبض کردن دین حق سرچید باید مانند خیر آن از دم
 شیر خون نشان روی بر نماند و موافق نص قرآن شمشیر کشیده ایم تا آنکه رخصه خانی
 آشکارا تا نیم پس از ابلاغ جنگ ولایات پهنای صدر خیر از برای بچوان
 و قریب با خراب کردند شوره کول و شرانجان و نیل فراق را در بران نخواستند در
 ایران قهر ما در عداوت شاه شاه را در ما با بیخ مسلطانی یعنی خراب نمودند در
 هست چهارم و در ایله ۵۵۲ هجری مطابق به ۱۱۵۷ هجری در حین اسباب چایونجا
 اطلاق شد فرمای آرزو در کله در در ادرم در قریب کوشن قرانی بی بکین کام از برای
 در آنجا دست فستند ولایات آید و قریب از ارضت و نطق خانی کرده بگذاشتند
 و هر چه را فرستند خود چهره نیمه اش زنده در بچوان نیرین ساه را در ادرم فرستند با بگرفت
 در یک در آنجا که در طرف پنج نوزده راه رفت در دست از کله درانی نشان بی بگذاشتند
 پیش قرانان با بعضی از فرزند خبر کردند که شاه و ولای که لاری سکنه نیت در دست
 در طرف از کله درانی زوی قی نگذاشته است لکن سلطان لادمانه فرمود با کوسس حراست را
 فرار فرستند در ششم ماه در سلسله با نیر بی کی کوسس پیمان که سیر از آن شده بود فرستند بگرفت از
 جانبیش از برای سیمان آردوش و طهاب بر سلطان نوشته بود در آنجا فی حکایت خراب
 با کوسس بولایت ایران و در کله در ایله بلاد در مصارح ملک شاه را خراب و ایران خوار
 ساخت چون شاه در بزرگی خود قوی سرخ نماند از بدارت پهلوانان در ستمک سیف سنان
 در خبر بسته با نطق ترتیب رضا که در آن گفتند عمار دریده در دست و جلد دست خزان
 در عداوت اهرای رعایا در ضمن خانی با بجزای فی اظهار و نیمه بود در این حالات صحیح بود

در دوستی بر شستی بر سرچ درود در این مکان خبر رسید سلطان علی بن نجفی که راه سید که
 بر سر دهنه سینه از کجا بر حجت سینان بی تخت کردست نقره و شکست تخت از ایران
 خرد است و کینوز دیکر از یک ماهی بر کاد که در دراز بود موقوف گردید است اندر آتش کین و شعله
 عدالت خردت و خلاصت صحیح استستی پیش که بدین نسیکه طیف و در کاف از
 بجز در دراز و دراز شود یک لایحه کتوبه فاجین درازی ایران بی و شانه میان آمد
 اندر صدر اعظم شانه در جواب رسید که شاه بر سینه بر سپاه بی سلطان که شسته بود
 بر در شطاب برفت بدین سینه که در طرف دراز شدت هم کتوبه اس
 پیش بر آن در زنده بر آمد است و حاله که بخیر دان از کجا که بر شسته است شتاب بر دلی شیره
 در شسته است شوه در ایات ممالک ایلان هموز از سید نجفی بی عثمانی تیره و در کاد اگر ایران
 جارت در زنده در محراب علم عثمانیان در کتوبه است نیز خضر که کتوبه جنگ را کاد
 که شسته است بشیر خیزه میدان جارت بازند وقت بزوی خود را طاهر است از یک
 کتوبه دیگر در عثمانی در جواب فقوا بی که در ایران بر ایاز است حاکم از زنده آرام
 نرفته بود که شسته است کتوبه بر سر ایران در زنده است در کاخ پذیرا پیش از ایران
 چنان در آید که بفرمان که عثمانیان طاب صحیح شده اند در زنده عثمانی در اول این طاب را
 رو کرده شسته بود که اگر چه دولت عثمانی از زنده حاصله رو کردانی است لیکن بوقت
 خود اس صحیح از جانب او شسته است فقره بی در خصوص آید شریفه قران مجید
 که ایرانیان شسته بودند هر کس سلطان را بقتل رساند همیشه در جهنم گرفتار عذاب خواهد بود
 اگر چه پیش در جواب شسته بود که شریفه در خصوص قتل عثمانی در زمان این حکم
 فرست است نه در برابر ایران که از بالای بفرمای خود می حضرت بر سر ضغای شسته

بسیار دیکم
 در این مکان
 خبر رسید
 سلطان علی بن
 نجفی که راه
 سید که

لی بیخ

من غمانند اگر چنین اشخاص بدین نیستند پس بی خبری را بکدام وقت بفرمان
 نسبت داد این مختصر اسلام نه صد زشت سال است که بر زنده است و آیین
 اسب است در در زنده سال است که در وراج در زنده در خصوص بی حساب
 دنیا و بی در در زنده که سلطنت با پادشاه ما این مطالب را همیشه در نظر در در
 و صحیح بر آن است که در کوران خفایان او غمانند را آنچه در خصوص اصل شسته
 شده بود با عالی همیشه بر روی دست دو شمن است اگر ایرانیان در حقیقت
 طاب صحیح می باشند باید در چرخ پیشان بسته است تا اینها را با هم رساند
 و اگر خایران ایرانیان جز این باشد عثمانیان در سر حد توقف فقره هر بیانی در شسته است
 در در کاد که آن بر حجه حکمران آنگاه خواهد بود کاخ احمد پیش صدر اعظم در این ختم شده
 ایاز پیش نیز در جواب بر سر سلمه خوانین ایران همین مضایق شسته رسال در شت
 در شت رو در کس فرما به یک سخن یک
 بعضی فقرات جز آن که در در قونولویا تو را نده غنی هر یک بر بدین در شستمان
 غالب گردید و قمر که در بر چو آن گذشته در کس در زنده شده بود بکلیان در ر
 بر در وان بر سر می اگر در کتوبه بضعه و شمار شده بفرست و سبب کس سلطان سر فرزند
 گردیدند در جهان من سر آرا که سلطان همین حاکم آهسته از تخت سیمان فرستاده
 بود بر نون نیزه نایب کرد از برای زینت مجلس پذیرا که در حضور سلطان
 بگذر رسیدند چون خبر رسید که شاه طاب بعضی از قتل کتوبه در مخرج
 رفته است در در زنده است صدر اعظم ما در شسته که چهار هزار بی هر یک و شکر ای
 مردم ای و آن طالی و قرانی بدان صدد رو لیکن در منزل از آن خبر رسید که شاه طاب

از کجاست بر کشته لطیف دیگر زنت

در وقت توفیق ای نوبلو در استان نهر زرد بجا رسیده و قریباً مصلحت
 با تمامه خراج خشت در یک شای گراوه با بر کله مطیع نفا و شدنه در زنته ادرم شتیدنا تو رچی
 تا چاکه سر کتبه خزان قاصد شای بود در پست ششم به سبب بر کشته عیسوی سلطان
 سخته عری با سر شسته و با همای با سینه نشان مغارت مخاری اردو کرده و در یک
 پذیرا که بر لطافت موکانه از او بعد که خورشید که جنگ نود خود شمس اردو به زنت
 گفته تا از طرف ایران شروع بر کشتن عهد و از جانب عثمانان اقدام جنگ کرده
 چهار روز بعد از آن سلطان از زنته ادرم حرکت کرده در مدت هفت روز به سبب
 دلوزکا دوازده روز به راه رسیده رشتان را در جنگ ششمی خرد و در این راه فرخ زرد
 استیک آهکی که از جانبش به جانب بوزارت خیری مرسته بود و در کورده بسیار
 مطالی را که بعد از آن عهد و ادب رسد و شای که که خون بود بر قتل او شاعر حوسله
 و در زنته و عثمانان در آن راه استقامت هم مصلحت و در شمش و دشمن از نیکه نادر ایرانی بدو نرسد
 در سبب بر زنته زیارت که معطر و در شرف شرف شوند اولیا در است از اعلی اربان
 پذیرا که موکانه نوده لغام در آن زمان در حقی از میدان داشتند جرایب سلطان اردابی
 نامرست. هفتای و چهارت بر دازر که شرف و طلب را زودتر معلوم نمود در آن
 نامرست از زکرج شای علی که توی شده بود لیکن اظهار کرده بود که که در است قدر
 حضرت مولد نفع نیست از اینکه ذکر خیری هم از سایه بر بشود زیرا که حضرت بزرگوار
 همای بنانسه که کاتب نوده که هر کدام از زنته را بر روی نایب شماره برده است به است
 خراب که آن در خصوص مصلحت و قتلک ایران و بعد و نشان عهد بر نایب بجز است خداوند که بر نام

۱۶۱۶

نخواه خرد و سرحد داران عثمانی لازمه عهده دار در عیادت شروط مصلحت و آنچه که خاطر زود
 ایرانی به سر خورمند آورد این نسیب بی برادرین مصلحت است که بطریق عده فی این دولت
 ایران در باب عالی وقوع باشد زیرا که در این دولت با مصلحت یعنی از یک کشته است
 صفویه را وضع نمودن لیکن از چطرف بعد از زنته بود که وقوع جنگ چالدران بعد از آن
 هر دو وقت در برابر یکدیگر بجای عداوت بسته شده است و حق تسبیح و تحقیق بر یکدیگر بوده و عداوت
 که با بر کشته سستی بر شیده باشد از زنته خون یکدیگر ظاهر رسد در سبب و در سبب
 سلطان محمد فاتح پایه رسیدی عثمانیان را در اردو که در فتح کردن اسپه بر سبب که در سبب
 در آگینه واسطه وقوع اردلان مصلحت دولت ایران اقتدار آن دولت را در اسپه بگمخت
 در همان وقت سه نوزادان رف و ارجان جی روزانان از جانب فرد
 نیاند بادش و اطالیس بر اسم سعادت دارد و آگینه که در نادر از نیکه نوری بود و بیات
 معرف بود و معصوم است آن سوزگفتگی در مصلحت بود لیکن این فرست و گمان داشت
 عیسوی بر شمس نوری اربان توانستند بنده از برای اسپه که بعضی در تاریخ در ایل باب عالی
 بدولت و طیش و مهر توان یافت و اربان در نایب لازم است که دوباره بر جرح بد کرد
 در تاریخ آهسته جی برستان دگر شمش شای فرو نیاند و در خط مصلحت در شستی از زنته هم
 امانت و این زمان بنایم فرو نیاند قبل از آنکه خیرتس و امن مکتوبه بر ستم پستی
 صدر عظیم زشته خواش استخمس ملکوزی خیرس در زنته دشمن اردو کرده
 امانت نامر هم از برای دولتی خیرتس بود که پیش کش و در این به سبب بر نده و در خصوص
 مصلحت بد کرده و گفتو نمایند بعد از رسیدن آن کاغذ ملکوزی در آن خیرس سبب
 پیران آورد و بعد از محبت برج (یدنی قلده) گفت کردند و فرج و سینه اردو که در زنتی

پانزده آسپین بود سی آسپین مقرر کردند که خدنی هم سیمان بزدنیانند داشته حبس
 ملک و قوی در مخالف قانون رعایت حقوق ایشان نموده بود زیرا که شکر در رمضان
 سوگت و قدر دوستانه فرو نماند و رعایت شرط صلح سیدت در بهار سی که بعد از
 ترک حمزه امانت در رسیدن فریادند و در نظر اعلیٰ معین کرده یکی را نزد پادشاهی امانان
 فرستاد و خواست تا که چند ماه بنود تا شاید در اندک ایامی داد و بکیش برینستند و صلح
 با تمام نماند علی شایخصی که از وقت در شرف منزل شدن بود در اول چهره نادای
 فریادند بر شقی غفلت بر خورد و نزدیک بعد از چون هزار دو کا بودینار کردند بنای خوش
 سلوک را که گشته سهرت سمند شد که در کسدم بول نیز از زاری می شد و بطریق (املا)
 طرف دار رعایت نبرد چون بجزارت از دستاورد فرو نماند بقاعده باب خلافت
 نوده عقیده در سطلانی که در وقت پذیرایی اچمر در زاد دروان حضور بهم رسیده بیکو سکی
 امانان نیز سستی قی که آن دلی را در مجلس غمناک فخر آرزت از دستاورد فریادند پذیرا
 نرد در بیان سار که جنگ را در زاری تهرت نشین قبول نوزند و در نظر اعلیٰ فریادند
 ، مرشدند که در رسیدن بفق مملو قوی کشش نوره مصالحت را در در سطلان
 خویلهای کاینه بنظرین که اگر نوزند تمام جهستان را در سطلان جبهه فریادند بگریه سالی
 صد پناه هزار دو کا تقبیر شدند و اگر خصم جهستان می و متوافقیانی نرد چهار هزار
 دو کا قهر نماند که در هر سال بجزیره سطلان داده شود در دست و پنجم ماه که سلیمان نازیم
 و صاحب بود اچمرهای فریادند و در دو سکه کباب شدند و در نظر اعلیٰ در بدین رسم شای مصداق
 نرفتند در بعد را با در زاری شکر لحد و ابریم و حیدر عداقت نوزند در رسمیم بر شرف حضور
 سطلانی شرف کرده و سطلان امانت فریادند اسم مصالحت را در زاری آورند و بر رسم شای

صمد دوم

صمد عظمیم بن قدر نوزند که این صلح را بجزیره نوزان ایضا نمود و سبب نرد پذیرایی کردن
 از نظر اعلیٰ بجزیره خیریت سطلان بود چنانچه مسیح روز بعد را در سیدبول حرکت اشراف فری
 اسکو تری شده در مجلس گفتگوی مصالحت که در زنده صدر عظمیم با حضور هزار و هجس دیوان
 منفقد میشد اچمرهای اطراش حرت نموده اسم قول فسیلوانی را بکت بار
 بزبان آورده قهقهه نمایند زیرا که برایش گفته شده بود که سطلان بین شرط ممکن است
 مصالحت رضی شود بعد از برای اصلاح دولت اطراش از کسی که توانست با احوال
 باید مریض شده بر پسه ذایقو لیا دکلد نشود و ایضا داشتن آن دولت که مصالحت را
 روی این عهده منفقد شود و در زاری این سه که سفیر قدیم مملو قوی به وین برود و در
 سفیر تازه در سیدبول بنام داد و مر جبت نماید بعد از رفتن مملو قوی صلح مصالحت را برای
 مدت پنج سال با حضور رسم پنا بخت شد بنظرین که چون در جنگ از هر جهی جهستان بیانی
 داشت آن نیادی آورد که مسیحی هزار دو کا را که شکر اطراش برسم نازیم خراج بکار
 گذاردن سطلانی همه را تسیم بنظرین و نصف آن مبلغ داده شود و شکر در کرا
 بود که بر رعایای قوی منفقه به شای امانت و صلوات و کمالات نرد و تحویل شود و نماند
 شهر اول تخریب شود و شهر ثانی عمده کرده شرط نموده بعد عظمیم گفتو شده با دولت کرده رود
 و قبول آن معروف به حرت مملو قوی کرده جهت شای رسم به نغزای اطراش ثابت
 بسخن شای لاف و کراف ابراهیم پشای صدر عظمیم سابق داشت لیکن حرفهای رسم
 راست تر و صحیح تر بودند و در نتیجه بنا نهادت کرد که این بر ضرر حضرت که بنام دلدوی کیه
 از جهت آن است که با بر بحدف رعایت قانون حقوق شای فرستاد و سطلان را در وقت
 که تازه بجزرت سطلان مجلس کرده بود کوشش و بی بریده حجت داده نغزای در چاکش نماند

که آنستیم آنجورند و نه در آینه اند که در آن وقت با دشمنی همی برستان لطفی نمودند
 مژگت و کمرانی بجا عهدت و اوئی در وقت ستم را در ده زخمی که رسم کی از
 اهل با و در عهدت از برای کفایت و جهالت این که حکمت و ولایت و مهر باغرای
 است و اوئی بهر دوست فرستند نیز چندی قبل ازین تا عهدی را که از برای حق است بپای
 شکسته و فلان توانست با اوئی شید و این طرف کاری هم خرابی حقیقی بر ما وارد آمد و خدا
 عالم شرای همشوارش و مولا نوکت و لی تا و همچنین بکس را در راه پس از آن رسم
 از ایشان بر سر آمدن صحیحی را که از سندان نیخاکسند و هر طورش را هم در آن وقت
 با حفظ از برای در بنامد گفتگو نمیدانم و در جواب گفتند که فقط از جانب فرزند نه بود
 اتفاق این صحیح باشد لیکن هیچ ملک و شبهه نیست در این که هر طور در وسط حجتی که بر او
 در در مصالحه را از انضا و تمس خلیفه بود
 غلبت مملوئی
 نه و ملک کشید قبر از آن جناب است و در آن روایتند مری که بکشد راه در مجلسی
 بیج سیاه قسم بدی قلعه و چار شده بود بوج جمعیت توین حرکت او که دید
 بهانه خوبی بجهت دیر شدن در جهت او بدست آمده بود و آنکه کاغذی سیمانی در او
 فریزه از غیب مرقم داشته و در راه میبرد و چون رسید هر روز در راه مذکور از نظر خاکسار مذکور
 به مملوئی در راه شد و در آن طوطی و لایر منضم بر موطر در وی حق بود
 فرزند نه در تصرف توانست با اوئی بیانی شده حقوق سمان را که مختصر بر در فرزند
 رو کرده بودند در آن وقت که مملوئی در آن حرکت را امیدیه هر چند راه نیز گرفتار
 خوشی سخن شده از حرکت زمانه از آن برضد و سار که منقده از غلب او است
 مشغول نیست تا برونند قبر از آن و سمان قیوس و ذی بغارت بر جدول او رو شده

لا اله الا الله

اولی که بوسی باقی برادری حق یک کلیس و ما الفتح سخن یک
 هنر و گویند بر طرف و اما اسندان همه آتش دامن را در آن دیار
 بکار بر نند لیکن نیکو لا در سخن باقی کلا و یاد بکشون بجز و استیغری
 تا نفعه بدو نفعه شکست دادند و پسرش محضر در آن سر که بفرستیدند و در راه
 مدتی خون پسرش قتل را بگرفت و در آن سر که در آن کانی حجت خود را در سبب قاتل
 از نفعه نیت و پسرش فرستند و وقت از آنرا که تا نفعه گرفته خراب نمودند یک
 لشکر کشی کرد و بعد اتفاق افتاد و چون آن نیش از اینها نیاز تر اقیمت داشت سخن
 قدمه سخن فو لکات بست حمزه و لار بود فو لکات ملک بود و در وقت که یکی از آنجا
 بالای دیگری واقع بود در این قسمه زمین عمارت نیز زمین خراب شده بود که آب
 انبارها و آب رهای بارود و جستن در آنجا واقع بود در این وقت خراب شد و یک
 صاب فو لکات بر استقامت آنجا نرسیده بود و در آنجا که در آن قبور پسرش
 بر خط از آنجا که با سید پسر فرستند بداند پسر به استقامت شده بود بهت مری
 یکی از اسرای ترک که در قسمه بالا محسوس بود آن مکان همونک را بر تصرف
 در آن در دیدن با و در آنجا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 قلع فرستند لیکن دیر رسیدند و تمامه زمین آنکه همی ملاصق به طرف کلونی می
 های قسمه بالا بود لیکن تا به نفعه در نزد او رسد و در آن وقت طیقون پشت حکم آنک
 به سکرهای بد در سید لایه مانده آن نیز قسمه از آن کردید
 پستی انسان سخن شدن فو لکات را کفایت داد و در عرض
 غایب گرفته شدن قلع هولو گو خوب دوست در همان راه است که در جریستان

جنگ و عداوت و فرج و آتش رخساره بود سعی و کوشش از نوک در توانایی و انان
 علی القاصد در کار و وسایل آن نظر حکیمانه نمود از آن حکمت معترف نیست
 و در سال قبل از این زمان یک نفر چو شرف از جانب احمد پاشای وزیر همه آن حکمت را که کشیم
 فراموش نموده است که بعد از آن بی ولایات و شهر با بختی حکمت نوشته شده بود بعد از
 بنوردن صاحب زنجیر شجاعت و ماورین سیاهان همیشه با ولایت آمد و شد و همیشه حتی در
 صلب نیز فرزند سلطان بعد از چنان توانایی و صفای حاصل می نمود در همه امور و در
 طریقی با برسدن ملک این اقبال باطن و پیش پرست در همه امور و در همه امور و در
 بر طرفه هر چه میسر می شد از آن بی خبر نموده بودند ملک و پیش را به رعایت سلطان
 می بردند و منت همه شهر را که طریقی از توانایی برده بود و در همه امور و در همه
 آنجا که مکتب بودند از همه حیرت بسیار در همه امور و در همه امور و در همه
 و در آن بی نشسته با روح چو شرف با سر نموده که بطریق پیش را به بیکر یکی مای آخان
 و قفس و آن در درنده با یک اقبال را در تحت پرستی توانایی بی نشسته
 این قدر است و در تحت سیاهان در دران دولت طریقی را در فرستادن اهل باک و
 بود به توفیق خود بود به عجز و در نه است و بجای معلوم می که در آن وقت بدست می رسد بود
 در آن وقت سیاهان زنده گانی را در و در خود نبود و یک از جانب فرزند پادشاه که بفرمان
 و در لغز ناموس بی حقوق عمده فرزند را در ملک و در تحت مکتب توانایی و انان
 به ثروت برسند و اگر در همه تدابیر و در هر دو قطع امید کردید از وقت بدست آمدن سیاهان
 سینه شوند تا ایات توانایی و انان را به فرزند پادشاه بخشید در دو ماه از او پرسیده
 بجای مصلحت با شرف عجزی در وقتی که در کسب هم پاشای وزیر تمام بود بقول و بیات

در این کتب

و در این کتب که در این وزیر در او شرف است هم پاشای صدر عظمی هم معزول شدند
 چون سیاهان زستان را در آن وقت طریقی داشت حکم کرد و در دستارهای فرزند
 بدست رفت مطالب خود را بپوش برساند سوز که حال ده هزار دو کافه و طرف اودانی
 نفع که بطریق اعظم شده بودند پس از در و بطریق خوش پذیرائی شدند بعد پست
 از آن بر رسید و آنچه را که در آن وقت خراج و ولایات است یا برسم بدین رعایت
 آورده اند سفر اعراض کردند که در آن وقت خراج توانایی و انان و طرف اودانی
 برسم پیشکش و نیا قدیم نموده اند از وقت مکتبیت بسیار در عدم رعایت شرط
 تا که و نیست و تا ز دانش شیاهان و سنجاق بیگانی و کتبی نمودن بیات از آن
 قبیح و عیارت کردن در مضمون و کندن قرآ و قصبات نموده بود و چون مکتبیت با
 و در آن وقت که در ولایات محله در ذی حق بودن فرزند به بنعلیک و دریت توانایی و انان
 و متوجه شدن بر آنکه اگر سلطان از بدایت را بفرود نیاند بخشید است تا هزار دو کال سلطان
 است هزار دو کال میر خود معرب لا چهارده هزار و ده هزار و چهار هزار دو کال است
 هر یک بعد از ترس که دارند به بند با زخواست آنجا مقیم نشدند و در آن وقت که در آن
 فرزند را یک کال خرد از سلطان بجهت فرزند پادشاه که بوزن است برده برسد و بگویند
 از برای بیکم هم معزول شد تا در زمان مرض شدن از حضور سلطان بقول بیات
 نطق نموده در آن ضمن عرض رسیده که ای سواد است از برای جوابی مصلحتی سیاهان
 با در در سلطان فرمود و ما نیز همین سید را سیدیم بدو بی شاه صاحب و فرزند هر دو
 بیک با عرضنه حضور سلطان شدند و اهل در یک دیوان بزرگ بحضور شرف
 شده خواستند صاحب که کرده اند خواستش ای اهل ایران بفرود مقیم شدند که در این مقام

برنج سید یکن چهره فری طرش خج طرک کشید ، اصح میر کردید ، بجمه در عازره که
 اچلی ایران از آن سید هر دن می رفت ، بنو ذبکت نیز با قهای خود راه آمدند بر پیش گفته
 روانه گردیدند ، پس از رسیدن آنجا بجز بکث رفتار در آنجا گذارند خود روزنه وین
 کردید و کتب سیما را در جبهه فری نماند بر در فرای فریسه و در یک راست در آنجا
 جبهه لاری اینست فرقات ایران بجز در سلطان شرف گردیدند

بدر روز عیبت میسر ایران بمان سلفه دیو
 در آن سینه رفت نوده در آنجا حرکت نمود و در همان تار روز عیبت را که در این پیش
 مصدر ضرات شد ، بود مرد عیبت فرمود بر سر مرات پان میزود و در پیش پای
 مسو کوئی بکلی ای مردم ای رضب در دست برود و نیز تو پاشای بیکری قاسمی
 بجای ای بیکری ای مردم ای سید در سکنه پاشا بر آتی بیچر بیکان ، نامر کردید در یک دست
 حیات عثمانی واقع بود ، مانند مالک قرم و اندر ق و بفران حکمرانان آنجا نیز در این زمان
 آنرا تعمیر و تبدیل نمیشد ، مینج حکمران اندر ق پس از شش سال حکومت بر همان ایسکه
 با فری نماند راه را در قی و در معزول شده ، بظلمت شکو پیر را بجدول بجای رضیب
 گردید ، یک سال بعد از آن ملک نیز حکمران بغداد نیز بیکه میسر دولت بستان
 حکمران آنجا را که میسر کرده ، بود معزول شده ، بر آنکه میسر همزار گردید ، جواب عالی خود را
 بگوید لیکن پس از رسیدن ، با سلبه ایدر دولت را خوشتر ضمه امضای جبهه
 از برای حکمرانی خود بگرفت در حاکمیت قرم ایتیم کار ، زیاد تر بود حسب گای
 که بلور زده خود را بر ضانی حمر تر ضانی معین کرده بود ، تا شاید از خیال رقابت از آنجا
 با آنکه چنانچه مذکور استیم پست همان برادر زاده که دولت گرای بشه از غایت ضانی

از آنجا که...

بر رفت و خود با سه بر صغیرش بقدر رسیدند و آنجا گرای بجای این گرای قانقا
 (و بعد شد در روز وقت تا مدت پست به سخت سال دولت گرای همان حاکمیت قرم
 بود ، همه وقت دشمن حسب بولک دولت دولت رسس بود حسب گرای
 آنجن خان است از زاده و بچگی که در دست قچق حکمران کردند ابوان واسیلی
 پادشاه روسیه پس از فرخ حمر تر ضانی و خازن لقب اسپانی فریم که کتایمان
 باشد بر خود داد

بهرت جدید رسواری دارد کردید در آنجا از بسیم هر مسو کوئی با ستم از آنجا بیک
 و چهار هزار سوار ، بر سر شه که بر ساقو نیک و بیکی شاهما فرشت فرغ گفته ، ناز را بنامید
 دان چنان بود که نفس جمول اسم سلطان مصطفی معتقد بر آنجا نهاد ، قرب و هم از آنجا
 بدو خود جمع نمود و علم بخیگری بر فرشت و بفرست حرکت سلطان از راه سینه شایزه
 حاکم کوزنه بجای از آنجا ، بن خود را بفرمان از اهدار سنجق پاک نیکو بپولی بفرغ آن
 جمول مامور کرده بود مدتی توج و سخت سیما نیکم فرخ فریوش را در نزد خود قرار داده
 دو نفر طلبه را در شکو خود قاضی حکم کرده بود و در فرخ فریوش سلطان خود را بر دست سببان
 نیکو بپولی بدو داده بر زده مسو کوئی فرستاد ، و شایر را در راه جوس حضرت سلطان
 روزنه دست دیز فرخ فریوش را در خوش خیانی که کرده بود تیسر معتبر بر جلده و مخطوطه
 از حق با و بخت ندر سببات که سبب بخت کردن آتش با بیکمیر کردید روح هر
 سیما در یک جسم عبیر خسته بر ستم در آن غلب بود که ، بیرو لدی آن
 پسر که بی گن ، بقدر رسیده ، بود همیشه در ضمیر صاف چرانه حاضر
 شده ، سبب و حجت در اضطراب میگردید کیفیت از این قرار است

باب سی و دوم

سیمات احمد پاشای صدر اعظم و برادرش در ستم پش دوباره در این منصب تمام رسیدند و سیمای پش جدید که در ستم پش که از بناهای سلطان سیمان اول بنده کتبت دستاورد که فیما بین سلطان و شاه و فرزندهای ایشان وقوع یافت فوت سلطان خرم ساق و کسلان در بلاط دوستی فیما بین خورنیز روز یک سید طین عثمانی جنگ بهارستان محرمه سبب فوت خراب کردن بانو کوزا نسیر شهر تانایا بخت تراز از ترک در توشیحی و در کاما بنیوال شهرستان قس و فیانک و اینزایل مارین پاشا اسپانول و دوکت و هاکم در کسپول سبب جنگ و اضمه و از کردن سلطان باینه بعد از شکست خوردن بطرف ایران و کشته شدن او در کجایه از آه و فرست

سفرای مردود دولت

در باب گذشته سیر که در ارت کیمبری از زمانت و حرم بزرگ سیمای کرده شد سیر و محبت او دوباره از وجه مجبور خود وقت نفس را بدلی بیعفت و نخی از او

در این

در حق سیری که یکی بر کتبان دولت میداشتند و افکار برت و پنی رحیمی صده وارد حالا ، این دو شخص را در ستم پش دید که بر حسب بد قولی زما جو انفرادی غنی شده صفا و بهای بزرگی داشته اند و در این راه و مگذر خوار شدند که دشمنی است در اینک سیمان و چهار مجاهد و مجاهد و نخی نفس خود شده بودند و نخی که بنده کردن هم بزی ابا هم طوبت در نخی روزگار جوانی و اسباب قدرت و اقتدار سلطنت در او خیز و شرم خوارم خود بر این ستم پش که در این صدر اعظم ، اصلا بت حیب را که در وقت سیمای مخصوص روزمانی بای محبت حال نسیمای منقطع خورده بود که هر اتفاقی روبرو بود ابدالعده جان دور کند از پشی و آرد و لیکن در خطاب دل و دغدغه خاطر از بجای خود بود تا آنکه یکی از فرقه خوارانی نوشته و بجهت شریعت رفع آن خطراب را نمود و آنرا در قتل سیمای صدر اعظم پش فی خاطر سلطان انقدر با نبود اگر چه بعد از عزل ستم پش هر چند می کردند که شغل خطایک صدارت را بعهده احمد پاشا رجوع نمایند ایستادگی سخت نموده قتل کردند و نخی که سلطان دور لقبول کردن این کار مجبور نمود قسم خورد که هرگز او را در این شغل خطایک معزول نموده بقتل رسانند ، بجهت در نخی که کلک اقتدار و مفاخره سیمای داشت در یک روز دیوان که بجهت سلطان میرفت غفلت او را گرفته در قتل رساند و نیزانی که در ستم پش سرش را از تن جدا نمودند سیمای چند زبانی این سیمای ناکامی آزار که در زمانت ستم پش بر علی پاشا حاکم سابق مصر و خوارم آورد و ن سبب قتل او را که در نخی علی پاشا مرید عظیم ابله پاشا بقتلش خوش روی بنده کوئی بود احمد پاشا او را در حکومت مصر معزول کرده ، ده کاپتن مجرب پش را که از مهربان نخی بود بجاوت مصر فرستاد و چون سلطان علی پاشا را مورد اوقات فرموده و نظر داشت

به در داد صدر عظیم صدره دهم و خرابه و قتل او برآمد بعد از مرگ خود هر پست
 که حکم مصر کرده بود در خفاش کرد تا می خواند از بیات متداوله مصر زیاد تر تحصیل نموده
 بخزانة سلطان نفیستند لهذا در سال اول صد هجری هزار دو کا عده بر بیات
 مقرون به اسد قبول دست و سلطان بسبب این لغات را در می پست سوال نمود
 مگر رایه عرض کرد که در ایام حکومت او بیات مصر موافق قانونی که از پست
 مقرون شده بود گرفته می شد تا حکمت آباد در می آید پست شده به وجه دین عرض در آن سینه
 حکم کرد تا در صد و نغیشت عادت می پست و بیات و ما خودی او از مصر بر پست و تاریخ
 که نیمی این قبیل نیمی پست می پست بیکریه در این بین مکتوب از صدر عظیم که به دلایلی
 نوشته بود پست می پست در آن مکتوب یک شده بود که تا حکمت و وجه بیات
 زیاد بر آنچه دستاورد بود و قبول نموده روزی در درشید با بیات سبب قتل فراوان
 آورده نمود می پست که از آن برده بدست سلطان برده بعد از دروغی که سلطان بر سبب
 عولینه خدمت سلطان درده شده که در آنجا حکایت می پست می پست شده
 بود چون سلطان در مقام تحقیق برآمد معلوم شد که آن عولینه از پست می پست بود
 بدست پادشاهی داده بود و چنانچه از آن در مجرول را داده است بود که عرض سلطان بر سینه
 زینا خبری است که هم بعد قبول در پست پست در میان یکدیگر محبت می پست
 لیکن علت اصلی خرابی صدر عظیم مذکور همان است که در پیشین شفا می پست همین آن
 شده بود اند بار پست زینا زکی در روز پنج و ده لغات خود ذکر نموده اند و آن
 می پست سلطان خرم از سینه زینا پست سلطان بود که پست در ده دشت خود را
 دوباره بسند صدارت بر شاه عزال رسم در حقیقت ترقی و بجهت آسایش خاطر پست که بود

از آنکه

که از قس سلطان صفتی به جهان آمده حال شردن و کشتند و سپس و حمید بزرگای حم
 غیر است بدن خمت و کوشش به انداختن مردی که بزند شدن او موافق و حمید مد خطه
 وقت و تقاضای مقام بود است تحت می حکومت می پست بهانه دفتر صدر عظیم
 درده بود لیکن بسبب حقیقی همان است که انالی در خطه دست و خاصه جمیع در آن بسبب اتفاق
 در روز دفتر که حسن پست بغارت ایران رفت بود پست و طرب کشتن شاهزاده مانند صفتی
 رسیدت صدر عظیم پست احمد خدمت کرده و این دو کا در لنگه بزرگی در خطه بیات
 نموده بود رخ نسیس و اسد پست در روزی آن نموده بود در خطه جمعی حم و در دست رسم
 مقامات نموده احمد نگاه دار بر نامه در هم طرب رسم نموده پست در اول دولت می پست
 دوباره بسند صدارت بر رسم کرد در بیات سال دیگر می پست سینه

با تمام رسید بهترین دعا لیکن بعد است که در خطه سلطان شفا می پست سبب
 زینت پستی تحت دولت کرده پست سینه مقصد هر دو کا از زاری می پست که پست
 این بنا بر سینه از صوفی می پست که در کار زینت بود طرف و خطه کتب بود و سینه
 در بزرگی یاد کار می پست در می پست می پست می پست اول حجب می پست سینه شفا
 زینت می پست که با رسم خودش موسوم ساخت شش بعد که بنا کرده بسفر از خارج
 آنگاه از روز و خطه خود بداد رسم می آنگاه با رسم پست سلطان سیم و پست پست
 سلطان خرم و دخترش زینا رسم پست می صدر عظیم موسوم کرد رسید

با تمام رسیدن سینه دوباره بسند صدارت
 نشین رسم پست بی از کار می پست در خطه کشت و طرب پست زینا از زاری او می پست
 در بزرگی این کار به با سلطان دست از سینه زینا رسم پست در صدارت چند بود

یکی نامشاه لاجورد برای سلطان نوشته بود و یکی حرم شاه خطاب از برای سلطان
 حرم زینب سلطان گذاشته و یکی هم سلطان محمد پسرش خطاب از برای ستم پشی
 صدر اعظم مرقوم داشته بود رسم تحریرات و انتخاب اعیان و عیارات و احوالات
 در تعینات و تعیینات فشانیه که در کاغذ شاه و جواب سلطان بکار بود شده بودند
 منافع است که با ملکاتیا بیکدیگر در ایام جنگ بیکدیگر در راه میباشند و پشت دراز شده
 بعد از آنکه در دودوق بزرگ ادوی بزرگ و نیست نه و نیز آمده که بود آنوقت سبب بیان
 سلطان تبریز و عاقبت اینان و عاقبت خنق اینر بسیار خطاب کرده در آنرا اظهار شکر
 و امتنان از آنکه که هیچ ایران در زیارت حرمین شریفین نموده نامه سیمانی بیخ محمد زینب
 شاه بجهت تقریباً بین بی رات شرح شده بود عذر دینش بعد از آنکه نامه آن محکم
 در دولت و نیز آفتاب خشنده و نور بالا می رود و در آنرا هشتم جسدی در خستیا ر
 در ادای و در آن خستیا روی و بخت شتری حجاب تیج کعبه و در آن خستیا فیروزان شاه از آنجا
 جدول راه آسمان قدرت و استعدال بخیر و بخیر

از آنجا که در آن مصنفین این نامه با بی رات نامه که خستیا در آن در آنرا برادر
 یونان خستیا بود و اسکالیا آنگاه ضبط نصرت سوم شد که کتب و جرات پردازی
 در مشرق از آنرا کتب پیش از این بحال بسیار کم تغییر شده کرده است جای آنست
 از آنکه در کتابت و مروری کتب ای ایرانی و یونانی نونه در دست داریم تا مصنفین
 تحریرات حرم را با کتب است مکنه و در هر طریقی قدیم متعلقه در موازنه تا بم بجهت کتب
 حرم شاه زینب سلطانی ضابطی تقریباً با این مصنفین شروع شده بود در خستیا که مروج صلیف
 بطوریکه از آنرا بر آن در ادای عذریه در آنجا جنده میخواندند که صمیمی مؤمنان

دولت

و بر خندان مغرب که از سبک جدا بود بر سبک ظاهر متعلق می رسد تا از حضور جرات از آنجا
 مرتبه بعد که دارای تحت شتری دروشمانی است تا در هیچ و سبک بزرگت و کتب قدرت
 بقیاس بچهارت نجیب و تقوای بریم از رنده خوش جان بخشی مانند آفتاب دارای
 صفات حسنه جاذبه فخرت رزنا پر سر کار قید افکار روزگار و زشتی و در آن
 سلطان ضابطی خندان دستان تا آنکه در خصوص اقامت سبک سلطان ضابطی تبریکت
 گفته چند محمد قرآن بقیاس چند عدوت نون در آن مسجد بناز چهار جرات سلطان
 ضابطی نیز تقریباً همین پایه است از این در ابتدای کاغذ می نویسد مراد بهای صافی از پیش
 مدیکه ما در میانهای کلین استغنا شایه و بنین صادق با تقوی که شایسته نیست بخت
 زینبند حضور کسی است که در آنجا جوانی حوری و تقوای نجیب کوکب خشتی که بجز خستی
 مراد به بختی تیج صفت مجولیشین بوده عفت و غیره و غیره کاغذ سلطان محمد پسر
 که بعد از عظم زشته بود تقریباً همین طرز با بود و در ضمن تبریک و نیست یک گفت بخت
 سبک بر عده خود و نود و کوکب قیام بقام لوح رسیده حرکت خود را پیش
 گرفت و اوقات که خوب کرده بود محمد در باز طلوع نمود حاصل کتب است و در ایازت کتب
 از آنکه سبک شاه خطاب مدت بی سال عمر خود را در خدمات در خانه شایه صرف
 نموده از رموز نوکی آگاه بود بعد از اقامت سبک اول اتمام سبک آن صرف بر قرار کردن
 چهار نفر مدرس از علمای شیعی و فقهار کرامی از برای چهار مدرسه که بسته بین مسجد خسته
 شده بودند نمود مردم و مقرر شد در این مدرسه ما را زیاد بر آنچه در مدارس دیگر است
 معین و مقرر کردند و به این واسطه از سبک مرتب این مدرس و معین مدین مدرس سینه اولی
 در جدول کرده در همان رتبه باقی ماندند بقیاس سلطان شایه از آنرا فقهار معروف

آن عهد شد که در بطنه ایغات و تصنیفات مفیده منقح عالم و ضمیر اوست بر سر شاهی
صدر و خطم ایشان را در تخت سعادت خود قرار داده بودند و وفرا از آن سابق بلایان و سوز
که در ستم درگاه بسته ساخته بود شدند میر سیدی در شتندگی از آنجا که هر بن خرم پند از
اوله مولانا جلال الدین رومی صاحب کتاب مثنوی در شاعر بزرگ و عارف معروف
در آن است بود و شرح از برای تجرید که از تالیفات و تصنیفات بزرگ نصیر الدین کجاست
در حکمت الهی پیشه نوشته بود و نسخه این کتاب مستطاب بخط خود مصنف در کتابخانه
شادیک یا کافینیس و آن بزرگ ضبط است همه را که از طرف خزنی مسجد کربلا
بجزب ختم شده است با دو کله از نون و در هر طرف شمشیر را بنام معروف
و عالم مشهور قبالی زاده و دوازده و دو مکه جانب شرقی را به هم از نون و قاضی زاده و کله از نون
این مرد عالم تغییرات و جوشی از برای رساله قرآنی اسد مخرمشه بوده و قاضی
زاده که در آنجا رتبه منقحی گوی رسیده در سبک دولت خانه که در آنجا قرآنی قرائت
یکروزه در مسجد اول بنام سلطان خلیفه قریب رسیده بعد از عام شدن بیخبره رسیدن
رستم پش و در به مغرب صدرت ده میر شدن به از نوای خویش در کشته شدن در آن
تاج و تخت به از شدن راه پادشاهی از برای هر چو شمس سیم و کبریا در دنیا کاری نه داشت
بعد از زنی را در واقع کرده بر وجه دور در رسیدن در تخت و تفریحی در آن نود و در همین
سال مکه این ایلی که مدینه او چه قدره اسباب خرابی می جریست آن گریه بود و زنگانی
در آن فوج و نیز صحنی انگین در هر طرف دل چم که هر از آن در پادشاه اسپانیل بود
دوات کردند و در آن وقت که در هر ایران به سبیل رفت
سه نفر از دستای می خان طایفه اورنگ که در راه آنرا در سرتخته و بی را کجاست و است

تاریخ
مصحف
کتابخانه
شادیک

در اول جهان

در اول جهان حاضر شدند تاریخ این سلسله تاکنون در بارگی نامی خورشید جمهری در مقدم
مانده بود تا آن اوقات در بطنه مرادانی که بهم رسیده بعضی اهل عادت مخصوص هم
که در چون همه سخنان و اواز بگمان هر دو از نسل ترکند در جرب عادت و زبان
و عادات اتحاد داشته در عداوت دشمنان ملایمی و دوستی خودشان که از برای
باشند شراکتی از آنکه اکثری از اوقات ایشان که شوخالی از نسل است بخند بود و در میان
در میان این دو دشمن قومی واقع شده از طرف شرق از آنجا که در جانب غرب سخنان
برایشان احوال دارند چون این دولت ترک هر دو در نسل سنی داشته ایرانیان هم در نسل
دارند در جرب فطرت و طبیعت در عداوت ایرانیان در ارای اتفاق در شراکت باشند
به یکدیگر شبانی از طایفه از یک در راه و آنهم همان اوقات حجبان ختم را در آن
می شدند که در سده مغرب در ایران بر صاحب تاج و تخت پادشاهی میسر میگردیدند شاهی ملک
از نسل و تاریخ سلسله مغربه شمشیر است بلکه یکدیگر تصادف نمودند در تاریخ شاه همی در در آنجا
مرد مکرر شد که شاهی همی بر افق عادت و حشبه تفریح استخوان کله شاهی کرد
عده کفته مرصع بکبر است رخسار و جام همس بزم خود قرار داد شاهی ملک پادشاه بود
زده بود آنجا شاهی بخت با شمشیر است که خان است تاجی که بعد از تفریح بر تفریح
سیر را حکمران آنجا را که ظاهر این ملک بود بجای آنجا که در آن زمان در ده شهر که گریه
یکی را قوی و دیگری را کوه خاکی نامیدند و از آن یکدیگر سه پادشاهی بود و بعد از آنکه گشت
بوداق و خوشتر است و سبب بر باشند بعد از آنکه او بعد پسر زاده تاجر که در آن در آنجا
از آن زمان حسن گشت خورده بقدر رسید پسر او سلطان احمد در سده ۱۳۶۰ هجری قمری
بجری بپادشاهی است بعد از فوت او شاهی ملک پسر زاده در دستار پسر محمد را در سرتخته

سختی شیخ مصعب الدین بود یکی دیگر خصوص جوس لادخت خانی و غیره در آن وقت
 مراتب دوستی و کاکا که بطلب آمدند لطیف متعهد شده بود لکن باجات عالی که با دولت
 ایران صلح کرده است از دادن و خواستن مدد و عذر است تا که شش ماه که
 سعزای خراف نیا نماند از آسمان از برای جنگ بهارستان گرفته بودند تیرت جنگ به جدال
 قصد دلان در عهد دلان که بواسطه عداوت شخصی نیز نمیشد در میان بود متروک به اردو حاکم
 حتر و اوقات اذن خواسته بود که با پاشای بوسنی جنگ در میدان سردار لشکر سرد
 استیلا میگردد از برای این جنگ در اردو بیرون نماند و بر سید و چهار صد سال
 پانصد هزار در میدان جنگ حاضر نمیشد بعد از چون بهر طرفی نماند که این فرج جنگ تا که
 فی مابین هزار هزار در میدان جنگ بود که سبب برهم خوردن آن که نبود بعد از هزار هزار از آن
 که داده بود پشیمان شده و متوقف داشت طبعیون پیش پیکر کلبی در کافه یکم هزار لشکر سرحد
 بهارستان نوشته بود در آنش زدن درای باژا و پالکس و گل سنگال درخت
 در آن کوته دلان قهرهای میثرت و کاپوت معلول شجاعت کرد که برانی با پا و پانوتنا
 بخون کرده بودند حکم بکری از جانب فرو نماند ماور منع یا سرکران هبید وک بود چندی است
 های تخت در حق این شهر را کرده بعضی را چشم برکنده و برخی را با بدست بهر درخت میزد
 فایده نشد و طغیان پیش خود را بر کرده که فایده نشد از تصرف نمود و از آن حد و داوره سرد
 بعد از سنجاق پیکان منفعت سنجاق را لایحه نموده با اتفاق لشکری ای پشیمان بر سر قصبه نشسته
 کوهستان و طمانا و کاپوت معلولان و با بونگاریت مانعهای و در قله اول پی خیزی کرده قرار نمودند
 و مانعهای تسلیم را از آن داده شده هر جا که خواسته بگذشت بودند طبعیون خواست شهر
 میثرت را حمله نماید لکن چون رستان نزدیک شده بود در آن سر قصبه بجفا و داوره

دفعه سی و ششم

فروغ که نشان مرجهت نزد بعد از رفتن او کسی کوفتی خواست قتل گشت سنگال را
 مع انفسه متحرک از دصد و چهارده نفر ترک که مستغنی قسم شده بودند بر می سرین که عدد از ایشان
 زیاد تر بودند همه برده از دو هزار چهار صد و نماند و شصت و چهار نفر از آن کشته شدند
 علی پش خسی که بعد از مصالحه دولت ایران ماور به رستان و به
 سر قصبه است سابق خود کرده بود از جانب سیدان پش پیکر کلبی افغان ماور چکر به میثرت
 که در این سردار شمشیر و در وقت حیات بشهره در کثرت نظر بهر پدید آمدن و کار کرده بود
 و به فرستادگان فرو نماند گفت در این نوبت بهارستان در اصل و بیطع خواهد کرد و آن نماند
 بافتنک و شیر بکله بخریب چوب و چاقی مغز در جواب گفتند اگر پاشای مردمانی را خانی
 که در مقام حیرت بافتنک در برابر چاقی با نینه جواب قرار نماند و در دست یکم ماه به ۱۵
 سنجاق یک با نیکو کار و پنج یک سنجاق پیکان یک کوه مقابله شده سن لکان که به یک
 میل فصول از میثرت واقع است رسیده و فرو نماند در بعد از آن شرح بهر شهر میسرین
 بعد از شرح شهر خندق را با ستمهای شانه درخت در چوب مای دیگر کرده و پیش بر قصبه نماند علی
 و پنج یک به نفعه نزد این در ش قصبه رسیدند که بی با نیکو کار و قصبه لکان و قصبه لکان
 و چوب یک مجروح شدند ولی یک سنجاق کلبی آن سنی بیکر کرده و دست دزد سر از قصبه نماند بریز
 به قصبه بودند در چوب یک خندق را پار کرده بودند آتش زدند با نیکو کار یک قصبه شهر نماند
 بهر وقت در وقتی که علی پشای خانی پیشرفت میسرین میثرت بر طوماس نالان سنگ
 نایب قصبه بهارستان چمبر لکان در لکان میسرین که در آن کوه نیکو کار نماند چینی بود
 دشمنای از پیش و اسدی نماند و با و اما نماند و چهار مجرمه با نیکو کار داشت چون این خبر

تغایب کرده بصره صدیکو رفت لیکن کابینه‌های رشید فرو نماند در حوالی قره‌کافا
 باد در لویه شکست دادند و بعضی از لشکر او را معدوم کردند بعد از آن دو نفر از آنان ایستادند و
 گفتند اول بر کابینه‌های منور بنام میسران برای ترک راهس گرفته دو هزار نفر اسیر
 و چهارهفتی از ایشان گرفتند و برودیت کاتونا متوجه چهار هزار از ایشان در آن گرفتند
 و با بودت شدند

در آن وقت که سواد
 فرقه نیسانال در بعضی از ایالت زنتت و در آنراک و سخر و متوجه رفتن قلعه و شهرها
 شکایت میکردند و خواستند مصلحت را نیز بطور مبرور بدادند و آنکه ایشان من استیلا میفرمودند در آن
 همان سال که بودت بک در آن سینه زنتت سلطان شخص شده بود و همه در آنجا بسته بودند
 و غیرت کلی در کار با بنظر آلوده و آنچه در او بعد از آن نشستن رستم بقدر رسیدن آمدند
 بود و در بکتم که بودت بک کرده بود سلطان با ماور و بعضی از برای فرقه نیسانال
 فرستاد و بیکت که در جانب کلا ایلیان بر اسلهم اول آمده بود و خدمت سزای طلبش از سینه
 و سایر حرات را بجنب حرکت میفرمود و سزای طلبش هر روز در آنست که مصلحت با بودت
 از آنرا که قبل از آن آفته بود واقع شود چندی بعد از آن سزای طلبش کلا ایلیان آمده و پیش
 او گذر کردن لی پنا و تحسین و امن را داشتند فرستاد و ای این مکه و سزای طلبش را با جویب
 با سزای طلبش در آن روز و سزای طلبش با کما غدی از جانب بیجان که مصلحت بودت
 حیرت را بفرموده و فرقه نیسانال فرستاد و بودت بک در سلا مبرور بود بی بر سزای طلبش خرد کرد
 از فرقه نیسانال که خورده بود و مرده بود و طیفون پش بکرم کلاقی با مبرور کرده از پس از یک سال
 معزول گشته رستم پش بی از ضرب کرده و در آنجا مبرور کرده که از برای بودت بک رسید
 شده بود که او که از آن حیرت منافی نترس از شاهی است و سزای طلبش کردن پیش کشی بخرج میانه را

کلی

ممكن انقباض نیت کرد و چنانکه شمر تا ناپس داد شود مراد تمام دولت بفسر طلبش بطور
 صحیح گفت که بدون تسیم نمودن حیثیت متظر گرفتن جرب و دستا نه باشد و بود
 این بودت بک حجت و ایک سار که از برای مدت شش ماه تحصیل نموده و بر تدم داران
 سرحدی خدمت شد که در آن مدت سخت آزار او موقوف بدانه و سلطان بجهت سزای طلبش
 که فیما بین سزای طلبش در دولت در بود بر اینست که که تن در داد و متفریب شخص آن پان حجت
 در ابتدای سال ۱۵۵۹ هجری مطابق ۱۶۰۷ هجری قمری است
 که مدت شش سال مملکت کشیده بود چنانکه با نظر آمد که بجز سزای طلبش در آنجا بود
 بعد از انقضای مجلس متعدد گفت و شنیدای رستم پشای صدر معظم بودت بک
 و خواستش ایضا بدین طریق بودت بک در سزای طلبش اطلاع داد که مصلحت از برای نیت
 بت سال از آنجا که نیت تحصیل نمود لیکن با مصلحت حیات سزای طلبش از آنرا که بی
 فراد و تصحیح و ده که حال سزای طلبش در آنجا بودت بک در آنجا بودت بک
 تا نا نا بجهت سزای طلبش در بودت بک و بعضی با مبرور نظر کرده و فرقه نیسانال بجهت سزای طلبش
 از برای مصلحت نوشته جهت بودت بک فرستاد و اطلاع داد که سزای طلبش اول را که در آن هر روز
 تا نا نا و ضوابط رسیمات جزو یک فرشته شده بود و در آن نشاند به اگر از پیش نیت
 سزای طلبش در بودت بک اگر هیچ یک معزول شده سزای طلبش را که بر سزای طلبش سزای طلبش
 تسیم بودت بک که حال سزای طلبش مدکر بود در آنرا که سزای طلبش که سزای طلبش
 میدان مصلحت سزای طلبش خود در آنجا است و دست بر بودت بک مصلحت کرده و بودت بک
 سزای طلبش در آن در وقت فرود از حالت و وضع قتلان عقابانی بطور کامل اطلاع پیدا کرد
 سزای طلبش در این باب در آنجا مصلحت معتبره محسوب گردید و سزای طلبش در آنجا مصلحت

که سلطان کرده بودند یک رحمت بقیه کار است و از برای سلطان میر کرده بود و آن
 رحمت یعنی بود که رحمت را بنام برج در پشت او کار کرده بودند بوق و بیک نشسته
 را که در تصرف حال عثمانیان دور بود و برادر کرد چون خستنی بحال روانه امر کرد تا از آن
 مر حجت با و بداند فرستاده و از ایشان را دورند بعد از ده اسکو تباری سلطان اودن دور
 تا بترت دست بوسی شرف شود هر چه بس با سکوئی اورا در خدمت سلطان نمود
 که در خدمت راید ستمی صبح کرده و از این سید که هر روز سلطان فرارید به شرف هم
 نگاه داشت قهر و غضب خواهد داشت و در خصوص جایی خایج از رسیدن او که با کلمه
 از برای متنازع فیله بود و غرضش این بود که خود را برادر با کلمه کار خواهد کرد و موافق شدن از هر کس
 بدیده کرده بود و خانه و اهل و موافق عدله کرده بود و با رضای هر برادر فرزند نیاندن است
 لیکن این کارش با فایده نبخشید و سبب آن که همیشه حیثیت را در سلطه بنور صلا و توجیه
 و بوق و بیک مجبور در اسکو تباری توفیق کردید بدون آنکه هیچ کاری صورت داده باشد و حتی
 که سبب آن با سبب هر چه است خود فرزند و در نا بزرگ هم بوس نظری بیشتر پیر در خان
 از این منزل کرده اوقات خود صرف هیچ کون بیرون است و نبات و کتب خطی برین
 در بین نمود و چون کسی در صدد مخالفت نمود در سلطان را با دشمنان ملک و قو و ملک
 و قیام و تلاش و یونان نزد او آمدند و در این مدت بود بیک از دست دادن
 نباتات و کلمه در همین و ظاهر شرق زمین باغ و حش بر لاری یک ریاضات عجمی را
 آرد و درین نمود و کتب بسیار از خط یونانی که با بخرید به دست آمده که از برای ترقی علوم
 مفید فایده بودند از جمله کتاب دیدن کونین با با بود که سلام مایه نیست که آنجا زود بار
 و چون پیشه و فایده این خدمت بود بیک که از خدمت تخصیص معالوف بود

تاریخ
 کتب خطی یونانی
 از جمله کتاب
 دیدن کونین
 با با بود که سلام
 مایه نیست که آنجا
 زود بار

در این وقت

در این وقت که بوق و بیک مجبور به ماندن اسبول بود دستمال کان کلمه
 از برای مرض شده حکمی بعبده پشی میس و ایش بود تا که در صبح غمگین شد
 سر حد قرائت و احوالی اقدار تمامه در زنده بیکه از این فو زینا و کلمه از برای بنور
 مر حجت کرده بودند اما دیان کونین یعنی حکمران منکوکی از برای اظهار رحمت
 و بندگی در پای تخت دولت عثمانی حاضر گردید و یک بوقت نفیس بسیار رحمت از سلطان
 پیش کش نمود و در همان اوقات سیمان کاغذی بر پادشاه روس نوشت و این آدین
 با بود که سلطان لقب کنز ان اورا خطاب داشته از دستنی ای سابق دولت
 عثمانی با روسیه با دوری کرد و در دانشی نیز از تاج عثمانی که از برای خرید و فروش
 برفتند مردم داشت علاوه بر خرابی و ندانیک و فرانس یک همی هم از دولت
 اسبول آمده تا ساس معامله داشت لیکن نداد و نه دست داده و این هیچکس نبود
 غایب گردید در همان اوقات دولت عثمانی را با دوک قدیاض را در ابط کاتبی میان
 که این پیش کاغذی برستم پشای عظمی نوشته خواست اورا در خصوص باور
 میسکن بودی قبول کرده اورا اجازه داده بود که چنانچه بستان خود بر اسبول
 بود و این میسکن که بعد از این در سف نبیده میورد یکی از یاد های پر تعال بود در صبح خرابی
 در وجود سلطان سلیم ثانی پیدا کرده یکی از قزاقان و محمدان مخصوص او گردید و در همه کارهای دولتی
 حتی در صبح جنگ با دول خارجه مدافعت نمیداد و آنکه شرف لقب دوک دانا
 کسوف بر او داده شد بوق و بیک مانند دوک دانا در حقیقت و پشی می که که از
 دین خود روگردان کرده مسلمان شده بود مدخله و خاطر خرابی کرد این بیدین برادر خود
 در خدمت کرده و حال متوقع بود که هر دو را در خواستش را بگذارد از بستان برادر پشی

تاریخ
 کتب خطی یونانی
 از جمله کتاب
 دیدن کونین
 با با بود که سلام
 مایه نیست که آنجا
 زود بار

تاریخ
 کتب خطی یونانی
 از جمله کتاب
 دیدن کونین
 با با بود که سلام
 مایه نیست که آنجا
 زود بار

تاریخ
 کتب خطی یونانی
 از جمله کتاب
 دیدن کونین
 با با بود که سلام
 مایه نیست که آنجا
 زود بار

بوزلب در جواب گفته بود این اذن در صورتی داده بشود که پشت او امم خویش را در بندگی
 که از آن آرد و چنانکه بگذرد این فراد و حتی که یکبارگی آن می بود قدری در علم این جهت غیبت
 بعد از آن که سلطان را فریفته خود کرد تا آنکه نه خود سلطان می که در تر سلطان محمد بود
 که از همه پسر با نواز دوست میداشت بر او در و در زبانی کسی که در در این وزارت بستند
 عدو ز در داد و پنجه فرزند او را پیش بسیار خویش خط بود همیشه در آن نوشته هر چند می را که بگوید
 بیغیبت و در وجه آنکه در جمع نوزده از برای جمیع کفن و دفن خود کند گشته بود

سابقه مرقوم داشته شد که سیاحان جتو مرغ نواح پسران خود و انطفاش
 در صورتی مستعد اشتغال و البته بود در در سکه تازی از دوزده ترفند گردیده بود و حالا
 لازم است که سبب مخالفت و منافقت را که اسباب وقوع آن همه در قیام عزت آن پسر گردید
 تا نیم سوزین اراده در رعایت همه پسران شده اند بعد از زدی راه پورتهای بوزلب که خدای
 کذب و دروغ است گفتی شده اند در آنکه در ظاهر معلوم بود و بعد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 از آنجا تاریخ مرتبین صادق اول عثمانی را ندیده از بطون کار و حقیقه عمل اطلاع ندارند بجز تاریخ
 عالی که مرقوم است آن بعد از زدی صدق و اطلاع است زیرا که عالی در آن اوقات که است
 و نسیبند محرم بود و خانیها چنانکه یکبار برده می شد مطیع میگردیدند و نیز مانند آنی را که چنانچه
 و پسرش با نواز در بدلی شده برای این سید و قسم خود را حکومت در آن در و در سلطان
 که مصطفی پست رسیده کاغذای است هر روز را نیز ثبت و تحریر نمود بعد از آن بعد از آن وقوع را
 که با نواز در جواب و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 با بیکمال حال آن فیض این است که مصطفی از جمله پسران آن عهد پست محمد زلم سلطان
 در تحت حمایت او نیز در رفع بجز در قسم با نواز در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

و در آنکه

برقرار گردید مصطفی را از مصالح و دردی دویم معزول کرد و نظارت مصطفی را با و داد
 (چنانچه که پیشی) پس از آن در در خدمت سلطان در در کرده بسنجی قیامند و نرسد
 بعد که در بسنجی را سلطان با نواز مطلع گردید وزارت در سلطان سیم را با و داد و داد کرد
 تا شاید با نواز مطیع اسباب خرابی او فسخ کرد و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 رفت و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 فراموش گردید و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 دولت عثمانی شد بدینگونه و بعد از برای این کار با سلیم که شرف روز در میان بوده
 رسد و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 بزرگ سلطان تر و بعد از سلطان مورقی قاعده و قانون باوش می حتی دولت
 لیکن با بیکم توارری و چنانکه که رسم پستی صدر عظیم سلطان با نواز میورز و خورشید
 نابینای توارر است آرد که با نواز را بلیعدی و چنانچه که سلطان را قرار خوله نمود لیکن
 اگر در در خدمت خود از زاده خورشید را مور را با و داد و داد تا نیند روش کار را از آنکه
 تفسیر داده مورق را از میان بر میدارد و در آنکه رسیدن تیج و تحت را از وجود عثمان
 صاف و پاک می سازد سلیم خورشید را با و داد و داد کرد تا هر نوع که صدق در دست
 نماید و عهد آید که بعد از رسیدن بمصطفی در قیامت و در قیامت در اندام بودی آرد
 و بعد از مصطفی شوال انجام خدادت خود کردید و عولین با نواز نوشته در دولت و خدای
 قریم خود را بخیج داده ضمن اظهار داشت که از برای این شدن با پادشاهی خورشید
 پشوش مانع دیگر از برای او در میان نیست اگر تدریس در اندام او شود این عمل بر دولت
 انجام پذیر خواهد شد آنوقت کاغذ را به سلیم نشان داده با آدم را یعنی از برای با نواز

بازید فریب آن شیطان خائن را در خرد و جوی برافتنی و لواء او ارسال داشت مصطفی پسر
 بازید را با طهارت که هر دو بدست سیم برد مصطفی در بر سر کمانی بازید را در حرکت کرد و بازید
 که خفته است چون بر خشک جبارت باخوش بر سیم نوشته در در به جنگ دعوت نماید
 بازید بیخوت باخ شوق را پذیرفته کاغذی در کمال قیمت بخرت با بعضی ایستاد زان
 از برای سیم فرستاد و در در به جنگ دعوت نمود سیم کاغذ بازید را با ایستاد که فرستاد و در
 نیت سیمان نوشت و سلطان از کار بازید است متعجب گردید و در جبارت را در در شقی
 برادر بزرگتر نماند از بعد از پنج سیمه فریب که عادی تصحیح و قیامت شدیده بود و ز برای از دست
 مصطفی جمعی را مقرر کرد تا در این راه فرستادای سلطان را بکشد و فرمان را بجز بازید
 سلیم فرزند از برای پذیرفته و کینه بازید را برین رکشته و فرمان پرده داشت و خود را در
 ایش بر خست سیمان از این حرکات غضبناک کرده ماندن بازید را در حرکت فرستاد
 صحیح نداشت زیرا که راه او از فرمانی بر حسب شام و مصر بود و نماند از سیم که می خواست
 تبدیل نماید و از برای اینکه در ظاهر سلیم را با ترحیم نماند به حکم کرد تا بازید بگردد و در فرستاد
 فرستاد را با سیم تبدیل نماید و سیم از نصار در خان بر آن طایفه فرستاد تا به کوه تپه نقل نماید
 سیم شخص رسیدن حکم طاعت نماند و از زمانه فرستاد بر پور رفت
 و لیکن بازید در فرستاد با نیت سیمان در بر چه مردم پر تو پست را فرستاد و در در با طاعت
 و در در و به محلی که معین شده است روانه سازد و در همان وقت از برای رعایت ظاهر کار
 و دانود کردن این مقامات بدو را در هر پستی استوگونی در بر سیم را از سیم فرستاد بازید
 از حاکم کرد و قریب است هزار لشکر از لشکران و گردوش می برد و در جمع نمود سیمان از
 شنیدن این خبر فرمان داد تا لشکر سیمان را طولی و فرمانی که جانی و مولای فرمانده باشد با حاکم

بازید فریب

بشکر یکی دو و القدر قیون علی پست و لشکر یکی آردان پیری پستی رضان از نعلی چسکوی
 خود و همگای قیون را در دو زده بنده اسیر و مع حرکات بازید شوند و هر پستی استوگونی
 باورش که بازید فریبی چو یک دهمی از جهت سپاهیان و سیدان در میان چینه
 چنان چهار لاده و آب روان در هر خانه در آن راه که گوی برادران و مخصوص و بعد می
 سلطان با جز سیمه ختم شد و در پیش هر لشکر باشد تا هم بیکدیگر همه در راه باشند
 از هیچ طرف نمی نماند و در در که بازید بکشد نماند با نیت بر پیش از صف با سیم
 حرکت و از برای خزینه با دیدن خونبار و خطری لشکر بجای پای سلطان عرض کرد استعدادی
 در حاکم و جنگ پیش بدو روانه در حق خود چهار نفر پسران خود را بدو رساند که مصطفی پستی نوش
 سخت که چشمه موی طلب بودند و خزینه را گرفته نگذاشته سلطان برسد و سلطان سخت در
 بعد از اطلاع از فتح جنگ بازید بر دردی اسکواری فت نامیدان جانش برادران نزدیک
 باشد بازید از جانب فت خلیج جبارانی و حجت در حق خود است بدو بود و از کمال شب است
 صوری را با پدر خود داشت بر ضد سیم که با چهره برادر فرخته و صورت درم کرده و تنهای
 خوی تیرنی طبع با درش سلطان خرم شب است داشت با کله شازده منسوب با بعد از
 و در زده هزار نفر که همه بر دشمن اسیر بودند بدر خورشید کرده غلب و خیران خود را با سیم
 کرد و در دو فرود چهار نفر پسران خود را در داشته لطیف بر جد بر آن روانه گردید می هزار
 دو کار پستی می سیم و اس قرض کرد و در چند هزار دیگر در ضعف بگرفت و می نماند از سیم
 دست در اسق طریز از نماند روانه گردید چون این خبر به سیمان رسید در بر چه پستی
 استوگونی را با بیکدیگر مردم اینی قول حملی مصطفی را در راه سلطان سیمان بر نعلت لشکر فری
 فرود سیم در سیم و اس نظر رسیدن در نماند سستی یک مدد طبع مصطفی در سیمان یک نظر

خسرو را به پیکر کی میسر شد و علی پش با همه نام کوفتن با یزید روانه سخت و پشان شروز
از متفقین یا سوده نزدیک به اردلان در سخت جو قوری لغزبان رسیدند و آنجا به زور و غمی
شدید به پشان تندی کسبان خود در تهنشت بستند و پیکر پکی از زنده آدمی از پش
برادر کسبان فتح آیدمین و کولت و مس عاب از با یزید کسب تاقیم چند نفر را به یزید
با و در و تا بجزانده بولت زدودی خود را به جده اردلان رساندند و در وقت این اتفاق
سپهان از پش و در و تا سقوکی و وزیر پیکر پکی آمانا رضان ادغی پیری پش رستن را
در وقت شمشیری تانید لید پش پیکر پکی از زنده آدمی را به جده اردلان رساندند و در وقت
کرد و در بدو بداند و سبجق با زان را به جده اردلان رساندند و در وقت
از زنده آدمی را به جده اردلان رساندند و در وقت
ش را به جده اردلان رساندند و در وقت
فرستادند و بجای از توفیق پش رئیس در سلطنت سیم کردید که یک
کی که ای آن که کارهای مصطفی را از پش و شکار متسواست دست دند
صایه و جده چمن شخصی در سرد اردلان عالی از ضرورت و از هم بخواجه بود
از زنده آدمی را به جده اردلان رساندند و در وقت
اطیار و داشته که نگاه داری از کسب برب هم خوردن مصالحه و دوستی
شایسته چنان حکم اردلان سلطان زاده را در وقت
از جانب ش که در آفت لشکر بر تبار کشیدند و در کللی دیار اردلان
بازیدار به اردلان مانند علاقی رفتن برادرش اقامت میسر است
الدین شاه قسین استیلا را تا می عطار الله وزیر کوفتنی را در آنجا استقبال

سلطان زاده

سلطان زاده فرستاد و پیغام داد که خود نیز خصیصه به یزیدی آید تا از ش هزاره پذیرانی که
شایسته شان رویت به سر آورده شود در زمان حاکمات بعضی سخن با یی مجاهد و در کجاست
که بعد از رفع تعزیرات سلطان و در باره مورد مردم موکانه شدن همان سخن با را شخص سلطان
مذکره نماید علیا ترسیدن خبر سلطان با ش هزاره مانند یکی از فرزندان مغز سوک فیس از پش
با جگه ش و طلب در بزرگ با جمل و کل کالی که در دولت اردلان معمول و متداول است از پش
نموده سی طوق زرو لغزه و جوار هر بر سه شاه زاده و شازنده و کس اب اسپید سبب با می هم
بازین دستم نفیس ش هزاره بخشیده شد به یزید و در کجاست با دوشی از طیار
بزرگانه نورد و در میراث و جوار طلوع و کل کالی سیر افرقه کران با کس در و چه سبب ترکی
با عایشه ای طلاء دور و دور و دست یزید افرقه پش به پیشکش نمود و در اردلان جایک
و سب تا زان چاکدک با یزید در پیش روی ش و شایسته تری در زنده تان شده اسپد ش
و تعجب اردلان شده بودند و مخصوص فرود فرما که در بطله قوت به بی و از طیار رحارت در فزون
فرزیت و بکار بردن اسب و نظار ناظرین را لغت خود ساخته به تعجب و تحسین تاش چنان
گردیده بود چون عقیده این کارهای آن بود که شایان از روز سردی از اردلان با هر دو در استمال
ادلت و سب در پش و توفیق از زنده لید از زنده اذن خواست که شومی را بدل به جبهی و به زنی را
بدل چنگ رفتند و طلب را مقهور بیک عدم نورد و تحت اردلان را ز برای او
تصدیه نماید با یزید جارت لدا در کرده خدمت نمود که اگر این سخن مکرر شود کوبنده آن را
بر قیود خوار بر سینه پش و در سلطه او که این گفتگو با کوشش زنده شده بود بعضی ملاحظه احسب
کا خود صرقت میخاج با یزید با هانه کرده و در ما می داد که در جمع شده بودند به اردلان و در این
مسیحین خود متفرق و تقسیم نمود و این نیز از شایسته فضا بهای آرزها آسوده کرد و به

پایان شد و طباطبائی را خلافت دادند و باینکه در حق او و تخت ایران
 باطله منع و خیر خواهی دولت ایران از آنها وقت شد و طباطبائی را در وقت برسیه
 شاه زاده را تسلیم هر خود نماید حق است این خیر است و با خود فرود شد که در زمره سربازان
 و سلیم در قتل و اعدام سپید و در وقت این است و در این سوره تاریخ مراد است
 و در حق آنرا را طوطی ستم بر سر آمدت و کتبات ایشان در این خصوص بطور با کار
 در روزگار باقی می ماند این همه رفت و آمد سخراد و کشتن نامه با و به هر یک کتبات رسانند و خط
 و رعایت مردم معذرت از برای نایل شدن بقدر اولاد و در هم خود با بهر کردن میسر
 نامردان در تاریخ دول و کردید بنده است در میان شیعیان در خصوص قتل با زید
 انحصار دارد
 دو کاغذ اول سیمان و طباطبائی که در این راه
 بهم بر خورده تقاطع نودند سلطان در کاغذ کتبت و کشته بود یا یکی از هر خود با زید را اظهار
 داشته و قاتل جنگ قوی را شرح داده بود در کاغذ کتبت به توسط یکی از شیعیان خود
 علی آقا نام از برای سلطان فرستاده بود خود شمش بکشش نموده توسط کار با زید کرده بود
 سیمان بعد رسیدن کاغذ است سیمان یک را و تسلیم سده در ارض و محرم خود حلاق
 آقا را با چوب نام زرت و فرستادند و سیمان در کاغذ ثانی خود اگر چه از قصد خطای
 با زید عا که نموده یا یکی از شمار را در بیان می نمود لیکن در آخر زید بن عدیه و اعمام پیش آمده
 زرت و خواس که که بعضی از کتب با زید را نماند طوطی بعد است از این دفعه و
 سیف الدین البعل کردن زید برین لامعید و معلول سزد و با خود با زید در کتبت
 رود نه حکومت اکتسبه و در در کتبت زاده را با هم که بر کتبت میگی که از برای این
 کار سیمان خوبه شد بخوبی تسلیم نمایند و کاغذ تسلیم محو بود و زید را زرت و بخش می گوید

دو کاغذ اول

و اسناد و نامی نالایق که در حق برادر با شی خود ذکر میکرد و میگفت سلطان سبکی که
 اغلب روایات شمش بره زنی و لخت کردن کار در بیان بوده است سبکی است
 دولت ایران نبوده سزاوار لغات است با زید است موافق حکم قرآن (حجت انبیا)
 خداوند است چنانکه ختلف از طرف پروردگار (ترشح میجو) و موافق قول سدی شیخ زری
 نیکی بدان کردن بری کردن است بدان شد و طباطبائی که با زید در زرت آقا را
 همراه و ستاد نامی سیمان و سلیم با مرخصت سلطان بنیف الدین از شتر آقای دوا
 بقدر راز و سلیم روانه داشت در کاغذ سیمان بجهت کتبت به بعد از وقت برول
 و نایب سبکی مضایق رسیده شده باشد و اظهار شمه نموده خیال کرده بود که دو نفر از شیعیان
 حاکم از زرت آدم حاکم آن کاغذ با بهر زنده در خصوص قتل زید بهر نامی او و سب ترشح
 مرک آقا بر زندگی کول نامم شده بود و اظهار داشت از برای دادن این فرمان نظر
 است رفتی است از جانب طوطی در زمین که حکام در ارض و قدر تعبیر زید در زمین است
 بشود که باید داشت که اجرائی این نوع حکام سب سبکی در این و طوطی در این
 خواهم بود مضایق کاغذ کتبت زرت آقا از برای تسلیم برده بود با کاغذ سیمان خال از سب است
 نبود و خوشی را که درباره با زید شده بود موافق حکم قرآن که فرموده است بت پرستان
 در میان را بشید تصدیق کرده بود که شسته از اینها است به واسطه بی جرمی سلطان
 در خصوص قتل با اخراج با زید بصیرت کامل حاصل کرده بود سیمان در کاغذ خود مختصا
 خواهش اخراج کردن با زید و پسران او را داشت و شاه خود را در اقلی خود تسلیم سلطان
 ستم در آگاه و داند میگردش با طباطبائی است با زید را سب سبکی است سبکی است خود
 می پنداشت یا آنکه در قتل از مفتی از برای دولت خود نظر داشت چنانچه بت آقا

دو کاغذ اول
 سبکی است
 سبکی است
 سبکی است

و مجلس دیوان سلطان عرض کرد که شاه امید میدارد که در عرض این خدمت حکومت
 بعد از او با وادار شود لیکن رسم پیش می صد و خشم سخن تربت آفران نام که نوشته با
 تندی نام بر او گفت پس مجلس حضور برین رویم جواب این حرف تو بمن است چون
 از حضور برین آینه منتهی مای تخت در خصوص تو دشمن جورانه که کرده بود بدو نخواست
 باینده یا مای بی قابلیت که چند هزار نفری از پی سره پادشاه را بدو در جمع کرده بود هرگز
 نمی توانست بسبب خطر از برای دولت سلطان ببرد و شک اگر در اجرای سیاست او
 از در ضیق و آید و روابط دوستی تبدیل بدشمنی خواهد کرد به اوقات پنج مانع بزرگی نمی تواند بود
 منع عکس عثمانی بر آید از آنکه که کار از اینها که او پیران باشند و اگر خبر از این طور ما
 رفتار نمود پس خطر سلطان همبر آورده شود سر آب دوستی محکم تر شده در عرض اوقات
 و اعدادات شاهی بجز کفالت ملوکانه همبر خواهد آمد عثمان در کاغذ خود فرموده است
 باینکه ما مانند شاه بطور شده و کنی به ذکر نموده بیکسر عثمان کرده و در برای در برای ایرانی
 بدید و نام نیز فرستاده بود در این نسبت صوفی علی پش حکم در اقدار به عرض را که
 سابقا رئیس در به سلطان سیم بود با حسب بزرگ قاپچی بپوشی حسن بشارت ایرانی
 ما رونود سیم نیز قاپچی بپوشی خود قراقرق و قاراجیبیت ایشان زود شاه بشارت بخیر
 سفیران بعد از اردای بشارت مرحمت نموده و نامه از جانب شاه آورده و نامه سفیران
 بعد از چند مدتی که در دعا و ثنا و سلام ایرانی نوشته شده بود که چون بابا یزید قسم خورده است
 که او را بدست فرستد و کان پرشس سپارنده از برای مطلقه در عایت قسم به آن است که توفیق
 شاه زاده را بدست ما مریز بر او دش سیم بدهند و کاغذ سیم که مادی همین طلب بود و در
 و تخریر از کاغذ عثمان نوشته شده بود در هر حال شاه طلب بامید اینکه این فرج عثمانی

دولت از برای

و خاطر خوبی که از سلطان مغز زیدارده جای آن دارد که سلطان علی را که تربت آبی پسر عثمان که
 صدر عظیم رونوده بود و قلمس خرم نموده بود از یک فرج بادوشی که تربت آبی است آن فرج بود
 سبط از سلطان خودش داشت آفران که از آن داده شود تا یک نفر بخواهد یک نفر سید
 از جانب شاه در کار بخواهد از برای هم از برای ایرانی جبهه امکان شرفه همین که در آن تربت
 باشند تا آنکه سید است بر این است که یک بدو نفر از پیران از جزو کاران سلطان شده
 به هم می آید یکی حکومت نعمت و علم و سخن ایشان مرحمت شد و منظور حکومت بعد از او یک
 سر صدر کرد بود مان در حق بعضی شش می کبر از خدمت کرده بود و از اینها به حسب و ترقی
 منصب خود ایش کرده بود و همین در جواب شاه کاغذی نوشته خواش ای در ارجح است
 رد نمود لیکن عده داد که بعد از اتمام کار با یزید پسران اول از آنرا که اکریم حسن بهر خرد که
 و کاغذ مربوطه در اصطفا می پوش از برای شاه در آن وقت اکریم پسران
 ظاهر بود و بطور حلیت و مهربانی رفتار نموده در شش یک مگر سارا اظهار دوستی نیز توانی
 میکرد لیکن در هر یک که از برای سید مکران و خزانین محاکم شرفه نیز است محال عدالت
 و دشمنی را در حق شاه تمام اظهار میداشت چنانچه توسط درویش مکر خجست فی که بهرم
 زیارت امکان شرفه به محاکم عثمانی آمده بود اول کاغذ یکم از برای پسر عثمان اول که یک نشانی
 ثانی را قی خان نوشته بود و یک گفت (این در برای کتاج بر سر گذاشته از با و کتورم کرده است
 این شاه که راه که شش در زیر بدولت و شرفی در شاه تمام برداشته است ارجحی با
 زود فرستاده با مجال نعمت و سعادت استند عای صحیح نمود ما نیز از برای تربت تربت
 مصطلح در از برای یک زمان قیام نمودیم لیکن زود قی که به هر که کار من باینده پناه داد
 مصطلح را به منهای پستی نظرت که آن از پیران از پیران در دولت بر هم زود بعد از این بود که عثمانی

به گفتار و کردار او باقی نماند است و با زدی توانی من از برای انعام و انعام او شوق
 بلند جوید شد البته خان لادیک با نماندسانان پاک و حق و درین کار با هم را می توانم کرد
 و کاقدانی دیگر که توسط درویش محمد زبانی معضن زنگان و در بر اجماعی اهلان دستاوردند همین
 مطلب اعماده شده بود بدون اینکه الفاظ دیگر که با حق رات قیصر در حقش مکاره شود
 حکمرانان حسن و قهر و خود عبدا لم را بجزرت سلطان فرستاده از شد و اظهار شکایت
 داشتند عاقد که در حستان را در تحت حمایت با کالی قرار بدهند در جواب دادند که
 که اگر پیشه و بند انقیاس در وی اجتناب حاصل از برای مدت باره سال در وقت که است
 لین بود چه اینها شبیه میسر در آنکه با زدی قوی دست پرش که حجت را که در وقت که است
 خود آورد و در پنج اورا بدل برست و اندوه او را بدل بشود و باقی سازد

در این اوقات وضع دعوات یزید در قزوین روز بروز متعوض از و کشت زنی شد
 قشون صفیری او مختصر بر سر هر روز فرستاده بود از آنجا که هم شاه خویشش فوج که بشکرهای خود مورا
 از سر راه و نامه یزید را قدرت حمایت باقی نمانده بود در زیرا که غضب انکار اطلد در پیش خنجر پادشاه
 فریفته خدمت شاه کرده بود با این احوال نیز اوقات به معانی شاه دعوت شد و با ط
 عیش از برای او چیده می شد در یکی از این جشنها که شد در کمال جهر با فی دلفت شاه بر بی یزید
 ششم هجرت بود یکی از نوکرهای محرم یزید مجال یافته بگوشش شاه گفت خبر در کار خود پیش
 در زبیری که برادر خویش میخواست کرد و می تواند بر است فی نام دو گونه گفتگ در زمره جبهه حمله
 شاه از این خبر آتشش کرده فرار بهانه دل در در مجلس برخواست در برین شاه مصوم یک
 در حسن یک خدمت را در آنست شاه هر روز را تا منزل او پیش بیت نمودند بعد از آن رجعت در بار
 یکی از نوکرهای صدیق یزید که خود را بر زمین زده خود را بجاگ کند از دست و از بد بختی شاه هر زده

از آنجا که

از طرفی که هر جواب بگوشش صاحب گفته بودست هر زده را صلح خست یزید بدون
 رسیدگی پرسش حکم کرد و سر هر جواب را ازین جدا نمودند و از طرفی که هر جواب و بیستمان
 از وقت قیامت بدین دبر می رسانان نام داشتند از سبب یزید رسیدند و زده
 شاه رفتند و عرض کردند که یزید آنکه را به هر جواب مورق فرستاد بود و چون خبر از آنجا
 رسید که در آنجا از زرس در گذارده با به بر کاهش آورده امیر قزوین چون از این حکایت
 به خبر شدند بدو جهات با یزید جمع شده بنای تورد فو غا در هر کی را که داشتند که خود را
 فرادلان صدیقی که باقی نمانده بودند جمع کرده در بار بر حرات یزید استعداف مع باستان
 و یزید چون روز آخر خود را در نظر آورد و و پهای خود را در خانه فرستاد است خود آنکه از پیش
 تا کشته بشود و یکی نماند در آن بین و از طرفی که باقی نماند و منهای سعادت را
 نخواستند و الا غیر آنجا به در صد رضا جولا حضرت هر زده بر آنکه حکم کن شود و غار علی اظهار
 تهنه و سبب نماند از جانبش بیخفت تا در بری با زدی یزید در دست آمدند تاریخ پیش
 از نظر او که دیده از این راه که هر صراط لیکن از آنجا وقت معتم شدند که یزید و پسران او را
 انداختند و در بعد از آن در قهرت هر زده و پسران او را به معانی شاه دعوت کردند در زمین راه
 سربازانی که از قزوین خانه ما بر سر یزید ریخته اول با پسرانش بگرفتند و قزوین فاسد کرد که
 خواستند بر حرات در آنجا بگشتند و در همان روز زده را بر سر زلف از قزوین خانه پسران
 یزید را که هیچ استند به حرات آهای خود در کینه قیصر رسانیدند بعد از آن شاه مک ان فرستاد
 از یزید و عذر بخواست و اظهار داشت که اعدام بدین امر نا شایسته از جهت حفظ وجودش هر زده
 از قزوینش ان قزوین بود در زمره جن عثمانی عالی که یکی استی سجد اولی این وقایع را در
 تاریخ خود اظهار کرده اند بگویم که بعد از آن ما برین سیمان و سیمم در در قزوین شده

تاریخ از آنجا که

نوشته است و در باره اسیر شدن شاه نوزده در خارج نمودن با بزرگوارت حمایت شاه سلسله باغ
 نمانده بود لیکن چون شاه با ش هزاره قسم خورده بود که او را بدست نرساند و دای پدش
 سپاه را در برای عیادت حوت ظهیر قسم یکم بجهت استقامت خورده و کسی بسطکان سیم
 که میوه دولت بود بهیروی و کورلت سیم نرافزود گفته دست قرار بر آن شده که با بزرگوارت
 کنان عیلم برده شود برین مانی سیمان باین جواب بر اوست نوزده حکم ذوالقدر عرش
 رفت حسن بافاق پشت امان دست دوش که نزد سیم گرفت روزانه اسیر میباشند
 چون کوه ایته رسیدند خبر رسید که سیمان حکومت نامه را (مخبر با بزرگوارت) در گذار
 که است بمهر ایست امان دست شاه و خرم سلطان نام ما بود که رودند شده بود که یک کلمه
 ز جانب سفیر در زبانی است که معصوم خان صفیری صدر عظمی و نوزده در یک قورچی
 در دراز بزرگوارت قسطنطنیه حاکم الله بود و بجهت پیغمبر در دراز سلطان آورده بود برای
 ایران بعد از دای لشکرات امان دست سلطان را ظاهر و کشته بودند که در قورچی سلطان نوزده
 با بزرگوارت سلسله می فرار کرد و در طور از جانب عالی حکم نمود در اجرای آن آماده استند
 میباشند و در آخر با غنچه نسبت مقام دیپلومات و دست اندازنده کرده بودند بر آنکه
 در دست پست و دست سال که جنگ عثمانی در ایرانین طاهر کشید جز سخنی در نامه دست از
 طرف سیمان درباره ایرانین چیزی نگویید. نشد و در این شش سال آخر که معصوم خان در
 چهار نفر سفیر با بزرگوارت نامه بخدمت سلطان شرف شده از پنج کلام مورد نظر داشتند
 بخدمت قسطنطنیه می جمع کرده اند بمعنون الله بن عبید الله بن زبان خوش و سخن زبان
 مؤثر تر از الفاظ بد و گفتار با کور است چنانچه بکبریت و جهر با فی فی را بوفی می توان کشید بر
 ضد این اگر سخن بدتر ری بر بند سنجی با یک کلمه که با بزرگوارت و همچنین که دای سیم

باین خبر

که با ای اقتدار در بر خورون را یکدیگر زدند مردمانیکه در اطراف آنکه ساکنانند همه دوری است
 فرزند خیمه با بجهت در زاری عثمانی در جواب در زاری ایرانی شیخ و سلمی درباره با بزرگوارت
 نوشته بودند سیم کنای بلند تر از غیر شدن پیر پریت که آنچه در خصوص عیادت حوت قسم
 درباره با بزرگوارت در گذشته با وعظای سبب آنکه در آن وقت در در جواب چون از پیر کنای
 پیر خیمه کفایت جزای عیادت همه خواهد آمد زیرا که رسم پادشاهان ایران است که کتاف
 عیادت را بعد از خدمت بیجی آورند از زینها که نوشته سلطان در صورت خزانة عیادت
 شاه را در خیمه می گذارد زیرا که حال از برای پنج پادشاهی است نوری ایران سفیر است که در
 این جواب از برای سیم پیر سیم
 پادشاهی حکم دان و سنان پشای توچی باشی هر چه در جواب سیم علی آقا میباشی
 باشی ما بود که سفارت و ستانی هر دو را بر سر پادشاه در سنان پادشاه که
 با بزرگوارت شش سینه سنان در جواب گفت در ایام جوانی او را دیده بودم در وقت
 هنوز زایش شدت حدیث اگر بگویم حال او را که کشته اسم ایرانین همین بهانه باشم
 بپور که کشته بود رفتار نمود و سر او را در او کشیدند با لای سمناس و طمانی در
 که او در چهار نفر پیرش را بدست نرسانده سیم سپردند و در ایام فی العرفه صدی را
 درباره پشایان بجا آورده با بزرگوارت و پسرانش را بقدرت سید نیوا گفته سخن بگفته در محرم
 در آنکه خوانی را هم چنین بر پا بود اتفاقاً در ۱۵ سبتمبر ۱۰۵۰ هجری مطابق ۱۹۳۶
 هجری این شد عیادت که با بزرگوارت که بجهت سیم عیادت و حمایت سیم پادشاهی صدر
 اعظم شایسته تاج پادشاهی شده بود و عیادت او پسرانش را احضار کرده در دربار در حواله
 شمال در گناره نجاک سپردند شاهزاده جمعی معاصران را برده خود نیز قطع شعور شد

فروردین از نام کابایزیدت در قهقبر خود نوشته مرده قهریک پسر چهار پسر
 زاده را مینویسد و در فرزند اولان محرم سن آن حسین آقا از برای سیما ن فرزند و چهارم
 تو چهر استا جتور البغارت با عیال معین کرده همراه خسر پسر در نزدش در فرزند آقا
 در بست آقا را با نامه مطولی که به نیت بزنگ بود در سلیم که در بعدی دولت بود
 در مقابل مذمت فرستاد در آن نامه مسیاح نشت و علم خطاب از آنکه از برای بود
 این کار قیج و عمل شیع کبار شده بود رسوا کرده بودند و در آن ضمن بارز شکام مسیان
 مودت و دوستی طبعین اظهار رسیده واری نموده بودند در اول ماه ذی قعدة از آن که مامور
 رس مذن خبر رسیده قهر بایزید بود و در پای تخت دولت کرده چند روز بعد از آن سیما ن
 با مبدل و بدیه تمام سرور از بایزید منزل این شهر شوم خبر نمود تا وقت مزاج حجت حالت خود را
 بدو بناید از برای از قضا که موقوفیت در قتلش ملاحظه عثمانی پرتو پستی در نیشهر
 سلوک طراز جانی سیما ن بعد از از نیشهر سیما ن بر غا زاکا خبر نمود و از آنجا به خط ایستاد
 بجناب یک در قضا و حقوق و اوقاف قاپوچی سلیم بقرون فرستاده شد تا کومیس خزینه ش
 نمودند بهر حکم با بیزید که خط سراسر له بود و در دست نگاه داشته بودند قهر از
 قهر پرور او در آنش حکم سیما ن نخواست کرده بودند سر مشق این نوع قهر بای بی حیدر
 سلطان مرلو اقلر گشتن پرخوت و جی داده بود لیکن سلطان سیما ن
 در در آن پرمجی وقت دست از او در گذشته و در جنبه دستهای خود را بخونی پیران
 خود سلطان مصطفی و سلطان بایزید و اولاد ایشان خضاب نمود

بسیار است

باب سی و هشتم

ذمت صدر و خشم رسم انجام درون علی جانشین از مصالحه بزنگ رسیدن
 اعلی از دول اللان و فرانسه و اسپانیول در آن و فلورانس و استان و بندرستان
 به جزیره و تونس با ذیابوش حیدر و حکمرانی بغدادان عقیان آب و بونین
 سید لشکر کشی با می طرقت و بهیال دهری رئیس سیدی علی پوران در کج بقصد و محیط
 بندرستان محصوره کردن اسپانیول با محمدیه رافع بجا و در آن و تحریک با بزرگ
 تیسر فزون اسپانیول با جریب را در پس گرفتن طرقت و سلسله منوره را دور و
 با تقار را به بندر رسیدند هم همراه جزیره مان مذاکره تصدیق مصالحه با هم را طار
 مانع بودن هر دو سو کولتی محرر مصطفی وقوع مصالحه را تعیین حکام مصر پیش
 جبرستان و صحرای سیرت سیات و قهر رسیدن پشمارک زر بنی

فوت سلطان سیما ن

اندک زمانی پیش از گشته شدن بایزید رسم پسر صدر و خشم در اول سلطان
 برین استقامت داشت اگر چه این صدر و خشم بعد از آن مادرش سلطان تمام میند صدارت

بر سر راه مانده بود لیکن تقرب است سلطان سابق را ندانست زیرا که شاهزاده بدبخت
 باین نیکو که بحاجت او بجهت ملت امیداری داشت نتوانست حفظ مهر است نماید از
 شرف قضا و حیدر بارینا که عظمی بخشش به بد بعد از ابراهیم پش رستم از پیر
 صدر اعظم های سلطان سیمان معروف تر و بانام زرت زیرا که مهر سوکولی
 او چه وزیر بزرگ دانی بود لیکن اندک زمانی قبل از فوت سلطان بجنب صدر است
 نایل گردید و صدر اعظمی او باید در جزو ایام سلطنت سیمانی و مراد ناک محسوب بشود
 در مدت با نژده سال که صدر است رستم طهر کشید به مدت و اتمام از موقوف
 زیاد کردن خزاین خود و سلطان بود اگر چه در این ایام می خزیند اسباب خرابی دولت
 و دیرانی مملکت را نیز فراهم آورد زیرا که او اول صدر اعظم است که در دولت عثمانی
 رسم رشوه و پیش کش را امتداد اول ساخت و فرزندین منصب با حکومت نارا
 معمول نمود لیکن کارهای او از روی انصاف و قاعده بوده است بزمانهای بعد حکومت
 و عمارت را بسبب غایب خرابی میسر آورد بعضی وقت حال و حکام را چند سال در موقوف
 حکومت برقرار نگذاشت چنانچه از برای حکومت مسعود هزار دو کا مصلوبه نمود و از برای
 حکومت های است تر پنجاه دو کا سیکرت بیکو یکی ارزنده اودم از برای حکومت است
 که از جمله هدایات دولت که در پیش تربیت پنجاه دو کا بایک اسب نامی پیش کش کرد
 رستم اسب را بانه هزار دو کا بر داشت و در هزار دو کا را پس رستاد و همچنین از وزیر بزرگ
 اچمی امیر بطور ارزای اعانت کردن در ضمن مصالطه پس خوات و گرفت چون
 در مصالطه انجام پذیر شد هر چه گرفته بود و نمود رستم با لفظه بخت دست دانی
 مزاج و کج خلق بود چون حرص و مصلح او موقوف سلطان بود این حالت را نمی دانست

انکه

بزرگ نماید سلطان خیال کند که از برای صلب منفعت غیر صحت داده است
 بنابراین همیشه کله در تغییر و تکوین مریض و مکره بود هر چنانکه از زمان او هر دو می آمد
 یک حکم مخصوص بود مشعر در بجهت خود او را در دست گردانید بر اینکه هرگز در عمر
 خود نخواهد است خزاین سلطان را از در راه و دنا نیز موقوف است چون اطلاق با
 وفای دانی در خدمت حرم و مستند دانی خواجه را موقوف است از وقت در سلطه
 بهفت برج (بیدی قلعه) پول با بار بردی هم رتبه نمونند و تا در موقوف فوق اهل
 بکار برده شود در خزانه دولتی خانه بود که بر بالای او نشسته بودند درین تقریبی
 و اتمام رستم جمع شده است و خویش بعد از مردن دولت که از برای باقی گذاشت
 که نظیر آن تا نیز وقت دیده نشده بود از آنجمله بهشت صد و پنجاه هزار دروم ایلی و آنا
 طالی داشت چهار صد هفتاد و شش اسباب آبی داشت و هزار و هفتصد غلام
 و کینه و هزار و نه صد اسب سواری و هزار و صد و شش شتر با کیش پنجاه و هفتاد
 و پانصد سگین داشت هزار و هفتاد و صد و بیست و سه هزار و صد و سیصد و هشتاد و نه
 بافت و دو هزار و نه صد و بیست و سه زر و دو هزار و نه صد و بیست و سه نقره
 کوب و پانصد و بیست و سه کوب و در هر لپه آن هزار و پانصد و سیصد و هشتاد و نه
 گرفته و یکصد و سی هفت کاب طلا و نقره و هفت و شصت و شصت شمشیر جواهر نمان
 و هزار و نه نقره گرفته بهشت صد و قرآن که صد و سی هفتاد و سیصد و بیست و سه ای کران
 بهاء داشتند و یک کتابی نه که پنجاه و صد کاب در آنجا جمع شده بود و پانجاه
 هفت هزار دو کا مسکوک طلا و سی و دو پاره جواهر که قیمت آنها بیست
 دو کدر و دویست هزار و سیصد و بیست و سه بود و دویست کدر را سیصد و سیصد و بیست و سه نقره که چهار کدر

و کما می طلعه شو باقی گذارند و حال اینکه باغ خطیری از برای است خشن
 بنا با می خیزد از جبهه در کلاس در کلاس بول در سنجوق و تمام خرج کرده
 مطبخ با از برای اطعام فقرا شده بود
 چنانچه رستم در بطن نسبی اختلاف و شکر بی زبان و خیر خوار می عادت و
 در داشتن طبع مخالفت نام با آن خردانی بد خلق سخت حریص و رشت علی پاشا
 که تا این زمان وزیر دوم بود پس کمی از فیه در اسلام ای دالما صبی
 بوده قهر از آنکه پادشاه و خیر اسلام شود خودش را در جزو طلبان علی پاشا
 بقاعده معموله از برای و خیر کردن به استیجاب قنون یکچونیک آرد و دونه
 چون خسته می گویای از ابراهیم پاشای صدر اعظم خویشی رشت بتوسط
 و صحبت لود و خیر ساری سفا می گوید و از آنجا بعد از آنکه تربت شد بجنب
 یکچونیک آنسی پر داند بعد از آن منصب پشان پشای سه و می نامیده
 چگونه مصروفت چون بسیار همین بود در در سینه می کیفیت با وجود این
 بسیار تیر بوش و لطیفه که بود در تاریخ در زار لطیفه ما و کنیر ما اچو ای که بسیار
 کرده اند از آن جمله لطیفه است که در جواب مدهدی فیقه قرآنی گفته است فیقه مزبور
 بسیار تکبر و خود پسند و خود ستا بود و همیشه کیفیت عمای ما زیاده بود و زده علم
 که در کلاس متداول است تحصیل دیگر کرده اند و من میسر بر آنگاه علم دارم و بگذرد
 تا لیفات و تصنیفات من عالم را بر کرده اند علی پاشا بخدمه در جواب خیر گفته اند
 برای و تکلیف است که بتوانی عالم را از تصنیفات خود مملو سازی بهتر آن است که بفاز
 قلاته را از ترنات تا لیفات خود بر نانی تا از برای مسلمانان بی ترتیب بپوش

تاریخ

در شرح عبور و مرد صراط حصار شده علوم تویم در بطن این تمام در باقی شست و
 یافته تفتیه و تصفیه پیدا نماید و بکار مشهور دولت بر پیروز مدلت فطری و تربیت
 ذاتی علی پاشا بعد از تجربه با اینکه از بالا رفتن سن حاصل کرده بود از برای
 بزرگ اچو ابراطوری در تمام عمر مصاحبه خینی مس عدد موافق اتفاق افتاد
 هر قدر مجالس مکالمات در ایام صدر است رستم سخت بکشم و انصاف بود
 در زمان علی پاشا از برای شرح و بلا مطالب و دلایر و اثبات حقوق دولت
 و استانی در کار بود و شب اوقات چنان از آنکه بجهت معطر و فخر نمان
 در اطلاق مابین و طول کشیدن گفتگوی صدر اعظم به فرای حاضر و حاضر
 شده می نماندند در یکی از مجالس مکالمه قبیل از تمام عمر صبر علی پاشا
 بر اچو ابراطور بکلفت من میدانم که آنای پر من محتاج به احترام و از برای است
 لیکن این احترام و آسایش را بر ابراطور هم خینی لازم درود و قوی که طلب
 مدست و اذیت و خیر خوار می تا پادشاه می باید بیشتر نفع را به ابراطور
 میدان گفتند و کشتن و دریدن و جوت نمود قلوب سلطان بنده آینه با
 بسته که هر چه در برابر آنها در آید منعکس می شود مخطات و نصایح فحش و مشاوریان
 در دل پادشاهان از دل زاری خوب باید نماند بطن خان تا بر همیشه
 در فلان باشند که ترکیب و ترتیب اغذیه را به قسمی به بند که در ذائقه همگی
 خوش طعم و لغز باشد نه آنکه تنها در دمان فندان و جهان اثر لذت و خوش
 طعمی از لذت نماید این حالتها می خیر خوار علی پاشا از روی حقیقت درستی بود
 زیرا که خست و نماز تازه یکدسته از قشون الان در ولایت بغدادی همچو سباب

برم خزون کار ما را فراهم بنا درو با بگم با عانت و یاری ابراهیم پیک
 ترجم دولت که در صدارت رسیم پنجاه پیش سفیر فرانس از فرانسوزی شده بود
 و توطئه بزرگ ایچی امپراطری در وزارت اعظمی علی پاشا دوباره برقرار کردید
 جس مصاط که شش سال کنگوی آن لال کشیده بود در سال اول صدارت
 علی پاشا بخاشی تخم شد و بزرگ استعدای ترخی خود را فرود نیز خواش کرد
 که در ابراهیم یک ترجم با عهد نامه ترکی که حاوی شروط و تکالیف مقرر است
 نزد امپراطور فرستاده شود که البته قیام و ایضا خداید خود خواش بزرگ
 قیام شد است را بدو نیکه بیغورسی دعوت شود از آن ترخی درازد
 زیرا که هنوز مصاط نامه بعضی امپراطور رسیده بود و فقط علی پاشای صدر اعظم
 یک صفت قیام را بیک سبخری و صدارتی تر یک استعدایه دین علی
 از جانب خود بر ایچی امپراطوری بدید نمود

تصدیق و رضای شروط و تکالیفی که چنان علی پاشا و بزرگ مین شده
 بود در پرگ بعضی امپراطور رسیده اول ماه ژوئن ۱۵۶۲ مطابق ۱۰ شهریور
 موافق این مصاط نامه هر سه بدین معنی می فرزند که بر رسم پیش کش با خراج باید بکار
 گذاران سلطان تسلیم شود و بعد در امپراطور متحد کردید که قلع و آغوش درازند
 اینودیت را ترک گفته و کنگر نامه خود ترخیص تسبیح صادر خود با سه کله از ایل
 کنار کبر و ملیشویس با لاستی و نیگولا با اتوری با بر تبه که
 دوباره با طاعت فرود نیاند در آمدند و می آیند باید در جزو این عهد نامه مندرج بشند
 رعایت شود این عهد نامه باید در کمال سختی ملاحظه و منظور شود و به معنی حکام

در سینه سلطان

استی قیام آن در سه دران در این خصوص سفارشات اکیده باید
 بهر باید هر کس در صد و خدای بر آید عانت خواهد شد و هر کس صحبت
 در زید و قسده را بزرگ اسطه تصرف شود باید بقیام برسد و قسده بخرشده
 استر او شود و هر یک از کاشکان طین اوزن خواهد داشت که در نواهی
 متعلقه بخود هر نقطه را که بخواید ستم سازد و در خاک طراف متعبر تصرفی
 نماید اگر چه تا نا بر خدای رسوم عدل و انصاف پس در وقت لیکن قرار
 چنان شده که از شد قلع و رعایای دادند در آن طرف رودخانه و در نوب
 شوش و مضر برب زند رعایا سیکه تا نوقت بر حال هر دو طرف ایست
 میدادند با رسم بدون بیکه ستمی بیست ن درود باید مایلات را در ایست
 دارند از برای انجام کارهای متعلقه عهد نامه و تعیین سرحدات مهورین از
 طرفین تعیین شده روانه خواهند کرد و در آن در راه زمان سیاحت شده
 جنگ های دو بدو غرض و موقوف خواهد بود و در تعیین و دعوت کنندگان
 این عهد بجز و تبه خواهد رسند ایچی پاشا دست رز و افران و کلهدی
 امپراطوری مازن خواهند بود هر قدر ترجم که میسر دارند و از هر کجا که میسرند
 بیست بارند نگاهداری نمایند موافق شروط مذکور و عقد مصاط از برای
 مدت بیست سال بسته شد و بزرگ با قیام ابراهیم یک ترجم اول سلطان
 که از دین بر کاشکان استانی بود یعنی سمان شده بود روانه کردید در
 قرانکات قوس با بیفت تمام بیست امپراطور رسیده مصاط نامه ترکی را با
 نوشته است ادریت خود تسلیم نمود و چهار نفر شتر با یک سب و یک طرف

روغن بن دود زنج رکاب نقره گرفته بود و در ظرف آغوشی
از عقیق یانی یا زسیما فی یک تخته قالی برسم بدیهه تقدیم نمود مصالحه
نامه ترکی پسته که بزبان قدیم نوشته شده بود در چند جا مختلف درشت
و بحدود ابراهیم یک نود هزار دوکا از بابت خراج سکه که عقیق فخر بود
با مرض کردن اسرای ترک را در عوض دوتون آلوانا و اسپانیولی
که در اسب سوار خرس و دیگری مرض شده بود مطالبه نمود و اسرای ترک
بهایات با صورتیکه سلطان خانم دختر سلطان در آن رستم پش درده بطریق
باشند بهر اطرار و در جواب ابراهیم یک گفت که عمر و جوه نقد به را
ایچی او در اسب سوار جواب خواهد گفت و از برای بیست آردون
اسرای متره لارنه جستجو و تقیض را خواستند لیکن خستند تا یک عده اسب
ترکی تهنه دارند به دست و تصحیح شوند و با ابراهیم و عده دادند که تعارف
لور بعد بگردد به پرس یک ترجمه بن سلطان درده می شد پسند
در خصوص نود هزار دوکا که در یک سخن می نوزد یکت به قیام گفته بود و بیست
گذرانند شد ثبات و ثبات ابراهیم در آنکف قوت و در هفته طول کشید و
در ایستاد و در تبریکت ابراهیم رسید و دفتر کفر روزی بود که
ابراهیم از فضل ننگه و ستم پرون بیست و جواب کاغذ را در طلب می
ابراهیم یک را از امان پین چته لور سال درشت

در زمانیکه ابراهیم ترجمه مرند در فضل ننگه و ستم
برسم رسات آنست درشت مغارت بزرگی از ایران در عرض ایچی

سلطان ابراهیم

سلطان که چهار صد هزار دوکا در بهای قنس با زید از برای شاه طلب
برده بودند و در اسب سوار که درین وقت بدایای شکر کت
نمود که از هفت تخته قالی از جنس وسط و یک جلد قرآن و رخ قاب
بزرگ نفیوری و یک سجد از فا در زهر خنی با لاتر و سکن تر بود بخشیدند
صدر عظیم در سخی ایچی ایران و همراگان او بیجا کرد و دو صنعت
زری بخودش پرست نیده است و بیخ نفر از همراگان او در آن وقت
مای زیرافت بداد و شش عاب و شش قیج نقره نیز با دو اسب نیمی
که قیمت آنها خیلی زیادتر از ارزشش بهای ایران بود به ایچی بخشیدند
باب سلطان نیز در درشت فی بی حضور همین طرز اسب نا و جاسر ما
و قاب و قیج مای نقره به عده صد و پنجاه هزار آسپر وجه نقد در سخی
ایچی شد. همین شد و خود شش ای ایچی از دربار سلطان فی این
بود که اولاد در جنگ ترکمانان و لوز بکان شد را لعل و نایه ثانی
حجاج ایران را در عبور و مرور محاکم عثمانی آزادی و امنیت به بند
ثانی ابراهیم را که همراه خود آورده بود رزان بدینست که در بیست الهه
مجاور شده با عه خود را در آنجا بسر برد و آنرا که بیخ نفر تهران خان
بطلیس را که به بند او که نخته کند حکم شود بکوشش عثمانی شای بسیارند
نقره اول بجهت سبکه ترکمانان و لوز بکان با عثمانیان هم ندینست و لعل
راضی است بچنگ اهل تشن خلاف قانون شریعت در لوز بکان است
تجدید نشه فقره ثانی بجهت اینکه ممکن است جواب نوزد ایرانی را نقد و غارت بچته

دقتند این مطلب را نیز برهم خوردن مصالحه بشود پذیرفته نشد فقره با این
 مقصد یعنی وزیر که این مطلب امری نیست که عادت دومی بران جاری
 شده باشد فقط فقره ثالث که اصرار کردن بران خان بطیلس پسته
 مقبول نیست و وزیر که مذکور است عادت علف نمودن از آنجا که آنجا را بخت
 جدد و غیر غضب بسیارند عاقبت کار سلطان بایزید و پسرش عاقبت
 بر اینصافی چگونه مطلب جاری و متحسن قرار داده بود

اندک زمانی قبلاً رسیدن خبر از ایران سه نفر از سلاطین خانها
 فده ای سلیمان را عروس کرده بشوهر درویند از دو نفر دختران شازده
 ساله سیم یکی را که آنما خان نام داشت باز در لاج وزیر و دوم حجر
 سوکونی در درویند و دومی را باقا پودان پش پابل عقد در نزد
 بستند و دختر سلطان مصطفی را به عبد الکریم یکی چریک آنجا می
 بردند چون بزوجه رستم در کمال شدت شغل انجام عروس می بود
 زاده های خود بود همانی کردن ایچی ایران بقصد معوله ممکن نشد
 پسکه خبر گشتن سلطان بایزید بسپاس رسیدش برادره خانم
 بزوجه رستم از علی پاشای صدر معظم خواستگاری کرد پسر سلیمان را در درویند
 برکنده او را برای قدیم طلبیده و برادرش سیم استیج نمود زیرا که در وزیرانند بر سر میانی بایزید بود
 بر بعدی دولت نیز که در اندوین شاهزاده خانم عظمی از آنجا که در وزیرانند بر سر میانی بایزید بود
 مانا بگفته چارست بسیار غایب و غایب از درجات خانه خود که چهارصد گار از خرابه در درویند سلیمان سیم را
 برای که در عویس هزار از وزیر خود قاپودان پش عده هائیسده تحریکین کارکنند باشند و صدر عظمی که با

پودان پش

قا پودان پاشا خوب نبود او را تنه بد میکرد بر اینکه از منصب منزول نموده اسیرانی به
 به کیلی چریک آقاسی و که از نمایه لیکن بیال در سایه الطاف آقای خود آهسته و مطمئن
 بود سلیمان که از اجماعی گوی و فرار و قتل بایزید غایت مالات پیدا کرد و بود از فرط
 سیم در باد و پرستی دار کتاب فق و فخر رخم دادند و سلطان دو چند آن شد و بود
 لهذا ما موری نزد فرستاد و پنهانانه بدش نمود و از برای رعایت احترام قافون
 شصت اجتناب از باد و دواسترازه آینهش با ساد و چشمش فرمود سیم در رنده
 میان دروازگی که داشت منزول نمود و سلیمان مجدوب سیم مراد چلی را که در وقت
 در اسلامبول بود با هرگز با سر و نه سینه بقتلش رسانید و خبر قتل را در انداخته
 قا پوچی از برای سیم فرستاد و حکم کرد که سلطان مراد پسر سیم نیز سنجاق خود
 برد و سیم فقط و غضب خود در فرود برد و ظاهر را بر حکم و فرامین در کمال اطاعت
 و فرمان برداری را در درویند اندک زمانی بعد از آن سلطان مراد در مشور خوار خود
 قا پودان پاشا کشتی از جنس کایه خورشید نمودش را که کشتی فرود آمد و در کرد
 سخن است در درویند سلیمان مانع شد و حکم کرد که یک سفینه کوچک تر از جنس کایه
 در مالک درگاه کایت سفینه کو علی است که مخصوص چهارده اندازی بود و بهت در
 لغت ترکی قلیونه نوشته اند

دو قاتی را که بوزنگ در اسلامبول شغل انجام عهد مصالحه بود و نیز بعد از
 رفتن او از اسلامبول در مجارستان فیما بین بعضی از سردار و اردان ترک و مجار پار
 کینه جوئی بار آفت و آزار روی داد و بعد و آستان عهد که رستم پیکر سکی افان
 با القیچ سنجاق کیتس و از قوتهای مسکری خود در جمع کرده بود و شهر

صالحار و طبعی حمد برودند اگر چه شهر را از آنش زدند لیکن چه جفا دست و میرانه
 مالشیر باد سا و زنی که فرماندهان آن دو شهر بودند نتوانستند شهر را تصرف
 زان بالا تا چون محصری برادر خود را در صالطه بر شنبه با چهار هزار پاد و هزار نفر
 سوار از برای امداد برادر بر حرکت آمد اول بر سر قلعه صلیک رفت زیرا که محمد
 فرمانده آنجا محاصر صالطه رفته بود و نایب الحکومه محمود کس فرستاد از حسن یک حاکم
 فولک بد بخوارت حسن با صده و دوازده نفر آمدی آفتن کرد پیش از آنکه یک امداد
 بالاس برسد بدیشان محمد برود و صده و دوازده نفر از آنجا که باقی ریگت فاحش
 برادر زان فرمانده کار پون را باطلو ماس الفی و جمعی دیگر از روسای مجازنه است
 آورد و همه را روانه خدمت سلطان نمود در تالی این نکت چهار حاکم رحاب
 با جمعی تیار و توخانه زاید بر سر قلعه حیرت رفت بعد از کوشش زیاد قلعه را
 گرفت و محتلفین آنجا را که همه بنده بنشیند نفر بودند سپردند و استحکامات قلعه را نیز
 خراب نمود و دیگر لایق حاکم صیرت با هزار سوار و دویز پاد و بر سر قلعه که از سلطان
 پاشا پیچی پاشا در منزل می ساخت رفت آدر صده و محافظت نماید از آنکه اگر چه
 عدد آن زیاد تر بود لیکن یک خوف در نفس بی جهت در غلبه آنها اثر کرد و تا ما فرار
 نمودند از سلطان پاشا نیز ایستادنی نتوانستند و بر گردانیدند در آفتن چنان جمله کرد
 که یک شب در زبرد و غلبت کردید لایب و دیگر سوار شده جانی بگ و بود بر روی
 طلاء رنگ های کتاری لبساری از بنه خود را با دو عراد و توپ و چهار ضرب زنی
 از برای دشمن گذاشت رنگ کردن از آنکه محاصر صالطه را در بیشتر جهت نایب آذوقه
 بود و اندکی بعد از آن مالفیچ جان فانی را بدو کت نقش اورا بر هر زنگین برده و در

فرمان

فرد پیش مد فون ساخته و یکی از کارهای منبر از آنکه سپهر کردن بیک ولا بود
 که یکی از امرتهای میسیوی بواسطه خبرهای بی اصل در در شنه که بقعه را توغ اساطه دارد
 به اجماع یک سابق اند که کارها فولک در انداخت با اجماع حسن یک در آن پیش
 یک و چهارمان اورا با سواران خود را حاطه کرد و دستگیر نمود از همه پیران او ساکنان
 و ماگوزی و ماگوزی و ماگونی و توگزی و پیکش بودند ساکنان را که بر خلاف عهد
 و قسم از زون عهد سرگرد و سوار است در با چارش به است که فدا گنا پر است
 حسن یک چند که ز بدت خود بر او فراخته بعد از آن حکم کرد تا بزجر تا نقش سمانه
 ماگوزی مبلغ چهار و هزار دو و کا خود را خبر بداری نمود و ضمانت قاضی در زین شخص بود
 را که کوکزی با ماگونی مبلغ همزی که دو هزار دو و کا باشد خود را خبر بداری نمود آذوقه
 لیکن یک راجه اسلامبول فرستادند و مشارالیه چون از آن مجروحان و چادش به است را
 مرض کرد و بود امید میداشت اورا نیز بدون گرفتن سپهر با آنکه نماید لیکن در عرض
 آن عمل حسن با اولان دو و ماگوزی نزد عیال و اطفال خود فرستاد و پیکش چون
 به ماگوزی رود که یک کلاه و خرد طلاء گرفت یک یا قبل از رفتن بوز یک وارد
 اسلامبول کرد به اولان در در زو فرما و میرجم سیم منزل دادند زیرا که در اخذ امور
 ترانسیلوانی پیشاراید مرجع بود و سفر ترانسیلوانی در استخلاف او کوششهای نماید
 نمود یک روز اول بقدر کردن اسلام دعوت نمودند بعد از آن در برج سیاه قلعه
 اسپا مجریس ساختهند به پرات خفته حسن تا که فولک در به امداد و در نیکو لایق
 بجائی ترسیب لیکن از آنکه قلعه را که در تو تو تسکو با کرد و بودند با نام آن پر خسته
 در سربازان عثمانی تا پس تبری آفتن کرد و سپهر سپا را زو آن یک آوردند

در ایام اقتشاش سرحدات مجارستان کاری بزرگ و در عظیم در ایالت
 بغداد اتفاق افتاد و شخص محمود الهالک بن پیری رئیس و حکمران آنجا را کشتند و در
 آن مملکت دو انبیه بجای او بنشینت و اگر چه در اول آن در دراز فرود نماند و پسر طغرل پیش
 باطن حمایت میکرد لیکن سلیمان هم در آن خردا یکی در دراز مضاد است اجمال آن تفصیل
 این است که چون باز میکوس نام که در شرف خفته بود یک کاپیتان کشتی برینا آمد و به
 و حکمران بعضی از جزایر بحر صغیر در وقت مردن او را بفرزند می قول نمود و پسر طغرل شال
 پنج نیاست این در داشت باز میکوس را با لقب پستوتی جزایر ساکتس و پاروس را
 بدو داد و حال آنکه پسر طغرل را بسوچه جعی در آن جزایر بنیاد و علاء و در ایشان گوشت
 پالان رسانید تا جفا و کفر کردن و تعیین نمودن کثرت فرسند و از برای هر بار دو کرم عمل
 نویسنده کی کلمات و احکام مجلس شورای اپ و کار دنیا لها مرجع بدو باشد
 عبید و اختیار او خواهد و همچنین تعیین شعری تا جده از نیریل و انتخاب او بسته خواهد بود
 بالجمد باز میکوس کما فی زبان لاتین در تاریخ آلف کرده و جزو حمایت پسر طغرل و شاعر
 آجده زمین نمود و در در ایالت خرد در ایالت بغداد انداخت و باز او که در وزن
 دالی او دعای خرفشی نمود و پس از چندی به اسطه یک شجره ادهف اسم مجبولی خود در
 از دود و دالی های قدیم بغداد فرج و داد و بنای اقتشاش را که است بعد لا بد شد
 به ترانسیلوانی کویت و در آنجا بهستان رفتند تا بنای السلطه سیرادی بود شاد
 در جزایر و کابا و قرض داد و لشکری آما و کرده بر سر بنده رفت در دغه اول
 کاری از پیش تو انست بر و لیکن در گشت تا فی حمایت باطنی پسر طغرل فرود نماند
 با جزایر سوار بر جت نمود و بعد از دو هفته زود و خرد و مختصر دالی را که نراند و قبح و خفت

در دست او

ولایت را تصرف و تصاحب نمود علی پاشای صدر اعظم در این خصوص بر بزرگ امپ
 امپراطوری دولت با کرد و سلطان کاغه مخصوص به پسر طغرل فرشته انظار شکایت
 کرد و کاغه در چاوش محمود در پراگ به پسر طغرل رسانید و پسر طغرل نیز در مقابل گنجای
 بسیار لذتی هست و ایهای سرحد و در آن ترک نمند و کتک نذر با دست غالی با اسلحه
 رفت لیکن در کلاهی مدعی او چهار هزار و کاغذ عرض می هزار و کاغذ خارج معموله بغداد
 بجا که در آن سلطان می تحول نمود و سلطان بجهت زیاد شدن فراج و تحول شدن بخوار و دیگری
 باز میکوس را در حد قی فرمود و اعلای علم بکوشش و کرد و کلا و قوا سرفروزش است
 اینها زادت که گور در کفر چاوش ترک از برای دالی براندگی بعد از آن چاوش دیگر
 بنده آن رفیق علم سلطان را رسانید که باید دالی قتل غا بهر روز در ولایت بخرج نماید و در ایام
 برسیه نفر نیزه و در آنجا برسیه نفر فرودان خاصه در نزد خود نگاهدارد و در
 در جرای فرمان سلطان بطوری بجلد نمود که چیکس را کمان این شد که رسیدن حکم سلطان
 بتحریک فرودش بجهت است که چه اقدام به انجام دهد خبر فرادی اهل ولایت بود لیکن
 با وجود اینها هر دو در قلب احدی رسوخ کرد و مدخله او در رسوم و عادات نهی
 دغنی و بهت نامی مالایاتی خرابی کار او را زود می فرادیم آورد و یک شمشیر بزرگ کفر
 از تعبیه می بود و دو اسکله زود از برای بر فرمی از ساکنین ولایت یک دو کاسه را
 قرار داد که بدین بدین طلاق دادن زن را موقوف و هشتم حد کفن و وزن را قتل
 مقرر کرد و عفو است اتفاق و نفر و نهشند آلمان گنجای نه بنا کند و توسط پسر طغرل
 خود در شهر شرت داد که در صبح روز بعد میلاد شک ملک زود و نازل شد و سه تاریخ نرین
 بدو داد که علامت حکمرانی و ولایت باشد و نهشند آن و اتفاق و ترانسیلوانی باشد و نهشند

تاج طغانی بر سر نهادیم پس اهل خورشید را که در آن بود نمرود نمود و خورد و از او بیاید
 زیرا که بنده انیان این اسم را مغز ز و مجتهد میباشند و نصف این ممالک اعیان
 و هدیت و خدیجه قسم شده اند که او را در اسباب از آن چهار و چهارین المان معده و م نمایند
 بعد از شهرت غلط در آنه خشنده که آنرا با خلیف یافت و آرزو اجل سره شده و آنه وقتون
 چهار با نیو اسطه طرف سره خدمت آنوقت چهارین المان را که طلب اهل وقت بوده
 در ولایت متفرق بودند بعد از اقبال رساله مذکور یک دختر را فرزند و اولی را در کولار بگشتم
 و مادر او را در صومعه کشف ساخته آنهائی خوانان و اولی را که در شهر سوز کرد و خورد با او
 محصور نمود و بعد از اقبال رساله مذکور ولایت ترکها را زجر بستم کرد و مذکور بعضی از
 آتینا در حق و اولی و حاکم و بودند که نظر از نوسای قسم با اتفاق کرد و طومسانم ناظر
 انبارهای دیوان را در اولیکری برده گشته و این طومسان چون از دینتر پوس رئیس قراق با
 از پیشه و است و در او را مدعی حکومت میباشند او را به فندان کشید و خودش را با پیش
 یا رنگ نام که قد فتنه ساخت و در او را در بار اسلام اول نمود و او را در اهل حق میباشند
 و تا به هم محاصره سو کرد و کینه خنجر با یک ترک با قصد نفر کشید آنجا آمد و در دیوان
 حکم کرد و از شهر بیرون آمد و بهر جا که خاطر خواهد او است برود دیوان بقول سخنانی یک طغان
 نیکو دلکین تحفین شهر او را با امانت ادر مجبور نمودند آنوقت لشکر خود را بر یونان سر فرست
 کرد و سوار از شهر بیرون رفت چون او را از نزد طومسان حاضر کرد و مذکور را با گرز آهنگین کرد
 دست داشت چنان بلکه پیش که به که بر زمین غلطیه و جان بجان ستان تسلیم نمود و پس
 او را در آن و او در چشمه و بر سر سفره و خورشید اند و آن را در ترک صلیب برید و پیش
 او که داشت اهل مبادت بند انان علامت تمهای دوستی است با وجود اینها فردی

آن روز

آن روز در اولیکری و آن مغرب سورخ طرف راست دماغ او را بشکافت زیرا که عاقبت
 بنده انیان با هر که اهل سجا آورد و شود او را در اولیکری قبول نمایند در حال حکومت
 طوس در اسلام قبول یافت و اولک اندر دو باره بود اولیکری سجا یافت
 از زمان انصاف مصالحه فرودمانه مذکور که گشته بود لیکن بیوزر است و از سر حد اول
 موقوف کردید بنسخه های ترکی و لاتینی مصالحه نامه را بطریق تصحیح کرد و بود در هر باره که در
 سراسر قبل سلاطین یافت و از عثمانیان در کار نمود و اهل خاک عثمانی شده دست بردی
 نمود و بود این با نیز یک قیمت تمام کرد آن رنگ را عاقب نمود و چند صد نفری از آنها
 به اذراف رساله الکتاب سفارت اطریش کرد و اسلام قبول اند و از جانب فرودمانه
 بی تصحیح نشد نسخه های عهد نامه و بی اعتدالی از ترک در سر حد انهار شکایت نمود
 و سلیمان از نرسیدن و بی نظیر و بر سال شدت خنجر غضب گشته بود و بلاخره
 آلیسجایی بود یک منصب اهل کرای ابل کردید و قول پالی با پول پشکشی به اسلام قبول
 آمد و یکا و بعد از او دو یک قیمت تجاره در با اتفاق اهل با شرفیات معموله در دیوان
 حاضر ساخت و یکا پس از آن انسخه های تصحیح شده عهد نامه مرخص کرد و لیکن قبول
 کرد که قبول کردن و ضبط نمودن عهد نامه بعد از رسیدگی و وقت در صحت آن خواهد بود
 در خصص کسان بودن حالت رعایای چهارستان سلیمان و اسپر طور در دیوان پشکایی
 و مرخص کردن اسپر اعلی پاشای صدر عظمی لشکری بسیار میان آمد علی پاشا فرزند کاکان
 اسپر طور سفارش میکرد که غرض نمائید آهسته های قشده های حیثیت و از آن و در
 منتظر نگاهدارند که بجاک دولت عثمانی سجا و ز تمامیه و نیز انهار است که در خصص
 استخدا صلیب و سایرین نمی تواند سخن گوید زیرا که هنوز یک قیمت قیمت اسراری

رسیده و داخل مسجد شد و از بالای منبر علیه حضرت رسول سر برآورد و رسول خدا را در جوار
 اسلام طاعت که همای امواج در بارگاه از غایت ارتفاع از ساحل بالا آمد و اغلب
 عمارت و درخته و حوالی محل را در غراب و در این سینه پل ای کعبه ای بزرگ و
 کوچک اجرامی دره و سیله ری یکی خراب شد خدمت یکسخته که گاهی در اکل آلود بود
 طعم قوی دشوری داشت سلطان یک کرد و در کالذری غیر قنوت و ساقین پل ای حکم
 سستی که قابل معادمت طغیانهای شده و طوفانهای سخت بوده باشد که به دولت غراب
 و در این نشود

قبیل ازین زمان هر چه ازین قبیل کارا اتفاق می افتاد همه بصدوق علی که خود را از
 زردی جبهه و در آن منصب حمایت بزرگ و فاطمی باشکری نایل و در رجوع مشرب را به
 بواسطه صده و ده لاله سرب که هر یک از آنهاست ایها قطر دشت آسب را در اسلام بود
 که هم با بیزنت شمر کرده و هم سابقین از آن زنده نشد سستی متخلص ساخت و در عرض این
 خدمت در در پیکر می عمرش نمودند بعد ازین طوفان و در بار سلطان از جهت در پیش شمر
 در دوش شمر بان قنوت در دست کرد و آسب را در جل شمر ساخت که هنوز هم آن آسب
 جاری است و چنین پل کعبه را که بعد برستان همرا حمل شده بود بر روی یک طاق بنا
 نهاد پیش از یک چشمه از بردی کن فرزند و لیکن عمر سلیمان به بدین آن پل را فرود در همه
 سلیمان با نام رسیده

مورنین عثمانی بعد از آنکه در آنجا طوفان و طغیان آسب فرود آمد که هم صبر جزیر
 تا که دو سال بعد ازین حادثه اتفاق افتاد بود و میگردانند و حال آنکه در آن وقت مشغول
 مذاکرات هرید و بجز اینکار بودند قبل از آنکه مذکورین وقایع بود از این مناسب چنان است

کلمه مخفی

که مخفی از کنگر گنشی با بی بصری عثمانی در قاپودانهای که بعد از خیرالدین برب رسیده
 رسیده مذکور برادر املا لکنسند را معرفت و بصیرتی از حالت آتیا باشد

بعد از فوت قاپودان پاشا سنان برادر ستم پاشای صدر عظمیاریات و فرماندهی سفیان
 دولت عثمانی عهد پیمان پاشا رجوع کرد و بدین مرد و هم از اول خردت بود و بعد از آنکه
 در عهد سلطانی نریت یافت حاجب در بارش و در آنجا پاشا ای سخاوت کلبی منصب در سرداری
 نایل گردید و بعد از چهار سال لقب پیکر پل بود و در وقت که بعد از شیخ فقه عرب و سینه
 خدمت نمایان و یکسختا ق نشان پاشای سده و می که نشان در وزارت است حاصل کرده بود
 بنظر سلیمان چنان آمد که این زود بیازنی دادون را با مقص و کسر سینه وزارت خواهد بود
 لیکن از بردی یکم در حق او انچه را اتفاق می آید و در محترمان آن که در باشد نه خود را
 به لاد و اوج لود را در و در بعد از تقضای دست بیخ مال منصب پاشای سده و می با رعایت
 کردید بعد از قاپودان پاشا حاجب منصب معتبره که بصری حاکم اهلوز بود و از آن یک خدمتی
 بعد از فوت خیرالدین برب روس سپهر حسن بدین منصب فخر بود لیکن خدمات صلاح
 رئیس در شجر ولایت تونس شایستگی و بافت او را در ظاهر ساخته منصب و شان حسن یک
 در حقش را دیده بود که در به توفیق که در پیش از رسیدن آن ولایت تمتش بود و نه در جوی
 از باب جرات در تیراندازی و قوت بدنی و صفت کشتی گیری مورد و مشهور شده بود
 چون مرد جنگ جوی بود و در جزو سربازان بصری و مثل خدمت شده و بعد از آنکه زمانی
 منصب کابینا فی نایل کردید بعد از مدتی با سینه کشتی خواست بخیر و گوشتن نقش نمای
 در دست و در ای کویک که کار کردید و در آنجا غلامان سپهر کشتی به پاروزنی و او نشسته
 نا و قی که خیرالدین برب روس با سفین جنگی در مقابل شهر زن در آمد رسول اول وقت

تند به خراب و ویران ساختن نمود و قورقور در از زیر پنجه نجات داد و در صد و نوبت
 او بر آمد چندی گذشت که قورقور با پست و پنج کشتی با یهول و هر اسب صفحات در با کوه به
 و در طبع پابل با عمل در آمد که اسلار در علی افضل گرفت از این شهر و فراری حوالی آنجا ولجبه
 و دولت فرودان بر و صد از آن یک کشتی باقی با را که با عضا و هزار دو کا و چه قند روانه نظر اس
 که در بود نه سپر نمود، اموال موجوده از آن نفعه جنس تصرف شد بعد از چندی قاپو در آن پاشا
 برادر رسیده قورقور در در ایام بخورد و نه جماعت در آنان حقوق در برتری توغچه خود را با پاشا
 رسانده آن وقت قاپو در آن پاشا به قورقور تکلیف کرد که مانند برب روس اسلامبول آمده
 نوکری سلطان را قبول نماید قورقور تکلیف در در پذیرفته با پشت فرزند کشتی اسلامبول رفت
 خدمت او بطور مخلصانه پذیرفته است حاجت کچی قاری ای را با دولت کرد و در توغچه تصرف
 کا میانه های سفین و دیگر چه در در با زبان نامی بود نه از مغالاری استلا سپر بود چوب بوسه
 بر قرار شد و هر یک از آنهارا فرمانه یک کشتی کرده و هر یک از ایشان حق بکن کردن یک خانوس
 داده شد آسباب امتیاز و قهار گونا گونا باشد

چون قورقور در زنجیرانی رین استخلاص یافت با این خیال افتاد که در سو اهل فرینا
 مملکات پا در دایمی از برای توغچه استیلا به لند اسپانول با در از شهرهای نورد و استر
 که سابق بر این بفرصت تونس بودند بیرون کرده و قعه جدید را در نبرته و بر تصرف کردیم
 چون عهد بر انصاف است که با جهل و بیگانه کشتی در سو اهل اسپانول و نابل و سی سیل
 بنای ناخت و آزار زده است با به پشت و خوف ساکنین آنوقت بدست کردیم امیراطور شارل
 پنجم را برای اینکه در در در گنا خود بدست آورد و لشکر معتبر از برای و جوی ماور عهد به نمود
 امیرالی عساکر بجوی و سفین کچی را در و در اوج جمع معتبر سرداری قشون بری را عهد و حق لاند

و در آن روز

و آنکه در کرد و ایشان مناسبت را ممتنع ساخته خرد و دولت سپهر از آنجا بدست آورد
 و این وقت قورقور و سو اهل اسپانول در شهرهای ایلیکانت و دو آنساختن کرد و لیکن
 ایلی خیز و ایلی ارجاع و اتفاق نمود و هر اسب حمل ایلی اورا بر دادند چون مثل عهد بر را
 بواسطه کرمی صبرین بر خود رسد و در عهد خود در بطرف جزیره بر یک کشتی در آن زمان
 ژون نایب السلطنه جزیره سی سیل عساکر برتری و جوی با مداد قشون امیراطوری در رسید
 علاوه بر این سیدی عارف رئیس پانزد و هزار عرب که خود را از اطاعت مکران تونس
 خارج کرد و در با عیسویان در ساخته اسباب جنگ کام را پیشان کردیم و آن نایب السلطنه
 سی سیل بر آن حسن درالی سابق تونس را که شال نیمه سپه مکرانی نشانده بود و دسترس
 محمد امولای می ش رو که در آن کوه کرد و از دولت استخراج کرد و در امیراطور خود داشت
 و همچنین یکی از شهرها را نیز از کوه کولت با خود آورد و بود توسط این دو مسلمان چنان هر اسب را
 فرستند که در روز بعد از رسیدن قشون امیراطوری و در هزاره انصاف از ادعای و عمل
 در و شد و چون بسیاری عده خود را کشتن با خود آوردند در آن من با موکل حسن درالی
 پست و چهارم تونس از او بدین جنس در دوی عیسویان وفات کرد و بنا بر پیش
 سیدی عارف نقش او را در قبر در آن مدفون ساخته شد و همواره یکجا بود که شریعت
 شده بود و در نظرفین مجال چه در عهد در حمله و دفاع عمل میانه قورقور و خوات مدعی صبرین
 بر نه لند از پشت توغچه فخرت را اندازد و بدست ندارد و پنجه از مغربی خود در بختل زیتون
 که بسته بشهر است و محاصره این چوب و سب و شاه نامی در رفت که در برای پر کردن تنقی
 لازم داشته از آنجا میبردند رسانیده و حمله سختی بنای السلطنه سی سیل و فرمانده رود و کلان
 گوشت برداشت را در با جمعا از و در درون امی قتل رسانیدند بعد از آن که به شده

عقب رفت و از میان نخل خود را بر جرب رسانید و تسلط او بر اعراب آن طرف
 و حوالی رو بقصان گذشت و اعراب در آنوقت از وی عیسویان را از بابت
 آذوقه و سایر لوازم آنکه در آنجا میگردیدند و قریب آنکه در قریب
 بایست و در ولادیه نوپ بزرگ قلعه کوب بجا صحرین رسانید و چهار طرف دو برج
 کوهکیم ترین بروج شهر بود و بنای آن پس از ولادیه و آوردن خرابی و رخنه یورش بر دو چهار
 کوفته شده و ایلی شمر را به ماند پس کوبیده شد و فاختین بیست هزار نفر سیر از اول شهر کوفته
 مانند غنایم دیگر در میان همه تقسیم نمودند و آناب اسلطنه سیل بنیگافرا از اسرای
 زخمه را در یکی از کانیانهای سفاین زن با داد و عرض سپارش که در زیر نظر خود او
 بود و با او نماید و از زنده اندان سفاین عیسویان عزم مرجهت نمود و بعد کفایت
 ساختن و محتفظ در قلعه گذشته اندک زمانی پس از آن دور با هم شده که قورقور در
 آخرین پناهگاه او که قلعه جرب باشد بستند و لند با سفاین خود در محفل آنظره
 مقام گرفتند لیکن در همان شب قورقور دستگیر ساخته سفاین او را در ضربت توپ هم
 پیش نشین نمود و امیرالپهراطلو رقطر بود که از سیل بر در رسد آن قلعه جرب را از همه
 طرف احاطه نماید و قورقور را بستند و آذوقه قورقور پیردی قدیمان را کرد
 سفاین خود در خشکی در آورده و بستناری عملی کشتی با و بند و با یکدیگر کار را در بند
 داشت و ایلی از نخته ساخته پیه و چربی بسیار بر روی آن مالید و آذوقه کشتی با رو
 بود اسلطنه ملک از کتک کا نظر از روی تخمه با غلط نه در طرف دیگر از جزیره بدربا
 انداختند و آذوقه توپهای سکو با علی الاصلال تهرشت فی و تیر اندازی نمود
 امیرال سفاین او را مشغول بند بسته امیرالپهراطلو دی وقتی از اینکار خبر داشت

کذوقه

که قورقور کشتی بزرگی را که از سیل آمد و بان در حمل کرد بر بحال سرعت حرکت میکرد
 در پیش چشم امیرال در بود
 چون قورقور کشتی بای چند از دولت و نیک که با دولت عثمانی مصالحه و دوستی
 داشتند که قه بعضی را در فرق کرده و با راه در ارتش زد و بعد چون رسته پاشای صدر اعظم
 از بر روی خاطر برادرش با پودان پاشانسان در قورقور بدید و عدل او را نگاه میکرد
 اینطلب را دوست آید کرد و او را با سلامبول حاضر نمود تا آنکه در حضور امینکارای پناهنده
 مورد مؤاخذه نماید و قورقور اطاعت نمود و با کشتی با یکدیگه و پشت خود را بر باند
 مملکت قاس و در آنکشت نیند و در اطاعت کردند به ابرصد اعظم ایلیه و دست و پا
 نمود چون سلیمان جده مقابله با لقی با آن در باریان و لیر جیح داشت از حضور گذشته
 او در گذشته یک قبضه شمشیر و سطل با یک جلد قرآن از برای او فرستاد و منظور از
 فرستادن قرآن این بود که از برای او در پنهان خاطر حاصل آید تا اگر طربس را
 منحوس سازد خود را بچکار بکلی و حاکم آنجا بداند قورقور و بناوت با پودان پاشانسان
 او کدیت را از جنگ لنگر با می پهر پلور شال بدو آورد و لیکن سنان بر عطف و ده
 سلطان حکومت آنجا را برادر آقای خواجه و اندر کرد و قورقور در این غلظت و عهد متبر
 شد و با سفاین خود طرف مغرب روانه گردید و طلب کشتی با او در پنجاه هزار نفر
 و آذوقه سنان پاشا بود و می خوب و سخنهای شیرین او را در رضی نموده با سلامبول
 کشت نیند و از آنجا سال دیگر با چهل و پنج کشتی جهت تخریب و غارت ناپل و سیسی حرکت
 کرده در جزیره کوسر شخصی در آمد و شهباستیا پای تخت آنجا را هم صدمه نمود چهار هزار
 سوار و هزار نفر سرباز که با او در حضورین میانند قورقور و با آنها جنگ صحرائی کرد و بکشت

فاحش بر او وقت با اهل شهر شرط کرد در ایام هر پنجشنبه بر نه آرد و قمار باشند
 و شهر را تصرف کرد و بعد از تصرف زیاده بر چهل دهنفت نفر از آردی نداد و بیشتر از
 نفر از ساکنین را نیز بر چنگ کشید و پس از آن وقت هر جهت در ساحل ابانی احمد بابک و
 طایفه باغی او را تا ویست نمود به اسلامبول باز آمد چون قورقود در شادت و جلالت
 نانی نیز آمد این ترتیب روس بود سلطان مستعد بود برای آنکه حکومت ابرو را برده بود که در نایب
 لیکن مستتر پاشای صدر عظیم مانع آمد و در سخنانی کجلی قاری ابی برقرار ماند و قورقود روزی
 که سلطان بنعم تغریج سوگوشه بود در وقت یافته میان آنجا لشکر مادی پیش رفت
 در کاب سلطان در روسیه حکومت طرابلس را مودق و عهد که با او شده بود مستعدی
 کرد و سلیمان بود که در بود و فامود و قورقود نازند بود در حکومت آنجا برقرار ماند
 و آنکه زمانی بعد از آن قاپو در آن پاشاستان رفت کرد
 در زمانیکه پیا و قورقود در حال در صفحات در ایاتی لایق دیگر در ایامی سفید با هر اول در اس
 شه بود و پیری رئیس و مراد و سیدی علی قاپو در آن پریق نامی عثمانی در در خلیج باغی
 عربستان و فارس و محیط هندوستان سلجوقی در گذرد و بود نه بود اسطه آفات
 خود در علوم و جغرافیا و معارف بجز بر دانش است خود می افزودند پیری رئیس برادر از
 کمال رئیس که در عهد سلطان بایزید در یازنی هنر و دیوایانی مشهور شده بود چون
 قاپو در آنی مصر را بود و از آن زمانه رسوایان باسی فرود کشی حرکت کرد و بنعم اینکه از در ای
 احمدر از در شه از خلیج فارس با بر آید چون فصل خوشی بود که نشسته چند گشتی او بود اسطه
 طوفان در ساحل عربستان نطف شده و در ساحل عمان شهر بند و سقط را تصرف
 شده و ساکنین آنجا را به بسیاری و بندگی گرفت از آنجا بر خلیج فارس رفته شهر مرز را که در

این اسم

این اسم واقع است و صاحب آن از برای تجارت خلیج فارس کمال اہمیت را در او
 محصور نمود و االی شہر مال بسیاری با او داد و در جمعی کرد نه آنرا تک محاصر کرد و به بصره
 رفت در آنجا نشیند که دشمن او یک دست گشتی آرد کرد و بنعم تعاقب کردن او را
 در نه از ترس یکدیگر با او در خروج خلیج را بر روی او بنده تمهیل نمود و با لشکری کرد و در آنجا
 گرفت او در میان آنجا جمع بود و فرار کرد و در حوالی بحرین کی از آن گشتی با غرق شد
 با دو گشتی دیگر خود را بصره رسانید حاکم مصر حالت و تیاج بدست آنکه گشتی او را با باغی
 را در پورت داد و از باب عالی حکم قتل او صادر شد مخزن گرفت از آنجا ضبط و برون کرد
 که از آنجا چندین قصب بسیار بزرگ چینی که هم از مسکوکات طلا بود نه در جزو متروکات
 او را اسلامبول حمل کرد و بعد از نقل میری و کلای سکنه مرز با اسلامبول آمد و مال گزنی را
 که از آنجا گرفته بود او را کار کرد و لیکن عثمانی بر او مای آفتاب میراث قیسی کرد و پیری
 باقی ماند ضبط و برون کرد و نقش بجزیر او بود که در معرفت سو حمل و بنا در ونگر گاه و نا
 دستک او بود و غارت او ای ربک و کما گشتی لشکر و حمل جبرمان در با و جانی خط
 باک در ای سفید و در ای جزایر یونان از روی کمال بصیرت و اطلاع نگاشته
 زمین کرده بود و با کار با نذ بعد از نقل پیری نصب قاپو در آنی مصر بر او رئیس که
 در یازن معروف و سخاوت یک قطیف بود و او در شه و کما شد که با دو گشتی بزرگ
 و تیاج کاپو یک کالیوت در بصره اقامت نماید با وجود این حکم از حمل اقامت خود
 حرکت کرد و خوارت بصره و دیکین در مقابل جزیره هر فرد چار سفین پور تھا لپاشد
 جنگ سختی در گرفت و دو نفر از کاپیتانهای رشید از سلطان رئیس در جب رئیس گشته
 شد و یکی از گشتی های بزرگ نیز گشته شد و در سو حمل در غرق کرد و بدو خود را و بقیته

سفاین در آن خط بنجات داد بر بصره رسیده و از آنجا به سمتی نای خود در با صدهائی
 که در آنکه بود و بیاب عالی را در پورت و در چون و وقتی نه است زمانی انداخته که بود
 سرش بر بدن زفت و دو سال بعد از آن سید علی که طبع شیرین داشته کاتبی تخلص
 میکرد و با این اسطه کاتبی رومی آهنگار یافته بود و از طلب بر بصره ماور شده در با است کل
 قوتمای بصری آن سفاحات بود و که در که در آنجا با نژاد فرود کشتی پرین آمد و طلب
 با بر قالیها کرد و در وقت اول است و پنج کشتی و در کت آنی چهل و چهار کشتی داشته
 و کشتی او در این و در وقت آن که در آنجا در آن دوازده طوفان شد می شد و گرفت
 خطر با بی عظیمه که در وقت غلغله کمانه بود و در سو حمل بند و ستان بر بنیاد و دیگر است
 و سدر است افاقه و نه باشد آهنگار از سفاحات و در وقت که در با بر قالیها
 نیندازد مقابل شود و نه از آنکه از اسطه و در وقت که در باقی مانده بود در در وقت
 بنایب سلطان کجاست تحمل داده بر حمله نایب کشتی از آن داد که در کربل دلا اند و در وقت
 سلطان کجاست بشود و در خواستی نظر از میراث آن راه بند و سندر پیش گرفته از در سلطان
 و بخشان و خوارزم و ماوراء النهر و غیر آن و در این سیاحت کانی بعد از مدتی بعد از
 که مال در در وقت شرف دست بر اس سلطان شرف کرده و قصد حق تا نیکه از در با
 بند و ستان و سلطان از آن یک در دست داشت تسلیم نمود بعد از چند سفر آمد و در
 که بنظم و شرف نوشته مرآت البدان نام نهاد بود و مقدم حضرت سلطان فی نود سلیمان از در حاکم
 و استعداد و دستاثر شده مشایخ را در در وقت شرف با با است و در سپر و جب و سینه بر قرار
 کرد و دو سینه که سال میراث آن در در طلب داشته ایک و جی برسم انصاف تسلیم یافته
 نمود و سینه علی ایفان و دیگر نیز یاد که در وقت از آنکه بنظر فیضای بند سینه علی خوشی را

بگویند

ترجمه نمود و خود نیز رسد که در بند سینه تعلیق صنعت کشتی روانی و اعمال بحری داشته
 مرآت البوجود است امید و نیز در عمل اسطه در حبیب رسای نوشت و کتاب نفیس
 نادر و خود در کشتی روانی و در با نوردی محیط بند و ستان از کتب عربی و فارسی جمع
 نمود و محیط نام نهاد
 حال است بر کت که محیط بند و ستان در کت داشته که در واقع و حواله فی که در وقت و دیگر بگو
 روم روی داده اند و نیز در این روز مشمش داشته تا چون پادشاه پاشا پال سو حمل ناپل را به
 دستیار و رفیق و در وقت و پانی نایب الجبله جیب خورش سفیر نازی دوم پادشاه فرانس
 سفیر جنگی عثمانی مصمم شده بود که در کت بر سو حمل ناپل بر نه این فکر در وقت بود که سلطان
 سلیمان از بر پیش این امر جهت یکد و سفیر فرانس در آن سینه مقرر رسیده نیک
 سلطان فی بود و در آنجا بعد از در وی تنبیت و تبریک از جانب پادشاه و خود خورش مامور
 شد که کشتی با رانند و سلطان احکام به پال و تفرقه در قوم داشته امر کرد تا سو حمل
 ایتالیا را روم در نوب و غارت ساخته فراب و در این سازند و در این شهر که کت بود
 محاصره نمود و متوجه ساخته و ساکنین آنجا را با سیری بر نه و چین معا در ایتالیا
 چند مقدمه دیگر که در آن حوالی در وقت بود و در مملد داشته صحیح میگردد یکی آنجا بر مجرای
 که با اسپانول با ساخته و وقت در محاصره کرده بود و قصد داشته بود و در آن وقت
 که در قله کبری در وقت بود که با شهر بوجا بجهت سفیر در آورد و پال در کت ن جریه و اکت
 کوششای بنیاد نمود و لیکن از آن لا چهل و پنج فرود کشتی مسخر نموده با کمال تقاض
 به بندر اسلامبول داد و در که در سال دیگر با پشت فرود کشتی بر بار آورده بند نیز تر
 که در حوالی تونس در وقت است تصاحب نمود و دو سال بعد با بند و پنجا کار از برای

تخریب ماوراکا و ستراندر و در آن گوی سال و در روزی آن سو اهل لذت آن زمان
 است و در آن زمان نیز که در آن سال با خود فرود گشتی در دریای و در آن زمان که اهل آن
 بلا حمله گشتی های دشمن بر دشت که خود را آمو که خود را آمو که بزرگ بر افسد دفع فقه
 جرب می نمودند قیسو یا مبرجت پال را با سلا مبول غنیت شمرده مصهر شده اند که در فصل
 خریف و درستان خیال یورش که در گذشته انجام برسانند و دست فرزند گشتی
 از دولت اسپانول و پاپ و سایر دول و حکومت های اطالی و امانا و سیسیل و پال
 و غیره فراهم آورد و امیرالی آنها را بجهت و لایحه و دریا مبرج و دشت و فرماندهان همه
 سفاین دولت متفق نامور اجماری را در امر او گردیدند و در ایست تمام شدن بری را در دون
 اولاد و سر تک اسپانولی و اولاد کردند

سفاین یسویان اول در سین جمع شده بعد از آن در جزیره ما قاصح گردیدند و در آنجا
 لنگه را در کشید به سقیما طرف غرب فرستند جزیره مذکور در تصرف دولت اسپانول
 بود و خود فرود بود اسطه خانی که فینا من سوشیج که حکام ستره آجیه جزیره بودند اسپانولها
 از آنجا پروت کرد و خود متصرف گردید و بدین لنگه را بر االی جزیره به سخت گرفت
 دستم وارد آورد و بر تک آه برد و بشوریدند و در اینوقت از طرفین مستعد جنگ و
 جدال بودند که سفاین یسویان در مصحفه دریا نمودند که به لینه از قور قور و له بر شد
 با دو کالایه بطر بس رفت و در آنجا کی لنگه چنانها دریا زن خود را لوح علی نام در باجهان
 دو کالایه پیشش های فقهی بنسب سلا مبول فرستاد و در رسیدن سفاین و سلا که
 یسویان به جزیره جرب طلوع داد و بامجد در چهارم ماه مارس ششصد و شصت و سه
 با ششصد و شصت سفاین دولت متفق در سمت غربی لنگه را فرستند و در فقه ما مذکور

لنگه را

لنگه های بر سنجشکی در آمدند بعد از آن قریب بعضی زد و خورد های جزئی فقه در وجه ازشت روز
 محاصر تسمیه نمودند و یسویان لنگه را برای حفظ جزیره و دفع دشمن فرود گشتی و بر پا
 کردن استحکات جدید شده اند و اولی قرون بر بدن برس مسا که در سر تک اسپانولی
 بود پاید و در چهاردهم با شیخ جزیره بجهت خوردن قسم در رعایت شرط عهد آمده و عدم
 مخالفت و ادوی خرج در نزد و سالی لشکر متفق حاضر شد و بقرآن قسم خورد که
 مخالفت ننموند سالی شش هزار طلا فقه و چهار شتر مرغ و چهار غزال و چهار سبب تخی
 با یک شتر سیم تراج بر سپس لنگه را شیخ مشا را لینه علم را که فرود و جهت دولت حکومت
 با روده بود بر زمین انداخته سرف پاشا اسپانول را بینه نمود و عهد نامه امضا گردید
 و میان ما شایان پول پاشیده شد

در زمانیکه نایب السلطنه اهل اوقات خود در جزیره جرب رسید و صرف فقه فرست
 قسیر طر بس ملازم دست میداد پال پاشا بصد پست فرود گشتی بر پا در آمد و در
 مودون حاکم جزیره رود کرد و او علی احمد یک اسفاین خود را وطن کردید و در بدین لنگه
 مصطفی سنجاقی یک نیز بد و پست پس از آنکه گشتی های خود را دست فقه حکومت
 لنگه را در آنجا و اوایل کشید و در فقه ما به با لدر جزیره ما تا در رسید و در آنجا فرود
 با و طلوع داد که سفاین یسویان بنور در جرب محفل پاشید پال پاشا بعد از چهار
 هشت ساعت گشتی رفتی در فاصله و اولاد میل از جزیره جرب لنگه را دست روز و کرد
 تمام سفاین یسویان از فرود نیخته گشتی لنگه را پال پاشا بنور دست لنگه را دست و
 هشت گشتی بارکش طرف ساحل روانه شد بعضی را غرق کرد و برخی را آتش زدند
 و هشت کالایه به جزیره جرب برد و در آنجا ماندند و سایرین با نایب السلطنه اهل

بطرف ایتالیا گریختند پیاپا از قزاقان فرود آمدند و پسران را از اطلال و لاد
 و قزاقان بعد از شش روز پیاپا را کشتند و پسران را کشتند و پیاپا در
 اورغرا آمد مشرف به صابو صابو صابو صابو صابو صابو صابو صابو صابو
 ممکن بود و فرود آمد و نهانند و فراموشی در باستان سفین را در بسجاق یک مدینه دادند که در
 نزد شخصه بر سر فراموشی صابو صابو صابو صابو صابو صابو صابو صابو
 طول کشید و ما اول دوازده هزار کله و چهل هزار تیر کمان بقلعه انداخته شد کارانی
 که پنا به بیوغا نبرد و بودند کشتن زدند و لشکر صابو صابو صابو صابو صابو
 مستحقین قلعه فرار کرد و بشکر کمانی نماندند و آن لاله و سردار قشون بری که در قلعه
 دلمرا نماندند و باغ بود و در قایق نشسته فرارست بطرف سیسیل فرار کرد که فرار کرد و
 قلعه در مسلمانان سخنانشند پیاپا در اقلیات مذکور قلعه را داد و با قزاقان اول
 به طرابلس و بعد به پرو و قلعه در آنجا بطرف سلیمان اول روانه گردید و در دست
 باغزار نام دارد پای تخت شد قبل از آنکه فرود آمد و اسلام قبول شود و اخبار قزاقانی را کردیدی
 داد و بود با یک فرودگاه را در بار سلیمان فرستاد و سرفراز کرد و دولت اسپانیا را
 که شکر حضرت عیسی را به سیسیل بود و در عقب جان کار بر پذیرفته بود و در روز و روز
 پیاپا سلیمان را که گوشت سردی بگزارد با رفت آن زمان تا شای بزرگ نجیب محمد و نامه
 سر کرد و قشون اسپانیا و آن لاله و آن زمان و آن سانس و سر کرد و لشکر سیسیلیا
 و آن برانتر در و میران سفین سیسیلیا و ابل و غیر هم در او عقب کشتی بهر ابل داده است
 بود کشتی با یک لاله و شمر کشته شد و بود نه چند گشته و خورد و بی هار و بی درک در یک
 کشتی های دیگر کشید و همه سلیمان در کمال و فاعر و کشتن مشمول تا شاد و لذت یافت

فصل عاشر

نفس و عادت و بختن بر بدن خود داشت روزگار نه آزار که از غلبه بر دشمن و عادت
 شادمانی که کثرت اقتدار و تقاضای چسبک از حالت و بشره را و بود با انو و گو با مصایب
 اولاد و در حاکم روشنی قلب او را یک کرد و بود از هیچ خبر نماندند و غم
 و شادی در نزد او یکان بود و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله
 شد نه چون خواست و چهل منزلی شود که از برای او مین کرد و بود و لذت داشت سنگی
 و گوچی سترش بر بالای در خور و عقب رفت و به قاقودان با شامینام داد که آن منزل
 شایسته شخص از دست اندازد تا پودان پاشا حکم کرد و اطلاق ستر از آن لاله برای او مین
 کرد و نه در زنده آورد و در اسرار آنها را بسته بیکه یک بسته که چه های محلات سلیمان
 بگردانیدند و کلبای کشتی سازخانه شریک گردانیدند و با هی اسرار بود و در مجلس دیوان با آن
 و لاله و صحبت داشته گشته که درین اسلام را قبول نماید و هر کار که او را در آن منصب
 و فرماندهی باورد و در او پیشه مشارکیه بواسطه استحکام عقیده که در نه سب خود داشت
 ممکن بود و قبول نمود و اسرار را بر تجارت سلطانی آورد و نه و سلطان از دست نبرد جنگ
 که خود نمود از بنود آنها را تا شانو و جفا و در پشت نفر یک هر یک متکلف و سب افشانه
 صبر و اهل و در پشت توپ مایهوت لادن بدت گرفته از طرف بهر ابل بزرگ کشش
 آورد و بود نه و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله
 بود و نه و با مردمان خارجی ملاقات و مصاحبت نماید صدمات اسرار و زحمات گرفتاری
 ایشان بواسطه هر اینهای بزرگ و خوش اخلاقی و ولایت صدر و عظم جبهه و ابل پاشا
 خلق تحریف یافته بود و بود بزرگ لذت طریس و تهاجیر بود و لاله را محصل کشید داشت
 و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله و آن لاله

داشتند بر سر یک سفره نمی نشستند و در این مقام نیز دست از اتفاق گیسوی بریده شده
 بالجه بود یک صفات و چه کز آنی از اینست که آنها نمود و هر دو در امر خص و لا در و نمود
 از جمله اسرا یکی دون شودان و اما در برابر بود که در جزیر استیون خود در آن جزیره ای نمود و یکی بود
 کاستون سپرد و یک و نه بنا بود که پیاپی ایشان نمود و سلطان آنها را نه داشته بود
 چون گسستم این خیانت را بر او درود و بجزب در سلطان شد تمام در عهد و سنج و طبله
 بر آمدند و پیاپی از ترس او در انصاف و لا تر نمود و بعضی گشتند در زیر پنجره نازشی طالعون
 هلاک شده و یکی که بوزنگ بر وین بر جفت نمود و آلودار و سالسیه در آن روز را با خود نزد
 اهراط بر بردند پس سکا که او در آن سفاین شین که چون هر دو سال بود و سلطان از خوش
 آمد و فرمان داد تا سلاشش کرد و و نزل پارتای ای پیشه نهایی اطاق اول نمود و نه بعد از آنکه
 در آن کسکنا نیت شد و پرورد آمد بنا صاب جمله تا چون پاشا و صدر و عظمی و سر عسکری
 عسکرا که بود در ایران نایل گردید

این کتب در سلسله و کتب است
 که در تاریخ ایران و جهان است
 نوشته شده

آورد کردن اسرای حرب در قفقز آنها اتفاق بوزنگ که شرح و پان جنگ های بحر می را
 ختم نمود و پنجره زمان وقوع مصالحه با دولت باطش در رخ لشکر گشتی با و کین در زبای
 بری شده بود لیکن پادشاه اسپانول در دوازدهم رفق حرب را که حمل افغان سفاین
 در سواحل افریقا بود و تو از دست نهان در شسته بر خود همواره تا در خیال بود که به تسخیر
 بندر و کوفتی زبان دشمنان حرب در حبل پاورد و جایی مگر در جان صفات بحر
 جهه اقامت سفاین تحصیل نماید در مقابل ساحل اسپانول بنا صاب چه فرنگ فرانس
 در ساحل افریقا شهر گویند و در واقع است و در برابر این جزیره که در حقیقت که سختی است
 در صبح های در اعلی الاقصال بر بلندای آن المیزند اتفاق افتاد است و در بلادی آن

سنگ

سنگ که یک راه سنگ از میان کمر تر شمشیر و نه قلعه ساخته اند و چه شب است
 آن به شروخت کج حمش را متون و در آنکه داشته اند و غارت می آن سنگ در روز
 خشکی جدا کرد و است و بر نعمت قابل گنجایش و اولی و دوازده گشتی را در لاله در گراسیا و
 قوله آیب اسلطان کا آون لانا لاکا بطرف افریقا گشتی بر آمد و در و هم را و شهر گویند
 گرفت مستحقین جزیره را به شد و فقه در آنکه گشته و از آنی کار خود بر شسته تسخیر این قسده
 و گرفتن یک گشتی بزرگ که حمل استند و اقیه قصبه جهه حرم سلطانی و است بقدری سلطان
 متخیر نمود که قفقز تسخیر جزیره اما آن را در خود حتم ساخت و صدر و عظمی نیز در تقویت این نیت
 سامی رجا پر بود و سلطان را نمود و میگردد که دولت اسپانول بود اسلطان قفقز این قسده
 بعد اجل جزیره و در تونس تسلط حکومت پیدا خواهد کرد و در خورش سلطان همراه افتد
 اسرار میگردد که تصاحب جزیره اما تا از بر روی جهاد با آنها رضی است و در و اول حرم
 هر روز از کفر شدن گشتی اقیه حرم را آنها شکایت میکردند تا در اول ماه آورده است
 گشتی های امور رسو حمل نایل از کنگره اسلامبول حرکت در آمد و در بانی شده بهرانی
 سفاین و عسکری بهجه و تا چون پادشاه پیاپی در جمع بود و سرداری لشکر های
 بری را بوزیر پنجه صطفی پاشا و بنقل سا لکه از سلسله سلاطین قرال احمد لو در او بود
 خالد بن ولید علیه السلام حضرت عقی نام سلام علیه محجوب میشد با لقب عسکری
 و لکن از نمودند و درین سلسله سابقا باسم هفنه بار و اعلی معروف بود و در سواحل شرقی
 قرار گرفته حکمرانی مستقل داشته بالجه سیمین علی پاشای صدر اعظم که بزم سرداری و لطیفه گویند
 متردک نینه است با اتفاق سایر روز در اهرال و در نزال در آن گشتی آنهاست است نمود
 آنوقت بطور کما بگفت این دو شخص که بسیار مردمان خوش خلقی هستند و تر باک

و قهوه را زبانه و دست میدارد و نمائیک سفری از برای حفظ نفس و خوش گذردن
 کرد با شسته خوب بود که گل گشتی با از رنگ و با قندی برستان یعنی قهوه شده باشد
 چون بعضی از مورخین متعصب عثمانی بسبب تعجب بدین پوشش را شومی صدر اعظم
 دانسته و از آنرا جمله عالمی بد و ظلمت محسوب داشته اند بآن نسبت با نیز در محاسن
 مذکور و کشیم در حال اندین شومی نیز از آن مورخ عثمانی صدر اعظم و عفا به باطله از آن
 دست نیامد با لجه این دو سردار بری بجزی با لجه که قنای مذکور شده عفا و هر دو ای آنها
 با توفیق عدالت داشته بد و حیدر بود و لا زام بود که در ام حصار مظهر رسیدن
 او داشته این اتفاقات و بی اتفاقی در سبب جمله تاریخ حالات نیز این پوشش کردیم
 در مورد آن محسوسان سپاه خود را بدید لکن با ای او مرک بود نه از غیره
 نفر سپاهی استیاب صغیر که در وقت فرار یک نفر سخاوت یک و دو نفر لای یک
 بودند با پانصد نفر فرامانی و چهار صد نفر غیره و چهار هزار و پانصد نفر یکی چو یک پیروز
 هزار نفر قشون بی نظام از مردم ای هزار و دویست نفر سپاهی با چهار هزار و پانصد نفر
 سوار بی نظام در وقت فرار و دو نفر سخاوت یک و غیره لای یک روانه کرد و بودند
 و عدو گشتی با یکی از نزدیک و کوچک بدیست فرو نمیدرسید کی از گشتی با ای
 بزرگ که عامل شمشیر چلک با روست و سیزده هزار کلوله پوشش صد نفر سپاهی بود
 در نزدیکی تودون با هر که هر چه در او بود مذخرق شد در تودون هم با صد و سیصد اسیر مطابق
 سلسله جبری این قوهای بری و جبری در جنوب جزیره مقابل را سیر و گو رسیده
 است هزار قشون با پنج هزار و توپ صحرائی ششگانه در آورده و در خلاف عقیده
 پال که بیخوبت آن رسیدن توفیق در کار حصار افتاد اعمی شد و معرکه حکم داد

نیز

تا شروع حصاره فایده لند و طبقات حکم در مقابل قلعه سن الم فردا با یکی کشیدن
 با پنج و بیست سگ که در وقت قلعه زبور در میان هر دو لشکر کا به زیره و دفع شده
 اسباب حرات برود و طرف بود و قلعه سن آژ در درو بروی آن واقع شده
 بود پنج روز بعد از آن قیام علی باش فرود آمد کار از آنکه سگه به آمد و در دویم با آوردن
 توفیق با سیر و کار کرد و با کاتوت که حامل و در هزار و یکصد نفر کت بود نه در رسید
 و سرداران در آن حصار استن الم حالت نمود لکن بلا حمله آنکه نقصانی ناموس
 لکن عثمانی وارد و نایه ترک حصاره را نیز صلاح مذکورت لکن یک با تری و در مقابل
 قلعه بر پا نمود و لکن کوشش کرد که با نیز با توپهای سفید خود قلعه را کلوله باران نمود قلعه
 سن الم پیش با می توپهای سفید را با کلوله با می عراد و توپهای سگه با ای
 خشکی منحل بود و چند بار حمله با می جزئی بطرف قلعه برده شد آدر آخر توفیق در پوشش
 سختی برد و خود در پای دیوار حصار رسد لکن غضب کلوله توپ سنگینی از دیوار
 قلعه جدا شد و بفرق توفیق در درقا و چهار بر زمین غلبه و از سوراخ با می کوشش
 و در بخش خون جریان گرفت و چکلر یکی طرف ابرس در همان آن جان در جان کوفتین
 تسلیم نمود لکن مصطفی پاشا حکم کرد در پوشی بر روی توفیق و از آنجا حصار دور
 از در و خاک برداشته و بدون اینکه انقلابی در حالت او دست بدیجای توفیق
 ایستاد و در حال آرد می با چند س قشون در خصوص ساقین یک سگه تا بصحبت
 میداشت نفس توفیق در داخل نموده و بر ابرس برود و در دست و سیم آوردن قلعه
 سن الم را محسوس کرد و مستحقین قلعه را که سینه توفیق بود و صد و سی نفر آنها از جماعت
 شوالیه بودند در حصار خون توفیق و قتل رسانیدند مصطفی چون عمارت فسد را

با خون بسیاری که در تخریب آن ریخته شد و بوی سجد و ملاحت استخوانهاست قنده نزدیک در
 نمودنی اینها گفت در صورتیکه سپهر اینقدر با اسباب خندان مالی و جانی شود از برای
 تحصیل پر آنچه قدرتی زبان و ضرر بایست داشت غلبت فرمان داد و آفتابها
 مستحقین قنده را چاره چاره نمود و بعضی از اعضا را که در شکل صلب بد بود برای قنده
 گویند و بعضی را بر روی قنده باغ دوز که در بر انداختند و مروج های در آنجا را
 با پای قنده رسانیدند و در قنده باغ فون انسانیست و ترجمه عیسوی را در آنجا نوشتند
 حکم داد و آسرای اسرای ترک را در برید و بضرر توپ برداری سرعکس کرده آخته
 مصطفی پاشا کی در غلامان عیسوی را که هفتاد سال داشت و سی سال بود در میان
 کار مشغول بود روزی بود ترو لاد است باستانها و خندق های قنده در آنجا نوشتن
 داد و گفت بلاقای خود بگوین زمین باقی هسته که من بودم که در مکتب آ آ آمد
 بانفس کشی پر یکمان هموس زد و وقت صبح با در مذهب قلع حسن آرز و حسن مثل
 کرده در این جنس بکلر کپی و لجزا بر که بر برب روس و در اماند و فور قود و پایت
 هفت کشتی و در هزاره و پانصد نفر در جنگی آمد و محاصرین در رسید و حمله حسن مثل را
 بعینه که قنده در پیش سخت برود و عیسویان مردانه در مقام دفاع بر آمدند و محصور و محاصر
 لازم که کوشش را بعمل آوردند و در آنش نیز از قنده لشکر که جس در این و درش هر رازی
 کرده بود و در زیاد و بر پانصد نفر باقی ماند با لجه دست محاصره و دو ماه طول کشید
 و از طرفین لازم بود و در حمله آمد بالاخره از ترک و عیسوی با لفاق مدعی شده
 بر آنکه دو مرد و یک زن غریب را با دیار نمودار شد نه عیسویان که کشته حضرت
 پطر کس و همی در کشته آخته این طلب از غیرت از ترک کجا سپه در جلالت

شکل در دولت
 این شخص را در دولت در آنجا نوشتند

بعنوان

عیسویان میفرود در این من انایب املطه سی سیلما اسکراهای بری و بحری مدد
 محصورین در رسید و بعد از یک پورش سختی که خیلی طولانی و قاتل بود در شورای جنگی
 صلاح کار را در ترک محاصره و در جهت به اسلامبول دیدند در این محاصره قریب است
 هزار نفر از ترک و زیاد از غیر از غیر از عیسویان کشته شدند از جمله مقتولین عیسویان که
 زیاد با براند و در افسوس همه آفتابها گارسیا توله و پسران املطه سی سیل و در داد
 رئیس شوالیه با بود

بعد از املطه این الحاقات جنگ های درانی که مدت است شش سال علی و اتصال
 در انتشار و انباط بود بهتر است که رشت مطالب را در آنجا که در آنکده رشته بودیم
 مدت آورد و در زمان وقوع مصالحه با دولت اطریش و وقوع منسلبه جنگ صلح برای
 بخشی پان نایم دو سال بعد از آنکه عیسویان استامبول بزرگ مصالحه با دولت اطریش
 و اتصال یافت و در آنجا سپهر اطریش در همی حق را بیک اجابت گفت و علی پاشای
 صدر اعظم از بیچی اطریش که در آنوقت ابرو کوس بود و خروج دوسال در آنکه ماند بود
 بطور سخت مطالب نمود و نیز تکلیف کرد که مدت شش سال در آنکه در آن سال مصالحه باقی
 ماند است تجدید نماید در آنجا مطابق نصد و هفتاد و یک مجرای بنا بود و خروج
 دوسال توسط سفیر محمد ص اسلامبول فرستاد شد و چون مستحقین شهر امان سر سر کشی
 و بی اطاعتی داشتند آنها را نمود و بدنه که خروج در آنجا از آن ضبط نمود و نخواهد داشت
 با اسلامبول برسد و در آنوقت کنسی ملین اسپر اطریش در آنجا فرستاد و خروج در
 بعد از تصدیق انداختند و عمل تجدید مصالحه انجام برسد سلطان سلیمان با لی یک
 چادش را در برای او دی تبریک توینت جلوس نزد سپهر اطریش فرستاد و نیز با مو

نمود که در این نوبت اول خود معین نماید که در غیبت جمع است ایام بیک در نظر
چون که در نویسنده فرستاده پسر بطور جدا به بر گویند آن رسیده از سلطان پاشا با و اطلاع
داد که حسین ملک گران آید بر سسی را که در اول وقت بخوار در دو پست پاشا
نزد پسر بطور فرستاده پیغام داد که فرستادن سفیر به اولادی خرج دوساله که متوفی
افتاد است شمر چکونه شمر بخوار بود و علاوه بر هفت هزار دو کا که از بابت خرج دوساله
باقی مانده بود و سی هزار دو کا نیز متوفی و عده و قهقهه بوز یک که با و زر قرار داده بود
مطلبه نمودند و پسر بطور از نیشه دیگر گشت به دادن این عده و نقد بازرگان عینه
ناید باشند در حال مرد و چاوش که بانی و ولایت باشند بطرف اسلامبول است
نمودند تا خبر رسیدن خرج دوساله و جو مقرر در برسانند و نیز از خورش پسر بطور
در خصوص پس دادن نقد و شهر صاطرا اطلاع به جنبه از نقد سفیرهای پسر بطور که با
رساندن خرج مقرر یکی که از بانی نام داشت بعد از ورود اسلامبول در اول ماه ژوئیه
بر دو دو نفر دیگر چهارم ماه فوریه عهده مطابق اجری باقی صفات هم که بخوار
سلطان مشرف شد هفت هزار دو کا که از بابت خرج دوساله بجا کای سلطانی عرضه
داشتند و بعد از آن سی هزار دو کا که بوزر عده هفتاد و دو تنه که در سینه کجانشان ایشان
نمودند لیکن در خصوص تجدید مصالحه ایشان گفته شد که چون ایام هند و مصالحه از هشت سال
مقر شده است سلطان در ضمنی و اولاک ما در آرد و رئیس را که خبر و تر نویسد وانی چاشنه
متصرف خواهد بود و بجز در ضمنی با نیار که متعلق به بلکه ای حمارستان دارد چون سفیری
پسر بطور اختیار قبول کردن بطلب دادند و ششگی از آنمار که از خاگردانی نام داشت
در اسلامبول توقیف داد و کرد نویسنده با اتفاق چاوش به است که امده اطلاع تکلیف

سلطان محمد

سلطان بود در زمانه وین نمودند و چاوش و دیگر از اسلامبول امور سرحد است کردیم
تا خدمت نماید که دست از تخت و از دست از نوبت برداشته در کمال نظم
و آرامی رفتار نمایند بیک که در تاجا که در مجلس بود بواسطه ایچی تر نویسد وانی
که سلطان را با اولی استیصال محبت و رعایت در کار بود و آرد شده و مرض کردیم
سفیر پسر بطور چون با چاوش به است به جزئی رسیده بود چاوش شرح کرد از اسلامبول
با حمله نام زد و باب ایشان در رسیده و خواستند ایچی را در محبت به جنبه زبرد که پاشای
افغان خبر فرستاده بود و کشتن با پسر بطور بشیر و قهقهه توکی حمله برده اند و از هم متحول
جمع کردن عساکر چاشنه سلیمان در کمال شدت غضب در آمدند از آنکه پسر بطور که در کشت
دو عای استر و او شهر صاطرا روانه بود از طرف دیگر بشیر توکی حمله و پسر بشیر
بعد از آنکه مرتب غیبت خشم سلطانی را بر کرد نویسنده و دولت پسر عثمانی
کردند از جاز و دادند که با اتفاق چاوش به است روانه بشیر وین شود و ما موز نور و قتی
که قصد قی حمله نامه نویسیم پسر بطور میمنه و از جانب سلطان اولها رسکایت کرد
از آنکه پسر بطور نظر رسیدن جواب خود از طرف کار کرد از آن سلطانی
نشده بشیر توکی را با قهقهه دیگر بزود استیصال متصرف کردیم و با نیار سلطانی بیکوگی با
افغان و قسودار و هفت نفر از سجا پاک با ای آن عده و حکم کرد که بالشکر با ای
جمع خود از بروی حمایت پسر زود با روانه تر نویسد وانی شود از آنکه از سلطان پاشا
حکمران افغان شش هزار عسکر روانه تر نویسد وانی نمود و حسن پاشا بیکوگی قسودار بشیر
پاکو تا حمله برد متصرف کردیم چون این اخبار موجب بیس پسر بطور رسیده که از نویسنده
محمد در روانه اسلامبول دست چاوش به است را بطور که نگاه داشته سفیر پسر عثمانی

ماور بود که مطالبه استر و او شهر پاکو آرا نمود و یکی از طرف سلطان عبده پسر زاپولیا
 صادر نماید که از شراط عهدنامه صلح مختلف نماید از حال برین سخن که روز بعد از دور و دستبر
 اطیش قوی ترین حامی مرتب صلح و صفا سوز علی پاشای صدر عظمی وقت شد
 و محمد پاشای سوکو تو وزیر و دیگر کجک جوئی معروف بود و در جای اوسته صدر است
 نشست مشا را لید انجا روشت که پسر اطور میا پسر توئی وقت و قلمه دیگر که مصروف
 شد است پسر دلا و ناید زید که چون صلح صلح با پسر زاپولیا بدون اجازه سلطان
 و انعقاد یافته است باطل و از وجه اعتبار ساقط است علی ایحال باید همه تصرفات طرفین
 بحالت حالیه باقی مانده تا ایالات پس افاقه در رسد آنوقت همه در مسامحه در رسد اول
 مصالحه فرلاد و در مقام گفتگو بر میانند صفای قریم و جدید بطیش سبک نمی توانستند
 تکلیف صدر عظمی را تصدیق در رضایانند که در نویس مستند بر جهت بیگت بطیش بود
 لیکن از ترس سلوانی انجا روموشه در رسیده معلوم شد که اگر عا که سلطان وقت دروغ
 در و در کرده بود و بیگت ترس سلوانی از دست رفته بود و لهذا در نویس گنا پر است
 شد لیکن وقتی که خبر رسیده حسن پاشا کلکلی سوار شهر لاد و در پس از پشت چهار روز
 محاصره و دو یورش متوکره و غراب نمود که نویس حضور صدر عظمی حاضر شد و کتب
 سلطان را که شامل بود بر انجا سلطان عهدنامه صلح را که بی ادق سلطان پسر زاپولیا
 انعقاد یافته بود و حکم پسر دلا و شهرهای توگی و آژی بانیا پسر زاپولیا در جهت
 دلا و لشکری ای آلمان و مرض کردن چاوش بر است نسبه او نمودند شرا را در دست
 پانزده روز خوردند از سلیمان برون رسانید تقریبا چان وقت مصطفی سوکوئی برادر زاده
 صدر عظمی که حاکم بوسنی بود بدیت خردوات آفتن کرد و بعضی از قوتهای لشکر آلمان را

از ترس سلوانی

از ترس سلوانی با طرف کشان مصطفی نند هم خود محمد در قلمه سوکو که بوسنی را در است
 منو شد و چون محمد از خدات حرم با خلوت سلطان فرخست یافت و در آن
 دایره بر بنه قوشچی باشی کری و سلاحداری سلطان نایل شد و بود در منصب فا بود آن
 پاشای برسیه بعد از آن کلکلی روم ای شد بر او زد و در مصطفی از منصب شیخی برتر
 دلائی سوار رسیده بعد از آن سخا ق یک توگک شد و از آنجا سخا ق یکس رفت چون
 قلمه خوربان در فتح کرد و سخا ق یکلی شردن سرفراز کرد و دلا در آنجا سخا ق یکس رفت
 و در حکومت بزرگ محمد بود ایست خردوات برده قلمه کرد و پارا که در اینوقت تعلق
 کونت دوزخی دیت محاصره نمود و چون به با تو نام فرمانه و قلمه کلکسید شدن در مقام
 نمودش را به جواب سخت داد و فوراً با کاپیتان ایالات کار نیول تبر فرستاد و خواش
 مد نمود و همچنین از زرنی روی کیران محاصره لید لاد کرد و مدت محاصره بر خلاف میل
 رعیه شانه زده روز بود که طول کشید و بود این واسطه توپهای محاصره بانام رسیده مصطفی
 لا بد شد چهار پاییان بفلوع اطراف فرسنگ عمل فرخانه نمائید و آرسیدن خردوات آند
 حکم کرد یک با دستک ریزه بار در میان سرب سیمید و بطرف دشمن میانه افتد در این
 بین با کاپیتان کار نیول باصفت خرد تقریبا داد اما لی قلمه در رسیده و در آنطرف رودخانه
 آرد آرد و وز بطوریکه عرض رودخانه در میان فاصد بود و در سر باندن طرفین متوانستند
 تیر کشند و تیر کمان با یکدیگر رود بل نمائید و سخن های زشت بیکدیگر گویند و نفر از سر کرد
 مراد سوار از کاپیتان خورسته که آنگاه به آند رودخانه که نشسته بر شمشیر حمله نمایند
 کاپیتان از کثرت جنای با از شدت عین و بی غیرتی صلاح نداشت تا که بجای رسیده
 که از ترک بعد از پشت و پنجه و محاصره قلمه در در حضور آن مفت خرد لشکر بگوشش و طلبه

چند نفر از کز نامی آتجار را بخود برد و بوجه مملکت اردقلب و خوش کردند بطوریکه در راه نقره سی صد از قدر مقرری کمتر از نقره داشت محمود پاشا فریض قلی پاشا که در صد کشتن و بسین بر کین و متین بر آنکه و بانو اسطه ما لیا جمع کرد و دولت با برود عرض بختن خوانا و طبع فقر و طلا در در بضمط خزان محمد بن عمر میر مصر علیا داشت و صد هزار سکه طلا از خانه او بردیم و قدر در دست آورد لکن این ظلم با و ستمها زیاد و بر کمال طول کشید در کورزی که سواره و بطرف بولا ق معرفت چون بجا ذی قهر بودمان رسیده کلولا کشتی او را در مرد و بر روی خاک انداختند و نشتش دور او رسیده که خودش در تنگنا ساخته بود مدفون ساخته شد

سبب های چند سلیمان را در او کشته شد بر آنکه این بورش را بشخصه در کتب بود و سپید میداشت که پیشتر فتح و طغر نغمه زمان او را کباب باشد علم های حضرت شیم در فرزند قلعه های لاد و وزیرت نصب نمود و بجلو که می در آرد و آن غایب حیات محاصر و جزیره ما لیا عمل آید باشد علاوه بر این تحریک های و خورش همرا و دولت های نامی شیخ نورالدین که میگفت مدتهاست جدا با کفار در متروک و کشته شده است و تن پروری را در اختیار کرده و در تکلیف عهد مسلمانان که جدا است نفس نفیس خود را در در کشته با لجه پیر محمد پاشا که باز می حاکم افغان و لقب به ارسلان شده بود در در او پرتاب کرد بخت سلطان نیز ستمنا و عرض میکرد که در این صفحات اثری از آن راه که پسر طلوعی پدیر از ستم و سلطان در مملکت همراستان از هر طرف حرکت نماید با منی در مقابل خزان و دید ارسلان که عادت بخوردن تر باک و نوشیدن شراب داشت و لقب کارهای او در روی سستی و هواد پرستی بود و خیال کرد که قبل از رسیدن بوک سلیمانی و بدون

اولی در راه

از آن در اجاز سلطانی اقرار می نمود در مقدمه کار فتح نامی نموده باشد لکن در ستمت عمل را بعد از کفایت از راه کس و چار و عراد توپ بمحاصر بقصد پا کوا و اقدام نمود و در روز بود که دیوارهای قلعه را در طرف کلولا های توپ نمود و غلبه آنهار از غراب کرد و بود که خبر رسیدن نشون پسر طلوعی را از کافای شکو نادلی لطیفی که در بر این تحصیل طبع و شناسائی بیگنل را کون رفته بود و بدو در دست را دید از شنیدن آنچه میجوید شده ترک محاصر بگفت بعد از آن گوشت و یک شهرهای و سپهریم و آنرا خلفه محمد برد و هر دو در سفر نمودند و شرارت و قساوت سالدهای امان در کشتن از ترک بگشتنی بود که آن بیعت با ترک سر جان پناه و به جبار با میردند و ایشان را در غرض پناه و در حمله با می کشته سهل است بعضی از حامی را در نیز قتل رسانیدند آنوقت که جبار را لایحه چند نفر از سربازهای امان را بگشتند با لجه ما بر کبر و افتخار شهر سپهری یعنی کلیسای بزرگ آنجا که از بناهای سن آتین اولین پادشاه جبارستان بود بظلم امانها آتش گرفت و خاکستر شده و از آنجا جفاک نفر سپهری است امانها گرفت و گویند و با اتفاق کرد که کاپتان یکی هر کجا که در عاب فرستاده شد نه در انوقت عا که عثمانی از سلا مبول بد وقتت تقسیم شده هر یک از برای مقصود و مقصد صی بجهت در آمدند پست و پنجهزار سواره و پیاده و او هزار نفر یکی هر یک در تحت فرمان وزیر دوم پرتو پاشا بطرف سرحد ترانسیلوانی روانه گردیدند که بعد از فتح شدن قشونهای قسوار و بلغراد بر فتح قلعه فریبده سپردند و بجان قرم دولت کروی خان پسر نادر پویا حکوان ترانسیلوان حکم شد که پاشا که می قلعه صا طهار و توکی را از اطرمیشی با دستر داد نماید و سلیمان بشخصه با جلال و شهنشاه نظیر آنرا ندید و بود که از سلا مبول پرون آمد و در آن

یورش سیزدهم بود که سلطان بنام نفس در تمام آن اقدام نمود و از برای فسخ شهر قلعه
 زبشت حرکت نمود محمد پاشای صدر اعظم بطور سرسختی با وزیرای سیم و چهارم و پنجم
 منترم رکاب سلطانی بودند و وزیر دوم پرتو پاشا و اول قتل از حرکت سلطان مأمور
 قسطنطنیه ثبوت داشتند و بود و نیز در رکاب سلطان قاضی عسکری حاجیه و پروردگاری
 و علی بیگی هر یک آقاسی و دفتر دار اول مراد علی و شاهی اگر بی عیبی زاد محمد علی
 که بجای شاهی بزرگ جلال زاد و مورخ منصوب شده بود و حضور داشته و جلال زاد
 که گوید رکاب بطور مورخ در این یورش حاضر بود و وجه وقایع این یورش را بجزئی قلم
 زبشت مشر و حاکم قوم داشته است اسکندر پاشا بر تبه قائم مقامی مأمور حفظ نظام
 پای تخت دولت شده و دفتر داران اول و دوم معاونت و با جهت از نظر کرده
 قاپو در آن پاشا یال با تفاق بر ستانچی باشی و او را در حفظ و حرمت همه خانه و گشتی ساز
 خانه مأمور شده اند و بسو و مفتی و اسکندر پاشای قاپو مقام با تفاق قاضی اسلامبول
 قاضی زاد و محمد افندی از برای شایسته در رکاب سلطان روانه گردیدند و سلطان
 قائم مقام رازر سجد علی پاشا و مفتی و قاضی رازر در روزه اور نه مرض فریضه جهت داد
 و در پروان شهر اسلامبول در سجدهی رسمت علی حکم بزور لرد و شش در آن لرد و شعری
 معروف عبد الباقی و نورانی و غوری و قاضی عسکری علی قضاوی که گفته و وقو حات
 پادشاه بزرگ عالم در این یورش قبل از وقوع مستود و بود و بعضی رسانیدند
 سلیمان در آن وقت قولی را که اعدا شد کرده بود و با کمال کبر و قهاری شرف تا شای
 چمن و دوند نیست که این نگاهها و نظریاتی بهترین دوست که بدین بنامی عالی گفته
 میشود با لجه ضعف پیری و شدت اخلاقی نفس سلطان رایلغ شده اند و یکجا دست بگریز

سواره طی مسافت نماید لند او را کالک حرکت میکرد و با وزیران در میان کالک گفتگو مینمود
 صدر اعظم همیشه یک منزل پیشاپیش اردوی سلطانی حرکت کرد و در راه رازر برای حکومت
 عبور سلطان صاف و صبور چمن و کجا که بعد از پروان رقت از اسلامبول به تانار بازاری
 که در یک صحرا بی اصفانی و قریب است رسیدند بجز قاپوچی وارد شده و مرده رسانیدند که خدایت
 پسری با شتر زاد و مراد پسر سلطان سلیم که است فرمود است سلطان فرمان داد تا اسب
 او را همه بکنند تا سیل با بی اردن گذرانی قاپوچی در بندر نصب العین رفته بود و دیگر در قسطن
 و در روز در خیا و ستر روز در سفر در اتراق شد و در و در سلطان بشهر بخیر و چهل و نه روز بعد از
 پروان رقت از اسلامبول و قریب یافت چون در وقت حرکت اردو و در آن در راه زمان حسود
 اطراف وجودی لشکر را شنیدند داشته سلیمان فرمان داد و آن حضوران مردم از در راه
 بدست آورد و بخیرای جمال خود برسانند و یکی هر یک آقاسی با تفاق یا چمنان با کمال امان
 در حد و جستجو بر آمد و معاونت اردان یک حاکم میمانا را تمام در و در آن رو بچنگ آورد و
 که قاتر نمود و بیکم سلطان در هر منزلی چند نفر از آن بیکش مار داشته روانه میشدند چون آنها
 روانه خانه و در نوبت میمانان کرده بود و مسافرتن علی غوری ایمنان داشت سلطان فرمان داد
 تا یکی هر یک آقاسی با تفاق و فرودان وجه کرد و مایه و اناطولی و قرمانانی در میان
 نو داشته اند از سبب جو رنایند و برین سخن رفته غلط داشته است سلطان پس از آن نام علی
 در سیر میبوم بدیش ان محقق شود و در اردان یک بواسطه و جناسا که در نظام و زینت اردو
 بکار برده بود و مورد اوقات شده منصب چاوش باشی نایل کرد و بدین زمان حرکت از بخیر داد
 به سا با کس از کثرت باران و زیاوشدن آبها و زیاوشدن کل و دلی مشرب بسیار رقت شده
 چون بدین واسطه سرپرده سلطان زسیه و بود در چار صدر اعظم نزول اجلال فرمود و درین

ساقف قلعہ از شدت بارندگی در مدت چهار روز طغی شد و در آنجا بسی وادها هم پر آمد
 بس سنجاق یک سمنه را بی بروی رودخانه دونوب انداخته شد و سلطان از روی آن
 سوار بجور نمود و با حبال چشمت تمام در زمین کوبید و در حالتی که لشکر با در و نظاصف
 کوفتی کرد و ایستاد و بود و نیکو چنگی های روم ای و انطولی و قرمانی با سپاه همی خود
 استقبال و پذیرائی نمودند سلطان حکم کرد و رسوم و آداب کوچک بایرام را که عید رمضان
 باشد در زمین چا پاورند و بکری و پیش از عید مگورقا تو مخصوص فرودش را در برای پذیرائی
 سیزده صومعه ز پولیا کرد و از اسلامبول با بعضی از رفقاء در این اردو با چهار صده نفر از نجای
 مملکت محض مثال امر از برای شرفیابی حضرت سلطان حاضر شده بود و سنجاق بکان چارم
 که استقبال رفتند و نمش را در آسرا برد و سلطان همراهی کرد و برسانیدند و خیمه و خراگه
 سلطنتی را بالای تپه که سابق برین قعه بود بنا و در آنجا واقع بود و فرشته شده بود و در
 شانزده و چهار و کلون ترانسپلوانی را با لشکرهای توپ پذیرائی کردند و در سپاه
 چادرهای پاشایان از برای او منزل عین کردند و در عید رمضان هر سمنه چادر را با کلان
 تشریفات در اردو و عمل کرده و عید بزرگ در حق سران شکر و آحاد و اوقاف و کسب و خیرات
 و رحمت کردید و با نظیر که هر یک از بیکدیگر بکان را پنجاه هزار و سنجاق بکان را سی هزار سپاهیان
 هزار و یکصد و بیست و یک نفر سپاه کرده است و تمام ماه ذوق شرفیابی به سپه زو پولیا
 داد و شد و سلطان با تشریفات بزرگ در پذیرائی نمود و پنجاه نفر چاروش از پیش رو
 و پنجاه نفر از عقب او حرکت میکردند و چاروشی باشی و چاروش باشی با ساق با نیکو زنجیر کهای
 نقره و کشته شده و تشریفاتی و کفر و زنجیر پیش او حرکت میکردند و در طرف او
 شاطرا با لباسهای ابروی میفرستند چهار نفر از آنها که لباسهای زری پوشیده بودند

الکاهی

رکابهای او در کوفته بودند و وقتی که نزدیک سر آمد و سلطان رسید با و اشارت کردند که از آب
 پیاده شدند پنجاه نفر یکدیگر که حال پیشش های او بودند از پیش میفرستند از جمله برای
 پیشکش و دوازده قاب طلا و یکدانه باقرت که پنجاه هزار و کالار نشن داشت بودند
 بالجمعه از پنجاه با اتفاق پارس و دخل سر برده و سلطان شده و زری از بعد در طرف
 تحت طلای سلطان ایستاد و بود و پادشاه زرد و چهارستان سمرقند در برابر سلطان
 بزبان در آمد و سلطان اشارت کرد و آبرای خوارست و دست خور و با و داد و با بوسید
 و با و مانند کی از اول و غیر از خود را طهارت نمود و بعد از آن صدر اعظمش را در اردو بالای
 کردی که با بر و درید و وجود هر یک ترخیص شد و بود و کتبه که در داشت پیش از آنوقت شازده
 به ابراهیم مرتجع گفت که چون شاه چشمت و جلالت سلطان فی جوارح او در انفسش
 و زبان او در آن کفار باز در چشمت از عرض مطالب و پان معاصد قاصد و عاجز است
 لیکن چون قدر بعضی میرساند که خود در اسپرکی از نو که های قدیم سلطان محبوب میداد سلطان
 فرمود که او را مانند کی از نو زدن غیر نیست و آقا ج پادشاهی چهارستان را بر سر
 او نهند از اینجا حرکت بخورند و در چهل سال پیش که با اتفاق های صحرای کس پادشاه
 حقیقی چهارستان را فرود برد و همه و مدام بود کرد و بود پست و پنج سال یکدشت از وقتی
 که سلیمان سپهشیر خوار و زو پولیا را با ما در پیش از آن فانی پروان آورد و بعد کرده بود که
 یکدستی مملکت پرورد به سپه و کد از خوار کرد و بعد از گذشتن این مدت مدید سلطان برین
 اینکه فراموش کرد و با ش میخواست بوعده خود و فغانا به شازده چهارستان عرض
 خود را گفت و با نظر سلطان رسانده و سلطان عرض او را پذیرفته متعجب شد که از حمایت
 تیمان و سپه زمان خلفت و کواهی تا به آنوقت شازده را بطور مهربانی از آن دارد

تا منزل خود مراجعت نمود روز بعد در سلطان توسط پست و دو نفر چاپش بر ایامی
 نقیسه از برای شاهزاده فرستاد که در آنجا کار و باورش ششتر با می مرصع بجا هر که در آنها
 بودند و دیگر آنکه نیز سبهای نجیب نامی چند از اصطلح سلطان جهت فرستاد و سلطان
 خیال داشت شاهزاده را در بر سفره خود دعوت نماید لیکن صدر معظم مانع شد به عرض
 رسانید که چون شاهزاده ضعیف است عادی بخورد که می تواند و بطبعه که تا کون ترک ندارد
 احتمال دارد مبتلا بر وجهه شود و چهار ماه مسوم شدن نماید چون صدر معظم میل داشت
 در چا در خواست شاهزاده ملاقات نماید و شاهزاده پذیرفته بود و بطلب راه بازگردد تا آورد
 از آنجا سفره سلطان محمود بداد و دو سو کوئی عدالت قبی خود در در حق شاهزاده فراموش
 کرد و در موقع خود بر زمین در اول ماه ژوئیه پسر زاده پادشاه از برای حصول از آن جهت
 بجنود سلطان پذیرفته شد و در وقت مرض شدن شاهزاده سلطان با وفردوسی کنی
 بقدر کفایتشون از برای خودت جمع نمائی و مذاکره نماید از وجه نقد و سرب
 و باروت و غیره حاضر سازی و در کجیزی قتیاج داشته باشی بمن اطلاع بده تا از برای
 تو بفرستم و سلطان دو مرتبه از جای خود حرکت کرد و دردی شاهزاده را بپرسید در مرضه
 که شاهزاده چهار مرتبه سلطان داده بود و استندهای و در آنکه کشتن قطعه زمینی را کرد
 بود که فیما بین تیس و ترا سیلوانی و لوق است و چون در ششوار ولی آس بعد از برای
 مسلمان ساخته شده بود و خیالت مانع شد که انجاری نماید و خوشترین حد و سوارانگ
 و در برین ملازم نمود و سلطان مستحیات شاهزاده را در قبول کرد و به سبب نفهم است
 بدو بخشید در آنجا نوز که شاهزاده به چهار بجنود سلطان شرف کردید به ایلی فرانسیه نزار
 داده شد تا مرتب مخلصیت و پاک عهدت پادشاه خود را بر عرض سلطان رساند

دوازدهم

دوازدهم ایامی خیر پادشاه فرانس از برای حصول قیوم حضرت در این یورش بطبع بد
 در یورش های سابق نیز از برای ابلاغ این نوع خبر خودی با سفری مخصوص از جانب
 پادشاه فرانس خدمت سلطان شرف شده بود و در تقیر پادشاهی که در میان
 عیوب این تریکرتن صنی خلی عسوی لقب داشت از برای فرخ و حضرت امیرالمؤمنین
 مسلمانان از آنجا داشت میکرد و شاهزاده چهار مرتبه یک تینت یکت از آنجا
 نسیب کا فو لیک را در ترک و در شته تطیقه بر دست ساز در اختیار کرده بود
 سلطان پاشا کچک کی فرغانی از سلیمان باور شد که بطرف افغان برود و سلطان
 خیال داشت از آنجا بطر و اردن عبور نمود و بر سر راه که بود در این من خبر دادند که کنگوله
 زرنجی در سیکول علی و غنله بر محمد پاشا سخاکی یک تیرا کله محمد برد و در راه اسپر شش
 کشته غنای بسیار از ضبط تمام اردوی او برست آورد و است که از آنجا بجهت
 هزار دو کا و جقه نقد بود سلطان بی نهایت غضب آلود شد و از آنجا از آنجا در گذشت
 و از برای تمسک سیکول زرنجی عازم فرسخ قلعه زرنجی گردید و بعد از فرمان دلد و آبر روی
 رودخانه و نوب علی بنده از آنجا چو پل با نام رسیده علی آقای قاپوچی باشی که امور
 نظم و تعین منازل بود و با قتی را که از برای در در حساب کرده بود و در یک روز
 بالشکر باطلی نموده و در او است سلا برد و سلطان در راه پهلوی پل بر پا کردند و بود سلطان
 که بواسطه پیری و ناخوشی مخرج از طی مسافت زیاد بخشید آید کرد و بود و متغیر شده
 حکم کرد تا سر قاپوچی باشی را بر سر نه صدر معظم با هزار نعمت قاپوچی باشی را از کشتن
 نجات داد و در آنجا در راه از برای سلطان از حسن اتفاقات دانند و کرد که چو پل
 دشمن با دیدند که سلطان با وجود کبر سن و علی مخرج بازمانده ایام جوانی از برای خلق

وقوع دشمنی و منزل را بیک روز نعلی چنانچه از خوف و بر کس آمد و سببش از آنجا
منقطع شد است در همین وقت از برای او نوب طغیان کرد و پهل را برکنه نه لایحه سلطان
حکوم کرد و پهل در حوالی اسیک بر باله ای رودخانه در جنبه از آن قتل‌های روم و اناطولی
از جمله جاجوب و نخته که لازم بود بدست آورده حاضر نمودند و پی که یکصد و هشتاد و نوب
در زیر آن بود و چهار هزار و شصت و سه آن طول داشت در مدت هفت روز ساخته شد علی‌الطرف
بک حاکم قدیم خیزه زد که حال فریاد و سفاین همچو ایف رودخانه و نوب بود و زورق قایق
سلطان را بر آب نه فرودگاه از آنجا معلوم بر مای سبب بود و در آنجا داخل رودخانه و نوب
نموده از آنجا رودخانه فرود آورده بود در آنوقت چهار نوب فرود آمد که اسباب الله است
زیرین از شدت خشنودی و به بار خیزه نمود و خود بدست گرفته غنچه پهلوانی قدم
سلطانی بود و سلطان در میان زورق فرود آمد تا پای آن وقت تمام توپهای او در زمین خورد
شکای ای کردند و سپس از آن سلطان چهار تکیه بر یک آقا سی شریف فراموش
مشاوره را با یک توفیق از دشمنان و احسانات خود منتظر و محظوظ کرد و رسید
و بر یکدیگر با فرمان دود آبا لشکرهای خود بدون مصلی از پهل عبور نمایند و خود مشیت و
چهار ساعت بعد از آنجا حرکت کرد و از پهل بدشت و از برای منع لشکر از اغارت کردن
و سوزاندن و دانت و قرا و کجا مبحث صادر نمود و چون بعضی از دانت را زد و در مشتمل و به
بدشت خصمانگ شد و کلابی قایق اوچی باشی را با صد فقره اوچی با خود گردان
و آتش زان از مطلق میاویز نه و بعد از عظم حکم کرد که با چاوش با موطلب باشد تا بهر کسین
و مختصرین در چان کالی سیاست برسد تو چنانچه بزرگ سنگین فرار شد که با کابا و با برایت
برده شود و سلطان بنامین فونف کبرشان و سیکلوس در هرسانی داد و در ضمن نور و کجاست

تاریخ که در آن از آن تاریخ است
فونف سلطان آن که در بدست
نیمه است که تو کالی و چو کور در اول
شمار

بگنی

بخوبی و شطاطت کیزی شراب آجا معروف است و در تاریخ عثمانیان به مطلق رسد است
یکی از سردارهای رشیده و سرکردهای عثمانی با لایحه و ولایت استهتار را خدمت
محمد یکم کتب برادران که کجاست محاصره همی قی با کوا و از دست درون
قلاع و سپهریم و آنا و به مطلق نوشتن مراسلات بی ادبانه از برای حصد و عظم غیظ و غضب
سلطان را در کمال شدت بیجان آورد و به حصد و عظم نیز بنین جهات کمال عدوت را
با او داشت سلطان از اردو بی سیکلوس به بوردون سرچاوش یعنی چاوش بی و باغ
حکوم کرد با پانزده چاوش دیگر رفته سر اسلان پاشا حکمران افغان را با او در آن وقت نگاشته
و یکیل از اسلان پاشا خبر داد که در آن وقت در آنجا حضور خود را که آشته زیارت
سلطان میاید لایحه سلطان قنبر خیال داد و فرمان داد و همین که از اسلان وارد آورد و کشید
و مثل چادر حصد و عظم می شود و سر لور از بدین جدا سازد صبح روز دیگر که در هرسانی توقف شد
دیوانی منعقد نمودند و در همان روز بعد از ظهر اسلان پاشا با پانزده سوار مسلح وارد آورد و در
سپا در حصد و عظم رفت و برگریسی که از برای او در دیوان آقا و ده که در بدو نه فرار گرفت چاوشان
از بدین دو مختیره شده و با یکدیگر گفتند که حاکم افغان دیوانه شده است از برای چه اینجا آمده است
در اینوقت حصد و عظم و پهل چادر شد و اسلان پاشا را معاتب و مخاطب ساخته گفت چه
میخواهی و از برای چه اینجا آمده ای لشکر تو را بکی سپرد و پادشاه تو را بکلگی کرده بود
قلعه های او را در بر تصرف کن و دوی بیخیتی و چاوش با و حکم سیاست نوشته است
گفت بر تو با و از توقف رو بر چاوش باشی که در گفت ما را از حضور این سپه نجات
به چاوش باشی دست او را گرفته بیرون برد اسلان و در او پورست از فضل خود پروردا
آورد و که میخواست سلطان به حصد و عظم از او گرفت چون بهر غضب حاضر نمودن و شاکر کرد

با تمام آن کار اندام نمود چون در سلان در سیاست کار میر و مذکور از آنجا با کوفت کارهای
 این دنیا و دایم و ثباتی ندارد از آنجا آن فرود آمد و پیش بر تو خیر خودت در بسوی خدای کن
 در سلان اقصای برود کرد و بشاگرد سیاست گفت است و زود و باش و شست دست خود را
 کجکیش را در نیز فرزند اشش نمود و حکومت افغان بر بردارند و صد مصلحتی سوگونی
 و کده نشسته نمودل در سلان پاشا عیاض صبط دیدان کردید و قش در زمان نام شب حیرت
 نمود و صبح خانه آخرش رسانیدند و در صبره خان فرود ایچی از غلی در پهلوی در پیش مرفون
 ساخته شد پیش کوفتی در حالت عیاض بر او نظیر کرد و از عاقبت کار او خبر داد و به پیش
 یحیی پاشا کی از سردارهای رشید سلطان محمد غیاث بود و در سن چهارده ساله صدر کارهای
 بزرگ شد و در شاهنای عهد و از او بزرگ کرد و بود در چهارمصر و این پای تخت پادشاه
 داشت چهار نفر پسر با پسر زودهای او چه رشیده و دلیران می بودند و هجده صد رتبه
 عهد و دام و حکومت های بزرگ میشدند

یک روز بعد از سیاست در سلان پاشا سلطان سلیمان با جلال شایان در و شهر
 فونف یکیش کردید و رتبه روز قبل از آن کلگی روم ایلی با نو در هزار لشکر مجید مراد و پ
 در شمال شهر زرتت در بالای تپه سیل خور و در و بود و در پنج ماه او سلیمان سوار پاشای
 قلعه و استحکامات آن رفتند حکم کرد و آشروع بمحاصره نمایند قلعه زرتت بمحاصره دو پل
 از فونف یکیش واقع است و رودخانه الماس بدان اعطالده دارد و تمام این محوطه در
 از تپه خرابی قلعه است و دویم شهر قدیم سیم شهر جدید و این جزایر و پهلوی با یکدیگر وصل
 شده اند از قلعه در یک بود و از پنج باستان در سه خندق محو از کتب بر آن اعطالده است
 یک برج در در که انبار باروت در آنجا بود و با فو اول خانه بنا می بودند که از آنجا برشته

شهر

شد و بود زرتی صاحب قلعه و شهر زرتت صلیب بزرگی در میان قلعه نصب نمود و اول کفر
 سربازان که بروی صاحب نصب نمودند شمشیر کشید و بود در پای آن قربانی داد سرباز
 و این سیاست سخت که از برای حفظ آنجا لشکر بود و یک مصلحتی پنهان بود و در آنجا
 نمود که یکی از آنجا بآن ترک را که دست او در قلعه بود و حکم کرد و آن سر از تنش جدا نمودند و از برای
 اظهار آنکه او نیز از برای پذیرائی قدم برداشد و بزرگ آباد و مستعد است حکم کرد و ابرج
 بار و در بار و در قهای قلعه زرتت به بنده آتش شنگی میدادند و باستانها را با مویت
 کلی میباشند و چون سلطان ابد بر پادشاهی در بالای تپه سیل خور از آب پادشاه
 فرمان داد و یکی از توپهای بزرگ را به جلا هم در یک سلطان میزند از آن طرف شورش
 بمحاصره قلعه شد فراد پاشای وزیر سیم با قش و شش و پادشاه کلگی از اطولی از جانب
 راست بمصطفی پاشا وزیر پنجم از اول محمد پادشاه کلگی کلگی روم ایلی از جانب چپ و علی
 پور توفی کلگی چریک آقاسی با قشاق ایل کلگی قوجا ایلی در یک نای سرحد است از وسط نای
 حمل کرده میباشند و اصح پاشا پنجم مراد و توپهای بزرگ بطرف شهر کشته شوال آتش فشان
 شد زرتی کلگی کرد و آتش کشته آتش در زود و عثمانیان در با دهی خرابه های شهر با طری با
 زرتت داد و یکسده و چهار هلالی از آنجا ک سدی در میان با قبا که یک مین شهر کشته و قلعه
 واقع بودند بنده نمود و در ای احد است که در پنجاه و دو روز بعد از رسیدن سلطان فشان
 ترک هیچ استحکامات خارج در آنصرف در آورده و با وجود این احوال در اقصی قلعه
 از تمام است که آبی میگردند و زرتی را بکلکونهای معتبره و اقصای نای عثمان سلطان برده قطع
 کردند و تپه سیم شدن کردند و در هر چند قلعه از زبان املان و خردت و چهار توپ است از برای
 یک سترجم و فرود یک مثنی نوشته بنویسند و در آنجا بنده در آنجا بنده چهار آری در حالت فشان

مستحق قلعه که مرکب از زمین سه طایفه بود و در آن فریدون یک صد عظیم از زمین غنای آن را که
که ایستاد و بود گناری کشید فوراً یک از جنگ بجای او افتاد بر تکیه و همی در جلاک نمود
لینا مشارا بدور و لغات شد بصب در آن خیزند قدره ایل کردید

در پوزش اول که قلعه برده شد همسین و دینق از محصورین گرفتند لیکن حاکم
سابق مصر صوفی علی پاشا گشته شد در روز پست و تنها باراد که در واقع شهرهای همگی و منفرد
و افغان بود پوزش از ترک سخت تر و حمله ایشان شد به ترش چهار روز پس از آن یکدیگر یکدیگر
محمد را در موقف دو هفته بنای بر آن قبب نیز باستان بزرگ که از شته مشمول آن کار
شد نه روز پنجم سبنا بر وقت صبح باستان نیز در بجای مثل غزوی سلطان سلیمان آتش
گرفت زیرا که در شب شته سبنا بر عرشه ملای سلطان سلیمان سلجوقی آن پادشاه بزرگ از
شهرت صفت با مرض اسهال یا بلع از جهان فانی بملکت جاودانی انتقال نمود و صد عظیم
فوت سلطان را از آن کس پنهان داشت و از برای فاش شدن این دراز طیب سلطان نیز
خفته نمود سلطان اخبار دست آن تاریخ زرت و قلعه زبول را که بر توپا پست و تخریب
لنگر مورخ بجا گشته بود و فتنه به جان شیرین رسیده نمود سلطان از طول مدت محاصره
زرت و شکست گشته بود این سخت را بدست خود از برای صد عظیم نوشته بود

این دو وزیر نمودند و در طرف نشاند ایصدای غرض طبل های فتح و نصرت بکوش ما
خواه رسیده بعد از فوت سلطان که تنها از آنجا دور فرود لشکر که از روز و او را نیز
پوشیده و مخفی بود و سخت های ساخته که جفا آقا سلاحدار اول سلطان شیه بیخ سلطان
میزبنت بطور احکام بومیه را آورد و در آن روز از برای صد عظیم صادر شد و از فوت سلطان
جز جفا آقا مذکور فریدون ایستاد و محوم صد عظیم اصدای مطلع بود و در هر دو سبنا بر جنگ است

خارجه

خارج قلعه آن خاکستر شده بود و در آن وقت که در آنجا بار بار طایفای دیگر باقی نمانده بود
زرتی در وقت آن شد است که تسلیم شود یکشته کرد و بعد از آن که قبائل با خبری
آب است و حال لیکن فقره آتی در آنجا نمود و جامه کو آبی از مجلس پرشید و زنجیر طلائی
بگردن خود انداخته صد و کاسه طلا بجهت آن گرفت که هر کس می شود مردم نماند از وقت
شش ماهه خود را در آن کف کلمه ای قلعه را بر زمین کرد و کابا بود و در آن وقت گفت آردی
من با این شش ماهه چندی کسی این کلمه در این پول را نخواستند بر بعد از نمودن نیز هر چه قاضای
عدل خداوندی است خواهد شد از وقت باش صد نفر در آن آمدی که با او کدل بودند
دل برگ نهاد و در بدین نهال چون در دوازده رسیه دوازده جامه از ترک را بر روی پشم
خمار و بزرگی را که با سجد پر کرد و بود مذکور که با طرف دشمن نمانی نمودند و قیاس صد
نفر بر زمین افتادند از وقت خود را در صنف از ترک در نزد و و کلو و صفت بر سینه و یک
تیر بر سرش خورد و بیفالا دور که پیش یکی هر یک آقا می بردند و فریاد داد و نا
لور در دایان توپ کاسیا بر آن گشته بطوری که در پیش سمت زمین نگاه میکرد و از وقت
سرا در از بدین جدا نمودند و در این کاسیا نیز از آنجا خوانان سلطان و خاتون دولت پهلوی
بود زرتی دور لاهمان کرد و در سفر به قاش رسانید در قصاص این همان گشتی و نا چو زرتی
و در عرض قتب بی سبب آقا ی ترک که بسیار بود خداوند چنان خواست که سر زرتی
بر بالای قوی که سب کاسیا زرتی صفحه را و تصور بود و بگو یکی هر یک آقا می از بدین جدا نمود
در بنوقت در میان قلعه آتش و آرمین از کار سوسن کوشن کو آبی سیکرند و راه عبور از زمین
طرف از روی آن گشتگان بود زنان و اطفال را از خانه با سپردن آورد و یکی هر یک کبان
از برای تصاحب آنها با یکدیگر نزاع نمود آن بیخمان را پارا پارا میکردند و صاحب جزینه در

و ساقی یا آبدار زرتشتی زنده بدست آمدند صدر عظیم توسط از بهر ستم مردم از آنها پرسید که خیرین
 و در اول زرتشتی در کجاست ساقی او که چون مجاری استانی بود گفت زرتشتی صد هزار اردو کا
 و صد هزار آرد و صد نفه با هزار قدهج بزرگ و کوچک و دشت و وجه را تصفیه و در آن بود و همی آمدن
 در میان یک صد و بیست و پنج کوهی بقدر پنجاه اردو کا اسباب دلزد و لیکن ذخیره بار و طبع نهایت
 بود و حال که احرف نیز تمام آن بار و طبعش خواهد گرفت و لکن شمار آتشف خواهد کرد
 این گفته های ساقی رود و فقره های او تصدیق نمودند صدر عظیم از شنیدن آن امر بسیار
 متوشش شد و چاوش باشی را با چاوشان مامور نمود تا شاید توبه نهند در حق این مصیبت را تا نه
 ایشان چنین قدر تو آستند که در سارا از این مادی مطلع نمایند تا خود را در کجاری بکشند هنوز در قضا
 خود در بقعه نرسد و بود که آتش بر آبار بار و طبع رسیده و صدای هیسبی بنده شد مثل اینکه
 آسمان بخوابد بر روی زمین خراب شود و بیج بار و طبع بماند شد و دو دو و چهار آسمان
 تیره کردند هزار نفر از خرابهای بیج بزرگ گرفت در جهان در صدر عظیم توسط کلابی آقای ناچومی
 باشی سر زرتشتی را با کلاه و زنجیر طلای او را ز برای حاکمان فرستاد تا شاید بر او برسد
 که صلاح میداند بر او ای اسپر بطور برساند حکم صدر عظیم اطاعت شد و سر زرتشتی از اردو کا
 اسپر بطور توسط آقا زار بنام ستر مین فرستاد و شده در بطوری زوجه او را و لش در قون استند
 فردی روزی که زرتشت متفق شد دیوان بزرگی بنفقه کرد و قضا شد با از جانب سلطان
 حکام و دیات و خان غرم و شریف که و پادشا و اردان و مکرانان دیگر فرستادند در هاجت
 انعامات و طلاهای شایان در حق جمله که بنده دل شد تقسیم کردید و بواسطه دستخط های
 ساقی که از دست جعفر آقا در میان آن لکن بار را بد قیمت منقسم نمودند یک قیمت با مورق
 با بک کردید قیمت دیگر مشعل ساقن قعه زرتشت شد و در میان اردو و شهرت دادند

که چون سلطان

که چون سلطان بواسطه درم پانسیستواند پروان پاید میخواست که بعد از تمام مسجد زرتشت
 نماز جمعه را در آنجا و از خصم شکر خداوند متعال بر ویجا پاد و در چو بی بسیاری از صاحب
 بیچگشته شدن صاحبان آنجا بی صاحب ماند و بود دیگران در دوشسته نه و جلال زدند
 مورخ محمد در منصب نشانی برقرار کردید و کار ساقن قعه زرتشت در کجا ای پیشرفت
 و قوت سلطان در مدت نه هفتاد که در مقابل زرتشت اقامت داشتند بنده اسپر عاقبت
 صدر عظیم محمد سوکونی از جهکس مخفی مانده تا وقتی که سلطان سلیم ثانی از کوه آجیه به اسلامبول
 رسید این وزیر کانی که زرتشت را با هم سلطان فتح نمود و مدت نیز در سال بعد از آن یعنی آن
 عمر خود از پیروی کردن خیالات سلطان سلیمان ثانی زرتشت دولت عثمانی را در اعلی درجه
 بزرگی و قدرت و قوت و جلال که سلطان سلیمان رساند و بود حفظ و نگاهداری نماید بلکه بر
 وعت و شمت آن بیفراید

باب سی و چهارم

در رتبه و آثار و مردمان معروف عهد سلطان سلیمان نویسنده کاند و لئی و منشیان
 و شعرا و قضات و فقها قاعد تعلیم و تربیت و وضع دفع و قانوزهای ساقه
 تیولدت و مالیات قانون جنایات و حدود و دولیس
 سبب تنزل دولت عثمانی بر بطلیمان با و محمد
 اینکه لقب بزرگ با و داد داشته

قوامین بر صومعه سلیمان از برای بزرگی او در نظارت فرستادند که در آن وقت در شاهان
 صاف و خند و این چند روز تا فونی لقب و در دانه و حال آنکه مورخین از او در وصف جلیل ترنگ
 و کبر و جلال و عظمت ساخته اند و جز در عهد اول آن عهد و در ترقی علوم او و به وقتیه حسنای روزگار
 با محسوب داشت بعد از بنده و عمارت و تاریخ نامه علوم او و به قوامین او میانه که بود
 وضع آنکه دولت عثمانی در عهد سلطنت سلیمان بر اعلی درجه بزرگی و افتخار را بل کرده که در عهد
 و حسنای و در شاهی که بود عهد هنرمندی و بهوشیاری حساب انتشار آن کار باشد
 در میان وقایع متعلقه تاریخ و ذکر آنجا شده است لیکن مناسب میماند که در این مورد یک باب
 این تاریخ را مخصوصاً وقت مذکور آنجا نامیم زیرا که پیش از سلیمان و بعد از او در عهد سیحک
 از سلطنت عثمانی تاریخ علی و توصیف حالات و دولتی مملکت عثمانی مثل مدت چهل و شش سال
 را در سلطنت سلطان سلیمان اول در شش سال عهد پادشاهی پدرش سلطان اسماعیل اول در یک
 دهه و در وقت در هیچ عهدی پیش از سلیمان و بعد از او نمانده ایم و دولت سلیمان بقدر
 این عهد و عمارت و شش ماه هنرمند از علماء و فضلا و فقها و شعراء و قصاص و در با تربیت
 نشد بهر چه رسیدند

سابقاً ذکر از سلیمانیه خوش مسجد ذکر کردیم که بسم سلیمان معروف شده است
 حکم سلطان دوازده ماهه خزانده و ساخته شد نه یکی از آنجا مسجد سیمیه است که در سلولی نزد
 پدرش سلطان سلیم ساخت و یکی دیگر مسجد شامزاد است که در سلولی قورسیر باش هم
 و چهار کبر بر پا نمود و در مسجد چهار کبر است که در حمله غلطه ساخته شد و دو مسجد دیگر بسم
 سلطان همراه و در خمر خوش یکی در اسکوناری و یکی در اسلامبول در سلولی در دوازده
 بنیان نمود و یک مسجد دیگر در زانازار اسلامبول بسم زوجه کرمه شمس فرم سلطان لقب

سلیمان

بر و سلیمان احداث کرد و بعد از مسجد سلیمانیه بنانی که در آنجا سلیمان بود و قنارت آمدنی
 او است که معروف به چهل طاق و چهل چشمه میباشند زیرا که آسمان را از چهل نهر جاری کرده آن
 چشمه بارسانند که در آنجا سلیمان را بخود پرورش دادند که در آن کتاب بسوط مخصوصی نوشته
 زیرا که در نسل و ایات حاکم عثمانی عهد با ساخت و مساجد و عمارت و مدارس و کتابها
 و طبع با چند فقره و غیراً و منیات غیره و دیگر ساخته تا نام رسانند و در کتب مطبوعه و در پیشتر زمانهای
 غیره که مخصوص در کتب مطبوعه مانند خلفای بزرگ خان کتبه در آن وقت و در کتب طبع یافته است
 و تربیت اطفال با ساخت و با تخریب کوف آب جاری بگردانند و آنکه در پیش سلیم که در وقت
 قورشخ حارث محلی الدین در این روز از زانوین فرار نمودی مردان آورده و قهقه کتبه عالی بر بالای
 آن ساخته زیرا که در هر دو مقرر بود و بود و نیز در بعد از قهر و غضبند نام عظیم را که در وقت
 خراب و معدوم و لا تر کرد و بود و نه پدید کرد و به غیره بر روی آن ساخت و در سلولی آن مسجدی
 احداث کرد و در زارت کاسلیمان و آن وقت شد و مسجدی را که بر روی قورشخ عهد بغداد
 کبابی ساخته بود و تعمیر و مرمت نمود و از برای قهر و مولا احوال الدین در مسجد بطلال
 چنین اختراعات از جانب سلطان مرعی که در سلولی قورمولا ابدال الدین که در وقت در وقت
 مسجدی با دو مناره بر پا کرد و آرای هم از برای قفس اچرخیدن در سلولی مولوی اچرخ
 چند و یک مبلغ از برای قهر با ساخت و در سیدی غازی یک کتبه بزرگ با یک مسجد
 و یک مبلغ از برای قهر و غراب احداث نمود و با هم از آنها را با سرب پوشانید و در کتبه
 در سلولی سلسله کتشی را جاری داد و وضع این سلسله که کتکش باشد یکی چرخ کبار
 نفس که در مرشد ایشان شد و بود و به اسلحه رعایت این نوع اختراعات سلیمان و دعای
 خیر در او پیش سلسله ای قادی و مولوی و کتشی را که هم زبانه بود و هم در وقت

بسیار داشته جذب نمود و بود در آنکه و پیش و وقتیکه ساجده و معا بر در تعمیر کرد و در جنگ
 این صفتی پاشا که بر روی رودخانه مرز کوشیده شده است کار و انستاد و مسجد و طبعه خرد در
 مرمت نمود و علاوه بر اینها سلطان شان در تبه خویش را در نظر سلیمان خلی با برادر از کنگه
 در ولایتی که فتح کرد و کلیه با بی بسیاری از مسلمانان را تبه ای بسیار بد معا بر مسلمانان نمودند
 جزیره رود و کوه کوه آنکه آتش در او افکند که پای تخت چهارستان است بجای آن را کوه
 آواز زدن و صدای کبیر کبیر و طبل مسلمانان بشنیدند در جمیع بلاد و مقصد حد فقه های قدیم
 و شمار در دست کرد است حکامات جدید بر آنجا میفرودند و فقه لغت را در آنجا در اول سلطنت خود تسخیر
 کرده بود و کما در تعمیر کرد و بحالت دفاع در آن روز و در او از هر صدها و صاعقه بر آنجا بار و طوطی
 فقه را در کلیه فرادید که سلطان فقه را مجدداً ساخته بر است حکامات آن نفرزد و مسلمانان در آنجا
 بیت المقدس را از زبانیان شروع نمود و در نوبت

در ترتیبات و وقتی هماینان در جدول مخصوص در زرد و پیکر پیکان است بعد از آنجا و خرد
 داران و نشانیان در رئیس اقدان مقام دارند و اینها نیز در حقیقت رتبه وزارت دارند
 چون عمل اینها در خاموشی و فقر مانده و خفای داران است که در در مقابل کارهای روز را
 و پیکر پیکان که با هوای جنگ و غرش توپ و سنگ مذکور میشوند همچو میکروند که بعضی از آنها
 که جنه خصمی پیدا میکنند در اریخ اسم آنها برده میشود مثل و خرد را معروف میکند چلی کرد
 یورش ایران می آید بر اسم پاشای وزیر اعظم و قسمت های فاش علی کلمه در منصب او
 داشت بسات رسیده و بعضی از آنها چون خودشان اریخ کار بود و نه شرح حال
 خود را نگاشته اند مثل صفتی جمال زاده و محمد رمضان زاده و دیگری از خرد در آن معروف
 خلیل است که در قریبات سلطان در در چهارستان متداول نمود و یکی دیگر ابو الفضل

بسم الله

بسم الله و پس مورخ است که در خرد و ارشاد بود پیش از غلبه فخر و خرد در دولت عثمانی
 بر خرد بود و یکی در خرد و از روم ایلی و یکی در خرد و از اطلالی و یکی هم در خرد و مصر و شام بود
 خلیل چهارمین آنجا است که در خرد و از چهارستان شده بود افضل پس روی بر خرد را نمود
 تاریخ سلطنت سلطان سلیم اول را بنویشت و بنا بر تاریخ نزدیک پدرش که در شنبه است نام دارد
 الحاق نمود و محمد چلی که عمر با برادر کی عیدی از غلبه یعنی پس عیدی لنگ معروف است همچون
 تحریر و بحال یافت و در مرتبه منصب و خرد و ای و نشانی یعنی مهر داری بر خرد کرد و محمد
 چلی فانون نام سلطان محمد ثانی محصلی نشانی فانون نام عید سلطان سلیم ثانی را نوشت
 انشا رود و در خرد و در کوه اسطه اعمال خودشان در اریخ جانی بر روی سی می خود
 باز نمود و یکی فاش علی بود که قسمت های او در سیات اسکندریه چلی یعنی سیات
 شد و یکی دیگر نو بهار زاده محصلی بود که همیشه در تحت حمایت جلالت و نشانی باقی است
 مینود چون منصب و خرد و ای رسیده هر چند چهارم نمودند که بر جلالت زاده بود و فاش عثمانی
 منصب و خرد و ای مقدم پیشینه قبول کرد و گفت از منصب خود استغنا میکند و در باره
 کسی که در حق من بلی کرده است در یک بی اعتراضی میشود چون گفته او بعضی سلطان رسیده
 از شیر و حق شناسی و ملاحظه حقوق او خوشش آمد و خرد و او که بعد از این مقدم و باقی
 و خرد و در آن و نشانیان از روی قدمت خدمت آنها باشد و هر که در مقدم ترند بر دیگری
 مقدم باشند از بر هم و خرد و از سر فرشته های دولتی را که زبان ترکی بود و شرح نمود
 کتاب نفیسی ترتیب داد و لیکن در همدی کتاب فریدون بک رییس اقدی که نشانی است
 همدان نام دارد و جمله اسکندریه نوشته اند که در االیف فریدون ضبط شده و از فرغ آنجای
 جنگ همگس و تسخیر بغداد و رود و تبریز و بغداد و اوقاف و ترتیب پاشنده و نیز کتاباتی

که پادشاه اسمعیل و شاه طلماب و وزیرهای آنها در خصوص بیرون کردن پسرش با بیزید
 میان آمد و اندر آنجا محمد و همچنین فرزندین منسوب شریف که در صدر است از برهم پادشاهی
 صدر عظم که در جانب سلطان سلیمان نوشته شده و آن در آن کتاب موجودند که در میان
 روسای و قهر و در دولت که از اربابان گفته مولفان و تاریخ نگاران بهم برسد چندین
 غریبی نزار و لیکن در میان سلاطین و سلطان زوداد و وزیر و پادشاهان اگر صاحبان طبع بود
 و ذوق سلیم پیدا شود و خالی از غریب نخواهد بود و سلیمان که پدرش سلیم و عیش قدر خود
 صاحبان تصنیفات منظومه بود و در چهار نفر پسرش سلیم مصطفی و بایزید و جهانگیر
 در تذکره اشعری عثمانیان در درجه اول که در اشعار آنها در تذکره با سطر است و پنج است
 که محض ملاحظه و تمام سلطان فی و سلطان زوداد که اسامی و اشعار آنها در درجه اول است
 و در حقیقت سلطان اشعری حکمت عثمانی از آن است ای وضع این دولت تا این را با هم
 عبداللہ فی تخلص به باقی ما شده و با نسیب شاعر عرب و حافظ شیرازی ایرانی در این لقب
 شرکت دارد و این سه نفر در حکمت منظومه این سه زبان که اسنہ محمود است و اول
 مشرق زمین چاشند شایسته لقب سلطان فی مستند باقی در اول دولت سلیمان تولد
 شد و با دولت او ترکی گردانند و آنها در هر حال رسید و در ایام سلطنت سلیم تا باقی
 بود شعرا و فضلاء که در عهد سلطان سلیم فوت شده تا از تربیت شده ای دولت سلطان
 سلیمان بودند و اشعار و نظومات خود سلطان سلیمان اگر چه آن جان در روح شاعری را در اندام
 لیکن در ادبی کتب خارج قدرت شگفت محبت و کلامه بیانشند که در ضمیر پاک و نیت صاف
 آن سلطان بزرگ غریبه نبیند همین ملاحظه و مناسبت تخلص خود در کتب خود بود و حق
 که باقی اول و تصنیف منظومه خود شش و در نظر سلطان رسانید سلطان نقد و در برابر

شعرا

شعرا و حکمت خود در دستنما نمود و مورد الطاف و احسانش فرمود و چشمه و صد
 تربیت او میوه و آفات کرد و باقی قصبه غزالی در مرثیه سلطان گفته در غزالی مرثیه
 خودش آنرا می زود کرد و است آن اشعار را در ترک آنده کلای اذ فی نفس محب بسیار
 یک مرثیه دیگر در وقت سلیمان که با مرثیه باقی قابل رقابت بود و مرثیه منقح فاضل بود
 این منقح عالم بود و اسطخند غزالی که گفته است مانند منقح معروف سابق کمال پادشاه زوداد
 داشته و اسم او که مرثیه است از پادشاهان و وزیر بعضی بیرونی سلطان و سلطان زوداد را
 نمود و شگفتند از آن بعد بود و در یکدیگر یکی بیعت از آن در سلان پادشاه جمالی و شمس احمد
 پادشاهی وزیر و پیری پادشاهی صدر عظم اسمی آنها نیز در تذکره مذکورند حیالی که بواسطه
 دست و ظرفیت جادوت این تخلص تخلص شده است در اول نظر نظر بر این پادشاه
 صدر عظم فاد زوداد که در عهد از آن مورد الطاف سلطان فی شد و هرگز این قصیده با کثرت
 و نامت شایسته در حق او بنده و این شایسته نام آخر نبوی که صد پنجاه هزار سپهره نقل است
 با رعایت کرده غزالی صنف کتاب موجود است و که در نویسنده شرح شورش سواد
 میباشد و یکی که در ذیل تاریخ ذکر می آید که شایسته است قصه اولی که از بیستی نرنگ
 و عشق ملی و مجنون را در نظم در آورده است و نیز کتاب روضه المشهد از از فارسی به ترکی
 ترجمه نمود و حدیقه السعدانم نهال جلیلی و فخری حکایات و وفایه نظم در میان آورده و در آن
 کار داشته بار پیدا کرده اولی منظومات فارسی را در مشق خود کرده حکایات شیرین
 و خسرو و ملی و مجنون را در نظم در آورده و شایسته را ترجمه کرده و می که فخری باشد خجالت
 خود را از زمین آسمان برود و از برای که در کتب طبع عشق بازی فراهم آورد و شرحی در
 عشق بازی آفتاب استار صبح نظم در آورده و هر دو آجبه نام نهال و کتاب دیگر در

عشق میخ نیزه آلف کرد بهرام و نایب آمد و نیزه شکر خور و لاجار و لاجار بنظم
 در آورد و درونی در ابتدای سلطنت سلیمان سلیم آبی برد و از تربیت شده های عهد پیش
 بود کتاب مشرت آمد از دوست و از عهد شعری بزرگ ترک محراب شد و آسمی در آنجا
 با او برادر بی دردد و در شرفی هم اول درجه را در دست لایمی با ذوقی رفعت نمود و خانه
 پر دانه و نور در نوشت و با آبی چشمی کرد و حکایت از هنر فاضلی را که در خصوص حسن و دل
 گو با کل و دل باشد نوشته است ترجمه نمود و حکم سلیمان حکایات قدم فارسی که کس در این
 نظامی و اسل و سلیمان جامی و در وقت و عذر داری با هفت کسب نظامی و با در وقت
 عارفی را ترجمه نمود و نیز در وقت فرهاد و شاد است حسین در بنظم در آورد و شرحی از بزرگی
 گلستان سعدی نوشت و او را شعرش بر سر از بنظم در آورد و غیر از این ده نفر شعرهای عربی
 عهد سلیمان صد نفر دیگر که گوی شعر از بزرگی عهد سلیمان و پنجاه نفر از بزرگی عهد سلیم
 داشته اند در هر حال چند نفری از آنها بعضی و قیام حکم از بنظم در آورد و ده اند با تاریخ سلطنت
 یک سلطان با تاریخ سلطنت عثمانی را از زنده آن عصر خودشان نظامی قوم داشته اند
 سودی کارهای بالقوی او غنی را نظم کرده است مراد می دارم می صبره زینت را بنظم نوشته اند
 شکر و درونی سلطنت سلیم اول را بنظم کرده اند حیاتی و محرمی سلطنت سلیمان را بنظم کرده اند
 عدیدی و شمس و هزار پار و عارف سلطنت عهد سلیمان عثمانی را با عهد خودشان بنظم در آوردند
 در این چهار نفر از آنها همه میگویند زیرا که مانند شاهنامه فارسی که تاریخ شاهنشاهی آن
 ایران را نوشته است حالات پادشاهان عثمانی را بنظم کرده اند از عثمانی که هم موجودند
 و همش هر یکی شمس از نه بیت که کتاب خود در وقت بهشت آمده بود و یکی دیگر عهدی
 ابن شمس بعد از وی است که جمله از اجل ایران بوده است در آنکه خود که کاشن کوشش را

ب

لقب داده است و دولت فخر از صفتین معا صخر خود را رسم برد و به نسبت شاعری
 مید به لطیفی با به اغراقی را بلا که نوشته اند هم شهبان خودش که در کل کا ستوری بهشت
 سینه فخر شاعرش را آورد است عاشق علی در کتاب مذکور بزرگ خودش از پنجاه نفر
 شعر که اسم بر ده است صد نفر از آنها از شعری عهد سلیمان بزرگ پاشنده و این
 مصنف شش سال بعد از سلیمان وفات کرد
 از جمله قهپای بزرگ که زینت و نیکان عهد سلیمان بودند و فخر نعتی را که کمال
 پاست زاده در دیو سعور داشته با علاوه بر اسم علی که مؤلف کتاب صد و اسلامی و مجمع
 و آلفیات که که پاشنده سابقا مذکور داشته که بزرگ آن در نه است که از جامع العلوم پای
 عجیب که مفسر صا در علوم سپید و اخبار و اطلاع از حالت کتب و در او این بی نظیر بود که
 گو بری زاده پاشنده که در فریه فاشش کو بری یعنی آن سنگی منو داشته بود در کتاب
 جامع العلوم خود رسیده وقت علم در رسم برد است مصنفین عهد را که در آن علوم تصنیفات
 داشته اند مذکور نموده است و در کتابی که آلف نمود و شقایق السلطان آمده است اول
 کسی است که سیر قهپا را از عهد عثمان اول تا او را سلطنت سلطان سلیمان را در آن نوشته است
 حافظی نیز در جامع العلوم یا مجموعه علوم آلف کرد و لیکن مختصر تر نوشت که بی را نه بنده
 و علوم و دیگری در فهرست العلوم آمده که از زرقای شایسته مصطفی جلا زاده نوشتی
 باشی برادرش ساطع جلا زاده بود که حکیم با بزرگ کتاب بزرگ جامع الحکایات را از فارسی
 بزرگی ترجمه نمود و عهد آن تاریخ سلیم اول را نوشت که یکی دیگر از علمای آن عهد لاری را نوشت
 که از نوکران سلیمان بنده در استانبول جا بود شاه را در کردن شد و چاکری سلطان عثمانی را
 افتخار نمود مصنف یک تاریخ عمومی است که بر آت امین و مسالک المعارف و سرودم داشته

و از بزرگی انبیا و کتب قدسیه حواشی نوشته است پسر زلی بی از عظامی بزرگ معروف است
 و در مهارت و کمال علوم و نحو و صرف و احکام و فقهیه شستاری دارد و در این ایام نیز کتب
 اصلیه در ادب و تاریخ و جغرافیه چاپ کرده و میان مردم منتشر کرده اند از معلم سلطان که خیر الدین
 باشد در زمان فتنه سورون شاهزاده باوگری کردیم گفتیم که در وقت ما شاهد عظام در پهلوی
 سلطان فرشت از جمعی شش نفر طبای سلطانی که در جزو عظام مقام داشته اند کی از آنها محمد
 پسر فرزندنی است بهار با و درمی گذشتن شعر و مخلص کردن خدائی تحصیل نمود و بواسطه مدد کردن
 به سوکولی صدر اعظم در پنهان پوشش فوت سلطان اخباری حاصل کرده بود در میان سنی فخر
 شیخ فقط دو نفر از آنها که در جنگ با حضور داشته قشون را بجنگ و جها و تزیین در تزیین
 میکردند است و در تاریخ مکرور است یکی شیخ علاء الدین است که در جها صر و بغداد و دیگری
 شیخ فرزندین است که در بوش زبشت حضور داشته اند محمد دوست فخر قنما
 که طاش کور پرزاده و تهمینه کار و عظامی نگاشته اند بخت پنجاه نفر از آنها در میدان قریب
 کرد که صاحبان آلف و تصنیف قابل اندر که باشند

از جمله فائده های سلطانی سلیمان ترتیبی است که شوق بعد از رسیدن مدرکس علوم
 دارد و در این کیفیت تمیل کنند و قانون سلطان محمد فاتح است از حسن تدابیرین پادشاه
 که در عظام که هم قضا بود و هم حکم را تصدیق جان بگیرد که موقوف و متحد در میرفته که آرزو
 از فضا و اختلاف و از فرق و مصون و هم در سرانند از اصلاحات و تصرفات محمد سلیمان
 در این اعمال فرار دادن در جات بود و از برای در رسیدن با نظر که آن در جات را طی میکرد
 معامی که مقصود آنها بود و نیز رسیدند سلطان محمد در رسیدن در این طبعه قرار داد و بعد سلطان
 سلیمان و در جها از برای عظامی که در آن آثار قرار داد و در کس این و در جها را طی میکرد و حق از او داشت

بنام

بنام صواب اول شریعت و اصل شود و در کس مجال می کردن آن در جات با استند اولی
 کردن آن در جات را در دست لایه بود و بر اینکه در آن اواخر و شریفه بقا است در دست
 پائین قناعت نماید در هر حال بر مطبقات عظام از حد جدا نگرفته آ پائین از بیات و عوارض
 و بودنی معاف بود و اموال ایشان مرکز ضبط و در آن فیه از این است است که در
 خانوادای عظامی بزرگ و دولتهای کزاف نسل بعد نسل بر روی هم جمع میشد و اگر بعضی از بزرگان
 بخوار میشدند و در خودشان را از موقوفه و اسکا لالت فائز می رو نمودند و بجنب مدرسی است
 هم از عهد محمد اسامی آنها در جزو مدرسین بنویسند چون بسن رشت و جواری بر سینه در یک
 در جینه سر از شریعت معاف کرده اند

با وجود حال بخشه کی و سخا که سلیمان را بود و دید رفت که از ما برادرش لشکر و در وجود
 جنگ بنزاع صیبات و در با جمیع سرچشمه جات و در سباب اقبال و بخاری است
 در سال اول پادشاهی خود بعد از بوش فرزند او در آن روز و از برای تهنیت هم کس با لالت قضا
 امان و مجبور شد پانزده سپهر از ما دریافت نماید بدون اینکه فرقی در کنت با نذب احدی
 کند و در مدت پادشاهی خود بیات فرقی امان و که از ما می خود گرفت خصم همین
 یکبار بود و زیرا که نیز خواست صدای رعایا شکایت بلند شد و از دنیا گذشته در جنگ های
 بعد احتیاج این فقرات داشت زیرا که غارت و آرایش و لایاتی که جمله میروند و لایاتی
 که از ما می طلب میگرفتند فانی خارج جنگ را بر یکد و مکتب هم رسانند تا در پیش
 آفت و قین چنان واقع بعد که در اطاعت در آمد خلیل و فرزند بیات کزانی با نجابت
 که بعد سال در یافت میشد ابدت را قویز و بنده و آن و اطلاق نیز ابیات سالانه خود را
 تسلیم مینمودند و از دنیا گذشته دولت و مذکب از ابیات جزیره فخرس و دولتی طرش

از بابت مجاریستان علیا خراج که در آن سلطان بود نه مالیات مصر در اول سال شصت
 هزار دو و کا بود بعد در یک سال یک میلیون دو و بیست هزار دو کا رسید و سلطان
 چهار صد هزار دو کا در کلا و در مالیات مقرر بود و بصرف ساختن قنوت اسلامبول
 رسانید باین مدخل بای مموله و اردو است فوق العاده در این زمانه الحاق کرد مثل دولت
 سلطان کرد که در آنکه گشته بود و در اموال سکنه چلبی و قزوین در برهیم پاشای
 صدر عظم و قریح بای محو از نسکوکات طلا ای عربستان و صدر که پیری رئیس لدر با
 زنی جمع کرد بود خدمت نمایان رسته پاشای صدر عظم این بود که خزانه بای بزرگ
 از برای سلطان جمع کرد که در آنکه سلطان میدادند که از عمر فاسدی آنها در آن وقت بود
 در ایام صدر است رسته در فرار و در مصالحه طریش علا و بر خراج بایشکشی هر سال سلطان
 مبلغی از برای صدر عظم تعیین شده بود که بعد ساله در او همیشه رسته بایشکشی حکومتها را
 به اندازه مدخل و مالیات مقرر میگردد بایشکشی منصب پاتریارش که رئیس نهیب یونانیان
 باشد در عهد سلطان محمد فاتح در پانصد و کا مقرر شده بود در این دوران بایشکشی بن
 منصب بیه هزار دو کا رسید لیکن قنوت مالیات مملکت یعنی از روی عمد دل و در اضاف
 داد همیشه بود و خراج از وضعی از چهل آنجا اسپر بود و هر خانه یک دو کا مالیات میداد
 عوارض آن نیز همین مبلغ نامیشد از برای دو کو سفید یک اسپر داد همیشه از آنکه
 از پنج اسپر هم بیشتر اینکار میدادند مالیات دولت موافق را در پورت ایچی و نیک در
 عرض سال از خدمت الی شت میلان دو کا نیز رسید

با وجود اینکه عرض و مبلغ رسته پاشا فرو رفتن حکومت ما و منصب با در آمد اول کرد
 بود سلیمان غلغله قشون را تحت که فتنه نگذاشت در آن کار و ششاشی رو به دور این امر بر روی

۱۱۲

پدر خود سلطان سیم بر این منمو و کنگر آن حضرت نزار دو کا باین پادشاه فرض داده بود
 عریضه عرض کرد و از برای سپهر خود شعل چه چی گری باروری و و اسپر و جب بسته
 نمود عریضه سجایت زور را بنظر سلطان رسید در حاشیه عریضه بخط خودش نوزده خط
 کرد و سخن اجداد خود را که از گذشته میکرد و از آنکه گویند از برای اخذ پول اینکار کرد
 حکم میکرد و همه شتابان را که در آن زمانه طلب این امر در کار سازی و در بر وجهه از این آنرا
 نمائید از آنکه این نوع عریضه را بنظرین رسانید

از جمیع تصرفات سلیمان در عمل قشون این بود که جماعت یو روک را که رسیده
 بی نظام بر روی بود و نه مو قوف در شسته بر بعد بیکم چکان که از آن زمان و دوازده هزار نفر
 بودند از قزوین و پست نزار فخر فرار داد و در دو حوا جلادتی از آنجا بر دور میکرد و در آن وقت
 بر روی جب آنها که روزی یک اسپر بود و دوا سه اسپر ضایع منمو و نه سلیمان یکی چکان را
 در سلطه قرار داد و طبقه اول سر بازنی بود و نه خدمت تحقیر و او رسته و آنها را در پیش
 فریچی نامید و روزی تعدادی هفت اسپر بود و طبقه دوم سر بازنی فریم اسپر
 بود و نه که عمل نامید و بیست و نه یعنی از کار و فاد و با آنها روزی هشت و نه الی پست اسپر
 یو میدادند و هر یک از اینها که در سر بازخانه مخصوص پای تخت ساکن بود نه آنها را فرود چمی
 میسنامه طبقه سیم پنجاهی بود و نه از سر باز و صاحب منصب که موی خود را در و عوارض
 کرده و آزار شاد است آنها از هم بای که رفتی که در جنگ برداشته از خدمت و از آنکه بودند
 معلوم بود و با آنها روزی سی الی صد پست اسپر داد همیشه این اختیار و کمال خود در روی
 و بندرت داد همیشه و عدد قزوچی با هر که از چهارم سجا و رنگند و منصب ای چاوش
 و مومچی را در میان یک چکان بسیار کم خورشید در میان همه این قشون پیش از سفر

چاپش دو دوازده نفر موم می افتیشند از برای چارش و کسای پیکر کجا قنبر
 و تبدیل نود و نود و دو دست نینداده هر یک از آنها از نصف سال لی و سال در سر مثل خود
 برقرار بودند که گفتن پیکر کجا بدید موقوف رسم نده ولی از اطفال مسویان که قدیش
 لباس سرخ بپوشانید و آمدت پنج سال از آن رنگی و خدمات مختلفه بیکدیگر کجا در
 بایشان می که مکتبند پس از آن در میان جماعات این قشون تقسیم میگردند سلطان حکم کرد
 آسرا زخان بدید می از برای پیکر کجا ساختند چون بعد از تمام تابشای آنجا وقت کونان
 نژاد که قول کسای باشد موجب کینه پیکر کجا بود که چهل سپه بر او از برای سلطان گذرد
 بعد از آن رسم برین شد که در روز دوازدهم نو بهب سلیمان و جانشین های او در بار سبیل
 جلوسه با زخان میرفتند و پشخت با شیش رفته موجب سلطان روز دوازدهم
 در میان اول دریافت نمود و چند وقت ز بر آن مشاهده میکرد و در میان سربازان فرود می
 مینمود و وجهه تقارین آنجا ز در میان کی از اطفال قهای در میان اول تخمی از برای سلطان نده
 در آن اطاق در جسته می بستند و چند سال قبل از ساختن سربازان بعد از سلیمان از اطفال
 خود را در حق این پیکر ممتا ز بر آن کرد و بود و در آنجا بود که کوزی سلطان از اطفال سربازان
 میگذاشت یکی پیکر کجا نام شربتی سلطان عرضه کردند و سلطان قبول کرد و بنوشید و قرار
 داد که بعد از این هر وقت سلطان از آنجا عبور نماید صاحب منصب جماعت شست و یکم
 این خدمت را تجدید کند که از برای علامت این امتیاز آن فرج نیز پیشه در یکی از محراب
 خود تخمی از برای سلطان نده در سب از برای بسته در این مولد و اگر قرار داد خدمت
 سلطان بود و کفر صاحب منصب دیگر جام شربتی او میداد و اگر با صدر اعظم میرگشتی
 سربازان نیز پیشه این خدمت را در حق او نیز بنام می آوردند و رسم سلطان چنان بود

کجا پیکر کجا

که جام شربت را بلب خود رساند و دست سلاطین را فاصدیه او و جام را بر او و کاسی
 طهارت و پس میداد و زمان پورش زیزت کشت و قدرت سلطان با علی درجه
 کمال رسیده بود و عدو قشون فتنه چو شست نژاد و چهار صد و شانزده نفر بود و موجب
 آنگاه ویلیان شش صد و چهل هزار و نصد و هشتاد و این عدد در برابر عدوی است
 که سلطان در نینداری چار سس خود داشت و این قشون با نضام مپله و سوار و بی نظام
 و آتین چنان در سایر طبقات لشکر در بعضی از اوقات بدیست و پنجاه هزار نفر نیز سیه
 توپخانه کمال مرکب بود از سیصد مراد و توپ و عدد و سفایر کجی سیصد و نود و نیر سیه
 سلیمان در خصوص تولد سوار و لانه همستام خود در اهل آذربایجان و اطفال مانی
 که لازم بود بداد و قانونی که شایسته و مناسب و وقت معین نمود باید وقت که وقت
 مخصوص جماعات سوار بود که آنها را سپاهی بنامیده نده و این سپاهی غیر از سپاهیان
 با نطامه که موجب بگیر بود نده و در هر چهار رسته سوار با نطامه اول و ستمه خوب
 میشدند سلطان مراد اول قرار قبول را بطور اول داد و بعد از مردن صاحبان قبول
 تسلط قبول در دست او داد و کوز را بر قرار نهاد و بعد از آن اقرارش او داد و کوز شمشیر
 دولت تصرف و صاحب مینمودند که گناهی از صاحب قبول سربسز و قبول دارد و ضبط
 میکردند بدون اینکه با او داد و از بانی وارد آورند قبول بزرگ را زعامت و قبول کوچک را
 تیمار بنامند و چند تیمار ممکن است از یک زعامت جمع بشود و از ایک زعامت چندین
 تیمار تقسیم میشود و در حال یک زعامت کثیر از پست نژاد که سپه نیشود و توجیه تیمار در وقت
 بعهد حکومت و ادایات و کنگه لار بود و سلیمان فرار داد که حکومت در عمل زعامت نده
 کند و توجیه تیمار است بعهد داد باشد و در خصوص زعامت فرمائی بطور موقتی بدست

معی می دادند و در آن فرمان حکومت و ولایت حکم می شد آن رسد کی نماید اگر در حساب
فرمان سپاسی بود و است تصدیق نماید و در مآل اور زمین کند آن وقت مع تصدیق
حکومت را که مذکور می باشد بیاب عالی برود فرمان تصرف زعامت را بکوفت و درین
نوع بولایت را که مذکور می باشد صاحب یک زعامت که از دست الی پنا هرگز دست
مآل می شد اگر در میدان جنگ گشته شد بود و دست بر اندازد باقی میماند آنها در آنجا
یک تباری که از چهار آتش نر از سپهر مآل داشت می دادند و اگر در خانه خوش برود بود
به دست او در می بود و قند چهره از سپهر می دادند و یک سپهر و یک تبار که چهار نر از سپهر
مآل داشت و اگر در میکردند و اگر سپهر باقی از وقت در صاحبان مغربی بود و در دست
از دست الی و در نر از سپهر مغربی آنها افزوده می شد حکام از مضامین فرزند محرف
در زمین در عرض ایله مذکور است معنی بدین نوشته خواهد بود آن نامه از مذکور در
صده حکم و در آن محل خود را تصاحب نمود پس از آن فرمانی به معنی لطیفی پاشا حکم کلی بود
که معنی تصاحب صدر عظمی مآل کرد و صادر شد که بعد از این نوشته ای خواهد بود و در وقت
و صاحبان تصدیق در دست ششما نوشتجات خود را در باب عالی حاضر نمودند در عرض آنها
احکام و دیوانی صادر نمایند اغلب احکام سلیمان در خصوص بولایت سپاسی بواقف مادی
ابوسعید وضعی صادر شد است و نیز در سال فوت سلیمان و بعد از جلوس سلیم مآلی محمد علی
و فرزند فرزند سلطانی و فاقوی معنی را که در خصوص صادر شد بود و بیخ نمود و یک
مجله بزرگی بساخت و آنرا قانون نامه بولایت نامید و محمد علی در آن کتاب عهده پیمان
میکنند که با فاقوی معنی مطابق دارد و در آن این است که در وضعی حاکم اسلام است حالت
دارند که از زمین باقی هستند که در وقت تسخیر بلاد و تصرف مسلمانان درآمد است و در آن

اطلاعات

اطلاعات و بر غیر جزیری از تصرفین گرفته میشود و آنها را از وضعی میمانند آنها را در
مستند که بعد از تسخیر بلاد و تصرف صاحبان غیر مسلمان آنها را دادند و آنها را از وضعی
میمانند و صاحبان آنها همچو رند بر ایله ملا و بر غیره که سر شماری باشد یک پات از برای
زمین میبندند که از آن خروج موقوف میمانند و یک پات هم از برای محصول زمین میبندند
و از آن خروج موقوف میبندند و صاحبان این اولاک مانند ملاکین مسلمان حق چه قسم تصرف
در اولاک خود دارند که لیکن ایالات اینها زیادتر از ایالات مسلمان است آنها را از برای
که آنها بطورینول در حق سپاسان دادند که ایش می شود و او را در نهر و محصول از برای
بدون ایله مآلی میبودن بدینند و حق تصرفات ملاک از قبیل فروختن بخشیدن و دادن
از آنرا در مذمت و صدق این قول که رعایا ایشند خروج از وضعی و دست محصول در صاحبان بول
میروند از مذکور چه این عشر از وضعی و ثمن بلکه بعضی اوقات از وضعی هم میگذرد
حالت مفاصله از وضعی حکمت صحرا حالت بولایت روم ایلی و اناطولی فرقی ندارد
عقیقه آنها این است که زمین با مال خدا پاشند و خداوند بیکس بخورده می دهد چون
لام در روی زمین بنظر لایه خداوند است تصاحب و ملک از وضعی با و برسد لیکن
در از وضعی بلا و مشقده لام که پادشاه معتد رات اولاک تسخیر شده در مسلمانان او که از
از ایشان عشر دریافت نمایند و اگر چنین چنان در در حق کفار نیز بینه دل مدارد و از آنها
خروج از وضعی و ایالات محصول را نیز دریافت میدارد و این اولاک ملک حقیقی آنها میشود که
بطور رسالت با و داد آنها میسر شده و هر نوع تصرف که بخوانند از فروختن بخشیدن و غیره
در آن اولاک میدانند نمایند تفاوت اولاکی که در مصر بر لشکریان داد و پیش
با حالت تبار در زعامت سپاسان روم ایلی و اناطولی این بود که در مصر برستان از وضعی

مالیات دیوان را بر مبر و پنجاه و باقی مانده محصول را با رعایا تقسیم نمودند و صاحبان
 موقوفات در دوم ایلی و انطولی چغیری بر دیوان نیندا و نه و با نوبه اسطه حالت رعایای مصر
 که خارج خاندان خلیفه عثمانی و پادشاه بود و قومی که سلطان سید اول حاکم مصر و متصرف بود
 قانون معمول در بعضی آنجا از سلطان ملوک با سلطان ناصر بن قلیون که در قرن چهارم میلادی
 معین کرده بود و برقرار بود و لیکن بعد از فوت آن سلطان تغییرات قانون او در آورده بود
 و برخلاف رسم و قانون که این از بعضی بایده در دست دلیل رزم و لشکرهای باشی بعضی از آنجا
 بدست کسب و شترهای بافاد و بود که وقت بناهای نهایی نبود و بود نه چهل سال قبل از قیام
 عثمانیان در مصر و عثمانی قیامی از قدیمی در بعضی این چها سها که در لیکن در عهد سلطان فاضل
 قانونی که سلطان قبض از آن سلاطین ملوک است در حکومت خیرک حاکم اول
 عثمانیان در مصر و عثمانی که از یاد نرفته است بعد از آنکه خیر احمد حاکم سلطان سلیمان باغی
 شده و کشته گردید و در این پادشاهی صدر عظمی با او قتل گردید که در وقت آمدن مصر و عثمانی
 در کلیه کارهای آنجا بود لیکن قانون حقیقی مصر را سلیمان پادشاهی حقیقی که اکثر با خلیفه عربستان
 و محیط هند وستان کشید و وضع نمود این پادشاهی بود شمس که آنجا منصب صدر عظمی را گرفت
 قانون آمدن بعضی نوشته که کالیف هر طبقات مردم را از پادشاهی حاکم گرفته است آنجا منصبها
 بزرگ و کوچک و رعایا هم معین نمود این قانون آمدن از برای مصر بحال مردم را پیدا کرد
 بود بزرگ که قانون آمدن ای سابق از ایت ایالات و سایر طبقات هر چه بود نه در یک مرتبه
 بزرگی که در اتفاق افتاد بود پیش گرفته سوخته بود نه است که بزرگ را که در مصر رسیده و قهری
 میگرفتند بعضی جماعت مقرر نمودند و آنجا در مقرر اند یکدیگر چنان عزبان چادشان متفرقه
 جبهی گفتند و کونول

سلیمان

سلیمان در قانون آمدن خود از برای حدود و ایالات شرعی نیز فرموده و داد و پنج فصل
 از قانون آمدن در ایالات شرعی گفتگو میکند از آنانی در زمانه که در وقتند باشد بزرگ است
 و اگر فقیر باشند سی و چهارم بریده گرفته شود و اگر کسی پسران او در حیران در آن برای حق
 شهودت بر او بر معنی نبور با آنجا موافقه نماید یک سیات از بعضی کردن است اگر کسی کین
 کرد و زن یا دختر یا برتر باشد و بوشند از او بر بایده از برای هر چه بود و هر یک کلمه
 حرف که گفته است یک سی و چهارم بریده بود و در حال شدت موافقه و قهر بر شد و در آن عمل را با نوبه
 کرده باشند مقدار بر بی نصف است اگر مدعی را شایسته باشد او عای او سوسه غنی
 و اگر مدعی علیه در اثبات بی گناهی خود قسم بخورد و زن یا دختر را بعضی قهر بر نیمه یک است
 جریمه بگیرد و اگر مدعی با کینه بر سر است و موافقه نماند و گناه جماعت با حدود ایالات
 توخ و عقاب دارد و از برای مرد و خدی که بر جریمه بگیرد و همچنین از برای غنی و گنگ
 و زود سی و شش کند در پیش گشتن دندان و کور کرد چشم و غیره قصاص او بود با
 مقر است لیکن اگر مدعی رجوعی شود و شخص گناه کار ریتواند بداند و جریمه یاد بخورد از قصاص
 نجات او بدید گشتن یک دندان از برای شخص و وقتند در دست است و از برای قهر
 سی و چهارم مقر است و اگر مقررند باشد ملک او نصف مبلغ نایم کرده را کار سنی
 میناید اگر زنهای با محنت یکدیگر بر زنند قاضی آنها را محکم بنمود و از هر یک پست است
 جریمه بگیرد و اگر زنهای بی محنت با هم بکنک نمانند قاضی از ایشان موافقه نموده هر یک
 سی و چهارم جریمه بگیرد و فصل سیم از حد و خوردن شراب و زودی و عارت و آن آن
 گفتگو میکند خوردن هر پیا که شراب یک سی و چهارم در او و نیز از برای زودین هر یک
 قطع مرغ یک سی و چهارم است لیکن از برای زودین اسب و خر و قاطر و کاپوش برین

دست کار است که اینک شخص که کار دوست سپهر برید به هر دو طرف از جانب زمینها
 نزدیک از خانه چند کیلویی برآید مورد مواخذة قاضی میشود اگر کسی در حالت غیر منیدل
 مسلمانی را در دستش بندد و مورد مواخذة شد و یک سپهر برید به هر دو طرفی که غلام و کینه
 برآید یا درای که کالین در جهت سرفقت گشته و دخل شوند و سابقا هم از برادر و نوهای کوچک
 گرفتار شده باشند کلیات آنها از خلق آویختن است سائین یک فریاد از همه در دنیا
 و سرفقتانی که در حوالی آنها مشغول برآید که در کسین از وی گوید و این یعنی همان تار و ناست
 باشند آنها را میگرداند و اولای دولت از آن نه برآید و کلیات آنها شود و حکم است
 و نه در هلاکت حق و سازند نوشته بی اصل و سکه قلب زدن برین دست است که در کسین
 نماز و خوردن روز یک سپهر برید و در دفع پول در سال صد و ده است بر کویان و سنان
 زنند کانی با درجه پنج راتی که دارد و آورده اند برآید فصل چهارم در قرار و فرج اجناس
 فصل پنجم در کالیف که در ارجح است و در کی از این فصل با قصین وزن و اندازه بارای
 چهار پایی نیز شده است و نیز در آن فصل با بعضی قانونهای مختصر که با رسوم و عادات و حساب
 از ترک مناسبی دارد و در کور است از آنچه به بخار از آن مدفن سخت شده است که در آن در زمین
 و سایر چیزهای نامهای کوچک بحال وقت و اینها هم به پادشاه و طباطبایان با زاری در پیشه
 و پاکیزه و داشتن طرف سرفقت نوزند وقت جلای است باید از روی وقت است
 و با در زمین شود و فرشته میوهای خشک و لکوره باید در صد فروش به فروش مبالغ
 قاضی نماید و همچنین قیمت نودات چرمی از پیش کفش و چک و زمین و براق است
 حتی و نه در کتاب معین شده است هر ت بنا و بنجار در وزی پنج سپهر است خود آن تار و
 باید به نسیبندی چوبها باید اندازه میوهائی که ابریشم نوزند به شود و حامی با با هم خود در آستانه

کرم پاکیزه

کرم پاکیزه نگاه دارد و در ده لگمای قابل خوب از برای شست و مال و سایر خدمات داشته
 باشند و در قضیه های مسلمانان و کفار است که در آن آشفته و مخلوط شوند و مسلمانان
 با تثنی که کفار را در دستش بنامند مسلمانان را در دستش کشند و سائین نمیتوانند سوال کنند که
 در روزهای بازار و در سایر چیزقت از آن سوال نمانند و آنجا صبی که مبتلا برض برص
 میباشند نباید در میان شهر عبور و مرور نمایند هیچ قسمی نمیتوانند فروخته شود که اگر قاضی
 شهر و قاضی بازار نریخ آنرا با مدقق معین کرده باشند موافق این خلاصه که از سلطان
 سلیمان نقل شده است عثمانی آن پادشاه بزرگ روزی از دست بردارند زیرا که در روزی
 کردن نریخ و استخراج آنها از همسوس و کول در عایت و مهربانی او در حق رعایا از است تعیین
 حدود و سیاسات برآید ایشان نمیتوان گفت که حساب نریخ و تشریح ایشان را
 بر آن کتاب برآید فرازم آورد است و در تحصیل نمانند نه شود و تفریح و تخریب کرده است
 اگر بر اسلحه این مدخلات قانونهای سلیمان در نریخ و تقاضای تعصب در دولت است لیکن
 در نریخ و همان عباد و نه و دوستان بی نوع آن و در بران و در بران او بود و تفریح قبول
 و مستحسن میباشند و در کسین شریعت اسلام محدود کند و بزرگ که نماند سرفقت باشند
 سگسار کردن برین دست معین شده است لیکن برادری فیه نقد از بهر ای این حد
 سخت نمیتوانند نجات پابند این حالت هر تانی که در قوانین سلیمان موجود است و از مد
 شریعت اسلام بخلاف در نریخ است شامل اسباب نریخ و تخریب نریخ باشد زیرا که
 استعمال طرف و او را می طلاید و فقره را در کسین عاقبت است سلیمان منع کرده است و نریخ سلیمان
 در همانی سفید بران حکم کرده و به خورد کما در طرف طلا و فقره حاضر کرد و چون این فقره
 اسباب گنگ و نریخ هم باشد بود بعد از آن حکم شده آنگه او را خورد کما در در بار

و در آن سلطان سلیمان در آن طرف یعنی سبز خاوند سکر و در سلطان سلیمان محض در آن طرف بود که
 علت استعمال قهوه در آن زمان آنست که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که در آن زمان که شراب حرام گردید
 و اگر چه در آن زمان که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 نمودن به در آن شراب معلوم میشود که آن زمان در استعمال شراب و خاص چشم پوشی شد
 احتمال دارد که سلطان نیز در آن زمان که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 یعنی از بهر این جهت که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 پیری و مرض نفوس بر او مستولی شد و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 اخروی است خود را نیز از آن کتاب تحمل بطور صحت با خود برد و مانند سلطانان پاک جنت او
 از آن کتاب را نگه داشت و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 داشتند بود که قانون اسلام و فرمان حضرت خیرا در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 آید و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 خود و بگوید که این او جنابش در مذاق ما شیرین و لذت تر از بوسه و تفریحی بود آن است این کلام
 شاعر معروف که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 منصب شرب و نوشیدن نمود و بعد از آن در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 کردند و بوسه و نوشی که قهوه عالم عالم جاقی بود و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 این نوع عمل پیروی او در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 گفته ای حافظ در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 و در استعمال قهوه نیز در صد و نسیب در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید

این کلام که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 است از آن کلام که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید

سلیمان

سلیمان و در آن زمان که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 بعد از آن سال توقیف اینجا در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 مذکور که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 بود که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 ساگر و یا در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 از آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 دشامات مندر اول شد و یکی از اسامی معده به شراب گفته می شد و یکی از اسامی معده به شراب گفته می شد
 موسوم گردید و با وجود فتنه های مکرر در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 در اسلام قبول از قهوه و قهوه خانه نیز در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 قهوه خانه تا با آن گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 بخصوص در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 و قهوه خانه تا با آن در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 پس از آن که مختصری از آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 شد و بعد از آن که در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 ضعف و تنزل دولت خود در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 تا توانی در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 خوش سیرت خاک بر آورد و در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید
 اگر چه مورخین تکلیف و فرزند و اطفال او را مانع سبب های تنزل دولت عثمانی را در آن زمان که شراب حرام گردید و در آن زمان که شراب حرام گردید

در روشن کردن و در این کجایک از آنجا مانند قوچی یک مورخ بزرگ که معاصر سلطان فراد چهارم بود و در نوشته آن در باره نظریه فضلا و مصنفین بزرگ اردو و محبوب میدانند پیشتر برانی کار نرسیده و هر چند دقیق و باریک بین بود و نتیجه خارج بودن از ملت عثمانی در این نکات دقیق باریک که قوچی یک گفت شده است تا نوشته منقبت بشود با هم قوچی یک هیچ وجه از برای تنزل دولت عثمانی بیان نماید و آنرا از این قرارند اوله سلیمان با وجود اینها می که در رسیدگی کردن کارهای دولتی داشت حاضر نشد به مجلس دیوان و شورت را که با او جاد و او در وقت متروک نماند و ششپن از غنچه می موقوف نمود و ششصد حاضر نشد اگر چه با زور سرای سلطانی هجده چهار روز مجلس دیوان منعقد بود و سلیمان در اول ایام سلطنت خودش شخصا حضور پیدا میکرد و قدره موقوف داشت و در پشت تخریب پس برود و می نشست و در اول مجلس نشست که در مورخ منقبت علی الفیعه از پس پرده در آن روز در اول مجلس میشد چنانچه در سنه سیات کپاس که سابقا ذکر کرده ایم در کنار ذکر دو کار شوری خاصی در خصوص اقدار تحکیم یا تهیه فرودات حربیه که زویش سلطان در حالت سواری مجلس دیوان خاصی منعقد کرد و گفت میسکند و در آن روز دیوان سواریه ضایعه نه این ندرت حضور و ملاقات سلطان که عظمت و جلالت بگذر و تقویت سلطنت را بالا ببرد و مطر و شخص صدر عظمی دروغ شده بود و آن میماند که رسوای مندرسه اوستاها قدیم آستبار که هیچکس با واسطه نمیتوانست برایش خود را بیاورد با برسانه بخواند در دولت عثمانی تجدید و متداول نماند و این فقره در سلطنت های بعد با بی نتیجه می شود و می شود که در آنیا قبل از صدر است ابرویم یا شارسم دولت عثمانی بر این بود که در زوری عظمی در از نسیان صاحب منصب های و امر و انامی معتبر دولت انتخاب میکردند و در اول دولت عثمانی صدر عظمی در اول شخص سلسله علماء و فقها میدادند مثل اینکه خانواد و چند رلی آنچه نیست

دلاری

در اری این منصب بزرگ بود و سپس از آن این شغل خطیر را با شخصی میدادند که در مکتب های بزرگ دولت متعاکف است کرده بود و سلیمان اول کسی است که قوچی باشی خود را بر اویم را صدر عظمی کرد و در مشرق شومی شد از برای این عمل شد از هم سرای سلطانی منصب های بزرگ دولتی و از برای مهربان و محارم در بار سلطین را بدید و تدریس را با ذکر و آموختند با بعد تخریب و کفایت منصب های دولتی را که قنایای تخریب بر بعضی بخش کفایت را در لازم داشت حساب و تصرف نماند در هر حال سلیمان در روز او را با سلطنت خود را بر اویم بدید و بر ششصد که صد خدایات بزرگ شد و بر منصب وزارت نداد و بدادای ولیعهد خود سلطان سلیم بر فرزند نمود و سابق بر این که سلطان سلیمان خود را بر خود را بر اویم بدید و دختر خود را بر دست داد و منصب صدر عظمی را با جمال بنهار و اقدار ایشان را که ذکر کرد از قانون آبا و اجداد و غیره که بخراف در زید بود و بزرگ که سلطان سلیم اول زیاد بر شان سخنان کجی در اودای خود نمیداد و هرگز بر نمی نشت که در کارهای دولتی راه نمیدادند و خنده داشتند در ایام صدر است بر سر پاشا خنده شود ماضی هر چه در سال عهد دولتی راه نمیدادند و در دولتان یا سلطان خرم که آنرا عمر بر جان و دل سلطان حکمرانی داشت دست از مداخله در کارها بر نمیداشتند و خنده او در کارها محض تقویت و حمایت صدر عظمی بود و لیکن در سلطنت های بعد که هر میای سلطین بقلبه سلطان خرم مدخله در امور روز را و صد و چند و نه سبب خرابی کارهای آستار و فرجام می آوردند و خود را برهما که سواد است متخلفان آنها که فرجده با باشند در عزل منصب صدر عظمی با اختیار رسیده کردند و در حقیقت حکمرانی مکتب با جان فرجده با بود آنرا فقره که گفتن ر شود بود که دست پاشای صدر عظمی در اول بجهول نمود و حکومت های در ایست در ایست سلیمین فقره وقت و چندین خالصه پادشاهی در اولک دولتی را بر بهیودیان و مردمان در اول اجاره و مقاطعه میدادند و بعد از آن

و در آن گردند و از سلسله سلیمان برخلاف جمیع قوایض صرّفه جوئی دولت در حق و در برابر خود بخشش های سنگین و عطایای بزرگ بمنزله دولت بجز در حق بصره استانی صدر اعظم اسراف را در حد کمال رسانند از آنکه بکوشش راه را از آن دور آید هر چه با او دارد است وقف کرده اند تا آنکه بعد از وفات او کسی نتواند در حد و ضبط و تصرف بر آید بعد از وفات بصره استانی است که در دست پادشاه است هرگز در دو کمال او بود و در او میرودند خاصاً از جهت تحمل در بار سلطان و در آن زمانه اسراف عطایای سلطان روز بروز در تریزه بود و روزی در این باب بایکدی که رقابت و هم چینی میکردند و بعد از آن در کون مانی اسلحه و نفاست فرمودند آنجا از آن زمانه خارج بود و در این محراب کوف اسباب تحریک طبع در نهایت است هر چه پادشاه در دست پادشاه که در حق زینت وزیر چهارم بود و بعد از زینت صدر اعظم شده است قسم داده از برای پوشش خودش فرار داد و بود یکی را در داخل خانه همیشه و یکی را در درون پادشاهی متداوله بر تن میکرد و یکی دیگر از برای موقعی که در مخصوص پذیرایی بزرگ بود و به وقت کمتر از پانصد نفر غلام تمام داشت و در هر یک از آن فرج او همیشه صد و سی تا طر و صد نفر شتر ضرر بود با الحمد للذات مانع از شایسته بیرون و از رساندن بزرگان حکومت و در او ادای خود را باقی در جمیع اعتبار و واقعه در روزگار و در حق آن عرض و مطلع ایشان در مقام کردن لذت ادای اسباب زینت و تحمل و از حد نشود و پیشکش سلیمان با قرائن خوب خودش تمامی شوم در وزارت دولت بگذاشت تا در سلطنت های بعد بر اثر رسیدن جمیع مایه های زیر آلود و بداند که بکن میخیزد از او بالذوری عدم بصیرت و اطلاع او در خلافت چنانکه از آنکه شایسته ادای شایسته را از حکومت کردن ممنوع داشته و پس پرده هم با رانده و وزیر موزک شود و در وی و قوای لشکر کشی و از آنکه سلطنت پوشش پادشاهی بی نصیب مانده و حال آنکه اسناد این فقره بسلطان سلیمان

۱۶۸

اقراری صرف است زیرا که پسرهای او بجز دو نفر که در ایام طفولیت بر دهنده سایرین همه در حکومتها می دادند است عمر خود را بپسر بدست می داد و از او اسباب سلطنت خویش پسر زاد خود را پسر سیم را حکومت و ولایت آتشد آن زمانه با ما مورث خود و در قافله های خود را در گری از ممنوع بودن شایزه از آن حکومت و ولایت کرد است و بعد از او هم مراد در عهد سلیم دوم و محمد در عهد اوسیه بشوال حکومت بود و در چنانچه بعد از این مذکور خواهیم داشت در تجدید است و توصیف آنکه بعد از آنکه قراض دولت سلیمان از آنجا آورده شده است او که در عظمای جنگی او مانده در این دست و دستم بعضی های عالم عامل میباشند او مانده کمال پاشا زاده و در بوسه و نویسنده کان و دولتی او مانده حال زاده و محمد از گری بعدی حصه فیصلی داشته باشند بعضی از برای عظمت و جلالت او پدید آید آنچه پیشه زیرا که از برای پادشاهی خاندان بزرگ و متعاضد عالیله و اسباب ولادت شایسته بود ضرور و در کار بود و الحق در انتخاب سردار و بزرگ و وزیرای عظمایش خاصی داشت و با اطمینان کامل اختیار کلیه کار را را عیبه و آنجا و آنکه در سکر و این نیز یک دلیل همه بود در دست قلب و بلندی نظر و شایستگی شخص او در کار متعاضد عالیله پادشاهی و وصول به مراتب رفیع سلطنت و بگردانی لیکن حرف و ادب را در این جایگاه که سلیمان زیاد و از آنکه در آنکه در آنجا بود اختیار و واقعه در این اشخاص داد و عثمان اول حرم را نیز در آنکه مورد دولتی بسیار نسبت نمود و در عوالم رحمت و غضب هر دو فراط کرد و با این واسطه شایسته آن نشد که مردم را در امر بزرگ بدانند زیرا که متعاضد خاص خود را بر او هم و حرم فرزند محمد خود سلیمان خرم را زاده و از حد و از حد بر وجود خود و حق را مستطاب ساخت بسیار در وقت این بسیار شده با کمال بی رحمی دوست و ندیم خود را بر او بر او نقل رسانید و بعد از وفات سلطان خرم

اگر کسی در آنجا نصیب است

از کشتن سر خود با نیزه بیخت و اول او را پیچید از پیشه و برادرش نمود قتل بر ابراهیم و احمد پاشا
 آبا کارهای بزرگ سلیمان را ضایع و ملامت خوانند و پشت و نمونان گفت که از برای حفظ
 انتظام کارها آنگاه مردان عالی رتبه را در عهد سلطنت سلیمان بزرگ از پیشانی دولت
 سایر طبقات نیکو کرد از این پیشتر چه از اوایل قلم طغیان کرد و طغیان میران غضب آوردند
 از روزی عظیم و قاپودان پاشا او یکی پرک افکاسان را قاپان سپاهی و در قزوین
 اول در کس افتد این و کاپانهای سفایر بجای رقصه و شایخ و حکام و دیات از قزوین
 نجیب و در قزوین از برای او در خوش بافتهای بی رحمی است رسیده لیکن اگر
 ملاحظه صفات حسنه و کارهای بزرگ و خدایت و مسیحه و در آب زکات و سخاوت و سخاوت
 و شکرگشایی با او دیده اند سلیمان را در بنام و همچنین از کربل در معلوم و تربیت و سعادت آورد
 از اهل علم و لشکرگشایی با او در کسین و بر نه نفس خود در کربل و درشای بزرگ شد مظهر برادر
 و جنگا و قو حات و حکمت ستمانی او را بنظر ما در بر چنانچه در آینه ای سلطنت از فتح شهر کرد
 و تفسیر خبر بر آورد و در خیابان بزمی با ملک عثمانی بر او و شهرزادان پای تخت محاسنان
 با در اسلام بنده در دست هفت سال جزو دولت خود گردانند و شهرزاد و در تربیت
 در بوش آخر سخن گفت که او در دیده و سنجاقهای عثمانی را در باور گویات بنده رسان دور
 شهرزاد پای تخت دولت اطیش جلو کردی در آورد و حد و حکمت را از جانب مشرق
 آفنده و آن از جانب مغرب آفنده گردان مغرب نشاند و از طرف مغرب آفنده از طرف مغرب
 بلکه با او بود به یکسانند آفت و آرزوین چنان او از او اند که آغری و دشت سخنران
 گرفته آساید جبال استغری شایع کرد به جمل و بر اسر سفایر بجای او در مغرب پای بستان
 و فارس و در بای سفید و در شیب ال و لاهی مردم را چیده و چار خوف و ترس از بند است

گویی از شهر سلیمان است
 در فتح می کس از صفت کور
 استغری با ابراهیم
 و در آب زکات

داکترتاشای

داکترتاشای نامی سلیمان را که در عهد خود است و کارهای ما را در عثمانی چاشنه مانند
 مسجد سلیمانیه پیش مسجد دیگر که در اسلامبول ساخته است و همین قدر مساجد دیگر که در سایر
 بلاد بنا کرده است و قنوات زروس قیقین را که در اسلامبول از نو ساخته در راه انداخته است
 با قنات زن مروان ارشیده از نظر زلف زبیده میباشند که در کوربا و منو و آب از برای
 ساخته است و از ریشی که از ساقش بر ج و باروی حکم چیده است الفه سس حمل کرده است بنام
 با وجود ضعف نفس و قساوت قلب که از او ملاحظه شده است بنام او در در بزرگ بخواریم
 و نیز بنام او لقب پادشاه بزرگ در از در و ضایعه نامیم

باب سیم پنجم

رسیدن سلیمان به اسلامبول پس از آن که به بغداد شورش یکی هر کجا که بعد از آن
 خسوفت سلیمان و گرفتار آتینا و نام معلوس سلطان جدید در لشکرگشایی مال پاشا
 بجزیر شیدیش تغییرات بزرگ ما وینا آخت و آرزو کردن بودیت کازینول و قمع مصالحه
 با امپراطور بلژیش در و دایچی ایران حوادث اتفاقه در راه نبرد و بصره و عربستان
 و بغداد و سجد و معاویه با دولت لستان قنیر و ادون در راه آستانه و کان پهلوی
 در زانسیلوانی با توریت سفید عثمانی به دولت فرانسه آتای مسجد سلیمان در راه
 عزیمت و داخل کردن رودخانه دوزن به رود اسیل حالت وضع عربستان
 فتح حاکمیت من

محمد سوکولی صدر اعظم صدر کرد آفنده و شهرزاد فتح شد آنوقت چاوش
 حسن را با خبر فرست سلیمان و فتح قلعه به کوا آید فرستاد و سلطان سلیمان طلوع بدو و چاکر

ما مورخه غرض کرد که در عرض راه همه جا پیش از بدید که سلطان سلیمان آق قلیه زینت در قیصر
 نمود و به حکم سازد و از آنجا حرکت بخورد و چو و شش حسن بقدری در آغوش برستام نمود
 که پشت دروز و از زینت بگو آنچه رسیده و سلطان سلیمان نیز بعد از شنیدن خبر فوت پدر
 در قفق مجلی نمود و با اتفاق خواجه عطا الله پسر حسین پاشا رئیس دربار و محرم پسر خواجه علی
 و خیر و آقای میرزا خورشید روزی که از کوه آیه خود در باغ غمی کوی که در مقابل اسلامبول واقع است
 رسانیده بیست و چهارم ماه سنه ۹۵۷ هجری قمری مطابق ۱۵۵۱ میلادی در آنجا چو علی
 نزد اسکندر پاشا حاکم اسلامبول فرستاد و از آنجا بفرستاد و در آنجا رسید و در آنجا در
 سجاولی اسلامبول حضور کسی اقدام استقبال و پذیرائی کرد و است اسکندر پاشا که از وقت سلیمان
 اطلاع می داشت از آمدن پسر پیش از آنجا بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد
 نزد اسکندر پاشا فرستاد و پیغام داد که قایم مقام کاغذ بر آید که از آنجا در رسید بهت و باره
 بخواند و با کاغذ که از برای بوسه پاشی نوشته اند مقابله نماید اگر چه اول است معلوم
 شود و زیرا که بعضی از دربار و وقتی در بطور وضع غیر لیستند بگفته که در است در هر قدم
 و باید شخص جعلی و فرست معنوم از آن وقت بشود چون کاغذ بوسه پاشی را در دیده در آنجا
 بشاید حکم شده بود که اتفاق سر آمد با شاهی اطفا و عمارات در آنجا و قیصر تمام نمایند
 که در وقت رسیدن صاحبش آید و در حاضر باشند بوسه پاشی با شاهی فوراً در وقت سلیمان
 بدیدار از آن جهت طرف اسکوناری براند و در حضر سلطان هر ما بخدمت سلطان شرف
 کردید و سلطان حکم کرد تا اسیران خود را در ایراق قیصر در کنار بوغاز و در سجاولی سردار
 سلیمان حاضر کرد و منتظر رسیدن مولک سلیمان باشد و وقتی که سلطان سلیمان قایم قرار
 گرفت قوهای قصبه فاند که در میان دربار ابدی که سخن و در وقت یک بر بنه شکر کرد

تاریخ سلیمان پاشا

خبر کرد

خبر کرد سلیمان در رسیدن پسر بر کوش ساکنین خمر شهر رسانیده نه چون سلطان از قایم
 بر آمد و خوارت سوار اب شود و بوسه پاشی با شاهی بعد از رسم شرفیات نه اور در
 زیر آردی سلطان را گرفت تا سوار اب نماید لیکن اسیران خود را بفرستاد و بفرستاد
 با شاهی تفریح نماید و نزدیک بود با بوسه پاشی با شاهی شست و سیس را در آن وقت سلیمان رو
 به بوسه پاشی با شاهی کرد بطور دوستانه با او گفت چون اسیران خود را در سرای برنگشته است
 از سویت شرفیات بطراحی نداد و خود پیش در آن وقت از او که در آنی و تو خود پیش
 از خانه دلیل در آنجا می باشی چون نزدیک سرای سلیمان رسیدند رئیس دربار که قایم آقا
 خانان پیش رفته زیرا بازی سلطان را گرفت تا از اب بیاید و همه پسران خود و بفرستاد
 اول بریدن خوار خود و سلطان همراه رفت تا هزاره خان برادر را بوسه پاشی با شاهی
 و اسگ زبانی ریخت و فوراً بفرستاد و هزاره در آن وقت رسید و بعد از آن در حضور
 مفتی با اسکندر پاشای قایم مقام و قاضی اسلامبول قاضی زاده احمد افندی و دو نفر دیگر
 در آن که حسن علی و جمال زاده و علی علی باشند همه مدرس با و ملا از برای انظار خدمت
 و در وی تهنیت بخدمت سلطان شرف شد نه بعد از ادوی شرفیات مذکور سلطان موفق
 رسویم قریب زیارت بقوراجد او خود رفت و در بالای قبر هر یک از آنما می هزاره سپه
 کوشش صد و کما باشد از برای خدام و متولی بگفته است و در روز بعد از آن سلطان از اسلامبول
 پروان رفته با محمد نام بطرف سرحد روانه کردید و در خارج شهر بفرمای فرشته و نزدیک
 بر خور دایان دست سلطان را بوسه پاشی با شاهی در حق هر یک از آنها تهنیت و بفرستاد
 روانه کردید و از صوفیه چو شان چند امور و نزدیک و فرانس و دور و نزدیک را کوز و در آن
 نمود و خبر فوت سلیمان و جسد او را با دستان و کلر آن آن محاکم برسانند و در روز

بعد از پیروزی رفتن از اسلامبول وارد بغداد شد و از آنجا بدون اینکه در آنجا بماند بطرف اردو
 روانه گردید چون به بؤگلو در رسید عرصه صدر عظم را بدادند و در آن عرصه صدر عظم عرض
 کرد و بعد اصلاح کار در آنست که سلطان از بغداد حرکت کرد و منتظر رسیدن اردو باشند
 زیرا که پس از اردو دو ملک سلطانی بار دو بسته احواد و افراد و لشکر بطلب افاضه معمولی مجلس
 سلطانی را خواندند و چون بعد گفتاری بکنار وجه نقد موجود است بختی است که اسباب
 گفتگو و بخشش قشون فرودم پدید آمدن سلطان از آنجا از بغداد در جهت کرد و در خانه پیرانک
 منتظر ورود اردو گردید

در اینوقت نیز خبر فوت سلیمان از برز نشد و بعد از آنکه از رسیدن سلیمان با اسباب
 مجلس مطلع شد بود به بلخ و در هر دو ماه اکتبر بود و بعد از آنکه شش قشون را روانه کرد و بطلب
 روم بی و اناطولی ملک شمس که قبل از رسیدن اردو قاضی شده بود و در آن وقت در آنجا
 ندرت بود و از آن اردو حرکت کرد و سر پرده سلطانی را با خیمه و مهر کا و صدر عظم را کرد تا با یاری
 چاوشان و نادانی رومی و صدای موزیکان روزی گردید و بعد از آنکه در آنجا
 باشد در میان تخت روان پوشید و گذشت معلوم نمودند اما وحشی از آنجا بفرستادند
 نقش بعد از فوت اردو پیروان اردو بکلمه سوگولی صدر عظم در میان سر پرده دفن کرد
 بودند و بعد از آنکه با بدی آن مکان مسجد کوچکی بنا نمود و با ششند پس از آنکه چهار منزل طرف
 بغداد حرکت کرد و بودند در شبی که اردو در آن پرشته افتاد و بعد چهار ساعت صبح آمد صدر عظم
 قاریهای قرآن را حاضر کرد و در وقت در آن نشاند و در تلاوت قرآن نمود و چون در آنوقت
 شب صورت قرآن را در تیسیم و تهلل قاریان مجلس اهل اردو رسید نادانی از اردو
 احواد و افراد و لشکر بنگرید و در رشته اتفاق است بطلب از کجای سخته شد و در بدو صدر عظم

ع.ع.ع.

جمع شد و از خبر امانی فوت پادشاه و انکار تکلیف نمودند و حال آنکه چند روز بود آتش
 در میان مردم که گمانی آتش را کرده بود و چون صبح شد صدر عظم میان جماعات لشکر رفتند
 ای محتطاران من شمار چو بشوید که چنین متفرق در پیشان شده و بید حرکت کشیدید چراغ
 پادشاه اسلام را که سالهای دراز بر سر ما بادشاهی نمود و مجارستان را خانه مسلمانان ساخت
 و آحاد و افراد و اهل آنجا هم در میان خود غمی دینی نماند که در آنجا آتشکده ها ساختند و در
 اینطور بجا خواهد آورد و آیینها بجا خواهد آورد و با بدی سرخوردن استقبال پیر و جانشین از سلطان
 سلیمان برآمد که در بغداد اتفاقاً در اردو آمد و در آنوقت وصیت پدرش بر او بود و در سوگش
 بیفرایند و در آنجا هم در میان خود مشربان در حق شما آمده بود و در غیرت و محبت از آنوقت
 در سید بگذارد و قاریها مشغول تلاوت قرآن باشند شما بانشینان سلطان بطرف خانه اردو
 روانه شوید و سده روز بعد از آن تقریباً غیرت و بیس رسیده اند و از آنجا در عرصه در حال خضوع و شوق
 خدمت سلطان فرستادند که با در و شریف فریاد بر آید و تحت طمانی که سلیمان بخورد
 بود مجلس نماید آحاد لشکر و افراد و لشکر مراتب چاکری و بگویند که کی خود را عرض باری اهلخان
 باریکا و سلطانی رسانند و سلطان دعه و دادن افاضه مجلس را که از آنجا معمول است بشکریان
 بفرایند اما اسباب دلخوشی و غمخوشی از برای همه فرودم پاد سلطان عرصه در اردو از آنجا
 عطا را بطلب نمودند و به منصفه دادند و این با سپیست شادان در عرض رسانید که مجلس سلطانی
 در اسلامبول و قریح با قنات لزومی ندارد که دوباره از برای ایکنان شرفیات آن فرودم آورد
 شود و آنوقت سلطان از رئیس دربار خود و امین در آنجا مشورت نمودند و در اینطور گفتند
 اگر از اسلامبول اینجایمانه بودیم آنها چیکند و چه چنانچه سید ارک ناز و مجلس محمد دست
 بعد از آنجا احوال یک محرم بر سر سلطان عرض رسانید که در آن زمانه سابقه رسم سلاطین عثمانی این

پنج سپهر داده شد و بر علوفه چنان جانب راست و جانب چپ نفری سه سپهر و بر باغی
 چهار سپهر و جلوه مطبل و طباطبائی و جیحی و قورخانچی نفری یک سپهر و بعد با نیم سپهرها شده
 و بر سوم در باقی وقت نفری یک سپهر افزوده شد و باش کردن آنها در یکله با قصد آن سپهر
 بخشش کرد و پنج روز بعد از بغل حرکت کرد و بطرف اسلامبول روانه گردید و در شهری رسیدند
 قاضی سکران روم ای و اولی مولانا حمید و مولانا پرویز افندی مدتی بهلوی سلطان اقداده
 صحبت میکردند و چون صحبت با سلطان که در خوردن شراب هر روز در وقت صیاب انگار روزانگار
 نمود و او را که در آنکه در این باب پیروی سلیمان را کرده در منع استعمال شراب غرض از این صحبت
 بغیر این چون بمنتهی در رسیدند و هر دو قاضی سکران عمل معزول گردیدند و بعضی قضایای دیگر
 در منصب های قاضی با توسط خواجه عظمی و اسلام سلطان داده شد در شهرهای صوفی و علی پولی
 اترق شد و سلطان بنامشای حاکمهای این دو شهر رفت و در آن شهر رسید که نقش سلطان
 سلیمان وارد اسلامبول شده در مکان مقرر مدفون گردید

در نزدیکی اسلامبول سلطان پادشاه شد بهمارت سلطان فی قریه علقه گرفت و بعد عظم
 در مرز که در آن حوالی وقت منزل گرفت و تشریفات ورود و سلطان با پای تخت خود از
 برای روند و کفر کرده و او را که در دیدار شب آنروز یکی چریکان مشایخ بارافرهفته در دست
 مشعل دور و در یک شب شراب جو قهقهه نشسته مشغول مشورت بودند سلاطین و عالی که هر دو
 از مورخین آن عصر بودند اتفاقاً بهم رفقه جوته باقی ملاکه در قریه است در مجمع شده بودند عظم
 کرده برین افندی محمد و فریدون شمشلی اطلاع دادند و ایشان بعضی صدر عظم رسانیده
 همه اعیان دولت در علاج آن کار جبران مانده بودند روزی که در وقت طلوع آفتاب اسکندر
 پاشای قایم مقام و پیاپا پاشا ابوسعید و صفی و محمد علما می اسلامبول بدست بوسی سلطان آمدند

سلطان پادشاه

سلطان با همه انعامات نمود و با ابوسعید و عربانی مخصوص بجا آورد و دست بر بالای
 منبیل او بگذاشت و در وی اورا بنویسید چاوشان تشریفات بزرگ که گنار آردی
 چاوشی خوانند اخبار حرکت و در جمعیت زیاد از تماشای و استقبال می و امانی دادند
 در آنجا جمع شده بودند یکی چریکان راه اقله نصف ای خود در آنکس کردند و واحد برانگشته
 از آنجا پیش خسته جنگ صفت اول آنها بر بارخانه قدیم مسجد شاه را در رسید با است کرده
 با استاد جمعیت با که در عقب صفوف آنها واقع بود و بعضی شخص سلطان بعد از مدت
 یک ساعت در برابر دروازه در نمانع شده و در آنجا رسیدند و اتفاقاً اقله است گفتند یک
 عرابه بوجه در جلو واقع شده و راه در است است ایستلام علامت خیر و آشنودگی یکی چریکان
 بود و پر توپاش وزیر ثانی صد افسند کرد گفت ای مفضلان آنجا را در تماشایند به نیست
 یکی از یکی چریکان گفت تو خیال میکنی چاهم اردوی زباید باشد که تو توانی مگرانی کنی
 یکی چریک دیگر در دهن ضرب نیزه از لب بر زمین انداخت بطوریکه چاهم پر تو از سرش
 پر تاب شده در میان خاک و غلطیه تا پرودان پاشا گفت این چه رسوائی و افتخار کارهای است
 یکی چریکان رو با کرد گفتند ای سرباز زبانی تو چه کاره که ما در این حرفها زبانی و از لب
 بر زمین انداختند و به فریاد پاشا با تعلق گفت خود و کسب ضربت های چند چاشنی
 کردند احمد پاشای وزیر با صدر عظم که در امروستی ز با طرف خود پاشیده به بهار آنگشته
 و از همگله در رفتند و خود را در لب سرای سلطان رسانیدند یکی چریک آقا سی و ستار
 خود را در درگونی پیچیده پیش رفت و گفت اگر سیل وارد بر خانه نماید او را خورشید و لام
 جعفر من گوش به پیدای برادران من خوب باشید و با هم در وقت کام بخسید
 یکی چریکان در جواب گفتند آه تو سحر بازی در عوض آب نان قندی با همی اما اگر تو سحر

با این حرفها از برای خزینه سلطان و صدراعظم صرفه جویی نمی نمودن و توجیه خودست هم از میاندا بر
 سخاوری رفت حال تا شکی نیست بر او و آنچه چو بطور زمین میافتد آنوقت یکی چو چکان هجوم
 آورد و در آنجا اول سرای شده و در آنجا بر سر استند و همه در آنجا از آب با فرو و انداخته بجا
 سلطان کشیده که در آنوقت بحوالی امام سلطان خان سبکی رسیده بود و در آنجا بر آوردند که تمام
 بار و اوقاف رسم قدیم با در سلطان با صراحت و در علم و عد و داد که در آنجا در آنجا در آنوقت
 باز آوردن رسوم آنها به آنوقت و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 سرای آخته یکی چو چکان شده و دادند که سلطان امام در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 آمد و در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 بلند نمود و سلطان بنور سوار و در پشت و منظر ماند و بود با لاله و یکی چو چکان بعد از آنکه
 بسیار در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 روز بعد در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 شود و لیکن هرگز در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 تا وقتی که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 مجلس خود را یکی چو چکان نهاد و از آنجا که نصف و یا یکی از آنجا که در آنوقت که در آنجا
 مورد و حق ظالمان را تمام و خلعت نمود و که با اقدام بدین حسن بود اسطه جنتی بود که با او سود
 منتهی داشت با لاله بر یک لاله و فقر قاضی سکران که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 با یکستان زری را در و بر یک لاله و فقر قاضی سکران که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 غیر زری رحمت کرد و قاضی اسلامبول در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 اسپر و قاضی بغداد در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا

علماء مدرسین را تمام و خلعتی فرزند خورشان از آنها بمنده داشت و با این اسطه تخراب نقدی در خزینه
 دولت باقی نماند که جز بهش با ربطیات لکن در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 جعل کرده سپاسان و معلوم فیان جلوه در در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 کردند و سخنان زشت گفته سمل است با یوب و حاق نیز تجارت نمود و صدراعظم از برای
 انتظام کار آنها آن آن دو جاعت را که فریاد و پاشا و پاشا بود و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 و بعضی از محکمین را از حلق میا بختند
 خزینه دولت که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 و در ایام سفر و ایچان مخصوص از پیشکش های قاپودان پاشا یا ل که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 بدست آورد و بود و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 شیرین را که در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 از برای او خسته و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 بخشی بخشار کرد و چه ایشان ترسان و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 زنجیر کشید و بشتر گفته خسته و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 وسیع سفر فرانسه در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 مسوئل بودی در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا
 سلطان جدید نمود و همچنین بر تو پاشا که با مورخ تیره شد و مقام و ولایت ترنسلیوانی را در
 در پیشگاه عرضه داشت پیشکش نمود و پاشا سپهر کوشش و وزیر خود را بود و رفته رفته
 قاپودان پاشا شد و بشرف و ادای سلطان سلیم شرف کرد و بود و در آنوقت که در آنجا در آنوقت که در آنجا

توسعه کارهای دولتی و اقتصادی

باقی دخیل درازی تحت تکیه که در ویکی هر یک آگاهی نمودن زاده بجای او بود
 پاشا شد محمود پاشای عقب نزال که اسمی از سوادان قدیم ایران است و پیکر کبی اطلالی
 بود و در تحت قدیمه سبب لقبش را در زبانی آن بود که چون سلطان مصطفی پسر سلطان
 سلیمان را در ابراهیم غیب فرغانه خردستنه خفته نماند شاهزاده که زورمند و قوی باز بود
 در مقام دفاع برآمده و نزدیک بود خود در نجابت و در محمود پاشا زور بازوی خود را در انوار و کار
 برده شاهزاده در آنجا به اشت ایام غیب مقصود خود را عمل آوردند لکن در عقب نزال
 و پیکر کبی اطلالی که در حال که در خلی زبانی تحت تکیه در صد عظمی که حسین را که میخواست
 از دربار سلطانی دور نماید بجای او پیکر کبی که در روانه اطلالی نمود و عهد انصهار افندی و فرزند
 چهارم شد و در حق مولانا عطاء الله مسلم سلطان و دست پسر بود و در آنجا نزال پسر در پان
 یعنی تحت جو برقرار کرد و در او بود و مفتی علاء و بر ضلع کرانه اوقات و در صد پسر اضا فویه
 غایت کرد و در این واسطه شاهزاده صاحب مقصد پسر بود که چهارم و دو کا می شود حلال است
 محمود پسر سلطان علاء و بر تونی که صد و ده هزار پسر در اول داشت و با او که در شده بود در وقت
 نیوال شایک شاه مرد که نیز یکصد و پنجاه هزار پسر اوقات داشت و بی صاحب نامه بود و پاشا
 غایت کرد و در جمعی از نوکران را در انصاف پاشا شایک و منفرد بر قرار نمودند و قمار خاطر
 یکی هر یک آن از زاده کردن مردم نامها و افزودن بر عدد و قویجان کللی رفع کرد و در از انصاف در روزی
 هفت هزار و پانصد و سی پسر بر خیزند دولت افزوده شد در اول ایام شهر رمضان
 در روزی یکی هر یک آن را بقاعده معموله که از برای صرف اظفار و عورت نمودند و نیز جمعی از پاشا نزال
 که باقیستند در سبب شورش بودند و خفته از میان برداشته جشن بویک ایام که عهد
 قطرا شد با شرفیافت شده و ایجا آورد و هشتاد و دو تنی از زبانی سلطان در حیط

محمود پسر سلطان
 در وقت تکیه نزال پسر

عمارت گذارند و سلطان ابلی آن قرار گرفته و زور و اقبال او و نظر از پسران آن
 فرد پشرف دست بر سر شرف گردیدند و او بود و مفتی چون نزد یک تحت سلطان پسر
 سلطان از کثرت محبتی که او داشت و بجهت اقبال او از دیگران از جای برخواست در حال
 مهربانی روی او را بر سر سید که روز بعد از عهد سلطان دستخطی فرمود و دستخطی که در آن وقت
 آنحضرت که عثمانی را مورد قیاس رسم معمولی که در فتح شش و چهار خان کردن شهرانش را در کشته
 به هند و صیت دولت در درجین کردن و یک کسلی باغ باشد مشغول میشد و شادمانی بشود
 و این نوع جشن را در در ترکی و آنه میکویند محمد سو که در کس عظمی که ابد است در حدیسی سخن
 بود و بدینشی خود فریاد و آنکس مرخصه در صایب ایجا خدمت سلطان عرض کرد که در این جشن
 موقوفه دارد و فریاد و آنکس باغ شاد باغ چشمه بر عا تحت کرفت آبیست که قمار کثرت
 و در چار شفت با شند که لازم است که کا کاهی هم آنهار در حال خود و کثرت ناکرس
 میل خاطر خود رفتار نماید که شسته از این لاد و پادشاهی آینه لاد و هند و هند باغ
 منع جرای آن بر آید ممکن است که بصران و سر و لادان شکر فغن نامه آنو در طب عظم
 و اینت شهر باشند و مردم را بحال خود کند که به مشغول میشد و عشرت کردند در این مورد
 شاه نزل که معروف عثمانی باقی مخلصه قصیده در نسبت جلوس سلطان گفته بعضی رسانید
 و همچنین فوری شاهرا شعری دیگر قصاید بعضی رسانید که معروف شعر آخر قصاید و تاریخ
 جلوس سلطان بود خزان احمد و مصطفی پاشای وزیر پسته عای موجب غنا نشینی که در وقت
 نزال پسر بود با اذن زیارت که روانه و سلطان رسانید عای لودر در حال مهربانی پذیرفته
 فرغانه داد و او برابر بر مسوائی که در وقت وزارت داشت با نسیب نماند و شاد را در پس لاد
 اموال خود را در میان شاه نزال پسران خود تقسیم نمود و خانه در آنکه در اسلامبول ساکن بود و بعضی

املاک فرودخته و وارده برادر و کافه نمود که بعد از وضع محتاج نه زمین او در بیت المقدس باقی رانفقاری که به چند اوقفت از دره یونانی روانه که عظمی کردید به بعضی بنامی خیریه که در آنجا ساخته بود سرکشی تا به چون زیارت که مشرف شد در جهت جنوب درین راه و در پی حق را بسبب اجابت گفت اقدار محمد سوگولی صدر عظمی از سیاست کردن یوسف آقا خزینه دار باشی سلطان رو باز کرد که داشت یوسف آقا می نمود که با صدر عظمی همو و سرای آقا می عدالت داشته اند که کوفی در حق آقا نمود و در این میگردید چون صدر عظمی با حکم اجرای سیاست از حضور سلطان بیرون آمد که پان یوسف آقا در دست خود گرفته به کلانی آقا می تا پویا آقا سپرد و در راه فرود آمد در دست میرا غیب بداد آقا او کرد و در پیش نمودند

چون از وقایع سال اول جلوس سلطان سلیمان ثانی مشی گفتگو کردیم بهترین وقت که حال میدان جنگ همجا برستان بر جهت نمود و از وقایع آنجا و وقوع مصالحه و ختم همجا و در میان دو ملتین را مذکور مداریم که در پیش از فوت سلیمان و سه روز قبل از وقوع زلزله همجا و حقایق یک که در حوالی اردوی پسر پلور مشغول تاخت و آرزو در دست زور زگر قار کردید و چندی قلعه هم که بی تخطی مانده بودند دست دشمنان افغانه و پانزد هزاره آنا که بدو دلالت فرستادند که بود پس نشانه شده اند لیکن همه ولایات داخله در دست او دروغ خانه نامی قلعه و در آنجا ویران شیب جمع قرار و قیامت و شهرها را بعد از غارت آتش زدند و در دهر از فقر از میان آمار را با سیری بردند بر توپا شاد تر آن سیلوانی بعد از فتح زبید قلعه نمود از این سفر نموده پس آذوقه و بلاگه سواد نیز تصرف از ترک در آن طرف بطریق با بریار با یکدیگر با آردون بودایت خردوات حمل برود و شهر را آتش زدند و در حوالی سارای پاشای ملو با بخورد که بیخ آنها تصرف بعد از زور و خور بسیار پاشای مشاوره با چهار نفر سخاقت یک در دست

دشمن

دشمن که قار کردید نه ایشان را زور آتشید و کشارل برنده و او چه روز نوزدهم پسر پلور فرستاد و از ترک در قانی ایسکار که استیافت نام در آن یکی از مضار فو که در قلعه با سول فرستادند در بنوقت دو نفر فرستادگان پسر پلوری که یکی ایچی فوق العاده و دیگری اولتر و ویس سفیر مقیم اسلامبول بود از پستیم با آردویل برود در راه اسلامبول که قلعه و در آن تحت بر آنجا کماشت بود و در دم باه نوایر سفیر فوق العاده در آن شخص که در دستش را با عازم استقبال موبک سلطان جدید است که طرف پای تحت میاید در کلیلیا و در منزلی قبلی بود یونانی نقش سلطان سلیمان را در دید که با چهار صد سوار بود ای یک همرازه بغا رستانی و در سپاه مختلف الا و آن همرازه بسته بطرف اسلامبول میرودند درین راه سفیر فوق العاده گفتند که سبب حبس اردو سفیر مقیم از برای این بود که پسر پلور شرابی نبوت و موبک کاکس را که در پیشه شهرهای ایزدت و ژوبل در این نیز سخن است مسلم نام با جلاله بنو سطر صدر عظمی اردو نیز شخص بنامه اگر پسر پلور طالب مصالحه چاشنه با سفیر مخصوص با پدایای شایسته فرستادند و در راه بای قلع آنا و سپهر بر این یکی خراب نماید و در سلان پاشا که بی حکم سلطان پالو آرا حصار کرده بود سیاست شد و صدر عظمی حکم کرد و چند قلعه و محکم را که ناما که در آن و حصار میان بود نیز نابیند ابراهیم تبرجم دولتی که نامور مذکور یک شده بود در شرحی مطابق خیالات مذکور با پسر پلور نوشت و نیز مصطفی سوگولی حکم از آن بنبرد راهها که پسر پلوری دگ و سار کماهی بزبان مجار را و کماهی بزبان لاتین با المان در دنیا با شرحی نوشت در آن محکم بعد از فتح زلزله بود اسطه فرستادن سر زرنی خاچ مصطفی و سرور از پسر پلور بران شده بود و در آن مورد مصطفی نوشته بود که اعضای مروی در آن رشیدی در شایسته نبود که در مکان زمین با جوامع خرد سازند لهذا از زور هم وطنان او فرستاد شده آ بود ای که لازم میدانند مرفون سازند و نیز

نوشت که این سردر عرض سرحد و برهه شد زیرا که زین بعد از آنکه پیش در باره امان داد و چندی
اسیری را هم گرفت آنوقت سردر را برید

در چهار سال بعد جواب داد که خاندان اسپر طور را کسی مصلحتی که سلطان سلیم نوشته
در یکی نسبت جلوس گفته بود و در دیگری امان آمد از برای ایچی که میخواست بنیستد خورش
نموده بود نوشته و اطلاع دادند که چون اسپر طور میسل وارد کرد که از برای افعی و مصالحه
ایچی مخصوص بنیستد حکمران شش وارد خدمت شد است که رعایت شرط مآثر کرد
نموده سرحدات را در امن و نظم نگاه دارد و در صدر بعضی زمین مضامین را در کافه خود
نوشته بعلاوه منت گذاشته بود که چهل هزار سوار آرا را که مامور آخت و آزار
آون حد و بودند موقوف داشته از حرکت مانع کرد و در ولز برای افعی و
مصلحت از بجای آوردن اینها مات لازمه مضایقه نمود پاشای امان مامور محضی
بعضی بود از آن اسپر طور فرستاده خواجش نموده بود که ساغونای سرحدات
خودشان را که از ظایفه چهارم عرض نمود بجای آنها از ملت امان گذاردند اسپر طور
در جواب گفت طوایف چهارم امان که در تحت فرمان او میباشند از رعایت شرط
مآثر که تخلف نخواهند ورزید برخلاف قهدهائی که از نظریش شده بود میبودی
کهاشته اسپر طور قلعهای تکاکس و سمانار را منصرف شد حسن پاشا
در تانی ایسکار قلعهای پوت توک و گورار را در ترانسیلوانی مستور ساخت
آلبرو دیس سفیر مقیم اسلامبول مامور شد که از جانب اسپر طور از بات و قلع
مذکور مدخلی نموده و چهار دروازه که آنها معلق به ترانسیلوانی داشته اند
و از قلع متعلقه باب عالی نموده اند و نیز آنها را در دروازه همصده پوت بخش

ایلی

ایلیخ حاکم امان متروک کردید سلطان و صدر اعظم در کافه تا یک با اسپر طور نوشته
از تصرف قلعها اظهار شکایت نمود و گفته قلع مذکور در اولاک دولت عثمانی
میباشند و در اولیاد اولی ترانسیلوانی یکی از سنجاق بکهای دولت است
در اول ماه مه ۱۵۶۸ مسیح مطابق ۱۰۳۷ هجری امان نامه سفردای اطریش مامور
اسلامبول داد و شد و دستور اعلی سفارت امان را در اسپر طور بشهر برزبورگ
فرستاد و ایشان که نفر بودند یکی از مؤمنان نام پیوسته شهر را ترک و از اهل امانی
مرد کانی کار درونی بود که در میان کارهای دولتی پریش بود و یکی دیگر که استوف
نام از اهل استیری و دیگری آلبرو دیس سفیر مقیم اسلامبول بود دستور اعلی سفرد
از این قرار بود که چهار هزار دو کافه و چهار قلع نفره و یک دستگاه ساعت مجلسی
از برای صدر اعظم به چنده که سبب جذب اوقات او در باره افسا
شود و موافق معاهد آخر که با دولت اطریش واقع شده بود میبایست علاوه
بر پیروز بوده و هزار دو کابصه را عظم به چند وسی هزار دو کابیت قدح مطلقا
و دو یا سه دستگاه ساعت مجلسی برسم خراج بایشکش تقدیم حضور
سلطان نمایند و دو هزار دو کافه با دو قلع مطلقا بفرزاد پاشا وزیر سیم به چند دیگر
از وزرای دیگر سالی هزار آیر کار سازی دارند و بر او هم مترجم اول دولت پافه
تایر و محو و مترجم دویم سیصد آیر به چند و بر شان میگرد که در خدمت سلطان
تقریب تمام داشت و دو کوزا کوزس لقب داده بودند و در چند کارهای
دولتی مدخله میکرد و آنچه نفر دیگر از اعیان محترم روی هم رفته و هزار آیر به چند
و هیایه سفر هم بودن اسپر طور در بخراب کردن استحکامات قلع توکی

و سپهر را از آن نماند که از ترک سکنات قدای با توکل و برادران در غراب
 نماند و قلعه های کوزار و آرتیمینار را مطالبه نماند و اگر بخواهند این دو قلعه را
 با قلعه جوت ساد بکنند مضایقه نماند و سفر با به دروغ اجماعات طوایف
 حیدرک و مار توکل را از مدعی و کوشش در اهل پاورنه و قسقلاری در کارهای
 فرودات داده حد و سرحد است در زمین نماند و فرار و اوج تجارت را
 داده کاری کشند که راه مرده و ترانسیلوانی را در باب مالی سد و نفع و کارهای
 مال شستوز و باطوری را در خبر مصالحه نامه مقرر و مرقوم داشته آید نوشته
 و ولتین فرانسه و ونزیک را از مصالحه خارج نماند

درست بود که با سبنا بر سفرای لته بجنود سلطان شرف شده
 سلطان در جواب عرض آنها چنین فریاد طلب ایشان را نهد، است و هر چه
 مقتضی شان سلطنت است در این باب عمل خواهد آورد دست تا گفتگوی مصالحه
 در پیش صدر عظم طول کشید و بعد از آن وقت چهارده مجلس تکلمه و گفتار پس در چندین
 ماه فوریه ۱۵۶۵ مطابق شش ماهه هجری فرار مصالحه لاری مدت شش سال داده
 شد باین شرط که پسران طرور و برادرانش آنچه از حجازستان و دالماسی
 و خردوات و سلاونی متصرفند در تصرف آنها باشد مشروط بر آنکه به اراضی
 حکومت های ترانسیلوانی و هندان و افلاق دست اندازی نماند و از برای
 حکام ولایات مذکور داده بر هم زدن مصالحه رسد و در بلاد در حالت طوایف
 حیدرک و مار توکل و عرب و لوند و هر چه بایه بویلت عمل آورد تا نماند
 انقشاش سرحد است نه دست از آنخت و آنز بردارند و اگر چیزی تجارت

۱۰۰

بیرنه باید استر و او شود و غار کردن و مرکبین بنظمی را با بقیه نمود و در ایران در
 بای پس فرستاد جنگ های دو بود که چشمه مایه انقشاش سرحد است بشوند باید
 خدغن و موقوف باشند موجود است اتفاقیه دیگر بطلسع حکومت افغان
 و کاپیتن ژنرال حجازستان با توسط امورین مخصوص بایه رفیع و سفرای پسران
 و اجزای سفارت او با از اعتباراتی که سفر و اجزای سفارت دولت دیگر
 دارند محروم نباشند و در کتاب به اشتن مترجم و چاپار و منزل و قسقلاری
 جانی که میل داشته باشند در اسلامبول با در غلطه مازون و مختار باشند
 و در وقت بر هم خوردن مصالحه ایشان را نکند نه داشته بودیت خود
 رجعت به برنده قرار تعیین سرحد است و تقسیم را با توسط امورین مخصوص داده
 بشود و در هر سال بچی مخصوص از جانب پسران طرور و کای حجازستانی برسم
 پیشکش یا خراج تسلیم نماید که روز بعد از آن وقت و بنا و مصالحه صدر عظم
 مدعی شده شرط دیگر است که در مصالحه نامه مندرج شود اول آنکه دولت فرانسه و ونزیک
 و پونده که استان باشد در این مصالحه شریک باشند تا آنکه مصالحه نامه نوشته شود
 که پسران طرور کسی میبایست میخورد با دوستان سلطان سلیم دولت و با دشمنان
 او دشمن باشد تا آنکه تقسیم دانی با که امورین طرفین آنوقت از آنجا
 مطالبه مالیات مشترک کردند و بنود مذکور با از روی دقت مالیات خلیل و قدر در
 معین شود در خصوص مطلب اول که سفر امید نیستند از تاریخ حیدرک بای
 سفیر فرانسه و نسی و نویسنده او میباشند کمال است و کی و نوا و است
 عمل آورند در فقره ثانی گفتند در دستور العمل چیزی از این باب با کلمه است

در جواب فخره ثالث گفتند که چون در مصالحه قرار شد است که از برای تعیین هر صده است
 و تقسیم رعایا ما مورین مخصوص معین شود و گفتگوی ایشان نیز در وقت انجام ما با فتنه ختم
 خواهد شد صده عظیمه بچوبهای سفره بکنین بود لیکن خورشید آنها در خصوص جنس زرینی
 نیز بچوب که بخرج بد شده بگفته فرستاده شد و بود و در آن روز از برای در اول و شش
 امپراطوری (حیدان سردی) قبول کرد و ایچی نامی و ولی ترانس سیلوانی که از برای شش
 وقوع مصالحه ما مورد و نذر بر سر بسته نه و سفرای امپراطوری بر آمدن رشوه و عمارت
 در حقیقت این مصالحه در خبر بداری کرده بود نه و بسبب جعل نزار دو کار در انجام عمل
 خرج کرده بود نه و در حضور سفرای اطیشی بفرستاد و نامی و ولی ترانس سیلوانی
 گفتند که ولی آنها به موقوف شرط مصالحه نامه رفتار نماید و در مبادی بعضی قلعه تا
 بنوازد با امپراطور گفتگو کرده قرار می دهد لیکن اجزای عمل مبادی باید بر اجازت و امضای
 سلطان بشود و اگر ولی آنها بگوید در وراثت ذکر کرده است باشد اصل ترانس سیلوانی
 مختارند در اینکه هر که در مصالحه دانند از برای و اینکه ای آنها معین نمایند بکار بعد از
 امضای مصالحه نامه هر دو در اطیشی اتفاق بر آید پس بجز اول باب عالی که حامل نسخه
 ترکی مصالحه نامه بود بطرف وینه دورک حضور امپراطوری روانه گردیدند
 دو قایق در درون نزار که مصالحه اطیشی در میان بود ایچی ایران
 از برای ادوی تنبیت جلوس سلطان تحت سلطنت وارد شهر نزار گردید و در ایامی که
 این ایچی عامل بود از بیت سکو و علمت و وفات و گردن بستن زیاد و
 لذت بردن بر ایامی امپراطور اطیشی تفوق و تهنیت و جمع و شکر و بیعت
 این سفارت باز تبعه و شاه قلی سلطان نمودن در راه در آخر سال

گفته شد

گفته شد به زور شد آدم در دوشه بود یک نفر چاقوش از برای پذیرایی و مسرا ای او بفر
 گردید اتباع او مرکب بودند از کسب و دست فقیر جوانان نجیب که همه کلاه های طلا و زبر
 سرد داشتند و دست فقر مولد که لباس انما تا از آفت زری بود و چاقو صده فقر
 ایرانی که کلاه غصه فقر می شد نه و نوزده هزار اسب و قاطر شترها هر حال و حال
 و استعدادها بودند و تقارن خانه خوارت مرکب بود از پنج شیر طیب کزنا و پنج شیر
 کوتاه و پنج طبل بزرگ و پنج صندوقی و بعضی اسبهای دیگر و نیز در تقارن و قران و غیر
 خود زن و یک نفر از غنم نوزده و فقر هموزن و چهار نفر کزک توتانه همراه آنها
 بودند و ای یک نفر ایران ارجانب پادشاه خود تقدیم کرد و در جسد قران مجسمه
 شاهنشاهی بسیار نفیس گران با بودند و دست کلاه چاقو که فتنه آنها از آفت زری بود
 و اطراف آنها از هر چه می بخش بودند که صورت درخت با در آن نقش شده بود و
 عدد مردار به بودند که در آن امن ده مقال یا چهار ترم بود و یک عدد دیوت خندان
 که به اندازه و ترکیب امر و کتبی بود و به علاوه معادل قیمت شترده گرد و
 دو دست نزار اسپر که کعبه شصت و چهار هزار دو کاه می شود آتش و بهای
 دیگر بودند (تقریباً کوه دو کاه اطیشی معادل یازده فرنگ هشتاد شش تیم
 دو کاه می بجا استان یازده فرنگ و نوزده تیم می باشد و تا تیم صد یک فرنگ است
 برای ما چهار توپوش نگاری شاهی که بسیار خوب تربیت شده بودند با اسلحه و شترهای
 سلطان با نژاد به بخت که در ایران محکم سلیمان گفته شده بود به نظر سلطان بنایند
 تصرف متروکات برادرش از جای دیگر بیاورد و بهت سلطان که دید با کعبه
 در همه جاز شاه قلی سلطان پذیرائی شایسته کرده احترامات کامل همراورد و بچاقو

چنانچه حکم از شاه اردوم با همه بزرگان بخشد و در بستانها و بازارها استقبال کرده بفرمان
 تمام روانه اسلام نموده بود و در آنجا پیل پش لوازم استراحت و استقبال و
 تشریفات و هر بابی را بجا آورده بود و ایلیش را لایحه تجاری ایرانی را در اسلام کشیده
 خود با استیلا سفارت برادرش رفته بود و تشریفات روز و در آن بقدیمی مخصوصه
 بود که نظیر آن در هیچ سفری بفرمانده بود علاوه بر همه تجملات و تشریفات و تزیینات
 دولتی که بکار رفته بود که شاه فرمای دول خارجه که از برای ادای تبریک و تهنیت
 بولس در دربار سلطان حاضر شده بودند در کوفه های که سفارت ایران بفرمانده
 با استیلا خود حاضر شده باشد و در آنوقت علاوه بر سفرای دول اطیش و فرانس
 ولستان و دنیای کلی دیگر نیز در آنجا حاضر بودند و با سلطان
 اطاعت کردند و در روز بعد از ورود در نشانیها و قیاس را به بندرانی حضرت
 صدر اعظم دعوت کردند در این راه که از ترک متعصبان لطف ایلیش کرد که
 لغت با او برخورد داشته و یا از آنکه او را فرزند خود بزرگوار بزرگوار
 بسته در کوفه های شهر اهدا کنند تا همه اعضای او از یکدیگر متواضعی گردیدند بعد از وقوع این
 ایلیش خواسته بود تا بنام خود در حجت نماید لیکن بعضی ملاحظاتی از آن غیرت در وقت
 و بخدمت صدر اعظم رسید بطوریکه در حالت و محو استیلا و خست فانی روی داده
 بود و بعضی بای خوش اندک کرد و تعریفات بجا بفرستیدند از صدر اعظم نمود و صدر اعظم
 جواب او را در کمال افتادگی و قافله گفت تا بقیه آن موافق رسم معمولی از آن
 طبعی و سنتی ایران از قبیل فرستادن بای ابریشی در جبرسن و بکشد آن
 و پوستهای خمر ۲۰ صابون بای اردجان و دستمال بای مهر و یلان و فرمای

در این

دارا بگرد و نیزین پوشش با و صبرهای جرمی و قمش حریر لطیف بزدی و پارچه‌ای
 ابریشی ضخیم قمش و شمشیرهای شیرازی و همه تفریح دیگر بر رسم هدیه تهنیت
 صدر اعظم نمودند روز بعد از پذیرایی صدر اعظم فیض ایران انصاف حضور سلطان
 گردید سلطان از شاه قسطنطنیه احوال پرسید فرمودش را لایحه که در دربار پادشاه
 ایران بار آمده بود و از رسوم پادشاهان شرقی اطلاع کامل داشت بجهت و نمود
 کردن آنکه ملاحظه جلال و بیروت سلطان فی ادره اوله و حیران کرده است در جواب
 سلطان ساکت و صامت ماند و عرضی نکرد تا مگر آنکه قسطنطنیه خوان آورده بود
 هزار و پانصد نظر در آن نوشته بودند در همه این حرفها غنی و پادشاه پردازی و
 عقاید شیرین مناسبت مطالبه کرد دیگر خود به چهار شتر حامل بارهای بسیار
 بودند سی و چهار بار اینها ایلی پادشاه ایران داده بار دیگر شمشیرهای مخصوص
 شخص سیر بودند از همه جایای پادشاهی فیض تبریک بکشد و آن بخت حضرت
 امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه بکشد شام فرودوسی طوسی بودند
 که بکشد بای این بجا بفرستادن بودند و یک سبب بجا بود که مراد با و با و با و با
 تا تعداد کشته در بزرگ است بودند و یک کشته فغان بود و سی و نه کشته بودند
 که غیره است از اجزای مکتب و مرتب شده بود که اگر کسی بپان است میر بخت فوراً
 ترکیه از هم تماشایی می شدند علاوه بر پادشاه بیکه در کردیم بهریت دست فرستادی
 ابریشی بزرگ و بسیاری از فرش ابریشی کوچک بودند که در جوشی و کنار است
 اشکال حیوانات و کلهها نقش شده بودند و همچنین نه پرده سیلک که در مشرق
 زمین متداول است با نه تخته فرش ابریشی شتر و نیزین طلا و نقره که بجا بفرستادن بودند

با هفت عسای شکره که در ازمنه قدیمه حلافت پادشاهی بوده است با تمام هفت
 عدد تیر و هفت تیردان طاکا که ری جو آهنگشان با بسیاری از صنایع
 بسیار نفیس ایرانی اعلا که از جمله آهنگ فرش های لطیف اعلا از پیشتر بودند
 که بزرگترین آنها را هفت نفر بصورت بند میکردند یک نفر فرش های نگاری هم
 بین راه از نظر مدت سفر تفت شده بودند پیشکش های سیغری که بعد از آن
 با یکبار چادر با همیشه تیر و تیر و کجا من و فرش های ابریشم و پشم بیشتر
 بسیار لطیف اعلا بودند چون ایلیچی از خدمت سلطان مرخص شد با تیر و کجا
 بخند و رخصت شده بود او را بنزل خود رسانیدند سپاهیان و جادگان و غیره
 اطلس و کجا و نری آپریش می رخصت شدند بعد از آن سید نصر جوانان ایرانی که بلا
 های الوان در برداشته و بر روی آنها اشکال طیور و حیوانات و غیره بود حرکت
 میکردند از عقب آنها کورک های ایلیچی باده حرکت میکردند بعد از آن سید ایلیچی را که تیر و کجا
 یک کی میشد بعد از او دیرت تیر و کجا یک کجا آراستگی و نظم در حرکت بودند
 آنها سفر ایران که در شتاب با لباس سرخ و منید طلا سوار بر اسبی بودند که از شدت طلا
 و جواهر چشم نارائیسره می نمود روانه بودند و دیراق اسب ایلیچی کلا از غرور و خرابی یافت
 سیستانی شده بود و از پشت سیر ایلیچی صد و پنجاه نفر سواران ایرانی بطریق حرکت
 میکردند با این همه در بدنه و طمطراق ایرانیان را در پیوی شمان چندان جلوه نمودند
 اندام آراک قوی تر و رنگ رخسار آنها سفید تر و لباسها که از قمش حریر و یکدست
 لطیف تر و نظیف تر از زربسای ایرانی می نمودند بازندگی و جسوه اتراک در نظر
 زیاده از ایرانیان بود با کله روزی پانصد دوکا از وجوه خاصه سلطانی تجیه تیر

باز بفرمان

بومی ایلیچی ایران داده مصاحبه سلطان سلیمان را تجدید نمودند
 چند روزی قهر از رسیدن غیر ایرانیان ابدالیک کرد را که رئیس کبی از طواغیت
 اگر اد بود باستی و دو نفر از تبعه او به قهر رسانیدند سبب آن بیاتان بود که ایلیچی
 بکلم صدر اعظم مامور شد که ابدالیک را که شکره قدیمه پادشاهی در مسجد ابدالیک
 بر خورده خواست او را که پیشتر ایلیچی در مقام دفاع بر آمده چو شش پاشی را با دو نفر از
 چو شش آن قهر آورد و ابدالیک را که در آن وقت از دست سلطان بگریخته
 سی و دو با دکه میوزید با نوع مختلفه نسبت نمودند و در همین اوقات سلطان بگریخته
 شورش اولیان اوغلی در صبر و مظهر تلک درین سبب شورش شده بود و شورش
 وقایع اتفاقیه در بستان را مخصلاً در این ادراک مذکور خواهیم نمود طیفان اولیان
 اوغلی که از شیخ اعراب حوالی بصره بود امکان داشت که اگر دولت ایران
 بر حسب استعدای شرایلیه در صدد حمایت براید از برای دولت شاهی اسباب
 در خدمت کعبه بود لیکن دولت ایران خلاف عهد نموده اعتنائی بنحو همش های اولیان
 اوغلی نکرد و چکاره سی های بصره و شهر زور با چند نفر از قری این کچکها که بزودی بر طیفان
 او را نمودند در او اضراره آورید سلطان از ارادته به اسلامبول رفت و سیغری فوق
 مملکت لمتان (پولند) در آن وقت پانصد نفر اتباع دارد پای تخت که در
 عهد منظور سیغری را لیس از قدیم تحت و بدایا تجدید عهدنامه و شکریت از تعذبات
 والی بغداد و تمنت و تارخان تا مرستان قزم بود و خوشش دیکر او که سیغری یک
 مقبول اتفاق نمیدانند این بود که اولاد دولت لمتان در استرداد فراریان مجبور
 باشد تا نیا اینک بعد از این دیکر خراج و مالیات بجان تا مرستان مذکور است که

بعد از این در ایالت بغداد کس را بی امضای پادشاه استان و الی تمیند اگر
 خوشش می فرود را قبول نمودند شرط از شرط و طاعت نامد بق تعیینید میکرد
 و این خوشش امر غیر خودست و اتحاد کامل بود که فیما بین پادشاه استان و بعد از این
 که یکی پادشاه الی که یکی بخت بغداد را داشتند صد شده بود و این اتفاق و اتحاد
 در سال بعد بروز نموده و اصلاح کردید و بعد ان متحد شده بود که بحسب سلطان عثمانی
 در دفعت یر دشمنان پادشاه استان خود بشخصه قیام و اتمام نماید در حال عهد
 و دولت استان را تجدید کرد و شرط بر اینست که پادشاه استان فرستاده خان تبار
 که سال بود که پادشاه بود در عرض نموده و مدت دهر بوالی ولایت ترنسیلوا
 حکم است قهر کرده و الی بغداد مطالبه نمود بدو تسلیم نماید و الی افلاق را که هنوز
 پست و سال از عرض نرفته بود بواسطه آنکه همه اهل ولایت از اسم های او می گویند
 معولاً به الاموال بر ندانند و الی که زان همیله بکاری بود چهره زارد و کار از اینست
 و چهره زاردی که بر هم پیش کش تسلیم نماید بدین وسیله تقصیر است پادشاه میشد و شود
 بمنحصدی هزار و دویست که ان زن چنان کرده بود که از کرمش را ایما بود
 داد که گذاران دیوان سلطانی بحیط تصرف در آوردند در صورت از قهر و الی
 زبور در گذشته الکنان در برادر او را که اخراج بلد نموده در حسب توقیف داده بود
 احتضار و بگومت افلاق برستار نمودند و الی سابق را با پادشاه از اسلامبول برود
 کرده به قویزه فرستادند سپیدی گذشت که از آن شهره از نعمت عدم کرده جان را
 تسلیم جان استان نمود در آخر همین سال فرستاده به ترنسیلوا فرستاده شد
 بوالی آنجا که شان بیشتر میوند نام داشت مخصوصاً سخن کردید که در

نجات

اشطانات سر صدی موافقت نموده اسباب شجاعت و کله امپراطور اطریش را فرام
 نیاورد و امپراطور را در تصرف قلاع ثلاثه اردرو و آتشی بانی و زینهار زنجاند بیکسن
 در خصوص قلاع ثلاثه مذکوره و تقسیم رعایای که طرفین از این مایات میفرستند بکارت
 فیما بین مصطفی پادشاه عثمان و امپراطور اطریش کرد و در بار امپراطوری در گرفت
 و طی که ابراهیم ایچی عثمانی از سفارت اطریش برگشته به افغان پای تخت استان رسید
 بکار ان انجانان داد که امپراطور در اوقات و قرانی را که رعایای آنها مشترک بودند
 و انکار کرده است در هر حال فرستاده که اطریش از برای اینکار نزد مصطفی پادشاه
 رفته بود و حسن پادشاه که از جانب پادشاه ایلی در همین خصوص پیش تر انون فرستاده
 شده بود هیچ یک کاری از پیش نبردند ابراهیم ایچی عثمانی در بودن دو نفر زن که کتیر با
 بودند بلا و اطلابه امپراطور نوشته از بدی منزل خود و شیشه دستن خنجره های انجا شکایت کرده
 بود و امپراطور بشخصه که خدی بلطان نوشته از این کار معذرت خواست سلطان عبدالوا
 پذیرفته راضی گردید حسن پادشاه افغان نیز نسبت ان مامور کردید که عهد نامه تجوید
 را با پادشاه انجا پس انداخته تقسیم و نیک در اسبابه عرض شده غیر دیگر باره و امپراطور
 در ششم ماه را نویسه امطابق مصلحت و بیعت بجزی سلطان سلیم انب عثمانی
 کرد که در ایام سلطنت او کمال غرابت را داشت و ان این بود که بدون صورت
 اجازه محمد کوکلی صدر اعظم که در واقع فرمان فرمای حقیقی بود کوکلی خود
 له مصطفی پادشاه را که مضمون صدر اعظم بود امیرین وزیر تحریر قیام قرار داد مصطفی پادشاه
 از عهدده محاصره مالتا بر نیامده بود از خدمت معاف شده و بیعت و بیعت از اسبابه تهر در حق
 او برقرار کردید و این مبلغ قدر یک ربع زیاد تر از دستری معمولی و زرای خانه شین بود

دین نیت سپس بر یوزیر پسر دولی سابق افلاق افروده شد زیرا که ما در این پسر
 صدوی هزار دوک اندوخته شویم خود را بمصرف سلطان داده ده هزار دوک انجام فرمود
 همسر صالح پسر کسکی آن خیریکه مجلس بود چون دولت کزانی که دارد نزدیک است
 از دست برود لیس یک قسمی از اموال خود را بدیوان داده آنس ستمها صفت
 اعلی شینا و شوریدن جوان یک فلوطر ابلتس بر پشی ای جنگ و کشتن مش را لیس
 کلر کشتن خیال قاپودان پش را متوجه نظام اموران صفحات کرد اندیندنا پزوه فرود
 کشتی که صحرانرا در پشند کین چیک بودند با یک نفر خواججه که بجهت حکومت طلب شده بود
 در آنده چون بخاری قزلباشین پشی بر بس روس سیدند عادت معول که کوفته می در فرود
 او کشته از روح او طلب مدونند و پس از آن روانه گردیدند و فرود کشتی در کما موزین شدند
 در آنجا ستمها ای اندو در نظام اندر اندر یک کشتی فرانسه باره ایچیک شان کین میورین
 داشته بودند زیرا که این شخص بودی که در خدمت سلطان کمال تقرب را داشت از دولت
 فرستاده اعطای طلب میورین فرستاده برضای او ادب فرستاده را غارت میورین نموده کسکی گردید
 ریشیه

در باره دیگر فرستاده های امپراطور اطریش پشی هزار دوک استخراج با بدیه بیان
 دو جوی که از برای وزیر امین شده بود به اسلا ببول اندم بعد از شرف شدن
 سلطان از جانب امپراطور خواستش کردند بچک که ترانسیلوانی قدرتی بود که قسطنطنیه
 اردد و نیز خواور و نایب نیا دست اندازی نماید و در حق فراری با از جانب
 اهل ریحانی نشود محمد کسکی اهل خیال کرد که چون قسطنطنیه کسکی اردد
 عثمانی

که خون بکشی میبری از تراک از برای تصرف آنجا ریخته شده است بمران آن
 که در دست والی ترانسیلوانی باند چون مقاومت ستمهای امپراطور را در این
 باب سخت دید اصراری کرد که در عرض آن کین که با بدیه ریحانی دبا یک کسکی
 شربای پالانا و در پریم و استول و یک مپوک و اقمه بایلیت
 خود را تمامه تراک بپند و هم چنین ریحانی اطراف تاتا و پاپا کسکی
 خراج گذار باب عالی بودند باره کسکی لب بق ایالت خود را بتوسط حاجی
 بکار گذاران باب عالی تسلیم نمایند یک دست اسلحه تمام که درین از قبیل زره و کلاه
 و چهار ایند و غیره از سفرا بجهت خود شس خواست نمود و دو عدد گمان سبب خود سبب
 برنجشده و گلهای ترانسیلوانی که از برای مطابقت قلع ثلاثه مذکوره فوق آمده بود بخش
 شده و دو دست گردن سپر ماه بعداد آن فرانسوا بولک از جانب والی ترانسیلوانی
 بافاق فریاد مترسبم باب عالی آمده از بابت زیان دسترانی که کسکی ترس وار
 و سنجاق یک بولک به ایالت آنجا رسیده بودند بختیست کرد محمد پاشا
 صدر اعظم پسر خاطر عراضی او را استماع نمود زیرا که از طرز حکومت و اداره
 ترانسیلوانی بسیار راضی و خوششود بود هم در آن اوقات صدر اعظم محمود
 مترسبم را از دو پادشاه فرانسه فرستاد تا دست براده خانم مرکزیت را از برای
 سیر میورند والی ترانسیلوانی خواست کاری نماید تا بواسطه این مزاجت پش
 ممکن استان بوالی مش را لیس توفیق شود و این دویم بار بود که مورین عثمانی
 در این مملکت دولت فرانسه فرستند
 در این مملکت حرق و باقون خطمی در اسلا ببول واقع شده که در تواریخ این مملکت

آن که ترشاند داده شده است و موافق راپورتی سفیرای دول اردبیلی و شمش
 هزارخانه در آن با شوق طبعه آتش گردیدند این عدد بقصد ری اخراج بطریقیکه
 اگر یک صخره آن را بزخم با زنگنه با زیاد و گرفت خواهد آمد در ابتدا آتش از محله میوزین
 کرد و هر چند در شاموش کردن آن کوشیدند و غیره فایده نداشت و صدر عظیم چند بار تهاجم نمود
 به فیطرات عظیمه اما تحت فایده صصرت کجی چو چکان در عرض رفع صدمه آتش از بی
 میزدیان در صدد دفع آتش برآمده دست بقدرش آن دراز کرد و مکتوب عمیدی جوان را به
 صید بشد و کشید و غیره کجی چو چکان آتشی که بجهت ناخوشی حاضر شده بود تا رفع خط
 کجی چو چکان را نماند و هرگز دید و شام امیر آتوز بزرگ که اصلاً محب را بخرد است بود
 کجی چو چکان آتشی شد و خطاس اقراسا صداری ای و مضموب گردید این برای تمام
 که در اسلامیه میفرمانی کلی گردید در شهرهای دولت و سلاطین و تا برور کرده است
 ضرر در میان بسیار شد در شهرت آن بار و در نظیر شمش که هزار نفر سرباز را با آن
 در انداخت چون یک کجی چو چکان کجی میفرست که در آتش در استعمال نایره آن کوشید
 دست بقدر بود و نصف را دراز کرد و در کجی شیری از آن آن موسسی و عیبی از ترس کجی
 آباء و اجساد خود را کف بدین اسلام در آمدند و تسبیح آرایین کرده را در اضحی حجت کجی چو چکان
 کرده بخدمت داد آتشند امیر وزیر ایملی دولت اطیش در اسلامبول بر بخش اول
 در خدمت پرا در کیشیای حسن بزوا مدفون شد و این آدل سفیری است از
 دولت اطیش که در اسلامبول وفات کرد سلطان و صدر عظیم در این مورد
 کاغذها با مراطر نوشته از خدمت سفیر بزور این رضامندی نمودند شایسته
 که کجی سفیر گذشته آمده با صدر عظیم در خصوص تسبیح معاهده است که که جهالت

کتاب

گذشته بود بنای کشور که اکتان محمد پاشای صدر عظیم در خصوص دیات شامع فیضی
 شیح کرد و خطای معاهده را که در عهد سلطان سلیمان بمضای علی پاشای صدر عظیم
 واقع شده بود و صرفه کفیه آن لطیف امپراطور بود بعبه علی پاشای رابع نموده
 جنط و خطای یکبارگی در عهد سلیمان ناشی شده است باید محمد در عهد سلیم شیح نماید که
 برکتایف من که موافق حق و حساب است تن در خدمت از افغان باشک به حرکت
 کرده در اخراج امپراطوری میوم و در مسافت دور و راه برآمده اما در اخبار و در
 سخته صحرای خانی از سکنه بیست زم تکت می تواند بحد و در محاکم سلطانی دست اندازند
 هم در این ایام خبر فوت پادشاه ایران در رسید محض ملاحظه است تا توپهای قلعه حرمه
 وان و از رتبه اودم را زیاده کرده که در کل در تبرستان ایلیا موجود نمودند
 از اینجا دیده میشود که محمد توتولی در عهد سلطان سلیم آرا بزرگی و عظمت ایام دولت
 سلطان سلیمان را تحفظ و نگاهداری نمود و مصالحه و مرادده های دوستانه او نیز از برای دوام
 و ثبات این مراتب بود و در شهره ارکانای بزرگ او ثبات به ثبت و ضبط در تواریخ
 میباشند کجی تمام مسجد بزرگ ادرنه و دیگری اقدام به تخریبی بود که رودخانه ای
 و تن را یکدیگر و صدمه نمود در اول جلوس سلطان سلیم شروع باشین مسجد سلیمیه شریف
 قبله این مسجد تقریباً دو ترم و نیم از جوف قبله ایاز صوفی و تسبیح تراست سنان که
 صنعت معماری ترکی و هند مصر خود بود اقرار کرد بر اینکه در ساختمان مسجد شایسته
 شأنش کردی داشته در بنای مسجد سلیمیه رتبه خلافت یافته در ساختن مسجد سلیمیه
 استادی که در بنای کردید و احوال آنچه لازمه استادی و غیره نامی بود سنان در این
 عالی به کاربردت ساختن این بنا به نفع سال طکر کشید و با تمام رسید که در بنای

ایام غم و دولت سلطان سلیمان با بیان انجامید و آن نبی عالی اراد با دیگرانند
 اقدام بفرستنی که چایست رودخانه های اقل و تن را بهم وصل نماید انجام پذیر
 چون این کار با فایده ازین جهت است که دست دراز بودستی و ولایت کفر
 بش را لید داده تمام آن کار را بعهده او بخرج نموده در چهار ماه اولت عطا می نماید
 بجوی نه هزار کیلویی حرکت باست هزار مایه مورچه صحرای صحیح ترخان شدند و پانزده فرسودگی
 کوچک (کار) با پنجاه نفر کتی حرکت و دست هزار نفر عمده بطرف آردف فرستد
 سی هزار تانیا مقرر شده بود و صحیح ترخان را مدد نموده عملی مقرر فرستد
 خطا و حرمت نمایند چون خان تاتارستان تعیین داشت که اگر این کار انجام
 برسد قطعا عثمانیان در تاتارستان زیاده از اینکه است خواهد شد و خواست این
 بکلی بی اختیار فرستد که در این اتمامی که در این عمل لازم بود بجا بیاید در دو بقعه
 صد و کارگرنی برآمد پانزده هزار مالدات روس برداری برپا بود بر سر عمده باقیته
 همه را مشرق رتسند و قشون کس صلواتی ترخان از قلعه بردن آمده بر بصره
 حمله کردند و لشکر تاتار که مایه میسد واری عثمانیان بود از مالدات روس گشت بخورد
 مندم و معدوم کردند و تاتارانی که بعد در این عثمانیان بودند عمده راه را خطا فرستد
 همه در میان باقی با صحرا با سرگردان فرستند همواره بر این دوستان و محارم
 تاتارستان بر عثمانیان کفایت تاتارستان این ولایت نه ماه طهر می کشد و در تاتارستان
 شب با زیاده بر سر ساعت طهر ندارد و مندا غار حشا که باید دو ساعت از شب
 بجا آورده شود متعارف اول طلوع فجر که وقت نماز صبح است اتفاق خواهد افتاد و عثمانیان
 از درک وقت نماز صبح محروم خواهند شد لشکر اسلام از این حرف دل خورند

نموده محمد ادراد

شده بعد در آمدند و حمله تاتارهای اشری را که متوقع بودند ظاهر است عثمانیان
 در رودخانه اتن یکشتی با در دریا که شاطوفان سخت کردیدند و اغلب این خورق
 بحر قاشده قریب هفت هزار نفر با شصت بسبار خود را بر بندر اسلامبول رسانیدند
 یک سفارتی از جانب دولت روس با مور اسلامبول شده مصالحه برهم نموده
 دوباره منعقد ساخت از پانزده ماه قبل از این که سلطان سلیمان نامه در سفارتشکار
 عثمانی به ایوان پادشاه روس که عقب به میب بود وقت دیگر نامه در سولی فینین
 دولیسین رد و بدل شده بود تا در این مورد ایوان کی از نجیب را مورد بار
 اسلامبول نموده سلطان سلیمان را تمینت جلوس گفت و از عهده بی تبه لشکر عثمانی
 مالک روئیده انکار تحب نمود و نیز از جانب پادشاه مشارالیه اهل روست
 که او را با دین محمدی میسوجه عداوت و کینه نیت و اغلب صاحب منصبان
 مستسین باین دین میباشند در موقع پذیرائی ایچلی سلطان سلیمان احوال پادشاه روس
 جویانند و غیره زور را بر صفات معمول بفرموده دیوان دعوت کردند
 اگر چه کوشش های محمد کوکلی در اتصال دور و در خانه بزرگ شمالی بجا می رسید بان
 احوال تغییر در خیالات و تسبیحان صدر عظم از برای کارهای متعلقه بیست
 جنوب حاضر کردند و منظور ادین بود که بعد از رفع شورش و طغیان آن
 عربستان نری در ان الارض یوز یا یوئیس مخفی نموده دو دریای سفید و سبز
 پسکدیکو و صرگسنت تا سفاین عثمانی در کمال سهولت و آسانی بتواند از
 بحر اخص داخل بحسبه احر شوند در این مدارکات عظیمه حرکتی که دیده می شد
 اسباب کمال حشمت دولت و ذکیک گردیده بود زیرا که کتب سلطان

موتی غیر جزیره قبرس بود و مغایر شاهی مشعر فرادلی بودند لیکن محمد پاشای صدر اعظم خطبا
 به استقام این بویرش را بر خود
 حال بد مشعل بان نورش شاهی عربستان و قوه صحت جدیده انجبا بوی غیره
 و سمت آن مملکت و تاریخ انجبا خالی از اجماع نیست بقا و نگاری مشرق جزیره
 دانان آن دیار مملکت عربستان جزیره است به سمت یک از طرف شمال محدود
 برود فرات و از سه طرف دیگر دریا بر آن احاطه دارند قهطی بطلان
 الارض برایش به افریقه امتداد دارد و بر سبب متضمری شود که در بطن صحرا
 که فی باطن رود فرات و مملکت شام واقع است و این بان الارض بر یک
 همان صحرائی است که بنی اسرائیل از مصر به انجبا فرستند و صحرائی بزرگ
 عربستان همان کتبستان است که در طرف شام واقع است و از بر این
 طی کردن دوره این جزیره نود و هفت مدت لازم است و این بان
 در زمین عربستان را مواضع خلقت و ترکیب زمین آن را بقتبت
 منعقد نمودند و از طرف شمال شروع کرده عربستان صحرا و عربستان سکلاخ
 و عربستان صحرا غیر گفته شد در این نام اهر عربستان قنات سکلاخ و لایه
 خود را بجز از قنات صحرا غیر را این بنامند که عربستان آن مملکت را بنامند
 و ولایتی که بطرف دریا سرازیر می شود تمامه غنایند و تمام جزیره را بجماعه
 منقسم می سازند اول آنها صحرائی اولاد اسرائیل است و دوم صحرائی بزرگ
 عربستان است سیم ناحیه حجاز است که فاصه و حجاز بجز و ارض تمامه است
 که مملکت مدینه مشرفه در این ناحیه واقع است چهارم صحرا حجاز است که در است

بنام بون

ضلع عربستان واقع است پنجم بحرین است که مسکن قدیم قرامطه و در ضلع فارس
 واقع است ششم ناحیه سکلاخ عربستان که فی باطن بحرین و حجاز اتفاق افتاد
 شراسلی آن در غیره پای تحت طایفه و نابی میباشد معتمد بامه است که در
 پای صحرا سینه آن راست رودخانه مشروب می سازند و گندم و خرما و آبها
 صاف گواری انجبا در خوبی ضرب المثل میباشند هشتم ناحیه صحرا غیره است
 که در جنوب و مشرق عربستان واقع شده از یک طرف ببلخ فارس و از طرف دیگر بدینستان
 محدود است اگر چه صحرا غیره است لیکن آب و بهای آن و ناس زکات است
 نهم ناحیه اتفاقا دهم شمار است و قسمتی که در جنوب و غرب واقع شده محدود
 بر دریای هند و ضلع عربستان میباشد مملکت بین است و نواحی یازدهم و دوازدهم
 و سیزدهم و چهاردهم که عبارت از نجد و متمه و حضرموت و خود این میباشد
 آن مملکت مندرجند و عربستان صحرا غیره را که عبارت از این مملکت میباشد ششمین
 گاه و نه صحرا تجارت گاه دارد که سالی یک بار در وقت معین بازار در انجبا منعقد
 اتمه مشرق و مغرب از ایران و مصر و غیره به فردوس می رسند بندر گاه
 انجبا در ضلع فارس کی غیره است و یکی است که پای تحت قدیم قرامطه بوده است
 بواسطه غرض مراد تجارت ایران را حجاب است چنانکه مملکت صحرا
 اتمه هندوستان است با در طرف جنوب کی عدان است و دیگری که صحرا
 و دوستانان قوه میباشد و در ضلع عربستان بندر عبده واقع است که صحرا رود
 کاروانان افریقه و صای نزول تجار روز و اسیر بلاد میباشد تجارت خانه شاهی
 بلاد مرزیه عربستان که سالی یک بار در روز معین اتفاقا بازار در انجبا با پای و دوازدهم

است که بواسطه فتح و تصرفی که در آنجا از برای حضرت شیخ اب صدراعظم و
 دست داد و بعد از آنکه حضرت امام حسین بر عت خانیست و مدتی بود که
 ندی نمودن و محو مغرب گردید در تاریخ دولت آن کمال بیشتر را حاصل نمود
 در تبرسم که قول ثلث باشد به فزوده دو مده انجمن است که یک مرتبه در
 سال پنجم از هجرت حضرت رسالت پنجاه سال است که در سال هجده پنجاه
 مردی به جهت استیصال اکید از ابن عبدالملک حاکم دولت انجمن است
 آن سده و در گذریدن چون بدان ولایت رسید مردم آنجا مطلع شده
 که با پنهان بوده حضرت چندی روز در دولت انجمن متوقف
 شده سرایا با موراطراف فرمودند پس از آنکه با ما و ما بنامیند حضرت
 فرمودند و یک مرتبه دیگر در خزده بود که حضرت خالد ابن ولید را با چهارصد
 پست سوار بر سر اکید از ابن عبدالملک حاکم دولت انجمن فرمودند تا عرض کرد
 تفری از اصحاب بکنج بی کتاب می فرستی حضرت فرمودند زود باشد که
 در شمار کاو کوی صید تو گرد و محتاج بکنج و جدال نوی خالد بکنج
 بطرف دو مده انجمن روان شد در شبی که در شبی ماه در کمال صفا و صبا بود خالد
 حوالی حصار اکید رسید و اکید در بام قصر باز و بجز خویش را با یک سینه شوال
 شراب بود در این زمین کاو کوی بر در صحرایه باشناخ های خود در حصار زد
 گرفت اکید از این حال اطلاع یافته بر سبسی نافی سوار شد با یکی از برادران
 از ملازمان آن صحرایه روان آمد در عقب کاو کوی تا ضمن کرد خالد که کشت
 بود از کین مردان آمده همتد که قرض او را نمود برادر اکید بر بخت پیش آمده که
 در کمال

و اکید ایسر و دستیک شدن چون به خالد حکم شده بود که اگر کسی در دولت
 نیاید او را زنده بچگونگی بر یک بند کند تا بعد از تصرف حصار و گرفتن هزار
 شتر و شصتصد اب و چهارصد تیره و چهارصد اکید را با برادر دیگرش که
 در قلعه بود مسراوه خود بدین برده بنظر او حضرت خیر انبیا را ندان
 به قولی سلمان شده و به قولی نیری قبول کرده بقره کت خویش را بر تن
 آید در شهر حضرت امام حسین و خانیست و کمر معادیه مثلث خطا شده است
 و این مطلب رابع است به کتب ضیق و تعیین حکم که ابو موسی اشعری از جانب
 شاه ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و عمر و
 جانب معادیه و کالت یافته که در دو مده انجمن در امر خلافت حکم باشند
 عمر و خاص مرزبان موسی الحقی را فریاد آنچه می خواستند و شش بود برادر و
 قیصر آن مشهور در کتب احادیث و تواریخ مرقوم گردیده است
 و بازارهای دیگر در شتر و سحر و شکار و آلان و حضرت موت و بریمه و عایمه و
 و غیره واقع می شده که در آنجا با امتعه و اتمه ایران و فرنگ و هند
 گرفته در عرض آنها سنگ های قیمتی و سیسمانی و طلا و نیشک و غیره
 بنان و خزانه و آرد زمین برب محصولات عربستان میدادند
 تاریخ عربستان قبر از ظهور اسلام یک مدت مهتم معلومی است که در آن
 بعضی از جنگهای قبا بر عوب مذکور است و قتی که مؤرخین عرب میخواستند از
 از مندا اول دنیا حرف بزنند اوقاتی را نشان میدهند که سنگ مانند که ولای
 نرم و لاین بوده اند و بعد از آن زمان تا تاریخ معتبره ابواب که در نزد آنها میآید

دارد تاریخ بنای خانه کعبه است و تاریخ طوفان نوح است و عام الفی است که
سلطان چشمه سوازی شده باشد که ای حسرت از برای خراب کردن خانه کعبه
بود مرغان بخواست کرد و اسکنک باران نموده بلاک ساختند که می نمودند از
سنگ باران ناخوشی مگر می خاند بوده بشد جنگ های معروف اعراب
یکی جنگ خادس و تاسم است که قبیل اعراب از برای حمایت این
مکان در صد و اندام و اندام یکدیگر بر آمدند و فرج این جنگ از برای این بود
که تاسم به قله خود قدخیز کرده بود که از عیسه و خادس کسی دشمنی کرد که
بگارت آن دشمن او باشد این دو اصطبل در میان آن دو هست در وقت
و جای دیگر بجای است اما در آمده است در اندام یکدیگر کوشیدند تا وقتی که طایفه
بجای میان افتاده آنها را صلح دادند و جنگ معروف دیگر تراجی است که در میان
قبایل ریس و حسیبان از برای مادی که خیر نام داشت و اسبی که به او حسرت
بود اتفاق افتاد و جنگ دیگر عوامی است که در میان بنی بکر و بنی نضیر از برای
ماده شتری سراب نام که تعلق به پیره زنی موسوم به بز و کس مید است رود
در این جنگ های معروف که عدد آنها از چینه می گذرد مورخین عرب ابراهیم
ارمیک جنگ خارجه بنی نایند و از لشکر های روم که تا حجب در اضر شدند و در آن
امپراطور روم بواسطه این لشکر کئی عقب عبری شد پس چون اطلاع اندازند از این
بم وطن خودشان عقب که در ولایت مان متولد شده تاج و تخت را لوٹ کرده بود و خبری
اوقاتی را که مت بر عرب در جنگ ز مشغول نام کردن یکدیگر بودند و خبری
درین شروع بر ترقی نمودند و آنها را بجهت پوشیدن لباس سرخ بنی حمیر می گفتند

بنی بکر

و این رنگ را اعراب دوست میدادند چنانچه حال هم در قصر پادشاه گویا و گذار
بنای سلاطین عرب است شده شود و نام آن قصر انحر باشد و اما بنی خود را
به قحطان و عدنان که پدران اعراب بودند میرساند سعی و کوشش آن ها همیشه
مصرف معرفت اصغر و لب خاواده باوشناشن همکات کواکب بود و در
دختر مخصوصه حاجت مردان و اسبان را نشاء بعد ندرت می نمودند و چندی
شناشن کواکب و عالم بودن بوجود چشمه یکدیگر زیر زمین میان بودند می نمودند
بدون اندیشه غلط کردن و بی توشی هلاکت از شنیدن در صحرا باوریکت زاری
عربستان مسافرت نمایند از چاه قهر سلاطین بنی حمیر قوحات چهار نفر از آنها رسیده
افریقا حالت فز و لغز را دارد و لقب این سلاطین تبع بوده است از جمله این
جد آئین است که با بر را فتح نمود و یکی ذوالقرنین است که سد در بند را کشید و زن
به معنی شایخ است و یکی شتر است که لشکر با و راه انتر کشید و شهر سمرقند می کشید
از بناهای او است و یکی ذوالانبار است که در صحرا می افروخته می راکت می
است بر دوشش ایشان بود مطیع و متقاد خود ساخت و یکی شاد است که بنا
بست مند باشد و این شده در راه و با معروف تر از هر با و بد بعضی که بنی حمله
شربس باشد و یکی ذوالمن است که در صحرا می عربستان بنار یا با بخت
کرد تا قاف راه را غلط روند و یکی ذوالسار است یعنی صاحب خنجر و رسد
چنان بود که جوانان امر در آورده بعد از لواط کردن ایشان را بر قبر می ریختند
بعد از آن در میان درگاه غوغه نمود است و در مشغول خنجر کردن می شد
مترجم گوید در قافوس نوشته است ششتره بنی حمله و تا باقیسج تا معنی است

و جمع آن ششتری آید و این مرد چون صاحب انکشت زاید بود او را دوشنتر
می گفتند و چون از دودمان بی حمیسر نمود و تند و پیر و قصب پا شده بود از اولاد
سلاطین بی حمیسر بر کس را سرانجامی نمود بزور آورده با اولاد میگردانان شدند
ادعای پادشاهی بکنند زیرا که قانون ابراهیم بر این بود که شخصی ملوط بر آ
پادشاهی قبول نمیکردند تا آنکه سبب و سبب نیکند که ذوالنورس کی از شاد برادری
حمیسر بنور بام شومت او گرفت رنده است حکم کرد تا او را گرفتند و در
چون نجات خاص وقت ماکام دل حاصل نماید برادری بچاکی و زبردستی تمام
ذکر و سردار بریده بدست گرفت و از غلظت خانه بیرون آمد خلعتی بر او
را بپوشید و بی بد کرد و ذوالنورس را تحت شایسته نماند اشعی می گوید و در
که مذمت موسی را داشت و عیویان را با شمس میوزاند تا از دین خود بر گردند
یکی دیگر را با بود که با سیاهان فیروز اتریش و اضر ولایات عربستان شد و در
ت تفریح و دیگر در کتب سیر نگار داشته اند یکی عمارت بزرگ پر ذوالنورس
دیگی دیگر با بزرگ اوطاست و او افر نمودی است که خانه کعبه را بپوشید
دیگی دیگر شیخ بن حسن است که او را شیخ کوچک نیز میگویند عمر و معدی کرب از
اولاد او است که در فن تیره بازی معروف بود و صد و اندک عمر کرد و بدست
حضرت رسالت پنهان مشرف گردید و اخیرین پادشاه بی حمیسر بی ذی یزید است
وقتی که در قصر سلیمان با ایلی خسر و پرورد پادشاه ایران مشغول شراب خوردن بود
او را بکشید و پس از او حکمت بمن بطاعت ممانان در آمد
از آن مبعده تمام عربستان بر تحت قانون پنجم خزانان در آمده و بی حمیسر زومین

در این باب

در سایر ولایات عربستان سلطان و نگارنده است که در تاریخ انکشت انما ذکر می
و گنگونی بود حکمرانان بمن تا این زمان از تاریخ در تراج کناری سلاطین عثمانی دوام خود
داری نمودند و بعد از هجرت چهار طایفه پادشاه در حجاب زومت نمیدادند در بمن حکمرانی
کردند در اشته ایازده تفرانجی آخیز از مدت صد سال حکمرانی کردند که از سینه
هجری هشتاد و شش بود بعد از آن شرفای که از اولاد باشم که امن را با
موسس تری می گفتند در حجاب مدت دولت و حجاب است حکومت کردند که از سینه
هشتاد و هجری باشد بعد از بی موسس با زنی باشم در که حکومت میکردند که این
شرفا زنی با بی بودند که از مدینه آمدند مدت حکومت انما تقریب دولت و در
دست ل طکر کشید و در دوره این سینه بی وقت در که حکومت داشتند با بی
پیر کت از این دو دمان در که حکومت داشت چون سلطان سلیمان اول
مصر را فتح کرد شریف را به از برای اهل اطاعت و انقیاد به مصر
رفت بره نجات سلطان مشرف شد و کید خانه نماند او را به نظر سلطان رسانید
و پس از آن شرفای که در تحت اطاعت سلاطین عثمانی انسی با رسم داشتند
که در مدینه بواسطه نزدیک بودن بر مصر و محبت بودن به خدایا همیشه مطیع حکام
سلاطین این بودند از عهد سلطان سلیمان تاکنون مطیع پادشاهان چون که مصر بود و در
سلاطین عثمانی در آمدند حالت بمن با حجاز کمال اشرف را داشت زیرا که بواسطه
بعد مفت و دوری راه اطاعت دولت عثمانی را بطور در دست تن در آمدند
و چون اصد مملکت حاصل خیز است و تجارتش رواج دارد سلاطین مصر
اعتنای میگرداند بعد از شیخ اسلام در بمن است خانواده در آن جا

حکمرانی نمودند اول خانواده نبی زیاد است که واضح آنجا محمد بن عبدالمطلب است
 مأمون خلیفه عباسی حکومت مینامور کردید و از ستم شمر و قهز ریب قیام و بخت
 اعراب را از آنسانی مانع شده به تحت اطاعت در آورد بعد از دولت
 نال حکومت یا سلطنت طایفه نبی نجیح انار امراض کرد زمان اختیا حکمرانی
 بیت آوردند و مدت صد سال تاج و تخت شاهی را از آنرا مملوکمان گوش
 نشدند اوقاتی که نبی نجیح در ریب حکومت میرانند نبی صلح و بیت نجیح را
 در پای تخت مینگهصن ما به خود داری نمودند و حکومت از طایفه نبی نجیح به
 عبدالمطلب همدی فاطمی منتقل کردید بنسیره او عهد انبسی بر بالا نبی قهر خدش قیام
 ذی المخلصه را ساخت و مردم را از زیارت خانه که مانع شده به زیارت
 ذی المخلصه دعوت نمود بعد از آن ترده مصلحت و عهد تمسک الله و تورا ان شاه
 بزرگ صلاح الدین دولت نبی همدی را منقرض ساخت و پنج پادشاه از این
 بزرگ که آل ایوب فیلسد مدت نجیح سال در عین پادشاهی کردند آل ایوب فیلسد
 به سخت شیب شده بودند که در قتل و غلب و حما و محض و شام و مصر و مین سلطنت
 کردند بعد از نبی ایوب نبی رسول به سلطنت حکمت مینماییدند دست پادشاه
 این نسله بود بطور بیت امیر و دولت رحوم نام نامی خود را در صفحه تاریخ مینویسند
 باقی که استندگی ملک بنوید داد و بود که در عین مریه بنام خود است در نجیح
 مدخون کردید چون این پادشاه مینظر علی بر کتب داشت کتاب خایب شریف
 مجلس در آن جمع نمود و دیگر ملک نجیح به و ملک انضال بودند که در کتب مضمه
 شمر عین مریه نام شده به دید و انضالیه نمیندند و ملک انضال عده

اولاد

بر رشادت دارای فیضت تیر بود یک کتی در تاریخ تالیف کرده نام آن را
 جلال العیون یا تزیینت العیون میند و پس او ملک اشرف مدرست اشرفیه در
 لغت ساخته علماء و فضلاء آن عهد را بدر بار خود دعوت نمود از آن عهد این عهد
 را از مصر و محمد فیروز آبادی صاحب کتاب مطاب قاموس را از ایران تیر
 خود حاضر ساخت بعد از دولت و نبی و در اول دولت نبی رسول منقرض شد
 نبی طاهر رسید و چهار نفر از این نسله پادشاهی کرده در مقابله قوتهای دولت عثمانی
 خارج و مصحح گردیدند فقط نسله زیدیه تا باین زمان در برابر این دولت قوی
 ایستادگی و مقاومت نمودند و محکوم و مغلوب گردیده بودند حال ما به مطلب خود
 رفته افراض دولت نبی طاهر را که در عهد سلطان سلیم اقر و اقیام به حالت مان
 نادات زیدیه که در ایام دولت سلطان سلیمان بر گردانده در عهد سلطان کبر قهرم میران
 آخرین سلطان نبی طاهر مین عبدالوهاب که مرفوح علوم و مری اهر علم بود
 هشت سال مشغول سلطنت و حکمرانی بود در آن اوان امیر حسین کرد با عساکر و سفین
 مصر از جانب سلطان قهر را از حرا حرکت سلطان قادری به در سلطان مظفر پادشاه
 کجوات و کجک با پور تقالی با نامور بود در لشکرگاه کمران لشکر انداخته رسولی با
 تحفه و هدایای قیمتی نزد ملک عامر فرستاده خواهش از وقتداری برای عساکر
 امانی انضالین خود نمود ملک عامر به خط انبیکه شاید این رسم معمول نبود و بعد از این
 این مطلب را حق خود دانست همیشه در صدد مطالبه برانید خواهش امیر حسین را قبول کرد
 و امیر حسین از برای تلافی این کار مصمم شد که ملک عامر را از سلطنت حکمرانی براندازد
 باس دات زیدیه که در حکومت ان عین ممکن دانستد دست بر قیام عساکر در

سلطان عامر بودند تا شرف کرده بجايت آمدن ز پسر را بتصرف در آورد و امیر بکند
 در آنجا گذاشته بود بحاصره عدن رفت با بی عدن با وجود اینکه از پادشاه
 ندانستند و از توپ اندازی محاصره در وقت بر آنستولی می شد و مقاصد
 قهوه از دست ندادند امیر حسین لابد ما ده سفین چینه که در لشکرگاه بود بتصرف
 شده به جده رفت و مشغول ساخت مردم کردید تا وقتی که ابوالبرکات شرفی که
 بکام سلطان سلیم آهنگر شده در دیار عراق نمود در این وقت برت یک از پسر با شکر
 کرده قفس را منسوخ نمود و سلطان عامر برابر در لشکر در یک جنگ صحرائی کشیدند
 و دولت بی طاهر با شام رسید بعد از آن برت یک صفا را نیز گرفته غارت نمود
 و خرابین و خنایمین را به شصت هزار کرده روانه مصر کردید لیکن در راه خرابین
 اعواب بر او حمله کرده هر دو داشت گرفتند و خودش را به قدرت نیند بعد از آن
 چوکت اسکندریجی او بنیاده اندک زمانی پس از ورود بزین حکومت بپوشید
 جانب سلطان سلیم بد و منحوس کردید و این افریختی شاهی شمت که در غربت باقی
 شد یکی از صاحب مضبان یکی چوپیک که کمال نام داشت اسکندر اسکندریه
 ضبط نمود و مسجدی در زینت شد نام آن را کمالیه گذاشت بعد از اسکندر قرانی
 کمال را بضررب کارگشته در جای او به نشست پس از آن چون که از جانب دولت
 شاهی بسنجاق یک جده بود باسلان کاپتان کشتی و شریف خزان متوجه شده بکنده
 از میان برداشته و سلان کاپتان بعلت ظلم و جور و بی رحمی طرف نفرت مردم واقع
 شوالنت در زیند ماند لابد از آنجا بپردان رفت و حسین به تنهایی ز پسر امیر
 کردید پس از آن قفس را نیز منسوخ نمود و چندی گذشت که عمر شمس برآمده از جانب
 از کزن

در گذشت و مصطفی الرومی بجای او نشست در این وقت سلمان شمس یعنی کابان
 چهارم را ز کفر برادر خیرالدین حمزه پش از ابراهیم پشای صدر اعظم که آن زمان
 در مصر بود گرفت تا مملکت یمن را مطیع و متحد و دولت شاهی نماید مصطفی الرومی اعتقاد
 نمود و خیرالدین حمزه را که بکرامت رسید نامیده شده بود راه نداد سلمان یک
 در اصفهان مصطفی غالب آمده رسید و قفس را منسوخ نمود و بلاد تاب و حصار را
 کرده مصطفی الرومی را نیز از تن جدا نمود و خیرالدین حمزه بسلطان حمله کرده
 حکم کرد تا بر سلمان را بریند و مصطفی نام برادر زاده سلمان از برای خون خویش
 تم نمود خیرالدین حمزه را به قفس رسانید چون مصطفی در رسید از زندگانی خود
 ایمنان ندانست با یکی از رهائی خود صفر نام بطرف کجرات فرستد سلطان
 مملکت ایشان را با کمال انصاف بپوشید خود قبول کرده قفس شاهی به آن باد
 صفر را بکومت سورات و مصطفی را به بندر دیو نامور نمود پس از آنکه حکومت
 رپ بطوریکه مذکور شد متروک و محشر ماند امیر اسکندرمونر بسم سلطان سلیم
 مدخله در اداره انجا نمود و شالیه بواضع عدالت و سخاوت و تربیت هر
 علم و محبت و مهربانی با طبقات لشکر و اهل شمشیر محبوب القلوب خاص و عام گردید
 مدرسه در زیند ساخته نام آن را اسکندریه نهاد و بعد از آن هفت سال حکمرانی و قضا
 نمود به هر کویچک خود را به اتابکی وزیر خود احمد طایع جاشین خویش قرارداد
 شمسکه و عجمی

در آن اوقات واضح نمسکه سادات زیدیه شمس الدین ابن احمد در کوبین
 یمن بسم امامت حکومت میراند چون این طایفه از اولاد زید برادر امام

پنج امام محمد باقر پس امام زین العابدین بودند باین جهت ایشان را زیدیه می‌نامند
 زید بن علی بن حسین بن علی علیه السلام بیست و یکم ابن عبد الملک بن مردان علیه السلام
 خروج کرده بعد از جنگ دستگیر و مغلوب شده معتدل کردید لغش ادرا در تبرک
 مدون نخستید لیکن بنی امیه قریباً غلبه غلبه را از دار بیاختید و بعد از آن
 شکم و سینه ضعیف جانشین شما آن لغش را ائش زودستی با میگویند از تحقیق
 یکی آن است که بجای که از تاریخ اموال و شش بدست آمده باشد تا زمار
 نیز عقیده سنی باین است که مذنب اغزال زیدیه دینی به زید نادر دوان
 طایفه در این مذنب پروی و اصحاب این عشاگر حسن بصری را عمده ام
 و حسن در حق و اصغر گفت که او را مغولت کردید بعد او و سپرو ائش را
 متغیر گفتند و نیز میگویند که واصب به حکم حسن به قتل رسید عقیده معتزله در باب
 قصاص وقت در تقدیرات آسمانی بر خلاف عقاید اسلام است و علاوه بر
 و در فرخ به یک عالم دیگر معتقد باشند و هم چنین بعضی عقاید صوفیانه دیگر نیز
 دارند که همه مخالف مذنب اسلام است و عقاید معتزله در دو مجلد مخصوص
 و نظیر امام شمس الدین ابن احمد که اسم او را در کوردا شیعیه جمع و تالیف شده است
 شریف الدین امام زیدیه دو نفر پسران خود را که مظهر و شمس الدین علی بن
 به جنگ احمد ملاح فرستاد که در زینب ششم حکومت امام زاده های مذکور بودند
 کردند در این زمان سیستان شخصی چون وزیر عالم بق مصر که بعد با بعد از خطمی است
 عثمانی نایب کردید از لورش کجرات مر جعت کرده بود و اسباب جعت اول
 خواص صغیر و بطل یک میه سخن فراهم آورد و سلطان محسود پادشاه کجرات باین ترتیب

فر

لقب صدا و ندگاری به پیش را لید داد سابقاً و قبحی که سیستان شخصی از میان بلاد
 عربستان عبوری نمود شمر عدنان را از تصرف عامر بن داداد آخرین حکمران سیستان
 پرورد آورد بعد از آن در بخارا زرد یا خشکی در آمده احمد ملاح را با لپه سکه نمود زرد
 دعوت نمود احمد ملاح با کمال اطمینان دعوت او را اجابت نمود همین که در آنجا
 کردید و در تفران زوگرای سیستان بر او حمله کرده و تقاضا آوردند و حکومت برید
 از جانب سلطان مصطفی که تا آن زمان سنجاق بک غازه بود و توفیق غریب
 آن سجده و کوه رفته از آنج به اعلام قبول رفت و رسید احمد پسر ابوبکر
 که را نیز با خود ببرد مصطفی سنجاق بک که اقدام جموده از برای تخریب لغش
 کرده بود معزول شده مصطفی لغش بجای او حکم زید شد تا راهی چون در دین
 و دشمنان خود را با زه از میان بردیم میگرد باین واسطه او را ائت لغش
 بودند داد افترکی است که از جانب دولت عثمانی با لقب بیکلر بکسی به حکومت
 مأمور گردید بعد از او سیس خان سلطان سلیم اقر به جای او مأمور شد تا راهی
 و مخالفت لپه های امام شریف الدین زیدیه را با یکدیگر تخفیف شمرده در صد
 و صحت دادن حکومت خود بر آمدند به نظر که برادر بزرگ تر بود مد نمود
 با برادر کوچک خود شمس الدین که از جانب پدر ضعیف و بیجهت بود جنگ نیام
 و باین ترتیب لغش را متصرف گردید و او سیس خان در حفظ نظم قشون کمال طاعت
 را بجا میآورد و طایفه نندرا که در تحت حکومتش بود گردیدند و پس از آن حسن
 آن جماعت او سیس را به قدر آورد و چون کس او زیدیه که از نوکران صدیق سلطان بود
 در تانی خون او سیس حسن را اکت و شمر صغیر را نیز مستورا تحت بعد از

فرمود از طرف باب عالی پیکری برین شدت را لیاثلی عدنان را که بر بطینیا فرستاد
 بودند با طاعت در آورد و به جمعی از شرفای عرب که با هم مشفق شده بودند در این
 که نایتیه است از نواحی خراسان غالب آمد بلا حیدر و متسا مد را بین و اطمینان
 و آسوده ساخت بعد از آن پیکری رسید دانا مضمون شد بر اینکه حکومت و قدرت
 سعادت زبیدی را مشغول سازد و از برای اجرای این کار از باب عالی استدعی
 شد و او پادشاه حکم حضرت نیراپ ده هزار سوار بر کردی مصطفی نشانی را به امداد فرستاد
 پیکری که روانه داشت او در دیر (بمعنی آهن رو) با شاق قش و مطهر ادر قلعه
 محصور نمود چون در میان آن دو در شش مخالفت پیدا شد نشانی که تیسرا
 بنک و صلح را داشت با مطهر صلح کرده فرمان سنجاق یکی از جناب سلطان
 ادرستاد او در بعد از هفت سال خدمت و حکومت و فتح کردن چند
 قلعه لاب شده حکومت را بنفش را گذاشت و خود از راه سوگن با نکل بول
 رفت چون بدان پای تخت رسید طرز و تدریس حکمت نوبه را بر حضرت سلطان
 سلطان سلیمان که همیشه از برای ارتقا کارهای بزرگ مستعد و آماده بود
 اوز در مرقم را که در مثنای باسی هزار عسکر از مصر علی به طرف نوبه روانه کرد
 اینیم دست یزق و اقه در سلسله نیر قلعه های چند بنا کرد و در دروازه
 وفات کرد و این اول سکرانی است که از جانب دولت عثمانی مقرر
 حکومت نوبه کردید بعد او را پسرش عثمان پاش در ماصورا مد فون رشت
 مرقدی بر بالای قبر ادا نمود مصطفی نشانی که درین قرار قافله حاج را داده بودند
 مصر و شام امیر حاج مخصوص از برای انما مقرر کرده بود بگجاست نوبه رفت و بعد از

در بیان

قره شایین مصطفی حکم نوبه شد و تیر بعد از یک سال بگجاست مصر مامور گردیده
 محمود پاش که پس از چندی بگلرانی مصر نایب گردید در این وقت بجای قره شایین بگجاست
 نوبه را دریافت و چون در حکومت مصر نیرای اعمال خود سید که شده گردیدند
 را متعقول لقب دادند در حکومت نوبه افکار می که گرد این بود که ناظر ضرابخانه را
 به بمانه ایسکه حکم باقی مسکوکات را تموش و باردار کرده بود به قهر رسانید و او را که
 خودش در حکومت مصر کرد تموش کردن مسکوکات بود با بجمعی را لیا در انگلیس
 خود را در عیس قرار داد شتر تب را که ملک موردی ریش می طایفه تزاری بود
 محاصره نمود چون کاری پیش رفت به تدریس و در مصلحت فرمان ده قلعه را با نیر
 به اردوی خود دعوت کرد و هم در آن قهر رسانید جمیع طوایف اعراب بجمعی
 از او شغرت شدند و اسم او را ضرب المثل کرده هر عزت نامحسوس دیگر اتفاق
 می افتاد و بابت داده می گفتند این عمر عمر محسوس است
 محمود در عرض ضرابیکه به تدریس و نامردی از او ناشی شده بود بگجاست
 مصر رسید رضوان پیر قره شایین بجای او حکم حاکمستان گردید و را پورت
 صحیح از اعمال محمود باب عالی فرستاد و محسوس در مقامی این کار بعضی اولیای دولت
 رسانید که سعوت حکمت عین زیاده از آن است که کفر حکم از عهد حکومت آن
 لهذا اولیای دولت حکومت عین را دو قسمت کرده طرف بالا را که کربستان و سنسنا
 تحت آن بود رضوان و کنار کرده و طرف پایین را که دشت و صحرا بود برادر شای
 و احد العیر دادند و مثنای را لیا نیر دارا نگار خود قرار داد و قی که مراد در برابر پیر
 انداخت رضوان با جماعت استغیاز شدت طبع حکومت بر بطینیا بر آورده بودند

و جمال بود سادات زیدیه که دشمن اسمعیل بودند در مخالفت حکومت با یکدیگر تفرق
 و تفرقه شدند رضوان از مراد پاشا خواستش امداد نمود او نیز در عده امداد با او پیش
 بعد از آنکه زمانی آتش نزاع و خلاف در میان آن دو حکم نبای استعال را گذار
 مراد پاشا مدعی شد بر اینکه بلاد حیر و القدر و ذوقال که در حقیقت جزو حکومت صحنه
 تعلق حکومت زیدیه دارد نزاع انما سخت شد رضوان پش مغرول و حسن پشی و
 تراویجی او منصوب کردید مگر که رضوان زرقه بود مراد را از دست خود بگیرد بعد از
 رفتن رضوان برده از روی کار شود بر داشته بطور وضوح در مقام خلاف و در
 برآمد و محکمت برین را برآورد صحنه را محصره نمود و طوایف اعراب بود آن
 شوافی و قهر و صحنه و غیرین با او متحد شده قشون ترک را از قلعه بیرون
 کرد مراد پاشا را در وقتی که میخواست خود را به قلعه تعس رساند اعراب را
 حمله برده محکمت هشتاد اندکی بعد از آن صحنه را بطولیم شد در روزیکه مراد را
 تشریفات تمام داد صحنه نفرسحاق بک و بیت و چهار نفر از آن
 و هزار و چهار صد سربازان ترک را که تسلیم شده بود پیش امداد خود از حجاب انما
 میکرد چون از تصرف شهر فرخت یافت خلاف عهد و قول کرد حکم داد تا ابر
 غارت نمودند و بعضی از قشون با خوشحالی را در قلعه کوهستان و برخی را در آستان
 بی آب صحنه محبوس نمودند و در روز جمعه بیست و پنج نفر خطیب بعد از حمد خدا و تعزیر
 و مدح علی و فاطمه و درود بر امام شریف الدین پیر مظهر که امام زیدیه بود و با
 دغیر عثمان و حمزه و پیروان اسلام و جناس صحنه عثمانی عباسی و ده نفر صحیح
 پیر خطبه را باسم مظهر خوانده ختم نمودند و قتی که حسن پاشا جانشین رضوان بگفت

بفرما

چیز آمده برید رسید تعس در محاصره بود فرمان ده شهر خند از او مصلحت بود نمود
 بجائی رسید اعراب شهر را تصرف در آوردند و بعد از قلعه محکمه قاهره را
 منخرن ساختند آنک زمانی پس از آن حکومت تمامه تیر حسن و انکار کردید
 طوری که مراد را بجز شود بر اینکه مواظب حکومت تمام محکمت باشد تا وقتی
 حکم کرده بود مین برسد و رفع طغیان باغی بار کرده محکمت را امن و آسوده نماید
 بعد از مشورتش آن تعس علی برادر مظهر شهربای عدان و هب را محاصره نمود
 مستحسنت و این عملی همان است که شریف الدین پیرش او را بعد از خود بگفت
 معین کرده بود مراد را بعد از فوت پیر ترک ندانند زیدیه را که حقه خلافت است
 به برادر خود مظهر و انکار نمود علی ابن شویبه که از رویکی ندمت تیر
 بوده در او ای کار شهربای عدان و تعس را مشهور است بود و لا متوسمی را منحر
 است شهبه بخارفت و از آنجا بفرم فرستید در حرکت آمده روانه آن طرف گشت
 همین که به انجا رسید قشون خود از شهر بیرون آمده حمله سخت کردند و لشکر اعراب
 عقب دو اندند با اینکه تمام محکمت برین به جز شهر قلعه زیدیه نماند و مظهر انما
 خود را بقلعه خواند تشریف فرستید در محکمت برین شدت تهب شده بود و انضغای شعله
 آن عجب لازم داشت محمد کوی که در آن وقت خان اختیار دولت عثمانی را
 حکم در دست داشت بخوست با هر کسی که بتیال بود یا احتمال میرفت در کار او
 اسباب اخلال واقع شود از پاری تحت دور و از خدمت سلطان محسوم و
 به اردن لند الله مصطفی پاشا که بواسطه فرام آوردن اسباب قهر با زیدیه برادر سلطان
 سلیم در خدمت سلطان از کارم خاص و مقربان مخصوص بود قاطر صدر مظهر را بفرستید

میداشت باین واسطه اورا سرکوشترین بنیده مأمور بپوشیدن آن محکمات نمودند
 پاشا پسر او در دیر پیکر کسی انجا قرار داد و سنان پاشای البانی رحمت فی حق
 که برادر ایزد پاشا بود و ایزد پاشا بجهت اینکه با نیرید را از قریب بجاک ایران نماند
 متصرف شده به قتل رسانیده بود باین جهت بلامصطفی حال عداوت و دشمنی را در
 حاکم مصر کرد و در احوال عمر و پیش از قتل کار بلامصطفی لازم اهتمام را بحاجت آوردند
 متصرف شده بقتل رسانید در هر حال بلامصطفی مأمور شد که بمن برادر او باره
 نموده اهتمام بخون مراد پاشا که خویش نزدیک او بود از نزدیک بکشد

بلامصطفی که سرکوش وزیر و فرمان ده کفر قون جلوسان شد بقاعده معموله
 بود که حسب مزاج زهری ازین کسی چو کمان و سیی چو نقره چو پیش از اسلام بول
 او برودند چون از این صحت کسی را با او نداشتند لایب شده بعضی از بی سربان
 ش می را یکی چو یک بنیده دوده دوازده نفر از نواران صاحب تیول را چو
 سردار او اخلارات او و مخصوص این فرودات بی ثمر مانده فایده بخشید چون
 عکبره قاهره مصر سینه بیکبار از نقره تیار برای پذیرایی سرکوش وزیر لازم و معمول بود
 و قنبر او را در قلع قرار داده در یکی از حاکمانی ابر شهر وارد شد که در آن چون
 قاهره مجلس در بیان متعقد گردید وزیر سرکوش بلامصطفی و حاکم مصر سنان پاشا و بیکبار
 بمن و در دیر عثمان پاشا و مفتی قاهره شیخ محمد فندی و دستر در اجوی زاده محمد
 فندی و امیرال مصر گردا و حنفی نصر بک با سایر بیک با و قایان مصر و
 دیوان حاضر شدند و معنی موزج که در آن وقت منشی دیوان و در نزد بلامصطفی
 فراموش سلطان را که در پیشتر کتایف مأمورین محترم صدم در شده بود

دولت عثمان

دوازده فرمان بلامصطفی به او داد و یازده فرمان سنان پاشا تجویز او نمودند
 فرمان او در دیر عثمان به بدو اضماعین این سسی طرا فرامین همه مخالف یکدیگر بود
 در فرامین وزیر سرکوش حکم نوشته شده بود که تو باید بدون قدر و مصلحت همه ملزومات
 حکمی را اتمیده و حاضر غالی و در هیچ کاره بهمانه اینکه باید عرض باب عالی برسانی است
 تعویق و تعصیب فرامین و در فرامین حاکم مصر مرقوم شده بود که تو باید آنچه سرکوش
 دارد کار سازی غالی بدون اینکه رحمت و ولایت مورد زبان و سنان شود بوق
 این فرامین همه خویش های سرکوش مردود و نامتقد می شده سرکوش چهار پنج مصلحت
 نمود حکومت مصر چهار صد نفر ضعیف حاضر نمود و در استان سرکوش بستان او از قریب
 افندی در پیش جلوی ترم شومی غای روی و یکی سرکوش متفرغ مصطفی بک و یکی
 مصری مصطفی و محمد و مشرفه عجم ملا که منصرف نظارت داشت و یکی زاده محمد بیک
 بک یکی شهر با کفشتند که اگر حکومت مصر تابع احکام سرکوش نباشد یا شخص سرکوش
 نشود بپوشیدن بجای صدمه کاری از پیش نخواهد رفت لهذا سرکوش در این خصوص
 عرضیه بیاب عالی عرض کرد و حقیقه امر را اظهار داشت سنان پاشا نیز عرضیه بیاب
 عالی فرستاده در انجا مروض داشت که جمیع فرودات بپوشیدن با سرکوش
 کار نری کرده است و ش را لیه بعضی معاذیر متعذر است که شاید حکومت مصر را
 بدست آورد پس خود را که از طرف مادر او لاد قاصد قوری سلطان سابق
 پاشا سلطان مصر نماید و بمن و اخط در قصر سلطان قوری عثمانی بزرگی کرده و چو
 مراد را آن عثمانی سسرم نماید و بعضی تمثالی دیگر نیز سرکوش استناد میداد و صدمه
 آن تمثالات را دست او بر کرده در صدمه تمام و احتمال سرکوش را بداند چو در

معروف به بوردون نرغی دماغ بریده با هفت نفر پادشاه و احکام تحت در قاهره
 حاضر شد مصطفی از ترکی مغز اول شد بجهت گردید که در اسلام قبول حاضر شده جواس
 قیصر ملی که با و وارد آورده اند به بدوستان پادشاه خود را بر سر گذارند و پادشاه
 به انجام بستند و از دیر عثمان اگر تبار و پادشاه مصطفی فریب خورده در صدمه باشد
 به قدر رسانند و در قهر یک ای ملک مصطفی و محمد را از خلق بر او نیز نماند مصطفی با یوسف
 باشن مسرودان عثمان روانه اسلامبول گردید لیکن در خیمه نویسیه محمانه بجهت سلطان
 عرض کرده صدق مطلب را از روی صداقت عرض رسانید و در قهر یک ای صریح
 بر حسب امر از خلق او بیخه شد و در عجب مال که در خصوص قتل او حکمی شده بود مورد احوال
 شکنجه و عذاب گردیده چند بار در البسیات کاه بردند و بخت دادند اما او در
 عثمان را بخت یاری کرده هفت روز قهر از رسیدن پادشاه با شی طرفین رفت
 خود را اگر کشیدند بخت داد در حال سزایی مانده بود که سبب فتح آیتین و هفتار
 تیغ میران غضب از بدن جدا کرد

قهر از رسیدن عثمان پادشاه آورد میر عثمان شروع جنگ کرده تعس را که از شهری
 معتبرانه تیر و پادی تحت امام بن بود مستحق نمود این شهر از بن های سلطان
 ایوبی بود به سنی رسول در بادی در نیت آن سعی نمودند در آن زمان که توسط
 تجارت دولت خادان از اقمش و اتمه فرنگ و هندوستان در آنجا
 شده بود و خایم موفوره نصیب و کلب کش عثمانی گردید و فتنه قاهره بنور محمد رشک
 آورد میر بود که آتش رسیدن عثمان پادشاه را یافت و مایه ایمان غیرت
 صحرا را قلعه قاهره گردید عثمان پادشاه چون به تعس رسید عثمانی لشکر بی

اینها

زیدیه را که الایخارد و انده اخراج نمودند از آن قلعه قاهره رسیدند ه هفت
 عثمانیان در آمدن وقت کسان نخل سینه عدان و صنم اسقا و با قاهره زمین راه آبر
 انجمصر کرد و او خلقی را مامور کفر عدان کرده بود در آنوقت تیر عثمانی یک را با یکدیگر
 قوتن از راه خشکی با مورا بن نمود عثمانی یک طبع نمود است و فیصله این نویسن
 به ترکی نظم کرده است کسان پادشاه قهر از آنکه به صحره صنها برود دیوانی متصد
 کرده عثمان پادشاه پیکار سپی را به حاضر شدن در مجلس دیوان و عورت نمود
 کسان پادشاه را در کاره محبت بگردانده بودند و از دیر عثمان را از طرف او ایضا
 بنود مسند و عورت او را اجابت کرد و در مجلس دیوان حاضر گردیده اردوی خود
 بواسطه فراریان اردوی کسان و اعصاب بدید که از هر طرف بزیروی او جمع شدند
 کلمه و معبر گردید کسان پادشاه فرمان بگردانده و فرامین سفید مهر با خود داشت آورد
 را موزول و حسن پادشاه روسی ترا در آنجا پیکار کرده بجای او منصوب نمود
 مثل را لیه چون به عفت شدت طمع مردم را از خود شمر کرده بود در آن حکومت انجلی
 رسم داشت آورد میر عثمان که از گرد و دیر کسان بر زندگانی خود اطمینان داشت
 و میخواست از زیر صدمه و بیایات سرنگ بر برود و ضم شد بر این که شهاب طرف
 کوهستان برود و از آنجا در تحت حمایت میباشد و عیب خود را به که برستند در
 حال به یمن تدبیر از دم تیغ میران غضب و ضرب کسان راه زمان عجب
 رفت خود را به اسلامبول رسانید صدر اعظم بواسطه را پورت های کسان
 پادشاه خرد است و در فرانسسم آوردن اسباب قتل او هم چنانکه در باره لایله
 مصطفی سعی کرده گوشش ممنوع و لیکن گوشش های او در حق بیس یک از این

دو نفر شمر می شد اگر چه مصطفی را در ابتدا بکلی سلطان گرفتار و محبوس نهند
 لیکن سلطان که بی بدو بر او صاحب تاج و تخت شده بود بزودی آنجناب را بر
 آورده مورد العاش نمود اما او در میخانه را صدر اعظم به انواع مختلف پنا
 بی شده تعاقب نمود و بسبب نه اینکه شاید حضور او در شهر اسباب العیاب
 افشاش شود سم کرد که وارد شهر شود و در خارج شهر چاره زده با نوکرهای خود
 زیر پا در میان سلطان در حوالی دروازه آدرنه چاره زده با وجود همدستان
 و کثرت برف و باران در زیر پا در راه توقف کرد در حالتیکه ناخوشی طاعون
 شدت داشت و همه زوزه اطراف او از اجابت دمیده با مملو بود تا وقتی که
 سلطان در مطارستان از آدرنه به اسلام آمد چون بجای حنیف ام او زدیم
 رسید مصطفی که در پیشوی سلطان اب میراند بعضی رسانید ایام اعجازت
 شامی میزدند که از فرمان خود بیسند که در زیر این چادرها در این صندلی
 دار سلطان کفای بطرف سپاه کرده در مقام تحقیق برآمد مصطفی معروض
 داشت که این عثمان پسر او در میر است که پدرش در عهد سلطان سلیمان کمال
 نوبه دین را استخرد و پدرش قدم بر قدم پدرش ده در راه خدمت دولت
 بیسویه از جان فانی مضایقه کرده و سالها در زیر برف و باران بی کار و عاقل
 با طرمانده است فسر دای آن روز بموجب یک خط شریف سلطان او در
 عثمان بگذاشت بصره مامور گردید صدر اعظم بعضی خدایا به میان آورد سلطان
 او فرمود سندرکن از آنیکه نجابی او را معزول نمائی با وجود این فرمایش
 سلطان او در میر به حکومت است که در شمال خوستان و در این ملک

نویسنده

مسکن طایفه و بی پنا شد برفت

بعد از رفتن او در میخانه از خوستان سنان پاشا در حوالی قسرد
 القید او و بزود در این خبر فرستادن را که به اتمام کرد او غنی میرالمحبوبه قی
 بود به او دادند برادرزاده خود حسین به سنان کبک عدان کرده روانه آن صوبه
 نمود و خود بغیرم تیسر صناد در حرکت آمد و از قسرد راه بطرف صنا میروید
 از کوه با قید الامتار میگذرد و بی از دره صحنان می رود و سیم از راه قی می رود که
 سمر ترو و در تر از دره راه دیگر است که ذکر شد سنان راه سیم را اختیار
 دارد وی خود را در میان حینا و قنقر زده قهررا مستخر نمود و بی رسی کی از امرای
 امیدی که با وصداقت میوزید قسرد زید را از کوه هودج بدو ایند بعد از آن
 قندهار که در دامنه کوه بود آن واقع است متوجه کردید در اینج بدون انعام و
 اضافه کردن هر سوم خیرت قسرد عثمانی را به حینان آوردند یک دسته قسرد از بی
 صحاصره حجه که در حوالی صناد واقع است که استند این شهر با کمال میر و شغف از
 بی خود را بروی حاکم عثمانی باز نمود شهر صناد که دیوار محکم بر اینج احاطه دارد
 و اطراف آن همه با حینان است جمع کیشیری از علما از این شهر بر نحو استند
 مدرست در این شهر است که با ضد نفطاب همیشه در اینج مشغول هستند و قسرد
 زید را از آن مدرست بر نحو است میوزید چون سنان پاشا از سکره لپار سکره صناد
 چور نمود قسرد او به مقابر شهر صناد آمد این شهر که پای تخت حکومت است
 در این صاف ترین و سالم ترین هوای خوستان است هوای اینج بقدر کجی
 و بی رطوبت است که کثرت راز زاده بر پشت روز می توان نگاه داشت بدون آن

فلسه بود رودخانه ارنگ را برین شهر عبور نموده بطرف ضرابری می شود و شترالک
 در اینجا وجود ندارد و سلاطین همای ان نایه بقدری معروف و محبوب است که در
 های عید و شترهای مریض را از برای رفع علت و تحیر قوت به آنجا می برند و بار
 در آنجا نمی بارد و در سه ماهه نمود آب و ایول و در فصل بارندگی همیشه به پای
 در روزها موصاف است و مردم از کار و کسب خود باز نمی مانند خرابه های قصر
 خدان که شهرش کمتر از سید و خورشید نموده است نمود در صحنه دیده می شود
 چون معروف بود که هر کس آن را خراب کند به اصعب و جوه به قهر می بیند
 فیضیه است بطمان این عقیده حکم کرد تا آن قصر را خراب نمودند آنرا
 حبش بر کسبی و رقابت خدان کیسی در ان زمین حجت صید میان ساخت که
 تجلات ان از طلا و نقره با زینت های خدان برابر می نمود و منظرش از
 س هنر ان کیسی این بود که مردم زیارت که را موقوف داشته اند کوی
 پر زینت را خانه خدا باند و سفر حج را تدریس صحنه نمایند پس از آنکه
 عثمانیان در آن صحنه شدند همی یک قلعه خدان که تعلق به قطران امیر معجز دیدید
 مسخرانست این قلعه را با شهرش ان که در زیر قلعه کوکبان واقع بود بکلی
 پاش خراب نمودند و کوکبان یکی از قلاع بسیار محکم اولایت ماست حرن پاشی
 بکلر پی با محمود پاش نامور شده که با شفاق امیر عبداله العمانی قلعه کوکبان
 از خراب صره نمایند و سنان پاش خود از پیش مشغول بود و پورش بود و منظر
 دو پلرانش المادی و لطف اله از شهر سبز که در ان حوالی واقع بود بر سر
 عثمانی ساخت و تازی نمودند در یکی از ان تاشن با المادی امیر مظهر کشته شد

کوکبان

حسن با شوق عبداله العمانی قلاع و اقله در بحال را به اطاعت در آوردند و سنان
 بعد از یک یورش بی فایده که به کوکبان برد قلعه بیت العیس را مستحکم کرد و بعد
 ان محاصره کوکبان را بقاعده و قلعه کبری قرارداد و بر عمده بکلر پی و کلر
 نمود و خود به ارد و مر حجت نموده چند توپ بزرگ قلعه کبری از برای بکلر پی فتند
 ان توپها را لا بد بود که بجهت نمانت کبری سخت زور بازو و بواسطه جرات اقبال آنکه با کلا
 خندق عین کوکبان که نمانت ان با شاق بود میان قلعه راه داشت بر قدری حصرین
 سنگ و خاک جتا نباشتن خندق بخت میر می شد محصورین از راهی که داشت بر
 برده خندق را خالی میکردند و کلا بکلر پی شمس الدین که فرمان ده قلعه کوکبان بود
 چه بر خود خشم کرده بود که تا جان دارد در حرات و کف داری قلعه شمس الدین
 چون می دید که در آنجا باید قلعه را شکیه یا تیر نماید خواست از در صلح و آشتی در آیند
 بخت تفرانیک با افاقین عثمانی را که بکلر پی بود بر مخرج کرده روانه اردوی
 عثمانیان نمود و مظهر تدریس نموده خواست اعراب با در بر او خود جمع نماید لهذا
 کرد تا در کوه با آتش زیاد روشن کرد که علامت فتح و غلبه باشد اعراب چون
 ان علامت را دیدند از برای اخذ غنیمت نزد مظهر سید شدند عدد آمنت به نظر
 تفرانیک که هزار نفر سوار داشت هزار نفر پیاده بودند مظهر با این لشکر آماده
 بر سر سر مظهر برد و سر حکم با دوازده هزار نفر قشونی که حاضر داشت صف قتل
 ار استه شمع خدایا کردید و مظهر بعد از کشتن و کوشش با پشت خورده منهنم کرد
 بعد از ان از برای فریقین اعراب تدریس کرد که بر بکار برده شهرت داد که
 حضرت رسول خود را بمن نمود و همه همیست واری او به خوف قمر بودند

باب بی و ششم
بر هم خوردن مصالحه بادولت و ندیک دیرش جزیره قبرس محاصره و فتح
شمرهای کوزیاد و فاکتور گشتا گرفته شدن بر اگادینو اتفاقات جنگی در
ولایت دالماسی تحکیم پات مصالحه بادولت و ندیک
فتوحات دیرش لشکر کشی بطرف ایران بعدانی تجدید مصالحه با
دولت اطریس فوت سلطان سلیمان ثانی انبیا و آثار و وضع دولت او

چون عا که عثمانی را از تسخیر دوباره ممالک عربستان فریخت که حاصل کرد
دولت مث را لیا را بفرست جزیره قبرس بر سر افت ده مضمون دیرش انجا بود
دولت سلیمان ثانی در عهد و عهدی تیرمه موس تسخیر جزیره مذکوره را داشتیم
در خیال تصرف انجا بود در این وقت که سال پنجم سلطنت او بود آمده و متوجه
این دیرش گردید و در حقیقت حرکت سلطان در مقدم ام به این عمر یوسف استی میزد
پورتقالی بود که با بقا اورا میگزیند چون نجف اورا بدین جستی در آوردند
منی نجف گردید و در ایام سلطان سلیمان با برادر خود با سلا مبر رفته عاقت میبودند و
باره بدین اجدا و خود برکت در اوقاتی که سلطان سلیمان سلیمان کونیا میبود میبودی مذکور است

آزاد

مروارید و جواهرهای قیمتی و دادن شراب های لذتگوار و قرض دادن و بجز بده
در وقت لزوم و احتیاج بقدری در خدمت سلطان سلیمان سلیمان میدا کرد که یکی از غریبان
مخصوص و محارم خاص او گردید از این تقرب بی اندازه مردم متعجبند و بر یکدیگر
پس سلطان سلیمان نبوده است بلکه از یک زن میبود میبود شده و دختر او را هم
آوردند و با دختر سلطان که تازه بدین آمده بود موب دل نمودند با هم چون سلیمان
مملکات و ندیک و شراب های جزیره قبرس را زیاد دولت میداشت و بوی
میودی در سندان این دو مطلب سلیمان خود داری میسر کرده و بر سر پات
کرشم جزیره قبرس و تحیر و ده های و ندیک و شراب های قبرسی را بطور
خاطرات سلطان آینه دولت عثمانی نمود یکی از روزها که سر و سر سلیمان از انجا بود
های جزیره مذکوره نموده بود روی دولت کرامی خود بویف را میباید و با
گفت امید وار باش بر این که اگر من جزیره قبرس را تسخیر کردم تو را به پادشاهی
انجا سرفراز خواهم نمود این وعده که در مرتسی و علم بخودی شده بود میودی بود
را چنان از باده امید داری مت و مغرور ساخت که در همان وقت عاقت
پادشاهی قبرس را برد خانه خود بخش نموده در زیر آن نویسد (نجف شاه
جزیره قبرس) چون سلطان سلیمان بر تخت سلطنت جلوس نمود بر میزد و ای
ادافه زوده جزایر سیکنان در ابد و او انکار کرد و روزی که از اردنه عزت
کرده به اسلا مبول وارد شد بویف به استقبال رفته خود را بر قدم های سلطان
بنداخت سلطان روی او را بپسیده بر تبه دو کی جزیره ناکوش قبرس نمود
دولت چپ رده هزار دو کا از برای مالیات دوازده جزایر سیکنان جزیره

ناتوانی و دوزخه مراد و کاز برای شرباب های آن سبزه قرار داد
 حال آنکه خط شرباب باغی از این سبزه بالاتر بود و دست در هر سه در هر سه
 بر آمد و ضرر این کار را بعضی ریاست بیانی نرسید و دوک سابق ناگوش با باطل
 انحصار شده حکومت دولت و ندیک از خرابی این کجی منحرف گردید از ابتدا
 جوکس سلطان سلیمان بنفرد دولت و ندیک میثه بنوش بود از این که سلطان بخل خیر
 جزیره قبرس میقد و بیخو نصیاح شفا صدر اعظم سلطان را از اقدام در این کار منع نمود
 با دولت اطراش در خصوص مجازات مناصف شد و انقلاب و انحصار شمس ملک
 عربستان کجی رفع گردید یوسف بودی و خیرت سلطان را شرباب های قبرس
 دوک و مسکو کات طای و ندیک میسجان آورد و سلطان را بوقا کردن و صده
 دست خیزه قبرس و پادشاه کردن او داشت از اوقات خیره در همان وقت
 تیر خاند دولت و ندیک اش که کجی بخت و وطن غاب بران است که کجی
 یوسف بودی مرتکب این عرش ندان و اتعه اسباب ناامیدی اولی دولت
 و ندیک و مایه بگری شدن طابان و برش جزیره قبرس گردید که لکه صطی با باطل
 پادشاه این حاجت بودند و میخواستند و با این و انطاس می خود را که ار شمس
 افتاده بود و دوباره بلند و شمس بازند صدر اعظم که به عداوت یوسف بودی
 مانع این برش بود چون او صومعه را هم حرکت این کار دید میخواست در صدد
 مخالفت براید معنی شرایک گفت که باید مخارج مسجد بسیمیه که در ادرنه مشغول
 بودند از مداح صحراب دکفار داده شود و علاوه بر این شوا داد که برهم زدن
 کفار را برای خیر اسلام از اعمال حسنه و کارهای خیر است چنانکه حضرت رسالت

باید که ایام

پناه سلام الهی در سال ششم از هجرت با کفای صلح ده است نمود و مصالحی نامدر علی
 کرم اله و جهه وقت با وجود این در سال ششم از هجرت صلح اسلام را در بر برد
 مصالحی دیده برنگفارنگ کشید و کمر امشوخ ساخت و یک سب سلطان سلیمان
 برای تسخیر جزیره قبرس این بود که جزیره مذکوره را امنایان در عهد خلافت شیخ
 ثانی عمر ابن الخطاب مشغول ساختند و در این اواخر تیر سلیمان مصر را در تصرف
 داشته مد اضرا صحراب را به خارج حرمین ایش یفین مصر و ف میباشند لذا
 ام محمد و قمر حرم را ممو کردند تا به و ندیک رفتند انکار شکایت نمود بعد از آن
 قبا و دچا و شس مامور گردید به بد دولت جمهوری انظار نمود که اگر میخواستند
 برهم بخورد و باید جزیره قبرس را بد دولت تخانی و انکار نمایند تا و تیر سلیمان
 احرام که از راه دریا بخور میباشند بد دولت خمارت و در میان به که و مدینه شریف
 و زردان در میان که جزیره قبرس را مسکن و مامن خود قرار داده اند
 میان برداشته شوند بد اعتبار و ناموس دولت تخانی ایراد و بعضی
 و اردین بد مجلس ایمان جمهوری است بطور ثابت خواهش سلطان را در
 ت حقه قبول نمودند لیکن ملت و ندیک از شنیدن این خبر اجماع کرده
 قصد قریب دچا و شس را نمودند و این دولت مجبور شده قبا در
 راه دیگر بدر برده گزینانند صدر اعظم از برای خوابانیدن این فتنه از
 فرستاد های اعراب مغربی که امن را از تنگت اسپانیول بیرون کن
 بودند و به اسلامبول آمده از سلطان مستدعی مد بودند جنینی حمایت نمود
 شد بدتار کات حسره میگردید می شد به صرف اعانت و حمایت

اعراب اسپانول بود بجهت نی رسید و عشق دو کای و ندیک و شراب
 های قبرس بر کتایف دی که حمایت هم کیشان و مسلمانان باشد در خدمت
 سلطان اسلام ترسید پیدا کرده مصمم بپوش خیزه قبرس گردیدند

خیزه قبرس خرد و محکم امپراطوران روم بود و احوال انجرا منجر
 نمودند پس از آن کی ازت پت المقدس انجرا بدت آورد و از او
 به ریش پادشاه انگلیس متفر گردید و این دو پادشاه آنچه لازم نظم و قهر
 بود در قبرس به عمر آوردند (مطابق با قصد و مشتاد و مغت بجزی بعد را
 ریش ز جزیره مذکوره را در نزد عین بیان سلسله تا پندیر بدست نبر از ترک جن
 گذاشت چون ابالی جزیره از دست عین بیان سلسله آمند و واضح و آشکارا
 مقام ثورس و یاغی گری بر آمدند آن وقت ریش جزیره قبرس را بدست
 نبر از ملک طلبی از بجای فرانس که از خانواده لوزین بان بوده و جزیره
 قبرس و پت المقدس پادشاهی کرده اند بفرخت و بعد از تمام اطراف
 شهرهای سیکونیا و فاکونتا به ابر جزیره و گذاشته شد بعد از آن
 ژان پادشاه قبرس در جنگ صلیب پرستان ایسیر سلاطین مصر شده
 قبرس مستورد خراج گذار مصریان گردید و ژاک پادشاه قبرس در قاهره
 مصر قسم اطاعت و صداقت بر سلطان طاهر خورده و سلطان شاد را بدست
 او لشکر فرستاده حکمران سوادا شهر مکه شاد است را که از خانواده لوزین
 بان بود از قبرس بیرون کردند و مدت عدالت ملوک های مصر در آن جزیره

اینکه کتایف دی را
 از آن قوم در خدمت رواج
 آن را شده و در خدمت رواج
 که در زمان سلیمان
 عظیم است

جزیره

بدست عثمانی در بی سالی بودند در اوایل قرن چهارم مسیح که مطابق سلسله
 هشتصد و بیست و هفت و هجری باشد و ندیک پادشاهی متبر جزیره
 است کن شد ندیک که چهره مخصوص با پنهانگی و با زار و یک خانه از برای سخن
 کارکنان با امتیازات دیگر به امت داد و ده شراک پادشاه قبرس کی
 از دست ریش پادشاه و ندیک را که کاتین نام داشت به زنی گرفته از او
 نمود پس از آن که ژاک و پیرش بر دو بر دنگ کاتین مکه قبرس شد و
 مردم بر آن رفت که به اشرافه دولت و ندیک آن را مستقیم باشند
 و مجلس عین جمهوری کاتین را دسترد دولت خوانده در ضمن مجلس
 کردند بر این که جزیره را به دولت جمهوری واگذاشت و دولت او را
 اجسال شاهانه به ندیک برد و کینه کوره در آنجا وفات کرد دولت
 جمهوری مقبوره عالی جهت اوست شد یکی از استادان ماهر محاسبه آن مکه
 مقبول را از سنگ تبراشید و فی قین قماش معروف صورت زینتی
 او را قماش کرده بی دکار گذاشت بعد از آن دولت و ندیک بهین
 و حکم ترین محرمت شمال دریای اق دیگر را بدون منازع و مخالف تصرف کرد
 یکی از محکمین عمده این پورش لده مصطفی پاش بود و هم او را به سر حکمی همه
 عا کر بی این پورش قراردادده بچکر یکی های اناطولی و قرمانی و حلب و شیزو
 و صبی از سنجاق یک های معتبر را مطیع امر و منی او نمودند پاشا بنام
 کلر قوتما ی جزیره برقرار گردید و قاپودان پاشا علی مؤذن زاده مطیع فرمان
 گردید سفین بجای را بنه دسته مستقر کرده در مدت سه ماه متعاقب یکدیگر بظرف

مقتدر روانه گردیدند اول مراد رئیس در ماه منقش بایت و پنج فرزند گاربه
 طرف جزیره رود رفت و در ماه ادریل پیل پاشا بهما دو پنج فرزند گاربه
 دست فرزند قیومه حرکت کرد و قاپودان پاشا در ماه می ماهی و شش گاربه و صد
 کشتی های مختلف که مخصوص حمل و نقل کرب و آب و توپ بودند بریا در آمدند پیل
 پاشا پس از آنکه در کربون تجدید آب و آذوقه نمود جزیره تین رفت و بینه ایستاد
 قلعه انجرا را تصرف نمود شش هزار عسکر جزیره در انداخت غیرت و رشادت
 فرمان ده قلعه که ژرژوم پارونام داشت در این نوبت قلعه را از ملط
 عثمانیان نجات داد لیکن عساکر عثمانی امین و آتش را در همه جای جزیره بکار برد
 از خرابی حسینی فرزند گاربه پیل قون خود را بر سفین در آورده به طرف
 پنج فایک رفت و در برابر لیمار زول نگارند آتش می کراندون اینست که کسی در
 محاصرت بر آید صرد را و در حاکم جزیره که میگوید آند و نونام داشت از
 شدت محاصرت و کثرت نادانی به فرمان ده لشکر جمهوری حکم کرد که در
 محاصرت و مدافعت برین پدور عابای قرا و قصبسات را که مستعد شده از
 برای حراست سوا صرا شده بودند منقض کرد تا نزد زمان و کودگان خود را
 نمایند و سر کرده توپ خانه در محاصرت و بی اطلاق از عسکر استر از حاکم جزیره
 بنود در مدت الحریک لوله توپ را در دست ندیده بود و سایر اجزای شیمی
 حکومتی همه از جمیع جنس مردم بودند و جماعت محبتی از پر کیک دانت و سواره
 سپیده با نظام و بی نظام با فرماندهان مخصوص از جانب دولت جمهوری جزیره
 حاضر بودند با این احوال محکم فتنی بخش ایگاز جانب عثمانیان حکم سلیم

نشدند

شدن رسید اطاعت نموده قلعه را تسلیم کردند و سر عسکر مصطفی پاشا بجهت یک
 جذب قلوب اراکلی سیر قلاع و بدان کرده باشد ساکنین فتناری را از
 بابت جان و مال و عیال امین و آسوده گذاشت لیکن و مذکبات با بجهت ایستاد
 قلاع باین نوبت تسلیم نمودند در مقام احتیاط بر آمده در یک شبی فتنه بر فتناری
 حمله برده مردان انجرا جمعاً یک شش هزار و کودگان را به کوه های جزیره
 لشکر کردند

در این وقت ششاد فرزند گاربه اصرار قرامانی رفته قون و ملطومات
 دیگر صحرانموده به جزیره رفت نیند از عسکر ترک بی لشکر ترک که راتق و فائق بود
 بودند و تقرا نماندند به پاشا که اسامی آنها ذکر شود کی چاوش شعبان است
 که اصلاً از عسکریان استیغری بوده با را کر نام داشت چون از دین پدران خود
 بر گشته اسلام قبول کرد شعبان نامیدند و دیگری دال محمد است که در آن وقت
 کاتب دیوان بود بعد با پیکر کی گفته شد فتوی مولوی را از فارسی به ترکی ترجمه نمود
 در جنگ شروان گرفت رفته انان شده مدتی او را در قلعه الموت مجبور ساختند
 و در زمان فتح تبریز استیضاح حاصل نمود و تفسیر تفسیر شروان را نظماً و سزاقی
 داشت و شرایله با عالی مورخ که در این دورش حضور داشت و نویسنده
 مخصوص عسکر بود رفیق صدیق بودند در او اطعام او آب و توپ های جزیره
 ب صرد آمدند و در یک شورای جنگی عهده پیل پاشا بر این شد که اول شهر
 فنا گونست را محاصره نمایند لیکن عسکر محاصره شهر کوزل را را متعقد بود و بعد
 انجرا مجلس با سر عسکر عهده شده به محاصره میگویم مصمم گردیدند

نیز که اترک عثمانی کوشش نمایند پای تخت جزیره بوده در مرکز
 واقع است و در یک زمین منظمی اتفاق افتاده که میسافت دوره دیوار
 آن بود سیصد و هشت و بیست و پنج کیلومتر در آن شهر ساخته بودند در سال اول
 سلطنت سلطان سلیم دولت و مذکور دیوارهای قدیم آنجا را خراب کرده
 شهر را یک قلعه محکم بقاعده قرار داد که یازده باستان و سه دروازه داشت
 و دوره دیوار آن شهر و شصت و شش دان (یک متر و تقریباً یک متر مربع)
 پیدا کرد چون و هفت شهرهای کمران بن کردید لند است و کلبه و یک
 مناسبت بزرگ را که کتب که کورث بان بیت المقدس و خانه نواده لوزین بان
 ش مزاده و ش مزاده خانم های گالی و اطالیه و سرداران و امیران و سردان
 معروف بسیار در آنجا واقع بود همه را خراب کردند و دولت عراده توپ در
 باستان باوت و یجا های قلعه کارگشته در هر باستان که ضلع آنها هر یک
 قدم طول داشت چهارده عراده توپ و در هر آن فرس با مقبولات بهیوت قرار
 گیرد و در این وقت عدو قون مستحق قلعه به هزار نفر میرسد در وقت و دویم ماه
 دکان ثانی (مصلحتاً) میسابق شد و حرمی لشکر عثمانی بطرف قلعه حرکت کرد و پنج
 هزار پیاده نظام که از آن جمله شش هزار نفر کجی چریک بودند با زاده اردو هزار
 یا صد نفر سوار نزدیک بلوایر شهر صف اراکی کردند و عدو قون مجرای صیرین با حجت
 ایقین حی و غیره به جسد هزار نفر میرسد

لکه صطفی پیاده نظام خود را به هفت قمر بنظم کرده که هر یک از این قمرها
 هفت هزار نفر می شده و در مقابل هفت باستان شهر و ادانت و خود

نظر

بشخصه در مقابل باستان کوشش ترا و اتمه در مغرب دروازه است این قرار
 گرفت و اسکندر پاشا پیکر کجی اناطولی برابر باستان پود و کاتارو که در طرف
 چپ دروازه مذکور واقع است کن کردید و از طرف راست بر یک کوه
 باستان دایو لاک پیکر کجی بق شهر و مصطفی پاشا مأمور حکم بردن شد کوشش
 باستان طرابلس بعد از درویش پاشا موقوف کردید و بعد از امن کجی چریک
 واقایان لیسان و پیکر کجی ان قمران و ذوالقدر و غیره هر یک در مقام
 معین مستعد یورش و کوشش نمیشد و در هر یک از آن قسمت هفت عراده توپ
 کار انداخت و در این اوقات پیل پاشا با تعیین حرکت کجی در آب های جزیره
 مشغول فراولی بود که گذارد مددی به ابالی جزیره قهر نس برد و نیز در آن وقت
 خبر رسید که قیچ علی پیکر کجی اجنرایر پس از آنکه حکمت تونس را از حکومت ظاهر
 حکام حی شخص و حکمرانی حقیقی دولت است پیبول خارج کرده تمامه سخن نموده با
 زنان خود بد ریاد کرده و چپ رفروندگشتی های نوالیه های جنسیره ماتنار را
 و دیشک ساخت و دوباره به تونس رفت تا تعیین خود را مرت نماید قیچ علی
 اصلاً از هموی های کالابز بوده او خیالی اتم داشت چون از دین عی بر گشته
 اسلام و نوکری عثمانیان را قبول نمود اترک او را الوج عی میخواندند بعد از آن
 در جنگ های دریائی رشادت های عده از او بر وزیر کرد اولی دولت او را
 قیچ علی نمیداند با اجماع صیرین قتل و شهرت کوزیا و در مرتبه یورش به طرف
 برده کاری آپریش نبرده بودند و در یورش بواسطه گشته شدن جمعی از صاحبان
 لشکر و نیک و دیدن بدق های ماتی با کجی حی فرستاده بود ابر شریک

طول و افروخته شدند تا او انرا راه او پیل پش از قراولی بر گشته بر اردوی بخیر آمد و سر کنگر کرد از هر کشتی صد نفر به بدی صیرن فرستاد تا شهر را بپوشد و محاصره نمود معشوق نماید قاپودان پاشا علی میت مرا تفریح و سر بازی در بیانی به بد و فرستاد لهذا بقدر رسیدن به چهار باستان همه بردند قون و ندیک عقب رفقه میدان شهر گرفتند اهر شهر بر روی پای ای تراک افاده التماس میکردند و تمنای رحمت و شفقت داشتند لیکن تراک در کمال بی رحمی جواب آنها را با شمشیر تیز و خنجر خون ریز میزدند حکم اجماعی با عیان بشهر در تصرف حکومت با دفع داشت در ویش پاشا شش عراده توپ به طرف ان عمارت کشته خراب کردن شد لیکن قبا قدام باین کار یک نفر کشتن را نزد کافرستان و تکلیف بستن شدن نمود تا اگر کشته شدن نجات یابند ان بد نجات به تکلیف پاشا را قبول کرده اسلحه خود را فرو ریخته بودند لیکن تراک تمهید شده بطیش تمام همه بردند و به هر که برخوردند از پای در آوردند حکم بغیر تراست اچ اعمال خود بر منگشته به قتل رسید چون تراک به قمر و عبیداد خضر شهنشند از قمر و غارت دار کتاب اعمال شنید و افعال ذمیه که دیده از دیدن انما غوث میکرد همیشه بکوتاهی و مضائقه کردند بسیاری از زنان با عصمت خویش را ازها بیز انداخته هلاک ساختند و اعلی از آنها دشمنان یسین بر خود را بضر کرد بگشید تا از بی صحتی عثمانی متخلص شوند کی از زن با کار در بدل لبر زیا منظر خود برده گفت من میسکدم تو غلام تراک نبوی و آقای تو با تو ترنگ عمل چفته شده دفع شهوت نماید ان وقت کار در از دل لبر کشته بشک و بجز

از کد

فرو کرد با بجه میت مرا تفرانز کین شهر کاشند و دو مرا تفرانز بر بخیر کشته از برای صدمات دیگر کاه داشتند و مدت شت روز در ان شهر نجات مشغول قمر و غارت بودند لیکن یک زن یونانی یا و ندیک غارت کران را قیمت عمده مال غارت که همه ایشا فیضه قیمتی بودند محروم ساتت اگر چه اصیدن زن معلوم نشد که از کدام ملت بود لیکن عمر غریب مت مندا تا ابد در صحنه تاریخ با ماند تراک کشتی با می محمد پاشا ی صدر اعظم را با دو کشتی دیگر از توپ و آتش و مقدار کیشری از مطا و فخره و جمعی از اسرای خصیبه صحر کرده در اسنک کاه و ادا شده مستعد حرکت بودند ان زن هموان که در قصاص هم وطنان و دوستان کشته خون دشمنان بود انش در ان اموال در انداخت انبار بار و طایکی اگر کشتی با صدر اعظم آتش گرفت و به هوا پرید و کشتی دیگر تیر از آتش او بپوسته ترا تفرزان ایسر در این حادثه تلف شدند چند نفری از غله با کشتی بر شنا آلن همگانه خود را نجات دادند و بعد از ترس شدن سیکو زیا شمر های پافونس و لیمار زول و تونس لاکه مدفن ام حرام خویش حضرت رسالت پناه در جوانی ان واقع است تیر مفتوح کردید ند پس از ان با بر سیرین که در تاریخ تیر مدعی بر معروف و پای شحت کی از نایالت بود مستح کردید بیکایکی مرعش ما بر بونگه شد تا فرمان ده انجا را تکلیف بستن نماید و در حوض حکم مکتوبی حکم سیکو را با خود برد و مظفر پاشا با دو هزار نفر عکاز جانب سر عکامورت خلونیکو زیاده لاصطنعی چون کلیبیای حسن صوفی را امیدل بر مسجد مسلمانان نموده نماز جمعه و عجا را در ان جایجا آوردت روز دیگر در شهر توقف کرده بر سر فاما گوست داشت

از ساقی بیک بنای مشفق که توپ های آن به شهر و کشتی های لشکرگاه بکوبید
 بود ابا علی شمس قدین کردند بر این که سر عسکر در خضرستان نیز که قریب الوصول بود
 دست از محاصره برتجا به داشت اگر چه صفین یکی در تحت فرمان پاشای
 وزیر و قاپودان پاشا علی بطرف اسلامبول فرستید لکن جزیره بک دریا یکی جزیره
 رود با جهنم و دیگر از برای انجام خدمات عسکریه در نزد عسکر باند و عسکر
 در آن مرستان اقدام به تیسیم نموده و در برابر قلعه نشسته بی منیع وصول مدو صفا
 ذخایری که از برای شهر بمان برده می شد قحط نموده و در خضر مبارک به
 محبت و از برای عسکر رسید در محال جد و حسب به کار محاصره برداخت با وجود
 حضور عسکر و مذیک با باد و از ده گار تو انسد قدری آذوقه و سر بار نیز با
 و بعضی از صفین تراک را بکنند کشتی که از اسلامبول موجب و مر سوم قون
 راه کرده بود ایسیر و دستیکر مانند دریا یکی جزیره شستون را که فرمان ده کشتی
 قراول بود چون در قراولی بی اتمامی کرده بود به حکم عسکر سزارتن جدا کرد مدو صفا
 دریا یکی رود را که علامت شان و منصب او بود اگشتی او برداشند و دریا یکی
 مگر چون مامور شد بر این که با کشتی مخصوص قراولی دریا یکی آرشچی بل جزیره شیب
 رفت مظهر رسیدن قاپودان پاشا باند پاشای شرایه با چند فروند گار از آنجا
 حرکت کرد و دریا یکی مذکور تیر با میون سد گار به قاپودان پاشا طغی گردیده با آن
 به جزیره جهنم فرستند عسکر با محال اتمام با محاصره مشغول بود و با بنفیه های مومنا
 به قراونر سال لشکر با آنشکی به جزیره آورده بود در شتر در هم ماه آوریل مشغول بود
 نان موشن گردید تا او اطعامه می کار سکر و مارچ را با محله تمام با انجام رسانید بهر

از ق

بزار نظر رجعت آقین چی علی الاتصال مشغول کار بودند و محصور بر اسالت وقت
 مخالفت نبود در همان وقت عثمانیان ده باستان بلند استه شهر ابدف کوله
 های توپ نمودند و چهار عراده توپ را که پنج عراده آن با توپ های
 بزرگ بودند در پنج باتری قرار دادند تا به طرف برج باستان شش طرفه
 نمایند فرمان ده توپ خانه محصورین با تینا گونا م معروف بود که در نا
 محاصره رود بواطنه شرفانی با و اشراعات جدیده که در عرقله داری و دفاع
 کرد خود را مشهور افاق کرده بود و فرمان دهی قلعه و شهر به عده بر اگا یوز
 محمل بود و برادرش اندرابه معاونت و یاور می او مقرر شده بود با کلینی
 کاپیتان ژنرال و یک نفری شهنیده در لشکر بود عسکران شهر مشتمل بر نفر از مردمان به
 کاره بی مصرف را جهت صرفه آذوقه از شهر بریدن کرد و محاصرتن اعتبار
 در صد و مخالفت برین مندوان بدخت با در اطراف جزیره مشرف گردید
 و از ابا علی اشخاصی که قادر استعمال اسلحه بودند زیاد به ریختن بر نظر باقی
 نماند که نصف آن با ایتالیا لیبی و نصف دیگر از اهل یونان بودند مدت صحه
 دو ماه و نیم طول کشید و از طرفین لازم جد و حسب به عمارت با وجود این که در
 یورش صحیح کیشیری از محاصرتن تلف شده بودند بهیچ وجه در غیرت در ساد
 و میدان با بستیم شهر قصور و نقصانی حاصل نشده بود و محصورین نیز در وقت
 و مدافعت و اظهار جلالت کوتاهی نمیکردند لکن همین که نباشد عثمانیان
 همهم را به طرف شهر بر بند در قورخانه شهر زیاد به ریختن چلیک بار و ط باقی
 بود بعد از انقضا د ثورای مخصر مصلی ابا علی شمس مصمم به تسلیم شدن گردیدند

سر عسکر باکیای نیکی چریک آقاسی بر سر گردگان بر شمشیر آمد تا شروط تسلیم
 بجای آورده شود و در عوض انقاد و نفر از ایشان شش ماه بر اردو خدمت سر عسکر
 و با آن نام سر عسکر در کمال مهربانی ریش نمود و در زمان پذیرائی پسر سر عسکر لباس
 پوشیده در چادر یکی چریک آقاسی شسته بود

شروط تسلیم شدن را سر عسکر قبول نموده امضا کرد و شش ماه در همان روز
 مشغول تیه و انجمن این کار شد و شروط تسلیم کردن شهر از این قرار بود که
 اولاً محصورین مختار بودند که با اموال خود هر جا که میسر و راغب باشند بروند ثانیاً
 ثلث نفر و ثلثی لشکر با ذوالن باشند که پنج عراده توپ و پانزده رأس اسب همراه
 خود ببرند ثالثاً هر کس بخواهد در شهر بماند مال و جان و عیال او در امان باشد چنانچه
 فرزندانشی نامورشند که هم چنین قهرس را به جزیره قس قس تیه (کانهی) برسانند
 عساکر عثمانی بقدر مسافت میر از حوالی شهر دور تر فرستند تا هر که میسر نماید
 دارد به اسودکی و ایطمان خاطر برود در مدت سه روز شهر و قلعه را تخلیه کرد
 و در روز چهارم بر آگای دیتو بتو بطراد زاده رئیس توپخانه مارتینا گوبه سر عسکر اطلاع
 داد که در وقت عصر کلیدهای دروازه را بخود بشخصه خدمت سر عسکر خواهد آورد
 مصطفی باورنده پیغام بطولطف و مهربانی فرستاده انمار داشت که اردن
 و شام سخن آن صاحب منصب های غیور رشید زیاده از حد متعجب و مترو و خواره
 نه ساعت قیام از غروب آفتاب بر آگای دیتو با سایر رؤسای سر عسکر فرستند
 بر آگای دیتو با لباس سرج آپریش میرفت و پسر سرجی بر بالای سر خود گرفته بود

وده نفر از کاپتین های بزرگ از دنبال او حرکت میکردند مصطفی لازم آید احترام
 و مهربانی را در حق محمد به عمر آورد و صحبت های دوستانه در میانه زد و بدین
 لیک کار با یک مرتبه تمیز کرد و دوستی به مبدل بدشمنی گردید زیرا که سر عسکر کفری
 جوان را در عوض شتی با یک حاکم قشون مستحق شهر شده بود ندید و در مطابقت
 نمود بر آگای دیتو خواست سر عسکر را زود نموده جواب های درشت نامتوا که پیچیده
 حالت او مناسب نبود گفت اوقات سر عسکر تغییر شده دشنام بسیار بد بود
 و چنانچه نفرز و ارسلان را که موافق شروط صلح و استیمنان سپاهت مال و جان آنها
 در امان باشد مطالبه نمود و گویا آن بخت ما را بعد از قبول و امضای شدن معاهده
 به قدر رسانیده بود ندید بر آگای دیتو در اول انکار کرد بعد بعضی دلایلی توجیه یا توجیه
 کشته شدن یا رفتن آقامه نمود و از کهن حرف های بد سخن های نامربوط گویا
 کرده به گرد و ادن کیر فی تیر کلین میگویند مصطفی از حالت طبعی خارج شده حکم کرد تا
 منصب های و نیک را انضرب شش ماهه ماره نمودند و در باره بر آگای دیتو متوجه
 گوشه و فنی انکار ندید لیک ده روز بعد از آن در یک روز جمعاً او را حاضر ساختند
 تیرزک کشتی دریا یکی رود بلند کرده از آنجا بدریا فرود بردند و باز سر پون آورده آن
 عمر را کرا نمودند زیرا که با اتفاقاً در مخرج ترک آن بی انصاف با مسلمانان همین
 رفتار کرده بود پس از آن دو عدد زین سپهر کردن او او شیخ پرا خاک میکند و نگار
 برای تعمیر باستان ببرد با این حالت هر وقت که نزدیک سر عسکر میرسد بیست
 بطوری تعظیم نماید که سرش زمین برسد بالاخره در میدان عمارت حکومتی او را باران
 که باقی بر این اسرای ترک را در آنجا بتایز می بستند بستند بعد از آن او را بر زمین

انداخته پست او را زنده آتش برکنند و سرخک ظالم غالب می گفت هر کس چون
 مسلمان را بزند باید ریختن خون خود را بدمیده عبرت نظاره کند برگاه دین
 بدون اینکه ناله کند در میان شکنجه و عذاب متحمل خواندن آیه بیخام ز بود او بود
 پس از آن رؤسای آن کرده گفت خداوند در من قلبی صاف و دلی جلی اگر که در
 قرار بده در همان وقت روح از بدن او مفارقت نمود سرخک و میران غضب با چوب
 کردند که گمان است مسیح بود که با او تو پایید صدقه عیوی که در اردو بودند هم را
 رسانیدند گوی که پیش از انحصاری محابه به اردو فرستاده بودند در
 خواجیه سرخک آگشته شدن نجات یافتند اما قیامگوشه تهنه لیکن خصیه های او را
 آورده خصی و خواجیه اش کرد بجمع مردمانی را که قبر از این جادو به بخاین بگرد
 بودند پروان آورده به ایسری و بندگی گرفتند چون آتش خشم سرخک منور در لبت
 بود حکم کرد تا جسد برگاه دین چهار پاره نموده از چهار باستان پانویستند و
 پست او را پراگانه کرده در میان شهر وارد و بگردانیدند چون آن پست
 پراگانه را اینجا آگشته در شهر گردانند بر پشت ماده کاوی که آگشته تهر
 او را بر بالای سرش نگاه داشته بودند و پس از گرداندن شهر و بازار از چو
 کی ارگال را در او ریخته از برای عیویان تفرس قرار دادند بالاخره آن پست را
 سرهای چهار نفر را که پتین که کتف بر آنها پاشیده بودند در میان صندوق گذاشته
 انلا بمول فرستادند و در آنجا بزند آن پاره زنان فرستاده مقابل انظار اسرای عیوی
 پانویستند رفته رفته آن پست بونیک رفت و در جوار مردمان بزرگ دولت جمهور مدفون گرد
 هر قدر مورخین ترک بنواهند سرخک را در این عمر و حشیا نه ذمی حق نیاید

انگلی در دهانه

از حق دور شده اند زیرا که اگر برگاه دین بولت کشتن سنجی های زشت متوجه خط
 و غضب سرخک شده بود بر صاحب مضبان و لشکریان در عابای عیوی که بگیا
 امان سرخک بار دو و سفین در آمده بودند گمانی نداشتند که اترک به سرخک
 بعضی از آن قبیله و برخی را ایسیر نمایند پس معلوم شد که همه عیوی و شروط
 به اقتضای نظرت فتنهجوی او از راه حیدر و دیرو نارتی بوده است چنانچه
 ست تقایم در میان سلطان و برادرش با بنید اسباب جدال و نزاع را فراموش
 بنک گشته شدن با بنید اولاد او کردید و این اعمال بر قدر پیش و شیخ باشند
 نزد اترک مقبول و مستحسن میباشند زیرا که به شوای میخنان عثمانی شستن عهد کفار
 جانیز و لایزال است میسر مفرطایلم و مصطفی بخوردن شراب و کارهای دیگر در
 ست بر مسلمانان تیرا کرده بود چنانچه حالت قاضی و معنی که از برای جزیره قبر
 معین شده بودند جهت اثبات این مطلب دلیل ساطع و برهانی قاطع میباشد
 روحی قاضی و احکم معنی که از راه ذوق بودند در خوردن باده و استعمال
 اصرار بکلیه اصراف می نمودند و این دو بزرگوار میخانه های عمومی باز کرده صلا
 عام در داده بودند و قرار ایشان بر این بود که هر دو در صبح معنی جهت زدن صبحی
 متزل قاضی میرفت و قاضی همه روزه در وقت عصر در خانه معنی تبه هم کار حاضر
 و همیشه سر بازاران و سپاهیمان در باب خوبی و امیتا شراب های معنی و قاضی
 یکدیگر مراه و کله کله داشتند بعد از شمع قبر مسلمانان دروب میخانه بار گشته در
 میان شراب و خمر و استجمام میکردند مصطفی در کلیسای سن نیکولا قیوم بودند
 را شکافه خاک با دستخوان های آن با مفرق ساخت و مسلمانان در آن

مکان مقدس هر کس بقیع های شیند گردید و اشکال اولیای مسیحی را کشند و دریدند مصطفی از شدت قنوت و تضرع قهر بر کاکا دینور در روز جمعه قرار داد که در آن روز کلیسای عیسیان بتدبیر مستقیم سلطان روز جمعه در قدیم تعلیم بخیزد یا نویسد که رب النوع حسن بود میداشت و حضرت محمدان روز را از برای سلطان عید قرار داد از اتفاقات در آن محله که مصطفی کلیت بسیار بتدبیر مسیحی نمود آنچه ایام جاہلیت در بعد رب النوع مزبور از قربانی انسان و مباحثت با نوان تحسین یافتند این غنائی سلطانان در آن روز از قوه به فضل آوردند برستی که پادشاه ستم کار جزیره قبرس و شمش بان ایران و سلاطین مصر و اعراب بر عیاد دارد آورده بودند در غلبه اترک آن ظلم تجدید شده بلکه اشد بر آنها گردیدت روز بعد از قهر بر کاکا دینو مصطفی جلاد از جزیره پروان رفته عازم اسلامبول گردید با وجود اینکه در این یورش خبیله هزار عسکر کتف شده بود در عسکر با ترغیفات شان وارد پایتخت گردید مالیات این جزیره که از جانب سلاطین مصر و قفقاز تحسین شریفین شده بود در این وقت یوسف بودی امید میداشت بر سیه رجا او داده شود به صدر اعظم محمد پاشای سوگونی و انکار گردید و سپس از نچندی در حق سلطان والده با هم نان سفره باید و معاش برقرار کردید

در ایام محاصره فاناکوستان سفایین جنگی عثمانی در نواحی الماسی حرکت جنگ های سخت می شد امیرالوجه دولت و ندیک فوراپس از ابلاغ جنگ عثمانیان دور و دایشان به جزیره قبرس غفلتاً بر قسطنطنیه بود تا آنکه در نواحی الماسی واقع حمله برده آن جبار را متصرف شد لیکن قاپودان پاشا

قی بقوه

علی با اتفاق قیج علی جزیره مقدس و سرگذر را بیا و غارت و تاراج داده ضرر و زیان بسیار وارد آورد و ندیکس از آن کشتی های عثمانی از ناواریت جماعات غارت کران را به جزایر زانت و یفالونی در انداختند و چند فروند گالیه استروا سوپوتور و انه داشتند قیج علی گالیه های چند از ندیک با به خط تصرف در آورد علی قاپودان پاشا هزار پانصد تقریبی چو یک و سپاهی مامور گرفتند سوپوتور نمود یک کشتی آنما تلف شده کاری از پیش نبردند لیکن قاپودان پاشا علی و قیج علی دریا و خشکی به قلعه دولی توجه برده مشغول ساختند و چندین قلعه های اشعی واری و بودر و به تصرف اترک درآمدند قاپودان پاشا بامیت فرود کالدر در برابر کالدر نمود و یعنی قلعه نولسکر انداخته قلعی با قره گرفتار سخت و تار ازین و کروز و لابره و آن دو در دریای دروا اسطامه او با خفت بسیار به و الوما آمدند قاپودان پاشا علی دو فروند قلیوبه به طرف جزیره میسیس فرستاد و خود به طرف تار رفته اقامت نمود تا خبری از اسلامبول با اقسا اطلاع از حالت کشتی های جنگی دولت متفق حیوی حاصل نماید

بعد از سر شدن نیکو نیام محمد پاشای صدر اعظم به ملاحظه ایرک شاید دولت اروپا در حمایت دولت و ندیک با یکدیگر اتفاق نمایند و یا در صد و تحریب قوت های بحرین دولت عثمانی برآیند و یا بجهت موقوف داشتن ترقیات و فوخرات رقیب خود مصطفی نجبال مصالحه در افشاده در حضور اعلی دولت و ندیک صحبت تخصصی از بابت صلح بزبان آورد و پاشا را به چه تقریر مأمور مخصوص نزد اولیای دولت جمهوری فرستاده ایشان را از مذهب باطنی صدر اعظم اطلاع

داد دولت جمهوری یغری را که از فی نام تبه تبه و انقاد مصالحه با مورایا
 نمودن غیر نیز که از انلا مول بر پاریس مراجعت نمود از سلطان نامه بجهت
 گرفت و سلطان در آن نامه پادشاه فرات اذن داده بود که و اطفا صلح
 بشود غیر فرات از راه و ندیک پاریس رفت و دولت جمهوری را به انقاد
 مصالحه میداد و نمود دولت مثالیها بواسطه این میداداری اعطای
 بدولت متفقین کرد تا به اتمام پاپ و رسیدن اخبار خرابی و غارت اراک
 در جزایر قنده و غیره دولت جمهوری مصمم گردید که با دولت اسپانیول و پاپ
 در ضدیت دولت عثمانی اتفاق نماید و در بیت و پنجم ماه مه ۱۸۰۸ مسیح مطابق
 بجری معاهده اتفاق در میان آن سه دولت نمضی گردید و آن اتفاق متفقین
 در ضدیت دولت عثمانی که دشمن ابدی و موروثی عیویان باشد متعهد گردیدند
 از ابتدای انقاد دولت عثمانی این دفعه بار سیزدهم بود که دول عمومی در
 ضدیت عثمانیان متحد و متفق گردیدند و پیشتر حرکت این اتحاد پاپ و دولت قنده
 بودند با هم دوسته های سفین جنگی دول مذکوره در بند زمین یکدیگر طغی کردند
 دوان روان که بر حسب بندی خیالات و رشادت شخصی و شتاب صوری
 به پدر خود امپراطور شارل گنت شبیه بود در او انحراف سبب مبرها به خدا فرو
 گالرا از دولت اسپانیول پیشتر فروند از حکومت جزیره مانا و سه فروند از ایالت
 سوادا حاضر گردید و مارکو آنتونیو با دوازده فروند کشتی جنگی از جانب پاپ
 آمده بیست و سیان امیرال دولت و ندیک با صد و هشت فروند گالروش
 کشتی بزرگ به ایشان طغی کردید و دوان روان که کاپیتان ژنرال بامنه

فصل دوم

قوت های بحریه دول متحد بود با امیرال دولت و ندیک صلاح در این
 که بر طرف دریای ارشیه حرکت نمایند لهذا اکثر کشتیهای سفین را بلند کرده
 سمت دریای مذکور روانه گردیدند و در پنج لپانت به قوت های بحریه عثمانی
 مرکب بودند از سیصد فروند کشتی های جنگی بخوردند که در تحت فرمان توپانیا
 وزیر نهر حکم توپان بربی و قاپودان پاشا نمودن زاده علی و قلی علی پیکر یکی انجرا
 و جعفر پاشا پیکر یکی طرابلس و پیر بربر روس حسن پاشا و پانزده نفر سفین
 های محترمه که شان دریا یکی داشتند واقع بودند پر توپان و قلی علی چون میدانند
 که فرومات سفین ارباب با غلغله کشتی و تدارک های دیگر نقص دارند صلاح
 که با کشتی های دول متحد اقدام به جنگ نمایند لیکن شدت غرور و خود
 پسندی قاپودان پاشا که در جنگ های دریائی صاحب خستیا بود و استقامت
 اتلاف قوت های بحریه و خسارت های کلیه گردید در شب محرم ماه اکتوبر عیویان
 را بر داشتند به حرکت در آمدند روز بعد یک ساعت بعد از ظهر بحالی پنج فریز
 یونانی که حالا کوزولاری می نامند رسیدند یک کشتی کوچک که شب پیشتر
 متحد شامانی و اطلاع بطرف لپانت فرستاده بودند در اینجا رسیده از یزد
 بودن دشمن خبر داد و دوان روان فرمان داد تا یک صد و سی نفر بجمع که محلات
 بستن و جنگ بود بر بالای دیرک کشتی برافزاشند و در دیرک فرامده جانب راست بود
 پنجاه فروند گالرا زشت کوزولاری بدرآمده و انصر دریا گردید و این حرکت او
 عثمانیان را فریب داده توانستند از کمیت قوت های بحریه عیویان اطلاع دست
 حاصل نمایند زیرا که سفین جانب پاپ آنها هنوز در پشت جزیره پنهان بودند

و این قسمت سفین جنگی مرکب بودند از پنجاه فرونگه که در تحت فرمان
 بارباریگ بود که از سپه سوری جزایر تپلیا که شسته بر طرف دیندر و و خانه آغلو
 و برابر دماغه که عینویان در آن روز دماغه به و عثمانیان قایل بودند و نیمی
 دماغه نغزین نامیدند بر فست در میان این دو قسمت قوت های مرکز که کمر
 از نصبت دست فرونگه کار بودند قرار داشتند و کشتی های پس فراول که سی فرو
 کار بودند و آن آوار و فرمان ده آنها بود و دست نغز امیران دول ملایه پیر
 روی صف جنگ و دوان در آن در مرکز قرار گرفته بودند فرمان ده جانب
 راست عثمانیان قلیج علی بیگلر بیگ انجاری و فرمان ده جانب چپ سولاق محمد بی
 بیگلر بوزن بودند قاپودان پاشا مؤذن زاده علی در پیش روی صف جنگ
 در مقابل امیران ملایه دول متفق قرار گرفته سر حکر وزیر پوت پاشا در طرف راست
 و تخرینه دارغون تجری در طرف چپ او واقع بودند

هر دو لشکر تجری چند زمانی بدیده تجب در یکدیگر نظر میکردند سفین عینویان
 تقریباً دولت فرونگه می شد و عدد کشتی های تراک بیست و سه فرونگه می شد
 در نهایت صافی و آفتاب در کمال شافی بود برق زره و متحرک و سپهرهای فولادی
 عینویان نظار ناظرین را نیزه میکرد و عینویان از دیدن رنگ های بران کشتی
 و علامت های مختلفه لالوان تراک و فانوس های مظلوم و سنجاق های سرخ که کمان
 های آنها از طلا و نقره بود و تجب های نمودند در سپردن شکل ذوالفقار و دودم علی با
 اشکال ماه و ستاره و طغرای سلطان شکر شده بود قاپودان پاشا یک تیر تیر
 بی کلوله بر عنوان سلام و اذن شروع به جنگ حکم داد تا مجید خستند و دوان و

در جواب

در جواب او بکت تبر کلوله در روز نوب های بزرگ چندت از قوت از طرفین سید محمد
 از جانب چپ عینویان سواق محمد و کاور سی عینی بیگلر بر کشتی (با دیا و دیگو)
 حمله کرده تیر باران سختی کردند چهار ساعت و نیم لب از طرف قاپودان پاشا کشتی
 (دون شروان) بر پیش بر یک کشتی های امیران کسبستان او را این کشتی
 در تیر پاشا خراب کشتی (ان فونیو) محمد بر دو سیه نغز کشتی حرکت میدهد
 نغزیز و کمان دار که کشتی قاپودان پاشا بودند و لیرا از باجه صد نغز کشتی های کشتی
 (دون ژوان) حاکم میگردند و قاپودان پاشا آنچه لازم غیرت و نهایت
 بود که هر دو در بین تیر و دوز کلوله بر متعلق او خورده از پای در آمد و سربازان
 اسپانول کشتی او را تصرف شد و سینه ز می در آن وقت که سر او را بریده و
 (دون ژوان) بر دشت سر او با لغت تمام او را در سر او را از نزد خود
 بر اند و حکم کرد آن سرباز را به چینه انداخته لیکن اسپانول را اخراجت کرده بر
 تیر نغز نموده و فرنگه محمد باجه کشتی فارش در در کبر معاصرت نموده گوش
 های مردانه میگردند سفین پس فراول بعد از کشتی امیران عینوی آمده و
 بر تیر پاشا و فرنگه که با کوفته بر تیر پاشا خود را به ریا بر تاب کرده و بشنا
 در رفت لیکن فرنگه در جنگ کشته گردید جنگ از فاین جانب است
 عینویان که در تحت فرمان (دوسریا) بود با قیج علی که فرمان ده
 جانب چپ از آن بود در گرفت و چنان ملل کشید قیج علی کشتی
 امیران مانعی را گرفت و گردن امیران را به دست خود زد و زیاد
 چهار گالرازان کشت بزرگ شراکت نجات بهم در دست

چارگشتی عثمانی در این جنگ تفت شد نود و چهار خروند از آنها که ملک تیرت
 بر خستند و یکصد و سی خروند بت دول متحد و افاد صد و هفتاد و چهار و تپ
 بزرگ با دولت بنام توب که چک کب میر بان کردید عدد امرای
 ترک به سز و چهار صد و شصت و شصت نفر سربسید و پانزده هزار برای
 که در گشتی با کفار پانزده روز بود یک مرتبه از او کشتن کردید از طرف
 عثمانیان شهابی هزار نفر تفت شد و از طرف میر بان پانزده گار تفت نزد
 مردان رشید کشته و نابود کردید و از جمله قتیلان کجا با دایکلی بود
 که از کثرت جراحت سز روز بعد از دو جان را تسلیم قلعش از روح نموده نیز
 از جمله مقتولین است و نه نفر از آن پنج از خانواده اول و نه یک بودند و نه
 عهد امرا کسی که معرفت آن لازم است در چون ژبانی نام روز دهم
 در فلورانس چاش که از رتبه غلامی و سینه که بر جات عالیه رسید
 عهد سلطان سوادسیم باسم سفارت از جانب دولت در فلورانس
 مامور در بار باب عالی کردید و از جمله زخم داران نامی کجا دست و است
 مؤلف مشهور افشاره در و کیشوت بود که در این جنگ بازی
 راست در از بن جدا شد از طرف عثمانیان محاصره بر قاپودان پاش
 بی سنجاق بک ای چر و تم و قوه حصار و انگره و کونول و پانت پرت
 در قله و سر غارت و کجا و کتیه و ناظر و کتیه جبهه خازنه شده و محمد
 صالح پیکر پنا انجرا با گاور سی و هفتاد و دو نفر بران قاپودان پاش بی همی
 دیگر از اقبان معروف ابر کردید و فانسوسای طرد و سبقتی قزاق که از برای

عزیم

طایفه نقره و اسحال ماه دستاره نرین شده بودند با دوحای اب که عیلت
 منصب سر مشر بودند در خبر و خایم جت میر بان افادند و کواستو
 نیوخ با افکار تمام و در شهر روم شده و بقصر در کاپلیول با رفت
 و یک سترن نقره بکرا نه این شیخ بزرگ در افکار کله اسمان دریم
 بر پانزده دولت و نه یک نیز محمد با حبه با از برای با کرا این قافله مقرب
 و شیخ بزرگ در شهر و نه یک بنا و پانزده در پاد و یک کلبی عالی با کرا
 این کار بستند دولت و نه یک روز ششم ماه اکتبر با کرا این شیخ روی داد و بود
 حیدر و قلی و نه بی قرار دادند پی حیم که در آنوقت پاپ و مایه اصنا این اتفاق
 بود و بعد از آنکه امیر البحر خود را با تفریفات تمام و در روم غوث شصت هزار و کرا
 در حق او افهام نمود و در حق در و ن و ن و ن سردار ملک قوتی کرا این
 ابر انجیل که بسیار مناب بود در کلبی بی حضرت عیسی پان نو در ترجمه ان آی
 از این قرار است که یک مردی از جانب جدا فرستاده شده بود که اسم او در ان
 یعنی کجی بود با وجود وقوع ان شیخ بزرگ و انهار ان عیثا و رعایا است
 اتفاق و حیل عیسیان تخر و تخری از ان جنگ و جدال و خور زبری حاصل شد که کرا
 دهانه شد که دولت عثمانی قوت و قدرت و شرکت خود را پیش از پیش نامی کرا
 زیرا که سر کواقی محمد پاشای صدر عظیم و ابر سو دمشی با وجود تکی و پادشاهی سلطان سلیم
 دولت عثمانی را در ایام درجه قوت و قدرت و عظمت و کفا بهاری که در بود
 بعد از وقوع ان جنگ بزرگ قوت بحریه عثمانی در مدت چند ماهی که توجه تمام
 کردند باز در جه اول بسید قبل از جنگ با نعت عد و سفاین دولت عثمانی

در سب از جنگ کشت بابت در آنکه مدتی بود که ما فخر کشتی های کشتی
 مستعد در باوردی چنانچه بیال با سده بت خود کشتی و نیزه خود نگار
 از خبری سید و قلیج بی سغانی را که از جنگ بابت نجات داده بود حرکت ده
 کشتی های چند دیگر را بر باد برد و آنها را غرق نمود تا آنکه بابت ما بر دم شنبه
 و با شتاب و پیش خود کشتی در اخل بندر اسلامبول که در اسم اصغر سارایه
 در نزد اترک درالوج کت بود و بعد از این خدمت نمایان اولیای دولت
 در قلیج بی سید و منجب قاپودان پاشا که سرافرازش که در خدمت عظمی سلطان
 قاپودان پاشا منزل تقویت امور مملکت به قوتهای بحریه رسیده و در عرض اسکله
 مانده و ندیکت آورد و در کشتی سازخانه را ازین بدست قطع زنجی از باغ سلطان
 جدا کرد و بر دست کشتی سازخانه افزون و ندیکت گارخانه مستوف و در جبهه
 از برای کشتی سازی آماده کرد و در قله در یک زمستان صد و نجاه کشتی های
 کشتی از کارخانهها برود آن قاپودان پاشا بعد از عظم عرض کرد که ما فخر کشتی
 اسان است لیکن حاضر کردن با نصد عدد دیگر و پروکام و طباب و سایر غریبات
 خالی از آنکه نخواهد بود و بعد از عظم در جواب کشتی خاب پاشا قدرت کشت
 باب عالی بقدری زیاد و پلانده است که در کلمه شده و در طایفهها را از آبشیم پرده
 ما را از هر بر ساخته حاضر نمایم تو که از هم یک کشتی را برین کجواتن از انقار طرزات
 همه را بر تلبتم نام قلیج بی تاروی زمین خم شده است دست ما از بابت تعلیم بر زمین زد
 در عرض کرد برین یقین برود که ثاقوت بحریه با غنای بر در اول خورشید مانده
 ایلی دولت و ندیکت با وجه و تخییر خبر کشت بابت در اسلامبول مانده بود

ایلی بی بی

روزی چنانچه نوزدهم هر ای ترک نسبت صدر عظمی وقت تا از تسلیم کردن اسیران
 خدمتی نماید درین رسید از متعهد او در خصوص معوج جنگ اطلالی حاصل گشته
 صدر عظمی تا او را برید و او کشت تا آمد به بنی سب ازین حادثه آخری حالت ما
 چگونه و غیرت با یکدیگر است در میان زبان ما و ضرر آنهاست که است با یکدیگر
 از شاکر قیام شمس این است که یکت بازوی ما را انداخته بشیم و شاکر کشتی کشتی
 های ما شمس این است که پیش ما برید و با شمس پیش برید و در آبشید و انچه تر در بند
 تر از اول برید اما بازوی برید و دیگر علاج نخله و در باره نخواهد رسید این سخن صدر
 عظمی از روی لطافت و دور از لاف و کرافت بود در ماه ژوئن کشتی های عثمانی فاعده
 در دست و بنجا فروخته و بریاد آمدند و زمین سپاس بر لب از تردمات زیاد و از کوه
 اجبار و در کار شروع به جمع شدن نمودند و عدد زیاد تر از نمایان عثمانی بود و ندیکت
 عدد و کلمه بودن طرزات آنها بر اسطه اقبال و اختلاف در مسایله فایده و پیکار بود
 و در مرتبه هر دو لشکر بحری هم بر خوردند و نتیجه حاصل نشد از وقت اترک بطرف (مورد)
 و ناویران خسته و زمین دولت مملکت در دست و چون گرفت که در دستهای زمین
 عثمانی را از محنتی که یکدیگر کاغذت نماید با وجود این حالت کشتی های عثمانی هم غنیمت
 ترانسه مانع نشود تا نزله در چادیم که ما هم مجامعه و حدودت بود و با شمس و ترک
 محاصره کرد و قلیج بی ایستهای نمایان خود اسمبول کشت و زیاد و برجه گلر از او خارج
 بود در دالماسی قلعه را که عثمانان در برابر کاتادون با کرده بودند و ندیکت
 که در آن دولت و ندیکت یقین کرد در اینکه از اتفاق دولت عیودی فایده نذر برای او
 حاصل نخواهد شد لاجرم که از دولت عثمانی خواستند تا ما را سیر فرانس که در اسپین

بود و اصلاح مشه در دفع کجالت و تسبیب انجام این کار اقدام نمود با مجید
 بسیار مصالحه را منصف نمود و هرگز هم دوستی و بیمان بودی طلب صدر عظیم از جانب دولت
 عثمانی ما مور انجام مصالحه بودند و مشروطه مصالحه نیز نوشته شد. بود فرزندون کاتب سردار
 و عثمانی خاص دولتی حکم خوشن مصالحه نامه را تغییر داد و در بار باسوی و دیگر دولت و نیک
 تواریست تر دناجه و مصالحه نامه را با فرزند فرزندون نوشته امضا داشت این مصالحه
 در ششم ماه مارس سنه ۱۲۸۹ هجری قمری و قریح یافت و کلا در زای مختار دولت
 و نیک در بار باسوی و الوانی بود امضا داشت مشروطه مصالحه از این قرار
 بود اول دولت و نیک در مدت سال بیست و سه هزار و دو کازابت مختار جنگ
 جزیره قبرس کجا که از آن دولت عثمانی به بد نام یافته و شهر در سوچو قوی با
 فرنگی از آنجا دولت عثمانی استراده شود تا آنجا که ایالت جزیره در آنست که مالک باشد
 دو کابود دولت جمهوری سال هزار و پانصد و دو کاب به را العباس سلطان سپهر که مصالحه
 سلطان عثمان را امضا داشته بود باز امضا دارد خامس ایالت مالایانه جزیره
 قبرس را که دولت و نیک سالی شش هزار و دو کاب میرا در بعد از این موقوف باشد
 ساد و مضر فای دولت عثمانی و جمهوری در ایالات و البانی و الماسی است
 سابق باشد و حد و قدیم آنها معین شود ما العباس سفین تجارت و مال التجار و تجار را با
 طرفین که در زمان جنگ ضبط شده است آزاد شود در بار باسوی و خود در الماسی
 رفت تا تعیین حدود نماید و در نفر از ما مورین و نیک را که کبابی خود کرد در این
 مصالحه جان معلوم میشود که عثمانیان در جنگ در پلانت فتح کرده و نیک
 مغلوب شده باشند بعد از دفع مصالحه فاین در بین عثمانی و نیک در دوران
 امپراتور

بر اینگونه با سفین کجالت دولت اسپانیول شهر تونس را دوباره منحرف نماید و این کار از
 برای او کمال سموت را داشت زیرا که در زمان پورش بودن عثمانیان بحر جزیره
 قبیح می شهر تونس را منحرف ساخت لیکن قلمه کجالت دولت در تصرف فرزند اسپانیول
 باقی مانده بود و بالجله در دون و وان در نا و دنیا نام بطرف دولت که نود
 نه فرزند کشتی کجالت اسپانیول در اینجا جمع شده بودند و دانستند چون بخار بیک
 در دون و وان اختاریافت اترک تونس را که امشته هر دن فرشته شهر مذکور
 باسی در حوازه توپ بت اسپانیول اما جمعیه سپهر مولسن بود خود را که کجالت
 شارل پنجم تحت حکمرانی تونس نشاند بود که که در دو بود و خود کجالی در جوس
 کرده حکمرانی نمود و دولت اسپانیول نیز مخالفت کرده خراج مقرر را نماند
 چون از صولت تغییر قبیح می متواری شده بود در اینوقت بخت در دون و وان
 رسیده و متوجهی حکومت مورد و خود کرد دید لیکن بسته های او مخرج و مقبول معاف
 و شهر را تصرف مرکز (سانتا کروس) داده محمد برادر محمد با اسما ناب اسلطان
 نیز پس از آن قلمه کجالی که در رای شس بستین بود با این شهر و در با ساخته چهار هزار نفر
 از قشون ایطالی و چهار هزار نفر سر باز اسپانیول در اینجا ماطر که داشت و بعد آن
 لشکر را در تحت فرمان دوسر بلونی قرار داد و در سی با سر کرد قشون
 ایطالی و در سال ۱۲۸۵ فرمانه لشکر اسپانیول بود بعد ده اینها صد نفر سوار هم تحت
 فرمان در دون لوپوز در اینجا که امشته تمجید را با آن و فرزند کشتی نشاند
 روانه مکت (ناپل) نمود چون خبر تغییر دوباره اسپانیولها تونس را یافتن قلمه جدید
 سلطان و صدر عظیم رسیده و بخت قایدان با قبیح می را به جان در آورد و کجالت عثمانی
 در

از کنگرگاه اسدبول در بار آمدند تا بدان باغ قیچ فرمانده ملازمتی بحری سلطان با
 فاتح بن بر عسکری هر لشکرهای بری لطیف ترس دادند که دیدن چون در آنجا سببه منت
 نگرینی هر یک با منت نیز از نرسبای و در هر روز نرسبای و در هر روز نرسبای
 اده لشکر ترس آغوش و مدت سه روزان شهر را با باد غارت و تاراج دادند بعد از آن همه
 بکلیت یک ترس با همه گارت بمسطنی با با همه طرابلس با مورست نه گارت پس از بی رسد
 حاضره غلبه و در پیش متوج شده و در دست حراوه توب وی سر نشسته هم با پیلیطرو فرقا
 قلعه و محراب اسلحه ترس بت لشکرها تا افادند و خیزند نرسبایان را بسته در
 هزار نفر با اسیری و بردگی گرفتند از آن ترک نیز در این در پیش سر با بسیار غنای
 از عهد امانا و نرسبای ای بیجا هر یک ن بودند و بجهت آنکه اسپانزل از تخییر ترس در
 یکی مصلح اطلاع شده قلعه گارت را حراب کرده باز این حوازمند بعد از آن که
 قلعه جدید که مورخان جنگ ای بحری عثمانی باستان ترس نامیده اند چنانچه
 (دوسریا) با یک نفر سر کرده دیگر با وجود زخمی که برداشته بودند و لیرای
 سکر و عثمانیان در در پیش چهارم قلعه را منخران شدند چون فرمانده لعلی که اسپانزل
 (دسی بلونی) را بجهت بر عسکر کرده و در شاه راه از روی تنور نیز ادراکه که گفت بکن
 جرت کردی که پس از گذشتن گارت در قلعه جدید منزل قلعه واری تری با همه
 برج مزبوره که (دوسریا) با شارق (سلینوگرا) بطریقت در آنجا منزل نش
 بودند باقی مانده بود و قاپودان با ش و سر عسکر را در رشت است آنها خوش آمد
 قتل ایشان را روانه بسته امان نامه جهت آنها فرستادند که برج را تقیم نموده خود
 هر جا که خواست بر روند و (دوسریا) چون همیشه با مان نامه اترک مذمت هر اطل

۱۰۹۰

به چهار نفر مغرب و عده دادند تا ادرایا بجای اسی برسانند هر اب نرسبای پس از گرفتن
 سر او را بریده از برای سر عسکر بردند و سر عسکر بعد خود و فا کرده (دسلینوگرا) و بجا
 نرسبایان را داخل مستغفان قلعه امان داد
 حال که در ذکر تخییر ترس فراخی رست داد و بهر آن است که لحظه لحظه خود را لغت
 کارهای (ایوانیای) بغدادی تا نیمه زیرا که محال نبود امانه و قابل این است که
 در تاریخ کتاشته شود این مرد بزرگ را اداره خود را بر طبعی یعنی حرازمند (ایقین)
 داله افلاق قلعه دیگر و دیگر با در حقیقت یکا که نرسبای استانی بود با بقا اشرار از
 بابت تخییر خاطر اولیای دولت عثمانی در خیرص استقامت بغداد و داله ولایت افلاق
 با پادشاه استان در این اوراق مردم در این وقت ایوانیا متوج را نرسب
 دانسته بهرین داله گری ولایت افلاق افاد و سلطان در حسب استه عمای
 بزرگان و اعیان افلاق ش راهیه را داله که دهب نیز عسکر نیز ما مرشدند
 که در ادر حکومت آنجا مستقر و سلطانانید پادشاه استان در صحت حمایت است
 خود بغداد بر اده خواست بر سر سفیری که در اسدبول داشت ادر احوال این
 در حکومت افلاق بر قرار نماید توسط ابجاکه نرسبای و امرای استان لنگری فرما
 آورده باش عثماني در ولایت بغداد چند بار در دوزخ محصری کردند پس از آن خود را
 بقعه و خوصم که کمینزد در تصرف بغداد باقی مانده بود در انداختند بغداد از جانب
 خود بر ادر نرسبای جوان را نزد ایدان فرستاد ادر اکتلیف کرد و بر اکتلیف خاطر خود
 جنگ و خونریزی افلاق پرودن بر و ایدانیا فرستاده ادر اگر شده اسپانزل
 فرستاد سفیر استان در حرم او هر قدر تو سر کردند فایده نه بخشید و ان

بخت را در یک روز گرامی پارو زدند و او شد در این سینه هم سیر لیدر با پناه
 استان وفات کرد و مسد پادشاهان خانواده (پیاست) با او متفرق گردید
 احیان دولت استان بجهت اینکه چهار صحت عساکر عثمانی و تخت و تاج
 تا آنکه قلع (حوصم) را تصرف ایوانا دادند و با او مصالحه کرده چند صحتی و
 مودت بر بستند لیکن والای اخلاق خواستش کرد که بعد از او برادر او بطر را
 از استان بیرون نماند و استانی را از زحمت بعد از او در آردان آوردند
 بودند زیرا که ایوان عقب بر پله رحم بر کمان اینکه مشایخ بیدرید استانی
 مایل شده است حکم کرد او را که در دست گرفته است در میان آب خنجر کرده
 و برادر او بطر را با اسلامبول فرستادند چون مشایخ را بیدرید مکه که از
 دنیا رفت عقیده مردم بر این شد که او را کسرم کرده بودند بعد از آن ایوانا
 بدو تاج خود را برود داده ظالم و دانه کسرم بر خنجر از شد خلفای عیسی که
 ولایت بعد از آن را زنده در خاک بیکر دانه امرا آنها را ضبط نماید مکتوب زبان ترک
 از طرف سلطان جهت احیان استان فرستاد که بعد از این از خانواده بکند
 با او دشمنی کرده اند با داری انتخاب نه نماند و بچنین از روسها و پهلوانی
 کسی را با داری خود قبول نه نماند حامل نوشته استانی را از عقب آن
 در باطن اطلاع داد و حال آنکه خیال عقب در باره ایوانانی بودند زیرا که مشایخ
 در اوایل کار از بین می برشته استان شده بود لیکن پس از استقلال و حکومت
 دوباره مرتبه شده بدین معنی رجوع کرد این واسطه او را صدق بی بد و بر کمان
 میفروند و در حال اول تا زنده از بخش اولیای دولت عثمانی خبر داشت و بدین
 کمانی

که از برای انجمن اول و تحریک والای اخلاق در پنهان چاشنه در این بین چاشنی
 در دیوان ریاسی حاضر شده از جانب سلطان ابراهیم که در خوش
 شصت هزار دوکامالیات بعد از صد و بیست هزار دوکامالیات میفرودند ایوانا
 بزیرگان ایوان بعد از تحریک کرده با ایشان سخت طلب میگری
 فرود گرفت و از پادشاه استان که با او پادشاه فرانس بود و حکمران
 قزاق که (دهقان) لقب دارد مطالبه مدد نمود پادشاه استان
 او را قبول نکرد لیکن (دهقان) قزاق لشکری فراهم آورد به اعدا
 او رفت دست مرتبه با لشکر عثمانی جنگ کرد و شکست دادند از قزاق ایوانا
 رقیب نزد بطر را تقاب نموده تا به (توانسیلوانی) بدو رسید پس از
 آن او را در قلعه (بوا هیلو) سراخ کرده با تجارت و از فرمانده قلعه
 که یک از صاحب منصبان عثمانی بود بطر را مطالبه نمودش را بیدر جواب و
 کوه که توب و در عهد تیر تیر چنان فرسود باز از برای او نفرستاد و ایوانا
 در اول حکم کرد که مشایخ و دماغ رلب ای آن بخت را بیدر پس از این
 در برابر قلعه از برای با بختند از قلع را بیدر پیش گرفت و چهار شبانه روز
 مشغول شد و فوفاست کردید بعد از آن شهر ای سبب روانی که مان به این
 مستلا کردیدند در آنوقت لشکر زیادی از عثمانیان با صد و بیست هزار توب
 در کنار رودخانه و از ب حاضر شده بودند و ایوانا در قلعه (حوصم)
 مستعد قال و جدال بود پس در کشتش و کشتش بسیار بعد از آنکه کشتی
 شده به ششم کردن قلعه را نمی شده مشروط بر اینکه قزاق در حال

در این قسم خبری که تا حال
 دست از صاحب او بر نماند

دارادی بجان خود رحمت غایب در جان و مال ایرانیا و غلبه ایران در
 امان باشند ایوانی هفت مرتبه چنان را در این خبر من قسم داده است
 قلعه را تسلیم نمود و خود نزد قاپوچی باشی که سردار لشکر بود رفت تا به
 مدت چهار ساعت با ایرانیا مشول صحبت بود در این صحبت از بعضی سخنهای
 ایرانیا متغیر شده و شمشیر کشید و ضربتی بعبورت و ضربت دیگر بر شمشیر ایرانیا
 برداشت یکاچه که بر سر او ریخته سرش را بریده و تنگ بزد و پند کرد
 و بدن او را چهار شقه نمود و شمشیرهای خود را بخون او مالودند و اعدای
 او را نیز بر کرده در میان یکدیگر تقسیم کردند از وقت قزاقی است
 بشمشیر کرده خواسته از میان عثمانیان را بی باز کرده پرون برود
 و ایران عثمانی همه آنها را از دم شمشیر گذرانید و گفت رسانیدند الا
 شمشیر را که زنده نگاه داشتند از شمشیر لغز یک در همتان قزاق
 بود و پس از فرختن این کار پیلر پیر رئیس افغانان را قاپوچی باشی
 چقیال زاده که سر لشکر بود بواله کردی بخدمت ان برقرار نمود و معلم کرد
 ایرانیا را در قصر حکومتی که در شهر دیاسی بود برود و پنج دوز که دندنا
 از برای دای ایمنه و بغداد اسباب تهنیت بجهت باشد

بجهت از انعام و معالجه با دولت و ندیک دگریمانی
 جانب ان دولت جهت تعیین حدود ایالت (دالماسی) رفت چون با کازرس
 دید که از آن جهت در راهی متعلقه شهر زنجان و در شهر دیگر استرق شد چنان
 استر دادند از نهبند از کاپوش کلکان (جوسنی) با تعلق دسوسران و غیر
 دیگر

و ندیک جهت رفع ان ابرادات با ایالت دالماسی (فلسطه و پس از
 گفت و شنید و کلای عثمانی قریه ز برای دملوا) سعی فرموده برای شهرهای
 دیگر و الگه اگر دندم در آن اوقات سفیر دولت لیسان جهت تهنیت بجهت
 نامه و نذر خواستن از اعدا دیگر در حق بغداد بجهت آمده بود بباب عالی بغداد دایه ایالت
 آه خلیفه (الکس) دو مرتبه از جانب پادشاه فرانسه سفارت آید
 مرتبه از برای واسطه شدن در امر مصالحه دولت و ندیک بود و یک
 دفعه دیگر از برای اطلاع دادن از جانب (ها فوی دو الموا) برادر
 پادشاه فرانسه جهت پادشاهی مملکت لیسان بود صدر اعظم گفته بود
 چون خلیفه نیز در از جانب پادشاه خود عالم به به پیشتر نیست
 بنا به بخت رسد سلطان شرف شود خلیفه در جواب گفت تخلف پادشاه
 او از این رسم معموله از باب خست و دانات بود که بجهت این بود
 کشت به از آنک نعارف را باج حساب کرده بیژد در صدد مطالبه برآید
 چون خلیفه سفیر سخت باستان صدر اعظم اجازه داد تا بخت رسد سلطان
 شرف شود معاهده بر این فرمانه هم در ضمن رعایت و حمایت میبود
 بیت المقدس و زور انجا از باب عالی صادر نمود در پانزدهم ماه سنه
 مصادیق مشهور بجهت سفیری از جانب ایران پادشاه روسیه
 از آنست و از آناره ای قوم انجا گفت که که تا شهر سکون پیش از آنکه خبر پادشاه
 جعل آورد و دند سفیر نیز در با لاله و لخر و نامانی رحمت خود زیرا که اولای دولت
 را نمی نشاند بر اینکه از جانب دولت شاه اجهان سفیری بجهت روسیه مامور بود که از آن

دولت اطریش
دولت اتریش
دولت اتریش

این تاریخ نیز از طبعی مخصوصی که با احوال آید و از جانب پادشاه و روسیه حاصل شده
 بود در خدمت سلطان اذن عیون یافت و در ابله کاری دولتی تجارت حتی
 دوردون برآید و خارج مالایان و کنگوای سرحدی با دولت اطریش تراک از حد
 ان دولت پیش رفته در خاک اطریش آخته بغارت و آماج بر خیزند بهر اطراف
 نامه علوان گشتند بر سر راهانوالد کاتب هر روز برای سلطان در ستاره
 تراک چندین بار بقصد تصرف در اخص ناحیه و اقد جان طلیس (صاموس)
 شده پادشاهی افغان اولا ولایت در ذیبت را بقبول کردن یعنی دولت عثمانی
 تکلیف میکرد یعنی بختان بکت (متوگرا) بخواست تصرفی در کامی بونان و در با
 کابالینا را ضبط نماید زیرا که سلطان یعنی روز موجب او را از ولایات ان در چهل قرار
 داده بود در ناصف پادشاه حکران (مشردن) و دات و قوی ان سوال را که تسلی بپوش
 داشت سلطان بنمود در سرحد خروا قله های چند را که مختصر خراب که آتش بپوش
 میخواستند ابا مانده و قله جدید (مشرد) را ساخته از آنجا ولایات اطراف بخت
 و تا زبیکر دند و در ولایت (کامی ببول) علیه مشول غارت بودند در مالایه
 بی فیر در بختان بکت (قائینا) حکم کرد تا (مال قوچ) به قله (واک)
 رفته که تو ال ریشیه انجا (ژوسی) چوان را با بارزت بخوابه (مال قوچ)
 با چنار سرار و در دیت پیاده به انجا رفت (ژوسی) و براندر مقام دفع بر آمد
 لیکن در اخر مغلوب شد و مشول کردید پس از ان تراک قله (ژوسی) را با بخت گرفته
 خراب کردند علیه مقرر بود که چون سلطان در روزهای عید مسجد سیرت دزد
 خانه هر سغیری که عبور میکرد چایست ان سغیر از خانه بیرون آید و هر کس تعلیم
 و کرم با ایا پادشاه

و کرم را با کجا پادشاه در سیم سغیر اطریش این رسم را که در البر و دین سغیر
 سابق دولت مشاهیر الهامه اول که در موقوف داشته خود را برود
 نمود در نهم ماه ژون ابراهیم ترجم معروف دولتی که جدید الاسلام و در اول
 مملکت لیستان بود وفات کرد مشاهیر الهامه ششمی در اکتوبر و در ذی کعبه
 و پاپیس و مملکت لیستان مامور شد به صهر خدمات نزرک شده بود در
 سال هزار و پانصد و هشتاد و در مطابق نصد و هشتاد و هجری (هنکوین) سغیر مخصوص
 اطریش خراج معمری مالایان را با احوال آورد و یک روز بعد از وفات ابراهیم
 ترجم سرور ژوشی چوان را با نصد و یک و چهارده سپرد و دو مد طلب
 که عیالات شیخ مال قوچ بود بختور صد اعظم او در نصد و هشتاد و هجری (ژوسی) را
 که در ایشیدی بود حکم کرد تا در فن نمودند و با سر را از برای تاشی مردم سیم
 انداختند (هنکوین) علاوه بر ولایت نامه داد و بخت دولتی مکتوب سیم در
 طرف امپراطور از برای یوسف معروف بیوردی دشت صدر اعظم از این
 بابت شیخ تعیین شد که مانده امپراطور پادشاهی از برای یوسف بیوردی که
 مستاجر عشرت با لیت شراهان و تلقی نامه بزرگ بلا حمله اینکه بیوردی نر بود در
 حمل و ذی کعبه که کت مایگی گرومانه خودش بیوردی شش بودند وفات کرد
 بود اندک زمانه قبل از وفات (ژا پولیا) و الا (توان سلوانی) بپوش
 چادش از جانب سلطان نر داد مامور شد در مقام مواخذه براند که کله کله گران
 او از برای کجا بر بار امپراطور اطریش شده اند و کجه جهانب مدت مدیده را
 در انجا متوقف شده اند بعد از مردن (ژا پولیا) جهان ولایت جهانبگویی

خرد با طودی را انتخاب کردند مشایخه (عیسائی) نام را باد و نفر ما رو بگردید و بجز
 دو کالیات با باغی فرستاد بعد از آن چاکش احمد بنده اسنای مکرانه حال
 و علم شد به بزرگ با قودی برت شاره الیه انعامات شایان در حق احمد بنده و کتبی
 او را بایک نفر مجاوره اسلامول روانه داشت مال بعد از کندی نام با باغی آید
 حمایت والی و ایت (قزاق سیلوانی) را از اولیای دولت عثمانی و احمد دست عثمانی
 کردید در همین ایام کالی (کافی) و پیش او و ننگاد با ایای مقرر با باغی آید
 به جهت الیه و حجابات سرحد و از آن کتبی تا کرده از آن جمله نارت کردن باغی
 (سیما نند) بود کتبی انعامتیه فائده شد در همین سال که منصفه رشتا و جوی پاش
 دوباره پیش او و ننگاد حاکم ایای مالانته بجای (دیم) بنیر سابق طبرستان طبری
 متقیم اسلامول کردید و شایخه صفا مامور بود که در بجهت مصالحه شت مال که در مال
 برنده انقضای آن مانده بود که شش ناید تر شش ای بجهت به مصالحه را صدر اعظم قبول کرده
 بابت ابراهیم و کینفر تک دیگر که محمد نام داشت و ماغتن یک قلعه تازه بجهت
 کرد تا بعد از گفتگوی بسیار و التماس ای پاشا صدر اعظم را پس از بیعت
 سفینه گفت و شنید و ابرام و اصرا را مانی به بجهت به معاهده نمودند لیکن صد اعظم
 به سفرای اطیش اطلاع داد که سلطان بجهت به معاهده را بفرار عهد نامه سابق
 که در پیشه ایسی (عشقه جوی) وقوع یافته است قبول مینماید مگر و نقره که تعلق به
 بسه (زاقولیا) در دریای مازندران است که در عهد نامه تازه بیعت مال در نظر
 داشت تا و جانشین ای طبرستان بفرستد شود که کتبی قبول کرد و بیعت رسم
 عثمانیان این بیعت که در جانب ایران و جانشین خود عهدی به بنده با مصالحه
 نمایند

نمانند اگر امپراطور میل دارد بر اینک ایشید وک داد و بعد نای خود را در این
 مصالحه شرکت نماید شاره است اما در خصوص و مات و قریه نایک طبرستان در آن
 شراکت داشت صدر اعظم بر شرط محمود و ترجم اطلاع داد که بعد از این سلطان
 به هیچ وجه قبول شرکت نخواهد کرد و چیزی از بابت آن و مات داد که از خود
 در مال بعد و خصوص ماغتن یک باغی که صدر اعظم بر شس او و ننگاد بود و آن
 اذن و اجازه کرده بود و اقول کرد و بطلا و با و نغدن نمود که در کوه چاه سواره
 حرکت کند زیرا که خراج منقری را در سر و عد که همین شده بود از دولت طبرستان
 نرسانده بودند تا آنکه در ماه اول ۹۲۳ هجری سلطان ۹۲۳ هجری قبایع لغات هم
 شده با خراج مالینان و ابراهیم پاشا که امیر شده بود رسید و نیزه با اسکیلاز بر ک
 سو که کوشش نفر و زرای تحت قبده که در اوقت پیا ل در تو دو احمد و محمد و صلح و بیان
 پاش بود و مقرر بود با خرد او در و تسلیم آن نمود بعد از آن بجهت به مصالحه از برای
 دست بیست سال همضا شده بر شس او و ننگاد داده شده و این مصالحه نامه با بجهت
 داده شده بود و اختلاف کتبی از جمله اختلافات یک خراب کردن قلعه کالو
 بود و بعد از تصحیح بجهت به عهد نامه محمود و ترجم لغات مامور گردید تا باین او و ننگاد
 به (روین) بروند در آن اوقات که ایلی امپراطور در اسلامول
 بجهت به معاهده بود (یکس) نام فرستاد و زاقولیا (روین) بجهت امپراطور را داد
 بر اینک او را بواله کری (قزاق سیلوانی) انتخاب نمایند چون امپراطور عثمانی مکر و خوب بجهت
 دو نفر از جدید اهل سلاهای (قزاق سیلوانی) که یکبار از آنها کشش بوده است و نیزه
 جدید ای دیگر اولیای دربار اسلامول را تطیع نماید و از برای این که چهره خرد و کالیات

آنکه در سلطان سلیمان و او مالکات و تقاضای سواد و یک سادی زیاد بر این قبول
 میکرد لکن سیدان غیر فرق العاده از جانب و الی تازه و آوردن کشتی بی اند
 کوشش می مدعی رای حاصل نمود یک نفر از سنی که سرتوف نام مکتوبات چند از جانب
 پادشاه آلمان آورد و سلطان پست روز قبل از فوت شارل نهم پادشاه فرانس
 نامه از برای او نوشت و چنین رساند با آنکه در اوقات با کشتی می خواهم آمده دریا نورد
 بود که در پی نجابت آن پادشاه در سال و هفت ملاحظه کردن چند نامه و مصالحه نامه
 که توسط ستم همین دولتی با دول عمیری اتفاق افتاده است اسباب حیرت و تعجب آن
 میشد زیرا که اغلب این کار که از آن دولت عثمانی عمیریان جدید اسلام بوده اند
 در چنین روزها سردارهای بزرگ دولت سلطان سلیمان که دولت عثمانی را به
 این وجه بزرگ و جلال رسانده مدتهای مدید در آن عظمت بزرگ کفایتی کردند چه چیز
 اسلام بودند و زود لغزنده لغزنده را می انهد مشقت نفرانها اصلا عمیری بوده بدین
 اسلام داده بودند از آنکه ابراهیم پادشاه و ضعیف سلیمان پادشاه و ایاز پادشاه
 پادشاه و احمد پادشاه البانی و سیزده پادشاه و پرتو پادشاه و هرزک اوغ و دو کاپین
 اوغ و از ابراهیم هرزگوین بودند زتم پادشاه و برادرش سلیمان پادشاه و فریاد پادشاه
 و احمد پادشاه یاقین و او و پادشاه و فاتح بن سلیمان پادشاه از امانه البانی و غیره
 بودند و صدر اعظم محمد پادشاه و وزیر مصطفی پادشاه و بیولمان سرحد و اجسر و پادشاه
 و اولاد و یکی پادشاه و بیولق مصطفی پادشاه و زال محمد پادشاه و فاتح قبرس مصطفی پادشاه
 و حاکم مصر معتزل محمد بکت و بالانچی احمد پادشاه و فردی پادشاه و صوفی پادشاه حاکم
 که در محاصره در وقت کشته شده اند ابراهیم پادشاه بودند و چون پادشاه حاکم بن حسی

محمد

حضر پادشاه از ملت روس بودند و همچنین اگر ملاحظه امرای سحری و دریا زمان
 حیدر عثمانی را نمایند که مدتها مایه اشعار قوتهای سحر بر آن دولت و اسباب
 و حجت صحیح صفحات دریا بود معلوم میشود که اغلب آنها از جدید اسلامان
 عمیری و اصلا از نسل یونان و جگر و خردوات و غیره بوده اند پس واضح میشود که
 رسیدن دولت عثمانی با این وجه بزرگ عظمت و عظمت کوشش از آن قبل تر بود و
 است مکتوبات و جوش و کفایت و درایت و جلالت و رشادت و بی عفتا دی
 و بی ندبگی جدید اسلامان عمیری بزرگ و صولت و در ادب و دریا بر تبه پادشاه که هیچ
 دولتی با برای مقابله و مجادله او را ندانست دولت عثمانی و لایات و اقد و حوال
 خود را بستیاری بندد و اسیر میکند از اولایات برده بود و سخن خود بعد از همان بند و
 اسیر رفت جان او طمان و دم و طمان خود کردیدند

قبل از آنکه این عهد معروف تاریخ عثمانی را بافت سلطان سلیمان
 پانزده روز بعد از اتفاق و مصالحه با دولت اطیش اتفاق افتاد و ختم نمایند
 آن است که در قریح قضی و قایح و حواش را که مورخان عثمانی علامات رسیدن
 زمان فوت آن سلطان قرار داده اند چنان نمایند زیرا که حدود این جزایر
 بیچته اتفاق باطل که سلطان به تأیید این مخرافات است در وجود سلطان
 مؤثر واقع شده اسباب زود رسیدن روز مرگ او را زود فراهم آورد
 یک روز آنها ظاهر شدن ستاره دوز دا به و دیگر در قریح زلزله سخت که چهار صد با
 خانه در اسلامبول بان و بسط خراب کردید و دیگر آمدن سید سنان کعبه و جاطه
 کردن زواریه پست الهه و سوزنزل کردن ارکان خانه خدای از سیدان حواش

قوی تر و جنت انگیز تر از پیش ازین بود و در بزرگترین قیام
از وقت جدش سلطان سلیمان اول بی از بیخهای سرای او نه آنش که شده بود
و دیگر وقت ابوسعید و شیخ بزرگ بود که خیمه مایه غم و اندوه سلطان کردید سلطان
که در وقت پسر و دیم خود انکس از دیده ما جاری کرد و بود وقت این شیخ الام
که به مایه سخت کرد و اندوه عظیمی بر او مستول شد با لجه چون سفره خانه و شراجه خانه
با آنچه در آنها بود و سوحه بود و در شیخ اقای ناظر یا شربت دار ما مورع شد تا
تاریکات لازمه را دیده انبارهای ذخایر و شراجه ها را سمور و حمل و بار آورد
همان اوقات حامی را که سلطان با خنق ان حکم کرده بود و تازه با تمام ساینده
ان را قصور حمام مینامیدند و بسوزن و طربت دیوارها و آنچه کشته ان را بل
نشده بود و سلطان جسته تماش و استحمام بدان حمام بر رفت و در برای دفع عطش
در بیخ بنجرات یک بنامی ناب استعمال نمود اگر چه در ظاهر شراب انکوری را
دست سابقان که رنگت بری و غیرت حوری بود و می نوشید لیکن در پطن
ساقه اجلب موده ناخوشوار مرک را به هر چه بود با لجه بنجاری شراب زد و
دماغ سلطان اثر کرد و در روی مرمصاف لغزیده بر زمین افتاد و چون او را بیدار
تبی محرق بر وجهش تابش شده بود و لید او را در میان بستر خوابانیده باز
روز بعد از ان جهان فانی را که هشته لعالم باقی افعال نمود وقت او در روز
ماه دس بر سلیمان مطابق ۹۸۲ هجری الفاق افتاد

از سلطان سلیمان تا بیخ پسر و سه دختر مانند پسرهای او در سلیمان
مصطفی و جهانگیر و عثمان بودند و دخترهای او یک اسمان سوکول صدر عظیم بود
بنامها

و یک دیگر که بر سلطان زن قاپودان پاش بیابال بود که با در زاد و سلطان سلیمان
تا سلطان زن حسن کچیک اقامی و عهد سلطان سلیمان شد بر فرشته و سلطان
بر یک از آنها صد هزار و دو کا چهار دود و دختر سیم فاطمه بود که برادرش سلطان بر
سیم او را با دیت هزار و دو کا چهار دود و او را بیادش پاش در آورد و علا و بر
مسجد سلیمان در است و کلبی که بیگ از مساجد او را نه الحاق نمود سلیمان یک مسجد در کوه
محله خان بود که در در در در است فوات که را که خراب شده بود و در تعمیر نمود
و در بیخ خانه خدا را ساخته سینه شصت طاقا نیز در حرم با سخت و در اسلام
اندک زمانه قبل از وقت خودش بعضی کارها را در بنا از برای مسجد یا از موقوفه
داد و بود از آنجمله و در است و در بنا بود که بان مسجد الحاق کرده و در است
از برای استحکام یک از بناهای عظیمه ان مسجد بود که بر اطلال لرزه اختری تر لرزه در
در کان ان پیدا شده بود و لغت بر پا کرد و لیکن لغت کردن ان سوزنکامی
و تا اچر سینه کجا بر رفته و تمام بعضی از بناهای خود را بعد از جانشین خود سلطان
مراد سیم که است همچنانکه پدرش سلیمان تمام پدر بزرگ کچیک را بعد از او گذار
کرد و بر رفت و این سلطان در کار با پیری نقشه ما و خیالات پدر خود را نمود
و بر اطلال خجستان و تخیل حزره قبرس و انظام اعمال متعلقه به زمانات
و بیماریات موافق قانون نامه شایخی محمد و قوی ابو سعید معنی و سلم و شین
حله و حقه امور و دولت را بجزیره و کفایت و کار دانه محمد سوکول کارهای بزرگ
و خیالات عظیمه سلیمان را تقصیر کرد اگر چه خیالات عظیمه و موسسای بزرگ
سخت سلیمان در دجه پسران لایق و سوزنده است لیکن همه آنها در شخص محمد سوکول که بعد

در تعمیر نمود

اعظمی اشباح کرده بود و موجود بود و در حقیقت روح سلیمان بعد از مرگ
خودش با سلطنت میکرد و در وقت صلوات بر او غفران میخواندند و در
در دلها منور بوده قلب با امر نزل میدهد و ملت با از بهت اواز
اسم آن پادشاه که عظیم سلطان عثمانی بود باز در اطاعت یقین
مینمیزد

باب بیستم

اوقات انحطاط وقت دولت عثمانی مردان و زنانیکه در زیر سلطنت
مرا در سیم تقرب کامل داشتند انعام جلوس سلطانیه پختساری
سوکو که صدر عظیم در کارهای دولت روابط دولت عثمانی با دول دیگر
و فریب و لهستان و اطیش گت عثمانیان بدر فحاری بهر صحن
دول خارجه جدید الاسلامان عروسی با سجده بصلحه کتبات
دایم از بابت اظهار عداوت و دشمنی تحت و تا زخون سوله تشکیک
سجاق های جدید و مجارستان دینی تغییر و تبسید در ابالات
افلاق و بغداد و ترانسیلوانه و وقایع دیگر

در اول

در دو باب گذشته دیده شد که چون سوکو که صدر عظیم در کارهای
دولت کمال اختیار مطلق داشت چگونه مدت شت سال با در مختل می
و پد مشوری سلطان سلیم ثانی دولت عثمانی را در این درجه عظمت و جلال که بود
فوحات و قرائین سلطان سلیمان رسیده بود و حفظ و نگاهداری نمود و اگر این
و اختیار پد نهایت سوکو که طول کشیده بود و نزل دولت عثمانی در اوقات
مرا در سیم بروز و ظهور نمی نمود و آمدت پنج سال دیگر که سوکو که زنده بود
عیاضت لیکن اگر چه این نوکر صدیق عظیم است ان را در منصب خود بر قرار
گذاشته اما اختیار او را در کارها محدود و محدودش نمودند و این سستی کار
کار صدر عظیم نه از بابت سختی سلطان مرا در بکضعف سلطان و سلطان
و محارم اندرون و بیرون در وجود او مایه این کار کردید اگر عثمانی تبهت
سوکو که سپرده شده بود در باطن زمان محرم و نوکران محرم در قبضه تصرف
خود داشتند در اوقات اماره و عملاته از عتاش و پد نعلی دیده می شد
چون سوکو که آتش که دید بر دو لزر و دی کار با بر داشته شد و نزل و انحطاط
دولت بکجا بروز و ظهور یافت و انا که در بار و پای تخت دولت اطلاع پیدا
کردند لیکن بولایت های عیده و دول خارجه عیوی مدت مائنه و نامعلوم بود
سلطان محمد فاتح در تقیفات دولتی در باری چهار سلسله را نیز چهار
ستون و در کان از بعد دولت قرار داده بود و ایشان و زما در قاضی حکران و غیر
داران و نشانیان بودند و حال مورخ میگوید که سلطان مرا در سیم در عا بر این چهار
ستون که اسباب انکسار عثمان دولت بودند چهار زن را داشته بود

و در حقیقت چهار مرد و چهار زن در وجود این سلطان سلطه بودند و ذکر مختصری از آنجا
 آنها خالی از فایده نخواهد بود و از آن چهار نفر مرد یکی شمسی پاشی شاعر است
 که آخرین نوه پاشی قزل احمد بود و نسب خود را بنحله بن ولید میر سنان پاشی
 بعد از انقراض دولت سلجوقی در دوران حاکم قراقرم حکمران داشته
 سلاطین عثمانی و ولایات آنها را که در مسله آنها را منقرض کردند سلطان ایمان
 پاشی پاشا بطرف لطف و مهربانی راه میرفت و چون مرد خوش صحبت و شگفتا بود
 از جمله مقربان سلطان پیم نمانده و در خدمت سلطان مراد پیم توسط و حمایت
 اولیس ترکمان تقریباً زیاده شده و از جمله محارم گردید و حکم شد حریفه ای
 بسیاری که در زمان سجد رفیق سلطان خوضه بیرونه او جمع نمود و جواب سلطان
 را بر مرد برساند و راه این کابینات از گرفتار شده چه هم خود چه هم سلطان
 اصراف نمود و اسباب افتخار فراهمی آورد و عال مورخ حکایت میکند که در
 در منزل شمسی پاشا بودم تا وقتیکه مشا راه با کمال وجد و خوش خلقی از حضور سلطان پیم
 اند نزدیکت کبای خود رفت و گفت امروز تلافی طایفه قزل احمد را از سلطه
 عثمانی بردار و دم کبای هر کفایتی اند و نهانک بدو کرده پرسید چگونه تلافی
 را بجا آوردی گفت هم چنانکه آنها مسله ما را منقرض کردند من هم سباب
 خرابی دولت آنها را امروز فراهم آورده سلطان را که فتنه رفته و
 نمودم مبلغ شش گونی قابل تطیع سلطان بود و از جمله هزار و دویست نفر از چشم پوشیده
 عالی نشدت غیظ و از روی استهزا با ولعت که الحق خلف صدق و اولاد
 حقیقی خاندان ولید پاشی زیرا که رسم رفته را در اسلم جد بزرگوار توتمه اول
 کرد

کرد و با عثمان خلیفه را بر سره لغزینت تا او را قبل از مدعی بختور خلیفه او داد
 شمسی از این سخن تمیز نشد لیکن خوداری کرد و گفت ای عالی تر لب یا جزیره ای
 مرد و دوم اولیس
 ترکمان است که در شخی و بد زمانه و بی او بی لفظ مقابل شمسی پاشی بود و شایسته
 در وقتی که سلطان مراد اولی عهد دولت بوده در مان حکومت میرانده لغزینت
 مدینه العور را مورثه و از خوش منجی در لشکارگاه به سلطان مراد بر خورد
 چون مراد را از او خوش آمد به اجازه پدر خود سلیم شاه را در فرود آمد
 نمود و در وقتی که نهانک چه جلوس شد سلطان پیم اسامبول میرفت اولیس
 جهت حمل و فروداری با خود بر دست راه فرخت یا فقه از سلطان
 قول گرفت که او را از سلطت صدر اعظم خط و محارم نماید و اقتدار او
 بقدری بود که شمسی پاشی توسط مشا راه در خدمت سلطان تقریب یافته
 اعتبار و اعتماد سلطان گردید و اندک زمانی پس از ورود با اسامبول صدر اعظم
 خواست در خصوص وجد نقدی که اولیس در فرود آورده در مقام تحقیق و تفتیش برآید
 سلطان بوجوب دست شریف خود صدر اعظم را از اقدام این عمل مانع فرمود
 و شمسی پاشا در فرود دوم شده چندی گذشت که بجای لاله زار فندی فرود اول کرد
 و با این منصب در تعیین حکام و قضات و غیره که مخصوص صدر اعظم بود و بنای
 مدخله کردن را که داشت و صدر اعظم هر قدر از این بابت در خدمت سلطان
 اظهار کثابت نمود بجای زسیه و خط شریف سلطان که سابق بر این صادر
 نمی شد مگر در برای کارهای عمده بسیار بزرگ و در این ایام بقدری شریح باشد

که هر یک سر و پا از برای هر چه بی معنی خط شریف سلطان را صادر میکرد و این عمل
شوم زیاده از حد اسباب سستی کارای دولت گردید و در هر حال طبع اویس
در اخذ رشوه و خیا کفر از شعی با شایه بود و با انصاف و قاعده حرکت میکرد و در جنگ
قبل از آنکه مراد بیست سلطنت جلوس نماید معلم او ابراهیم دفات گردید و بعد از این
مورخ معروف در جای بی معنی سلطان را در مضر بگردید و شایه چون
در خدمت سلطان بودن واسطه و اثبات داده داشت در تحریک کارها و غلب
اختیار صدر اعظم مراد سیم واقع شد و قاضی زاده قاضی عسکر در دم ایام که صدر اعظم
با او کمال عداوت را داشت بعد از فوت حمید معنی بر خلاف میل درای صدر اعظم
در این منصب بزرگ برقرار نمود این قاضی زاده مراد سیم را طلب بود و کبر حیات
او اسباب عداوت صدر اعظم را فراهم آورد و قرار دولت بمنته بر این بود که
قاضی عسکر را بعد از مراد سیم بکار بیاید و قاضی زاده در صلح صادر کرد که هر چه
نای روم ایام و نا طول بکلیت نای دیگر بقاضی عسکر مقدم نباشند و در
لغبی مقامات نیز به قاضی عسکر را با او زمانه نماند

اقدار این سه نفر گردید که در اوستیم ستم زجر به جهت بار و بیل طغای
در بار که قاضی انباشت و چهار نفر از آن که بمنزله چهار ستم حرم بودند ز سیریه
بود و شرح حالت آنها از انفرات است که در ایام سلطنت سیم و طفولت چهار را
که هر چه برادر بودند اسیر آوردند و خسته کردند و در جزو غلام بچاک ایچ او غلام
خیا منته قرار دادند چون سلطان از خدمات آنها بسیار راضی و خوشنود بود
فرمود تا هر دو را خسی کردند تا در حرم سلطان مانده مشغول خدمت باشند

الادار

برادر بزرگ را غصه و کجک تر از جعفر نامیدند غصه که جوان بزرگ با موشی
بود و بواسطه تحصیل بود و جوانان کتب بزرگ را دست خود افزود و در خدمت
سلطان سیم سلطان مراد تقرب پیدا کرده (او دادا) با شایه در وقت
ایچ او غلام که غلام بچه با شایه پنجمت با شایه شد مدت پست سال آن منصب
برقرار بود و بعد از زمان برتبه بزرگ قاضی انباشت گردید و بی سال هم در منصب بطور
تسلط و وقت را حرکت کرد و عالی مورخ که در شایه در انباشت با شایه خاله از عرض با شایه
زیرا که همیشه در تحت حمایت قاضی انباشت که در آن بیکر و بیکر میگردید شایه در انباشت پناه
سال هرگز احدی را به غرضی و در زمانه برنجاند همیشه حامی و مشرق فضل و شعر بود
و اغلب با نیات و تصنیفات آنها باسم قاضی انباشتین شده است
در جمله زنه های حرم چهار نفر بودند که پیش از دیگران بر وجه سلطان تسلط داشتند
اول نور بانوی بود و بعد از صفیه زن سلطان که از اهل و نزدیک
و اولاد (باقی) بود زمانه را که پدر و دختر و جزیره (کو و خف) حکومت میکرد
در یازمان ترک در مدخل در یای آذر با بیگم ان دختر با بیگم که در آن
نشسته بود هر یک که در آن بسیار وجه بود و او را حرم خانه مراد فرستادند
و این شایه را در وقت ولعهد دولت بود و بعد از آنکه به تحت پادشاهی
گردید و قدری شیفته و فریفته جمال سلطان صفیه بود که به هیچ وجه سر از فرمان او بی غصه
و با وجود اینکه سلطان بسیار شہوت پرست بود و در غرض صفیه با هیچ زنی هم ستر
نمی شد و در جزایر سلطان اما خان زن سوگر که صدر اعظم از راه است با بچه
از ویاد داشت سلطان یازده برای کسر قوت را صفیه را رام میکرد و گفته تا آنکه در

کینک وجهه اقبال غوده به اغوش سلطان در انداختند که از آنها که از
 اهل مجارستان در قاص پماندی بود اگر چه در و جاست به صغیره رسیدن
 در مشورت و دلربایی چنان چالاک و زبردست بود که سلطان را شایسته و
 خردمند و با صغیره و تقرب و اقتدار در هم بستری سلطان شریک پدید آمد و عکس
 تا چندی عشق صغیره را که در قلب سلطان جا گرفته بود کجی از خاطر سلطان خارج
 نمود بعد از آن شهرت سلطان در بلطغان گذاشته در هر شبی دو یا سه زن
 در بستر خود بچیده میخورد و چون سلطان صغیره مادر هم پسر بزرگ سلطان شد
 و سلطان فریبان و وفات کرد باز همان تسلط و اقتدار سابق را بدست آورد
 و نور با نوقتی که از دنیا رحلت می نمود سلطان عرض کرد که چون اهل حرم زیاد
 شده اند زن با کفایت فایز برای کسی سفیدی و تربیت در سر برستی انسانها
 و بیچکس در این کار نایسته تر از جان خداوند است و از برای سلطان
 مشاوران را از سرای گفته (اسکس سرای) به سرای جدید در گنج سرای آورده
 بودند از همان وقت جان فدایا که از ارکان بزرگ و متعربان خاص گردید
 کجایی حرم شده اگر چه با سلطان هم بستری شده لیکن سببه تربیت کردن کینک
 و اما در ملاحظاتی آنها از برای هم بستری سلطان تقرب و تعلق او از تنهایی
 سلطان زیاد تر بود کارهای حرم و اندرون را در نهایت تسلط و اقتدار
 از پیش پسر و در اداره های بیرون دولتی نیزه اخلاک کرد

از پیش صغیره و غنچه پدانه از مراد با شریک و معاشرت نمود
 و در بردن او به خستار پدایان صدر عظیم در کارهای دولتی و عدم
 المصداق

استعدادهای شخص خوش و تصرف امور و تعیین حد و خستار صدر عظیم کینک
 متعربان و مجرمان خود به داخل و اختیاش اعمال متعلقه لصد عظیم حالات مجاری
 ان سلطان زن طبیعت بدست می آید و معلوم می شود که چه صدمه بزرگ و فساد
 عظیم بوضع و قانون دولت عثمانی که تا این زمان معمول و متداول بود وارد
 آورد این پادشاه به ذوق نبود از بهر عارفان خوش می آمد و نحو نیز گامی
 غزل سرایی می نمود اگر ظاهر اخوش خوی و طایم منظر می آمد لیکن زهو رنگی و تشنه
 مزاجی او بدرد چه به رجمی برسد قص و ساز و شرفی و لطیفه و سخن و نقلیه و بعضی
 صنایع را خاصه ساعت سازی در دست بدست پیشه را قاصان و مطربان
 و مجانبین و قصیر لغات و نای نایض الحلقه را در نزد خود جمع می نمود و با آنها مشغول بود و
 یک از آن دیدارها و در مجلس سلطان شده است تا که در کده صدمه چوب کینک
 پای او بر نشاند و در این باب اصرار نمود سلطان در حبس خواهر او
 فرمود تا پای او را بسته چوب زدند چون مدتی بچاه رسید دیدار
 فریاد بر آورد که دیگر نترس زیرا که چاه چوب دیگر تعلق به شریک اود
 سلطان پرسید شریک تو کیت عرض کرد حال که منجر استم شرفیاب حضور
 شوم بکت نفر بوسه بمانی نزد من آمد و گفت امروز هر چه از سلطان رفتی
 نصف آن را من بده و من قبول کردم و حال که صدمه چوب که هم چنان
 چوب آن به بوستان می برسد سلطان بسیار بخندید و فرمود بستان
 را آورد و چاه چوب با سر او زدند و صدمه را که بدیوانه انعام داد و همه رو
 اوقات سلطان در محبت این نوع اشخاص صرف می شد تا وقت ما در عصر

انوقت سلطان بر پای خواسته کسب قدرت خدایا بایست که در روز با بیطوره
 که نمایندیم پس لرزان بچشم رفته زیاد در حد و انداز مشغول درک لذایذ
 محرم میشد و در زمانی خاصه سلطان یعنی آنجا نیکه مادر او لا و ذکر بود
 چنانچه نظر بود و عدد او را در سلطان از صد تاجا و ذکر بود و عدد کبری
 و جیهه که سلطان با آنها با شرت میکرد به پانصد میر رسید و چنانچه در بهار
 نسبت به لرزنده سابقه متعاقب بالارفت وقتی که مادر و خواهر سلطان
 خواسته سلطان را از تخت تصرف حقیقه و ندیک بیرون ساند و دو کزنک
 و جیهه خرید و به سبب سلطان در انداختند و سلطان بقدریکه میر داشت
 از جمله محاممت آنها برنی آمد مادر سلطان نسبت سحر و جادو سلطان
 صغیه داد و جمعی از خواججه سرابان و کثیران و زنان یهودیه را به تمتت
 وستی با صغیه مورد عذاب و شکنجه ساختند و بعضی را به ریاء انداختند بیاری
 از کثیران را از اخراج غنوه به جزیره (س و د) و غیره فرستادند تا بعد
 از چندی مرخص شده و باز در واج سیر مات چنان و چاشنی کبرن
 و غیره در انداخته مراد مردی بود متوسط الخلقه با رنگ جف بریده و
 چشمهای مخمور و شرکان و ابروی انبوه و ریش سرخ رنگ که تازی
 سینه افاده بود و بسبب پریدن رنگ رو و لاغری بدن بواسطه استعمال
 تریاک بود چون تریاک را ترک گفت مشغول خوردن شراب شد
 رنگ رخسارش سجات طبیعی در آمد لیکن کثرت محاممت و
 وزیادی با شرت او با زمان مورث ناخوشی صرع کرد و در پناه

ان

مرض جنبه بین بار در وجود او ظاهر شد و بروز نمود
 سلطان جدید از (مهاجر) حرکت کرده بغرم تصرف
 تاج و تخت بطرف اسامبول روانه گردیده بود در بیت و چهارم ماه
 دس بر پشت اسامبول نشسته و جری با حال در بای مترجمه و لرد در کبر
 از اتفاقات حذر (قاد سرخه) (گلار) فریاد و نشان چمی گوشه
 کرسی باروزن داشت در اینجا موجود بود سلطان با چهار نفر از چهارم
 و خواص خود که سلاحدار و جرجادار و رکاب دار و معلم سلطان بودند
 در آن نغمه نشسته بطرف پای تخت روانه گردید و در مدت هفت ساعت
 آن راه را طی کرده اند که از نصف شب گذشته با اسامبول رسید و در
 حواله تو سنجانه سرای از کشتی هر دن آمد چاوش حسن با لفاق احمد حاج
 کشتی سنجانه صد عظیم رفته او را از در و در سلطان مطلع ساختند سر کورگ
 در آن تاریک شب بالتر و فانوس مهلکه را بدست بر سر سلطان جدید شرف
 ساخته او را داخل سرای کرده به نزد مادرش برسانید اول کار عمده که
 انوقت شب بجا آورده اند این بود که پنج نفر برادران سلطان را بخیال اینکه شاید
 جوس تاج و تخت در سر داشته باشند بقتل آوردند و در وقت طلوع صبح همه
 و زرا و وزیرکان و اعیان اسامبولی سیاه آوردند و آن حاضر گردیدند در سنا
 هفت سلطان با او پیش اسامبول نشسته و جواشی از اسامبول دوزی کرده بودند و سنا
 از محرم هر دن آمده در بالای تخت قرار گرفت اول صدر اعظم تعظیم کرد پیش رفت
 و لوازم چاکری و سب که خواطر بطوریکه مناسب معمول بود بجا آورد و بعد از آن چو در

در سنا با صغیه حاضر شد و بعد از
 آنی تا زمرای رفته

در دوازدهم ماه رانذیه که شب قدر بود و مسلمانان بلا حظه اینکه قرآن در
 ان شب در آسمان نازل شده است ان شب را مبارک و مومن میهنه
 سلطان به مجلس دیوان و زرارفته در پس پنجه و شبت نشست و گفتگوی در
 را گوش میداد بعد از آنجا به تالار بالا رفته قرار گرفت تا در آنجا بماند
 مطالب خود را عرض برساند در آنوقت چهار دسته (اسکاد دوز)
 از سرانای نظام که رتبه آنها از همه دستجات پایین تر بود بجهت پیش نهاد
 و اضافت شدن انعام جلوس متغیر بودند بنای لندن به انرا که بشنیدند
 اعظم در محل صحرای و خوش زبان بطوریکه برادران و همقطاران خود
 صحبت بهار و با آنها گفتگو کرد و قافله را که سلطان همه فاتح و خیرین
 انعام جلوس وضع کرده است به آنها حال کرد و مواجب پس فایده
 آنها را نقد تسلیم نموده حکم کرد تا بپس افتادن مواجب آنها و چشم
 دست رسیدن مواجب لشکر را تحقیق نمایند و باین واسطه رفع و تخیری
 ان جماعت را نمود همه راضی خوشنود برفتند در روز بایرام (عیدین)
 فریدون غنی پیش کز نغزیی تقدیم حضور سلطان نمود و ان این بود که
 مش را لیس لهما رحمت کتیبه جمیع فرایین و احکامیکه از اول
 و استبدای دولت عثمانی صادر شده بودند از روی وفاز کزنی
 و کثوری پیدا کرده در بکت مجلس بسیار بزرگ که سه هزار و در
 می شده جمع نمودند و احکام و فرایین هزار و شصت و پنجاه امیر سید
 ان کتاب را به نشت سلطان موسوم نمود و به بازده قسمت نمود که در

در هر قسمت فرایین یکا در سلطانین را جمع نمود و توسط صدر اعظم که
 باعث و محرک این کار بود تقدیم خاک پای سلطان نمود
 در ششم ماه فوریه پیش از سلطانین ۹۳ هجری فریاد پاشی
 وزیر که موافق نشت تواریخ در میان و زرای دولت عثمانی اعظم خوش
 نویس ایان دولت محبوب میشد وفات کرد و ش را لیه شاهر سلطان
 های و شتر همه سلطان مقرر بود که سلطان سلیمان او را از سایر پسرهای خود
 زیادتر دوست میداشت و فریاد پاش از این شاهراده خانم صاحب
 پنج پسر و سه دختر شده بود در ان اوقات سوگواری صدر اعظم و لیه صیدا
 و اویس و فریاد پاش را به مجلس دیوان و زراروغت کرد تا در حضور جناب که
 با آنها اسناد میدادند رسید که سوگواری مبلغ یکصد و پنجاه هزار آهیر که تنها
 بوده بود در دگر و لیکن اویس چون بالقات سلطان سلیمان داشت
 جواب نخت داد و بواسطه حمایت سلطان صدر اعظم صریف او نشد
 و باین واسطه عدم افتد اصدراعظم بر همه کس معلوم کردید بشد که کفر
 عسکر نیز احترام او را ملاحظه نموده احتیاطی از او نداشتند در یک روز در
 سلطان در زور نشسته از مقام میخانه بکت نفریونان خود بریکر و جنه نفران
 بلیچر کمان که در آنجا مشغول شراب خوردن بودند سلطان از شانه اسلحه نهایی
 خود را با او نمودند و فریاد پاش را آوردند که بپاشی تو سخریم چون سلطان لبرای جهت فرود
 حکم داد که مردم از خوردن شراب ممنوع باشند و کفر صوابش با امور اهل این حکم
 کردید بصد نفر سپاهی در بکت جامع شده صد با شای نزور را به جلی که نشسته

بمان جماعت خود را در دهنه جمعی از کجایان نیز برایشان مخلص شده
 در مقام اذیت و ازار و صوابش بر آمدند صدر اعظم در صدد مخالفت برآمد
 به او نیز مکتبه خیال زدند او را آتش در در حق سلطان نیز اظهار خردت
 کرده بدگویی نمودند چنانکه کار بافتتاح رسیده سلطان فرمان داد که در بارگاه
 و میدانها جایش نشیند که سر بازان و کسبها و در خوردن شراب و نوشیدن
 باوه مازون میباشد و از این مواخذة نیش و مکر در صورتیکه صد هزارت
 و بیست و پنج تاجیه چریک افغانی را معزول کرد و چغچال او بی را بجای او
 منصوب نمود چغچال او بی پس مرته (مسلطه بر سلطان شدن است) سبیل
 بود که در نجابی ولایت (ژون) و در جنگ (جرب) ابراراک کردید
 بود و در وقت کینفر مرته دیگر از اهل ایلانیا را با زبطه بفرستاد از هر چه
 الاسلام میباشد که آفرخ یا نام داشت چون سلمان شهبانچ می بودیم
 گردید و قاپودان پاشای دولت عثمانی شده بود از برای عروس بی
 منتخب و مقرر کردید چون سلطان سلیم قبل از وفات خوار سلطان مراد
 نامزد سبایش پاشا پیکر کچیک روم این که اصلا از اهالی خردات بود که
 بر وی قیام قاپودان پاشا امور برودن عروس گردید و یک صلحه بیشتر
 با یک رنج کش که پنجاه هزار دو کاهمه داشت تقدیم خدمت عروس نمود
 و داماد نیز در مقابل مبلغ هزار دو کاهمه در این عروسی مخارج نمود

پس از آنکه احکام و فرامین متداوله معموله در خصوص ایلانیا
 جدید ولایات و ایالات دولت فرستاده شد مصطفی پاشا با عهد نامه نامه
 بالی

که شکر بر خاوش طلب بود ما در دولت جمهوری و مذکک کرده و از طرف
 دولت شرا ایلانیا کو پوسو لرنج کشتن شوالیه داشت جهت گفتن
 جلوس و تسلیم عهد نامه نامه که در مذکک نوشته شده و با معنای رئیس جمعی
 رسیده بود در باره دولت عثمانی اما در چون سلطان را از (ها لونی)
 سیم پادشاه فرستاد که تحت پادشاهی ایستان را که آتش تاج سلطنت
 را گرفته بود نقاری در خاطر بود کسی را جهت ابلاغ جلوس عهدیه ما موراند دولت
 نه نمود و سوگو که صدر اعظم نیز از غیران دولت که در کار مر اجبت بود
 رضامندی خوشنودی مذات اعیان و اشراف مملکت ایستان مر است
 تبریک و تهنیت را مبرضا (تا و افسوسکی) سفیران دولت عرض حقیقتی
 رسانیدند و سلطان با اعیان مملکت سفارش کرد که از برای پادشاهی دولت
 ایستانه والی (توانسیلوانی) با پادشاه مملکت (سوءد) را
 انتخاب نمایند و سوگو که صدر اعظم شفا سفارش نمود که ایوان روسی
 (ها لکی میلین) اطربشی را پادشاهی اختیار نماید و این حمایت
 سلطان در حق والی (توانسیلوانی) از تاج الطاف عهدیه سلطان بود زیرا
 که اولیای دولت مدتهای مدیده در باره (باطوری) در قیام او بکس از برای
 ایالت (توانسیلوانی) کجی نمی نمودند تا آنکه (باطوری) در عرض شکست
 نصیب شمشیر و در دوران سلطان به کفایت سفرای کاروان رقیب خود را
 از بسبب ان بدر کرد و لیکن سفرای مذکور هر چه سعی کردند که ایالت (توانسیلوانی)
 بدون زاد کردن پنج هزار دو کاهمه با ایالت اسبابه (باطوری) کند

شود و اولیای دولت قبول کردند و سلسله است جاوش احمد با یک طغیان
 حکم مامور (تو اسیلوانی) شد که پسر (بالا سنا) و یک نفر باغی بود
 را که در جنگ ایستاد و مجرب بود و در مطالبه کرده و مستحق نماید و در این وقت
 در باطوسی که شهرت مراد خانم (آنا) از خانه او در (ژاژلون)
 بود به پادشاهی مملکت استمان انتخاب گردید

شهرت روز قبل از فوت سلیمان بیگ در تبریز پادشاهی نمود
 تا روز روانه بای تخت دولت اطریش گردید و در روز بعد از وقوع انوارت
 نفر جاوش مامور که خبر جلوس سلطان جدید را به محمود در ساند و در زنجیر بود
 حضرت سراج نیز اطریش و در تبریز خود را به مجلس دیوان فرستاد و اظهار داشت
 که چون وفات سلطان سلیمان بایه تزلزل و هتاجت با عهد نامه تازه شده است بایه
 عهد نامه ضروری در سلطان جدید امضا نماید و زرادنده اضافی این عمل را بر سر
 خراج مقرر و مقرر و موقوف دانسته در این وقت محمود در تبریز در بر پاگت و وفات
 کرد چه او را در تابوت سرپایه گذاشته به شهر (گوان) رسانیدند و خراج
 مسترد بصحابت (بادادون دپوی نو) و در راه اسامبول گردید و تقارفات
 معموله و زراد مایه برین بر آورد و سه چند دستگه و ساعت های مجلسی با قبح فنی
 مطلق شده با نه هزار طالر و وجه نقد تقارفات معموله صدر اعظم بود در این وقت بکثرت
 انقضا و مصالحه و از ده هزار طالر علاوه بر معمول قدرت صدر اعظم داده شد و در
 طالر به پابل باشت و زبرد دوم و بهر یک از وزرای دیگر هزار طالر و سه هزار طالر
 به پاشای (افان) و هزار و شصت طالر به ترجم دولت و سایر صاحب منصبان موافق معمول

و فراخترش ن بخت انصاف تقارفات نقدی تسلیم گردید و بی هزار و دو کای مجاریست
 که خراج مالیه نه بود با تشریفات معموله بکجه بر سطله برده شد و سه ماه بعد از آن عهد
 نامه تازه محضی شده و بفرمودت اطریش داده شد و در این وقت در خصوص قلعه کلا
 و خراب کردن آن که صدر اعظم خلیفه اسرار داشت حرفه گفته شد و لیکن قرار بر این شد
 چهار قلعه را که از آنک در این سال تصرف در آورده بودند و در دست آنها با نه
 و اهر اطرا (مالکی میلین) هر چند اظهار داشت که این قلع را از آنک بعد از وفات
 مصالحت غصب کرده اند بکای رسیده و پاشای (افان) در جواب اظهار گفت
 بچه استحقاق شما میسر است این قلعه با شمارد و بفرموده حال اینکه شامعی بنام
 که بحاجت دیکس) شایه مملکت تر اسیلوانی) را از تخت سلطنت سلطان
 خارج نمایند که دیده شده است که ما بین ما محمود زنده و دستار خود را از چنگ
 برانداختن حق مجاریستان که همه باین عقیده بودند بخیال دست انداز
 و تقارول افتادند و سنجاق بک (گوان) باشند و سوار بقایم را از وادی رفته
 قشون ما خلاصه انجا را بمقتضای و مبارزت دعوت نمود و سنجاق بک
 (درویشلی) و در فو بگاد) خواسته قلعه (پوکان) را محقق تصرف در آورده
 و سنجاق بک استول و یک مورگ بگرفتن قلعه (پالونتا) طمع نمود و در
 حال قلعه (کاشو) چهار فریب را آتش زدند و در سرحدات مرادات و غیره
 تاخت و تازید و چاول در انداختند چهار هزار اوقین می دست هزار پاد
 عهد ان حدود را بباد غارت داده و چهار صد نفر هم برده همه این خرابی و در پیروی
 شکست و قتل هر یاران که با این تزلزل رسیده نام او را که سه ماه قبل از این

اوقات اتفاق افتاد و بدینچه ان عظیم جهت نه شده

در پست و دوم ما کسب سراج بک بنام سراج با اتفاق بفر
 سراج بک و بکر و بک نغز الای بک و بکر و بکر نغز سراج با مهنف عرا و پست
 در لکس و پانجم جمع کرده خجال و شمش بقلعه (وی هیچ) غفلت حمله بر نه کاپیت
 ژرنال (هر باد) از خجال انها مطلع حکم کرد تا سراجی پراکنده او با کمال
 عجله در کنار رودخانه که چکت (سراد وینا) حاضر بود نه خود نیز با سپهر کهن
 خویش به ایشان ملحق گردید و بک با هزار سوار بر انان آمده سواران
 پیش برداشت پادشاه دشمن و جنگش متفرق شده سواران با خردات و
 مجاهدی مقاومت نموده منهدم گردیدند و کاپیت ژرنال پس از انکار کمال
 رسادت از اسب و غلطیه سواد و بک نغز صاحب منصب و بکر را که با او همراه
 بود ازین جدا گردید سپهر کاپیت ژرنال که جوان رشید است و دو ساله بود چنان
 نغز از معارف ابر و دستگیر گردیدند و جدا کاپیت ژرنال ز فرما بک فرستاد
 التماس نمود که سرشور او را در نایب بدین ملحق کرده اداب و رسوم تدفین بر او
 بجای آورد و فرما بک و بک و بک گفت که باید پست سواد را از کاه انباشته
 با سلا مول نغز است تا از نظر سلطان و اولیای دولت بگذرد پس از آنکه این حال
 او در پیش نه از سلا مول پسر او رده بشمار و خواهم که با نوزده روز بعد از انصای
 مصالحه نامه جدید و نغز دولت اطلالیش تماشای سرای کشکان و درود
 اسیران را نمود که با صدای طلب و شیب و رونالد نای و مقبور و احضار سلا مول
 نمود نیز (هر باد) و رفیق رشید او را بر نوزده ای مذهب کرده و در پادشاه و کاتب
 کسب نامه

کتاب در تاریخ
جلد دوم

که لشکر کان انما بود و نه شش شش اسرا و سراجی دیگر چه در نه انجاعت با جان
 طمطراق خدمت صدر اعظم فرستاد و در ربعه را در دیوان بزرگ بشرف حضور
 سلطان مشرف گردیدند چهار نفر از اسرا را دست سیاق خسته نمودند غیر طیش
 خوات سر (هر باد) و رفیق او را از میر غضب اجتمع نایب ان به انصاف
 مهشما و هزار دو کلام مطالبه کرد و اعلیٰ معاطله را چون شیخ از قاعده خارج دید
 قبول نمود و میر غضب از روی غضب سر را بر زمین انداخت و صد اعظم
 باین واسطه او را بر چوب تادپ نمود بعد از ان سفیر اطیش ان دور را
 در پنجاه طالع خرداری نمود و در میان صندوقی از چوب سر و کذاشت و در
 جهت خیال انها فرستاد تا اداب تدفین را در حق انها بجا آورند

بعد از وقوع این اتفاقات حشیا نه که گویا در عوض تبریک حضرت
 مصالحه نامه تازه بجا آورده شده به اذیت مترجمین سفارت و هتک ابرو
 و احترام ایشان پرداخته و سرحدات نیز دست از نظارت دولت انداز
 بر نه اشته (د و می نیک) مترجم را که با خواهی ابراهیم لسان مترجم دولت
 عثمانی را با کلمه صدر اعظم از سلا مول را نده به کفه فرستاده بودند و بعد مرض
 شده با سلا مول برشته بود در اینوقت که رفته رفته کبر و انده خسته و
 همان حالت در مجلس دیوان حاضر گردید و پنجاه چوب با وزنده و تقصیر او
 این بوده است که مترجم دولت فرانس بجا نماند و پادشاه در انجا پنهان شده
 بود مترجم دولت و نیک و انصاف چوب از مجلس دیوان بیرون
 گردید و مترجم فرانس نتوانست جان خود را از محله نجات دهد تا آنکه فرست

دین اسلام شرف گردید بلاخره موکو که صدر اعظم حق حضور تیر همان سفرای خارج را
 در مجلس دیوان موقوف و متروک داشت و آنها را جاگوسان دول خارجیه
 از حاضر شدن در دیوان مایوس و محروم نمود و همچنین غرض نمود که وکلا و کما
 حکام ممالک عثمانی در مجلس دیوان حاضر نشود و رای نداشته باشند زیرا که اگر
 از دست ظلم و ستم آن بخواهند عارض بشوند بواسطه حضور و کلمات هم شده و عین
 خود را بسع اولیای دولت بنویسند برسانند و باین جهت مسیحت رفع ظلم از آنها
 ممکن نیست بشود بعد از فوت محمود مترجم که از اهل دیوان بود در همین دولت
 عثمانی یک امراد هر مجارستان بود که تاریخ کشی را ترجمه نمود و دیگری علی بک الملان
 بود و همچنین اغلب وزرای دولت از جدید الاسلامان اروپا بودند موکو که
 وزیر اول از اهل بوسنی و پاپال وزیر دوم از اهل مجارستان و احمد وزیر
 سیم از اهل راس تیری و مولدش بلده (گواق) بود و در مذنب ایچام
 متعصب شده بود که بنفیر امپراطور گفت مخترب بولایت خورشید محمد علی خان
 خود را سلطان حزام کرد و وزیر چهارم محمود از اهل کربول بود و سیاه و سیاه
 روم ایاز از اهل خردات بود که به امادی سلطان نایب که در قلع می قابول با
 و جفا لا و بیخیا هر یک غامی از اهل ایتالیا بودند و محرم اغاسی که خواجه می
 میکشید از اهل کارشی بود و عرض این است که اغلب وزراء و امرا و نوکرهای بزرگ
 و کوچک دولت عثمانی از دین برکنان عبودی بودند و بعضی از وزراء با خفا
 سلطنت رتبه قرابت و امانی را داشتند و با اهل مذنب دولت
 قدیم خود غمناکی دشمنی و عداوت رومی ورزیدند و در این سال سرحد داران
 بنام

زیاد و برینجا فوت حمله بروایت مجارستان و خردات بود و غارت قریح
 در آنده خسته (دو و دلف) نامی چون بخت امپراطوری المان ثلث خبر
 جلوس خود را با شکیست نامه از برای اولیای دولت عثمانی فرستاد و مجددا
 از استبدادی مادران فریاد اسطابق ششده سحری تجدید عهد کرد و مصالحه
 تازه از برای مدت شش سال برقرار نمود

در سی و یکم ماه دسامبر ششده اسطابق ششده سحری سحری
 خراج سالانه با بدیه استمراری را که بموسط فرستاد و مخصوص فرستاد و بشده
 بود از حضور سلطان بگذرانید و چند نفر از نجای المان که از آنجمله یک شخصیت آریستوک
 شارل بود و چهار نفر تازه ما مور در بار عثمانی شده بودند بقیه سلاطین
 سرافرازی حاصل نمودند و در خصوص تعویق ماندن خراج مذکور امپراطور
 نامه از برای سلطان نوشته و فرستاد و در او شبها سکه قبل از فوت امپراطور
 (هاکسی میلین) فرستاد و شده بود در سرحد کجا برشته بود و بجهت اینکه سینه
 انتخاب پادشاه لسمان معین نشد و بود و با خوا و تحریکات المانی (ترانسیلوانی)
 از اول خراج احتیاد کردند و در ولایت خردات قدهای (فرزن) و (بوزن)
 انراک بجهت تصرف شدند و همچنین از دست اندازی و تاخت و تاز سنان بک
 و حکام ولایت مجارستان کثایت بسیار انظار داشتند بخصوص از سنان بک
 (فریوت) که حرکات و رفتارهای او سباب تقصیر ثوابت شده و سباب
 بود علی بک برادر زاده صدر اعظم که سابقا حاکم (کلیس) بود و به شری تصدیق
 تقصیرات حاکم (فریوت) نوشته است بنفیر امپراطور و او تا از برای صدر

که در اجرای خیالات خود اختیاریا کار نمیشد بهباب سرت تبه و سبت
 حاکم مشایر الیه بشود از برای رفع بیعت الی سرحد داران و ملاحظه کثرت امپراطور
 احکام و فرامین آئینه و بصر حدت فرستاده شد لیکن در خصوص تبراد قلعه ای ازین
 و (بوزن) صدر اعظم همی چه ممکن نمود زیرا که در آن قلعه اسب جده از برای اسباب
 ساخته شده بود و سفیر امپراطور در این خصوص هر قدر کوشید و تا پنجاه هزار دو کابل
 شد که نصیر اعظم به بجای نرسید و ثمری نه بخشید لیکن سوگواری به امپراطور
 داد که بوال (تولاسیلوانی) حکم فرستاده است که ایمان و بزرگان بجزای
 را که میخواستند با او متحد و متفق شوند و راه مذکور بعد از آن امپراطور را بجا
 که سنجاق بکت های (صولتوک) و غیره از بعضی قریه که مسیح حق ندانند بطلب
 مالیات مینامند صدر اعظم حکمی بجهت آنها صادر کرد که ترک آن پس بدین کار
 بداند که مالیات آنها باید به امپراطور برسد تعرض نشوند و حتی که امپراطور
 امضای مصالحه نامه را بدست صدر اعظم میرادشایر الیه از او پرسید که بکس
 در کجا باشد امپراطور جواب عرض کرد که صدر اعظم بهتر اطلاع دارد نه صدر اعظم
 من خورشید نام از اینکه (لیکن) در ترانسیلوانی مانده در مقام کثرت های امپراطور
 در خصوص خراب کردن (لک) و تاخت و تازهای عی که ترانسیلوانی سلطان صدر اعظم
 آنها کثرت های دیگر کردند با لجه لک و کثرت طرفین علی الاصل در کار بود و نیز
 در آنوقت سلطان بجهت رومی که امپراطور در (زنی) ساخته بود و میفرستاد به
 امپراطور حکم نوشت تا آن برج را خراب نماید بقیه امپراطور از نظر آن نوشته
 و حکم آنها کثرت نمود صدر اعظم گفت چون چابار دولت روانه است بحال عی که

حکم سلطان را نداد و لیکن در عبارات ترجمه مرفوع هایت که صلاح دانش بکس برین
 چند روز بعد از آن به احترامی دولت المان سخت تر شد زیرا که در بجزوه صحیح و صفا
 و پنج نفر امپراتور (سر عاب) آورده بطور افتخار وارد اسلامبول نمودند کثرت
 سفیر المان و مطالبه استیصال اسرا بجا نرسید و نیز تندیات امپراطور در مذابح
 مقرری فایده بخشید باین حالات از ترس اینکه مباد مصالحه برهم بخورد در آنفرس
 خراج استمراری را بجز سلطان تازه تجویز نگذاشتند که در آن سلطان نمودند
 چون کثرت های دولت اطیش در خصوص تاخت و تازها در آن
 عثمانی حاصد از طرف ایالت بوننی بجا نرسید آرشیدوک مارل که حکمران
 الصفتیات بود مصمم گردید بر اینکه جواب روز را با زور گفته نصیر تیرتزدت قلعه
 امدار از دست اندازی محکمت خود کوتاه و معطوف نماید لهذا ابادون دجون هکت
 به سرداری ده هزار لشکر و پانصد نفر کهنه دار و شتر و عراده توپ بزرگ آماده
 جنگ شده به فرما دکت که کشته ذبا زدن هر باد و اسیر کشند و بپرو
 بود و در این اوقات سی هزار لاکسیر بهما گرفته پسراراکر ده بود و از غیبت
 خود اطلاع داد و بطرف قلعه (دسوش هیرک) حرکت کرد و تراک چون
 تاب مقاومت در خود ندیدند قلعه را تسخیر نمودند بر فتنه قلعه ای ازین
 و (آوس قزو) و ازین تسلیم گردیدند چون فرمان ده قلعه (بوزن)
 نیز حکم تسلیم شدن فرستادند مشایر الیه ملاحظه کافی بودن عدم تحفظین قلعه
 ناباید از وقت در اردوی دشمن و شریح مرض اسهال در میان آنها جواب
 سخت گفته مشغول قلعه داری گردید و فرما دکت که منظر رسیدن مدد بوزن

بعد از آنکه بی خبر رسید به بدخترم روزم در حرکت آمد قلاچی را که شاهی
 در طریس گرفته بودند آنرا و نمود و بخواست بر سر سخون هکلی (محمد پروشا) را
 چون دید نصف سگرمای او را که سخته و ناخوشی نغ شده اند با کمال خجالت
 در سواد ترک محاصر گرفته در رفت کوشش های بی شک در مخالفت ساختن سگرم
 در مدخل رود (کافی سلا) در رودخانه (موز) فایده بخشید و احمد بک سگرم
 طلب ماس کرد که اگر سرداران امپراطوری در استرااد قلاخ (فی تون) و غیره بزرگ
 کاری در پیش نبردند سغرای اندولت نیز با آن زر و کفین تن فایده حاصل نموند
 با این حالت که بیهوشه کار کرداران اطریس از طلا و دل عثمانیان در کجایت بودند
 و حکام سرحدین عثمانی نیز در مقابل کجایت آنها کاهی اظهار کجایت و بخش نمودند
 باز در اخر سال خراج مقرر می را به بار عثمانی آورد و تسلیم نمودند و سفیر تازه که
 حامل خراج مذکور بود در هر چند در استرااد قلاخ و شهرهای دیگر تصرف عثمانیان در آنجا
 بود اصرار نمود بجان رسانیده و قاسم بک بجهت مایوس شدن دولت اطریس ترک
 کردن مطالبه شهرها و قلعه های مرز بر ما موافقت که نظمی در اداره مالیه بجا بستان داد
 از قلاخ و طبرستانیکه فرما بک غضب کرده است بک سنجاق کشید داده او را بر اقامت
 در استانبول بجا کس برقرار نماید و حقیقه با وجود وقوع مصالحه و دادن دولت سگرم
 چه به با خراج استمراری را سرحد داران و ولایتی را بخواه امتزاج بکند بدل نمود

با وجود حالت دشمنی پادشاه اطریس در مقابل دولت عثمانی
 حال آنکه در آنوقت متوجه بناج امپراطوری آلمان نیز شده بود اولیای دولت
 عثمانی اسم ان پادشاه را در وفات دولت بواسطه دادن بدیه بهتری از جمله
 آن

خراج دهنده کان و باج گذاران دولت عثمانی ثبت و ضبط کرده بودند بهین
 که از باب خرج بجا بستان اطریس بی هزار دوکا از بابت مالیات (الکلی)
 دو دوازده هزار دوکا از بابت غنم ان با نوزده هزار دوکا و از بابت
 خراج افلاق پنجاه هزار دوکا علاوه بر این ایالت (سرالگوئی) از جهت
 پیش کش جلوس سلطان مرادیم بقدر دوازده هزار دوکا ظروف و ادوات
 طلا و نقره خدمت سلطان فرستاده بود و همچنین از برای صدر اعظم
 ترک که آنکس رسم مانند سلطان میسر لایک مبلغی داده و پیش بقدر
 پنج هزار دوکا تقارف و جدا یا ارسال داشته بود و در این سال به
 سوگواری پیش از معمول سزات سال بقیش و جدا یا رسیده بود به
 این طریق که از ترانسیلوانیه سه هزار دوکا در (سواگوئی) پنج هزار دوکا در
 افلاق نصف هزار دوکا از غنم ان سه هزار دوکا و از امپراطور اطریس
 سه هزار دوکا داده شده بود و در حال مبلغ بی هزار دوکا در این سینه در
 این ایالات و دولت اطریس شخص صدر اعظم خدمت شده بود و تقارف
 فرق العاده که در ایالت افلاق و غنم ان در استیلوانه افلاق شاد
 با خراجی صدر اعظم را بخواه با لارده بر من و مقدار ان هم فرود در ایالت
 افلاق و غنم ان حکمرانی بدست دو نفر پسرهای رحیمین (افنا و کدیک)
 را الکسندر و دیگری را اطریس محمود بنامیدند و بعد از وفات الکسندر
 پسر او که رحیمین نام داشت و دوازده سال از عمر او رفته بود در
 طرف اولیای دولت عثمانی در جای پدر بر والی گری افلاق انتخاب شده

عبدالرحمن
 پسر الکسندر
 در ایالت
 افلاق

شده پادشاهان مملکت اطلاع داد که احکام و فرامین سپیده بعبده حکام
 دولا و چکر بکین آن کرمان و خبستان و افغان و غیره فرستاده شد
 که مملکت لیستان و ولایت (ذیبت) را از تاخت و تاز سواران تانار
 مسون و محفوظ بدارند با وجود این طبعاً آنها که داده شد و پوشش خصمه
 از اصفای عهد نامه جدید پادشاه و لیسان خود را مجبور دید بر اینکه از پیش
 های خان تانارستان توسط رها ذک ستولین کی در باب عالی
 شکتیت نماید زیرا که غیر پادشاه لیسان را که جهت مطالبه قافه خنرات و
 زیبا نماید توسط تانار و اوراداد و در باسلام قبول میرفت گرفته داشته بود
 و نیز سه ماه بعد از آن در باطلو توری کاتب اسرار خود را باسلام قبول فرستاد
 که از تاخت و تاز تانار خان تانارستان در بار دولت عثمانی اطلاع بر پیش
 الیه در زمان عاقبت صدر اعظم اظهار داشت که اولاً کارهای او را برودگی
 چه نه تانار برای او مصلح حاصل نشود و ثانیاً در حق جاوشی که همراه او آمده است
 پادشاه لیسان در مال دارند ثالثاً در حق جاوشی که همراه او آمده است
 تیار برقرار نمایند صدر اعظم از روی تغییر او گفت که جواب سلطان خن
 است و تو جزوانی با جاوشی که با تو آمده است به جا پاری مر جبت نماید اما بناید
 تو از جانب سلطان نواب واد می شود و خن را که در عرض کنج های سلطان
 در سر حد بغداد بنای دزدی و راه زنی را که انت روی خان تانارستان
 شایسته سپاه شدن است چرا که فرصت را از دست داد و پادشاه را
 با همه کابرد و اشرافیت او به امیری گرفت اگر تمام مملکت لیستان را
 آذرب

خراب نمایند و هر چه یافت شود لغارت و تاراج بر برنده قافه کامل
 در عرض آب بایک لنگه رودخانه (طولزله) رانده اند و سرفت ما و راه زنی
 مانده که (باداکی) در ادران او مرتب شده اند بجا آورد و پنجاه
 بایه سارقین را زنده با سرانما را بباب عالی نفرستند و الا لیستان
 در سطحی مایه تارکات سکنین دیده خنرات های سکنین آماده نمایند زیرا
 همان های بسیار از عا که خانی و سرداران تانار غریب با آنها وارد خن
 شد لغت بر پادشاه شایه بود که شکر است چنان سلطان را باین برستی
 بجا آورد اما در خصوص تباری که تو خنرا پیش کنی کار بسیار غریبی است که
 ما باید در عرض یک نفر فرستاده و ذلیل ز زنا مرتب شویم و حال آنکه
 خود چنانکه سر کسبه را با زغوره تعلیف خود را بجا پاورده و با جلودر عظیم
 حق پادشاهی که بزور سلطان بر تخت شای نشسته بود این نوع سخنان پان
 نمود و سلطان مراد در جواب کاغذ را باطلو دی (تفسیر تاحن و تاراج
 تانار را لعنه الهی است) که در مدت دو سال مخصمه مراد کوفته زنی
 صحراهای (پالقیتر سوز) رانده بودند و در می آورد در حال جاوش
 سلیمان بن محمد گرای خان تانارستان مامور شد که سفیر لیستان را زنی
 او گرفته نماید در سال بعد فرستاده دیگر لیستان خن را از اول
 مر جبت نزد در کافه که بر او داده شد سلطان از دزدان و حرامان
 (بواژ لوی) و دیگر همان و غیره شکتیت کرده بود اند که بعد از آن صدر
 کاغذ تحت تغییر امیری پادشاه لیستان فرستاده در خصوص حمایت شکتیت

نفر فراق در حق ایوانی و برادرش که بنویسه در حکومت بعد از آن برقرار نماید
 اظهار شخصیت و بخشش نمود مرقد را با طودی (پادشاه) است آن جرایمهای
 دست و دست داد و سفرای او در خصوص خراب کردن بعضی قلاع و کتیبه ها
 حاکم سبزه را ساخته بر او اظهارات نمود و سخنان گفتندی که در سبزه و مری بخشید
 پس از آنکه (سور اتوق) سفیر دولت دیک
 سبزه به مصالحه نمود و چهار هزار دو کلاه بر او ان سلطان و چهار هزار دو کلاه صدر اعظم
 تسلیم نمود از برای تعیین سرحدات لطرف (د الماسی) رفت و یکت مال
 از آن میان کارهای مستفاد به دولت و دیکت ملقب مصالحه قدیمه که با پادشاه و پسران
 کرده تعیین نمود و بدین ختم کرد به بهر دولت انجام کارهای سفرای و دیکت و حقیقه
 بحاکمیت صفیه خانم سلطان خاصه که اصل از دست و دیکت و نام حقیقی او (باجو)
 بوده است و جانب داری سلطان والده و کیس سفید حرم خیرای بود و
 وسیله آن طلب بودی و فرج می یافت طلب مذکور در این اوقات در
 همه امور خارجه و حالت بنمود و چون پسرهای او در دولت بودند و در
 دولت جمهوری از ایشان رعایت و حمایت میکرد و سلطان طلب نیز در
 اخلاص گیتی رئیس جمهوری از تقویت کارهای دولت و دیکت که تا می نمود
 دولت (فلکو سرائش) عهد دوستی قدیم را که با سلطان سلیمان بزرگ
 بسته بود سبزه نمود و عهد نامه که ششست برت و ششست مطلب بود بین
 الطرفین انعقاد یافت اگر چه سفیر فلکو سرائش خود را به شمی پاشا و حج
 بسته بود و در این تواری که مختصرا از مرقد با جانش باقی بخبر سلطان بنده
 در این

و در همان دوران دعوت بنمود از جمله ایامی ایچی قورنئس قاشای عرب رسیده
 خوشش رفت بود که لطافت و خوی انما از برای اهل دیکت مایه توجب حیرت
 بزرگ کردید در این اوقات سرکه که صدر اعظم مشغول گفتگوی انعقاد امر طلب
 و معاهده دوستی با دولتین اسپانول و انگلیس بود لیکن امر او بدین انجام این
 و فاکرود (د و قنقرت) و در شش اسطیق مشغول حرجی به اسپانول
 از ماموریت (مهر بنگلیانوف) سفارت باب عالی اطلاع داده از برای
 مش را به از ادلیای دولت امان نامه گرفت سفیر نیز در از جانب فیلیپ
 دویم پاشا و وزارت مختاری با اتفاق ضابطه (والکونا) و یک از صاحب
 منصبان در بار امپراطوری وارد اسپانول کردید و متنی که ایچی بخبر سرکه که
 صدر اعظم پذیرفته شد صدر اعظم سفیر امپراطور گفت که با فیلیپ دویم مانند
 شارل پنجم نوکرهای تربیت شده فایده داشته باشد زیرا که کسی را
 بوزیر مختاری معین کرده است که اسپانول را بهر طلب راسبری و جنب که طلب
 دیگر ندیده بود (این وزیر مختار در دعوی گوشت با جمعی دیگر از سرکرده های اسپانول
 امیرانک که دیده به اسپانول آورده بودند) با جمله وزیر مختار نیز در
 از آنکه زیاده بر یکت مال معطوف شد صورت عهد نامه نوشته خود را با اتفاق
 خرم مترجم باب عالی و سلیمان طلب بودی امضا نمود و بفرموده عظم
 مقبول اتفاق نیفتاد تا بعد از پنج سال گفتگو چندی با رها و له کردن
 یادداشت و مطالبیکت مترا که سه ساله با پادشاه اسپانول منفعت
 کردید و شش و طان مترا که هرچوقت دست ملاحظه در رعایت نشد و با جمعی

اقدامات کرده است و در قرن عیودی که در دست مال شاهی باشد طول کشید
 تا یک مصالحه با دوام و فرامی بخشد و در این میان و اسپانیا قبول انعطاف و
 رالیزا بیست که پادشاه انگلیس که با فرزند پادشاه اسپانیا قبول
 دشمن دولتی مذهبی بود و حرکت ان پادشاه را در برابر عثمانی مکتف بود
 ملاحظه نمود و چون او مکه را قتل با فرست میوشندی بود که بر شوکت را
 با سلطان مراد که گفته شده روابط دوستی و داد و در ابادیای دولت
 عثمانی نزد وی برقرار کرد و تجارت انگلیس را در ان مکتف رواج دادند
 نفر آجر انگلیس مستحق اذن تجارت در مکتف عثمانی شده و خراش کرد
 که نامه محبت اینی هم از طرف سلطان در حق مکه صادر شوست تجارت
 انگلیس مقبول افتاد زیرا که در این فرع معاهدات و مصالحات که با وی
 عیودی میان می آمد سو که در صدر عظیم صرفه و منافع دولت را که در
 مکتف مدافع و منافع شخص خود بود و در این موارد مبلغ های گراف و
 کتبت او میکرد و به بالجه مکه انگلیس جواب کاغذ سلطان را ارسال داشت
 و پس از چندی باز مکتوب به عجاوبت در کلبه بیست که در هر یک نام ناجر
 خدمت سلطان فرستاده آنها داشت که بعد از رفع غشش و اطمینان
 انگلیس سفیر مخصوص بدر بار سلطان فرود آمد و در دست سفیر فرانسس نیز
 تجارت را که چهار و پنج سال قبل از این تاریخ منعقد شده بود
 با تعویب بعضی از شرط سجد به نمود یک نفر منفرد مامور سفارت فرست
 شد و عهد نامه جدیدی در میان کرد و در شرط اول عهد نامه شامل بود
 ۱۱۱۱

و آزادی کشی های تجار در دولت فرانس و بعضی دیگر از دول دولت
 های اروپا مانند دولت وندیکت و انگلیس و پورتغال و هلند است
 که تا آن روسی سید و انگلستان و را که در تحت هر ق فرانس حرکت
 نمودند قانون عمومی در سم اصح دولت عثمانی و مخصوص اینک باب ملاحظه
 جسته بر روی اشخاصیکه اینجا پناه برده تمامی رعایت و اعانت پناهینه
 با زرات خواجه دشمن باشند بخواجه دولت خواجه مسلمان باشند خواجه
 در هیچ عهدی مانند عهد سلطان مراد سیم حقیقه و رواج پیدا کرده بود
 زیادوی منافع تجارت و سهولت بستن عهد تجارت توسط وزیران
 بسیار که همه جدید الا مسلمان یا یهودیان بودند بقدری طمع ملک و دول
 اروپا را با حرکت و راه و راه بود که جمهوری ملت سوس نیز میخواست عهد تجارت
 با دولت عثمانی منعقد نماید و کلیه آن ملت (آنژول) نام یهودی از
 مصطفی مترجم دولت نوشته و مکتوبه از برای روسی ملت اهلوتی
 سوسیس گرفته ارسال داشت

همین رفتارها و عهد بستن های دول اروپا دولت عثمانی
 اولاً بجهت ان بود که دولت را در جنگ دولت ایران گرفتار نکند و صلوات
 سیدند و نامیا از برای آن بود که دول بحریه فرانسس از سفین جنگ عثمانی که در
 دریای مشول که کوش و فرادک بودند همیشه در تنگنای تنزل نیز لیسه همه مکتف
 رسیدن بهما در دولت وندیکت و مالمات روسی سید و هر چه اطمینان است
 اسپانیا را در مقابل پنجاه مکتف دولت عثمانی لرزه بر اندام عرشه بر عثمانی ها

و قاپودان پاشا با آن سفین زر اسلامبول بیرون میرفت که تا غنی
 کند تا عملهای کشیده همه اسیران و حبیبه ان عیوی بودند خدمات و نظایر
 کجی هر خرد را فراموش ننمایند در باران کجی کجی میان دریا را کجی کجی
 اعدا التوتی نموده عادت به درو می که امانت از آنکون در بوندی میمنت
 حالت خود مستعد دفاع بودند از آنکه از نزدیک قلعه (کند قنق) در راه کلا بونا
 چشمت در آمدن آیین و شمس را در همه اطراف و حواله اولایت کجا بر رنده حکم و
 در فرماندهان ممالک الجزایر و تونس و طرابلس که از جانب سلطان عثمانی تسلط
 انالکت بودند از دادن خراج مالیانه بر جهت با خزانة دولت می افزودند
 مع هذا اولای دولت سلطان در اغلب اوقات از خیم و زودان در میان امان
 مبلغ نظیری اخذ و تصرف می نمود در وقتی که حسن پاشا در مجلس سلطان مراد
 شده بود ما و مخصوصی در الجزایر خزینه ادر احوالی کرده و دست هزار دو کلا بونا
 سلطان تسلیم نمود پاشای طرابلس رمضان پاشا ما مورثه که باقی که بری
 و کجی موله عبد الملک را سلطان مغرب نماید موله عبد الملک از خازان و داد
 ادیس بود و هم مستقر که دارای سلطنت مغرب بود بحاکمیت پادشاه پورتقال
 سیکر بالجه چون عبد الملک تعویت رمضان پاشا تاج و تخت سلطان مغرب
 نمود و مبلغ دست هزار دو کلا بونم بر شش تسلیم رمضان پاشا نمود تا تحویل
 نماید در آن هنگام سبب استیذان پادشاه پورتقال باه هزار سوار و عتبار هزار پیاده
 در مصر حرا و توب بحاکمیت مستقر حرکت کرد و هر دو کشور در دای استیل بهم
 رسیده نه جنگ سختی واقع شده بنوعی عیوی حاصل کرد که در نظر ان مسیوقت سخت
 اندام

تاریخ مغرب دیده شده است بهت مزار مغرب ز لشکرهای پورتقال پانصد
 و پادشاه پورتقال در میدان جنگ کشته شده و چهل هزار نفر از عیوی بان
 در دست مسلمانان اسیر کرده و بهت مزار مغرب پشتمی با در آمد و باطون دو پادشاه
 خود در جهت نمودند عبد الملک که بعد از وقوع جنگ چهار شده در بستر از آن
 افتاده بود چون خبر فتح شنید از شست فرح و کثرت سرور جان بجان زمین
 تسلیم نمود و فرخ ابن و اخذ خزینة در سلطنت سلطان شمس کجی بود پس از فوت
 عبد الملک موله احمد پسر محمد مستقر تحت سلطنت مغرب زمین جلوس نمود و سبط
 سفرای و انا دار سال بدایای گران بها و خدمت سلطان انهار ارا دست عتبات
 نمود و مستعی رعایت و حمایت کرد و بد این معیت بزرگ عیوی با و خراب و
 خرابها بیکه در این مال از هفت طاعون در اسلامبول و اطالیای روی و
 سلطان جهر ماه با عهده و خازن سلطان مراد در آن محمود پاشا و زوجه قاپودان
 پاشا پال و زوجه حمید افندی مفتی در اسله انرض از در فاعا عالم بقات صلحت نمودند
 با عتقا و حوام الناس بزرگ و ذلک طهر این جالب زود و اید بود که در مال
 قبل طهر کرده بود چون سلطان سعد الدین معلم نجم مایب و نه حکم شده که
 در خارج از پنجاه بیکت رصده خان ز بر زینتی حضرت نماید و قی این نجم معروضی
 از قاهره احضار کرده پس از سه هزار دو کلا در حق او واجب در رسوم برقرار کرده
 خبر از او بیکت نفر بودی را از زینت کز بیکت میای سخت آورده قرار دادند که
 علم نجوم مایب بزرگ سلطان بیاموزد لیکن دشمنان محمد الدین و سکران
 علم نجوم مکرر در خدمت سلطان مذاکره نمودند که موافق تاریخ سلطان شرفیه

هر یک از پادشاهان که میباید خلق را صد خانه نمودند اسباب نفعش دولت ایشان بزودی فراهم آمد و یک از غلامات منزل دولت عثمانی در اوقات سبب ختمش را واقف بر صدر اعظم بود

صدقه طوفانی که مدتها بود از برای انهدام و انهدام سوگواری صدر اعظم در گوشه و گوشه اول به توکل و دست صدیق او فریدون نمی بر خردش را الهیه از باب غم و کاروانی از اشخاص معروضه و خدمات پسندیده او بهیچ وجه در نظر سلطان سیمان بزرگ جلوه داشت تا در محاصره (دقیقت) او در جزیره تنگه برقرار گردید این منصب در شان راستی خود نوشته بدست مشایخ الهیه بود پس از آن سوگواری صدر اعظم او را ترفه داد و منصب ناسخی و محراری رسانید در این وقت کبری ادراعی الغلظت گرفته در برابر قلعه یزدی قلعه (صفت برج) از خلق باو پیوسته و خود مشایخ الهیه را با هم سخاوت پیش روانه بغداد نمودند و منصب او را معتمد محمد علی که با او رزق می داشت در دست سلطان محمد فاتح بود بدادند و این منصب را برای معتمد زاد بیک ترفه بسیار بزرگ فوق العاده و خارج از رسوم و قانون دولتی بود زیرا که اداره کارهای عمالیقه از او بر صاحب منصبان و فخری و جاگران دولتی خارج بود سلطان مراد که از جهت تبار به نهایت صدر اعظم دست سلطان و الهیستند بود خیال کرد که خود شخصه در امور سلطنت سیه که نموده و بکار نراند این کار جمله نه به نظر آن سلطان مخصوص شمس پاشا و صلی پاشا که در اردوی و قریح این کار و جهای این خیال بودند و همگام کمال عداوت را داشته سلطان را در این عمل ترغیب و تحریک نمودند و خیال زاد و بیکو بستند که در گرفتن و زدن شهر اهل و زبده زیاد از اندازه جلال ختمش و تحسین بود و در کار

باید

دیگر و دیگر از سلیمان صدر اعظم عرب احمد پاشا حاکم جزیره قبرس بود و اسلاسیا دیگر از کتیکان حرم صدر اعظم بازواج او در آورده شده بود صدر اعظم باین جهت او را انصاف عالی رسیده اول مدبر امور کاپیتانهای سفین شهبازان کجکوت غلظت و خیره (دوقه) نامید که دید بعد بکلیت لاجر بر شده از آنجا کجکوت جزیره قبرس آمد چون بدرفقاری و سوءسوک او از اندازه خارج شد عاقل کتیکان بر او شورید و ضرب کار در شمشیر تیرجه او را با باره باره نمودن چون لاجر سخن آورد او را که بد اسطحضرت می زیاده با باره شده بود بظن صدر اعظم رسانیدند گفت خدا از تقصیرات او که زد که منجی زهر کشیده است

بر اسطضوت محفی حمید افندی و پیاپال پاشای وزیر دلفر معاند و کتیکان از دست سوگواری صدر اعظم هر دو رفت حمید افندی یک از منجیهای بزرگ بود که قرارهای خوب و آلفیات مرغوب در قفا دی شریعیه با او کارگشته مسجری هم در اسلاصول بنا کرد و پیاپال پاشا پس کتیکان کتیکان در سجاستانی بود که خبر بزرگان شیخ نمود و یک از چهار نفر و زار بود که طرف همسنان سلطان سیمان بزرگ واقع شده ماضن کتیکان ماز خانه عهد آنها و کارگشته را الهیه مسجری عالی در آن حال ساخته بر زینت بای تخت پیروز و احتیاج و حوام الناس بر این است که پیاپال در وقت رفتن مسجری و خرفیان ان نامت صندوق طلا بدادند و نام از عهد ان معارج کز ان بر آمد لیکن حقیقه امر این است که دولت پیاپال از غارتهای دریای مضر اجهای جزایر کتیکان فراهم آمده بود و قاپودان با با مجبور بود که حاصل طم بستم می خود را با دست بدهی در تقای سابق الذکر که در نظر آن خاص سلطان را مالیات جزایر

آزادی مل در قلعها و بود تقسیم نماید و بعد از مردن یهودی مردی که در جزایر ایشیای
 شان و لقب و دوک است سیهان چاش چهار صد هزار دوک بود و بعد از تقسیم
 افزوده عمل ایالت جزایر را بعد گرفت مردن این یهودی بزرگ که در جزایر
 سو که آن صدر اعظم بود از برای صدر شاه را ایسباب سخت ناز شد و نفرین و آزار
 جانب او جهت ضبط اموال که پادشاه یهودی از برای دیوان مامور شد و بعد از آن
 اینکه جزایر بسیار از میان برده اند باین واسطه آنها را گرفته و کشته کردند و اندک زمان
 قبل از فوت صدر اعظم مغضوب ایشان را معزول نمودند

مردن یهودی بزرگ مذکور به جراحی که از کشتن پیش نام پادشاه لقب صدر
 اعظم داد و او بود در می گذشت این مرد مجسمه بود در تحت حمایت صدر اعظم
 واقع شده اسباب خوف و ترس پادشاهان شده بود از شدت ظلم که در
 مذکور شد و در این وقت است آنچه بجزیره و ستم از یونانیان بجهت میکرفت بزرگ
 قیمت میکرد و گوییم به بیال پادشاه احمد پادشاهی وزیر بود و لیکن مصطفی پادشاه
 و سنان پادشاه که مترجمان و محرمان خاص سلطان بود و بجزیره نینوا مصطفی پادشاه
 چند با و نسبت داد و سلطان قاجاری پادشاهی را مامور کرد تا او را که در قلعها رساند
 او را در (آنجولی) گرفت و حکم کرد تا در برابر عمارت خوش از قلعها پانچستند
 و عمارت مذکور که بت هزار دوک از برای بنای آن صرف شده بود و بی یک سینه بزرگ
 وجه نقد پیدا کرد و به تصرف کرد و بعد بزرگ که به سو که آن صدر اعظم وار و او را در
 برادر زاده اش مصطفی پادشاه حکم افغان بود پادشاهی شاه را بعد در بارت و عدالت و نسبت
 سر راه همه حکم ممالک عثمانی بود پادشاه افغان و مجارستان از او در آن حال تبار شد
 در آن

در وقت صلح و زمان جنگ بر دست مملکت می افزود و سوه زنان و پنهان را بهین
 انعام و احسان خود متخوف و خوش دل می داشت و سلطان سیهان بزرگ قبل از آنکه
 شهر و قلعها را از دست حکومت افغان را با و کند اگر چه بود و قلعهای (مغنا) در
 از دست و بجهت قلعها و کربسج ساخته بر آنکس مات اسناد افزود و بود و اطراف قلعها
 خارج شهر افغان و دیوار محکم کشیده بود و در میان شهرها باروت و مساجد و مدارس بنا
 کرده بود و در بابک میراخره بهمانه باز دیده میزاید و بکند از صاعقه بانبار باروت دارد
 بود و افغان رفت و مصطفی پادشاه را در قلعها رسانید و ایس پادشاه که از مترجمان مجربان
 خاص سلطنت بود بجای مصطفی پادشاه حکم افغان کردید

یک سال بعد از رفتن مصطفی پادشاه در یک روز در سو که آن صدر اعظم رفت
 رسمی که در وقت حضور در خانه خود بران نشسته به بعضی مردم و کارهای دولتی
 بیکر شخصی در لباس دراز نشین بیک صدر اعظم رفته دست در بغل خود کرد که بفرستد
 دور و بنظر صدر اعظم برساند تا کارهای بران هر دو آورده بدل صدر اعظم فرستاد
 صدر اعظم دست بقبضه کار کردی که در کمر دست رسانید کارش از کار گذشت و روح
 پیش مفارقت نمود و این مرد قاتل که مانند سو که آن از اهل کوشنی بود مدعی بود
 بر اینکه چون از تبار و زعامت او بریده بودند و هر چند در این خصوص خود اطلاع کرد
 بجان فرستید لهذا بقتل صدر اعظم اقدام نمود و بعضی با عقیده این شد که این قاتل بجهت
 مصطفی پادشاه و فرج یافت لیکن در آن شب هر چند قاتل را شکنجه کردند کسی را در این کار
 اسم نبرد فرمای آن روز چهارم بجهت طرف قاتل بسته دست پادشاهی
 او را زور اب از بدن جدا کردند و صدر اعظم بیک روز قبل از این واقعه

حسن اقا میرا خورشید را زود سخن نشاند و سخنان آن تاریخ سلطنت عثمانی و او داشته بود
 چون میرا خورشید سلطان فراد اول را در جنگ از کوه مستطی (که در کوش کردن او بعد از
 فتح در سیه ان جنگ و کشته شدن آن سلطان نامدار را بر زمین کار و (کوئیلوش)
 نامر و بخواند سو که که فاتحه از برای روح سلطان فراد خوانده گفت که من هم مانند
 این سلطان رشید در خون غلطیده و در جبهه شهادت میرسیم اگر چه خلفا
 سخت و شره به المزاج بود لیکن در رحم خود در مدت چهار ده سال که محاکم بود
 هیچ سیاست بی فایده را مرتکب نگردیدم زیرا که صد و بیست نفر از کبیران و برادرگان
 که از خانه او فرار کرده بودند بجاست نمود چون خواهر سلطان را که زینب خیمه اندام
 و بی و جا بست بود با او در محض ملاحظه احترام همه زنان و کبیران خود را از خانه بیرون
 کرد از خواهر سلطان دو پسر بود و آنند یک پاشای طلب شده بود و در ایام حیات
 پدر وفات کرد و یک دیگر که سحاق بخت بود سببی برادر سبک است حسب فرست
 در حرم سلطان تربیت شده و بعد مغربی سلطان شد و معلوم او سه ده است غلبت
 که در عهد سلیم ثانی تألیف شده اند با اسم او پاشا شده و در این بر سلطان نامی
 که در بلاد اردو با اسم با کلمه او ساخته شده اند اسم او ناما بجزیر مذکور خا پاشا است
 پنجاه سال که از سلطنت خدام حرم و خلوت سلطان خارج شده و بخدمت دیگر
 نامور شده و سیر چفت از بعضی که داشت معزول شده جزا بیکه بعضی بالا تر منصب
 گردید در اول قاپوچی باشی شده بعد از آن قاپودان باش (امبراجو)
 بعد بیکه کتیه روم ایع بعد وزیر پش از آن صدر اعظم شده بطوری طرف
 اطلبستان سلطان سلیمان بزرگ گردید که رفق و خلق عینه کار با خست با نهان

ادامه

به باد داده شد و با همان خست یار و اقتدار در تمام ایام سلطنت سلطان سلیم
 ثانی با کمال کفایت و کاروانی دولت عثمانی را در احوال در جبهه شوکت و عزت
 و اقبال که سلطان سلیمان رسانیده بود حفظ و نگاهداری نمود و مدت پنج سال
 در عهد پادشاهی سلطان مراد ثانی با وجهی که خست یار و اقتداری و کاروانی
 مذکور با زمانه بود در آن ایام در علمای متصرف و متزل دولت در نظر
 مردم بروز و ظهور نماید بین که با زودی قوی بنحی که که از نگاهداری همه نهان

که دولت عثمانی در آن زمان مرکب بود و اما به جمع

ان احراز هم سلاطین متصرف شده و عثمانی

دانش را به دولت واضح و آشکارا

که دیده

باب بیستم

آمدن ایلی ایران تغییر پادشاهی در ایران جنگ با دولت ایران
 دعای جلایز حکمرانان و زمان کربستان تغییر قلعہ شیطان و تفاق اعدا
 محکم کربستان نکت ارا از خان قیاس بکت کرفاری و سپهرش
 عادل گرای خان ماختن قلعه قایمر محاصر و تفتیش کشیده شدن عادل
 گرای عزل و فوت مصطفی پاشا سرداری و عزول و اسنان پاشا مسیحی نمودن
 فرود پاشا قلعه ابروان چینه قلع و دیگر حرکت کردن بطرف در بند جنگ
 و عثمان تغییر دادن خان فرم پذیرای نمودن از عثمان پاشا در
 اسلامبول

دو مال قبل از فوت سوکول صد غنم شروع جنگ مقصد سلطان بران
 شد که پس از هفت سال زود حوز و فاصحه خصمی پیدا شده دو بار هفت سال
 دیگر مشغول سبزوادی گردیدند با لجه شاه طهاب قیام زمانه قبل از فوت غنم
 تقاضای خان را بفرست دولت عثمانی ما مرز نمود به اسلام برکنار
 آنرا

تا تبریک و تعینت جلوس سلطان فرادناث را قلعه براسکیم ممرات صلح و دوستی
 که با سلطان سلیم و سلطان سلیمان نسبت داشت پهنایید و ولیعهدی سلطان جدید
 که جنگ خودش را که از مراد ای بزرگ زیاده تر دست میدهد محکم نماید تا پس از
 فوت او با سو که تاج و تخت ایران را تصرف شود تقاضای خان پسرش، قنجان
 که نه مال قبل از برای تجدید مصالحه در آورند خدمت سلطان سلیم ثانی شرف شد
 در این وقت که چهارم ماه می شد اسطابق نصد درشتا و چهار جری بود با
 دولت و پنجاه نفر تبعه و نوکر و پانصد شتر سینه و بارهای دیگر و مغایر اسب
 دارد و اسکو تازی کرد و به فرود ای ان روز بکلر پیچ روم ای و چاکوش بائی دارد
 هزار و پانصد سوار از چادشان و سپاهیان و مفرقه که براق هب ای
 اغلب ساطلا و نفره بود و اعیان از پسر مرغ بر سر زده چاقای نقره در دست
 داشتند با استقبال ایلی خستند چون بر کنار بوغاز رسیدند قاپودان پاشا
 با فسی گار که در کمال امتیاز و احتشام زینت داده شده بود و از ایلی و همراهان او
 پذیرای نمود و در گالرا اول نیز عذبهی نصب کرده با چهل از زری بر روی ان انداخته
 انواع طلعه و شمشیر را در آنجا جبهه بود و ایلی با اشخاص معتبر همراهان خود در سر نیز نشسته
 مشغول خوردن غذا شدند همان که تقاضای خان قلعه اول را بدمان خود گذاشت
 همه توپهای سفاین بکت مرتبه شلیک کردند و از برج (لینا مذکور) صد
 تیر توپ از برای سلام ایلی انداخته شد چون ب حال درآمد به پیشانی
 زاویه بکنج جریکت افاقی سواره از ایلی استقبال کرده در طرف چپ
 او قرار گرفت و بکلر پیچ روم ای و در طرف راست ایلی حرکت

میکرد این اختیار و افتخار تا بحال در حق سبک از سفرای دول شریفه ملاحظه فرماید
 نشد بود و در سبقت در حق سبک از سفرای دول اروپا بجا آورد و مکرر دید
 سلطان که قبل از رسیدن ایچی تشریف فرمای گشته رفته بود مدت و وقت بر با
 توقف گشته که بفرود نا بختی نمایان و شوکتی نمایان و اروپای تخت نشسته و جلال پشیر
 خود را در نظر سفیر ایران جلوه دهد و بعد از پنج روز بعد از رسیدن سفیر ایران سلطان با
 الی و دار و در هزار نفر سوار و خدمت چشم و اروپای تخت کردید و در روز بعد از آن
 ایچی را با تشریفات کامل کسب و سلطان برود و مشارالیه تمهید لغت و بدایای کران بنا
 در پیش که با سلطان عرض نمود از جمله بدایای یک جمله قرآن است بود که زینت و بهای آن
 فوق العاده بنظر میاید و نیز یک شاه نامه شصت جمله از دیوانهای معروف فارسی بود
 و یکت باب چادریک و دیگر که بود که در یک آن از طالع و صبح بجا امر است قیچی شده
 طنا بهای چادریک تا ما ابریشین بود و چهارم سحره در آن چادریک داده شده و چهارم سحره
 قالی و شش جعبه جواهر از الماس و زمرد و یاقوت و مروارید و فیروزه تقدیم نمود و نیز
 در ششباری خراسانی و گمانهای چاپی و هندای عراقی و قاشقهای صبر بریزی و قیچی
 قدری که نایب است و در خور بود از حضور بگذرانید و زرای ستمه بر یکت جدا جدا
 ایچی ایران را بجزایان و همایان گرداند و بدایای لغت با و دادند و برکت و دریم
 ماده لغت خان کسب و سلطان مشرف شده اذن مر اجبت حاصل نمود
 از طرف سلطان و در آب نامی باغاشیه ای مجسمه سرخ و یراق نقره با انضمام
 پنجره را دو کوجه نقره به لغت خان داده شد
 در وقتی که لغت خان در سواحل سلطانزاد بر یکت زینت جلیز کشف شده

تاریخ

طهلاب بعد از پنجاه و چهار سال پادشاهی از فراز تخت میان آبروت لغت کسب نمود
 در او از سلطنت شاه طهلاب امرای سابق و در ذمای طهلاب خان خست بار از دست
 پادشاه برود و در به نخواست حرکت میکرد و حسین بکت استاجله با خاندان این کرجی علی
 خان و زال خان که خالو بایان بهرام میرزا حیدر میرزا بودند و در مانت خرابان و
 که بهرام میرزا را بر خلاف حجت و میل شاه طهلاب که حیدر میرزا را ولیعهد کرده بود
 به تخت بزنند ما حیدر میرزا که از فرار داد امر مطیع شد مردن شاه پادشاه از دست
 تا شاه پسر خود را از ترس صرف تاج و تخت نایل کرد و از برای انجام این خیال شاه
 به حجام برود و در دردی که جهت تشریح موصوفه کرد و در وقتی قائل مخلوط نمود و بعد از آن
 با لبه چشمه زنگنه را در وجود نوره خود کجکند نهاد شاه طهلاب در همان شب وفات کرد
 در حالی که قائل خود را لغت و لغت نمود حیدر میرزا در وقتی که روح از بدن برکش
 مفارقت نمود و به تخت شاهی جلوس نمود و پری جان خانم و خرم شاه که مادرش از طهلاب میرزا
 بود خالوی خود شغال خان را از کلبه بردن زهر مردن شاه و جلوس حیدر میرزا و لغت
 امرای کرج حسین بکت استاجله و جلاله که داشت اطلاع داشت شغال خان در آن شب
 امرای ترک و کرد و نیش را با خود مشق ساخته از در باغ و خیمه طاعت شاهی شده و درای
 آلا قاپو و غیره را سره و ساخته امرای کرج و استاجله از راه مطلع شده و خواهش از در آلا قاپو
 و اخراج و در آنجا زنگنه در راه سبته با خسته حیدر میرزا چون خود را محصور شمعان بدید چادر زنگنه
 پر کشید و خوات از حرم بیرون بر خود شغال خان را از این مطلب مطلع کردند و به نیت
 روی شاهزاده و کشیده و غلامی هر کس زخم کار و کار او را بست و در آن بین امرای کرج استاجله
 درای آلا قاپو را کشته و خاست و در آنجا که گردیدند حرم خان را محصور نمود و شغال خان را

پیش از آنکه اخت پشان از شدت یاس توخت نمود هر جهت کرده در وقت مطیع
 صبح نفسی می برود پادشاه را که در دلش بود و ندیکه با سال پادشاهی کرده دیگری چند
 ساعتی بر فراز تخت جلوس کرده بود از قصر پادشاهی بیرون برده حسین بک استخوان که
 خالی صلیبی میرزا را امضا میزد بود و شاهزاده های مذکور را از محرم برود با سوار چهل نفر
 قهر و کمان فرار کرد و یک از آنها را بخت شایسته و خیال شمال بر او انان اول
 بود که یک از شاهزادهگان هرگز نژاد پادشاهی برادر ندیکه ملت ایران چون حمید
 میرزا که شاه بود بجهت بی تخیب کرده بود و دست میداشته کینه قاتان او را در دل
 گرفته از ایشان قهر بود و ندیکه با واسطه ایشان مصمم شده تا اسمعیل میرزا را که حکم
 شاه است و خیال در قلعه الموت محبوس بود اطلاع داده آنجنس بیرون آورده
 بگویند که برادر خان احمد میرزا را که دلچسپ دولت بود از زبان برادرش و طرف
 داران او که طایفه است آنجا بجا نشاندند که کوشش و کوشش را بجا آوردند پری خان
 که از فزون فریبست و استعمال آلات حرب و مبارزت به بهره بردار شده و تعلیم
 الموت که در کربستان واقع شده مابقی حمل افادت فرایان و دارا که میر
 که حسا بود و آخون نمود و بسبب حسن اسباب میرزا به جهت زردی و راه زنی و آخون قریب
 و خوش کردن اینست سرحدات بود که بسبب تنگن او از ندیکه قریب و قابل بود نظر طایفه
 تسنن بود چون از استخوان حسن نماید نشان پادشاهی بایر بود و بطلب مدانت بخوردن تریا
 و استعمال بکت و جرس اوقات سخن را در پی خودی و پی خبری بکنند رانند و استعمال تریا
 بجان رسانند بود که روزی چهار صنعت در هم بخوردند می مزاج و خشک و ماغ است
 او را بر ندیکه بسببیت رسانند از چهار جهت جرس انار برود و کوهی کوی طایر

انچه

در عهد ابوبکر و بعضی اشخاص از ندیکه انهای سنگ و تار بکت جلوس بخت حکم از بزرگ
 و تار بکت بقانون قدیم پادشاهان ایران و با انقباض و توف صد مات زندان
 شت نفر از برادران خود را با مهند و نفر از بزرگان ایران بقتل رسانیدند فقط بقیه از برادران
 او که مگر خدا بنده میکنند و بعلت مانعانه که مکر او را قابل پادشاهی نبندند که کوشش بخت
 یافت و دو نفر بپهران خدا بنده که یک عمر میرزا نام داشت و دو نفر از نزد پدر خود میرزا
 و دیگری عباس میرزا که سینه زلف بود و حکومت خراسان را با هم او کرده بودند و در
 در نزد انان بکت خود حق خان بپهران و بقتل رسانید و بودند و عباس میرزا همان است
 که بعد از بزرگ شدن شاه عباس بزرگ لقب یافت شاهجهان شد که با کوشش و
 حبس بیانه داشت و بعد خلیان از او قهر بود و بدست نه است که میان جهات در آید
 و بدست سخن را بر دم بنمود و بدست او قات سخن را در کوشه و جگای غلوت نصیب
 با چند نفر از محارم بخوردن تریاک و استعمال جرس و بکت بکنند رانند چون بکت
 و ترزا ل بزیست مصمم شد بر اینکه دو نفر بپهران برادر خود خدا بنده را بقتل رسانند در
 ماه رمضان چهاران شد بکت حکم قدر حمره عباس را حامله شد بپهران و درات رسانند
 خان انان بکت عباس میرزا که در خراسان با هم او حکومت میرانند بهانه احترام ایام رمضان
 قدر شاهزاده را به بعد از انقباضی ماه رمضان قرار داد و در شیراز بکت حاجت قدر
 بقتل رسانند و مردن شاه سبب رسانند و قرح این امر خیر و بدست و چهار ماه
 سلطان اسطیق نهاده است و در پنج شهری اتفاق افتاد و پسرکان خانم که او را از محرم بیرون
 آورده بخت شایسته مذکور بود باز و نفر در اولین آن زن را و او را خنجر کرده و بپهران از نظم
 رسانند و دوازده بر کس از حلت شاه سبب رسانند و دوازده نفر از محرم بیرون

در خاطر عوام لباس موافق عفا به باطله قید مردن بادشاهان و بروز انقلاب و شوهری در میان
 ممالک و دولت از نظر ان کلب رسمی پیدا کرد یعنی اتفاق نمی آید منبج ب که گفته شد
 این جهان زود و است که باز در تبریز از این ایام فاصله ای مختلف ظهور کرد و به
 ان حوادث عظیم در عالم روی داد است مانند فتنه و طوفان فوج و ظلم فزود و در حق برآیم
 و انهدام طوایف عا و دود و دود و دود موسی و بیستی فخران و حکمت بر و قدر سخنان و شهادت
 و سلطنت بزیه و حالانیت و داندیمت که ظهور کرد و است باطله از برای انکه از ظهور زود و
 دروغ نشه باشد خرد و پادشاه و ان از خشمش دولت ایران و اتفاق و سرکشی امرای طوایف
 و ضعف حالت شاه را در بر تافتا فرستاد و دولت را بچنگ ایران ترغیب و تحریک نمود که
 از این موافق فتاوی مغنیان که است ایران را رسیده و در انقض بیهوده جنگ کردن با انان
 جاد و فساد و شورش و بیهوده صدر عظیم توکل آنرا اقدام با این جنگ مانند و بر سر خیزه بر سر
 اگر دولت بکلیکستان با نا فاتح بین و خراب گشته و گولت و مصطفی با نا فاتح خیزه بر سر
 سلطان را در اقدام این کار حرکت بردند و این مرد و وزیران برای سرداری و سرکشی این بد
 طبع بیهوده موافق صلاح و صوابه به صدر عظیم و بهر انکه در له و هم سکنه در میان مردود
 واقع باشد مصطفی با نا لبر واری سرحد بغداد و کستان با نا سرکشی حد و در زنده الراجح
 و مغرور گردیدند لیکن وقتی که بنای تخصیص سناق و در حق هر یک از ان دو وزیر شستان
 با نای البانی لوج لقه ری ایرا در کشفه حاجت کجا بر که او را از سرکشی معزول سرداری
 کلاس مرد و سرحد را بهبه و مصطفی با نا مرجع داشته چهار نفر بجا حرکت با دسته ای روان
 سپاهی و تحت فرمان او ما مورثه در و پیش با نا حکمران دیار کرد و بهرام با نا حاکم
 از زنده الراجح و احمد با نا حاکم زنده الراجح و محمد با نا حاکم حلب و گلچ محمد با نا حاکم خزانه با بنده
 بجزای

سناق بجان و سپاهیان جمع نمودند و حکومت و حکومت و حکومت او کرد و بدین وزیر حاکم سابق
 و بارگرا و وزیر سخنان با نا باخان تا باستان فرم و دوران تا نا همراه او ماورین
 و در فرمان سرکشی عزیمت او را بدایت شردان معین کرده بودند مانند بکت
 و انای با تهبساط مصطفی با نا و از او ماوریت خود بکشتی ایران میند که میکس حکومت
 او واقع شده بودند اطلاع داد تا ما داده کار مستعد کارزار باشند علاوه بر ان
 به تمام روستا و پیش ای مت کرجستان و حکم و فرمان دمان و ولایات و قنده
 چما بین در بیای سیاه و بجز خزر از بکر کس و دشمنان و شردان و خیزه مکتوبات
 نوشته همه را بنوی کردی و اطاعت دولت سخنان تکلیف کرده بود و داد
 در او را بر سر شاه اسطابق نصد و بیست و دو تن سحری بکشت
 بزرگ که در سرحد ایران بچشمیان و داد و داد و با ساسول رسید بکلر کس شروز در نای
 که کستان فرار کرده بنا بقلعه و بر کسرای ایران تا در بعد او تا خسته همه چهار پایان
 ولایت را تلف کردند و سرکس و را تمام کار و دمارکتی خود حمله نمود و اولیای دولت بجه
 خاطر او بر بیب ای او که بیا حکمت سپهر شرسطان مهر لوج سناق بقدر با چهار صد هزار
 مفری دادند و یک و بکر که بجه حکمت نام داشته روستا زاده و در ان ایام لوج سناق بکشت
 و الگار کردند و او را با شاه آوریل مصطفی با نا اتفاق و زنده از برای مخص شردان حضور
 سلطان شرف گردید و با ای سلطان را بوسیده از حضور سرودن اعد و با غرض
 شنید که تو بهما بکشتی قابودان با نا سوار کردید و به اسکوناری رفت و در
 و مخلصان سرکس در چهار ده کشتی و بکر کشته و زنده بال سرکس به اسکوناری
 بر فتنه و علم که سلطان لبر سرکس داده بود یک سرخ و دیگری سرخ و زنده بود

و جنگ کشی سرعکری نصیب شده بود و لشکرش را بیکرودند و پست و شتم مینمودند و در روز یک
 تاری حرکت کرده روانه کردید لیکن بقدری همسینه میرفتند که در مدت هفت روز
 به نیکو روی رسیدند و در اینجا یک شهر کجی ان انعام نمایان داد و در شهر حکم شاه در راه بود
 به ارزنده اردوم برودند و در آن نقطه به اردوی سرعکر ملحق شدند و سرعکر از راه قرینه
 حرکت کرده روانه کردید چون شهر رسید زیارت سزاوار مولانا جلال الدین رومی
 رفته ادب زیارت بجا آورد و در سفر قبرستان و مخصوص جنگ با دولت ایران
 اتفاق نمود از اتفاقات حکایت رفتن لشکر بکوه قاف و صحنه شوی نظر آمد اتفاق
 یکتا گرفته شد در سبب این جنگ کجی ان و در ارزنده اردوم طلب از برای سرعکر
 رسید به کجی ان از غلبه بر ایرانیان را پورست داده بود و در کجی ان و کجی ان
 و قحطی مالکولات حکایت نوشته بودند بعد از آن اطاعت نامه از طرف حکم بزرگی
 چرخس و قزلباش و کاشغری از برای سرعکر رسید و در قریح صاحب کجی ان و جوار طوفان
 سختی شده و در اینجا به اراک رفع نوبت ترا که نام پسات استمان پرسند که در حکمت
 ذوالقدر واقع است و در این خصوص پشمی با ما و صدالهدین را پورست فرستاد و در شهری
 چرخس یک شهر کجی ان را داده بود که در راه بود و در کجی ان فرمانی و ذوالقدر و کجی ان
 جمعی آنها با او در شهر عثمان با ما و سواران او ملحق شدند و نیز در آن اردو هزاران
 که در صف سخاقت بکت قارص از ایرانیان در جان باز چو قوری بریده بود او بود
 و مکتوبات اطاعت و انقیاد از پرنس های دشمنان و شمال و قاضی سینه
 او صفی حاکم طبرستان از سواحل بحر خزر آوردند و نیز از طرف شاهرخ سزای
 حاکم باش آجروک و توش لادین حاکم آوارا طاعت نامه در رسیده
 ۱۲۱

و سرعکر جواب همه را بطور جهر بانی و دوستی لغیر نمود
 خسر و با شایسته کجی ان کیسای خود را نیز در سرعکر روایت کرد
 هم مطالبه بد و نماید و هم از بابت زینبلی بکت که در حمایت حاکم ساس که محصور از برای
 شده بود و اجمال و در زیدالطهارت حکایت نماید سرعکر کاغذی در کمال ملاحظه زینبلی بکت
 نوشته از اجمال و روزی او زیاده از جمله جرات و عجب نموده بود و اتفاقاً خان کلانگه
 زمانه قبضه از این برسم سفارت با سلام اول رفته بود حال در هر چه دولت سرداری
 لشکر ایران بعد از او محول بود و سر اسد بکت که ارزنده اردوم نوشته از هم خود را صحیح
 دوستی و ولایتین انما را اطلاع کرد و در سبب نداشت و تا در حمله جان باز چو قزلباش
 نمود حاکم شایسته جرایه در کمال ادب نوشته تفسیر حدیث این حوادث را
 بعد از وزیر رجوع نمود اتفاقاً خان دصده تلافی برآید و باسی سزای لغیر از کجی ان
 ایران بولایت چله حمله برده نامتخا ق ارومان لازمه قتل و غضب صفای بجا آورد
 مصطفی پاشای سرعکر از شنیدن این خبر متعجب شده مکتوبی که جهارات آن از شخصیت
 دور و افغش هرزه درانی زینبلی بکت نوشته از برای سردار ایران فرستاد و مقدمه
 و در آمد مکتوب سرعکر از بهر تفرار بود و رئیس و فاضل و پدیدان دست لاجوجان و معاندان
 شیطان بنامه به کاران و انتال امین دست ملتفت شده از این کینه کینه
 متأثر شد باقی مضافین مکتوب را از این جهارات باید فحاش نمود و در امر مکتوب از زینبلی
 حکام دشمنان کجی ان سرحدات که بمقتضای اتفاق در حرکت میباشند تعداد او را در پیش
 از آنکه در هزاره شصت نفر شتر جمعه حمل شده و از او در سبب سرعکر با کجی ان و کجی ان
 بعد از باز آمدن روز در دران اردو بر نزد در بانگ سزای چند ایرانیان که حاکم و ان

بجهت خلافت غلبه بر سایر خان فرستاد و بدو بر سر نیزه ماکرود باغ شطرنج و فدای می دادند
 بگردانند که روز بعد از آن سرسواران با کلاه زر و سرسواران سجا و زین و بطرف گرجستان
 حرکت کردند و در راه ماه اول شش ماه سابق بنصده شش ماه و شش ماهی در مقابل قلعه که حاجت
 چله که یک روز قلاع گرجستان است و آن را قلعه شیطان نیز می نامند جنگ عظیمی بین
 و قنقار خان و قزاق بافت که چو شایان غالب آمدند لیکن جمع کثیری از مردان جنگ
 و خطای کثیر آنها کشته و تلف گردیدند که در آنجا بخت نغز از امرای کرد بود و بعد از آن
 جنگ قلعه ای (دول) در (بغی قلعه) در (آقچه قلعه) و (جگدن) در خدمت سرسواران
 اطاعت نمودند و در راه ندادن صدقات کثیر در این جنگ بعضی کشته شدند و در نتیجه
 و تعریف مورخان خوردن تغییر حالت سرسواران در صارت است زیرا که بعد از
 چله که کفای در کمال ادب و القاب شایسته به قنقار خان نوشت و او در هر
 محترم و فرمانده قابل احترام خطاب کرده اظهار میل و وفات شخصی نمود و او را بفرست
 سلطان ترغیب و تحریص نمود در حالت اوله سلطان و محمد خان ذوالقدر
 که از شهادت روگردان شده نوکری سلطان سبمان را قبول کردند و بفرست
 عالی رسید مورد الطاف و احسان پادشاهان سلطه گردیدند با داری کرد و در راه
 ایران را در قبول کردن نوکری سلطان نوید داد
 چون حالا به شش ماهه داخل مملکت گرجستان شدیم بهترین است که
 مختصری از حالت حکام و پرنس های انولایت مذکور بداریم تا مطالعه کنان
 بصیرت حاصل شود ایالات شاهان امیرت و کاتبیل و کازیش در تحت حکمرانی
 ست نغز پرنس از خانواده پادشاهان و کوان و کوان و کوان واقع بودند و فقط
 ان را

این ست خانواده از نسل حکمرانان پرنس های گرجستان بودند و اصل آنها
 به رتاهان از مملکت عظیمه گرجستان منتهی میشد (دادیل باکراستینون) که میراث خود
 بود و شش بری او نامید کردید و پرنس های آن سده با آخافین از اولاد حکمرانان
 گرج نبودند بلکه نسل آنها به یک روز نامزد و کوان ایران که چاکت نام است منتهی
 در گرجستان که وطن حسن و جمال است بجای افتد و تسلط زنهار و اولایت پیش تر
 از سایر ولایات باشد و نیز از حکمرانان این زمان است که در بیان تاریخ های
 تاریخ بعضی رویشانی نامی است که در بعضی از ممالک بزرگ (من نیتون) گرجستان را
 بین علی در آورده و در او افرقن دو از دهم سگی که با لصد و نود و هفت جوی باشد
 (قاماد) ملقب به (هفت) که معنی است است در گرجستان پادشاهی داشت
 چون در آن مکه صفات و جلالت غلبه داشت القاب زمانه را از او سب کرده به
 لقب مردان محالیش میراث (دو صوادان) و شتران مکه حسن و جمال سده
 کمال داشت و ابو الفدا مورخ عرب باین جهت و جهت بعضی وقایع عشق بازی
 که با نوکران و مالکیت ان و شتر اتفاق افتاده بود و تمت سرزک و شوق و فخر
 به ان و شتر داده است پادشاه بزرگ خوارزمش به ان سلطان جلال الدین
 فلک برنی با بل اند خورشید و او را بفرست است چون و شتر کلین مکر و سلطان سده
 مرتبه لشکر به ان مملکت کشیده و در خرابه و ویرانه آنجا کونای نه نمود و موافق
 تواریخ و کجاست شعرای ایران شیرین معشوقه خسرو پرویز که محسنات
 زنان را کجاست کمال داشت از این ولایت بود پس نباید تعجب کرد از
 اینکه در تاریخ گرجستان جمله و همه وقت زمانه دارای رتبه مقام در همه

اول پیشند و بوالسلطنه حسن و وصایت با برتری جوش و زکاوت بر برادر
 سلطنته ایشان را مطیع و مطاع و خود دیگر دانند از جمله زمانیکه تصفای سعادت
 بزرگ و مردانگی بوده و حالات و عقوبت رسوخ و اثر ضایعی پیدا می نمایند
 مایه کینه را آنگونه قطع نمود که بخت در دانه دومی (دماور و نغز پارس) بر
 دیگر گین را (گرگوزان) محبوب داشت

چون ولایت این دو پارس سخاک دولت عثمانی وصل بود با برادر
 روز جماعت از وقوع جنگ چله رکنه بگریزید که برادر که چله بود در شت او را با برادر
 گرگین و مادرش که از زمان بد دولت ایران سستی و آینه تکلیف نمود که از آن
 دولت برید و بد دولت عثمانی پیوسته از هر چه از شیون به کمال اطاعت و بندگی
 زنده میماند و فرستادن عهد نامه و فرامین و احکام شد مصطفی پاشا خراسانی
 در کمال عجله بجهت آوردن فرمان سحاق استغفر از برای او و سحاق ایت است
 از برای گرگین برادرش نغز پارس و در برای مادر و برادران دیگرش چند فرقه
 برسم تبریل معین و مقرر نمود لیکن از آنکه را در مطیع ما خلق داد و خان حکمران
 تغلب که از مسئله لوا رصا ب و پدر زن شاه طهاب بود این صورت داد
 دست نداد و داد و خان کتوب سر عسکر را چراغ نداد و سر عسکر بعد از جنگ
 چله نغز پارس تغلب کرد و بدان صوب حرکت نمود و داد و نایب تعاقب
 نمود و فرار را برقرار نداشت با کرد و دو و نغز پارس ای دیگر که از خانه او
 حکمرانان اصغر گرجستان بودند که با (سرخ قوس) حکمران باش آجری
 دیگری

دو بگری لوان حاکم کاخت با شند بر نغم یکدیگر حکومت تغلبس را در مصطفی
 پاشا مستعدی شد مصطفی در یک کتوب حکومت تغلبس را در لوان و عدو
 داد و بشرط اینکه داخل دین اسلام شود و چون لوان دین آبا و اجداد
 خود را از دست نداد سر عسکر حکومت قلعه های زکم و گروم را حمله آورد
 محمد بکت لبرچاق فرما دپاش را سحاق بکت تغلبس نمود و بعد نغز پارس بکت
 و دولت نغز از سواران جدید و دولت نغز غلوه قبی و دولت و بنجاه نغز از
 و سینه نغز و طلب و صد و بنجاه نغز خرب و دولت نغز قلی و از سینه ال
 چهار صد نغز قلی با صد خرابه و تب همه ما خلق تغلبس کتوب است مصطفی پاشا
 دو و کلیسای تغلبس با تبدیل به مسجد مسلمان نمود و نماز صبح و صامت در آنجا
 آورد و شد و پست دهنم ماه او مصطفی کتوب رود خانه قزاق که عبور از آن
 بسیار خطرناک شده بود و سینه کاکسکیان در آنکس از نایب از و قبی
 کشید و هزار عسکر مامور شد که کندم از صحرا چیده پارو ندان به سختی
 پی خبر به کین که اتفاق خان و امیر خان داماسق خان افشاد و نغز پارس
 رسیدند و در زمانیکه کتوب ایران غلوه قزاقان عثمانی را تعاقب نموده بود مصطفی
 عسکر ای خود را صف ایاله نمود و مستعد جنگ کردید ابرایان که خنج پارس
 ما بین اردوی عثمانیان و شب جزیره که از رودخانه قزاق در دو کتوب یکسایه است
 واقع شده بود و جنگ را قبل کرد و در پیش با نادر فوج و بهرام با نادر طرف است
 و سر عسکر در کتوب قرار گرفته شد هزار نفر از ابرایان در میدان جنگ کشیدند و خورین
 که قرار با فرار دادند و در وقت عبور از بل رودخانه قزاق بکتوب و همی از فرار ابرایان

در اشد غریق و با بود که در پند پس از آن خواندین از هم جدا شد و هر یک بحالت
 خود گنج و ایروان و گچان بر پشتند و در اینجا منتظر حکم شاه ماندند که از قزوین بمانند
 در دعوی گنار و قزاق حاجی بک جهان از طایفه
 که دو سال قبل از این از دولت عثمانی روگردان شده و بدولت ایران پیوسته
 زنده و گرفتار شده با وجود این در خیمه سیار از ترک سر او را از بدن جدا کرده در آن وقت
 رسیده که بکنند و گمان بالو که در خدمت عثمانیان رتبه سناق پیدا کرده بود و قهقهه می کرد
 که در دست شمال از طرف قفقاز واقع است فتح نمود و با وجود این در فتح و غلبه که از برای
 عثمانیان حاصل شده بود با لشکر ترک حرکت میکردند از رود قزاق که بواسطه باز
 طغیان داشت عبور نمایند گنج هر گمان از دست بد که از لصد آمد و بکلیک زو قهقهه
 بریاست سخنانی که کرده و خوانسته همراه او و بعبت حرکت نمایند بکلیک شایسته
 ایشان را بفضایح ممالک کرده با طاعت و ادای مصطفی با شاه حرکت
 خیرت سایرین است بخوار در اب راند و میان رودخانه در آمد و ولایت بیرون
 رفت همه نفرات لشکر بر روی او افتاد و سخنانی از او چندین هزار کس از آنجا
 بجهت فاکر دیدند لشکر و جنگ نیکی ولایت از رودخانه بیرون رفته بودند از چهار
 مهر بانی کرده و در باره آنها بذل مال بخصب نمود بچ نفر از کاپیتان های سیاه را
 چادشی داد و در حق صد نفر از بچ هر گمان ز غنای سواره بر قرار کرد و بخت نفر
 از آنها را در جزو قزاقان خاصه گمان دار (صملاق) نامید و بی نفر دیگر را در
 نمود و روزی بک است از در حق اولاد اشخاص تلف شده و بدیده بر قرار کرد و بشاید
 عجم او غلان یعنی چه بد نظر کرد و اینده شریک که فرمانده ایران آن روز بک بفرست

بود و سیم لشکر عثمانی که در آرش که از برای دفاع نقطه مهمه است و در اینجا خفا
 بگرهستان وصل میشود و در محلی بدو صید کا به است و کشید و خندق عمیق در پای
 آن فرود بردند و تغییر نام رودخانه قزاق چون با تمام رسید به سیکان نام
 توپها مردم از این تمام با خبر نامتند در یک دیوان عالی لشکر گرجستان
 که سوزن تا ما شمشیر بود و چهار ایالت تغییر نمود و حکومت آنها را بعهده چهار
 نفر از بک امر جمع داشت و حکمت شرد از آن قبیله از اوان مفتوح شده بود
 سبکام در بنه در ویش با ما و کذا کرد و چون ش را لیه قبول نه نمود و او را در
 عثمان با ما بداد و دو میدان استرجه بر موجب و مقرری او معین نمود و تقییس را
 به مجربا ما داده بک میدان استر در حق او بر قرار نمود و کاخت را بکسند
 پس لونه داده زنگ را به حیدر پاشا و کذا کرد و شتر از استرجه او مقرری بر
 قرار نمود و بخت اراده توپ با صد و شصت و صد و قزاقان دست سزار
 نفرینج هر یک در نزد حاکم شروان بکشد مایات شروان که مال است
 پنج میدان و دو دست سزار استر از بابت عشر محصول چوب و کت نفوت
 در پنج بش میرسد به اسم سلطان با جاره داده شد مملکت شروان را بچهار

سرخ که بوشه در کار با در روی حقل و کفایت رعایا نمود
 مکتوبه چبشده خان حاکم کیلان نوشته او را از ترکی و چاکری سلطان است
 نمود و کتوب و کبر شرف خان حاکم شامی که بدین شش سابق بر این از دولت
 عثمانی روگردان شده و بدولت ایران پیوسته بود و بنیشت و ادرا با طاعت

و انقیاد و تقیید نمود تا از خیاقتی که بدش کرده بود بگشود و اخلاص خود منصب احمد خان حاکم سابق سجک که در جنگ کشته شده بود و به پسرش داده شد تا کین و ریب بعد از کشته شدن مادان خلیفه باغی قبول خفت نمود از سر عسکر مستعد تعیین حاکمی از برای خودش کرد بدیند و عسکر حکومت انجا را به او داد و نیز عثمان پاشا و کذا نمود بدیند و انکه حکومت شروان را از او انتزاع نماید عثمان حاکم قدیم عثمان به خدمت سردار رفت تا انجا رسید و انقیاد نماید پش را لید را با کمال احترام و تشریفات پذیرای نموده سنجاق شایران را بخورش داده سنجاق اوختی را به برادرش برسان تفویض نمود و قتی که سردار از طرف تغلیس به در زنه الموم مرجهت نمود (رژور) برادر حکمران انبرشت با پسر حاکم قزلباش در گوری خدمت سر عسکر برسد بدیند سر عسکر به جمهت حاکم تغلیس سفارش کرد که با الکسندر لوند همیشه مراوده داشته داشته باشد گوری که تغلق به سیمون برادر حکمران سابق تغلیس سید شد با هم سنجاق بخودش را لید داده شد مشروط بر اینکه با ابرایان جنگ نماید و جمعی از کینچه هر کین را در میان قلعیه بشند چون از آنک به جنگ بران رسیده و چار معبر جنگ خطرناک شده اما انجا را نیز در مقام مخالفت و مدافعت پذیر بعد از گرفتار شدن بعد مات بسیار از ان جمله بیرون رفته و در طرف قلعه جنگ و مقابل قلعه آسخر که سکین چو کینخسرو و اولاد او بودار و زدن ان زن با پسر خود گرگین از برای اطاعت و انقیاد و بیعت سر عسکر رفت مصطفی گرگین را با برادرش مزه چهر در زنده خود نگاهداشت تا به

الکامل

اسلامبول بر د نظر سلطان برساند و بیعت انما از ترس انکه با او از برای پسرانش خطری در کار باشد رفعت انما را همانند کرده اظهار نمود و پشوا ری نیز باطله بعد از پنج روز حرکت به اردو خان بزرگ رسیده و از منزل کوزلو باغی (یعنی سربل) حاکم پریکت شهری گامگ لیزاد هم ما مور اسلامبول شده تا بدین همد و قایع پورش ایران را بعرض سلطان برساند اول بنا بود که این خدمت با انما راجعه غالی مورخ که قایع نگاه داشته که نویس اردو بود در جرح شود لیکن چون وجودش را لید از برای نگاه داشت مکاتبات و مرااسمیکه با اولیای دولت ایران رود بدل می شده لازم در کار بود و لید ان عسکر او را در زنده خود نگاه داشت و عسکر عثمانی در آنتی و پازان کشته شده در زنده الموم قیش لایمی که دنده دورا پورش اگر چه فتح و غلبه عثمانیان را بود لیکن عسکر انما خیزد زیاد از لشکر عثمانی ایران مقتول و محسد و کم کرد بدیند

یک نفر جاسوس که از پازان با ایران فرستاده شده بود رجعت نمود خبر آورد که چهار جماعت از لشکرهای ایران حاضر شده اند بر اینکه ولایت مقصد عثمانیان را استر و اداناید زوجه شاه که زن خرد مرادند و دسرواری جماعت اول را پاشا کاری پسر اسلان و زیر عبده خود که قش چون جاسوس پسر از انبوه در سن طفولیت بود و طریف ترک استاجلو و کتلو مادر او را به نیابت سلطنت انجا کرده بودند دسرواری جماعت دوم عبده شرف خان حاکم نخچوان بود که از عثمانیان گردان شده و با ابرایان پیوسته بود این دو جماعت لشکر با اتفاق پسر شروان حرکت کردند و جماعت سیم مصولاق حسین بود که حد و لغز او را موش بر پشت و قایع خان با رفا

سلطان سردار صحت چهارم پسرهای خراسان در پهنای ولایات لرزه لرزه مردم و
 چرخ برسد بود که خاکر عثمانی را بجا شلاق کرد و بودند در این بین خبر رسید که ابرایمان
 با عثمانیان مناسبت شده و در گنار رودخانه که جنگ سختی کرده اند و خوی امنستند
 طول کشیده است بالاخره او در سر عثمان با شاه غالب آمد و در مزار نغز ابرایمان
 مقبول و بقیه را نیز مجروح شد نه آراخان حاکم سابق شاهنشاهی که سردار لشکر بود زنده گرفتار
 شد طبرستان علم بیخام ابرایمان کیست عثمانیان گردید تا روز دوم در این جنگ معلوم نبود
 از آن وقت که ام بخت غالب با مغلوب خواهد شد رسیدن سواران آقا سرداری
 اتفاقاً یعنی ولیعهد برادر بزرگ گوی خان که بجای دولت گوی خان فاتح سگوشته بود آقا
 دل سردی ابرایمان و مایه دلگرمی عثمانیان شده و غالب گردید غازی گوی صاحب
 گوی برادران عادل گوی پسرش مبارک گوی و ابوبکر پسر سلطان برادران پسر
 عادل گوی در این جنگ حاضر بودند و در لشکر بعد از شبنه این خبر صافیت نامه ای با
 تعریف و تواضع و کلمات غیرت انگیز از برای عثمان در مابین در مال شهب و در پرتو
 که از برای سلطان فرستاد و معروض داشت که از برای گوی که بستان که سابقاً سلطان
 از تصرف ابرایمان بدون او رده به دستخاک قسیم کرده بود و شریف خان فرای را بستان
 کرده و نزد خود کشانید و شاق بدین باب و اولاد او بطور و داشت و اکدا نذر در این وقت
 شاهزاد و همزه پسرزاد و الد و شهبه ذخیره که زمام حاکم و حخته امور پادشاهی را از جانب
 خویش خداند و نماند و خنده اقتدار و اختیاری در او رده بود و از شر و ان بظرف آتش
 حرکت کرد و قیاس بخت بکلیت لرزه لرزه مردم با جمع کثیری از لشکر بان او در پای دیوار
 ان قلعه در دست لشکر ابرایمان بقیه رسیدند و او در سر عثمان با شاه دست سترده
 ابرایمان

در شهر ان محصور بماند و عادل گوی خان که بکایت او در رسید بهت لشکر ابرایمان
 ایسر گردید و عثمان با شاه مجبور شدند از آنکه داشته ابرایمان را بجای بد اگر گشت
 در شب بدر رفت تا اگر قاسمی تحت نستان قهقار نشود
 چون سلطان مراد تغیر است سخت و بنا درون اقبال را در نهر حد است
 محاکمت خود و ملاحظه نمود و بعد مسامحه در امصرف و دفاع ان حد و نمود و بجز کبر خاتم
 فرستاد و اطراف قاص را بکشم داد و قلعه کلگی در اینجا بنا نهاد و لشکر حسب المقتضی
 با خرج بسیار در صحت به شمار قلعه وسیع کلگی در اینجا بنا نمود و فضیلت انست ان
 بعد با تمام رسانید و در دیوارهای قلعه بالا و قلعه و آهنگ در زیر آن چهار هزار ان بود
 ان ان از آن قدیم است که طول ان یک متری است مانی متر است (سخت لغز و بجز کلگی
 و پاشان ما ختن یک از سخت بستان را بعد که فرستاد گردید و در کلبه های شهر
 بنه یک بر مسجد سلمان گردید و در وقت کشدن پایه ای دیوار قلعه خسته از شهر رسید
 شد که تاریخ ما ختن دیوار شهر را پنج قرن پیش از ان معین نمود و ان چهارست
 در روی صفحه سنگ محکوک شده بود (در عهد پادشاهی ملک عزالدین و استقامت فرزند
 وزیر و اعانت زود جلب با حخته او و شکر کریم الدین) قاص و حخته قطنین معین
 قطنینیه بهین اسم معروف بود و این تمبر گردگانه انجا را خراب نمود و سلطان مراد
 ابا کرده پای تخت حکومت سرحد به گرجستان قرار داد
 در وقتی که لشکر کردار لرزه لرزه مردم قشلاق کرده منزل ترحم و آسایش
 بد و تعفین بر طبله پدید آمدن از زنده و نایاب فوت و چارصه مات و زحمات شبنه
 گردید و بود و در او را و او با عثمانیان معطرح شده اما مستخان و سیرین خان

حاکم سابق ایجاب کرده و هر لشکر شهر را در تنگنای محاصره داشته مدافعان رشید آنجا که در
 همه چیز محروم بودند و در آنجا نفعی نداشتند و در آنجا هیچ کس را برای تکمیل آن وقت و خرد و بجا
 هزاره و کاخرج کرده با مصیبت بسیار زندگان کرده بود و با همه قیامت قاپودان با
 بی خودی که از اسامی اول فرزوات هر چه در کار کات قرخانه و توپخانه در جنب
 و غیره جهت قهر حاصل کرده به بنده مطربان رسانیدند چنانچه با شاپور که در آن
 از جانب سر لشکر مامور باشماص قفسی کرده و در وقت زان کاغذی را در طرف سر کلاه
 چسب با شاپور رسیده از جنجال سر لشکر او مطلع ساخته بود و چون با شاپور کمال گفتند
 عهد و ماموریت خود برادر و دشمنان روز و در عثمان با شاپور شهنشال را از برای خود
 خواسته می کرده و در کار عروسی بود لیکن شهنشال میخواست در اتمام عروسی فرصت
 یافته و اما خود را از میان بردارد عثمان از جنجال او مطلع شد حکم کرد گردن او را زنده
 اما متوجه خان شهنشال در قافه این کاغذی را میسر کرده و ان همه حضرت وزیران
 دار و آورده عثمان نیز قصاص این ضرر را بجا آوردند و در حقیقت با شاپور که با
 بکلر بکبان دیگر اطراف و حواله ایروان را حزاب و ویران ساختند و قتل
 آنها را در این کاغذ آورده

در وقتی که باین ناخت و آزار آفرام می شد حادثه ناز و در پاری
 روی و ادعای گرای خان که جوان رشید خوش نظری بود پس از گرفتاری در دست
 لشکر ایران چرب امیر با شاه که رعایت چرب و سب را منظر رسیده است او را در
 دیوان ایجاب نمود و شاپور ای منزل داد و محافظت نمودند و در آنجا هر ش و بجا حفظ
 فزازی گاهی افکار هر بانه در تنگنای بسیار که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

با او بجای نازک کشید و مراد است باطنی انماط هر که دیده اند آفرینان که فزایان
 خاصه شاپور بود و بعد از آمدن و بزرگواران و عدال گرای را با مختصرن و بگر در پیش چشم
 شاپور که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 دیدن سان و بجا آوردن حسن حاضر ساخته فرمود و نایت یک در آنجا در آنجا در آنجا
 شاپور شده انعام خود را در یافت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 میران غضب که مستعد است و بود در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نقره زان بجا را کشیده شد و بجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 درخت ککرت درخت بی اختیار رسیده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 سایر قریحان در زمینان این سخن با مهران رسیده و فرار کرده و در آنجا در آنجا
 فرمان سلطان و لغرم قصاص خون باور با در هزاره را از برای تخت خود با بجا
 سرای بردن آمد و بطرف ایران روانه گردید پس از یک ماه در رنده با او در
 عثمان با شاپور شهنشال با شاپور شهنشال در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 را که سر کرده پیش فرادان بود قاپودان پاشای بخور زان رسیده و شمشاد هزاره
 حق او و چرب و مر سوم برقرار کرد عثمان با شاپور که جمعی خود و سواران تا آنجا
 شروان همه ولایات را هفت و غارت نمود پس از آن هر گرای خان عزم حرم
 نمود و هر قدر عثمان با شاپور که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نیز بر رفت و برادر خود غازی گرای خان را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و بهین و سلمه در خدمت سلطان مقصود شد پس از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

نفر قریب توابعی مصطفی پاشا و اسنان پاشا طالب بود و امید امید آشته بر یکی از آنها داده شود به احمد پاشای آلبانی الاصل دادند و شاد را بید این اسم به رسم باز با پیش ماه داران اسنان پاشا تصوف حالت احمد پاشا را غنیمت دانسته و در کتبات مای در پرده در خصوص نایب منحوسه بر شش مردان و ظلم و ستم مصطفی پاشا سرعتر که در حق امان حد و سامان در حضور سلطان مخلصت و کوی مای نه نمود تا آنکه مصطفی از عسکر کی منزل و قریب اسنان کای از ضرب کردید مصطفی در منزل تو قافه قاپوچی باشی را بدید که با عجل تمام به در زنه ابروم بهر فرستاد مصطفی لاله ناز زاده احمد و فرودار را به مراد و آج زاده نویسنده معروف ماخذ و محوس نماید آن دو بدست مدتها می دید و در قفسه بی قفسه (صفت برج) محوس بودند و قفسه که مصطفی پاشا در اسما بول و زبرد دهم شایان انجنس نبات یافته اند که بعد از ان احمد پاشای صدر اعظم و فاخت کرد و مصطفی پاشا نقین داشت که در این نوبت منصب صدایت که چهار سال بود در تصدیق ان سعی دکوشش نمود و با و خواستند و ادلیکن بر طرف تمامی امر صدایت را از برای قریب اسنان پاشا که لطف کرجستان میرفت فرستاد و پس از چند روز مصطفی پاشا از غرضه این ارزد و جاک شد و محققا بعضی از بر زمین باره بر این است که ستم قافه نوشیده و حو را جاک ساخت با وجود اینکه شربت و ناست بر طبع است و سوله بر دنیا مای عالی خبریه و بعضی از بوزار و ارباب و کار نامه نه مصطفی پاشا که از خبر و باره و خدمت خاص سلطان بهرون آید پیش کار در بار سلطان زاده که دیده و حشر صاحب دولت قانقو قوری سلطان مصر را به جاکه کفاح و در آورد و بای های و شربطان عثمانی را از درواج نمود و عسکر کی خبری خرم کرجستان و دوات دهم ایل بود

و این...

جانشین مصطفی عسکر کسان پاشا چون به جرمین رسید
خان داروغه که لغات مامور بود و نزد او بیاید شاد را بید بجهت اینکه قوتی کوی کوی
خود را با وفود باشد حکم کرد تا زرمای لشکر در حضور سفیر ایران عسکر که جمعی خود را با
بدست چون روز دیگر شصت نفر عسکر کسان از اناطوله و روم ایلی و قزاقان و
و ذوالقدر و دیار کور و زنه ابروم با توجه قشون مای جمعی خود را حضور عسکر
و ایلی کوی کیشنه و همچنین ده هزار نفر کرجیک با سه هزار نفر سواره با نظام و فیل و
مقصود خان و در و زرش از مردن مصطفی پاشا و در اسما بول شد و مطالعین
خود را اظهار داشت و بدینک مقصود در حجت نمود اسنان پاشا در کنگر طرابلس
مشغول تعبیر با حقن قفسه ایجا بود قاپوچی باشی مهر نیشان صدر اعظمی را از برای او پاشا
اسنان پاشا لطف نقین در حرکت آمد حجابک صافه با کجی هر یک کای کوی
ریش چتر رساندن علو قشون و اطلب شده و آمده بودند در اینوقت از پنجصد کای
برفتند بیرون خان پسر لولایب از حرکت پاشا مطلع شده و بسر دار عسکر ایران
خبر داد ان و در سر کرده با سزا از فرود دست ابرایان کرفا که دیدند در نقین ایل
شهر از دست بکلی کجی خشان حاجی بکت او غیا احمد پاشا که شده اند عسکر
اور اسغزول و گرگین برادر سیون خان حاکم ساق نقین را بکلی کجی کرده زرجی
احمد پاشا مشرب نمود و این امتیاز همتان بود که گرگین از دولت ایران بد
کرد ان شده بد دولت عثمانی بیعت و مذمب اسلام را نیز قبول نمود بان
اسم او را نیز تغییر داد و در بعضی نامه بد دور اسما بول منو جرمین به خسته
کردن در داده کسان شده و اور مصطفی نام نهادند و کنگر داری برادرش

گر گین را که از ترک دین ابادا جدا می سجاشی و رزیده بود بعد از خوش بروج غوغا
 اخبار حرکت شاه به سمت نیرالشکر لطیف نفیس بدست آمدن بعضی کویات
 که صد اکت یکسند لوند حکران کاخست را منوش و کتوک بنمود و عسکر کج
 کرد و بر اینکه از نفیس پرودن برود منوچهر گرجی که حال مصطفی پاشای جلد را نمید میدود
 با ده هزار عسکر با مودت تصدیق و آرزو قدقون کردید تو قاق خان با سیمون خان
 حاکم سابق نفیس علی الغله بر اماناخته قی با فراط کردند و منوچهر مصطفی زیاده پیش
 ان لشکر انانوت با خود بار و وجبت به بد از برای شسته ما ختن این
 شکت شهرت دادند که میخواهند لطیف نیز حرکت نمایند عسکر این
 حکم را استند نمودند و شکت روز و صحرای جلد توقف کردند و در آنجا یک بنظر
 دیگر از طرف دولت ایران برسد مقصود یکت که قبر از این لغات
 رفته خواش صلح کرده بود مشروط بر اینکه حالت ولایات و حدود و ولایت
 بطوریکه قبلا از وقوع جنگ برقرار بود باقی باشد در جواب او از روی
 کمال کبر و نخوت گفته بودند در هر زمینگی که اب می سلطان پاکه استند
 تعلق سلطان دارد مقصد و خان چون ایران مر جبت نمود و مرد و التفات شد
 منصب حجابت شاه را با او دادند لیکن چون امیر خان با او عداوت داشت
 مشا را لیه را استم ساخته مجبور نمود که نوکری عثمانیان را قبول نماید و این نامه
 تازه که مطالبه مصالحه میکرد و بخواست در عرض وجه مصالحه قاصر را واکد
 نماید سنان او را حجت داده گفت باید این مطالب را بر شرط غیر منقول
 در اسلامبول گفت و نمایند از وقت سنان در قاصر حکم کرد تا سران سپا

ن در

سان لشکر را بدیند معلوم نماید که صاحبان زعامت و تیمارواق قانون مقرره
 دولت و عوض بخوازد و چهار هزار و سه هزار استنبر که مد اخلا زعامت امانا
 بکنفر سوار شده تمام صلاح حاضر کرده اند بانه و نیز اجازت داد که هر یک از رجا
 از طرف صاحبان زعامت و تیمار و سلم و سخی وارد داده باشد در مقام نظم برآمد
 مطالب حقوق خود را بنام این حرکت عادلانه اسباب پیش روی لشکر
 کردید و لغات عی که بنای لندیان را که استه بکنفته که عسکر و حقیقت بود
 جنگ را بشکرت خود که دیت نه پیشین بالحملة عسکر در از زنده مردم فلاق خست
 کرده متوقف کردید در آنجا یکت نفر کار کرد از طرف دولت ایران یکت
 نفر فرستاد و سیمون لوار صاحب حاکم سابق نفیس نیز عسکر با مدنه و خوش
 سیمون این بود که حکومت نفیس را که ولایت مورد و اوست بخورش
 واکد از نمایند و مال صد هزار دو کال برسم خراج از او دریافت دارند
 و ش را لیه جهت طلبان کار کرداران دولت پسر خود را بنواد کرد و کان میراد
 سر عسکر خواش او را نمود

سنان که از بوش کربستان خسته و طول شده بود و این
 خوات که به اسلامبول مر جبت نماید استه غای او را قبول کرده اذن مر جبت
 دادند در مال بعد جنگ و نزاع فیا بین دولتین موقوف شد حجت اینکه آنچه
 در راه بود و بکنفته با کتالیف مکن القبول از برای انقا و مصالحه کرد چون امیر خان
 سفیر ایران برسد او را با صد شکت و ش نفر اجزا بجهت که داشت با تشریفات بزرگ
 وارد اسلامبول نمودند و کربان که متوج شده بود لیکن بمنور رعایای و مال با

اول به (رضی قوتک) فرستاد و بعد حکم کرد که در آنجا برون کرده به (مالکال) روانه داشته و تغییر سلطان در باره مغیر ابران و هم ابران او نیز شربت تمام برود کرد حکم کرد تا ایچلی را در یک روز کشتی های سنگ کشتی مجوس نمود و کسان و هم ابران او را در کالیزا به پارونان و او را بشه سیاهوش پاشای مجاهد و عظیم شرفه پاشا بکلیک روم ایلی منصب وزارت و سرداری آسیای منورب و مامور کرد چنانچه بهشت هزار نفر کتیک و چهار صد نفر جانشین بر سر عیاره توپ و دیوان آتشپه و ده نفر و ده هزار غلامه که ما خلق قلعه ابروان بطرف ابران روانه شد حیف پاشا بکلیک اناطول را بکلیک روم ایلی کرد و در رضوان پاشا بکلیک روم ایلی بجای او بکلیک اناطول را شمسعلی منیر بعد از واقعه آلترن قلعه کینه عثمانی در دل گرفت و در دین اسلام برشته بدست عیسی حجت نمود و پاشا بکلیک فراد پاشا بکلیک ارزنة المرم عثمان پاشا بکلیک یار بکر کرد

سز عسکر فراد پاشا با جده تمام مشغول تعمیر و استحکام ابروان شد این شهر در عهد خزانین ایران است یعنی خان و قوقاق خان بسیار آباد و محکم بود و در لشکر کتی عثمان و تاخت و تارخ کریشان خراب و ویران کرده و دیواری عمارت قوقاق خان را از نو بنیاد در قلعه داخله شربت برج و در قلعه خارجه چهار دست برج بنا کرد و در دور دیواری قلعه دو هزار و چهار صد و یک نفر مشغول قرار داد و بجایه دست عیاره توپ که مرغان کتیکها که کشته شده اند این قلعه در مدت چهار روز تمام رسید یوسف پاشای چقال او بی حکمت فرستاد ابروان مغرب و مالک منصف هزار کتیک و صد و بیست هزار درختی فراد

و بعد از آن

و بعد از هزار و شصت و نود و اسپر با هم از پاشا (قنیه حور) در حقیقت یکت برقرار کرد و پانصد و پنجاه نفر شرفه و هزار و چهار صد نفر و اطلب از خراب رات و هزار نفر از جانب چپ و پانصد نفر از کتی سواره و چهار صد نفر کتیک و هزار نفر سپاهی او غلان و پانصد نفر از لغزات حمضس و پانصد نفر عرب و دویست کتیک و بیست و پنج تکی و سلاح ساز حتمه ساخو و محفلت ابروان معین شدند در قلعه های واقعه در حواله ابروان قلعه رکف رکف ساخو گذاشته در وقتی که فراد پاشا مشغول ساختن قلعه ابروان بود حسن پاشا پانزده هزار عسکر همراه قافله که حامله چهل هزار دو کلاه و ده نفره و آرد و قهقه بسیار بودند مامور تغیر شد و رضوان پاشا شش هزار نفر از برای پیشه مصطفی منیر که مرده کرده شده یکت نفر قادیچی و یکت نفر جانشین را که در باب عالی نزد او مامور شده بودند کشته بود بر سر التون قلعه روانه کرده و خود فراد پاشا در ارزنة المرم قشلاق اختیار کرد و در بهار سال دیگر عازم سمت سجوان بودند لیکن چرب فرمان سلطان بطرف طومانس و لوری و گوری فرستاد تا آن شهر را و سایر قلاع که حبتان را استحکام داده بقدر کفایت تحفظ در آن بنا کرد و در محال موجب و مرسومات مستحفظین را معین و منظم نمایند که بوقت و موقع بنا نهادند تا بواسطه این اهتمام ولایای مغلوبه را بتوانند تصرف شده حسن پاشا یکت دسته از دوزدان حرامی در حواله لوری بر خورده غالب شده و بعد را متفرق ساخت و بواسطه دو هزار عسکر و دویست عیاره توپ از نایب دشمن آرد

و ایمن گردانید و در وسط بانس اسکنجانات داد و شد و بتجا و زر از سفید هزار
 ذرع و دیوار بدو رفته آن لشکر بدین رضوان پادشاهت هزار نفر چه توفیق
 قشون ساخط و توفیق با خبر حرکت میداد سیران لوار صاب که برادرش
 داود و باطاعت عثمانیان در آید و بدو بر لبان حمل کرده چون از آن کشتی
 بپلکریای قرمان و ذوالقدر را که بکامیت آنها میرفتند از دور دیده
 لشکر ایران پنداشتند و در جنگ سستی کردند و سیران باین جهت از
 معرکه جنگ بسلامت بیرون رفت حسن پادشاه در حکومت طو مانش توفیق
 کردید در آخال کلک فرآ پادشاهت بسیار با نازا که در صد و یک کوفه
 و پانجاهی رضوان پادشاه بر آمد و بدو نماند نمود معلوم شد که در راه از تیره
 الروم بطرف اردوان عرابی حرم فرآ پادشاه را از گرجان و بیخچه گرجان
 که ام بکانت کرده بودند عدم رضایت لشکر فرآ پادشاهت را بخود می خاطر
 سلطان از شارا لیه کردیم ششم و خیز سلطان از فرار کردن خان ایران
 عاقق خان که سختن خود را فریفته یا غافل کرده از محبس گریخته بود
 تمام التماس یافت

مسکنم و قریح و دستگوشی آخر فرآ پادشاه در گرجستان او ز در
 پادشاهت را بیکه با دوا و سیده بودند در غنسان و در بر رت های تا با کله خود
 مشغول بودند بعد از آنکه او ز در عثمان از شروان بیرون رفت در قفقاز و
 سگله که بدو از در سبب مردم و بلا با ت غازان دالان و قوق قوقان
 نزدیک است تحسن کردید و پس از آنکه مصطفی پادشاه میسر کرد
 ابروی

گر حستان به اسلامبول احضار شد سرداری عثمانی پسرده خان پادشاه
 مهر گرای خان رجوع نمودن چون عادل گرای برادر خان مش را لیه در جنگ پادشاه
 اسیر و گرفتار کرد و بپه چو جبر را ضعیف شد که در قفقاز توفیق دستگوشی نماند بگویند که
 عثمان پادشاه در این باب از برای او فرستاد و بپه چو جبر مژغنیقا دند و حتی که
 در ایام مبارکه و ولایت دال مهر سنجاق بکنت قبایله در حمله نامردانه مهر خان
 ایرانی کشته شد او ز در عثمان بود اقی بکنت را به اسلامبول فرستاد و مطالبه
 فرستاد و فری نمود تا بتواند ولایت و غنسان را که هنوز تا ما طبع نماند
 نشد و بدو ننگه بداری نماید و خبر بکنت دال مهر در اسلامبول یک از اسباب
 محبوس شدن ابراهیم خان ایلی ایران شد و فرآ پادشاه لشکر کشی کرد
 مامور کردید در این وقت محتم شد برای سگله از طرف فرآ و گینر و کفله گری
 به در سبب برسانند لیه اجید پادشاهت بیک روم با سید پرنس کی صاحب رتقا
 و آبلین و سه هزار نفر بیک جمعیت از سپاهیان جانب راست چوب
 و خیر هم مامور شد بدو برای سگله در طرف مدت سه ماه در سبب ر کفله حاضر
 باشند و از برای تمام این کارها تادوشش بار و جده نفعه که شست میان
 و ششصد هزار سپه با ششصد مامورین فرستاده شد در کفله حفر با شای بیکه
 فرمانده کلک می کرد ماموره کردید سردار ش را لیه ششصد نفر سلیمان را پادشاه
 هزار نفر لشکر انتخاب شد روم ایلیا لیه کردید که بواق بکنت و کبهای
 سلیمان داران سنان بکنت بطور پیش فرآ و لکه از پیش روانه نمودند و قده
 فیما بین گریخ و قونان در میان گلزارای رودخانه و نادر مدت پانزده

روز شنبه بیست و نهمی شب پانزدهم از چهار روز در حال قطع تروق از ابراهیم کرد
 از برای گریه حمل بار از راه کو با هر اسی پنج کسیر و هر عرابه دو از ده نیز
 به چرخس دادند و در مدت پست روز صحرای وسیعی را که ساکنین آن از قرق
 و چرخس فرود نهفته رانده است بی اتصال از برای اسبان و لایحه و
 اجناس دیگر از عثمانیان ربوده ایشان را امروش به آتشند علامت بر توش
 غار گران لشکران و چاروطوفان عظیمی شده اند و ترک شده بدیدی باریه
 که دانه های درشت آن بر سر بر اسی که منجر و بر زمین می افکند روز پست پنجم
 از حرکت به پیش تپه (پنج تپه) رسیدند و در روز سی بر گار رودخانه ترک
 وارد گردیدند و لشکر از میان جنگلی می عبور نمود بطرف کاره فستق
 در اینجا بکلیت می چرخ بر روی رودخانه های ترک و آق مورد دست محل
 انداخته بودند تا لشکران سهولت گذرند با لجه شتاب و در پس از خروج
 از کف او از در عثمان با نا بحال شرف و سرور در در بنه از رخ که مامور
 پذیرفته نمود و اینجا بکلیت مضمون در زیر چادر توقف کرده از برای رسان
 کرده که از چوب ساخته بالای آنها را با پیوسته اند و در میان آنها نزل
 کردند و قه گندم و چوب بسیار گران بود یک کتله که تقریباً یک من بر توش
 مبلغ دو بیت آنرا خریدند می شده ادم و اب و آب با پنج تخته نیز کوزه

در روز اول بهار امامت خان حاکم کتبه با سه هزار نفر
 قوی و چهار نفر از خوانین و سی نفر از سلاطین ابران که کلا پنجاه هزار نفر
 جرایمی شده بطرف عثمانیان در حرکت امپیش جنگ ابران که
 ابراهیم

مرکب از شش هزار نفر بود و پسر داری رستم خان و واقعی بک و در حواله
 شایران در نیاز با دو بعقب بک سنجاق بک سبینه احمد برده اود
 کشت و او جمع کثیری از عثمانیان در آن جنگ کشته و تلف گردیدند خود
 سنجاق بک با کتفه ای بک از جمله مقتولین واقع شده اند (تسعه اساطین السلام)
 چهار روز بعد از وقوع واقعه مذکور عثمان پاشا عی که خود از در بنه
 بیرون آورده عازم رزم ابرانیا ن گردید و سه روز و صحرای مقابل شهر
 اردو زد و در آن سپاه خود را به پدید و در مدت چهار روز به گنار و در سمور
 که اب شده عی و وار و رسید و با شقت بسیار لشکر از آن کتله رسیدند
 فدای ای ان روز پیش فراوان لشکر تپه از نمودار شدن لشکر ابراهیم
 دادند و روز دیگر سرداران مرد و لشکر صفوف عی که خود را لغزم رزم بر اسی
 عثمان پاشا بنده و آخر وقت از طرف رودخانه سسگر گرد تا آنجای لشکر
 سلطان باشد و خود در مرکز جا گرفته چرخس جبهه بکلر سپاه اس را در
 جانب راست و جعفر پاشا را در جانب چپ قرار داد و از طرف ابران
 امامت خان در مقابل عثمان و در عقب لشکر پاشا توده رستم خان را در
 جانب راست و برهان الدین را که از عثمانیان روگردان شده بود
 در جانب چپ جای داد عثمان باب سپاه نامی خود که مدت عالی
 می شده در جنگ و مقام های خطرناک رفیق صدیق او بود و شبانه
 نشط انگیز او از رسیدن شیخ و طغر خنبر سیراد سوار شده و بعد از صبح بخت
 غروب اشتاب مرد و لشکر دلیران با هم در او پیچیدند و رسیدند ابراهیم

موقوف شدن جنگ مکرر دید از سر و طرف مشاغل برافروخته دست
 جلالت برافروخته و تا وقت صبح در ریختن خون یکدیگر لازم کوشش را
 بجهل آوردند چون صبح شد بدون اینکه از هیچ طرف فوجی بمانندی
 داده باشد دست از هم برداشته ابرایان رودخانه را در پشت
 سرخو قرار داد و آرام گرفتند مدت دور و زمره و لشکر سعی میکردند
 که بر یکدیگر تفوق بجویند در وزیم به استراحت مشغول شدند ابرایان
 بر عثمانیان احاطه کرده ایشان را در میان گرفته بودند و باین واسطه
 عیناً بسته آنها را مغلوب نمودند زیرا که بر همه طایفهها و بر رودخانه
 مسلط بودند و عثمانیان لابد هشته و جزا شده را ای ابرایان صفوف
 ابرایان بازرگانه بیرون بروند لکن احوال سخت به لشکر ایران کردند
 ابرایان در استراحت اجعفر باستانی بچکر یک اعقب روانیده اغوش
 در صفوف دشمن در انداختند لکن بعد بواسطه جلا رهنمای آلائی بگفتند
 و کوشش های لشکر روم ای ابرایان نکست خورده و در بغار نهادند هزار
 نفر از آنها اسیر و هفت هزار دوازده نفر کشته کردند سرهای کشته
 بریده و کله مار با بختند عثمان از اینجا به شاران رفته مدت کهنه در برابر
 دیوار القعه توقف نمود پس از آن از راه چوقاق بطرف شامخی رفت و در آنجا
 عسکر را بتعمیر و استحکام قلعه واداشت و در مدت چهار و پنج روز قلعه
 قلعه با تمام رسید سر و از ترک بطرف با و کرد بر پشت چون موسم جنگ
 در ارسال با کمال افتخار به اتمام رسید عثمان شروع بمعاودت نمود و جعفر باستانی

به اسم قائم مقامی و حکومت خنستان در اینجا کشته شد در روز دهم کشته
 بر او افتاد و از اب اینچو (یعنی آب باریکت) کشته شد و در مدت دور روز
 خاک شمال بیرون رفتند بعد از دور روز به قریون صوکه آن صوبه میمانند
 رسیدند از اینجا کشته شدند پس از دور روز و کربه رودخانه سوچ که فائو نیز میگویند
 وارد کرد و بدین روسیه ای تاراج مخزنه که از برای موجب شوق از بهار
 حمل شده بود در انطرف رودخانه جمع شده بودند چون یک شت قوتون
 از اب کجاست روس برایشان حمله کردند و تا سه روز قوتون عثمانی را مکرر
 موش مضطرب میباشند و بعضی از ایشان را با آتاف رسانیدند
 از رودخانه ترک در کمال صعوبت عبور کرده در پیش تپه اردو زدند و کربا
 علف های اندشت وسیع را آتش زدند بطوریکه از برای اسبان چاربان
 دیگر ذره علف در انصحر یافت نمی شد مدت دور و زهم گرفتار شدند و پاره
 بودند بعد از این رحمت و صدمه کلبای فریم عثمان که حاکم شامخی بود با ای
 خزانه که روس با دستها فقط رسیدن آن بودند از اسلامبول کسیر و تقسیم
 آن وجه اندک از خنستان را از جان و تن لشکران بیرون کرد و مایه است
 خاطر ایشان کردید با بایک علوفه با آتاف حیوانات شده روزی هزار
 در اردو توقف شده میگردند چون به کوبان رسیدند اینجا را بجهت یافته لکن روز
 جنگهای انو و نیزم فراوان بدست او در صدمه سر و محفوظ با نماند با لجه از
 اینجا بتروق و چهار و گزین عبور کرده به کفند وارد کردیدند
 حالت خوانین تا آتاقم در عهد سلطان اراخان ثالث از بهار است

دولت گرای خان که انحرافین بزرگ تانارستان و مایه جل هرین و سها
 بود و شهر سکو را آتش زد و خیال دشت رودخانه های امل و دونا را
 بکند بکر وصل نماید عرش و فاکر دود در سال سیم سلطنت سلطان مراد ثالث و فاش
 و در باغچه سزای مدفون گردید زنده شود و نظر به بران او سیم هر گرای که بود لیجه بی
 گردید و بوسجای پدین بست و برادر خود عادل گرای را قاتل یعنی لیجه نمود چون
 مشارالیه در جنگ ایران گرفتار و مقول گردید هر گرای خان بل دشت برادر بکتر
 خود سعادت گرای را منصب قاتل بدید چون این عمل مخالف بدین بجزئی بود
 آلب گرای را که زبرادران بکتر بکر بود منصب قاتل داد و سعادت گرای
 و لیجه ثانی فرار داده نورالدین لقب داد و این قانون بعد از او ستم اول شد
 برقرار ماند و هر گرای خان مداح ستم داریت و سعادت گرای را که راجه حاج
 سعادت گرای نورالدین معین نمود و این کار که بدون اذن و اجاز سلطان
 اتفاق افتاده بود و بتخصیص است سابق هر گرای که زنده گشتی و خستمان چه بود
 میفرمود و نوزدهم سلطان را با شغال التاب در او روز دویست و پنجاه هزار
 سوار که و عهد کرده بود و از برای خدمت سلطان حاضر نماید بکنیزه خستمان فرستاد
 عثمان با ما که زنده اطاعتی هر گرای خان کرد و خدمت سلطان ناکه شد و بدو
 شد برایتکه زنده بند به کفهر رحمت نمود هر گرای را ز سخت خانه و ستم حکرانی
 بر اندازد عثمان با ما چون به کفهر رسید حکم معزول خان را اعلان نمود هر گرای
 کرد و با چهار سوار را طرظ و حواله کفهر را فرست کرد عثمان با ما را معزول نمود
 دشت را الیه با سول مطلق داد و معجلا ستم بدو کرد و دیکت و بران بزرگ که زنده
 اندازن

تا تانارستان منقذ شده بود ای برافرا گرفت که قلیج علی قاپودان با شبا
 عساکر لانه وی فرو نگشتی بطرف کفهر روانه شود و در همانوقت اسلام گری
 برادر هر گرای را که پست و پنج سال زنده او رفته بود و در قوشه بکوت در اویش
 مسکله مولوی در آمد و با برادرش در اویش گرای فقیرانه گذران میکرد و با سواران
 در و بران و زرا از او پذیرایه نایب سلب او رفته و سلطان طلب علم و شرف
 اب که عیادت شان بکلیک بود و در حق او ستم اول دشته به خانه تا تانارستان
 قوم آتاشین نمود و در پست و چهارم آوریل و زاده جمعه شایعه خان جدید تا آتاش
 انداختن قاپودان با شبا سرفر خیرالدین برب روس فرستاد و شب رادار گرا
 ماند و بیست و چهارم او رفته بعد از نصف شب قاپودان با شبا خان آتاش
 بطرف کفهر فرستاد معین (ف کفهر صید کفهر) شرق و دوق بجهت مردم از برای
 دیدن خان آتاش که سلطان انتخاب کرده بود و بقدری زیاد بود که چون کسی بکلی
 قوم نزد یک شده و صبر کردند که خان زنده گشتی چشم در آید اب ما بدر باره
 مراتب ارادت و سیکو بند که خنده را اهل شهر هر گرای خان چون حال را بدین
 جای توقف از برای خود ندیده به بصرت نظر سوار و در نظر بران خود و نظر به
 آلب گرای از دنبال برادر آتاش او را با و نظر به شش قبیل را سینه اب گرای
 گرای بعد از قتل هر گرای و منصب قاتل و نورالدین مانده و سلطان انجام این کار
 مانده یک فتح بزرگ در کربستان بفرستاد تا اعلان نمود
 چون عثمان با سول رحمت کرد و بچو یک قای با یک نفر کلابه
 سلطان زرا و استقبال کرده پذیرا فرموده لیکن سلطان در و یوانیک روز و نهم ماه ربه

سلطان منصفه و نور و منصفه و بود و با لشکری طوکانه قافله پدید آمدن
 بجای آورد و چون عثمان بنحو سلطان فرات (خوش آمدی عثمان بنشین) عثمان پیش از آنکه
 بر زمین نهاد و امان جان سلطان را بوسیله و برای خواست با سلطان فرات
 بنشین عثمان جهت اطاعت بنشین و بلا حظه ادب فرار برای خواست تا در
 علم نگار یافت نوبت چهارم چون عثمان بنشین سلطان فرات در حین گفتگو
 خود را پان نامی عثمان شروع بر میان نمود چون جنگ از رخا را با میان
 سلطان فرات ای عثمان تو خوب حرکت کردی آنوقت با زور مانده که برید
 سلطان منصفه بودند نوبت خود را در آورده و بمنزله عثمان بنشین سر را جنگ
 و مغلوب شدن او را عرض نمایند سلطان فرات موافق بود که تو همان خدمت را با
 و کار و جانشان خود را از کمر در آورده بر کمر عثمان بنشین چون جنگ
 بیان کرد سلطان بکت زد و کرد که از او بخین لغت بود در سر خود بر دست
 نصب فرمود چون تفصیل محصوریت گفته و با سه چهارم از کس معافیت نمودن با
 چهار هزار تا را را عرض نمایند سلطان دست نامی خود را با اسمان بلند کرده او را
 نمود و گفت روی تو در این دنیا و آن دنیا سفید و نورانی باد و خدای باری
 قصاص کشنده پیشه یار و باور تو با و بهر جا که تو قدم بگذاری شیخ و نصرت
 قدم با و دان سازد و بهر نوبت با هم نام خود عثمان بنشین در یک قصر
 مقام دهمه بر یک سفر بنشین و با خود از بدرجات حساب و افکار ترقی
 آنوقت به قاپو اتا اشارت کرد و او پیش آمد عثمان را برون برده بنشین کرد
 و یکدست از البته خانه سلطان را از با پیش گرفته آغوشان در بر آورد

در باقی با بر سر او زده کار و جواهر را بر کمرش بست پس از آن عثمان را با آن
 زینت و تکیه بنحو سلطان برود عثمان بطوریکه نوبت شکر سپاس مراد سلطان
 را بجا آورد و عرض کرد و دیدت صحبت سلطان با عثمان چهار ساعت طول کشید
 بود چون سلطان تشریف فرمای محرم گردید به قزاقا فرمود احتفالی که من بر یک
 خوردن عثمان و بیستم امر و زنجار رفع گردید زیرا که چهار ساعت اتصال
 در پیش من صرف زد و بهر چه حکایت برای او حاصل نشد چون این گمانها
 در حق عثمان میرفت لهذا آنوقت نصب صدر عظمی نمایند نشد بود و لیکن
 و عادت عثمان بنشین از خوردن تر باک دور بود و عثمان میل منفرط بنشین
 با و معاشرت ساده داشت شب با با جوانان زمار روی و مطربان خوش
 او از نشسته زنده نماند چنانچه شراب به دور به بنشیند چون شب بر نشسته
 کشید که در پنجاه در وقت طلوع صبح برخاسته وضو میکرد و بپوش
 نماز شده امکت نامی سوزان که علامت توبه و پشمانی

بود ز دیده جاری میکرد و در نوبت و چهارم ماه
 ژولیه منصفه و نور و دهری سلطان منصفه
 قاپوچی باشی هر صد عظمی را بپوشیدن زینت
 آورده عثمان با نیکم نور روز را بر سر عثمان
 تبریک تهنیت نمود و قاپوچی را بپوشیدن زینت
 احضار شد و عظمی بپوشیدن زینت با هم
 پای تخت دولت ایران بنشیند او ز در عثمان با سحر کرد

باب بیستم

سلطه بودن و زراعت سلطان خانها و شیخ و امام و خواجه و بعضی بر وجود سلطان
 روابط خارجی با اطیش فرانسه و اسپانیول و پرتغال و انگلیس
 و ونژیک و لهستان و روسیه و ترانسیلوانی و یونان و افلاق و خوزستان
 آتار و اوزبک و سلطان فرزند حبیب ختنه سوران رفیق شاهزاده
 و بعد به مات رفیق ابراهیم پاشا مصلحت باطل ایف در روز
 ابراهیم به اسپانیول عروسی ابراهیم سجده مصلحت با اطیش بر هم خورد
 مصلحت اطیش آمدن سفرای لهستان و روسیه تغییرات و یونان
 و افلاق مراد و با دول فرانسه و انگلیس و ونژیک و اسپانیول و
 و گرجستان و اوزبک با ماموریت سفیر با پسر و جماعت معین
 آسیا و قایم بحریه اعمال حربیه در عربستان و قرق

در میان ازمنه لشکر کشی های گرجستان و مدت منفعت مال بزرگ
 که جنگ های دولت ایران است در بافت و مابعد از این بکرانها
 فراموش

خواجه بر دخت بعضی وقایع اتفاق افتاده اند که در پوتسک نامی خاصه
 و داخله الوقت خبر میرسد و دیگر مادران چنانکه گرانها سرداریم و ابط انان
 بگذرند با دافعال سپه ایفایند پس با وقایعی که در وقت مردن سوکو آصه
 اعظم تا زمان وقوع مصلحت دولت ایران اتفاق افتاده اند پان بنام اول
 در زمان و زمان و زراعت سلطان خانم که در وقت محکمین دولت بوده
 گفتگو کنیم بعد از تصدات شش ماهه پاشا چنانچه مابعد کور و ایشیم سنان پاشا
 بیکه و ده در منصب صدارت نایل گردید و در شرف کتیر کثرت خرد در دست
 به او در همان اوقات این منصب به عثمان پاشا داده شد لیکن عثمان پاشا
 او را سحر کردن بزبان استعمال شراب محرمش ساخته و نیز میگفتند که
 چون اصل و معنوی نبوده است و در راه اخلاص کیشی دولت ترک وطن و
 دین و آئین خود را گفته است صداقت او را اصل و مایه نباید در کار
 باشد زود و لغزرقای او یک مقرب و محبوب نامه سلطان ابراهیم پاشا
 بود که در اخر با مادی سلطان نیز نام که دیدم را الیه اصلا از اهل کجلا
 بود که ضرورات نیز بگویند و در محرم بزرگ شده تربت باشد بود در ابتدا
 سلیمان سلطان شد بعد از آن بیچ بزرگ اقامی شده و مانند ک مدتی به منصب
 وزارت رسیده و مانند هم نام خورش ابراهیم پاشا که در عهد سلیمان بزرگ شان
 در تبه فوق العاده داشت او نیز میرسد است که بزوجهت های سلطان
 از همه پیش افتاده بدرجات عالییه ارتقا با بد و یک دیگر در رقای عثمان
 سیادتش بود که باید بزرگ که ترقی خود را به حمایت ابراهیم پاشا

بود ابراهیم در آنوقت با شرفیات و تهنیت بسیار عالی بکلیک روم ایامه
 بجای علم سرخ که در این کار معلول بود علم دورنگت که سبزه سفید بود و
 دادند زیرا که سلیمان بزرگ به ابراهیم خوش علم سفید و کبود داد بود و ابراهیم
 را سلطان پیش از سلیمان سپادش دوست میداشت با وجود این که
 سپادش با ثابته حمایت زنی که خواهر سلطان بود و مادر زنی که مادر
 سلطان و سرود در وجود سلطان تسلط تمام داشتند به غضب صدارت
 نایب گردید تا زمانیکه سلطان والده حیات داشت سپادش با لعل و
 ورزی سلطان خاصه والده و لیعهد دولت سلطان محمد ثابته
 نداشت و سلطان خاصه علیه سلیمان مرا و سلیفت که سپادش سبب حینی
 میکند که پسر او را از سلطنت محروم ساخت پسر خود را که از خواهر سلطان
 دارد به تخت بنیاد یعنی وقایع دیگر نیز اتفاق افتادند که مایه ترحم سپادش
 بر سلیمان گردیدند جماعت سپادی و سلج داران که از تخلص رسته بودند
 از ظلم و ستم و محروم و طبع سرع کرمانه شدند زعامت و تیار نامه که دولت در
 عرض خزان آنها داده بود اغلب را ضبط و غضب نموده به کبران واکه کرد و
 شامزاده و لیعهد را در جیشم به میگریست در همان اوان یک نفر که از خواهر
 سلیمان خدمت و لیعهد رفته بود چون با جبارت تمام ادای سخن نمود
 بکلم شامزاده او را خفه کردند و خواهر یعنی معلم سلطان را نیز با خود کشید
 بود زیرا که محبت بجایه بود به سبب و مشارالیه برانت و نه خود را نداشت
 کرده کیندا و او را در ملک بگرفت از اینها که نشسته سلطان پست و صدای
 سلیمان

سلیمان در سبت چهل هزار و دو کلاه به خان آقا ترقم داده بود که بکلیک
 دولت عثمانی برود و خان شارا لیه و جره نقد را گرفت از جای خود حرکت کرد
 بود سلطان و جهر بر برار از سلیمان مطالبه نمود و سلیمان نخواست با خود
 آنچه را استر داد نماید و تا سلطان والده در حیات بود کسی حرف سلیمان
 نشد و این عمل مهم ماند و همین که آن زن قادره تسلط بر مرض اهنال و فاخت کرد
 و جهر محدود را حکا از سلیمان دریافت کرد و سپادش با ثابته سبید
 و خواهرش سینه نغز خواهری سلطان از صدارت محروم شده بود و جهر هزار
 موجب صد و محروم را در حق او برقرار کردند

بعد از فوت سلطان والده نغز و اقدار خاصه و دو نفر نامه که
 ناظر و کلبای حرم بودند و بانو اسطه بر وجود سلطان تسلط داشتند از جده و اندیشه
 خارج شده بود کلبا و ناظم این خبر از جهر خانه جانفدا فادون یا خاتون نام داشت
 و کلبای خبر و دیگر از حرم راضیه نام نیز خج تقرب داشت و یک جهت تقرب او
 این بود که جلوس سلطان شامزاده را در ایامی که لیعهد بود به او خبر داده بود در آن
 این خج که نه را از شجاع نام با خان شینه بود چون سلطان جلوس نمود
 شجاع را در زیر حمایت خود در آورده از باغخانه خارج کرده و در سلطنت
 مندرج نمود و یک زن دیگر که خج جبار و فستق است بود به بود و جهر
 نام که دلال حرم بود و بهینه اقمه لطیفه و امتعه لطیفه با زینت های گران بها
 نفیسه بود و اول از برای امیر حرم تحصیل می شد و شامزاده خانم نامه که
 در حام نزدیک سلطان بود و بهینه منصبی در جداول را برای شامزاده و مترجمی

خودشان بگریخته و اگر مکرزول می شده مال و جان آنها بکامت این خانها
 مصون و محفوظ میماند لزان شاهزاده خانم بغیر از زن مرادیم و پسرش مهرست لغزوه
 های سلطان بود که یک پویه مود که صدر عظیم و یک پود پبال پاش و یک دیگر
 زن سیاهوش پاشا بود بعد از آنها هر ماه پیر و نغمه دختر سلیمان بزرگ و
 پوه رستم پاشا بود که دختر او زن احمد پاشای صدر عظیم بود و در او دو دختر
 بود و آمدند که هر یک از آنها بعد از دیگری زن سیکه لایحه لاسر و اینگونه
 (زن) شده و مادر الیه بر اسطه این وصلت صاحب شان و مقامات عالیه
 گردید پوه های حریفی شده و گوگوله و پبال از برای تحصیل شرف تازه قرار داد
 نهادند پوه پبال به از دو اوج مهر پاش و زبیریم در آمد و پوه گوگوله که
 زنی که جلالت اندام و کرم نظر بود لیکن در سوشش و زکا و زبر که عذیب نظیر
 نه است اول خواست عثمان پاش فاتح و عثمان را بخواه و ما یار نماید
 لیکن از آن خیال منصرف شده زن عیاشا حاکم افغان گردید مادر پوه که مرور شد
 دلبری بوده در آب تازی و استعمال آلات حرب کمال مهارت داشت
 چون از برای خاطر اسما حاکم سلطان زن و فرزندان خود را پرورن کرده بود
 نمود و در حارت و خواری گردید و این عمل شایع در حق او نامبارک
 واقع شده بعد از یک سال بر وجه او را بالای تپه که در حال افغان واقع است دفن کرد

احمد پاشای صدر عظیم بغیر از دو دختر دیگر که مرالیا زن چیتا لاشه نه
 یکت و دختر دیگر داشت که باز دو اوج حسن پاشای دولت مند در آمد سلطان عایشه
 دختر بتم پاشای صدر عظیم زن فریدون بکت نشی دولت گردید که منصرف شد و بیستون
 سال

یک ستم را گوشتدل رفت و بواسطه وصلت تازه با بر صفت قدیم خردیل
 گردید حمزه بکت که در این مدت شایخی بود و مفریث که با فریدون حالت
 خود را بنده یار نماید مادر الیه منزل را بسجاق یک ستم را ترجیح داد و قبول نمود
 پسران گوگوله و پبال بکامت زن پدران خود صاحبان نامترب شده اند
 را وزیر و حاکم طلب کردند و وی بسجاق بکت گلین شریف پاشا داد
 گوگوله در سن شصت سال بچکر کج در نه پس از آن بچکر کج روم ایگ کرد
 در این مدت که لغزوه واقعه از زنها این همه تغییرات در منصب عالیه دولت
 وارد می آورد و سلطان اوقات امایش خود را در عرم صرف صحبت
 گیزان سپین ابدان شربین زبان مینو و مخصوص و محبوبه که مادر و خواهرش
 به او داده بودند و در کتایهای سحر و جادو فقراتی را که مایه نفع و ناله و تامل
 یا اسباب اجرای ان عمل میباشند مطالعه میکرد و شش لغزوه از آن بزرگ
 و شش لغزوه بود به راجعت استیکم هم پیمان شده اند قوه تمام سلطان با
 معطوح داشته و در امر او در باغ گلستان سرای تازه اسکونامی
 در انداختند روز را مراد و در باغ گلستان سرای تازه اسکونامی
 و شب با تماشای تیش بازی خود را مشغول میرهت و اغلب اوقات
 حکم میداد تا از قلعه های در بای سیاه لزه برای مشغول و مین پیرش که
 از صدای توب محظوظ می شد از دویست الی صده تیر توب می شنیدند
 مراد را امید منظر طی اس فتن انبیه و عمارات بود بغیر از قلعه های فارس
 و آرش و شامخی که حکم کرد سرداران او جهت نفع و دفع ایرایان بنده

در آورند و جزیره قبرس و شهر مانس مهابه و مدارس بنام خود به بلخ کجبه اطعام
فقر ایجا کرد و خراج مالی را که سیل در کوه و دره و در دست چار
ساخته با تمام رسانید مبلغ کسبه و ده هزار و دو کاه پسر کاری احمد ناظر از برای
ساختن یک آب انبار وسیعی خرج کرد که ابهای باران در اینجا جمع
شده و اخلاصت همه نشو و روی محراب و در این شهر

نفر و اقدار ثبت نفر از زمارا که مذکور است شصت و چهار نفر
مرد که مدبران اداره روحانی بودند لقب باب غفور و در امور دولتی نیز بطور
مستقیم یا غیر مستقیم داخله میکردند و دایره اداره صدر عظیم را روز بروز
تکثیر تر می نمودند و آن چهار نفر یکا حواجه یعنی معلم سلطان بود و یک
شیخ شجاع و دیگری امام کردی زاده و یک دیگر قاضی زاده یعنی بود خواجه
سلطان محمد الدین فاضل ساگر و خرد را در دولت یک ای خواجه
و داخله را نهاد میگردید شیخ شجاع که معتزیت را ضمیمه رضیه دل پسند کار
بالا گرفته شیخ غیب کو و منجم شده بود اوقات خود را در باغها صرف
نوش گذرانی و غلام بارگه غفور و در هر کس عرفانه و وجه نقد از برای او
بهر سبب و کردی زاده امام در نظم اندازه های لباس جدا و جدا خود را
بمعاشی آورد و قاضی زاده یعنی در حفظ رسوم و عادات سعی میکرد
این هر دو مقصد پای کافران بوده عداوت خود را در حق ایشان
ظاهر می نمودند کردی زاده امام همه بزرگ مسلمانان و کلا ابرین
پا پیشی نزد کبود و ابلق را بر سر علیویان و در میان دیو و بان نیز آ
بهتر

به پنه از برای منع و ترک آنها حکم سخت صادر شد علیویان دیو و بان
و در امتد چند روزی با کلاه های ناراحت مشکت بر سر و ندیس از آن
چهار هزار و دو کاه پیش کش داده اذن حاصل کردند که کلاه معمول سابقا
بر سر بگذارند مسلمانان که مانس کبران ناخ حکم انجمنی است به بادل
سجده عیبه به کنگت و دشنام مورد اذیت و لزا در سیکر دیدند کردی زاده
امام در آن مخصوص تقی الدین منجم را فحش گفت و مندر باب از سر مؤذن
بر کشید امام و مفتی حکمی از سلطان صادر کردند که زمان بدکاران از
شهر بیرون کرده در انظر ف در با جا به منس و در برای این کار فحش
قرار دادند که ان به سخت با را که چه بگوید و نهال کرده هر یک را که به
می آوردند نزد قاضی و ابر بر مبرند و لواط را نیز که در میان اترک حین
مست اول است بسنجی همانست نموده و با خدای خواجه مفتی و امام سلطان
مرا و خوات میمه کلبه های اسلامبول را بنده یاب بر سجد سلین نماید
اول از یک معبه می شروع نمودند که سلطان محمد فاتح انجا را از در کس
کرده بود و بالجه کوشش و زرای دول علیوی و او وجه بسیار این کار را در
دانشه و در این مقام لازم است مختصری از روابط باب عالی با
دول اروپا مذکور بداریم

جنک دولت ایران و مبلغ های وجه نقد که در هر سجده
مصالحه به غرض سلطان کبسه و زرا ریخته می شد اثر بزرگ در حالت
در فخر سلطان نسبت بدول اروپا داشت و چنانکه مایه علایت عبارت

سخت حشمانه موبات و قتی شد و بود این بود که سلطان مراغه خال و دست
 عیش خنده سران سلطان زاده مهر با هفتای جهال و زینت و بخت بر پا نمود
 و زرای همه دول مشرفه و مغربه را در آن جشن دعوت نماید حالت را بطند
 باب عالی را از آن دعوت باید استنباط نمود که ایچان فرستاد و حضورش را
 از برای این جشن خواستند که دیدند دول و مذیک و اطرش در درجه اول بود
 پس از آنجا و ایلیان و لایات باج که از مانده تر استیون و افلاق و لغدان
 و در بره و مذیک واقع بودند از دول بسیار از دولت ایران که با دولت
 عثمانی و جنگ بود از کرجی با دولت بک دعوت کرده بودند و از افریقیه
 حکمران تونس و الحجاز و طرابلس و جز و مراکش و عده کرده شده بود
 بپان

میزد و لغدان و لنین اطرش و ایران همیشه در مقابل دولت عثمانی آماده
 زد و خرد و جنگ و جدال بودند صلح با یکدیگر جنگ با دیگری بود و این
 سبب آن دور دولت خیالات مارا بسوی خودشان جذب و مغفیت می نمود
 چون بعضی از جنگهای دولت ایران را مذکور و استیم لازم است قدری هم از
 وقایع اطرش ذکر نمایم تا میزان آن را در حالت آن دولت با دولت عثمانی
 در نظر داشته بعد از زفت سوگند صدر اعظم سابق احمد پاش صدر اعظم
 جدید تقریباً بیست و یک سال سرحدات را که در میان و سبب آن سوگند بود
 عرض نمود و کوشش های سن زانده و زف سفیر اطرش و حضور تصرف
 و سنجاق قرار نمودن شهر و ولایت (مراغه و انکو) بجای رسیه پای

افان تکلیف کرده بود که برسد و نگاه و نه فریه از قزاقی مجستان مالات
 سبه شو حوادث اتفاقیه (ها نقان) و (ساهدونک) در این وقت بر
 مخالفت و که دست طرفین افزون تقصیر حاد شده مذکور به بدین نوع بود که
 مجارها در صدد تلافی و تقاص باخت و از سابق ارتاک بر آمدند و سنجاق
 بک (ستونکونک) و (ساستوان) را در صحرای انادول و از پشت
 داد و چنه زخم میزد و در داد و در دنده رسید نفرات را در پیشه چهار صده
 نفر را اسیر کرده و از محمد اسراخه کار کردار پاشای افان بود که خود را
 به یازده هزار و دو کا خبر جاری نمود و در زمان ذکر حادثه (ساهدونک) مصطفی
 پاش فاتح جزیره قزقش و کر حستان سفیر اطرش گفت (ای ایلی کوبا
 تو خراز حالت موالا دیتو حکم قزقش نداری و نمیدانی بر سر او چه اید و قزقش
 مترجم این عبارات را برای ایلی ترجمه میکرد مصطفی بر او به جا و شان خود گفت
 (چنان بنظر می آید که این ایلی محبس های قلعه یه دی قلعه را تاش کرده است این
 حالت وزرای دولت عثمانی که وزیر میر غضب شتا و ساله با سفرای دول
 از محبس و بند و سنجاق و کتک و کتک و با لجه اند که بعد از آن سه نفر از امرای مجارها
 جزا را طرف و حواله (چو و کاکا) را اخراج و در ایران کرده و سنجاق
 بک (چو و کاکا) است که بک پسر اوله خاین که از نوکران باغی
 پاشای ایران بود و نوکری سلطان سلیمان را اختیار کرده بود
 در سر راه مجارها اتفاق افتاد از شدت خوف و هراس که بر او غالب
 گردید پسران خود را به یک از نوکران صدق سپرد که فرار نمود و آنها را از

معرفه جنگ بیرون بردن وقت با دودسته هزار نفری که همراه دولت با جبار
 در آنوقت طرفین دیرانه کوشیدند پس از سبزه و او نیز بسیار است که بک
 بزخم نیزه از آب پنهان و نایب او قلعه را با همان سپاهی افاقی حسین خان
 قلعه (اقلینا) با چهار صد و سی نفر زنده با پست شقه علم و طبل و کشتی پر
 بهت مجارها افتادند و دولت و چهارم و نه نفر کشته شده بود و نه نفری
 آنها را از تن جدا کردند و غش است که بک را برهنه کرده و در محله که بود کشته
 و نهدی بر بالای آن منتهی خسته خیزان حوادث در اسلامبول اسباب
 همه کوشکوی بسیار کردید سلطان با کافه مخصوص و نوزاد امپراطور تا که
 شد و غضنفر چاکش از جانب پاشای افغان کتایت نامه از برای
 آرشید و ک لارنت که حکومت و فرمانبری سرحدات مجار با او بود
 امپراطور نیز از طرف خودش به جهات عمیده و دیگر چهار کتایت نمود با همه
 سن زانند و زلف سفیر اطریش تیدیه شده (پرتی فیت) بجای ایزد
 کردید چون سن زانند و زلف پیش کش سنان صدر اعظم را که ترمط لبه دولت
 نداده بود در جنت میگردانید و با زاده از چهار سوار از اسلامبول بیرون برو
 لند از امیر ای بی آبدار یا ساقه سلطان که حامل کاغذ دعوت امپراطور
 از برای جشن ختنه سوران بود روانه کردید و امپراطور از جانب خود
 (نیادی) را با تحف و هدایای چند بصحابت روانه دولت و نیادی
 بک روز بعد از ورود اسلامبول بدایان را که حامل بود تقدیم
 نمود و آرشید و ک لارنت با پاشای افغان کتایت نامه را رد و بد
 کرد.

میگردید و در خصوص استکمال مکتب بر خلاف قرار و امصاله نامه ساخته شده
 بودند لکن و شمشه (پرتی فیت) در اسلامبول پیش کش سنان پاشا
 را از یاد بر سه هزار تا زنجیر است بدو رسانان او را بیست و پنج
 وزنه و بر کشتن از اجابت بدو میگرد (مترجم گوید بیست و پنج سینه استونی
 بود که متخصر بطور رسوائی و قیامت بدان استون بسته و پیش نظر مردم
 و امید استند تا بر او بچند و نه و نخریه نمایند) نیادی که ولایت
 سلوک به خرج داده از برای یک سطلی خیزت حمایت سنان را تحصیل
 کرده باشد زیاد تر بود و در عرض خرفش و زرات خیزد و یکمید در
 سال جشن ختنه سوران دولت خزانة توسط سفیر خود در آنکند
 ژو و هیئی (مصلحه را تجدید نمود و مصالحه نامه ترک را بک مترجم با کاغذ
 دعوت لرزاه و نیک جهت پادشاه فرانسه برود در حال فغان سنان
 پاشای صدر اعظم و امچی فرست خونت و نا ولایت ظاهر کردید که با دریا
 صدارت احمد پاشا اتچی فرانسه دید که از سنان و زبیر کرده بود و سنان
 باین واسطه کینه امچی را در دل گرفته بود و مزاح و معارضه آنها و مخصوص سببه
 کردن کلیسای سن فرانسوا در گرفت سلطان حکم کرده بود آن کلیسا را با
 دو کلیسای دیگر مسجد نمایند امچی فرانسه در روز یکشنبه پاشا و نفر از پطمان
 خود بدان کلیسا فرستد تا نماز بکند از آن چون در را بسته یافت نمید
 زود در همانجا عبادت بجای آورد تا ظهر در دم در بابیستاد بهمان که گفتند
 بر اینکه اترک به او بخشند زده و مسخر نمایند بمنزل خود حجت نمود

بذل چند هزار و دو کال از طرف عید بان سبل کردن کلبه های را میجر
 موقوف داشت در همین سال با سفیر محار اسپانول (ها و کلیانوف)
 متار که یک له امضا شد و در برای تعیین یک لفظ متار که نامه را است با عرض
 کردند با وجود و قرض متار که ضرر بوره از فرستادن پرطبعی است بستان
 بدجبت پادشاه بود و پور تقال نیز پذیرا شد فرستاده متار را به لزره
 وزیرا و سلطان خانم هدایا آورد و مستحی بود که دولت او را در جنگ شاه
 کار و نیال و قلیب و دیم پادشاه اسپانول معاشرت نماید و در جواب
 را نامه ای به پادشاه که چون پادشاه اسپانول در این روز متار که یک
 به پور تقال که مغفرت شده است و کثرتی بخانی با دولت ایران مشغول جنگ است
 بهتر آن است که رانویسند پادشاه پور تقال در این یک سال با
 رساند و جلاد که دارد خود را کفاری نماید که بعد از انقضای بیست
 با نظام کارهای او خزانهدار پرداخت با دولت انگلیس تا این زمان است
 دوستی میان نیامده بود و معاهده نیز میان دولت انعقاد نیافته بود و بعضی
 کتوبات و مراسلات رد و بدل شده بود و اولین فرستاده (البریت)
 مکه انگلیس که گیلیم نام بود نام داشت یک سال بعد از بعثت شد
 به اسپانول وارد کرد و دید در و کالت نامه سفیر مذکور مکه را ایما
 القاب خود را با منظور نوشته بود و در بهلوان توانای غیر مغلوب
 مذنب رات در مقابلت پرستایکه اسم علی را غلط و دروغ
 منجر آنست منظورش از این عبارات آن بود که خود را با منجی نام
 این

بیشتر از آن است که در این روز متار که یک
 به پور تقال که مغفرت شده است و کثرتی بخانی با دولت ایران مشغول جنگ است
 بهتر آن است که رانویسند پادشاه پور تقال در این یک سال با
 رساند و جلاد که دارد خود را کفاری نماید که بعد از انقضای بیست
 با نظام کارهای او خزانهدار پرداخت با دولت انگلیس تا این زمان است
 دوستی میان نیامده بود و معاهده نیز میان دولت انعقاد نیافته بود و بعضی
 کتوبات و مراسلات رد و بدل شده بود و اولین فرستاده (البریت)
 مکه انگلیس که گیلیم نام بود نام داشت یک سال بعد از بعثت شد
 به اسپانول وارد کرد و دید در و کالت نامه سفیر مذکور مکه را ایما
 القاب خود را با منظور نوشته بود و در بهلوان توانای غیر مغلوب
 مذنب رات در مقابلت پرستایکه اسم علی را غلط و دروغ
 منجر آنست منظورش از این عبارات آن بود که خود را با منجی نام
 این

از مذنب کا تو لیکت خارج نمود و صرغه دولتی خود را با سلطان در محاکمات
 جدا خواند آن مذنب پاپ متحد زد و حال آنکه در نظر سلطانان هر دو
 مذنب عبیدی بت پرستی میباشد عمل معاهده با دولت انگلیس
 به حمایت خواجه عبد الدین معلم و کمال آسانی به انجام رسید
 چنانکه ایچی خان نیز توسط شارالیه پادشاهی مملکت لستان را
 از خانزاده امیر اطهران اطرش خارج نمود و کارهای دولت بکند
 بواسطه تقرب و توسط سلطان بقا با با فاکمال سهولت محکم کرد
 پس از آن سفیر مقیم اسپانول از جانب دولت و مذیک بدر بار
 عثمانی آمد رئیس جمهوری در عرض خود سفیر فرق العاده دیگر بناب عالی
 فرستاد تا در جشن خشنه سوران از جانب او حضور داشته باشد خود
 لعن بریری و سایر لوزر که متعذر کردید حالت ایتن با طوری پادشاه
 لستان از بابت سلوک و رفتار او لیبای دولت در حق او حسنی بود
 چون سنج اهرس بلکه حکم سلطان او را به پادشاهی انتخاب کرده بود
 لهذا از باب عالی بطور حکم با او سوال و جواب بعمل می آمد بعد از
 فوت سزگول پادشاه لستان کتوبه به احمد پاشای صدر اعظم
 نوشته اظهار داشت که اگر در سفرهای روس در دربار او خوب
 پذیرائی شده است وضع بعالم اخلاص کیشی سلطان ندارد و در هیچ
 مورد و مقام و ولجواهی سلطان زردت داده نخواهد شد یک
 نفر ما مورترک نزد پادشاه لستان برفت در وقتی که مشغول نماز

جله دوم

و سلطنت سلطان اول

تاریخ

پس گویا بود ان مامور دعای نیک کرد گفت خداوند این استخوان و اتفاق با
 این سلطان و پادشاه استان ستمدار و اکر این دو با هم
 متفق باشند میدانند با همه عالم معاومت نمایند لیکن آنچه نگذشت که پادشاه
 مخالفت بین طرفین فراهم آمد برادران خان تاتارستان نزد پادشاه
 استان برشته و مشارالیه پیشان را کتف جاری کرده سخن است بهر زبان
 و کار در حالت آفت و اراجی بودند آتقی که کسان پادشاهی بخوبی
 گوی بجای احمد پادشاه و سنده صدر است نسبت یک روز بعد از ورود
 اسلامبول بسفر امپراطوری گفت اگر خراج معموله نرسد لشکر بطرف کجا
 سخت اطیش خواهد شد و در کجا استان که بخاک استاق تا حال خروج
 ساخته است بیت استاق و دیگر خراج که در زیر که به کانیست از برای وجود
 اسباب لغات و کسالت است و با همان غلظت و درستی بغیر استان
 برخورد که گفت خدا لعنت کند تو که که که تاج استان را بر این که است
 و ما بخان تاتار نوشته ایم که برود برادران خود را ضربت بشیر استان
 بیرون بیاورد و در این کار عسکرهای ما نیز مجتهد و معاون او خواهند بود
 سلطان نیز گفت که از برای پادشاه استان فرستاده حکم کرد تا در نظر خاندان
 های تاتار را که گفته است عرض نماید و از باب است و زدیها و راه
 زدن های استانیها در ابالات لغزان و اخلاق او را علامت کرد
 بود پادشاه استان بطوریکه قیامت از پناه دادن به خاندان
 و تعویق افشان خراجی که باید به خان تاتارستان بدید عذر خواسته بود
 افشاران

دولت

باب نهم

عثمانی

و خاندان که را که بدو پناه برده بودند اخراج نمود با وجود این حالت و پناه
 این نوع اطاعت (معاذ خدا) را که و عذر کرده بودند عرض نمایند
 در ای زمان را بر روی او باز کرده بودند آتش سفاور میان دولت
 روستیه و باب عالی در آنوقت که اوقات صلح مطلق نخصه بود
 بود معلوم شود از برای این بوده است که (گنوا) یعنی پادشاه روستیه
 خان تاتارستان را زاده ادب عالی در پیش ایران مانع شده از این
 خیال او منصرف کرده بود

و الی ترسیل آنکه آنکه زمانه پس از آنکه بر حسب فرمان
 سلطان مراد (ژانگول) را از لغزان بیرون کرده (پتین) یا (پتروسین)
 را بجای وی بنشیند و وفات نمود پادشاه استان این با طوری بود که
 خورشید منورین را که از حکومت معزول کرده و جلب فرستاده بود
 خود مضروب نمود و محمد را (ژانگول) را معزول نمایند و (سپهر) و (نیل) با طوری
 در مقابل خود جمع می ساختی (چون که حرم خودی) نام بر خرد و این شخص مردی بود
 که از دادن و عده های پروانه داشت چون با زن خود مرافقه کرد که پدید آمد
 کینه و تقصیر کاری او حکم داده بودند او با این جهت پناه آتاک بردگان پادشاه
 میب داشت او را و الی ترسیل نماید بغیر استان را که از برای رود
 آمده بود (حرم خودی) متفقاً بار داد و این که کسان میل خاطر
 را از لغزان را دست سفير استان عرض کرد و الی ترسیل آن مرد را
 بواله کری (حرم خودی) ترجیح میدهند کسان بهشت تمام فرمایند

با اول ترسیل از حرم خودی
 نیز اینصورت می نمود

بر آورد و گفت (شما اگر میل برون دارید بمیرید ما نیز مستعد کشن تا مستقیم
 آید تا ترانس بلوانی به حمایت پادشاه و لسان و لسانان دارند لیکن
 خواستند و بد که از دست او چه بر می آید) بعد از غزل سنان (مخوفی)
 بجهت حمله فدای که داشت بقلعه بی قله فرستاده شد و از آنجا قلعه
 فراد نیز تعلق کردید چون پس از چندین بدین اسلام درآمد و مجلس هر دو
 سخاقت بکنت (لیسا) شد و در حکومت انجای جان وطن دامل وطن خود
 کردید و در لغت ان (ژانگول) بجای دال سابق انجا رسیدن حکومت کرد
 تا آنکه بتوسط پادشاه (لسان) رسید و دوباره بجماعت حکومت خود مراجعت
 و همچنین در افلاق (پین چول) مدت دو سال (پین چین) را در حکومت
 افلاق دور کرد و این چیزها سابق بر این سه سال در اسلامبول منزل ایلی
 ماند بسیاری از زبانهای مختلفه را با موشک لیکن منزه ای او در حمایت مغز اول
 هیچیک او را با الگیری افلاق ایل کرده مذکور تا وقتی که پادشاه و هزار دو کاغذ
 داد که کجا که از آن دولت بدید و بر این مبلغ را نقد کار سازی نمود و محاکمت
 خود گرفت (هیچین) در مقابل مدعی خود صرفه گفته با محاکم امید واری گناه
 رفت و گفت چون از ادای باقی مانده وجه برخواه آمد غریب او را منزل
 کرده مراد و بار بمغوب خوانند نمود و فی الواقع هر چه را که (هیچین) گفته بود
 شد سابقا از آمدن مقصود خان و مع خان و ابراهیم خان سفرهای ایران آنها کرده بودیم
 و در مجلس خسته سوران مغزای حقایق این اوز بک یک نفر هم در جانب سلطان فاس در آن
 برآمدت یکدل بود که شایسته سوران اعلان شده به پادشاه

لین

مطابق نهمه و نود و هجری مقرر گردیده بود پادشاه اسبیا وار و با و افغان
 بدین جشن دعوت شده و بودند و به حکم ممالک و ولایات دولت
 عثمانی حکم شده بود و در این مجلس حاضر شد هر کدام که حالت با محبت
 حاضر شدن را ندانسته پیش کش کردن مبلغ مایه کراف مدد حضور خود
 را بخیر استن ایام تدارک این جشن بیک سال طول کشیده و وجه
 بسیار در مخارج آن صرف گردید میدان اسب و دانی نیز برای محفل
 جشن معین گردید همچنانکه سلطان سلیمان بزرگ جشن عروسی ابراهیم پاشا را
 سلطان در آن میدان بر پا کرده بود لیکن تهنیت و مخارج این جشن
 زیادتر و بالاتر و بهتر از عروسی ابراهیم بود و در قصر ابراهیم پاشا جای نشستن
 برای سلطان و سلطان زاده و ولیعهد و سلطان خانم معین کرده بودند
 و همچنین از برای وزرا و امرا و مغزای خارجه جای خوب ساخته و آماده
 بودند و در برابر قصر ابراهیم پاشا جای موزیکچان و نخل عروسی معین کرده
 بود و در همان سمت لیکن دورتر از جای موزیکچان مجلس کرسی ایلی
 را معین کرده بعد از ادای ایلی فرانس را مقرر نموده بودند لیکن ایلی فرانس
 چون جای اول را خواستش کرده اند او ندانند لهذا جشنگاه حاضر نشد
 و گفت فرستاده و مظهر پادشاه خیمه مسجی در مجلس عرش بت برستان
 بناید حاضر شود و لهذا سفرای تاتارستان و لسان بجای آورفته
 پر نشسته

در اول ماه ژوئن سلطان جشنگاه آمد و در روز دوم سلطان

در این مجلس عروسی
 در آن مجلس عروسی
 در آن مجلس عروسی
 در آن مجلس عروسی

ولیعهد با جلال شامه و تخت ملوکانه وار و مبدان گردید لیس سلطان زاده
 از اطلس کج بود که در اطراف ان طلا دوزی عریض کار شده بود و کز کشت
 راست یک دانه با بوقت او بخته در دست راست یک حلقه کبوتر بند
 و دو تیر از برسیا بمنبر بید او زده شمشیر جواهرش ان در کمر داشت بعضی
 اینکه واروشه دست بوس پدر شرف گردید شرف ای عروسی را در جلوه کار
 نصب گردید و صدای موزیکان در جرف آسمان بچیدن گرفت سده در بعد
 از ان سلطان خانم نامده از دنبال انهایک جبهه خانه شرفی الاث جلوس
 دار گردید و بعد از که شرف حرم و خواجگان و خواجیه باشیان و قزلباشان
 و سایر خادمان الی دوازده نفر از اهرای سرحدات مجار و بوسنی از برای
 اظهار جلالت و بهادری بمیدان در آمدند تا مریای خود را بر مردم بنامند آن
 به بخت نای حق بضر ب شمشیر ایدان خود را پاره پاره گردید بعضی از انها تیر
 بر جبهه خود فرود زدند و برخی فلک را ب پشت خود خیزد و وزیر که دند سلطان به
 همه انعام وافر داد و با مهربان انانز عاقبتی که چهار هزار اسپرند اخلاصت کرد
 نمود چون اغلب انها از صدمه جراحت ببردند سلطان غمگین گردید تا بعد از
 این ان نوع تماشا را موقوف به انداخته که از شیرینی ساخته بودند
 و شکر فیل بود و بنه و کلک شیر و نوزده کلک دست و دو آب و بست
 یک شتر و چهارده زرافه و بست و پنج شاپین و بازده لعل و بست در ناو
 شربت اردن و یک حوض شربت فیه که بست نفر حاملان بودند و قاری
 شربت از میان ان هبوا نمید می شد و یک حلقه بسیار زیاده
 انجا

اشیا مختلفه دیگر نماند بود که ذکر انها موجب تطویل شده فایده نخواهد
 داشت در مدت ایام این جشن همه روز و جمیع کسیری از ان بانان و پو بانان
 و طوایف دیگر از برای قبول کردن دین اسلام حاضر می شده اند و عیادت
 این کاران بود که در میان جماعت تماشا جیان کلاه از سر برداشت یک
 انگشت خرد را بطرف آسمان بلند میکردند و فرامانها را الهی بر دوش می نمودند
 مقداری زیاده از کشت و برنج طبع نمود پیش مردم که آتشش تا همه را بخوردند
 چون شب در رسید هزاران چراغها دلاپ با آفریننده مشغول آتش بازی
 شده اند میدان آب و دانی مکه تمام شهر مانند روز روشن و منور گردید
 بود و در نهم شون حقه بازان چشم بندان با نربهای خود حوام الناس
 را مشغول میداشتند در روز نهم ماه فروردین امیر اطرا را طریس را بوسط
 دوازده نفر قاپوچی بمیدان جشن دعوت کردند و سفیر ایران در روز نهم
 در محاسن خود جا گرفتند بود و همچنین سفیر آلمان که در نهم برادران خان
 تا آلمان را نیز که باقیه تمام خراسان است بود در این جشن حاضر نمود
 سخفورد صدر عظم برده بود بعضی از سفرا بدیه ای کران بهادر این مورد
 تقدیم کردند در روز نهم سنج هر کجایان را رضیافت کرده و ولیمه بزرگ برپا
 روز نهم فقها و مفتی و قضاة و قاضی حکمران و رؤس و مدرسان
 سایر علما و شیخ و امامان دعوت شده و مهمتا و سفره در رضیافت بنا
 گسترده شده بود با نایان نام بجهه ای سلطان را در مهمتا و کاسه کیمیدان
 جشن آوردند تا شرف دست بوس آقای خورشید گردیدند در تعال

کودک سلطان و وقعه سخت در خزار و از یک علم سرخ و زرد که علامت
 سنجاق مسلمانان است نصب کرده بودند و بر بالای قلعه دگر علم کانی
 که اشکال صلیب های سرخ و کبود در آنها نقش بود افراشته بودند
 و واضح است که اینجا قلعه علیویان قرار داده بودند بعد از توپ آرا
 سختی اشخاصیکه در سکر قلعه مسلمانان بودند با توپهای خود آتش کوب کردند
 اندوخته های قلعه علیویان فرستند و برج و باره را بضراب
 توپ خراب کرده و داخل قلعه شدند که ایله را به اسیری ببردند
 چهار اسب خوک چپه دیگر از اینجا پرورن نیامده معلوم است ان چهار خوک
 گنایه از چهار دولت علیوی بود که سفرای آنها در اینجا حضور داشتند
 این بازی بر سر نشانی سوسمنه اند خود افزوده خوک پنجم را از خانه سفیر
 اطیش آورد پیش سقا و شیرینده آتشند تا او را ببردند و از آن
 زبون سفیر امپراطور خرات بدایای خود را تقدیم حضور سلطان نمایند
 لیکن چون شینه فرستاده و مذکبات در این کار پیش رفتی کرده است
 خودداری کرد چپه روزی این کار را متعین انداخت در روز بانه
 ماه که سپاهیان را نیز در آن روز ولیمه بزرگ دادند ایله حرف و
 صنایع شروع بکشدن از حضور سلطان را که آتش مدت بیست
 یک روز زمان آنها طول کشید هر طبعه از این صنعت که پیش می آمدند
 دعای عثمانی سلطان را بجا آوردند و مؤذنه را صنعت خود را تقدیم می نمودند
 در روز نهم ماه ژوئیه

سلطان

سلطان محمد را در سرای اب و دانی مدت جراح محمد پاشای وزیر
 خسته کردند چون ان وزیر بطلبه در اجرای این عمل عثمانی
 استادی در توتی را بکار برده بود مبلغ شصت هزار دو کمانه بود
 سرخ در حق مش را لیه العام کرده و در روز دیگر یک فیادیکه از راه کربلا
 تربیت شده بودند نیزهای خود را بخرج دادند پس از آن عیش و جشن
 دوسر و سر در شمشه مردم از پیشک و کار خود گرفتند لیکن در روز
 روز بعد از جشن خسته سوران در سربک نفرمودند و یک زن
 بدکار اسباب خصومت و نزاع در میان سنج چرکیان و سپاهیان
 فراهم آمد صدر عظیم با سنج چرک اقامی و بکلر سنج روم ایله با هم
 زحمت رفع ان سکنه را کرده طرفین را از نزاع و جدال بازداشتند
 بیشتر مایه تغییر سنج چرکیان جده آن بود که سلطان العام محمد حسن
 سوران را با ایشان نداده معتقد بر بنداشتن وجسته بود و حال
 آنکه دور و زجلب مبلغ های کراف صرف جنای سپه و در پی معنی نمودند
 فقط در حق سنج چرکیان که در سیه ان جشن فراول بودند یک کبسه
 دو کالعام داده و در بختان بعباحب نصب های آنها خلعت بخانه
 کردید فرزادی روزیکه نزاع در میان سنج چرکیان و سپاهیان واقع شد
 سلطان خانم مادر میان کالسه های سر پوشیده لبرای سلطان را
 نمودند با هم و غلام سیمه کار با هم بین طو لبرای معاودت دادند در
 سبت دودوم ماه ژوئیه سلطان در وقت طلوع صبح با پسرش در

کمال بی صدای لبرای سلطان در دو کر و ب این کاران بود که
 می ترسید اگر با تاجک و کسکها سلطنت مرعیت نماید نزارع سپاهیان
 و بیچهرگیان اسباب خشمش و برهم خوردن حشمت سلطان بشود
 چیزی که بعد از این جشن بزرگ مایخشم و اندوخته یک مردن پسر
 سلطان بود که دور از بعد از تولد وفات کرد و یک دیگر بروز با نقین بود
 که مانده علامت منجومی غیظ آمد که نزارع بیچهرگیان و سپاهیان بزرگ
 بود مایه خرابی و خسران دولت بشود

بعد از آنکه شاهزاده ولیعهد در سن شانزده سالگی
 داخل شدن حرم کردید زهنای چنه با و داده طرزومات در خانه
 او را موافقتی و مقام ولیعهدی فراهم آوردند و هزار نفر سوار
 و پیاده جبهه قرار داده امین کردید و حکومت سنجاق (مافیه)
 نیز با و دادند که نواز فقیه را خواجه و معلم شاهزاده کردند و سبب
 پاشی صدر اعظم فرمان سنجاق مافیه را سنجید و ولیعهد داد
 نصایح عاقلانه در امور حکومت بعضی برسانید اولین آثار قدرتی که
 در بین راه یافت (لذات شاهزاده جوان بروز کرد و این بود که وزیر دربار
 و قاپوچی خود را حکم کرد و ضرب شمشیر پاره پاره نمودند شاهزاده
 قبل از آنکه مامور حکومت شود کینه که سلطان پیش کش کرده بود
 ان جاری نبود و حاله شده شاهزاده خانمی از وی متولد کردید
 زهنای سلطان در اسلامبول و زهنای ولیعهد در مافیه در یک
 روز

وقت وضع صلح نموده اولاد زکریا پسر شاهزاده را به
 پسرهای سلطان را سلیمان و جهاکمیر نامیدند و وقت دشمنی که از تولد این
 اطفال دست داده بود از وفات آنها و وفات سلطان اسحاق خیر
 ترین خواهرهای سلطان مراد که زن سوگند صدر اعظم بود و بعد از
 زن بی پاش شده در زمان زاینده ن از دنیا رحلت نمود و سبیل بیغم
 و اندوه زیاد کردید و بی پاشی وزیر بعد از وفات زایش به افغان رفته
 در آنجا وفات کرد و دستان با شایعای او حاکم شد

تقرب عثمان پاش صدر اعظم تازه با قرب و منزلت محمد
 پاش سنجکچی روم ای و ابراهیم پاشا حکمران مصر بیکت حد و اندازند بود
 وقتی که مرادیم بر تخت سلطنت جلوس کرد حکومت مصر با سیح پاشای ضعی بود و
 در مدت شش سال حکومت سرای مراد را نوز سران مصر را بدست حواءان و
 غضب ازین جدا کرده بودند پاشای خزینه دار که از سیح بغایت طماع تر بود
 رحم تر بود حاکم مصر کردید و در آخر زیادوی مال کثرت دولت مایه خرابی او
 چون خرامت جبهه خانم قاهره را خراب کرد و بجای آن سجده بنا کند اول
 قاهره از دست او بجا بماند که دیدند و اولیای دولت چنین سلطنت را
 در نظر بهمانه کرده او را بمصر حصار نمودند و در روزیکه از برای گذاشتن پای بچه سلطان
 بهرامی و زرد اسکو تازی حاضر شده بود او را گرفته بر قلعه یدی قلعه بنو خیر
 که از دست این دو حاکم ظالم به رحم مصر وارد آمد بود و بدست برهم پاشی
 های ابراهیم پاشا متعرب محبوب سلطان بشیخیم پذیر شو مشا را لیه سنجیدت در کارها تعینت

خود ابراهیم پادشاه عظیم مقرب سلطان سلیمان بزرگ را نموده مانند او برتبه بلند
صدر اعظمی ترقی نماید تا بقا رسید اول در صدد جرجی مغز این دین
حسن پادشاه را بداند آنها را بیدار کرد پس از آن در کوه عظیم و جاه زمره مشغول گشت
که دیده در آن معادن بنای کار کردن را گذاشت چون مدت شش ماه در قاف
مشغول این کار کردید حکم خصما را در آنجا مقرر شد که از راه
شام مرعجهت نمود و معین او غنی حاکم یا غنی طویل (دو دوش) را باطلت
در آورد و لهذا حکومت مصر را بر سرمان و فرودار و اکلار کرده مقرر نمود که پادشاه
مصر را از چهار صد هزار و کاتبینش هزار برسانه انوقت با بیت هزار شکر
که سبب حاضر کرده بود بطرف شام و تنبه معین او غنی حکمران سواحل شام
که از صید گرفته تا کله را در تصرف داشت روانه کردید

طایفه (دو دوش) که با اسم یک از نواب پسران الحاکم با هم علی
خلیفه مصر مسمی شد. انداز اول دولت و بزرگشید مرد که در کوهستان اراشی سا
و سواحل بحر خزر کنونی و شبیه طایفه آنها اطواران بومان ایشان را که چنانچه در
بلاد جزیره و کوهستان شام سکون دادند قلعه مار دین در بلاد جزیره که سابقا
معروف به قلعه مرد بود و از این طایفه سبکله این طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
جودی از اولاد این ملت که معروف به گبژ دوشی و نصیری و بزیدی چنانچه
موجودند و تمش و اشاب و ماه و امیرین را می پرستند مردای کوهستان
لیسان مانند برادران خود که در حال قلعه مار دین اقامت دارند و عقاید
مذهبی طریقه باطن را اختیار کرده اند در دوران قرن دوازدهم علی بن ابی طالب

و طایفه

و طایفه ترین خلیفه محمد بن علی مصر الحاکم با مرله را سجده انتخاب کرد و گفت سینه خدا
در جبهه او حلول کرده و نظر ما را بر سرش است و این همان خلیفه طایفه است
که مرقد مقدس عیسی را در بیت المقدس خراب نمود و در میان این طایفه یعنی
مذاهب نیز متولدند که بعضی از رسوم و قوانین آنها هنوز در برده و بر سر حقیقی
مباشند طایفه در و در منقسم به قسمت اصلیه شده اند یک طایفه (تیمانی)
مباشند که طایفه امیر شهاب نیز میگویند امیر اولاد این طایفه طایفه مسمی بر
شباب است و در آنجا حکومت آنها در کوه لیسان در قلعه در القرم میباشد
و یک طایفه این معنی است که بر طایفه امیر شهاب تقدم و تفوق دارند و مخالفت
های قدیمه مذهبی و حکومتی یا مینه و قبیله که از اولاد این قرن دوم جلوی جبهه
خون را در میان طوایف اعراب شام بگریان انداخت بود میان پنج
امرای در روز نیز سرایت کرد و این پنج نفر امرای که در لیسان یعنی لیسان دور
سواحل حکمرانی داشته اند از این قرار بود که امیر معین او غنی و سبیده و صور و کله
حکمرانی داشته بر همه تقدم و از همه قوی تر بود و از همه آنها ضعیف تر شرف این
نام داشت که در شمال سبیده مانجه که کج را متصرف بود و این مرد در پیش
با حکمرانان طرف داران یا مینه بود و از ایشان را امر با سرخ مینامیدند
دست حکمرانان دیگر که طرف داران قبیله بودند ایشان را امیر یا مینه مینامیدند
یک از آنها معروف به این معنی ولایات واقع فیما بین بیروت و طرابلس شام را
در تصرف داشت و در آنجا حکومت او شهر کسروان بود که بعد از سرای لیسان آنجا
مباشند و دیگری ابن فزاق بود که از نصیب شرق لیسان تا صحرای شام حکمرانی داشت

دستین آنها عی ابن کفر بود که در روز با صفای واقعه فیما بین لبنان و کوه معالی
 حکومت داشت و دار الحکومت را شهر بعلبک بود این سرتپرس های پیش که
 بان و در پرس با حکمرانان امیر برادر و خویش دایم قفسه بودند عماد
 و زبیده بدولت عثمانی اظهار ارادت می نمودند چون از حضرت ابراهیم پاشا
 خبر یافتند پاشا شکر آیت المقدس از او استقبال کرده و گفت
 برادران خود اظهار خدمت نمودند

ابراهیم پاشا در صحنای شام اردو زده بود و فرسودگی
 نزد او رفته تنهت به گفت ابراهیم گفت با تشریف لدین معین او بیخوشه
 ایشان را بجز رخصه دعوت نمود شرف الدین اطاعت کرده بجز پاشا
 مشرف گردید و بعضی در وزیر بر سرش نشاندند لیکن معین او بیخ عذر آورد
 گفت از زمانیکه پدر مرصطفی پاشا حاکم دمشق بدعوت دوستانه نزد
 خود طلب سیه پس از آن اورا بنا مردی تلاک کرد قسم شد بدخوردن
 که مادام العمر با بیچیک از عثمانیان نزدیک نشود و انوقت ابراهیم پاشا
 و نسل او در ولایت معین بکار برده است و بیخ قریه و ده را خراب و ویران
 ساخت پس از آن در قلعه های کوه (آنتانرا) اردو زده متوقف شد
 لیکن جماعتی از دروز بر سر او ایس پاشا و پیرش که در صحنای شام اردو
 داشتند تاخته با قصد نفرات عاقبت رسانیدند مدت بیست و چهار روز
 ابراهیم در کوه آنتارا و در نزدیکی دار الحکومت معین اتراق نمود و انوقت پاشا
 حلب بی را با اتفاق قمیمه انور که معنور نزد معین بفرستاد تا اگر نتوانستند

اورا بر فتن خدمت پاشا را ضعیف نمایند و قلاو دارند بر اینکه بدادن وجه
 نفعه و اسلحه خاطر پاشا را بدست اورا و خوشتر نماید معین از برای صلح
 کردن خود سینه بیست قفسه تفنگ با نفهم بیست کیسه ابریشم عمیق
 (آنتا دا) و پنجاه هزار دو کاه وجه نفعه تسلیم پاشای طلب نموده ما در معین
 بار و وی پاشا رفت تا عذر پسر خود را از بابت قسمی که خورد بیست سخاوت
 ابراهیم پاشا و او پرده حاضر ساخته کی را بر روی خود و دیگری را بر روی
 ما در معین که فرستاده مختار پیرش بود انداخته گفت مالز کارهای گزین
 بی بیان طور پرده پوشی میانیم چون با این حالت با معین از آمدن کجا نمود
 دوباره قمیمه لارا نزد او فرستاد و پاشا را لیه بهر سخوی بود پنجاه هزار دو کاه
 دیگر با چهار صد و بیست و قفسه تفنگ و صد و ده راس بز و صد و پنجاه
 راس اسب و صد و پنجاه گاو و بیست و هزار راس گاو و دو بیت راس
 که نفعه از برای پاشا بگرفت پیش کش نمود و نظر ابراهیم کم آمد
 گفت باید ده قفسه کار و مطلقا و کمر سینه های نقره و ده بار دیگر ابریشم
 و طلا بر اینها افزود و شود چون دیگر قوه و اوان چیزی باقی نمانده خواهد
 بماند نیاید و پاشا نیز دانست که دیگر بز و تیر و پوستی چیزی قبول
 نخواهد شد و دوباره بر سر کینه جوئی گرفت آنتارا پای تخت معین را
 با نوزده قریه آتش زده خراب نمود و مقدم یا فرمان ده آنتارا با
 سینه و پنجاه نفر در بالای کمر سختی متحصن شده نشستند و بعد و بیان
 قسم اورا با سینه و پنجاه نفر که همراه خود داشت اطمینان دادند تا از

بالای کرمان آمدند همان که میان اترک در آمدند بر خلاف عهد قسم این
 پنج نفر در آن جنگ را ضربت شکست و شمشیر لاک ساختند و مقدم آنها را
 پست کندند و آن بدبخت در میان عذاب و شکنجه مرگ می را که ملاحظه عهد
 نگردد بود و چون بگردن روح از پیش مغایرت نمود در زمانیکه این اتفاق
 در کوهستان واقع می شد چهار هزار عسکر در دسترس از گشتی با بر آمد
 پس از آنکه و آن روز خرابی سه هزار نفر را به اسیری گرفتند ابراهیم در
 روز در دمشق ماند و این گرفتاری را که دولتت تر از دو حکمران دیگر بود و
 شمشیر و علم حکمران ولایت لبنان نمود بعد به پروت رفته در آنجا این
 را که ستم حاصل می شد پروت و طرابلس بود و در آنجا بخت و در
 مطالبه کردن صد شصت هزار دو کاز بابت کمرک سببه ران و شهر
 اورا مخوف و براسان کرد این سه مفسد هر چه سعی کرد که فرصتی بدست
 خود در آنجا سازد ابراهیم به اجمال نداد و او را فریب داد و نصیب
 شاره را همه را همان ولایت معین که میخواست مجدداً تحت و آنرا غایب
 نمود و مفسد با میباید اینکه در آنجا یک شب میباید لهدولت از دست او فرار نماید
 حاضر گردید و فرارمانند شرف الدین از پنجه بر گرفتند این اخته میان
 بردند تا با شرف الدین جهت زینت و افتخار و در خود به اسلامبول برد

ابراهیم یکت ما قبل از رسیدن به اسلامبول چهار
 صد نیزه سر به باب عالی فرستاده بود و احتمال می کرد بر اینکه اگر
 از آنها سرهای مقتولین عیب گرفته شود بود اندر او ان عیب الی غیره

ابراهیم

ابراهیم پاشا بابت و پنج کالز که قیج کاپتان پاشا بر سر طرابلس
 جهت حمل و نقل او و همراهش برده بود و در اسلامبول گردید
 فردای روز و در پیش کش می خود را تقدیم حضور سلطان نمود و الحاق
 آن روز نظیر بدایای او را از بابت زیادای و خردی و گران بهای در
 اسلامبول ندیده بودند از همه نفیس تر یک تخت طلای جواهر نشان
 بود که فقط قیمت طلای آن شش هزار دو کاز بود که با تمام صنعت
 معروف مصر در پیش بخت و جواهری مشهور ابراهیم بخت ساخته شده
 بود و سنوزان تخت در تالاری که سلاطین عثمانی در روز اول مجلس
 در آنجا به تخت می نشینند موجود است یکت های مصری صد و شصت و سه
 هزار و سیصد و پنج دو کاز تقدیم کردند سایر بدایای ابراهیم در مجلس
 بودند از دو مجلد قرآن جواهر نشان و یکت پرده نفیس از پرده های کعبه
 و شمشیر جواهر نشان با سنگ تخرم صغ و سه کاز در ایران با سه عدد سپر
 که اطراف و کنار آنها مرصع بجوهر بود و دیگر است اسباب دست
 و روشنی از ابرین و لکن و غیره که مرکب از شفا و سه پارچه اسباب
 طلا بود و دست و سه پارچه مخملی بود که الوان آنها مختلف دیده
 می شد و همانقدر از مخملی و نیک و سه پارچه از قماش های نخی
 اعیان و سه و سه پارچه طلسم فرانسوی و همانقدر کاز طلسم های ولایات
 و قماش لطیف رفیق جهت سجده منداب که اترک و لیبند و کاز منسلین
 بنامند و دو بار ابراهیم بسیار لطیف و پانصد بار ابراهیم معمولی و صد نفر

غلامان جوان سفید و خنده نغز خواجه های سپاه جللی با مغت نغز خواجه
سفید جللی شخصت و سراسر اسبهای عربی که مغت راس اول آنها
بازین و براق طلا و جلی سرخ و زین پوشش های گنره مرور بد بودند
و سایر اسبهای براق نغز و جلی و زین پوشش از طلا و پربان داشتند
غلبت که چاکت باطل سرخ و یکت زرافه با بست و پنج بار از نعلهای طلایی
در روز بود و قیمت تمام برای ابراهیم مبلغ دویستمان و دو کامیر سید عربی
ابراهیم با سلطان عایش و دختر سلطان افضل بسیار و زمان اعتدال سعی
مقرر گردید و هجرت دختر سلطان که موافق قرا معلول صد هزار دوک بود و رسید
هزار معین گردید ایام عربی تا نهم ماه ژوئن متوقف افتاد و نسبت قیمت قدر
دستگاه این سخن باشان عروس و تقرب به نهایت و اما و تاناب کلا
داشت

در ایام معاهده ابراهیم در ولایات شام مکه و حاکم ایران و دبا
باشت تمام گرم شده بود و بان واسطه باب عالمایل بود بر اینکه مصاحبه
ساله دولت اطیش را رعایت و محافظت نماید و این مصاحبه توسط باادون و
سفیر اطیش منعقد شده بود و در ماه چند ماه بعد از آن از اسب افتاده به همان
صد به هر چون سرحد واران طرفین سناک یکدیگر تا ختن بگردند و هر دو طرف جدید
لازم شد که نسبت به سیاه و سفید با صد عظم چه بد جای شش هزار دوک که در هر طرف
مصاحبه رسم بود و بعد از عظم بدیده هزار دوک مطابقت نمود و در عرض این مهلت
جوابی لغیب که درین خفته نوران از طرف امپراطور تقدیم شده بود و عقب افتاده
نمود

معمولاً که یک سال بود و نرسیده بود و مطابقت و دولت اسپانول را
نیز در این مصاحبه شرکت نماید بشرط اینکه امپراطور رضامن شرکت خود شود که در
رعایت شرط و مصاحبه نوزده و این مصاحبه یک سال بعد از منعقد شدن
منقوش و تزلزل گردید زیرا که بکت های نینوگرا و و صولونوک و فونک
و صولونوک زرد و در خردتاجا و نوزده منقول تاخت و تاراج شده بکت کج
فناهن (بول استو انقی) و بی پاشای خصی سناق بکت کوپان واقع
شتراک (کازو بیول) را نیز متحرک کرده بودند لیکن بعد بکت بریشان دار
سناق بکت کوپان با جابراقا حسن چاوش و بعضی دیگر از صاحبان
که فاکر دیدند پنج پدق و علم بیست مجار با افتاد که در وین نزد ایشیه و کت
بروند و چهل نفر ابرودده پدق که از لشکر فراد پاشا حاکم بونسی که بکت
گوتت نوزن و اژده و ابروده بودند نزد ایشیه و کت شارنک
گواتس بودند امپراطور بجهت اینکه مایه عداوت غلیظ نشود و جنگ های کوچک
سخت بر سر کشی های عده نکرد و سفیری با شخصت شش نفر از امور اسلام بود
از آنجمله یک (هانش لوانکلن) بود که کت به در تاریخ اترک تصنیف کرد
و یک دیگر (هل شیونر) نام بود که سفرنامه دوران مامورست بنیشت
اول سفیر با عثمان پاشای صدر عظم در اسکوتاری شده که عازم
کشی ایران بود و صدر عظم بفرمان امپراطور و عده داد که بکت های نینوگرا
و گوان و جب سناق و دیگر امعز دل نمود و سناق بکت های بهتر بجای
انها منصوب سازد و تاریخ سناق امپراطور شد و لیکن بعد از رفتن صدر عظم

فایم مقام او بر کز راضی نشد که روز عده صدر عظیم با سفیر اطروش سخن و حضور
 او نذکور شود در هر حال خستادن یک نفر جانش از برای مطایبه سنجاق بک
 گزبان بواسطه اینکه سفیر اطروش معموله را با رسوم و اداب و مجلس در آن
 سخاوتمند نمود چندی متوقین افتاد و مسیح پادشاه به امپراطور نوشت که بایک
 مقرر بود وقت و موقع رسیده تا هر وقت که خراج را بقاعده برسانیم
 برقرار خواهد ماند

سفیر امپراطور که در اسلام بول ناخوش شده بود به کابل
 پول رفت و در اینجا وفات کرد چه او را در کلبه ای عیوبان مدفن
 ساختند امپراطور که از فوت سفیر خود خبر شد است کاغذی سفارش پستی
 او بسلطان نوشته بود و قبور جانش (قبور در ترکیه است که در پشت است
 که فرنی باشد) بایک کاغذی از طرف صدر عظیم مامور استخراص سنجاق
 بک گزبان کردید و در سفر فرستاده های پادشاهی چه به افغان سنان
 پادشاه که شصت نفر ابراهیمشان بود با قبور جانش در بار امپراطوری
 حاضر شدند و از بابت غارت شدن بازار توکلیت می نمودند امپراطور
 اظهار داشت که در کشیده و کن ازینست هر روز در حرکت است و از جا که
 در و بجای دیگر میرود و لهذا پید اگر در آن شهر است لیکن کاغذ او را
 ممکن است در نزد من بگذارد یا بخشش کار با و غارت شدن بازار تو
 بدون اطلاع امپراطور بوده است و در تحقیقت آراج بازار تو در تلافی
 غارت (توب چینی) بود که در سال قبل سنجاق بک (خولکث)
 ازین بود

مرتب شده بود در این اوقات باز شجاعت نامه از امپراطور و حضور شجاعت
 و تا طرف بوکستی جهت سلطان و مسیح پادشاهی وزیر بر سر پیدایش ما پس از آن
 (هافتن فرود دیکت) مترتب خدمت ارشید و کن مارل خراج
 معموله را با و در سلطان و صدر عظیم در جواب امپراطور نوشته که
 شجاعت های او در خصوص ما حق پادشاهی بر روی رود خانه دانوب
 در گوان) و غارت کری های شهرتار حاکم بوکستی با اتفاق سایر
 بک معلوم شد و بهین جهت حاکم بوکستی از حکومت معزول گردید
 لیکن کما شش کن امپراطور نیز تو را آراج کرده به خبر بر شهر کوشا اینتوا
 ناخنده با هم در روی رود خانه (موسوم) سخت اند و او را خضر خلیف
 حسن سنجاق بک (زوبویش) شهبه جزیره را که نمایان رود خانه های
 دانوب و مورد واقع است تا حقیقا تو سرا) خراب و در آن خشت
 لیکن در تلافی این کار بکستی سخن باز آراک وارد آمد و در روز مولود حضرت
 عیسی سر سنجاق بک (زوبویش) را با چهارهرق جنبه طلبت که کعبه
 ارشید و کن ازینست برنده جنگ و خورنری در سال بعد شهر اتفاق شد
 و نادر اسدی (غفلت شهر کتوپان) حمله برده خراب و در آن بعضی زراعت
 آتش زده بود و نایند و شصت نفر را با بری برود که از جمله آنها یکا رجب سنجاق بک
 گزبان بود که پیش از این در نزد مصطفی پادشاه حاکم افغان منصب جهات
 داشت و مکررا از جانب پادشاهی مزبور خدمت امپراطور را کسب می نمود
 مامور و حامل نامه و پیغام گردیده بود و پالغنی که عزت شهرتار

صومالیه و در وقت بنامه او خوش بخت نشد و در صحرای افغان با
 عثمانیان مقابله کردید (مطابق صاحب مذهب پرفلاف و گرفت
 سواره مجوزا در آستانه ای کارزار و لغز رها و تقریباً تمام ان سکر بخت
 دو علم بخت اترک افغان و دشمنان لغز سراجته افغان و در شهر افغان نمود
 زندهای شهر که تماشای اسرا آمدند بودند فریاد کردند میگفتند ای سکت، اینجا
 کویان نیست که تماشای بودید بنامردی گرفته فک و غارت نمائید (و در
 گویش) که زانایب و الماسی بوده نیز زانسان حاکم افغان فرستادند
 بودستان از روی تغییر با گفت (ای سکت، ای سکت، چرا ناطا سکت
 تپنده چه پیش تان میرسد) و شمشیر گرفتند و در آنکه جوانی حامل بود که
 خزانگه بگفتند

اسرا راجه انهاره است مبارکه اسلامبول فرستادند و در روز دوازدهم
 ابراهیم از برای تماشای او حاکم کرده بودند لیکن مجاری تلافی بزرگ و خاص کامل از
 این بخت بهمان آوردند و در (ینی) و انا سلاسی و در باطیانی (در صحرای قفقاز)
 سکت کای به فراسواد (بخت سنجاق بخت در بخت) و با تان بان (خون بخت)
 و (سجاکس) بداند قریب در هزار ترک در سیران بخت و در میان با تان
 قتل کردید و هزار و صد و اسب نوزده برق و هزار و پانصد و بخت و نیز
 ابراهیم بخت مجاری افغان که در آنجمله و در سنجاق بخت بودند که حسن و حسن
 حادثه از برای برهم خوردن مصالحه است او نیز مغربی بود (و در گویش) و بخت
 اصلاح این کار با اسلامبول فرستادند و قتل او و در آن (بطور شارده از خروج
 سحر را
 بارش را

باب نهم در تحویل داد و بود و در کمرش را به در خصوص باز کردن کلیت
 که سببه بود در هر قدر که در سکت که در بخت که در سببه و نیز هر چند خواست که در سکت
 نایب شدن (مالکی میلیون) بپادشاهی لستان سلطان و در صد و
 بر نیاید فایده بخشید سابق بر این ایام در کاغذ یک سلطان با امپراطور
 تقصیرات سببه شدن کلیت را راجع به دیوانه ای اطمینان فرستادند و در این
 مورد نیز صد و هشتاد و پنجاه (پونان) گفت کلیت سببه و قتی باز شد که در این
 فرات تمام شود و در خصوص پادشاهی لستان سلطان و صد و هشتاد و پنجاه
 امپراطور بگفتند که نباید در این کار مدخله نماید زیرا که تاج شاهی آن
 به پسر پادشاه و حالیه و عدد داده شده است بخت و بختی هم از بابت ابراهیم
 جهت استخفاف اسرا فرار شده که داده شود و سبزه نازد این قرار داده شده
 خراج معمولی که از آن باب مالی نیز تحویل کردید که مجاری اسباب
 بر هم خوردن مصالحه را فراهم آوردند و در (سبکتی) بخت بزرگ که با قوه
 بخت سنجاق بخت (اینطون و یاسام بودگ) کردند در آن بخت
 و در هزار نفر از اترک گشته شدند و پانصد و هفتاد و شش نفر اسیر کردند
 چهار صد و هفتاد و دو اسب با ستم و توپ با قلعه (گونی تیش)
 بخت دشمن افغان (طو و ذوق) که جوانی بود و مغز و در پادشاهی آن
 در بالقی اذن حاصل کرد که با رفتاری خود اعمالیان مبارزت
 نمایند چنانچه این نماند بهمان امدار طوسی ذوق در قتل کشی که در جمعی بخت
 خورده بود بطور ریخت و نامردی بر سر جمعی از عثمانیان که در بخت کار خود

میرفتند تا بخت و بعضی از ایشان را بپلاک ساخته اسب های آنها را تهنیت
 کردید آرشیه و کمان و زینت و دادید از طرف خود (ژور و کوشش) را
 نزد پاشای افغان فرستادند و از وقوع آن حادثه معذرت خواسته
 فرمود پاشا اگر چه (ژور و کوشش) را بطور ابر و سزای مریض گردانیدم
 خرد که توفیق کار را با همکاران بکنند مردن غم انگیز و مجال نداد که در
 عهد قسسی که خورده بود برای

مراد و کلیه دولت عثمانی بعد از دولت اطرش پاشا
 مملکت لیسان بود و ایلیان دولت که در جشن خفته سردان و در نطفه خانه
 زاده های آنها را آورده بود و اسیر میباشند که در عرض این خدمت بی
 زندان را بر روی رختخاوی باز خواسته کرد و در حال آنکه اولیای دولت
 مشایخ را در پانین مقصود و صحبت دادند و چندی بعد از آن پادشاه
 لیسان خفیف و متامل شد از شنیدن اینکه در باره (رختخاوی) توسط
 او در قبول گردید پس خاطر خردش مریض کرد و اندک و سباق آن گویان
 را نیز بدو واگذار نمود و اندک چاشمش حسن مامور لیسان شد و در کافندی که
 از برای پادشاه برده بود و با او غمگین کرده بودند که بعد از این از
 ژانگول (ژانگول) و الیغی ان حمایت کنند و اولیای بزرگ که از باب عالی
 تجبیه بود و با صد عراد که حامل اموال او بودند و چهار عراد و پناه
 از طلا حمل شده بود و پناه به لیسان برده و در دست نفع نفعی بقیه
 نفرسوار با اولیای همراه بودند پادشاه لیسان در جواب مکتوبه که بچاک
 تن

حسن پانیه بود و در جاپظفره هنر تبسط (ما زنت لبو هینر سکی) بنا به
 فرستاد چاشمش حسن و در باره با کجکی بطور فرمان نزد پادشاه مراجعت
 نمود پادشاه در جواب گفت (ژانگول) از او و محاربت بر اینکه
 در لیسان بماند یا خرد او را در باره باب عالی بپسند و خود او و نواب
 ضبط و نظم قزاق را خرد بود و در این سبب آنکه با ملت روسی
 داد خان نام آستان به سوره امدادی در باره او نموده و در خصوص سوره
 مصالحه با دولت آلمان او را انکار میست و وقوع این کار را اصلاح آستان
 سیر اند و وقتی که (لبو هینر سکی) در اسلامبول بود و امیر اخرا بزرگ پناز
 حقه خرداری اسب های عربی در اینجا بود چون به لیسان مراجعت کرد
 در میان جنبه در نزدیک او در نفع پایش سلطان امیر اخرا باسی و چهار نفر
 اولیای اسب های خود را که تحصیل کرده بود و با صاحب سلطان برده و
 توفیق ناخلف قزاق با ولایت لیسان و غارت حواله (طین) اظهار
 بجا آورده شد و در هر حال یک سال بعد از آن چاشمش مصطفی لیسان
 رفت تا بعضی سبب و جهت تا در وقت امیر اخرا و همراهانش پان تا به چند
 نفری هم از اشخاص بدکار را با خود برده است و وقت امیر اخرا را بدین
 و در مقابل نوشته فرستاد و پاپ را در روغاری که قزاق با زنده
 برده بود و در مطالبه نمود پادشاه اموالی را که قزاق برده بودند بعین سیم
 مصطفی آنها را با اسلامبول حمل و نقل کرد و در راهی شنودی سلطان
 سستی و نفع قزاق را در لیسان یکت بقتل رسانیدند و سردار سکی را در

که اکوی ازین جدا کرده عمارت بستی را بین باطوری که کجایت
 سلطان پادشاه و استان شده باین پایه بود که نه که در دیس ازین
 این پادشاه مصطفی چاوش و باره استان رفت که از بابت گرفتن و
 عزاب کردن قزاق قلعه (هوشی) را که در حال سبزه واقع است طهار
 کجایت نماید و نیز تندیات بزرگ نمود در صورتیکه انتخاب پادشاه حیدر
 بر حسب میل خاطر سلطان نشد و پادشاه (صوفی) از برای این انتخاب
 نشود و نیز بزرگ که از برای اخبار رفت (باطوری) به اسلام بول نشد
 از جانب اعیان محکم اظهار داشت که میل بزرگان محکم بر این است که پادشاه
 از والای ای ترانسیلوانه و افلاق و بغضه ان را پادشاهی انتخاب نماید
 انحصار با مهاجران داده شد که بهترین است که از اقوام پادشاه تازه نشد
 با یک از میان خوشان پادشاهی انتخاب نماید لیکن در صورت باید باطل
 اظهار نموده اجازه بخوانند و الا شمشیر سلطان بر فرق آنها افکند و سرش را خوار کرد
 در کمپ که از برای درگان و حین استان زوال شد سلطان عمارت را که در کجایم
 و فرامین به کلر کجایم مرقوم داشته میفرمود که با چنین شو بایشان نیز مرقوم به است
 و مجلس و دیوان و در ضمن پیش کشی که از اطراف و جزایب همه تخیل تاج تخت
 استان میرا و ننگ که در نظر ان ترانسیلوانه از برای این کار چهار هزار روک
 و ده هزار روک هر یک از وزای و کبریه او دو دوک بزرگ رفلو و افسر بکشت
 و چه نقیض پیش کشی کرد در حال مکران (صوفی) پادشاهی استان انتخاب کرد
 و ش را ایضی خود و احوال آسکی را از (روانزیک) باسلام بول فرستاد و

از باغها

باب عالی ستمی برقرار بود و روابط دولتی کمانی لاین کردید و نیز خراش
 سجدیه مصالحه و صلح و در حکام لازم از برای خان تاتارستان جهت حفظ امنیت و
 امایش محکم استان نمود و اب سلطان در خراش ای و همه اسباب خشنودی بود
 شیرینمونه پادشاه جدید استان بعد از تاج گذاری دوباره زامواک طبر
 سفارت باسلام بول فرستاد و یک مر اسله نیز همراه طر خود چاوش سر بول داشت
 اگر چه ش را ایله از برای مجلس تاج گذاری حاضر شد و چهار درگان و شراف محکم
 او رده بود لیکن جهت پادشاه حاضر نشد و نامه زد بود و نیز شریفه ترمط فرستاد
 خود و والای بغداد نکست خردون و کفر ارشید و ک مالک کجیلین با
 سلطان اطلاع داد و نیز اظهار داشت که دشمنان ما از ارشید و ک شراف ایله
 سلطان ترمط مصطفی چاوش جواب داد که این وصلت نباید و قریح سید انکه سلطان
 مایل است بر اینکه خوار شیرینمونه را با والای ترانسیلوانه مزاجت نماید و محال
 که امپراطور اطیش با رفتار افتخار همین سلطان در حق او بیچوخت نخواهد استان
 دولت بشود پادشاه استان مزاج معموله را استان تاتارستان بدو
 منظم نگه داشته از تخت و تاجمانعت نماید

در جشن خفته سوران از جانب دولت روسیه العلی و سفیری حاضر
 بر ویکن در سالهای دوم و سیم بعد از انقضای ان جشن و سفیر از طرف پادشاه روسیه
 با بعالی آمدند و پرسیدند ای گران بها برسم بدید از برای سلطان پادشاه و بدید از
 مطبق بنصه و نود و سه جری باسلام امد با سلطان بطور خفا ملاقات کرد و
 خود را که زبان روسی نوشته شده بود با او سخنان نام این بود که دولت ایران

که بخزار و دو کا درش است با دست شمه ان نقره شانه دار مطلا و دو قرح و
 قله و از ملک های بزرگ انگلیسی که در دژک میان سلطان بن کشش کرده
 همه و زار از ماموت و سایر افسه شمشیر سلطان در ابادا و خجسته می کرد که سلطان در
 نیز و جنگ اسپانول و خجسته بایاب عالی بجهت کفاری جنگ ایران عذر
 این طلب را بخواست در جواب نامه که دیکر دولت انگلیس آورده بود سلطان در کلمه
 خواستش کرد که در اسرای مسلمان هر قدر در وقت انگلیس یافت میزند کلمه
 آنها را ازاد و خصص نماید و سلطان در عرض آنها هر قدر اسپر انگلیسی در میان بماند
 که در اسپانول که گفته میزند مروج داشته ازاد و مرض نماید بعد از یافتن
 در ها و جوفت (وز باب عالی کلمه انگلیس را در آوردند) نامی را بجای او
 اسلامبول نمود و سایر راه را از جانب کلمه خواستش کرد که باب عالی سفیر چند
 مامور را از نواده مانع تجارت هندوستان اسپانول است و باب عالی
 با فرستاد انگلیس از در مدینه و چابو سی پیش آمد تا کلمه را و او را در اینک
 جنگ اسپانول را ترک کرده تعاقب نماید زیرا که سفین آنها در دریای
 احمر اسباب تشویش و زلزله شده بودند

جنگ دولت ایران و حمایت سلطان با دولت وندیک
 در قضا صواب عالی بجات و وزیر که فرمان ده سفین وندیک
 را (احق) نام زد که فتن سفین سوره رمضان در (صفا لونی) خلیفه و
 غضب اولیای باب عالی را بخواستش در میان آورده بود و بعد از
 ضبط سفینه مرتب بعضی اعمال حسبان شده بود که از قبیه و سیات او
 کلمه

که شش اشکان نه است رمضان پاش در شورش کجی چهر بکنان طرابلس
 بقتل رسید زن او با دولتی که داشت و به شصت هزار دو کا در نقد و
 جنس میرسد و با چهار صد غلام و کتیز عیودی و چهار نفر و شتر با که در
 نشسته بطرف اسلامبول روانه کردید چون به جزیره (ذانت) رسید
 احترامی که «ایق» و در خزر بود بعلم آورده بدایای شایسته بدادند چون
 از (ذانت) بطرف اسلام بول راه افتاد در سفالونی (احق)
 برابر کشش که فرمان دهان سفین دولت وندیک بودند بطسبع غایت
 و در ک لذت و دفع شوت صلا بر بدگشتی زن رمضان پاش را کتیز
 و دست و پنجه نقره عیودی را کتیزه پسر رمضان را در آغوش مادرش
 بریدند و چهار نفر و شتر با که را بعد از آنکه پیسیرت کردند بستان آنها
 را بریدند و در با انداختند اهل اسلامبول از شنیدن این خبر طوری بگوش
 و خروش در آمدند که اگر حمایت سلطان لغا مانع نبود ایچی وندیک با
 کشته می شد و با در قله بی قلمه محمد بس میگردید حسن چاوشش با فرمانها
 نه به امین از برای مطابقت تو خرامت به وندیک رفت مجلس سنا که مجلس
 اعیان باشد از و قرح این حادثه اسباب جنگ را حاضر و آماده
 یافت لهذا جهت احترام از این خطر هر چه صلاح بود که در نگین نمود (احق) را
 سر از تن جدا کردند و کشتی زن رمضان را با آنچه از او غارت شده بود
 به قاضی (پو و نزا) سوبان نمودند و چهار صد نفر غلام و کتیز عیودی را که
 بعد از کشتن کشتی از او کرده بودند چهار صد نفر و کتیز و عرض آنها نیم

کردند چندی بعد از آن سلطان مراد در کاغذ مخصوصی رز در دست داشت
یعنی رئیس جمهری انصار عثمان کرده بود در آنجا که در حواله
در فغانست یک کشتی اسپانیول را که قدسی و نه نفر اسپانیسمان
را که در آن میان بودند از او کرده بودند در همان اوقات کاغذ دیگر سینه
که غرامت خرابی و خسارات واقعه در حده و نظایر آن منجربت و تقاضا
قرار داد و مصالحه نامه با مطالبه راه انداختن کارخانه های کشت را ایستاد
دو فغان را معیند متار که یک ساله دولت اسپانیول را در سال
استاد دادند بعد از آن سجده می نمودند که بجهت مخالفت ایلی علی کله نظیر کشت
سبه اگر دو خواجده محمد الدین معلوم چهار روز کار از ایلی می بر گرفتند
در حمایت او سعی کاملی می آورد و لیکن پس از هراس بسیار تا که
نازده از برای دو سال اتفاقا یافت در حق دو ک نرک (توسکا)
که سسته می محاکمه جده بود و جواب داده شد که قبول کردن خویش
او در وقتی پیش که ایلی مخصوص باب عالی نفرسته و سفایبی را که به
اوسبجی دارند از محقق شدن به کشتی های باب مخالفت نماید و
در همین اوقات فرستاده های رئیس نهیب گرجستان و شیر
دولت ایران چنانچه اشارت شد و ایلی خان اوزبک که در
ضدیت ایرانیان اتفاق طلعی با عثمانیان دارند به باب عالی آینه
سابقا در باب مرادوات جدید در بار اسلام بول و سترسه
و اتفاق دوستی سلیمان با براق خان در تاریخ آن سلطان عظیم
ان

ایشان اشارت کردیم چنانچه آن براق خان پسر محمد شیخ بود و پسر
پیر محمد که عصب امه خان بود جلوس خود را به تخت سمرقند متوسط
سفیر مخصوص سلطان مراد ثالث اطلاع داد و ضمناً اظهار داشت
که حالاً از برای حمله بشکر کشتی به مملکت ایران موقع خرابی است باید اتفاق
یکت دیگر اقدامات لازمه در این کار بعمل آورده شود و دو سال
بعد از آن باز سفیر دیگر از جانب خان اوزبک به باب عالی آمد
لیکن چون با دولت ایران در خیال صلح بودند چنانچه در حق او
نش

در این وقت (سیکست) پنجم که باب روم بود ما موری نزد جماعت
مختلفه مذہب عیسوی از ارمنه و کلدانی و یعقوبی که در مالک آسیا
متفرق بودند نفرستاد تا شاید آنها را با طاعت باب در آورد و از طرف
کا تو لیکت نماید در آن زمان ارمنه در تحت اطاعت و نفر با اثر با اثر
بودند که یک در ارضیه کبری و در شهر ارضیه آذین متوقف بوده و دیگری در شهر
صغری در شهر دسین ساکن بود و کا تو لیکت نامه که توسط ارباب طولوم آنها
در یعقوبی (اوک) به اطاعت باب در آمده بودند و از دو جانب طرف
و حواله پنجمان دهنده ما مور باب با خلیفه ارمنستان سازش کرده او را به باب
متفق ساخت و در نتیجه که مشا را امه انکار از تبعیه هنجو دعوت نماید لیکن
چون در اسلام بول یعقوبی دیگر مدعی اوشده بود و از برای رفع ادعای او به
اسلام بول رفت و این کار جهلانه انجام گرفت ارمنه متفرقه حضرت صبی با

برکت طاعت و یک نعل و یک عمامه سفید و در لقمه بس نشسته این عبادت
 که از برای مازولیب او بخت شده الحاق بنیامین و در بزرگ و لقمه بس نشسته
 چیزی با مظهر طینت است و به عالم برنج و عذاب قبر خفتا ندارد و روز موعود عیبی
 در پنج ماهه از بقیه است و در از روزگاو ای نزد کوسله یا کوسه و شاخ آنها را با گل
 در یا حین زینت داده و شمع بر شاخها بسته در روشن کرده اند بگویی بی برنده و آب
 مقدس بر آنها پاشیده قربان بنیامین و در تمام رسوم و اداب این کابره و قافله
 موقوف به او بگوشه فرستاده باب که با بشارش ای کج با بنیان شام که
 در حق ما کن بودند هر کس که در آنها را با کتک بگویی روم موافق مجلس بشویدمان
 فلورئیس و عورت نمور بگفته نرسیده در جراب او کتک که ما مرکز اسپر بگویی
 روم و مجلس بشوید ای فلورئیس نشسته ایم ما که سخنی در خصوص مجلس و مذنب و این
 با بشارش ای بزرگ اسامول و اینکه ریه بنامید آتیه بارش عبودان بعبودان
 هر جمله که در کتک فرات در نزد یک قله فارقه ما بن حب و دبار که واقع است بعبودان
 ای و بار جزیره بنجا هزار خان را می شده که در میان آنها بنجار و دهنه لب بار بود
 که در دبار که در حب بنیامین و بگویی ما درین را دار الحکومگی کیش بزرگ بیدار شده
 چون فرستاده باب آانجا خود را نمی توانست داخل نماید بدین صحابه
 بعبودان که در طر افس و حقا و دشمن و محبت المقدس و حب و عطفه در هر جمله
 که در کتک نشسته اند آنرا از مذنب رض و بخت برگردانیده و برودان
 باب نماید که چه این مذاب مختلفه را مستحقین آنها ترک کرده بودی باب ما
 بگویی

ملک
 این عبادت را بنیان فرستاد
 که در تمام این عبادت

خست مار کردند لیکن بسیار خوشوقت شده اند از آنکه ما در همه مجلسهای عالم بجا
 آنها افتاد و بود و همچنین از شریفان خبر لقمه و یک مجلس بزرگ از برای
 انش را مذنب عیبی و وضع نمودن یک کارخانه چاب مشرفه زیاده و شرف
 و هر سندی که دیدند
 قبل از آنکه دوباره بر سر کتکوی جنگ ابران برویم چنانچه
 از حرا و آنکه در آنوقت در روی دریا و در سواحل افریقا و در عربستان قومی
 اتفاق افتادند مختصری بیان نمایم در بای سیاه که از قدیم معروف به خطرناک و
 طوفان جزیری بود و حالت خود را در دست نداده بسفای که در سخت فرمان قاپودان
 پاشای در این اوقات روانه قرق بودند چنانچه صد سال بسیار و در داد
 و دو سال بعد از آن بسیاری از کابره را بگفته غرق نمودند لیکن در همان سال
 یک کشتی بسیار بزرگ امیرالکلیف کشتی ای سلطان سیمان و سلطان سلیم بود
 جبهه خانه اسامول ساخته بخت سعده در دریا انداخته قلیجی در کتک سرب
 (سرای تازه) از درجه و خوش بخت حمام و دو مسجد بخت سمنز از خوشبختی این بنای
 تازه از خاطر محو شد و بدو در مصر خبر رسید که سنان امیرال عثمانی چنان کشتی روز
 بود تقال و در روی ای همگر شده بود و نیز در قافله این اخبار خوش خبری رسید که
 کابره ماتمی با اتفاق مسکرت این سبب آن ایالت کتک کتک ای خوار بود
 او و دلا بگوشه انداخته همراهی جبارت بسیار و در او درده اند و بخت و مشغله
 در وقت سلطنت امیرال عثمانی قلیجی عطفاً بر دولت زیاری از حرا
 دشمنی ای طراز او باقی ماند لیکن وجه لقمه زیاده بر شصت هزار دو کلاه است

بعد اموال او که در پانصد هزار دو کلمین کرد و ضبط دیوان شد با وجودی که در
سال از عمری گذشت بود باز در کت لایحه محرم و امنی مانده در دستش که بایک
کثیر متحول جماع بود جان شیرین را هم در اغوش او بستم نمود و با وجود دولت و
چیزی که داشت قبر نایبته با داده نشد و بعد از مردن او امداد خانهای غلطه
و قالی بول و کتوس و جزایر دیگر که مخصوص قاپودان پاش بودند دیوان
ضبط نموده بر کسی نداد جای او را با بر ابراهیم پاش و اما مقرب واکذا کرد و نه
دش را لبه که با بجهت مفلوح شدن تبولات مقرر زباده بر یکت سال آن
را در انشای حنفی پاش حاکم جزیره قبرس نیز منصب امیرالیه را با دوست نزا
و واکما واجب قبول نمود و بلاخره بحاکم الجزایر حسن پاشی جدید اسلام که
از ایل وندیکت بود واکذا کرد و در او ایل جلوس سلطانزادگان بک نفر جدید
الاسلام بستاند و زود فیه حسن اطلاع داد و کوکوله صدر خشم در کمال پصدان دست
هزار دو کلمین دیوان نمود و در اقسا او و چشما حسن بچو جبهه کاسته نشد و پال
بعد از آن قبیح می بین بازی را بر سر او در او و بک غلام جوانی را که حسن بسیار
دوست میداشت قبیح می ضبط نموده خواجه اش که حسن در آن خدمت میکرد سلطان
شد بلاخره سلطان تغییر شد حکم کرد و قاپودان پاش را معزول و سیات نامید
قیح می دانست که بدون دادن وجه زباده در آن جمله نمیدانند خلاص بشود و لند
عرض کرد که نظر او از زبون غلام حسن این بود که از خزان جدید او اطلاع پنا
و در قرار تقیر غلام و فینه حسن در زیر کفن حمام مرفون است فرار ابراهیم
دار به الجزایر فرستاده شد تا از تحقیق مطلب مطلع کرد و دش را لبه مین

کلیه در آن

نخستین سر نزار دو کلمین معین شد و پیداکرد حسن با پنج فرزند که کلمین
نیز (آنگونستان) شجون بر برد با منصب قاپودان پاشی در در و اسلا بول
کردید و در زمان شرف شدن بدست بوسی سلطان معادل سببه نزا
دو کلمین ایامی لغت باسی لغت پسرهای جوان چهار نفر خیرین کش نمود
درین عهد از شیخ متغیر نیز پدید آمد که شمش در جنگ های مرستان در
ایام سلطنت سلطان سلیم کمر ذکر کردید پسرش چندی در زمان امارت کردید
حکومت را بر بنی عم خود می این یکی واکذا کرد و خود در کوشه از دستخیز عبادت
کردید مدت شش سال می شده که قطع علائق و جزئی را کرده در کمال ارادی نیک
میکرد و از بخت حسن حکمران بین او را زود خود دعت کرده انظار داشت که چون
سلطان حالت زهر و دروغ و تقوی و انزای او را شنید است بسیار مایب است
که او را چشم خود دید و شخصاً از او التماس و عانایه آن مرد زاده فریب این سخنان را
خزیده روانه اسلامبول کردید و محض در و داورا کرده در قعه بی قله حسن نمود
حاکم بین بعد از رفتن مطهر بنی عم او می این یکی را نیز کرده مغولان مصر فرستاد
و در آنجا شمش را لبه را بعضی از کسان مطهر به اسلامبول فرستادند و بیک
دولت عثمانی رؤسای زباده را که از ایشان ترس و بی داشت باین نه ابراز
میان برداشت لیکن محض صاعده زود وقوع آن حرکت نامردانه است
و اینست زود لاسیت بین بر طرف کردید زباده در مرکز حکومت بین ختم با کت
و امارت را بدست او دره سینه زهم در تصرف دارند و به اسم امانت در
ان مکتب سلطنت بنیامینه مورخین عثمانی خوشان متعده مذکرا بیکه مایه

سلطنت زیدیه در محنت عین از تاج لقب و تریز برای است که در حق آن و زاهد با تقوی بهما آورده شد

گرای های قریب بهولت آل مطهر در دام پولتیک عثمانی گرفتار نشدند اسلام گرای که تقویت عثمان پاش برسد خانه تارستان جلوس کرد و مشغول حکمرانی بود همچو گرای باوه هزار سوار تانار رفونون با خیمه سرای لایق کبرفت اسلام گرای با زخمی گران فرار کرده در آن محله برون رفت عثمان پاش که صدر عظیم در عسکر کشی مامور ایران شده بود و قرار شد که اول به تارستان رفته رفته پنظلی انجام داد پس از آن بطرف ایران برود و کلی عهد و بیعت می صا در که تانار و زینت شده بود که در آن فصل زمستان که در بای سب و بیست و انقلاب و انزب و طوفان است هر عسکر را با عکس در میان کشی با حمل نموده بقرم برسد و هزار نفر کتیجه چربک باش هزار سوار با نظام و هزار نفر چاوش نامور بود که همراه صدر عظیم بر دهنه زمین که عثمان پاشی بر روی قاپودان با ناکت یکست خط شرفی در سلطان بست او دادند و توپهای کشتی از برای سلام و احترام شریف یک مرتبه شلیک نمودند و خط شریف صدر عظیم اطلاع داده شد بود که به بی بکسر یک روم ایاصنوب وزارت و همچنین چربک اقامی را بکسر یک روم ایاصنوب سجد اول را بیچ چربک اقامی فرمودند مسیح با نای وزیر بار شده قائم مقامی در اسلامبول بماند و سلاخی ممتد که در آنوقت فتنی از بیچ چربک چهار ورق سفید همزاد صدر عظیم آورد و تانار فرمانی که صلاح دادند بزیست نپذیرد عثمانیان به سناپ رسیده نه زمستان را در آنجا و کاستورانی توقف کردند

ان اقامت

آن اوقات اسلام گرای که فرار کرده بکفر رفته بود معاشرت برادر خود قالی الب گرای در صحرای آنزال (برادر زاده قریب خود) دست گرای کشیدند او را با سواران تانار رفونون تا بورت خودشان بردند چون معلوم شد که خان تانارستان را باید و عثمانیان حتی حاجت ایشان نیز از آن صرف افتاده در ضلع بهار بطرف ایران روانه گردیدند که دیدند اسلام گرای اول آن است از خرابی تانار قریم که در خطبه اسم خود را بر اسم سلطان عثمانی مقدم داشت و در آذربایجان مطبق شده بصری علی الخلفه و تبرک ناکتانه در شهر تبریز بود و تبرک آن که مانع دفون گردید و بسبب فوت او را بمهم شدن حمل که در موافق قانون و ترتیب شان و رتبه خانه تارستان حق قالی الب گرای بود لیکن غازی گرای برادر کوچک آب گرای که در جنگ ایران بهر شهر است سفیرت مال در ایران گرفتار بود در این اوقات از راه لرزانه آردم خود را به اسلامبول رسانید و سلطان به خطه خدمات و صد مانه که دید و برادر اخان تانارستان نامه و مشارالیه منصب قالیق را بر برادر دیگر خود فریخ گرای داد و برادر زاده اش سخت گرای پسر عیال گرای را رتبه نوراالدینی داد لیکن اندک زمان بعد از آن الب گرای بمنصب سابق خود برقرار گردید و رتبه نوراالدینی به مبارک گرای پسر اسلام گرای داده شد مبارک گرای که جوان خیرتر شده غری بود و کهن کرده یا غنی شود بلا ضرر غازی گرای او را بولایت جرس رواند و الب گرای فرمان سلطان را اطاعت کرده نسبت نفر از سلطنتان خود با سوامول رفت و باقی عمر خود را در بام بود که در حواله آرد و با با سود که در جهت کهنه ایست

باب سیم

تغیر فردا آسوب و اختشامت ابران فتوحات و گرفتاری و لایات
 از طرف بغداد مصالحه با دولت ابران مذکور شد و منی تغیر داد
 صدر اعظم و مفتی شریف مکّه سفیر ابران ماختن کشی و بنای کوهستان
 گرفتاری شده اخذ جرمه اختشامت و بنای لشکر قبش کشی
 رایج شورش تغیر دادن مفتی ماختن طاعون خضر نبرد آسیا
 شوریدن سپاهیان تغیر دادن والی خان کبکان فوت مغت فخرزادگان
 مراد و با دولت ابران و طایفه اوزبک و ملت فاس و دول نظیر و غیره
 و لهستان و ترانسیلوانه و روسیه و دنیای و اطیش طایفه اوزبک
 لشکر کشی در بوسنی بروز جنگ گرفته شدن شهرهای و شس پریم و پاکدانا
 از دست دادن قلع در مجارستان محاصره کران و توان سنجید
 شهرهای رعایت و با پا روگردان شدن ترانسیلوانه و افغان و غیره
 فرستادن سباق شریف عردسی خلیف تر قجبالا فوت سلطانزادگان
 شعرا و حکمای عهد او مسکنه در اوشیر رئیس فغان و معت باجهت
 تقسیم شدن آن بولایات و محالات

چون از بابت امنیت آنراستان ملبان صادر گردید عظم

با شاه نرس نایب آرزو چه چاه هزار نفر از عهد لشکرهای خود کسر کرده
 با یکصد و هشتاد و هزار عسکر از کاستمون لطیف از نرسه المروم روانه کردید
 فراد و پاشا سر عسکر سابق که معزول شده بود در نوقات خدمت صد
 اعظم رسیده و بطور مهربانی با او ملاقات شد و چون فراد پاشا با سربل
 احضار شده بود روانه آنجا کردید لشکرهای صدر اعظم در نرسه المروم
 از بابت کم بای آرزو قد بنا را به لیدید که انشالله در صحرائی جالیدن
 باز نصیب آورده بر شکیست اخذ و نرسه در انوقت حقیقال زاده باش هزار
 لشکر آراسته از صدر اعظم استقبال کرد و بعد از دیدن بکت مانجی
 به طرف تبریز حرکت آمدند و از نرسه و خوی گذشته در نزد یک صوبیان
 حمزه میرانما هزاره ریشیه ایران بر سر لشکرهای پیش جنگ حمله بر بکت
 سختی با آنها بداد و مغت هزار نفر از آنها را بکشت صدر اعظم همه را
 این صد نه بزرگ مغفه هزار نفر لبر داری حقیقال اویغ و مهر پاشا
 حاکم دیار کبریا مورغ و حمزه میرانما نیز بر آنها تاختن کرده باز بقدر مغت هزار
 نفر بقتل رسانید و مرجهت نمود لشکر عثمانی بحواله شهر تبریز آمد و در تبریز خان
 در روز و نرسه حقی خان با چند هزار نفری در شهر تاختن کردید چون بطرف
 ترکمان بعد از قتل امیر خان رئیس آنها علیحده خان تکلیف کردند
 و متفرق گردیدند لهند امش را الیه با جمعیت قبلی در تبریز توقف داد
 مبن که عثمانیان تبریز را محاصره کردند علیحده خان با همان لشکر قبلی که در
 سخت فرمان داشت از شهر بدون آمدن خود را بر صوف عثمانیان

بر دست نزار نغز زایشان گشته شهر مرعوبت نمود و چون شب شد
 شهر را که آشته از پیکار خود گرفت و عثمانیان شهر را تصرف کردند و بدین
 صد و هفتم خیال داشت شهر را از قتل و غارت محفوظ بدارد لیکن
 چون چند نفر ترک را در صدام مرده یافتند از برای سر باران که آرزوی
 قتل و غارت و ظلم و تعدی را داشتند بهانه خوبیست آمد مدت شب
 سه روز در پای تخت به سختی اذیت میباید آنچه توانسته از قتل و غارت
 و کارهای جسمانی از قوه و لجاجت آوردند

چون صد و هفتم شهری بدان خود را آتشفروغ در آورد
 سنجال الحکم آن افتاد و در مدت سی و پنج روز دیوار محکم بود و آن گنبد
 که دوازده هزار و هفتصد آن طول دوره آن بود و آن اندک از نفع ایران بود
 با عثمان با وجود مرض شد بد روز جمعه را در مسجد تبریز به نماز جماعت حاضر شد
 و بعد از نماز اسم حق دست خلیفه و بکر ابوالای فخر بامدح و شای تمام ذکر
 نمودند و دست و مختم سبنا مشرف حمزه میرزا شاهراده ایران که او را قویان
 لقب داده بودند با دست نزار مرده چنان بر سر میزانش کفایت که در پیشانی
 او دو آتش شد و چقیال او را سردار آنها بود و حمله بردند و نماند که
 به عثمانیان وارد آمد و دست نزار نغز زایشان بقصد رسیده محمد
 پاشا حاکم دیار بگردید و آن جنگ گشته شد و از جمله اسرای کربل
 پاشا حاکم قرمانی بود که چون با اب خود را بجا انداخت او را
 قویان یعنی چاقی که لقب دادند بعد از روی دادن این نصیب صدراعظم
 عثمانی

جعفر پاشای خصی را حکمران دیار بگردانید و وعده داد که او را بعد از مدت
 سجدت آفاق لغزیده عثمان پاشا خود نیز از نزدیک شنب غازیان اردو
 بزدان موافق و عدو که بشکر داده بود دست و پنجه در پس از سپردن فتنه
 در زنانه مردم شروع بجهت دادن لشکر نماید در اینوقت شاهراده حمزه
 میرزا که مایه بول و بر اسب ترازک بود با دست و دست نزار را بر چهار پدید
 شد و حمله کرد و یک قسمت از توپ خانه و قورخانه دشمن را با شتر و
 نزار شتر پست آورد دست نزار نغز زایش کفایت گشته شد عثمان
 پاشای سر عسکر با مرضی که داشت در نظم ترتیب جنگ جد وجهه
 خود را بهما آورد و لیکن در مقابل دلاوری های حمزه میرزا شتر پست
 دست را علیه از غصه این نماند تا آنکه دیده هر دو جنگ پنجم ایرانیان
 با عثمانیان اول جنگ بود که بهر داری چقیال او را خفته فتنی روی نمودند
 نزار نغز زایشان به طرف یک زمین با تعلق را انداختند چون
 را پورست چقیال او را به اسلامبول رسیده حکم شد که از برای خبر پنجم
 در شهرهای عمیق جوشن را بگذرانند هر صد ارت را که در نزد عثمان بود و همه
 یک باب عالی آورد و بیسج پاشا که در انوقت نود سال از عمر او
 رفته خرافت و حماقت بر او مستولی شده بود بداند موافق صحبت نامه عثمان
 جهت سلطان نوشته و در اینجا چقیال او را از برای سر عسکر ایران
 کرده بود و سلطان بصیت حمل کرده پاشا را علیه را سر عسکر
 نامور ایران قرار داد لیکن مدعیان این مطلب که بعد از این معلوم نماند

سلطان ضعیف النفس را واداشته بر اینکه از اجزاء و دیوان در این مسند
 مشورت نماید چون راهها مختلفه بعضی فرما در القصد این کرده و برخی
 حقیق زاده را ترجیح دادند سلطان نیز در خط شریف که سرود یک مضمون
 بوده القعات کرده یک را لغز و یک دیگر را بیچقال زاده آن دو پادشاه
 هر دو بموجب خط شریف سلطان خود را اسیر کرده است و کشته شده است
 خود شده اند لکن آخر با پادشاه پنج جریک و کشته های سران سپاه
 و هزار نفر توپچی و هزار نفر جبهه و هزار نفر توپ سوار بطرف ایران روانه گردید
 در این وقت تو قاق خان و بی خان با لشکرهای ایران حمله پادشاه بر زمینها
 کرده بودند و فراد پادشاه چون بارزنده المروم رسیده خود را بجهت دید بر اینکه وان
 ابروان و قلعیس را حیرت نماید و محاصره تبریز نماید طول کشید و در مدت این
 محاصره چهار مرتبه جنگ در میان عثمانیان و ایرانیان واقع شد حمزه میرزا پادشاه
 سلاطین و ابروان را بکشت داده ساس را خراب و ویران ساخت و سبزان
 خان گرجی بیچقال را کشتبختی و قلعیس بود با لجهت سرسکر بر تبریز آمده
 محاصره آنجا را موقوف و متروک داشت و در باطن با جزاین در زمای طایفه
 ترکمان سازش نمود تا از حمزه میرزا معارفت کردند و در آخر به بجزیکت و
 خیانت آن شاهزاده و لبر را بقتل رسانیدند

از انقباضات و معارضات دربار دولت ایران در خصوص وراثت
 آج و تخت و صلاهای پادشاه در نظر او بکتاب و خلاف و خیانت ابرار
 و در زمای طایفه که حکمت ایران را از همه طرف خراب و ویران می خستند
 در این

واضح می شود که دولت عثمانی با وجود شکست های سخت که از لشکرهای ایران خورد بود (۱۱۷)
 چگونه به حکمت ایران دست یافت و تسلط حاصل نمود چون شاه عباس بزرگ
 جانشین خدا بنده بود از این ابرای دولت عثمانی دشمن قوی هونانکی
 خواهد شد مناسب چنان است که از جموس او و از لشکر با سب که او را به قول این
 راضی نمودش رفتی شود خوانین طایفه ترکمان که از حبس و قتل بر عزیز خودشان
 ایرخان نمی توانستند چشم پوشند و نمی خواستند به امارت عثمانی عین عین
 لکن قبایل رشید بلخی خود را از خدمت دولت ممنوع و روگردان ساختند پادشاه
 مجبور شد بر این که از روسای متبرک آنها میفرماند و بیخه سلطان و بلخی کرده افسار
 ه طفت و مهربانی نماید و ایشان را بقبول خدمت و در پیش در اردو
 شاهی رضی سز و آنها چون خیال فرستند در باطن داشته فرمایش شاه را قبول کردند
 مشروط بر اینکه شش هزاره طاسب میرزا با امارت و ریاست آنها معین میشوند
 و مقصود آنها از این کار آن بود که بعد از این طاسب میرزا که پسر سیم خدا بنده بود به
 شحتش ہی نشانیده برادران بزرگتر که حمزه میرزا و عباس میرزا بودند
 خارج نمایند چون شاه استعای آنها را قبول نموده بمزله سواران فرستاد
 شاهی شد و همین که طاسب میرزا در میان خود دیدند او را بر کشته عوض کردند
 بست تبریز و جنگ عثمانیان بر و در طرف فرشین روانه کردند حمزه میرزا
 که خنجر این کار را میبردست و او اندک سوار برداشته سمجها از دنبال آنها رفت
 چون بایشان رسید مبارز و قلع جنگ سخت ترکمانها را شکست داده محمد
 خان و ضعیف سلطان را کردن نزد و برادر خود را به قفسه فراموشان فرستاد

در سلسله سلطنت ایران

بعد دویم پنجاه نفر از تهمانان یوسف در خدمت عثمانان رفتند بول نمودند باقی مانده را نیز از
 (۱۲۲) حمزه میرزا به تخت اطاعت در آورد و لیکن حمزه میرزا وقتی که لشکر با از برای
 قتلش بر سر آمد و در جوی نام کوکرتوب یا محبوب او به تحریک اسفان شامو
 در زمانیکه به خواب رفته بود به زحم کادکش ساخت و معلوم نیست اسفان این تحریک را
 از روی عداوت شخصی خود کرد یا آنکه از جانب شاه عباس میرزا در این باب امری
 شده بود چون تخایه در این باب احشلاف دارند بطور صریح می توان در این سلسله حکومت
 در حال پادشاه عباس در ایام حیات خود به سلسله طایفه چهار تاج و تخت پادشاهی در
 سابق سلسله ۱۵۸۷ هجری به شاه عباس و آنکه از کادوش عباس بعد از جوسر سلسله شاهی
 و بنای پادشاهی خود را به سلسله خون های غنی از آنکه در وقت مور و مودود و بقدر
 و استاجو استقام داد سلطان محمد امین بعد از قتل حمزه میرزا فوراً اسفرا
 به باعالی فرستاد تا تکلیف صلح نمود و قتل شد که حمزه میرزا به حمزه میرزا از برای عثمان
 رعایت شود و مصالحه به طور مین و کردگان به اسامبول بفرستد کویا مغزش از این کار
 آن بوده است که شاه عباس را در صاحب تاج و تخت وقت و مدعی در مقابل بنای
 یا آنکه حمزه میرزا را از تبع فخر و سیاست شاه عباس نجات به به در حال از تحلیف
 صلح خدایه تار که افشاق افتاده جنگ را موقوف داشتند لیکن این تار که
 در خصوص تصاحب قراباغ و کنجه که عثمانیان می خواستند تصرف نمایند و ایران
 لیکن مینکردند هم خورد
 دو ماه بعد از استخمس تبریز از محرمه لشکر ایران فریاد پادشاه مجبور شد
 بر اینکه در صحرای دزنا استقامت بجنگ همونکه نماید اجمال این تفصیل آنکه

پانزده نفر

دولت

باب چهارم

عثمانی

پانزده نفر از سلطان های ایران که پانزده نفر از لشکر اشیدک نفر از سواران خود را
 (۱۳۳) با یک کلاه نماند یک کمان و یک تیر و یک کز و یک مغز و یک دام جهت کوهش در زمان
 فریاد فرستاد و پیغام دادند اگر کسی جنگ ما را نماند اری کلاه نماند بر سر بند و
 بر سر نهاد و کمان در بازو بچکن و تیر در ترکش و کز در دست گرفته بر میدان پاناما که
 بتوانی ما را در دم خود مانند زناشت کار و کوفارانه فرستاده چون
 نزد فریاد رسیده پیغام را بر سر نمش را ای در کمال خوشخونی و جوانمردی با
 رفتار کرده هزار دو کا در حق او انعام نمود و دعوت سلطان را از برای جنگ وین
 یا تنگ قبول نمود و شش هزار سوار کرد بر لشکر خود فرزند به سلطان
 مزبور حمله نمود روز و سه شب جنگ آنها طول کشید و در فرساختن
 منور که دیده فرار کردند جمعی از پسران و دختران زینا منظر از رفت
 چو کس کسب سر عسکر کردند پانزده نفر از آنها را فرستاد جهت سلطان
 فرستاد و فرمان امانت در از این خدمت یک قبضه شمشیر جوانان
 و دو ثوب نفعان از برای سر عسکر آوردند چنانچه زاده که
 حکومت و سر عسکری بنیاد در شد چون در اسلحه خود بر سید
 شهر نشد با لشکری که داشت در صحرای اردو زده متوقف گردید
 حکومت در فلول بعد که یکی از سواران است بود که مدت ها نماند
 در پنج مشغول حکمرانی بوده اند سید علی که در آن زمان حکومت نمود و
 کرد سید سنبر برادر کوچک او سید حکومت را ضبط کرده برادر بزرگ خود
 سید ایاس را راه ندادش را زنده و چنان او غنی رفته از او استند

(۱۳۴) چقال اوغلی پسر اور برین گرفته شکر فرستاد و در قول را تصرف نمود پس از آن
 بیشتر رفعت و شک و پیروزان را در بابا شکر نهاد و سرخ پند سرگردان از آنکه نماندند
 مسخر اترک شدت همیروغلیان حاکم کردستان با شوق و خوشنویسی حاکم کرد
 لشکرهای خود را جمع کرده با چقال اوغلی جنگ کردند لیکن مغرب گردیدند و خوشنویسی گرفتار
 شد و هوردی غان با همت سوار خود را از جنگ نجات داد و بعد از جنگی
 بیس خاطر خود از چقال اوغلی رفته مطیع شده و هدایت خود را از خبر خوشنویسی
 و تصرف عثمانیان متراود این مرتبه خوشنویسی (یعنی مرتبه چقال اوغلی)
 نشانی خوب و تکالیف خیر خوانانه در خصوص آبادی بند او از برای اولیای دو
 فرستاد لیکن عراض بان نموده او را اعتسالی کردند
 در ۱۱۸۹ مطابق ۹۷ هجری باو پشای سردار جعفر پشایان
 بولایت بهشت آیت فخر ابغ در همه شهر کجای بهشت آن آیت و خوشنویسی
 شاعر معروف را تصرف شدند آن دو با مشغول استقامت قلمه انجا کشته دیوار کجای
 از شمشیر نزار زرع طول و پشت بدوران کشیدند همی که در مدت چهل روز منجم کجای کشیدند
 توپهای همی با ستیا ناسیک کرده آوازه مسا حتمه شدن قلمه الجوش بالی ایوان
 رسانیدند سبب سهولت تصرف کجای و قرا باغ جهت آن بود که شاه در حصار آن
 مشغول جنگ اوزبکان و دو اندین عبدالرحمان از آن خط بهجت نشان بود و در حصار
 هرات را بعد از چندین ماه همی صره منجم کجای همی پشایان شمشیر همی بجا را بهشت
 دو سال دیگر پس خود عبه المؤمن غان از دست او آورد و شمشیر شدی جیاتی باقی نماند بهشت
 بی شخصه کجای همی کین شمرای شایسته بود و کسب فراد و مغز این و محلات و تون و شمشیر پشایان

بقیة السند

بقیة السند اوزبکان و عثمانی درنده از طرف مشرق و عثمانیان از سمت مغرب (۱۵۰)
 به ایران هجوم آورده مشغول دیران کردن شدند و چون شاه عباس از دو طرف حصار
 برخوردند دید صلاح حال اردان دانست که با دولت عثمانی مصالحه نماید لکن ابراز اراده
 خود میسر را همراه چهار نفر از خویشان از برای سفارت به اسدبول فرستاد
 نفر از اهل ایران با هزار و پانصد اسب و سیصد سوار مال بند خدمت شاهزاده با اسب
 وارد شدند و کجای مورخ از برای همانا میث نهاده سفیر همین گردید در روز و روز سفارت
 اهل اسدبول از برای تمثیل شاهزاده ایران از حاکم عظیمی کرده بودند چندی غایب
 که از اعلی تا ادنا به این بهانه از خانه بیرون آمده بودند احتمال می رود که هرگز امشوقی بوده است
 فرصت و موقع را از دست نداده دیداری تازه کرده باشد پانصد نفر زن آن شب با
 در حاکم واقعه در حوالی مسجد سلطان بایزید بسبر بودند چون صبح شد غلب نهاد شاهر با
 طلاق دادند و به قول سلیمان کجای مورخ تقریباً همه آنها دو باره استی که در سرای پرتو
 پاش از برای ش هزاره و سفارت همین گردید در آنجا نزل نمودند روزی صد که غنچه
 و صد که شد و یک بر طریقت همین نسبت به چند تاج نمانده می شد و در از برای هفتی شاه
 بر قامت یکدیگر در خوبی اغذیه و کسبه و عرض سخن و اخبار سیصد بقدری که ممکن بود گوش
 و شهادت در مع سفیر مسیح او را اخراجات شاعران بجا میروند در دست یکم ماه تا رسید
 مطابق ۱۱۹۰ هجری مصالحه دولت ایران انعقاد یافت شهبان نیز با استیقامت
 و کمک از بیچان و کجای و باغ و شروان و کرجهستان در کستان به دولت عثمانی
 واکند شد پیکر پسلی ایرادان با مشرفه حسین اقا مصالحه نامه ترکه را به ایران
 بردند عهده بر واکند استیقامت هدایت های مزبور شد و ط دیکر در مصالحه

(خاع) یعنی اجنابت نیمی و ترک پاره کفش که مخفی رعایت ظاهر و مخفی نصب سلطان
 در صالحه نسج شده بود که ترجمه عبارات آن باین است که در است (مصحف)
 شد و در این بعد از این که مناد فلان بی احترامی در حق منی محترم حضرت
 رسول صلوات الله و سلامه علیه که بمنزله پدران شریعت اسلام پیشند
 بجلی موقوف و ترک باشد و همچنین در حق مادر منسین و محبوب رسول رب العالمین
 عایشه عقیقه که خداوند او را دوست میداشت و در پاک و استغنی آنحضرت
 آیه از آسمان نازل گردید که گفتن سخنان زشت و دادن سنا و بی
 نالایق است و منزه و نیز در حق پرا و ابوبکر صادق صدیق موفی این حد
 و انصاف صحیحی که سپهر می فرماید صاحب من مانند ستار با پیشند شاکر که یک
 از آنها پروی نماید به راه راست خواهد رسید و نیز می فرماید من قدر او را گویم
 بر آنکه شایب بعد از من صاحب مرا محترم بداید هر که آنها را دوست ندارد مرا دوست
 داشته است و هر که آنها را دشمن دارد دشمن داشته است و هر که
 آنها را پازار رخسار از آرزو است و خداوند احتمال دارد مجرم را عذاب نماید و نیز می فرماید
 هیچ چیز به عیاش پوشیده و پنهان ننماید زیرا که انعام و وحی جز از برای هیچ زنی
 مقدور نمی شود این احادیث را که در صحت آنها هیچ شبهه نیست باید شایب آنها را
 محترم داشته متقد بشید چنانچه خدا شایب آنها را محترم کرده بود
 و بعد از شام و در کوی راز حق سستی بایب موقوف داشت
 از جمیع تشریفات و تبدیلات پسار که از حکام و قضات و دربار
 منشیان در دست صحابه و جنگ ایران شده است ما کشفه ذکر عزل و نصب

صدور و مغنیان نیم بعد از فوت او در عثمان پش منصرف صدارت بیخ شای
 نودس که داده شده و مشایخ را زیاد بر شمشاد در آن منصرف قرار نماند و سیاه
 پاشا دوباره صدر اعظم شد و بعد از شوییدن یکمچیکان که شرح آن را پان توایم
 مشایخ را دوباره مغزول شده سنان پاشا بجای او منصوب گردید سنان پاشا
 که مطر و دشده ما مور بود به ما الفاسا ابرودند پر کرده توسط زنان و خواهر این
 صد مغزول و کامپین کش داد و بکجرت دمشق رفت و از اینجا بمنصب صدر اعظمی به
 اسلامبول مراجعت نمود جموی زاده یعنی مغزول شده شیخی بجای او منصوب گردید
 و بعد از او بوستان زاده افندی را معنی نمودند مشایخ طبع شریف داشت شای
 عربی و ترکی می آید و این معنی قرار داد که در سال سببه تبرک اسلام که شایب
 بسته شدن لغفه و مولود و مصلح و شب های ایام بزرگ و کوچک یعنی شب عید فطر
 و عید اضحی شب نازل شدن قرآن و شب برات باشند در برج های
 مساجد چرخانی نمایند ابونبی شریف که به اسلامبول آمد و در وقت سلطان
 که حاجی مرین کشیفین بود افکار ارادت و ایضا نماید استاد او غنی که کج که
 خانواده حکام قدیم قره باغ بود به باب عالی رفت و خواهرش داشت
 او را در حکومت موردی به اسم سنجاق باب برت را نمایند او را که در قفسه
 یدیه قدیم جو کس نمود و نفر سته احمد خان کیلانی که در ایام جنگ ایران چنان
 دوستی کرده بود عثمائی نرودند و نیز میلند اششیدر اینکه در اس مصالحه ایران
 شکرزل و بس سخر دی پید اشود بعد از آن دو سفیر از جانب شاه آمده کتربت
 او رد که ذمی حق نبودن احمد خان را در ادعای تکب اراضی کیلان ثابت می نمود

(۱۸) قزاق سلطان سیرایران بعد از وقوع مهاله بمشیتین حدود دو و دو که در گذردن بخوان را
 نمود نیز بمشیت وزیر جید میرزا اراغی قزاق با جالی خوشش و را قبول کرده بر عرض
 کردن وزیر حیدر میرزا نیز بکین گزودن که می ترسیدند چنانکه این وسیله
 حیدر میرزا را تلف کرده جنگ عثمانیان استقام نماید چون سیران فغان لوند میرزا
 که جنتان به خیال استمال آتش فتنه دشویش بود از برای احتیاط مقدمه ای طویش
 ولری و کوری و اختصار استقام دادند کشتی بای دولت را در او دریا کبی باز
 و جوه خودشان تیر کرده بر عهد آنها افزودند صدر اعظم شمش کار و یک کشتی همراه
 تمام اسباب تمام رسانید و یک روزه اهر یک دو کار و دو کار و یک روزه و یک روزه
 یک دو کار تمام کردند بنا که کوشک سرای در کنار دریا در نزدیکی درب صلیب
 زینت های آن را از زرشمش و طلاکاری و چینی است و غیره تکمیل نمود همسوز آن کوشک
 با سمنان معروف و کوشک سنان می نامند در این سال حوادث
 و وقایع عظیمه اتفاق افتادند و پرده که بر روی ضعف و هشاش دولت کشیده
 شده بود دریده شد همش سنجیر بجان راه دور در از حسن دابی و شهرت را
 که به تقدیمه وحشت و دهرت عثمانیان شده بود باز کرد و از برای سنان فغان
 و بسبب این هشاش باید حالت دولت را از شش سال قبل از این تاریخ یعنی
 از زمان فوت سونگولی صدر اعظم تا این زمان را ملاحظه نمود

سابقاً مذکور استیم که بعد از جلوس سلطان مراد سیم سیران
 اقتدار را بر سونگولی صدر اعظم سپاسگام و محدود نمودند با وجود این است شاید
 مخفی هر رعایت شان خود را از باب زینت و تجمل و دهرت و دستکام

(۱۹) و خارج زیاد طوری ملاحظه نمود که پیش از او بعد از او بچ صدر اعظمی را در دولت
 عثمانی آن جدول و محفت دست نهاد و سببیک را بقدر ادوار گذران و عمر
 داخل ممکن شد سالی یک میان دو کار که گذران او میر سید پس از فوت
 فورا بقدر دست هزار دو کار از تصرف او موضوع کرده از برای موافقت
 و بعضی تیرهای تازه مقرر شد با وسوسه مفتی مدت سی سال در منصب خود
 برت لری بود و سونگولی پانزده سال در سنده صدارت ممکن بوده
 صدارت دولت در سلطان را به خوبی از عهده برآمد
 و بعد از فوت او در مدت ده سال چهارمشی دهرت نفر صدر اعظم
 جمعی از قضای عسکران شیر و تبدیل یافتند هر قدر که از حیدر صدر اعظم
 می گامش در تسلط مقربان و محربان و ماچن چیان استوده می شد
 و این طایفه که استیاز و اعم اکتفوری خدمت سلطان را داشتند
 این اعتبار و استیاز به طویر و عیاش به کار می بردند و در همه کارهای
 دخالته می نمودند و داخل های فوق العاده که به پاشایان هم اراغی یعنی
 قیمت خود به سلطان خانم با سبب با شاق یعنی پول کفش میدادند ایشان
 حق خودشان پنداشته امیارد ادن و ندادن را در دست خود میداشتند
 که فتنه شوه از به طرف طغیان کرد در در رب خانه وزیر را و انهای دولت
 مانند سابق غلمان زر حسیه دیدیده نمی شد بلکه بجای آنها نوکرهای
 اجرت کپه بودند که مرسومات ایشان از موجب قشون داده می شد
 خوارج در تها و زعمت لشکریان شرکت یافتند بهر بیان

(۲۰) در امرای سلطنتی راه یافته و جریمه و رشوه بهم لاف برآوردند و در وقت
 یک قانون حقیقی از برای افسد و غضب مال مردم به زور و ستم برقرار شده بود
 و اران و محام از مایه قوت مالی بلاد و ولایات خود را سیر کرده و همه را میسر میسازیدند و بیای
 اکتفا کرده مال دیوان را نیز به زور میبردند و به ضرب جبر و ستم و بی عدالتی
 مومنین دوتی را که از برای پیدا کردن وجوه مسوقه قرار داده بودند بقتل رسانیدند
 می گفتند در همه صنایع تاریخ گفتگوی آنها مذکور است عمل دردی مال دیوان
 و غضب مال مردم را بر ابراهیم پاشای وزیر و داماد سلطان در ماه
 و شام سر مشق کرده و سایرین از او پاموختند سلطان محمود و حاکمین
 عیسوی این دو حکمت را به کمالی ابراهیم غارت نموده بودند در آن لشکر کشی
 انیز این منصور پرنس در روز باقیمه اعمال و احوال ظلم و ستم های خود قرار داد
 ولایات و اقدیمها پیر و کابیه فیه اجاره داد بعد از پنج سال آن دو شریک در زور پاشای
 در سالی پانصد هزار دو کابیه فیه اجاره داد بعد از پنج سال آن دو شریک در زور پاشای
 طرابلس قتل رسانید در همان اوقات بمقبول شام را اسب خان یک
 پست مقدس پنج چوپن به ماتحت گویده کلیسیا اورا مبدل به سپه خود و چو پست
 عابدین سابعه اربعه انچه خبر داد که اگر آتش دایر یک از آنها پانصد دو کابیه فیه
 جهان سیاست بمن خواهند شش هزار دو کابیه فیه کاتولیک با وین قرار داد
 سه مبدل کرد و پادشاه داشت سفرای مقیم اسببول از شنیدن این خبر
 شکایت کردند به خصوص ایچی های فرانسه و دیگر حکم و مشق مومنین این مطلب
 کرد چون فرستادند شش های معابد را آورده تحقیق نایند کسی را یا نه

به اترکس سنجاق یک نفر را کرده بودند در اسببول نیز برضف قرار داد (۲۱)
 سلطان محمد فتح کلیسیای پتیا را نیز اول بسجید کردند
 گرفتن جریمه و وارد آوردن ظلم و ستم همیشه در کار بود همه اداره های
 قنونی با سرعت تمام در به خرابی میفرستادند و در غارت و تمار و دیگر یک و دیگر
 در شرف انحال و ضحک بودند قانون های معتبره تیمار و رعایت
 و غیره همه متروک و منوشش شد تمار و رعایت و تولاات که
 حق سپاهیان و سپاهی اوغلان و طبقات دیگر از لشکران
 جلالت نشان بود و بلا توسط زنان و مقربان سلطان به لال با
 و بستخان حرم و حیل و بازان همرا داره بخشیده می شد
 او زدمشنان پاشای صدر اعظم تولااتی را که هشت هزار اسپه
 داخل داشتند به خارجی ها که سپاهی اوغلان نمودند مثل لیسکلان
 و چاوشان و قوناق چیان و غیره و اگر کسی را که این نوع رعایت
 یارا که زنها از برای بستخان خودشان می بودند به سبب فتنه
 میامیند و بعضی از اشخاصی متربست رعایت در تصرف داشتند
 ناسخ و منسوخ بر است و فرمان علی الاصل به یکدیگر میخوردند قاضی
 عسکران با یکدیگر در جنگ بودند قاضی ما داخل محکمات و تضاد را میخوردند
 تیمار و رعایت مردم ایلی چل هزار سوار رسید تمام سلاح میدادند این
 وقت از مهفت الی هشت هزار نفر از ان ولایت سوار
 صاف می شد حالت شش اسکار و ان دو ستم سواره بنام

بولگ سلطان محمد علی
نور علی خان
نور علی خان
نور علی خان

بولگ سلم تراصلت سواران زعامتی و تیماری بود و تا ۹۹۲ هجری قمری
یکچوچکان و سواران سپاهی و بولگ در یک میزان متولی نگاه داشته
شده بودند در این وقت که سواران زعامتی و تیماری ضعیف و مفلک شده
انها غلبه و استیلا پیدا کردند و از در عثمان صدر اعظم که از داخل کردن
خواجه بزعامت و تیمار سواره اسباب انهدام و خرابی آنها را فراهم آورد
در متوش کردن قانون بولگ باینز کوناهی مکرده اذن داد هر یک از
انها که روزی نه اسب هم دارند می توانند جای خودشان را در دیو
هزار قدر دشمن باغری باشند و در غرض پسرهای خودشان
بگذرانند و همچنین بر عهد و پیمان زعامت که لازم می بیند پیروند
و از برای یک محفل بی صاحب که همیشه در لفظ مدعی ضرعی شده و در
قرار داد زعامت را هر کس میداند باقی دیگر اسب کف یا در دوزم رزه می شنود
و نیز در این اوقات خواجه سعی کردند که خود را داخل یکچوچکان نمایند و بجهت
چنان یا تنگ داران که موطن لطمه خشن خسته سواران بود و خواران
تا مگر انکرا انب را در جزو یکچوچکان بنویسند فریاد یکچوچکان
این بر زفته استغنا کرد و جان نشین او یوسف میر علم آنها را قبول کرده در در
بنوشت و این همه اشخاص هر روزه بی سرد پا را به جای غایت توفیق قرار
کرد تا ایام سلطنت مراد قرار بر این بود که در هر مهفت سال یک تیر کشند
بولگ را با زید میس کردند و بجای غایت توفیق از بهترین شاهی یکچوچکان چون
و توپ چنان میکند اششده و بجای یکچوچکان مراقب قرار داد قانون از

پسرهای جوان

پسرهای جوان میروان که هر سه که رفته می شنود میکند اششده و حکم قانون باین
آن پسران از مل یونانی و بوشنی و بلغاری گرفته شوند و از فعال ارانته سچ وقت
از برای این کار گرفته می شنود سربازخانه بولگت با همیش در اسباب سول و در
و ادینه و دولت حوالی اینجا مقرر می شنود لیکن سربازخانه یکچوچکان جز در پایتخت
جای دیگر معین نمیگردید بر اسباب محتو کاشان: خواجه در عیال یکچوچکان
آن صافی و خالصی و نظام و ادب را فراموش کرده بسیار بی نظام
و بی ادب و هرزه شدند و اولیای دولت مجبور گردیدند بر اینکه دست
سلطان سیر اول را در خصوص تعیین یکچوچکان آقا که به خستیا رویل شخص سلطان
بود موقوف داشته امینا را این کار را انجام دینیکچوچکان و الگزار کردند تا هر کس
نخواهد از میان خودشان انتخاب نمایند

باین همه غشاشات و بی نظمی تا که موجب قشون را با پول قریب
نیخواسته بر بندنورش قشونی و لشکری این زود و بسیار در نیک و دور
سکه های رایج در ۹۹۲ هجری (۱۵۸۳) قدام شده روز بروز قشون آن قزو
شده بطوریکه یک در هر شهر که مواضع قرار معمول می بایست پنج اسب سگزده
شود از ده الی دوازده اسب رزده می شد و کار ضرابخانه و سکه زدن بست
میو دیها امشده بود که از عهد سلیم ثانی معبد در دیار در شهر است با و
کامل داشتند شش سال بعد از تاریخ مذکور ناظر و جومات ضرابی و جی نم کرد
که به قول عالی مورخ ختیف تر از برک با دام و بی دست و قیمة تر از شش
بود و دست هزار اسب بر محمود و فرادر میداد که آن وجه را گرفته در قشون

(۶۳) قشون بیدارزد و در دربار بخت صد اقامت و امانت بخرج داده قبول نمودن
 یهودی که با ظرایف نامم عمل و جومات بود نزد محمد پاشای لقب به قوشچی که پهلوی
 روم ایلی و مقرب خاص سلطان بود رفته دو سیست هزار اسپ را به ایشان
 مشارایه پیشکش را کرده در دربار حکم کرد که بعد از این حسب قشون را از آن پول
 قب بدم و ایرادی وارد نیاید و در همین که این مطلب شنیده مسوم کردید و بپوشید
 و بگویم که مدت با بود خود داری میسر کردید یک مرتبه طبع کرد و ستان با و اسیر
 پاشای وزیر در باطن آنها را به عدالتی که با پهلوی داشتند تحریک نمودند و از
 اول ایجاد دولت عثمانی این اولین بر بود که بپوشید بجان در ساری سلطنتی و در
 بر سر وزیر اسبوم برده سه سالی پهلوی که در دربار سلطانه را با خوش تمام مطبوعه
 سلطان هر چه خواست دفع الوقت نماید و هر قدر ضررهای پول خوب در زمان ساری
 ریختند فایده بخشید و بپوشید بجان قسم خورده بودند که وقتی که ساری پهلوی که در
 نیارده از کسیان پولها دست بزنند و در آنجا که در آمدن ساری و قشون
 فریاد بر آورده گفتند پهلوی که از دنیا ما و در دوا لا میتوانیم راه خودمان را با خوش
 بزنایم مرا هم که کرده با (ظلم بپوشید) و ساری را با و بپوشید بجان
 و قاپوچیا مسیح شده بر بپوشید بجان تا بزنند لیکن وزیر که در دربار نشسته بود
 شده عقاید خود را در این باب تقریر کردند و بوستان زاده قاضی عسکر تقریر نمود
 سلطان رسید و سلطان پس از مدتی عقیده وزیر را نفع شریفی حاصل نمود که
 پهلوی را تسلیم نمایند قاپوچی پاشای خند شریف را از برای پهلوی برده او را
 از مجلس دیوان خارج کرد و کار در از کرا و کشید چاره هنوز یک قدم پیش نرفته بود که

از آن او جدا نمود

(۶۴) از آن او جدا نمود و بعد از او در دربار سلطانه را به قشون ساری چون سلطان مطبوع شد
 از آنکه شورش قشون تحریک در انجمنی بود که با پهلوی عهدت داشتند ساری قشون
 خود از این که چرا همه آنها را بدست میران غضب بسیار بر سر نهادند و قشون
 من در ایام سلطنت خودم سیاست و صفای لایزال را چینی است که قشون
 وزیر اول و ابوالاسیم وزیر دوم با جراح محمد وزیر سوم عزل شدند ساری پاشا که
 حکومت دمشق آمده بود صراحتاً عظم شد و نشان چی محمد پاشا وزیر دوم بود
 پهلوی که روم ایلی شدند بوستان زاده را معنی کردند و قاضی عسکر
 با اندازه در صید کرد اشتر ترقی کردند از این قشون تا می در پی که عشق می افروز
 مسوم میسر کردید که اشتر فتنه و شورش نمود در میان بپوشید بجان از آن
 نینشاده است لهذا خنجر بیک اقا ساری امزول و محمود قاضی میر علم را
 به جای او منصرف ساختند ساعتی حسن را میر علم کردند
 سلطان از آنجا که در دربار سلطانه ای ملک عثمانی شورش و فتنه وقوع یافت
 سنجاق کیفایک مرد هرزه کردی ادعا کرد که شاه اسماعیل ثانی
 پسر شاه ههاب پاشا شد و سنجاق یک را شکست داده بودند
 پس از آن از حکم ارزنده از دم شکست خورده گرفتار شد و بدست میران
 به قتل رسید در صدد که مایات دیوان از دست همه بزرگان دو کاتب ششم
 رسیده بود قشون ولایت به او لیس پاشای حکم شوریدند پاشای
 مشارایه توسط قاضی قاهره آن فتنه را سنجاق ابانین در از آن
 حرکت عاقبت لقب وزیر از باب عالی به او داده شد در راه بلیغ

منزل خود را حمدی خست از آن تو پند نه بنای فتنه و در اگداشته او را
 کشته در سجده سلطان بایزید که در آنجا از روی اشکالی که بر روی یک کشته
 عوام فریبی و غیبی که میسر در ستونی بر بندد اینستول حراقی که
 که میخواست آنها را به تحت لغام و قاعده در آورد و باین واسطه با نجات گری میگرد
 پنجه های منزل کی از جنین صلبان خود را شکسته بچوش و خروش در آمدند تا
 وقتی که اقای آنها بر منزل و محمد اقای سلاطین را بجای او منصوب نمودند
 بعضی از شهبانان سلطان را عقیب کرده فرامین غلام کشته بزند آنها را
 کشته از مشق پای و تخت حکم افان که با امرا و اهل عداوت میوزید
 یک روز او را در منزل خود کشته یافتند این قتل به دو نفر از غلامان او
 داده شد و تا چهل روز هر چند لغص کردند هنوز را نیا فتنه بگریزی
 آنها در نزدیکی باغ نوبه ضرب کار بدیدار قعه در حمله یا فتنه و
 دانستند که این عمل از دست توانائی ناشی شده شورش بکنند
 در دو اشهای سه حیدن شرق و غرب اشاق امش دند جینی مولان ک بودند
 در افان قشون سخلو پیشت و افان بجهت زسییدن موش شهبان
 بشوریدند و فتنه پاشی حکم را به قتل رسانیدند و خواستند و فرار را نیز
 بکشند لیکن او فرار کرده از آن جمله بدردش مصطفی پاش حکم تشریف و انکس
 افان رشت یک نفر مشرفه بایک نفسه چوش ما مشرفه حالت شورشین
 شده کسی در پنج نفر از مقصود عمده را حسیق آویز کرده جمعی از اقایان آنها را
 منزل نمودند و در سال دیگر محمد پاش پر صدر اعظم سنان پاش حکم افان

جغرافیست

جغرافیست حکم تبریز طریق لطیفی تمش نوش از در غون شورشین بکران نمود
 لشکرهای تبریز بوسطه پول های بود که از اسد ببول جبهه موجب در سوم شون
 بودند لشکرهایان شوریده غزنیه لشکر ضبط کردند و جغرافیست منزل کی از
 اقایان خود را بجای او منصوب نمودند جغرافیست دو ماه در قعه نشسته با یکس
 و در این مدت تا پر خود را بکار برده با یک های کرد باطنش کش کرد و با تو را
 که در هر روز و در که ام مکان کین مستعمله و اتلاف شورشین باشند
 چون از این بت اطمینان پیدا کرد همه مستحقین را با یک
 همانی اشقی کنان دعوت نمود و هم در اشت که باید پرده برود
 کارهای گذشته کشته همه را فراموش نمود لشکرهایان دعوت او را
 قبول کردند و به انعقد صلح و صفرا رضی شدند جغرافیست وقتی که
 در مجلس دعوت حاضر شد بایشان پیغام فرستاد که بی اسد بودن
 که در جرت نیکند در مجلس دعوت حاضر شود اگر آنها در قول و هم خود صافند
 پنجاه نفر از روسی خود را برین نزد او بفرستند و خودشان بی اسد و در جنگ
 حاضر شوند خواهش های جغرافیست برل شده پنجاه نفر را برین برادند و خودشان
 بدون اسد بوعده گاه فرستاد چون کردند و لطف اگر ادا کرد که در کین
 و مستعد بودند برایشان حمله بردند و همه بزرگان را که هزار و شصت نفر بودند
 بد قتل رسانیدند در اسد ببول بیکه چکان با زبانی شورشین بی نظمی گذارند
 در وقتیکه از یک یا نقین یا حریق بجی کشته شد پنجاه پاشی دیار بکر که برادر جان
 خانون کیمیای حرم بود به بانه اینکه مشا را به در زمان حکومت از دست او

(۳۷)

شورش

(۳۲۱)

یک نفر نیکو چهره را در زیر چوب کشته بود و بعد برده به زور داخل شد و بول شد
 و اسباب نفیست دیگر که از برای پیشکش سلطان آورده بود با هر چه پیشکش
 کرده و در خانه از آتش زدن پس از آن سر پاش را از سلطان طلب نمود و در سلطان
 مجبور شده پاش را در قعه بدلی قلعه حبس نمود و تاقی همه را از کشتن
 پاشی صدر اعظم بر آورده اورا مغزول نمود و فریاد پاش را بجای او منصوب کرد
 هشتمه بعد از آن مجدداً یک چهره بجان بست بر لنگر نورد و بیاورد و قیام با شرفی است
 شورش سیم را با هر ساغند و سلطان از برای پیش کشیدن این کار فرموده است
 با یک چهره یک اقامتی مغزول نمود و حیل صادر کرد که از مغزول یعنی صدر اعظم
 ایتالیائی و از اسرای شهر آملگون بود یک چهره یک اقامتی کرد و صدر اعظم
 اخراج بکر کرده سیاهوش پاشا را برای سیم باز بسند صدارت بنامند
 در آن اوقات موشی را نیز بجهت آن یک نفر پنهان عمل میداشت مغزول
 باقی که یکی از شعرای بزرگ ترک بود به بوستان زاده موشی و برادرش که قاضی است
 بود یعنی ایرادات وارد آورد و بوستان زاده تمسخر شده خواست که سلطان
 سلطان اورا مغزول و ذکر یار بجای او منصوب نمود و باقی قاضی بزرگ روم ای
 چون یک سال بعد از آن ذکر یار قاضی که خواست دست سلطان را ببرد
 بمرد بوستان زاده را دوباره موشی کرد و در عهد دیگر سلطان قرار داد که به علمای دولت
 و نوکرهای بزرگ دولت با کس تابستانی داد و در ایام بوستان زاده
 انعامات هوایی مانند آرزایلیق (تقریباً) و غیره بطور وظیفه برقرار کردید از بزرگ
 ناکامی ذکرینا بیاید تجب کرد زیرا که مرض موعون در این سال و در سال قبل

خیلی از مردم

(۳۲۲)

خیلی از مردم را تلف کرد و ضیق از برای شمنی و دعای رنج ماعون و بهر سبب آن
 تیرما (انچه میدانی) و کوه علم طغی بجوم آوردند و سلطان ببرزگان دو
 راه دریا به قعه های بسقور رفتند در شهر همه در کاکین با بلبسته فردای آن روز
 سیصد پست و پنج نفر کش که همه بر زره از دروازه ادرن پروردن چو در دست
 پنج نفر بردند و در سال قبل از این تاریخ قاپودان پاشا حسن نیز بزرگ که نامی در کشته
 بود و پاشا را صدر اعظم سنان پاشا را از خیال اقبال دریای سیاه
 ضعیف نیکو مدعی مغانی شد در این وقت سنان پاشا هزار عمو بجهت خضر نور
 فرمایش داده حسن پاشا پسر سوکوتی را سرکار و فخری نامی این کار قرار داد و خود
 در کشتی قاپودان پاشا نشسته با شوق قاضی بزرگ نامطولی و یک نفر صید اسلام
 و دیگری یک نیکو مدعی هفت دست سه روز در حضور او مشغول اندازه گرفتن و بجای آوردن معنی
 اعمال مهندسی بودند لیکن عیان او بسلطان دانند کرده هر از نو دند که در شکا
 از برای دولت و رعیت ضرر و صدمه بسیار در کار است و سلطان را از خبر آن
 آن خیال منحرف کرده بود و خوف داشتند و سلطان منبر بود بهتر آن است
 که در محوض خضر نیز کشتی بنا شده شود و همه چوب همیشه به اسبابول آورده مذوب و ترا
 آورد و وزیر را در جواب عرض کردند کلام الملک بک حکوم

با احتیاط بی ۱۳۵۰ اقرن یا زدهم حجری در سید همه منظر رسید
 این قرن بود مذکور که به اعتقاد اهل شرق در هر قرن که صد سال باشد خصوص
 در هر ده قرن که هزار سال باشد شخصی پیدا میشود که بر اثناس معاصرین چهاردهم است بر ایشان
 خواهد داشت این سید و ارباب بهر جسات چند از جمله کس شاه عباس بزرگ در ایران و قوه

(۶۳) در دولت عثمانی شیخ منکوسه حاصل گردید زیرا که از غارتن یزدیم حجبی
 اترک گرفتار اهل آب و عشا شش و بی نظمی گردیدند و و نفر از مورخین معتبر ترک
 تاریخ خود را از سال اول قسطنطنیه یزدیم حجبی شرح کرده اند حالت شورش
 قسطنطنیه در سال هجری که اسباب عزل سیاهوش را از صدارت و نصب سنن
 فراهم آورد با حالت سه شورش سابق فرق داشت زیرا که در این وقت پستان
 شوریدند و یکچو یکجان آنها را به طاعت در آوردند و از انوقت خفاف و عداوت
 در میان لشکر پانسخه گردید اگر بعد از این خیال شورش بر سر این دو طایفه متفق
 بیفتد به غمی مولک و خطناک خواهد شد در یکی از روزهای عجمی که بر
 بقسطنطنیه می آمدند موجب یکچو یکجان را پرده چشمه سپاهیان را نیز بردادند لیکن
 مرهوب یک قسمت از سپاه را نیز در اختیار آنها فی انجور بیوان و زرا
 هجوم آورده سر امیر پاشای و فرودار را مصلحه نمودند در همان ساعت صدیکه از
 خزینه خاص سلطان پروان آورده حاضر گردید که باقی مانده سپاهیان را پروراند
 لیکن سپاهیان پول را نخواستند و سر و فرودار را خواستند و چون بی پولی و بی اعتمادی
 به آنها گفتند پول شما چقدر است با سر و فرودار چه کار دارید آنها در جواب حرفی
 نگفتند سبک باران سخی گردیدند از آن قاضی ناپیش گفته شد فرودار امیر است
 و سید است کشتن او کناه بزرگ است قاضی با این نیز سبک باران نمودند
 پس از آن وزیر شیخ و و اعظمن و ملاک سینه و ایاصوفی را نزد ایشان فرستادند
 تا بوجه و نصیحت آنها را اراغ نمایند لیکن نشد بیست نفر از سادات توسته آنها را
 از عذاب خدا و جوی آسمانی تیرسانند جز سبک باران موجب کفر نشیندگی از

وزرا را بویا و محمد که با فرودار عداوت داشت بر صدر اعظم کشت چار و دان (۶۳۱)
 و فرودار عقل همانند سایر حکمرانی را در چنین موردی را گردید چه مانع است که در فرودار را
 نینداید بوستان زاده مصطفی صاحب بلذکره کشت سواد و رسول را می توان
 باین طرز با در میان رساند انده است سلطان قاضی یکچو یکجان را بر دیوان حضار
 نمود صاحب منصبان یکچو یک یک با چوستان از برای تحفظ نظم در شهر میگردیدند
 این شور و غوغا تا بعد از ظهر طول کشید انوقت سلطان حکم کرد که فدایان سرای از
 عمل طباطبائی و بالآچیان اذن داد تا بر سپاهیان حمله بر بند و در دفع آنها که تا کجایی نماندند
 با حجب و حجب و سخن و ساطور و چو یکجان بر سپاهیان تا خنده و بغض تمام از
 سرای سلطان پروان دو ایند چون عرابه های با همینم راه را بر سپاهیان
 بسته بودند و انشد بر زودی رسانند لهذا سپاهیان نیز بغیر آنها گشته
 شدند و نفس آنها را عوض یکدین نینداید در این انداختند در هر حال
 سپاهیان موجب خود را گرفتند و کفر و فرودار ان معزول گردیدند و در
 بود از آن باز سپاهیان شایان صدارت معزول و سنان پاشا بجای او منصوب
 گردید و شش نفر در ای تحت قبیله ای ابراسیم را و سلطان بود و سپاهیان
 و جرات محمد و سنان قاپودان پاشا و بویا کو محمد و خضر پاشا بودند
 یکچو یکجان که در شورش اول زور و قدرت خود را از نموده بودند
 حال او استبد به همان زور و وقت یک نفر و الی از برای ایالت بغداد برقرار
 نمایند مارون (اسرافیل) نام که امیرش از بغداد بوده در ابتدا است کرد
 هتبر در رفته رفته قوی گردید و از امینان ولایت شده بواسطه بخششهای زیاد

(۳۲۲) یکچوچکان را می خودت سر داد و به زور آنها بوالی کردی بعد از آن برت را کردی چون به طریقه مقرر شده بود از جمله ادا می یافت برت را و از منزل کرده با سبیل آوردن بز یکچوچکان به حیات در آمده گفت شد از هدایت دور است پرس را در این مدت قلیل مغزول نمایند و چون بارون از زندان هشت میسان استسپه نبرد آورده بود که به طلب کاران بدم لسن ذاریکی از خانه های نطقه پنهان شد و خورانت ن داد و یکچوچکان با کفشدنیدن شدن این مرد دلیل قصه برون او است لهذا در خانه کفشدن شده بود در سینه شو ای که داشت غارت کرد بعد از او می نامی را که عثمانیان و ملی می نمایند حکم کردند چون از خانه بیرون میروند بر او بشویدند لهذا او را به اسببول آورده در بازارهای هشت و شان به قمار بازی میبخش والی افلاق چون عدم قیامت و استمداد خود را فدا فرستاد سمان شد و سنجاق یک کینه بونی کردید و از آنجا به وادق رفت و حکم کردی وزیر بجای سخن گفتند و الی افلاق نمود از دنبال او جمعی از یکچوچکان و قاطعه کمان ترک به اتفاق رفتند و مرتب به نوع بی اعتمادی کرده مردم را جریمه کرده زنها بی عصمت می نمودند پس آن خان از برای عبید با یکچوچکان بصلت می کردند

پس از زاده ایران عهدیز را از اسببول غنمه کرد و کوه نغز ایران در آن مجلس حضور داشت احمد خان کیلانی که در علوم و کلمات شرفه را استیلا با اسببول رفت و بوسلت والی شرف و ان شرف حضور سلطانی شرف کردی میباشی مانور هماننداری او ش پس از چندی ستمی کردید که اورا از دن بر بند تا با دوست و هشتاد پنج است و پیروز که در در کربلا کتف و مجاور شود استمدای او را قبول کرده شرف از آنجا

پیمان

پیمان کندم و چون نیز او برسد و چون پس از چند بطریق و پنهانی از بند او برفت (۳۲۳) شروان میرفت حاکم کتیر او را که میخواست

در سال اول قرن یازدهم هجری هفت نفر از عمای معروف ترک دفت کوه و آتش جنگ در مملکت مجارستان با شتال در آمد از این هفت نفر هفت نفر هفت سومی مروین اپات ترک و فارس معرب بودند سومی دیوان بی بی فغ و سدی و صلال الدین رومی را ترجمه کردند و شرح نوشتند و انگالی لغت جوهری را از عربی بر ترکی ترجمه نمود و حسن و زاده تاریخ مین را ترجمه نمود که از تالیفات قطب الدین کمی بود و کتابی در خطای سنان که از مشبه شدن با اعلای تخطی حاصل شود نوشت پنجم شخصان فضل عبدالرحیم فینالی زاده لقب به کرامی بود در زاده او قرن پنجم زاده اسم او را در سیت نامد شرا که خود شش تالیف کرده است مذکور داشته است و دو نفر دیگر از آن فضلی کی محمد غنی ادینه است که تفسیری از قران مجید نوشت و یکی دیگر شمس افندی سیداسی است که در شان ضغای اول مراجع نوشته بدیخیز در مولود حضرت رسالت پناه گفته بعضی تالیفات در تصرف ارد از برای بکلیفیات شورش و غمناش را از سر یکچوچکان و پیمان پروان کرده است از این صرفت بند از نذر لایم بود که آنها را از سر صد مملکت پروان بیک دشمنان شمول دارند و در خصوص جنگ عقیده مؤتین اروپا بران است که از هشت نفر و زاری باجالی را یک رای مخصوص بود (و حال آنکه زیاد به هفت نفر وزیر در آن وقت بودند) و ارای آنها در جنگ ایران و فارس و بایلت و اسپانیول و ونیک و ناپل و استان و مجارستان عثمانی

(۶۳۴) سراقی اینچنین چهار سال خسرو را از واط بعلی با دولت خواجه نیکو کرد ششم میران بی اصل بودن تقاضای مکرر را استیضاط نمود با بای بویخته یکم که ضعف دولت ایران نیا در شود احتمال دارد از بنگان ایران را تصرف در آورده از برای عثمانیان بسایه خطراتی بشوند لذا پادشاه ایران مصالحه نمود و در ضمن اول از بنگان مضایقه نمود که از ایرانیا ن تقویت نماید و صرف دولتی را بر نظر مذکور ترجیح دهد و همچنین گفت قاسم که بتعزیت باب عالی بر دشمن نظر یافته همیشه سر غم است و ارادت در پیش داشت راهی نداشت که اولیای دولت به خیال جنگ انجام یافتند سفیر دولت یک دولت وجهی که بعد الدین فاضل داده حمایت او را فریاد کرد و مصالحه با دولت عثمانی را برقرار نمود انصاف منصفان دولت آسوده بود و کاغذهای این پادشاه ملکه انگلیس استقامت قواعد صلح می فرود و ایچلی انگلیس با بای مصالحه است از آن فراسم آورد و با نری چهارم پادشاه فرانسه جنوس خود را بتوسط ایچلی بنگان بعلی فرستاده نموده ایچلی فرانسه را که با دشمنان پادشاه سازش داشت فرستاد و جهت دادن نمود و بعد از عمل و فرایح سفیر فرانسه علی غنچه را که مرها بود بسته شده بود اذن باز کردن دادند و سفیر دلیو و از جانب نازی چهارم بغارت سپهر آمد

از زمان پادشاهی شیر نینز با بعلی از دولت استن زیاد و چند بود از برای رفع این شورش و مهیت خاطر اولیای دولت پوکل اخبار تسکی از جانب پادشاه استن بغارت آمده است مدعی تجیر مصالحه که صد و هشتاد سال بود که با دولت عثمانی برتار بود کردید لیکن در خصوص ادای حسن اراج ایچلی گفت دولت ما قوه و میل او کردن حسن اراج را اندر و صدراعظم متغیر شده است

سپهر اوداد

سپهر اوداد و پادشاه را به آنک زمانه بعد از آن در اسامبول میرد سلطان در کاغذ مطولی که پادشاه استن نوشت شجایت سپهر از تاخت و تازش کرده بود و نیز نهار داشت که بعد از تسخیر ایالت و تحمیل خزاین بی شمس و آمدن حیدر میرزا با جمل تمام به استامبول و دولت ایران صلح کرده بود و دولت استن بیدمانه سایر دول عیسوی از ادای خراج ابا و مشایخ بیدمانه شد و عا کر عثمانی با شاق لشکرهای تاتار آن مملکت را خراب و ویران نمود ساخت و بن و اسطه پیکر یکی روم ایلی استن را در سرحد توقف نموده دو لیست هزار دو کاغذ استن آن پرستین های خرد و سوراخ بیت ایست مطبوع نمود و دو ماه بعد از آن ایچلی اینجور داده بود در این مدت سفیر انگلیس و اولاندان توسط نموده مصالحه استن را تجدید نمود و در از راه اینکار پنجاه جامه و از خزانه و از ده هزار قره شمشیر صدر عظیم داده و صد باره نپوست فریاد تمام صد قرب جامه قرار شد به کار گذاران استن بپوشانند و الی ترانسیلوانی که از برای گرفتن تاج استن پنجاه هزار دو کاغذ را وعده کرده بود بدید چون مصالحه واقع شد از آن خیال بکنجی یا کوس کردید و بعد از آن خیال داشت و حشر دوک بزرگ تو سکان را به جمله تاج در آورده از برای عا علی غنچه که از آن خیال کرد که شمشیر با دوک بزرگ تو سکان وصلت نماید

در این وقت یکم که کار پرداز طرف روسیه آمد که اول بکر استن با پرس نامی انجام فراداده بود که دولت روسیه قوب و قوفخانه با نهار بدید و در عین وقت ابریشم در میشت نماید کار پرداز از منور از برای سلطان جامه و ارنای خرد و قوفخانه سفید با و نمانهای اسب دریائی می آورده بود و مدعی بود که سلطان در عین

(۶۳۵)

(۶۳۶)

کلیسای پاریس که تبدیل مسجد شده بود یک کلیسای دیگر با رعایت شود
 و خرابی را که در کلیسای مجبور است بعد از تاجان تمارستان بدر موقوف و متروک باشد
 و این کار بر دارن وقت آن کسب مخصوص بود که در چهار سال دیگر با کلیسای آه و ماس
 خود را بطور دلیله ای با هم در طرفین تمسک شد که طرف تار و فراق از اناش تا در وقت
 منع نمایند دولت جمهوری و نیک با سلطه تاخت و تاخته او اسکوک آه و ماس
 با دولت عثمانی گرفتار جنگ و جبال شود لیکن حسن قاپودان که صد از صد سلطان
 و نیک بوده خود را سر در آن شهر قسمت و است و حمیت نامی سلطان باقی است سلطان
 متوجه امپراطور المان نموده جنگ را با طرفین ختمند جماعت او اسکوک
 از فراریان و حسن بر بد شده کان دالماسی و سایر مل بود که در او این سلطنت
 سیما ن قلمه محله کلیس را متصرف شده یک حکومت از ادای در بنیاد تشکیل دادند
 عثمانیان خبر شنیدند ایشان را از آن عهد و این عهد و انما را در بنیاد سنجیدند که در پانزده
 کونستانتینوپول یعنی که مالک آن بن شد و بود اسما را به ایشان و اکتدار کرد
 امپراطور انما را به تحت حمایت خود گرفت چندی گذشت که این طایفه در ریا اسباب
 هول و هر اس تراک شده بعضی وقت نیز بود نیک تا که در باطن عامی انما بودند صدت
 و ادوی آوردند امپراطور از این طایفه بجهت تاقی تاخت و تاز آقین چمان و مار تو لوز نامی
 عثمانیان حمایت و نگاهداری نمودند در میان دولت عثمانی و دول و نیک در پیش روی
 اوستان همیشه اسباب شکایت بود و بود زیرا که از طرف دالماسی تا در وقت باور است
 و نیک و طریش با تاخت و تاز اسکوک بولایت متعلقه عثمانی محمد پزند و از طرف چمان
 آقین چمان و سواران هکت و کت همین کار را ایس کردند و تا تاران و فراقان در

(۶۳۷)

صد و روسیه و اوستان ایستکایت طرفین می شدند جزیره های و کلیسا و اسرا
 و پاکتا و مکر نامی و اقدار جولی ذاسرا میدان غارت و غنای غنای او اسکوک
 شده بودند و با خبره همین طایفه سبب جنگ و پیرش چمان کرد و نیز از آنکه شکایتها
 صدر اعظم در خصوص بی عدالتی انما به امپراطور روس جمهوری و نیک فایده بخشیدند
 فیک از برای بر هم خوردن صلح موقل به سلطان بقا و بودان پاشا شده بود و چون
 هر چه چند وقت یک مرتبه بهانه فریاد و غم و فاش نامی نفس بود نیک می فرزند و سلطان
 بقا در یک رفته بجهت خود شش از این طایفه نیک در خصوص بر ایوان کشش تا یک بجهت
 شده بود افشارت کرد و در سلطه این حالات و وقایع جنگی که چنانست با و در
 و نیک پیمان پایدار از او بر گشته دولت اطریش و حکمت چمان کرد
 خراج متری را بجهت ادویای دولت امپراطوری توسط سزای محمد پور علی
 رسانیدند و نیک نامی اسبیده را که سلطان در اسطول تمام وارد است امپراطور
 ایثان را روانه داشته در کافه مضمی شخصی آوین ترجمه را نیز خواندند
 مصطفی کافندی از طرف سلطان جهت امپراطور به شهر وین برد سلطان در آن کافه
 نوشته بود فریاد و نیک بر اسب بجهت بود کافه و با کای بانبا یا
 بر هم خوردن صلح می شود موزل نمودند و کل طرف خود را از برای رفع مواد عداوت و دشمنی
 انهار داشته بود بزبان سفیر اطریش صلح را از برای مدت هشت سال
 و این تجدید صلح در سال ۱۰۱۵ مطابق سنه ۱۰۱۵ هجری وقوع یافت و در آن ضمن
 که در سال آینده عداوت بر کسی نماند و کامیاب است چمان یعنی طرف و از آن طرف
 نیز بطور بدیه فرستاده شود و همراه آنها سفارت برنی هم با بر با عا ل نمایند در

در این کتاب
 از تاریخ
 در این کتاب
 از تاریخ

(۶۳۱) شرح موطی از بی حد ایلی طایفه اوسلوگ به امپراطور نوشته بود و در باب کردن
 که سه سال بود در کنار بحیره با لاکون سخته بودند مطایبه نمود پیش از آنکه امپراطور
 بخوابد بتواند از اوسلوگ ممانعت یا جلوگیری کند حسن حکم بویست منی مصمم شد بر آنکه
 بروایت حشر و آفت باز دهند با پنج هزار لشکر ولایت واقعه فیما بین کمریز و
 شوق اتخ را غارت و خراب نموده سپس لشکر را محاصره کرد و از آن طرف طوماس
 قدمه و سسلو و بنار از دست اترک بگرفتند و در آن نورد در پی
 این کار سنجی قبک زینت قعه کو قوم من را تسخیر کرد امپراطور را کافه غنای
 شکایت نموده گفت این کار که مایه برنجوردن قواعد صلح و دوستی میباشد
 اسباب قویق ناموریت سفیر مخصوص و سندن خراج و هدایای نمود
 میشود در حال بواسطه امرارات مکتوبی صدر عظمی و پشای آفان سفارت کرد
 اطیش بطرف اسلاسل روانه کردید فرمود یک دخیل گویند که از بخاری حکمت
 بوجهیم بود با نچه نفر حربه و متعه با مور سفارت کردید و در ضمن از جرای
 سفارت سفیر نامه خود را با حقیقت حالت این سفیر مرقوم داشته ام بجهت
 مزبور از برای تجدید شدن مصالح و قبح با و کاسه با و سبب های لغزه
 بانضمام شش دستک عت های مجلسی که در آنها است و آنه کار کرده بود با بی نزدیکی
 خراج سینه تقدیم نمود بدین هر یک از وزرا و ارکان دولت که میرفتند از
 شان هر یک هدیه داده و تعارفات بجای آورد چون سنان پش دوباره آمد
 عزل شده بود سفارت اطیش از خراز نمده از او دیدن کرد و بانو سه عداوت است
 امپراطور را در شده اند و عداوت از ارض سفیر تعظیم اطیش در اسلام بروز و ظهور داد

پژان

(۶۳۹) نژان سفیر اطیش که خواست سنان را در خصوص هزار طایفه مطایبه نمود در کرده
 نموده بود طرف بی لطمی سنان واقع گردید چون شرایه دوباره بر سنده صدارت
 بنشست کرد و در مجلس درین ان از روی تقریر و کلمت چراغ ابراق معمری نیز در ادای آن
 بقدر توفیق و قتل ملایم آن نژان جواب داد که او را از سبب این توفیق طوماس
 لیکن به وین نوشته سوال خواهد نمود سنان بطور بی قیاسی و بی ادب محکم کرد
 کشت نمیدانم کی سپا پش و این اختیاری داده است که کینه کاتب بی سواد را
 سفارت میدهد پژان در جواب گفت بمنظر که سلطان حیار در ادوینفر خزان
 شان وزارت بهم امپراطور هم محار است از این که کینه نویسنده را بشان
 سفارت رساند و کلام سفیر است بره بر این که سنان در طفولیت خود که چنان بوده
 سنان بدون آنکه از این سخن غبار غش ناید بخندید و کلمت بیچین این کافه مکتوبه ای
 عمل صالحی تازه به انجام رسیده بود که حسن بوسنی قدمه ای حاضر بود
 و کوشا را گرفت و قدمه بطرف بنا را در صعب رود خانه بطرف بنا در و در کلیاست
 و قدمه به هلاخ را نیز خزند و یکجا کنای فرمانده قعه سلسک در دست بخا
 و حشیری و برخی ظاهر است رسولان حسن پش را گرفته به رودخانه دایو
 انداخت و بعضی از سبب این را به مکر فریب به قعه برده با باروت بهر پاریند
 حسن متهم خود کرد که تلافی این عملهای شنیع را بناید و قبل از رسیدن خضر خزان
 از نمده همدی که کرده بود بر آمد زیرا که چون ناد اسدی او را بجهت خود چوست نمود
 مشایه دعوت ناد اسدی را اجابت کرد و او را در میدان جنگ
 گرفت و او از ده عداوه توپ با مهنعت علم و هزار نفر اسیر بدست

(۳۴) حسن پش افادند سیصد نفر از اسرار ابراهیم طرف خانه ایلچی بردند تا بنور که موریا چنان بر
 بودند سلاح غنیمی با عماره های اولجه از دنبال نرس حرکت میکردند و اسیر
 برنجت را از غنیمت عماره با بنزرب چوب و تازیانه مانند در حیوانات میدواندند آن چاره
 از زن مرد و طفل و پسر جوان بازار برده فروختن بردند تا غنیمت بر نندت عیوی
 از این عمل دلگشته و متاثر گردید تا وقتی که دوم امپراطور آلان حکم کرد تا توپ
 بزرگ کلیمیای روم و مجارستان را به صدا در آورند تا همزمان پاک دین را بر
 و محصور و محنت نمایند بر آنکه از درگاه چند امدوهای آسمانی را از برای ضحاک
 اتراک استخوانی مانند سه ماه بعد از آن شورش سپاهیان اتفاق افتاد و به آن
 و اسطه سنان پشایز بنصب صدارت رسید بعد غیارت این صدر اعظم
 که در این وقت هشتاد سال از عمرش میگذشت صرف تیرش مجارستان بود
 حیل و تدبیری که ممکن بود بخوبی است سلطان را باین کار وادارند آنکه کافرانای صحنی
 امپراطور بستیاری کی از فیدایه اسلمان که از تبعه طریشی با بود ببت صدر اعظم
 داده شد امدت امپراطور گرفته بر زیر نظر انداخته و بطور سخت مجبور نمودند که
 به اسطه رسیدن خبر شکست حکم بگوشی حسن پش که به غلجی معرفت بودی است
 جنگ مجارستان بطور وضوح و آشکارا محقق شده باشد در حال حسن پش حکم بگوشی نام
 صدارت سیاهوش پشایر جمیت پهلوی روم ای حسن قیرلی عثمانی داشت بکن
 چون سنان اباقی و ششی بنصب صدارت رسید حکومت روم ایلی را به پسر خود
 محمد داده عداوت خود را با حسن پش پوشیده و پنهان نگه داشت که سنان پش
 ایام صدارت خانه حسن پش را بطور امانت در سپاه بمل گرفته و نشسته بود چون بفرست

حسن پش

(۳۳) حسن پش خانه خود را از اوس گرفت و سنان کینه او را در دل نگاه داشت در این وقت
 حسن پش با پست و بیخ الی می بر پشت کرد در حال رست رودخانه کلپا رود زده بود
 چون شب شد با سر زنان پیاده که در تحت فرمان غازی می سخنق با اسلحه و تیر
 از آب گذشته سلسک را محاصره نمود و پیغمبر از امرای مجار شکری می خواندند
 رفتند حسن بشکرت در زوایه صعب رودخانه آوس دنیا بر رودخانه کلپا واقع
 شده بود و پشایر که بروی رودخانه انداخته بودند هم که عرض و بی استقامت بودند
 در آن نقطه شکست تراک محمد بردند عثمانیان بجهت استحصای از جنگ های بر سر راه هجوم آوردند
 چون پشایر استخوانی نداشتند بکن ضرب شدند و هزار نفر کشته شدند بر آن جنگ
 امراج رودخانه گردیدند از آنجا بودند حسن پش حکم بگوشی غازی می سخنق بگوشی
 و مصطفی پسر احمد پش و هزاره سلطان همراه و محمد و هزاره دیگر همراه عداوت بر آنها مقدر
 نماید از توپ و غزوات آنها تلف کردیدند و اتراک این سال را در تاریخ سال غلجی و دی
 نامیدند
 در وقتی که این جنگ مونسک اتفاق افتاد همسر از طرف دولت عثمانی بطریق عده
 جنگ نشه بود و باستان و آن پوپیل خراج کوه را حاصل کرده روانه اسلامبول بود و سنان
 میخواست بعد از کشتن خراج ابلخ جنگ نماید در حال چون حال خراج درین راه خبر
 وقوع جنگ مذکور فوق را با شور و خفا ایالی اسلامبول کسطنطنیه تلافی و قصاص نمودند
 شنیدند است که برقرار ماندن صلح امیر است عمال لهنه از کوه صومالیان برگشته
 نیز برگردانند و سنان پشایر صدر اعظم بطور عسکری از اسلامبول پروان شد و توجیه
 یورش مجارستان کردید فریاد پش را در اسلامبول قیام تمام نمودند است در اوس فرود

(۶۲۲) بترکپای مضحک ارسته گزناوشمیرهای تو با دست کرف با طرف و جواب
 اشاره میگردند و همراه اردو بر پیشه و کمان میوزند این بازیها و سخنهای لکنیان
 وصال ترغیب میخواندند و سیر امیر اهرار با غل و زنجیر از دبل عثمانیان میروزند و بعد
 اول بزندان پارونی انداختند بعد از آنجا چون آورده میباشند میمون که کج
 که در بسفر واقع است بردند (بسفر یعنی زقرا و کیز است) دوازده هزار
 یکچوبیک در این یورش همراه سرسکر بودند و آرشش مستدیا کمان
 قراولان مخصوص سستیق مقدس بودند زیاده برد و دست در پای شت نماندند
 یکچوبیکان در آن سفر همه کسای آنها بودند چون به آوزون جوار رسیدند آن
 التمس انالی میفرمودند که خدیو را در آنجا دو خان و یک مطیع فخر او یک
 حامی است زنده و در تیر احدش نود تا در آن دره شک از برای قشونی بلغراد
 آبادی بود و نیز حکم کرد تا یک خان و یک قلمه کوچک که بقصد نماند در شک با چینیان
 در بلغراد و روز توقف شد و سیر اطریش که خوک و بز در آنجا اصدت
 و در فاری بردن روز شرم نکرد و چنانچه نوکرهای سیر از امرک او است
 و گفت جواب امیر اهرار اشما بگوید و حکم کرد تا آنها را با فان برده رسانند و در
 سستبنازل ایستاد که نشسته در آنجا نشیند که لشکریهای دشمن در زیر رعایت
 جمع شده اند و وقت عثمانان مصمم شدند که بر سره و سن پونج و پالونیا برودند
 ایلی با مرشد که هشت عراده توپ بزرگ قلمه کوب از افان به اسطول و سنا
 پاورد و در صحرای دور در اتراق کردند، مرچب قشون را به بردانند و سان پین
 یوسنی اور اسطول و سنا میمون که گذاشته اردو از اتراق و سن پونج برودند

نسخه عثمانی
 خط سنا
 خط میمون

محمد وورش

محمد وورش قلمه تسلیم شد و مستحقین از آن داده شد هر یک که خواستند برودند و بعد از آن
 قلمه کوچک پالونیا نیز همان شد و تسلیم کردید و مستحقین اینجانب بر خلاف محمد و عثمان
 به قتل رسیدند در آنکه کوه را کوه با دشمنان بی خبر بر سپاهی آقا میفرستند
 نکست دادند بعد از آن سرسکر صدر عظمی هم طرف افان فرستاد و نیچو کمان در بخار
 بزوزند و حیران در پست اتراق کرده سربطقات عسکر در شتران آن است نمود
 چون روز قاسم کوفی نزدیک شد و بعد از اتراک ایام جنگ و دعوا و خبر رسید
 بنای لنیدن را گذاشته قطاب های چادر عسکر را بریند و اورا محصور کردند که طرف
 بلغراد مرتب نماید سرسکر از آنجا رضوان آقا را با پورت های جنگ با کابل
 فرستاد در وقتی که عسکر مشغول اردو و اتراق لشکری خود بود
 ناد اسدی و پالنی و زهرنجی و هاتر تک در حوالی اسطول و سنا
 به حسن پشاکم افان بر خوردند و جنگ سختی کردند حسن پشاکم را میفرستند
 دونه که سوار بود او را از جنگ بگریزاند و شهر را نیز از لشکرا گشت شدند و چون چهار عراده توپ
 دشمنان فادکس بنحرف کاپیتن نزال استیری فولک را که قلمه از اهرار
 و منف قلمه دیگر که ذکر اسامی آنها فایده ندارد تسلیم لشکر امیر اهراری شدند طبعی از فرمان
 آن که بی جنگ و دفع فرار کرده بودند بزندان افاد قراچه میبرد که فرمانده قشون
 پونچو کمان در خفید از صحن پانویخ شد در بهار سال بعد از آنکه و کما طباش
 کمان را با همه لشکری خود محاصره نمود بعد از پست روز محاصره و شش روز محاصره
 که دست از محاصره بردارد همچنانکه که بنحرف قلمه با پین نزال مجرب شد که
 محاصره هاتر تون اتراک کرده اردوی خود را از آنجا حرکت بدید و کسید که کما طباش

(۶۴۴) بشکرهای خود چهار قشعه سحر نودین پس از جمعیت او تراک رقیقه را بر کوفته
 سان که از اقدام بجنگ پیمان شده بود از اسب بول میجی مطالبه بدو نمود انوقت یک
 که بر کزیده و شیشه نشده بود دیده شد و آن این بود که یکچو یک قاسی با امر خود
 سرعسکر گردید همیشه موافق قانون دولت این جنب نصب جز در کابک سلطان با سبک
 یا عسکر با مو تنگ نمی شد همین که سلطان در پای تخت میماند تقدیف علی کفای
 قراولی مخصوص سلطان و حر است پای تخت بود در این وقت سبک بان قوی می
 یکچو یک قاسی در پای تخت بازو شارا با شاق حیه جی با شی و از نظر سحر ما مو خدمت عسکر گردید
 تا آستان نیز حکم شد که با سواران تا آمد بدو و صدر برود وقتی که شکر نای دولتی و نا
 در صحرای سپهر صومعه حرم شدند محمد با پسر صدر عظیم فرماده توپ نشد حرم پاشا کمان کرد
 تفنگ چنان همزان کرده و کمان بوسنی سردار قشون پیش جنگ شد بکوه کبی انطولی ساوچی
 در جانب راست و جانب چپ را بکوه یکسان دیگر سپرده اند و هر کدک قشون پیش قراول
 بر حمله حاکم عرش و گذار گردید انوقت لشکر با را بنظم و ترتیبی که ذکر شد بمهر شهر ثانا بر
 شهر و قشعه کورا با سقا دست نیارده سحر کردید و در روز بعد از آن قشعه سین حاضران
 نیز مسموم گردید و وجود این قوه است سنان بهانه پیداکرده محمد یکچو یک قاسی را که پسر
 شامین محمد فاتح کمان بودزل کرده هم وطن خود پیش جی حرم با (حسن مویه خوش)
 بجای او منصوب نمود

دروغی که بشکر با نظر فرستاد حرکت میکرد غازی کوفی خان تا آستان
 با چهل هزار لشکر تا در سبک بکوه کبی با وقایع بکک و مفرقه با و جادستان به استقبال
 و غیره از خان تا آستان روانه گردیدند صدر عظیم لوازم نایب نیت و خلعت بزرگ

می آرد

بعمل آورده ایمانی نسیب سپار بخشید محاصره عابست روز نول کشید و در آن
 محاصره محمد پش حکم دوم ای جیس با شاکم افان تبدیل حکومت نمودند فرزند عابست
 کوش آردک قشعه را بصد عظم تسلیم نمود و بیست تحفظین از آن داده تا با تحلف نمود
 که میخا امند برود و محمد زجه توپ خانه با تارکات سپار از ازوقه و عوفه حیوانات
 کسب فاختین گردید عثمان پش بسحاق یکی انج معین شده و دوزخ از نظر
 سر باز که از برای سه سال چهار شذ غبات مزارع بکلی یک و مزارع غیره جی و سصد اده
 توپ در نزد او گذاشته شدند صدر عظیم از مرعاب بهاصره کوه صوم
 برقت و قشعه پایا بحسن پش پسر کولی و تا آستان تسلیم گردید قشعه کوه صوم
 بجهت اسلحه م دیوار باورش دست سران استخفافه قابل کوشش می صدر
 عظیم مقاومت نمود چون فصل خزان نزدیک شد عثمانیان ترک محاصره گشته
 خان تا آستان به مملک خود رفت تا در بهار آینده باز آید کز نای
 اردو پال در فغان و سایر بلاد مجاریستان و بلغراد قشلاق عثمان
 کردند و عساکر اسکیمای مرضی شده با اوطان خود مرجمت کردند تا
 در ابتدای سنه اتمه در خدمت سرعسکر صدر عظیم حاضر شدند خزان
 با را پورت قوه است به اسببول فرستاده شد در مرجمت با و تحفظ
 سلطنت و وضع افکار قبسیل نضاتها و شمشیر با و تل با از برای صدر عظیم و
 بکوه کبی با پاوردا کرد بکوشستان با در خدمت و تحلف طوی بود که بعد از سلطان
 بزرگ لشکری با کثرت و مشکوه دیده نشد بود علاوه بر این خان تا آستان
 نیز با سران تا آستان همو معاون آن لشکر بودند با وجود این حالت پرتی ترانسیلوانی و افغان

و بدان که از بسیاری ظلم و ستم از دولت عثمانی غمی و روگردان شده بودند و بعضی
 آن لشکر عظیم همیشه مشغول بر پیشبرد دولت این پرنسپها جمع گشتی و در آن
 و هواخواهان دولت عثمانی موجود بودند که با بودن آنها خنجرهای پرنسپها امکان
 در ترانسیلوانیا چند نفر از اعیان را که هواخواهان عثمانیان بودند مکرر زنده از آنجا با
 پسر عموهای باطوری بود چون سرلاری بریند برادرش فرزند کرده بجزستان شد تا اول
 و الیفدان را از یک طرف فراق مانگ گرفته بطرف پاماسی هجوم آورده بودند و از
 طرف دیگر بغداد نامی را که در فتنه فریادها بشکر کرده بود بجهت پاشای شام
 میخواستند و الیفدان نمایندگانشرا طویل غنیمی را فرودگوش مصطفی پاشا که شکر
 که ما بود بجز پسران فری بغداد را در حکومت استقلال دم قیام کرده و فتنه و از پاشا
 از روی سنج مجبور نماید مارون بر سر او تا چند معدوم شدن ساخت میشال و آلی فدی که
 او را از کثرت شجاعت دلیر و جاد لقب داده بودند بهشت روز بعد از وقوع فتنه
 و اتفاق دست خوردن با فرستادهای مشا و اله ترانسیلوانیا و بدان
 طلبکاران ترک خود را خبر کرد تا در شهر بوجاکا منصف در میان کار و نگرانی معنی
 تا قراری در ادای طلب آنها بدیم چهارم هزار نفر از آن بد بخت مارکار و نگرانی
 حاضر شد و میشل حساب آنها را یک مرتبه پاک کرده همه را بقتل رسانید
 و مارون نیز در بوجاکا کیمی قدر از اسبین را بنا مردی گشت
 در جزستان این سال هم حضرت رسالت را که در شرح مصیبت بود
 و در دمشق نگاه میداشتند بیکدیگر و مشق باسلام بول آوردند و از آنجا اردوی
 مجارستان فرستاده شد تا مایه برانگیختن غیرت و شجاعت لشکریان کرد

دلیران و مبارزان اسلام را خیرت و برکت از دین آن عجم به اشتغال در آمد و
 میگردند که حرکت های پرده آن ایش از اطراف فتح حضرت دست و راهبری خواهم
 باین حالت بیکدیگر قاسمی به بانه اینکه موافق رسم و قانون جزستان را باین
 که سلطان اقامت دارد او نیز را انجام باشد اردو را که داشته باسلام بول
 در قشون اقای بیکدیگر و غیره خوشی و مرض مزاج سلطان خلی مایه کسالت طبع و دل
 کشیدن کرد و در قبضه از آنکه بگذر وقت سلطان بر سرهم بهتر نیست که چند قطعه از قشون
 پای تخت و سایر ولایات مذکور در این و سنن پاشا را در مجارستان بستان
 و سنن و اکنداریم ده سال پیش از این کی از مقبولان سرای را بجهت بیکدیگر بول با دوازده
 به رشوه بیکدیگر از سرای سلطان خارج کرده پروان دو اندر در این وقت بیکدیگر
 بود و اول که جبارت و وزیر در درج سلطان فتنه پاشا را تا این که بود از هر دو
 ابله شروان که از ظلم خود خدوم حسن بشکلی شده بودند حکم بول آوردند و در
 برآمد چون شروانان از بهت اوهای خود جز بودند که مر بوردان رشوه ذمی حق شده
 دوباره بکلیت شروان قشون نیز از جمیع ظلم کرده بیا از او شکایت داشتند بول
 حرم حکم دیا که بیکدیگر سنن پاشا او عداوت داشت لهذا پاشا را در برج سیاه بسفور
 کردند بعد که خواستند فتنه پاشا کرده باشند به محبس ملای قلعه نقل کردند و در آن
 و ناظرهای طبخ و فتنه پاشا که حساب آنها روشن نشده بود با حکم دیا که
 در کفاری زندان شکایت داشتند چون فتنه پاشا شکایت کرده بود موجب
 مرسوم قشون نیز بیکدیگر سنن پاشا سپر از غیره فتنه پاشا در قشون
 عده بیکدیگر خود را برهن میداد بیکدیگر سنن پاشا زیاد تر با دوازده بیکدیگر
 مسیح مذکور بود

(۴۸) ویکم چو یکان عرض دادند که تا موجب پس افتاده آنها از یک قدم پیش نروند و پیش از آنکه
 مجبور شده باشند که رود کار در وی بفراد فرستادند در آنوقت که از آنجا که از
 می شد و روسی در سلطان با اسیر آنکونی که اسلیم لشکر پاکشی بوده بعد از آن
 ضعیف نام نهادند بر پا بود قاش با و تجمعات فوق العاده بخرج مردم دادند و یک ماه بعد از آن
 عروسی علی محمد خان اوزبک بحضور سلطان برده شد برای ایچی کرک بوزندار و
 و یکجمله نظمی یکجمله نامه در چند جا در و از غرض و سبب و پوست بای تیره ای
 خراسانی هم در آن زمان پیشکشهای حکم دیکر کرد و در دیوان موقوفه حضرت در آورده و
 کران بهای نفیسه که دشت خیزی را در آنجا جمع سلطان سیمان بود آن حکم
 غلام امید است که بن و سید را نسبت در دنیا و وقت با نیکه کرده بود بی بی
 قاپودان چاقی عال زاده که از دریا فروری بر گشته بود از امتعه کشتی نیکه از دست
 اسپانیول التی با وفور انس و را کوز گرفته بود تقدیم حضور فرودوشان چقال را
 در این اوقات بقدری بلا رفته بود که از برای برادرش که از ناپل بهین او آمده بود
 حکومت بندان یاد و کی جزیره ناکسوس را خواست میگردید و بجهت بازگشتن
 صدر حنفی را میخواست

پیرانی سفیران اوزبک را برای سلطان مراد اوداغت ازین محل سفر و در وقت
 زیرا که یک سال بعد از آن درش نزد هم راه را نویسه است اما طبق سلسله اسامی و وقایع
 و فوت خود را پیش از وقوع حماس کرده بود سید صریح و اساعت حی حسن که بگفته
 رفته بود و باره بر سر قدرت خود رجعت نمود شبی در خواب دید که سلطان
 سیمان و شیخ اشرفی بجا و سلطان مراد میخواستند یک بنی در پادشاه شرح آن

از برای

(۴۹) از برای اقای خود ترفیع نمود چند در بعد از آن در دو شیخ معده سلطان عارض شده
 مقامات مرک خود را در آن عرض ملاحظه نمودند سید صریح و محرم خود را خواسته حکم کرد
 مواش کله جد او سیمان بجا و در پیش قربانی کند که چهار از آنها سیاه و شست ابلق باقی بماند
 باشند آنوقت که کوشک سنان پاشا که تازه در کنار ریاست شده بود در
 اقامت نمود و از اینجا به سفینی که از دولت آمد در شت میگردید تا شت نیز در
 خاصه خود را در خواندن او از تو او اشتن در شت کرده بود که بهر نوا که سنان از
 بنوازند در آنوقت حکم کرد یک نوبت ازین نوبت که در آن روز با دو کشتی از
 رسیده پیش آمدند و از برای ادای سلام با توپهای خود شلیک کردند (ضرب صدای
 توپ پنج بای کوشک شکافه شده بر زمین افتادند و این حادثه را باقی کوش
 کشت پیش از این همه توپهای سیمان یکبار شلیک میگردید و صد مرتب این پنج بار
 نمی آمد و الا از صدای توپ دو کله در نوبت بجا خود شده بر زمین میسوزند اینها
 با فر رسیدن عمر من است پس از کشتن این سلام شکهای گرم از دیره بجهت
 بارید و چون شب در آمدن ششین را و در کله کله با هم دگر میبوست سلطان
 ثالث شپا ضعیف انفس و متعصب و متعصب بقایا بطله عوامان بود تکیه با شت
 بر صحنه نیز بود جز تر در آن خود را که در زمان حکومت شت سلطنت بر حسب قانون
 قرار داد دولت بر قتل رسید چند نفر کتیرا که بجهت استناده سحر میباید حش و صدر
 مدت سلطنت خودش که پست سال طول کشید به قتل یاورد و در او حکام متعصب را قتل
 کشت و بجزل کردن آنها میکرد و همین جهت مدت پست سال پادشاهی بازده مرتبه
 عوفی کرد و هفت مرتبه معنی ما اعزل و بعد از آن همه تلون مزاج از شایخ شت در زمان بود

بر وجود او در تداوم سلطنتش که از این بزرگ بود زن دیگر داشت ماری و
 کینزان دیگر را با او هم بستر گردن تا شاید از تقرب و قدرت سلطان بقا می ماند
 پس از آن بطوری در دام شهوت و زن پرستی ایرو گرفتار گردید که در سن پنجاه
 یکصد و دو و او را از او بود آمده بود چون جفا یا باطلی عوام و بجوم و تصرف می کرد
 همیشه با بزرگان و نجیبان و مشایخ و شعرا صحبت می داشت و خود نیز نزل می کرد
 مرادی شخصی نمود و او را هم سلطان است از سلاطین عثمانی که رسد در زندان
 نوشت و ب قتل عمارت و ابنیه سپاهیل بود در ایام و سعیدی که کاهک سپید
 سید یک مدرس را بنجاب ساخت بعد از آن یک مطبخ فراهم کرد یعنی تاجی می نمود
 و همچنین بناهای دیگر در بعضی از ولایات احداث نموده تا نام رسد
 سلطان مراد از شرارت پست بگریزید که از جمعی هم بود و در وقت
 ولی بر کینت تاریخ سلاطین عثمانی بنظر آورده و با هم سلطنت سلطان فرات را شرح داده
 چندان تمیزی ندارد و شایسته آن دیده می شود و همچنین شایسته آن که تعلیم
 فتح اعراف شاعرانی که لشکر کشی های سلیمان بزرگ را بنظم در آورده است گفته شده است
 همان حالت را دارد با وجود این لقب همیشه بنامه می بود چه در هر کس که در آن
 دو کما می شود با و داد و در دست پسران در آن بود که بجز این تاریخ منظم بود
 دیگر از او دیده نشد و یک نفری هم در توصیف سلاطین عثمانی دارد که هموار از آن وقت
 یعنی شعاری مژه چاش بعد از لقمان بن نشین او پسر قلی قلی قلی شد که جوی
 شخص می کرد شمار جوی مژه ندارد لیکن سیرت نامه فضا که از تاریخ
 چاش کوپری زاده بود او ترجمه کرده سپاه با فایده و خوب است

بزرگ ترین شاعر

بزرگ ترین شاعر غنوی عثمانیان که باقی شخصیت نمود سلطان سلیمان در آن
 استاد و مرید سایر ارباب تصنیفات و تالیفات او ایام بصیرت سیرین است
 امری و آذری از شعری معروفه در فنی حکایات پیوسته و زیبا و لیلی و مجنون را هم
 در آورده است حسن قیالی زاده احوالات شش هفتاد شعرا را نوشته است
 و محض ملاحظه اصحاب و مراد از نظر قیالی با که اقوام او بوده اند در جزو شعرا
 کرده است قاف زاده هم بعضی از شعرا را در جمیع کرده لیکن بزرگه از برای آنها
 نوشت نظمی کتابی تالیف کرده مجموعه مضامین شش به نام نهاد سه سطر
 نزل از دوست و همشاعران در آنجا جمع کرد مصطفی جنابی که تصانیف
 خود را باغبیست نام نهاد و یک کتابی هم در سزلیات جمع کرده آنرا مظهره بنام
 سلطان مراد از خواندن آن کتاب بسیار محظوظ می شد و بعد سطر او خطاطی
 خوش نویسی می خوب پیدا شدند از نظرها عثمانی و قصائد و سخن و او طب
 ذکر کرده ایم بویا لو محبت سبزه شایسته تا بنصب وزارت رسید و کما
 شعر نیز می گفت شعر را به تری دوست می داشت که پنج نفر در حشران خود را به خنجر
 از صراف آنها از دو لاج نمود فضلی است بنصب معنی راست بل کرد تا وقت
 خود را صرف تحصیل مصلحت کتب نماید و او اول کسی است که در مصر کتب نفیست
 تحصیل نمود با لی زاده مانده بعد از آن در و حرمین به نوشتن لقیه سیرت نامه
 عاشق کوپری زاده پرداخت و یک تاریخ هم از حاکمیت مین نوشت جنابی
 تاریخ حاکم سپاه روحی نوشت در اروپا آن کتاب را منور نشاندند
 چون مراد پاشا به منصب جمعی بود در حرم خود بقیل کفشی بنامند

سلطان سلیمان در آن
 استاد و مرید سایر ارباب
 تصنیفات و تالیفات او
 ایام بصیرت سیرین است
 امری و آذری از شعری
 معروفه در فنی حکایات
 پیوسته و زیبا و لیلی
 و مجنون را هم در آورده
 است حسن قیالی زاده
 احوالات شش هفتاد
 شعرا را نوشته است
 و محض ملاحظه اصحاب
 و مراد از نظر قیالی
 با که اقوام او بوده
 اند در جزو شعرا کرده
 است قاف زاده هم
 بعضی از شعرا را در
 جمیع کرده لیکن
 بزرگه از برای آنها
 نوشت نظمی کتابی
 تالیف کرده مجموعه
 مضامین شش به نام
 نهاد سه سطر نزل
 از دوست و همشاعران
 در آنجا جمع کرد
 مصطفی جنابی که
 تصانیف خود را باغبیست
 نام نهاد و یک کتابی
 هم در سزلیات جمع
 کرده آنرا مظهره
 بنام سلطان مراد
 از خواندن آن کتاب
 بسیار محظوظ می شد
 و بعد سطر او خطاطی
 خوش نویسی می خوب
 پیدا شدند از نظرها
 عثمانی و قصائد و
 سخن و او طب ذکر
 کرده ایم بویا لو
 محبت سبزه شایسته
 تا بنصب وزارت رسید
 و کما شعر نیز می
 گفت شعر را به تری
 دوست می داشت که
 پنج نفر در حشران
 خود را به خنجر از
 صراف آنها از دو لاج
 نمود فضلی است
 بنصب معنی راست
 بل کرد تا وقت
 خود را صرف تحصیل
 مصلحت کتب نماید
 و او اول کسی است
 که در مصر کتب
 نفیست تحصیل
 نمود با لی زاده
 مانده بعد از آن
 در و حرمین به
 نوشتن لقیه سیرت
 نامه عاشق کوپری
 زاده پرداخت و
 یک تاریخ هم از
 حاکمیت مین نوشت
 جنابی تاریخ حاکم
 سپاه روحی نوشت
 در اروپا آن کتاب
 را منور نشاندند
 چون مراد پاشا
 به منصب جمعی
 بود در حرم خود
 بقیل کفشی بنامند

(۶۵۲) مکر شیخ حمزه را که مکلف حضرت سی انصرت خاتم انبیا افضل است حکم است
 سکساری داده بودند لیکن در وقت پروان آوردن از زندان سرکش را برین در وقت
 سه سلسله تازه از در اویش پیدا شدند جهوتی و عساقی و شمشیری و شمشیری
 وزارت امور خارجه طرف اعتنا و اعتبار کردید رئیس انجا که رئیس فندی
 میگویند قبل از این لقب باین لقب نبود پیش از سلطان سلیمان رئیس قراقرم خانی
 اللهم لقب داشت سلیمان رئیس الکتاب نامید و باین واسطه رئیس فندی که
 در عهد سلیمان بیسم رئیس فندی تابع نشد سخی بود لیکن در عهد ادریس ترقی کرد
 تقریباً باین سخی هم برتبه گردید و ترقی این منصب بر سبطه استعدا سخی
 طایفه حقی زاده دلام علی علی بود اگر سوارهای سلیمان توانستند
 بروست مملکت پیروزانند و در جزایر و فرقه و دولتی نیز از
 عمده مظهر و تقسیم ولایات و ایالات و حکومت ما خوب برانند
 دولت عثمانی در آن وقت دارای چهل و چهار ولایت بود از آن جمله
 هشت ولایت در اروپا داشت که مجریستان و بوسنی و کوسواری و
 و روم ایلی و کله و قدیه و آرمینی و آن بوشند و پانت و میلویدی هم جز
 محسوب می شوند و چهار ولایت در آسیا و هشت که عبارت از مصر
 انجرا و تونس و طرابلس و سهند و پست و هشت ولایت در آسیا است
 که آن طوطی و قسطنطنیه و مرعش و ادان و قبرش و صید و مشق و طرابلس
 و سیداس که روم پند و طرابلس و جزان و چدر و از طریق آن که حستان و
 شروان و قرص و وان و ارزنة الروم و شروز که کردستان پند و جزیره

بصره

1911 1/2

